

بهانه خلقت

مولف: حافظ رجب البرسی

محقق: علامه سید علی عاشوری

مترجم: دکتر سید جلال الدین سیادتی

ولایت

خلقت
بهانه

مولف: حافظ رجب البرسی
محقق: علامه سید علی عاشوری
مترجم: دکتر سید جلال الدین سیادتی

از کلام امیر المؤمنین علی علیه‌السلام :

ما را از اتهام ربوبیت مبرا کنید و قید و بند های انسانی را از ما دور کنید که در مقام اتصال به خداوند هیچ کس با ما قابل مقایسه نیست.زیرا ما از اسرار الهی که در هیکل های بشری به امانت سپرده است به خوبی آگاهیم و سخن گوی پروردگار در میان مردمان خاکی هستیم.در فضیلت ما(به جز مقام الوهیت)با اثبات بندگی ما در برابر خداوند هر چه می توانید بگویید زیرا آب دریا پایان نپذیرد و عظمت خداوند به وصف نیاید.





انتشارات شاهچراغ (ع)

شیراز/خیابان احمدی/روبروی بیمارستان دکتر نجابت تلفن:۲۲۲۱۹۱۶

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

ولایت بهانه‌ی خلقت

حافظ رجب البُرسی

تحقیق: علامه سید علی عاشور

ترجمه: دکتر سید جلال الدین سیادتی

هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروز آباد

سر شناسه:	برسی، حافظ رجب، - ۸۱۳ ق
عنوان قراردادی:	مشارق انوار الیقین فی حقایق کشف اسرار امیرالمؤمنین، فارسی
عنوان و نام پدیدآور:	ولایت بهانه‌ی خلقت / حافظ رجب البرسی ؛ تحقیق سید علی عاشور ؛ ترجمه سید جلال الدین سیادتی
مشخصات نشر:	شیراز: شاهچراغ، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری:	۴۸۰ ص.
شابک:	978-964-2632-41-1
وضعیت فهرست نویسی:	فیپا
موضوع:	علی بن ابیطالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.
موضوع:	ولایت
موضوع:	امامت
موضوع:	چهارده معصوم - فضایل
شناسه افزوده:	عاشور، علی، محقق
شناسه افزوده:	سیادتی، سید جلال الدین، ۱۳۴۷ -، مترجم
رده بندی کنگره:	BP۳۷/۳۴/م۲ح۵۰۴۱۱۳۹۰
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵۱
شماره کتابشناسی ملی:	۲۴۱۹۳۵۸



انتشارات شاهچراغ

شیراز - خیابان احمدی - روبروی بیمارستان دکتر نجابت

۲۲۲۳۲۳۳ - ۰۷۱۱-۲۲۲۱۹۱۶ - ۰۹۱۷۱۱۴۰۶۷۱

نام کتاب: ولایت بهانه‌ی خلقت

مؤلف: حافظ رجب البرسی

محقق: علامه سید علی عاشور

مترجم: دکتر سید جلال الدین سیادتی

ویراستار فنی: هادی عسکری فرد

ناشر: انتشارات شاهچراغ

صفحه / قطع: ۴۸۰ ص / وزیری

چاپ: پرستش

نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۳۹۰

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

صحافی: انصار المهدی

صفحه آرایی: حروفچینی یاس

شابک: ۱-۴۱-۲۶۳۲-۹۶۴-۹۷۸

بهاء: ۶۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

پیشگفتار مترجم:

معرفی حقیقت و یا دفاع از آن در قلمرو عقیده همواره با استدلال‌های عقلی و نقلی وگاهی ذوقی همراه بوده است. محبان پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ که دل درگرو عشق به اهل بیت داده‌اند برای یادآوری و نشان دادن خورشیدها و قمرها و ستارگان آسمان ولایت به دیگران تلاش‌های فراوان کرده‌اند.

در این میان صحبت از اثبات ولایت و خلافت و امامت اگرچه فراوان شده است، اما همه‌ی این مباحث چنان‌که باید و شاید بر رهروان مکتب تشیع نیفزوده است و در مواردی بر طبل تفرقه بین شیعیان و اهل سنت نیز کوبیده است. البته هدف از طرح موضوع ولایت اهل بیت همه‌جا برای شیعه شدن اهل سنت نبوده است بلکه اعلام عقیده‌ی راستین تشیع است. تلاشی برای قسمت کردن ماه میان همه است تا همه از طراوت و شیدایی حاصل از عشق به اهل بیت بهره‌مند شوند.

در دل هر ملتی کز حق مزه است　　　روی و آواز پیمبر معجزه است

«مولوی»

حافظ رجب البُرسی - وفات ۸۱۳ - یکی از همان دلدادگان کوی محبت به اهل بیت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ است که عمر و موقعیت اجتماعی خود را در معرفی مقام و منزلت امامان معصوم تقدیم کرده است.

کتاب «مشارق انوارالیقین فی اسرار امیرالمؤمنین» تلاشی برای این هدف است.علامه سیدعلی عاشور محقق ارجمند، با دقت و وسواس علمی، اسناد و مدارک روایت‌های کتاب را از منابع حدیث، قبل و بعد از نویسنده استخراج کرده

است. در ترجمه‌ی این کتاب با عنوان «ولایت بهانه‌ی خلقت» سعی شده است یکی از میراث ارزشمند قرن نهم به علاقمندان علم کلام تقدیم شود. رجب‌البُرسی با اعتماد به ذوق عرفانی خویش و تأویل آیات قرآن سعی می‌کند ارتباط آیات قرآن را با ولایت هویدا کند.

خوانندگان شاید تاکنون چنین تفسیر و تأویلی را نخوانده و یا نشنیده باشند. آنچه امروز برای نسل حاضر مهم به نظر میرسد ارائه‌ی و تجلّی اخلاق و عرفان امامان معصوم در زندگی آن‌هاست تا از این رهگذر تأثیر و تأثر پیروی از آن‌ها در زندگی فردی و اجتماعی نمایان شود. اگرچه در این کتاب تأکید و تکرارها همه بر عظمت غیرقابل وصف و درک اهل بیت﴿علیهم‌السلام﴾ است.

سید جلال‌الدین سیادتی
خردادماه ۱۳۹۰

شرح حال نویسنده:

کتاب «مشارق انوارالیقین» نوشته‌ی حافظ رجب البرسی از کتاب‌هایی است که توانسته است فضیلت‌ها و اسراری از اهل بیت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ را تدوین کند که کمتر کسی از آن آگاه بوده است به گونه‌ای که وی در نقل بعضی از آن کرامت‌ها منحصر به فرد است و دست‌یابی به منابع آن برای ما مشکل.

مؤلّف کتاب از حافظان مشهور به علم، پرهیزکاری، عرفان، و شیفتگان ولایت آل محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ است که با آشکار ساختن آنچه از شیعیان مخفی کرده بودند، از دیدگاه بی‌خبران متّهم به غلوّ در مورد اهل بیت ﴿علیهم السلام﴾ شد.

علّامه‌ی امینی در باره‌ی وی می‌نویسد:

«شیخ رضی الدین رجب بن محمد بن رجب‌البرسی الحلی، معروف به حافظ از عرفا، دانشمندان و فقیهان امامیه است که در رشته‌های متعدد و علوم مختلف فعالیّت داشته، مسلّط در فهم و نقل حدیث و توانمند در زیباشناسی شعر و سرودن آن. با مهارت در نکته‌یابی و اسرار علم حروف و داشتن چنین معلوماتی کتاب‌هایش سرشار از دقت و نظرهای محققانه است. در بعد عرفان و علم حروف صاحب‌نظر سبک بوده است.»

برخی از افکار و آراء وی در عرصه‌ی ولایت امامان معصوم نزد بسیاری از مردم قابل قبول نیست و این خود باعث متهم شدن او به غلوّ در باره‌ی ائمه‌ی دین گردید هرچند مطالبی که نقل می‌کرد پایین‌تر از مرز غلوّ و مقام پیامبری برای امامان

معصوم﴿علیهم‌السلام﴾ بود. مولای ما امیرمومنان﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: از غلوّ کردن در مورد ما خودداری کنید و بگویید: امامان ما بندگان تربیت شده‌ی پروردگار هستند و پس از این اعتقاد، درباره‌ی فضیلت‌های ما هرچه می‌خواهید بگویید.

امام صادق می‌فرمود:

«اِجعلو لنارباً نووب الیه و قولوا فینا ماشئتُم» ***(الغدیر، ۳۳/۷-۶۸)***

برای ما معتقد به پروردگاری باشید که به سوی او بر می‌گردیم و بعد از آن هرچه بخواهید می‌توانید درباره‌ی ما بگویید.

«اِجعلونا مخلوقین و قولوا فینا ماشئتُم فلن تبلغُوا» ***(بصائرالدرجات)***

ما را مخلوق خدا بدانید و بدون غلو آنچه بخواهید از قدرت و فضیلت‌های ما بگویید.

امّا چگونه می‌توان به فضیلت‌ها، مناقب، علوّ مقام، شرافت و کرامت خداداد آنان پی برد!؟ ارواحی مکرّم، وجودهایی علوی و الهی با اخلاق و منشی کریمانه که تمام قلّه‌های کمال را در هر بعد ارزشی فتح کرده‌اند. چه کسی می‌تواند به مقام والای امامت پی ببرد؟ یا احاطه به آن را در سر بپروراند! در این وادي، عقل‌ها حیران، افکار سرگردان، خردها ناتوان، چشم‌ها خسته، بزرگان کوچک، حکیمان متحیر و بردباران بی‌حوصله، سخنوران الکن، خردمندان جاهل، شاعران بسته‌زبان و نویسندگان عاجز و گویندگان ناتوان از توصیف یک شأن از شؤون امامت و یا یک فضیلت از فضائل بی‌شمار آنان هستند و همگی در این عرصه‌گوی ناتوانی به میدان افکنده‌اند پس چگونه می‌توان به کنه و باطن آن حقیقت و واقعیت ژرف پی برد؟ و یا فرد دیگری را جایگزین امام ساخت و از آن مقام سترگ اظهار بی‌نیازی کرد؟ آنان ستارگانی هستند دوردست و فراتر از توضیح وصف کنندگان، در این آستان انتخاب از ما نیست. و جز آسمان ولایت جای دیگری واجد امامت نیست و عقل در این اقیانوس شناگری قابل نیست. ***(اصول کافی ۹۹/۱)***

از این رو بسیاری از دانشمندان محقق شیعه حقایقی از توانمندی و مقام امامان معصوم﴿علیهم‌السلام﴾ نقل می‌کنند که دیگران تحمل پذیرش آن را ندارند. در میان علمای

قم افرادی بودند که هرکس در این زمینه مطلبی می‌گفت او را به «غلو» متهم می‌کردند. تعصب و حساسیت در رد و انکار و انتساب این مسائل به امامان کار را بدان‌جا کشانده بود که عده‌ای از آنان متعقد بودند اوّلین مراتب «غلو» نفی سهو و فراموشی از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ است! اگر چه محققان ژرف‌اندیش برای چنین برداشت‌های وسواس‌گونه و متعصبانه ارزشی قائل نبودند اما به هرحال این آفتی جانکاه بوده است که از دست آن بسیاری از حق‌طلبان و رهپویان وادی معرفت و عاشقان ولایت در امان نمانده‌اند. این دو طرز تفکر همواره در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند.

هرکس بنابر سرشت، استعداد و ذوق خود در برخورد یا پذیرفتن حقایق به گونه‌ای رفتار می‌کند. عدّه‌ای در این میان دچار قبض می‌شوند و با منطق «همان به کاین سخن ناگفته ماند» ایستادگی می‌کنند و برخی با انبساط خاطر و آغوش باز به استقبال ناگفته‌های حقایق می‌روند و در این محفل سرورانگیز می‌سرایند: «اکنون به دوست رسیده‌ام طرب نکنم چه کنم».

تعصب به گروه اول اجازه‌ی پرداختن به معارفی راکه با آن بیگانه‌اند نمی‌دهد؛ و معرفت و محبت به فرقه‌ی دیگر فرصت افکندن حقایق به باتلاق بطلان نمی‌دهد و این تفاوت در دیدگاه، تنور کینه و نفرت را میان آنان شعله‌ور می‌کند. ما سعی و تلاش هر دوگروه را برای درک حقیقت براساس نیت پاک آنان و شیوه و منش خاص خود ارج می‌گذاریم و می‌گوییم:

«علی المرء أن یسعی بمقدار جهده و لیس علیه أن یکون موفّقاً»

– انسان می‌بایست به اندازه‌ی توانش تلاش کند نه آن که حتماً موفق شود.

در حدیث آمده است: «**الا ان الناس لمعادن کمعادن الذهب و الفضّه**» مردم مانند معادن مختلفی هستند؛ معدن طلا یا نقره.

از اهل بیت ﴿علیهم السلام﴾ بارها نقل شده است:

«أن امرنا – أوحدیثنا – صعب مستصعب لا یتحمله الا نبیّ مرسل أوملک مقرّب اومومن امتحن الله قلبه للایمان».

فهم مقام و حدیث ما اهل بیت سخت و دشوار است و فقط پیامبر الهی و یا فرشته‌ی مقرّب و یا مومنی که خداوند قلب او را در بوته‌ی امتحان پالایش کرده است درک می‌کند.

بنابراین نمی‌توان بر دین‌شناسان خرده گرفت که چرا رد می‌کنند؟ و بر عارفان عیب گرفت که چرا می‌پذیرند؟ هرکس از درک معارف پیشگام خود ناتوان است، بدون آنکه سزاوار سرزنش باشد: خداوند تکلیف هر انسانی را با توجه به استعداد و توانایی او معین می‌کند.

مولای ما حضرت علی﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«لوجلست أحدثكم ماسمعت من فم ابی‌القاسم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ لخرجتم من عندی و انتم تقولون: اِنَّ علياً مِن أكذب الكاذبين». *(منح‌المنه: ۱۴)*

اگر بنشینم و آنچه را ازدهان مبارک پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ شنیده‌ام برای شما تعریف کنم از نزد من پراکنده می‌شوید در حالی که می‌گویید: علی از همه‌ی دروغ‌پردازان، دروغ‌گوتر است.

و امام سجّاد فرمود: **«لوعلم أبوذر ما فی قلب سلمان لقتله، و لقد آخی رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بينهما فما ظنّكم بسائرالخلق»** *(بصائر الدرجات: ۷ و اصول‌الکافی: ۲۱۶/۱)*

اگر ابوذر از مکنونات قلب سلمان باخبر می‌شد، مسلّماً او را می‌کشت و حال آنکه پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ میان آن دو پیمان برادری بسته بود پس در مورد سایر مردم چه فکری می‌کنید؟

«و كُلاًّ وعدالله الحسنى، و فَضّل الله المجاهدين على القاعدين أُجراً عظيماً»

خداوند متعال به هر یک وعده‌ی نیک فرموده است و خداوند مجاهدان را بر جهادگریزان به پاداشی بسیار بزرگ فزونی بخشیده است.

امام سجاد﴿علیه السلام﴾ در اشعاری به همین نکته اشاره می‌فرماید:

اِنّی لاكتم مِن علمی جواهره — كيلايرى الحق ذوجهل فيفتتنا

و قد تقدّم فی هذا ابوحسن — الى الحسين و أوصى قبله‌الحَسنا

فَرُبّ جوهر علم لوابوح به — لقيل لی، انت ممّن عبدالوثنا

ولاستحل رجال مسلمون دمی　　　یرون اقبح ما یأتونه حَسَنا

(تفسیرالالوسی: ۱۹۰/۶)

-من گوهرهای علم خود را آشکار نمی‌کنم تا مبادا نادانی با دیدن حق باعث فتنه‌ای برای ما شود.

- پیش از من نیز جدّم امیرالمومنین به پدرم حضرت حسین﴿علیه السلام﴾ همین نکته را فرمود همان‌طور که وصیت عمویم امام حسن﴿علیه السلام﴾ نیز همین بود.

- اگر نکاتی از علم خود را بر مَلا کنم به من گفته شود: تو در شمار بت‌پرستانی.

- در این صورت مسلمانان ریختن خونم را حلال می‌دانند و زشت‌ترین کار خود را نیک می‌پندارند.

مؤلف «اعیان الشیعه» **(۳۱: ۱۹۳-۲۰۵)** در شرح حال نویسنده همین مطالب را ذکر می‌کند.

از جمله مواردی که می‌توان بر نویسنده خرده‌گرفت، اعتماد او به علم حروف و اعداد است که در بحث و تحقیق علمی فاقد برهان و حجت است. هر چند با گفته‌های وی موافق باشیم، دانشمندانی مانند ابن شهرآشوب و دیگران که برای اثبات اعتقاد خود به علم حروف و اعداد استناد کرده‌اند شاید می‌خواسته‌اند ادعای رقیبان و مخالفان خود را در این میدان پاسخ دهند، بحثی شبیه جدل!

عبیدی مالکی در کتاب «عمده‌التحقیق» ادعای بعضی از علمای حروف را نقل می‌کند که حکومت امام مهدی(عج) با توجه به آیه «فی ذرّیتی» ***(الاسراء: ۷۶)*** و عدد آن به جمل کبیر که ۱۴۱۰ می‌شود به انتهای عمر دنیا ختم می‌شود، خود پر واضح است، که چنین اتفاقی رخ نداده است. همین استناد را مصطفی لطف‌الله رزنامجی با حذف حروف تکراری از آیه: **﴿لَا یَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِیلاً﴾** ذکر می‌کند که از یازده حروف (ل ای ب ث و ن خ ف ک ق) باقی مانده به حساب جمل کبیر عدد۱۳۹۹ بدست می‌آید و با اضافه کردن تعداد همین حروف یعنی یازده به آن، عدد حاصل از «ذرّیتی» ۱۴۱۱ می‌شود. از شیخ یوسف فیشی شنیدم که از محمد بکری گفت: او پشت سر ما با حضرت عیسی بن مریم﴿علیه السلام﴾ بر روی یک سجّاده می‌نشیند و این کلام اصلاح آن استنباط را تاکید می‌کند.

[ترسی که گریه ندارد]

ما منظور محسن امین را متوجه نمی‌شویم وقتی می‌گوید:

«در احوالات برسی ابهاماتی است همان‌طور که در نوشته‌های او آشفتگی‌هایی از غلو دیده می‌شود که نه تنها هیچ انگیزه و توجیهی برای ذکر آنان دیده نمی‌شود، بلکه موجب ضرر و زیان است هرچند ممکن است صحیح باشد؟ (جز راست نباید گفت، هر راست نشاید گفت) ای کاش جناب امین به ابهام و انحراف طبع شعر برسی اشاره می‌فرمود تا سخنش فقط در حد یک ادّعا باقی نماند. و اگر به گفته‌ی وی می‌توان برای آن محمل صحیحی یافت پس چرا آن را حرف‌های آشفته قلمداد کنیم و حدیث **«ضع امراخیک علی أحسنه»** کار دوست و برادرت را به نیکی تعبیر کن، را فراموش کنیم. بدین ترتیب کلام وی دیگر ضرر و زیان ندارد. مؤلفات برسی را بارها بررسی کردم امّا شاهدی برای انتقاد امین نیافتم، در آخر کتاب برگزیده‌ای از شعر زیبای او در مدح و رثای اهل بیت﴿علیهم السلام﴾ آمده است که در این اشعار فقط به فضیلت‌هایی اشاره شده است که نزد شیعه و سنّی مسلّم است و اگر ستایشی از مقام والای ولایت بر قلم او رفته است مسلماً کمتر از مقام عظمای آنان است. بنابراین اتهام ارتفاع و غلو به او نابجاست. از انتقادهای دیگر به مؤلفات برسی، نوشتن صلوات و و زیارت‌نامه است: «نوشتن صلوات و زیارت‌نامه‌های جدید، ضرورتی ندارد هرچند به زبانی فصیح و شیوا باشد».

در پاسخ باید گفت: اگر نویسنده ادّعای انتساب به امامان را نداشته باشد اشکالی ندارد زیرا چنین تحیّت و سلامی که خداوند بر زبان او جاری ساخته است برای بدعت نیست. همان‌گونه که دانشمندان قبل و بعد از برسی در این زمینه قلم زده‌اند و از جانب دیگران مورد انتقاد قرار نگرفته‌اند.

امّا جمع‌بندی امین از مولّفات برسی که می‌گوید: «اغلب تالیفات وی نه تنها نفعی ندارد بلکه ضرر نیز دارد». خداوند متعال ما و او را بیامرزد لغزش صاحب قلمی است که عنان قلم از کف او رفته است.

تألیفات ارزشمند برسی:

۱- مشارق انوراليقين فی حقايق اسرار اميرالمومنين.

۲- مشارق‌الامان و لباب حقايق‌الايمان. ۸۱۳(هجری قمری).

۳- رساله فی‌الصلوات علی‌النبی و آله المعصومين.

۴- رساله فی‌زياره‌اميرالمؤمنين طويله. به تعبير صاحب «رياض» اين زيارت‌نامه در نهايت زيبايی و استحکام لفظ و با عباراتی روان و شيوا نوشته شده است.

۵- رساله اللمعه من اسرارالاسماء و الصفات و الحروف و الايات والدعوات.

۶- الدرالثمين فی خسمائه آيه نُزلت فی مولانا اميرالمومنين باتفاق اكثر المفسرين من اهل‌الدين.

ملّا محمد تقی زنجانی در کتاب «طريق‌النجاه» از اين کتاب نقل می‌کند.

۷-اسرارالنبی و فاطمه‌والائمه(علیهم‌السلام).

۸- لوامع انوار التمجيد و جوامع اسرارالتوحيد فی اصول العقائد.

۹- تفسير سوره‌الاخلاص.

۱۰- رساله مختصره فی‌التوحيد و الصلواه علی النبی و آله.

۱۱- کتاب فی مولدالنبی و علی و فاطمه و فضائلهم.

۱۲- کتاب فی فضائل اميرالمومنين

۱۳- کتاب الالفين فی وصف ساده الکونين.

نمونه‌ای از شعر روان برسی:

أضاءبک ألافق المشرق — و دان لمنطقک النطق
وکنتَ و لا آدمُ کائنا — لِأنّک مِن کونه اسبق
و لولاک لم تخلق الکائنات — ولابانَ غرب و لا مشرق

- مشرق در افق از نور تو روشن شد و سخن‌ها در حين گفتار تو تحقير شد.
- تو بودی و حضرت آدم نبود زيرا وجودت قبل از آدم بود.
- اگر تو نبودی موجودات خلق نمی‌شدند و مغرب و مشرق از يک‌ديگر جدا نمی‌شدند.

إذا رمت یــوم البــعث تــنجواللـظی / و یقبل منک الدین و الفرض و السـنن
فـــوال عـــلیاً و الائـــمه بـــعده / نجوم الهدی تنجومِن الضیق و المحن
فـــهم عـــتره قـــد فـوّض الله اَمـره / الیــهم لمــاقد خــصّهم مـنه بـاالمـنن
ائـــمه حـــق اوجب‌الله حـــقهم / وطـاعتهم فـرض بـها الخـلق تـمتحن
نـصحتک أن تـرتاب فـیهم فـتنثنی / الی غیرهم مِن غـیرهم فـی الانـام مـن
فَـــحُبّ عـــلی عُـــدّه لولیـــه / یـلاقیه عـندالمـوت و القـبر و الکـفن
کـــذلک یـوم البـعث لم یـنج قـادم / مـــن النـار اِلامَـن تـولّی اباالحَسـن

۱- اگر می‌خواهی در قیامت از آتش جهنم نجات یابی و دین، عبادت و سنت از تو پذیرفته شود..

۲- این علی و امامان بعد از او را دوست داشته باش، همان کسانی که ستارگان هدایت‌اند و تو را از تنگنای گرفتاري‌ها نجات می‌دهند.

۳- خاندانی که خداوند امر خود را به آنان واگذار کرده و به خاطر ایشان بر ما منت نهاده است.

۴- پیشوایان حقیقی و واقعی که خداوند متعال رعایت حقوقشان و اطاعت از آن‌ها را واجب فرموده و مردم به واسطه‌ی آنان آزمایش می‌شوند.

۵- به تو نصیحت می‌کنم که در مورد آنان شک نکنی تا به دیگران متمایل نشوي. در میان مردم چه کسی را به جای آنان انتخاب می‌کنی؟

۶- عشق علی برای محب او ذخیره‌ای است که به هنگام مرگ و در قبر و تدفین آن را ملاقات می‌کند.

۷- در روز قیامت هم فقط دوستدار حضرت علی« علیه السلام» از آتش جهنم نجات پیدا می‌کند.

درکتاب «اعیان الشیعه» در شرح حال «بُرسی» چنین آمده است:

او در سال ۸۱۳ زنده بود و حوالی همان زمان فوت کرده است. کلمه‌ی «بُرس» که به صورت «بَرْس» و «بِرس» نیز نقل شده است نام روستایی میان کوفه و حلّه است اگرچه کوهستانی به این نام هم ذکر می کنند. در عبارت **«أحلی من ماء برس»** صاحب

«مجمع‌البحرین» آن را به معنی آب فرات «شیرین» گرفته است. امروزه مردم عراق آن را به کسر باء «برس» تلفظ می‌کنند اگرچه از آن آبادی در دامنه‌ی کوه «برس» اثری باقی نمانده است. این کوه برای مسافری که از نجف به کربلا می‌رود در سمت راست او قرار دارد. و به خاطر ارتفاع بلندش و تک بودن در آن صحرا، ضرب‌المثل شده است برای کسی که هرجا برود دیده می‌شود، «فلان، مثل برس». شیخ رجب از زادگاه خود کوچ می‌کند و در حلّه به زندگی خود ادامه می‌دهد. انتساب وی به شهر معروف «بروسا» در «اناتول» صحیح نیست.

همه‌ی نویسندگان از وی با توصیفاتی از قبیل فقیه، محدّث، حافظ، ادیب و شاعر یاد کرده‌اند. از ابداعات «برسی» استخراج اسامی پیامبر اکرم و امامان﴿علیهم‌السلام﴾ از آیات با تکیه بر نکته‌های غریب علم حروف و اعداد و اصول معمّاست.

علّامه‌ی مجلسی در «بحارالانوار» نقل روایت‌های کتاب «مشارق‌الانوار»، و «الفین» برسی را به خاطر عدم ذکر این اخبار در منابع پیشین جایز نمی‌داند و مانند دیگران مطالب این دوکتاب را آشفته و در هم می‌بیند هر چند احادیثی که موافق با اخبار است را از آن انتخاب می‌کند.

علی عاشور / شوّال ۱۴۲۰ هـ

لبنان / شقراء

مقدمه:

«الحمدلله الواحد لامِن قلّه، الموجود لامِن علّه، و الصلاه علی المبعوث لِأشرف ملّه و آله النجوم و الاهلّه».

حمد و ستایش از آن خداوند یکتای بی‌عدد و وجودی بی‌علت و سلام بر پیامبر صاحب برترین رسالت و خاندانش همان ستارگان و قمرهای هدایت.

این آفریده‌ی آبی پست، بنده‌ی محتاج و حقیر، مومن به یگانگی پروردگار جهانیان، پاک و منزه از گفتار ستمگران و هم‌فکرانشان و گمراهی تشبیه کنندگان (خدا) و کفر باطل گویان و باطل کننده‌ی کافران، گواه بر صداقت پیامبران، و عصمت اولیاء راستین و جانشینان راستگو، تصدیق کننده روز جزا، «رجب حافظ» که خداوند ایمان او را حفظ کند و در دو سرا به او امان دهد. نوشتن این رساله در آغاز و مقدمه‌ی کتاب که آن را (**لوامع انوار التمجید، و جوامع اسرار التوحید**) نامیدم به این علت است که توحید اصل اصیل هر دین توحیدی است و بدین وسیله دین و اعتقاد خود را به آن سپردم و آن را ذخیره معاد خود قرار دادم. و بعد از آن کتاب «مشارق انوار الیقین فی اظهار اسرار حقایق امیرالمؤمنین» آوردم. این کتاب شریف شامل حقایقی از توحید، نبوّت و ولایت است، تو را به امیدی که داری می‌رساند یا به آن که هر پایانی به او منتهی می‌شود، و خداوند است آن یگانه یاور و رهنما.

پس با توکل و توسل می‌گویم: **اشهد ان لا اله اِلّا الله وحده لا شریک له**، شهادت به یکتایی و یگانگی خداوند بی‌همتا می‌دهم. شهادتی که باطن و ظاهرم با آن موافق و قلب و زبانم هماهنگ، آن خداوند زنده‌ی پاینده، آن وجود بی‌مکان، معروف بدون

ترکیب، پاک و منزّه از هر عظمت و مجد پرداخته‌ی ذهن انسان، پاینده به ذات و صفات خود، بی‌نیاز از تمام مخلوقات، یگانه‌ی بی‌همتا که هم دور است و هم نزدیک، هم ظاهر است و هم در حجاب، نه دوری او از مسافت و نه نزدیکی او در محیط و مساحت، اگر نزدیک است به لطف است و رحمت و اگر دور است از دیدگان با پرتو جلال و عظمت، از شدت زیبایی، دیدگان از دیدنش بی‌فروغ و با کمال نورش از چشم‌ها مخفی. در عین غیب، ظاهر و در عین ظهور غایب است. اگرچه ظاهر است نادیدنی است و اگر باطن است مخفی نیست. با فطرت دل‌ها آشنا هرچند در پرده‌های غیب پوشیده است. از هر جهت با صفات جمال خود تجلّی کرده است امّا به کمال ذات خود از هر سمت و سویی خارج است پس مستور است آن یگانه‌ی مجرّد از هر ماده و صورت، در جلال خود رفیع و در جمال خود بدیع، وحده لا شریک‌له، به وجودش باید ایمان داشت و به عیان نمی‌توان آن را دید، نشانه‌هایش به او رهنما و مخلوقاتش به وحدانیتش گواه، زمین و آسمان به ربوبیت اوگویا، هر پدیده‌ای به وجود او معترف که هستی‌اش مستند به اوست و به عظمت و بزرگی او اشاره دارد و مفهوم و معنای خود را از خالق خویش می‌گیرد. در عزت و والایی خود مقدّس، ذات یگانه‌ای که هیچ فکری نمی‌تواند آن را به تعریف محدود کند و هیچ کثرتی یارای مقابله با آن را ندارد، سرچشمه‌ی جلال و بزرگواري‌يست و پاینده‌ی مستدام، حاکم سرمدی و دارای سلطنت ابدي، عزّت قاهر و عظمت والاست، بنابراین حضرت حق که نامش با عزت و جلالش باعظمت، از هرجهت یگانه، یکتای بی‌نیاز از هر عبادت، پاینده‌ی بی‌نظیر با کامل‌ترین دلایل، پروردگاری که در ذات و صفات فرد است و در هر زبانی معبود حق همان است، هیچ عبارتی قادر به حکایت از او نیست، همان‌گونه که هیچ اشارتی به او نیست. پس ذاتش ازلی، ابدی و رحمانیست. مقدّس به وحدانیّت حقیقی، منزّه از هر کثرت صوري، مبدإ هر موجودی و منبع هر کمالی. صفاتش برترین اوصاف و زیبایی وکمالش بری از هر نقص و نیاز، در هیچ مکان و جهتی قرار نگیرد و به هیچ مخلوقی شبیه نباشد، بری ازگفته‌هاست، پاک و منزّه و ماندگار، همو

که همیشه بوده و خواهد بود. یکتای منزه از حلول و انتقال، یگانه‌ی بی‌همتا، تا بوده چنین بوده در آن زمان که نه آسمانی برافراشته و نه زمینی گسترده، و نه جنبنده‌ای تپنده و نه زبانی گوینده و نه شبانگاهی قیراندود و نه سحرگاهی پرفروغ وجودی نداشت. یکی بود و یکی نبود، هرگز با آفرینش مخلوقات بی‌شمار، آن ذات یگانه، متعدد نشد. پاک و منزّه آن ذاتی که مکان را آفرید ولی هیچ مکانی او را در بر نگرفت. کیفیت را او هستی داد بدون آن که از کیفیت او حکایت کند. برتر از زمان و مکان، هیچ وقتی در بودن از او سبقت نگیرد، یکتای بی‌همتا، فراتر از شمارش زمان و سرآمد موعود، برتر از وقت محدود، زنده‌ی ستوده‌ی پسندیده، برتر از هر کمال پنداري، پاک و منزه از هر نقص، پروردگار فرشتگان و روح، زنده‌ی نامیرا، پاک است و بی‌آلایش، قدیم است و ازلی، وجودش بر عدم سبقت گرفته و بامداد ازل که طلیعه‌ی آن را آغازی نیست از پرتو جمال بی‌همتایش روشن شده» ***(فاضل، جواد: ترجمه‌ی نهج‌البلاغه)***

بودش بر مکان پیشی گرفته، نامش فراتر ازگرفتن جفت و انباز، قدمتش از هر رسمی بی‌نیاز، در هیچ حدی نگنجد و قبل و بعد در حکومتش پیدا نگردد. فرمانش رد نمی‌شود و با سلطنتش، هیچ پادشاهی نجنگد و هماورد او نباشد. در عظمت بی‌انتها با حکومتی ماندگار، پاینده‌ای است مقدس، یگانه‌ای است بی‌بدیل. دست کوتاه حواس از درکش ناتوان، بنابراین تصویری از او در فکر پیدا نشود و به انسان شبیه نباشد تا مانندی برای او بیابی. چشم خرد از ادراک ذاتش محروم و برای توصیفش هر بیانی الکن، زنده‌ی پاینده، و خودش باعث وجودش و بودش به خاطر وجودش. با هیچ علّتی نیامده است تا جزء ممکنات باشد. هیچ سببی از او پیشی نگرفته تا نوپا باشد. کثرتی در ذات او نیست تا محل تغییر و اتفاقی باشد. قبل از هر زنده‌ای او زنده بود و بعد از هر زنده‌ای باز هم زنده اوست. هستی بخش هر زنده‌ای است اما حیات خود را از هیچ زنده‌ای نگرفته، پس او معبود واقعی است، همان‌طور که خدای علی الاطلاق هموست، ذاتش یگانه و صفاتش یکتا، تا بوده خدا بوده، و تا ابد حکومت او خواهد بود. عظمتش سرمدی و جلال و شکوهش

همیشگی، زنده‌ی پاینده‌ی نامیرا، هیچ شاهدی از او تقلید نکند و هیچ منظری او را در بر نگیرد. موانع او را در پشت پرده‌ها مخفی نکند و چشم‌ها به دیدار او نائل نگردد. «وه چه پایگاه بلندی که افکار دوراندیش در پیرامون آن نگردد و غوّاص خرد بازیچه‌ی موجش گردد». **(همان)**

به هرطرف که رو کنی ملک وی است و کوی او، راه راست عنوان کوی او. سکون و حرکت در او راهی ندارد، پس چگونه آنچه به امر او اجرا می‌شود، بر او تاثیر گذارد؟ هیچ معبودی جز او نیست و خدا اوست. هرکس او را توصیف کند، خداوند را محدود ساخته و آنچه محدود شود، شمرده می‌شود و چیزی که شمرده شود از یگانگی خارج می‌شود در این صورت سخن باطلی گفته است چرا که خداوند در اشیاء نیست که محدود شود و از جنس آن‌ها هم نیست که شمارش پذیرد، از آن‌ها دور و به آن‌ها نزدیک است. هر شیء در هستی به او وابسته و در مقابل حکم او پا بسته، جزء پذیر نباشد پس در شمار نیاید وکثرت نیابد در نتیجه محدود نگردد، آن که از کیفیت خداوند بگوید او را محدود ساخته و هرکس او را به مخلوقی مانند کند از حقیقت دور شده است. ستایش نشود اگر به او اشاره شود و یا در او توهم شود. آن داور عادلی که نه در وهم گنجد و نه متهم شود. خردها وجان‌ها گواهی دهند همان‌گونه که اجسام و محسوسات شهادت دهند: عالم هستی همواره در تغییر است و هر متغیري، جسم است و هر جسمی سابقه‌ی نیستی دارد و هر حادثی فاعلی دارد و آن آفریدگار مدّبر است. پدید آورنده‌ی صورت‌گر، ابرقدرت باشکوه. و از آن‌جا که هر اثر به موثری نیازمندست، بنابراین او، پروردگار ازلی ست، بلند مرتبه و باعظمت، بی‌نیاز و بزرگوار، بخشنده و مهربان، هستی به امر او شکل گرفت بی‌سابقه و بی‌نقشه، برتر از مخلوقات خود، سرآغاز هر آغازی و سرچشمه‌ی هستی هر موجودي، وجودی که مبدإ آفرینش هموست بی‌سابقه‌ی عدم، زنده‌ی پاینده، متکی به ذات، قدیم و ازلی، و ذات قدیم. قائم به ذات است و جاوید، از هر جهت یکتا و یکتای واقعی محال است که جسم باشد، زیرا هر جسمی دارای ترکیب است و تکثیر و هر مرکّبی از نظر زمانی دارای آغاز است و هر اوّلی، محدث

است (نبوده و بعد به وجود آمده) و خداوند قیوم از هر ماده‌ای مجّرد است و منّزه از هر صورتی و مقدس از هر کثرتی، بری از هر وصفی، در حد و شمارش و رسمی نگنجد و هیچ اسمی از ذات او نگوید.

در هیچ کرانه‌ای نگنجد و هیچ فکر و اندیشه‌ای او را هویدا نکند و دیدگان از درک او ناتوان، دیدگان و مکان‌ها آفریده‌ی او. هر موجودی گویای نیاز و فقر خود است و در مکان که مثل او مخلوق است قرار می‌گیرد. پاک و منزه آن قیوم حق، وجودش بی‌آغاز، همان که حکومتش بی‌پایان است. همه‌ی عالم هستی سابقه‌ی نیستی دارد و سرانجامی فانی، پس به جز خداوند که زنده‌ی پاینده است همگی محدث و مرکّب هستند و دارای فقر ذاتی. هر کلّی به آن کُلّ مطلق بر می‌گردد، ذاتی که معبود و آفریدگار و فراتر از کلّ است و برتر از کلّ و عالی‌تر از کلّ و پاک و منزه از کلّ و عالِم به کلّ و محیط به کلّ و مشرف به کلّ و حافظ کلّ و مراقب کلّ، تکیه‌گاه کلّ و مسلّط بر کلّ.

آفریدگار قدیم و ازلی، یکتای واقعی‌ست، بی‌نیاز جاوید، پاینده‌ی و معبود راستین. پاک و منزه آن ذاتی که در یگانگی و شکوه بی‌همتا و در مجد و زیبایی یکتا و در بقا و کمال باعزّت. هر مخلوقی را به فنا محکوم کرد پس هر موجودی جز ذات حق نابود شدنی‌ست، «لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ» در نفی و اثبات بیانگر توحید است، توانمند دانا، زنده و شنوا، بینا و با اراده، ناخوشایند از بدي‌ها و بی‌نیاز از خوبی‌هاست. شایسته‌ی عبادت، همان که «لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ» اسم اوست و رحمان صفتش، احدی به اسم او خوانده نشود و در ملک و کبریایی همتایی ندارد، همان‌گونه که در عظمت و نعمت‌بخشی نظیری ندارد. در فرمان و قضای او، منازعی نباشد، و در زمین و آسمانش معبودی جز او نباشد. عزّتش مانع نیاز به فرزند است. جلال فراگیر و قدرت غالب و ملکوت درخشنده و حکومت شکوهمند به او تعلق دارد. اوّل است و آخر، ظاهر است و باطن، در ذات اوّل و در صفات آخر، به نشانه‌ها ظاهر و برای توهمات باطن، فکر و اندیشه برای درک باطن حکومتش در این وادی حیران، مفسران از پی بردن به علم الهی به حسرت مبتلا، و خردها در وادی عظمت

بی‌کرانش سرگردان و اوهام در عرصه‌ی بی‌انتهای عزّتش بی‌خود و شیدا شده‌اند، حقیقت الوهیتش در سراپرده‌های انوار احدیت و شکوه ربوبیت پوشیده شده است. بنابراین دیدگان خسته و محروم از دیدار به نهان‌خانه‌ی چشم بر می‌گردند، در این وادی نه تنها عقل مبهوت می‌شود که فکر و وهم نیز حیران و رانده می‌شوند. پاک و منزه است خداوند لامکان که نه خواب دارد و نه استراحت، زبان‌های شیوا در توصیف شکوه کمال و عظمتش الکن، در حالی که آفرینش مدیون قدرت اوست، خود وی وام‌دار خلقت نیست.

اگر بگویی کی وجود خداوند از هستی سبقت گرفت؟ یا قبلاً کجا بود؟ قبل یا بعد از آن بود؟ و یا بگویی کجا وجودش پیش از مکان بود؟

یا از چه چیزی است؟ او همه‌ی اشیاء را از هم جدا کرد. یا بگویی: «هو» بنابراین حرف «ها ء» و «واو» نیز کلام اوست.

آفریدگار بوسیله‌ی کلمه برای عقول تجلّی یافت و با همان نیز از دیدگان محجوب شد، پاک و منزه است آن که وجودش نشانه‌ی وجودش است. قدرتمندی که با قوّت و قدرت به رتق و فتق تاریکی عدم پرداخت و هستی را با «لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ» نمایان ساخت، نظام موجودات را دقیق و محکم کرد. آسمان را با نظم شگفت‌انگیز آفرید و خورشید و ماه را در آن شناور ساخت. به قهر خداوند آسمان، بلا می‌بارد و اجرام آسمان به نام او طلوع کنند و نورافشانی. آسمان را به وجود نیکان قداست بخشید و با سنگ‌های فروزنده و گدازنده آن را از نفوذ اغیار حفظ کرد و از هر خلل و کاستی آن را پیراست. چنین است عالم ملکوت و گنبد جبروت و سراپرده‌ی شکوه و عظمت، سقفی است افراشته و فرازی حفظ شده، بدون ستون برپاست و بی‌میخ و طناب استوار. اگر محکم بنا شده نه از ترس دشمن و یا رقیب است که اقتضای امر خدا این است. و آن را دلیل برای عبرت بینندگان قرار داد و مایه‌ی آگاهی برای کسی که در آن سیر کند. همگی گویای عظمت و رفعت خالق خود هستند و بر کمال لطف و حکمت او گواه. هرکس در آفرینش آسمان‌ها با دقت بنگرد و حرکت سیارات را دنبال کند و به رفت و آمد شب و روز فکر کند و در خلقت خودش و ترکیب اعضاء و

پیکرش اندیشه کند، در هر لحظه و در هر نگاه، به حکمت حیرت‌آور و قدرت شگفت‌انگیز پی می‌برد، که خود هر یک گواهی به حق و ناطقی صادق هستند؛ و به یک زبان می‌گویند:

«که یکی هست و نیست جز او وحـــــده لا اِله الّـــــا هـــو»

(هاتف اصفهانی)

آسمان با برج‌های متعدد و زمین با پستی و بلندی‌های فراوان، دریاها با امواج خروشان، ماه با انوار تابان و خورشید با شعاع فروزان، ابرهایی که به آسمان فرا روند و آبی که در زمین فرو رود، با ذرّات تشکیل دهنده‌ی اجسام، ترکیبات بدن جانداران، همه و همه گویای این قول‌اند:

«که یکی هست و نیست جز او وحـــــده لا اله الّـــــا هـــو»

پاک و منزه است آفریدگار متعال، که مخلوقات را با استخوان‌بندی گوناگون آفرید. زبان‌های مختلف را در میان آنان جاری ساخت. عمر، روزی و بهره‌ی هر کدام را معین فرمود. خداوند دانای مطلق که ذره‌ای در عالم از علم او مخفی نماند. و قطره‌ای از آستان او پنهان نگردد. زیرا او هر موجودی هرچند ناچیز را از عدم، نمایان ساخت و آفریدگار نسبت به آفریده‌ی خود علم و احاطه دارد. و از حقایق و اسرار هریک آگاه است. ظاهر و باطن آن‌ها در برابرش یکسان، از نهان‌خانه‌ی غیب باخبر و بر نیّت دل‌ها گواه است. اعضای بدن گواهان اویند و از جمله سپاهیان او. پیوسته مراقب باطن امور و اسرار درون، به جان‌ها نزدیک و حسابرس اعمال است. اگر مراقب است، نزدیک و شاهدی است همراه. پاکا پاینده‌ی توانمندی! گوینده‌ای آگاه و شنوا که بدون گوش و اجزای آن می‌شنود، و در بینایی نیازی به چشم و ابرو ندارد، همین‌طور که در سخن گفتن از زبان و تارهای صوتی بی‌نیاز است، به هنگام آفرینش خردها و جان‌ها، شریک و رقیبی نداشت، «وَحْدَهُ لاٰ شَرِيكَ لَهُ». روح قطره‌ای از قطره‌های دریای ملکوت اوست و نفس شعله‌ای از شعله‌های شکوهمند جبروت او. هفت آسمان و زمین با هرچه در آن‌هاست ذره‌ای از ذرّات قدرت

اوست. هفتاد هزار عالم اثری از آثار حکمتش و همه‌ی عالم هستی رازی از رازهای خلقتش. همه با هم اقرار به وحدانیت، یکتایی او، جلال کبریایی و عظمت منحصر به فردش کنند. اهل آسمان‌ها او را در زمین می‌جویند و زمینیان در آسمان به دنبال اویند و ذات بی‌نیازی که همه نیازمند اویند و جزا دهنده‌ی همگان است.

در خلقت صورت و سیرت انسان کمال تدبیر را به کار برد، گوش و چشمش را شکافت، او را از آبی پست آفرید، شریعت و راه روشن زندگی در مسیر حق را به او داد. فطرت را توحیدی و چراغ عقل را برای او روشن کرد.

با دست توانمند مشیّت و رحمت او را از زندان رحم خارج و از خون مادر برای او شیر در سینه جاری کرد. به آسانی رزق نوزاد را در دهان او روان کرد و با لطف خود او را پرورش داد. و نهال زندگی از لطف او رشد و نمو یافت. به انسان گوش داد تا آیات خدا را بشنود و عقل داد تا کلمات و صفات الهی را درک کند و با چشم بصیرت قدرت خداوند را ببیند و با قلب به عظمت مولای خود پی برد.

با دل و جان به توحید معتقد شود و با زبان به تمجید خالق پردازد، پیکر انسان را بسان شهری آفرید که روح الهی در آن جانشین حق باشد و قلب او قبله‌ی حق تا طواف‌گاه فرشتگان گردد. به انسان کرامت و فضیلت بخشید، نعمت‌های بی‌شمار نثار او کرد و از او خواست با معرفت باشد و در برابر این همه نعمت و احسان خداوندی شکرگزار. انسان را در محنت‌کده‌ی دنیا سکونت داد و پیامبران و رهنمایان را برای هدایتش فرستاد. سرکشان و طغیان‌گران را به تازیانه‌ی قهر خود از بساط زمین جمع کرد و مرگ را برای فقیر و غنی به طور یکسان قرار داد. لطف و عدل خود را به قلم قضا جاری کرد تا همگی به سرای جاوید منتقل شوند. لطفش چنین اقتضاء کرد تا بعد از مرگ، انسان‌ها به حیات واقعی ادامه دهند تا هرکدام به پاداش و یا مجازات اعمال خود برسد. پاک مطلق است، آفریدگاری که از خلقت مخلوقات خسته و به آن‌ها وابسته و به هنگام مرگ و میر دچار وحشت نشد، زنده کردن مجدد آن‌ها نه تنها برایش دشوار نیست که با یک صدا همراه است. منشاء برکات است آن یگانه‌ی قدرتمند و مدّبر، علم خداوند به اعمال مخلوقاتش قبل از

آفرینش مانند بعد از ایجاد آن‌هاست. پاک و منزّه است آن که الهام می‌کند و همگان را از لطف و فضل خود بهره‌مند.

به صاحب ملک و ملکوت ایمان دارم و در برابر آن ذات عزتمند و صاحب جبروت تسلیم هستم. به زنده‌ای که نامیراست توکل کردم، همان پروردگار یکتا و بی‌نظیر، زنده‌ی قدرتمند، بلندمرتبه‌ی بی‌نیاز از یار و یاور. به خداوندی که قائم به ذات است و آفریدگاری ندارد شهادت می‌دهم، همان ذات اقدسی که سرچشمه‌ی جود است وکرم، یکتاست و یگانه، بی‌عدد است و شمارش، قبل و بعد در وجود او معنا ندارد، آن ذات بسیطی که همه‌ی عالم و آدم مملوک اوست. تمام مراتب وجودم از سرّ درونم تا قلب و روح و خیالم عبد خدایند و به عبادت او مشغول و همه به این ترنم توحیدی گویا:

«که یکی هست و نیست جز او　　وحـــــده لا اله الّـــــا هـــو»

خداوندی که حقّ است و روشنگر، صاحب ملک هستی و سزاوار حمد و پرستش، پروردگار فرد و بی‌نیاز، نه زاییده است و نه از کسی متولد شده و احدی نظیر او نیست.

به ربوبیت پروردگارم شهادت می‌دهم، آن که نقاش پیکر من است و ترکیب کننده‌ی صفات من، همان کسی که عبادت، نیاز، زندگی و مرگم برای اوست. آن معبود بی‌همتا که پروردگار همه چیز است و آفریدگار و معبود آنان. مالک و سلطان همه اوست و تدبیر امور همه در دست او. پاینده‌ای اوّلین، پیش از همگان بوده و زنده‌ای جاوید که بعد از همگان می‌ماند، یکتایی که فاقد شبیه و مثل است، شنوا و بینا، دیدگان از دیدارش محروم و از دیدار بندگان آگاه. هیچ‌کس جز او، سزاوار این صفات و ستایش‌های الهی نیست. آن ذات پاک و منزهی که حکمتش عدل است و در قضاوتش ستمی نیست، همان‌گونه که در مشیّت او انحراف از حق نیست.

امور عالم آن‌گونه که حکم می‌کند اجرا می‌شود نه آن‌طور که او را راضی کند. [امور عالم به قضای خدا جاری است نه مطابق رضای او].

به گمان من هرکس خداوند را به این صفات بشناسد و به وحدانیت او معتقد باشد و او را از مشاهده‌ی محسوسات منزّه بداند و به عبادت او پردازد و شکر و سپاس به درگاه اوگزارد؛ در این صورت مومنی است مخلص که از عنایت و منت خداوندی بهره‌مند و در زمره‌ی اهل نجات و بهشت قرارگرفته است. این سعادت همه از لطف، احسان، قدرت، قوّت، منّت هدایت و رهنمود و رهنمونی اوست.

لطف حق ارنه یاری کند　　　کجا بنده پرهیزگاری کند

(سعدی، بوستان)

پاک و منزّه است آن که لطف و فضلش همیشه در ابتداست و عدل را بر خود تکلیف کرده، علم را ستوده و جهل را نکوهیده، لطفش پیوسته جاری و راهش روشن است. در راه خود نشان‌ها کاشته و برای پیمودن آن پیامبران فرستاده، احکام و فرمان خود را از زبان آنان بیان فرموده، و عدل خود راگسترده، و برای کامل کردن دین خود جانشینان پیامبران را مشخص ساخته، تا فضل خود را آشکار کند.

پیامبران را برای هدایت و اعلام دین حق فرستاد تا بشارت و بیم دهنده باشند. راستگویانی بی‌گناه‌که به سوی خدا دعوت کنند و درباره‌ی او بگویند و به فرمان او عمل کنند. الحمدلله که خداوند متعال ما را از امت بهترین پیامبران، و پاک‌ترین مخلوقات آب وگل قرار داد، همان کسی که زمین و آسمان در میان فرستادگان حق، شریف‌تر از او ندیده‌اند. بدنی پاک و جانی مقدس و مطّهر که سرزمین حجاز را معطر می‌کرد. مژده و بیم‌دهنده، چراغی روشن‌گر، نور وجودش پیش از همه‌ی پیامبران و ظهورش پس از همه‌ی آن‌ها، بعد از انتقال از اصلاب پاکیزگان، پیروانش از همه ارجمندتر و شریعتش از بقیه والاتر، کلامش شیواتر، منزلتش رفیع‌تر، با کتابی شریف‌تر و با عزتی فراتر.

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در میان عرب زبان‌ها از همگان فصیح‌تر، رؤوف و مهربان، اوّل و آخر، باطن و ظاهر، گشایش‌گر و برهم‌زن، فاتح و خاتم، عالم و حاکم، شاهد و قاسم، مؤید و منصور، ابی‌القاسم محّمدبن عبدالله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ حمید و محمود، صادق و امین، عزیز و مبین، برگزیده الهی در میان خاکیان و افلاکیان، فرستاده‌ی مهر و

رحمت برای جهانیان، مُصفّای الهی و دوست برگزیده‌ی خداوندی، پیشوای همه‌ی برگزیدگان در روز حشر، ختم کننده‌ی رسولان آسمانی، سرور اولین و آخرین، صلی الله علیه و آله الطاهرین.

به خدا و محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و به آنچه دعوت کرد ایمان آوردیم، و از نوری که با او نازل شد پیروی کردیم، این هدایت به راه و نور او، مدیون وصی و جانشین آن حضرت هستیم که به ولایت و پرچم‌داری و برادری با پیامبر اختصاص یافت. دستور صریح پیامبر در مورد اوست، برادر و امانتدار، جانشین و فرمانده‌ی سپاه پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾، فرمانروای رسالت، امام و جانثار ولایت، محنت‌کش دین هدایت، یار و یاور در روز شدت، سرور جانشینان پیامبران، پیشوای پرهیزکاران، جزا دهنده‌ی قیامت، پرچم هدایت برای رهنوردان، خلیفه‌ی پروردگار جهانیان، راز و حجّت خداوند، آیت و کلمه‌ی الهی، در میان اوّلین و آخرین، قیام کننده‌ی به حق، امام روشن‌گر، سرور و آقای ما حضرت علی بن ابی‌طالب ﴿علیه السلام﴾. با محبّت او دین کامل شود و اهل یقین به ولایت او اقرار کنند و میزان اعمال در قیامت با سنجش او برتری یابند. بعد از آن حضرت، هدایت امت با عترت پاک اوست، زاد ورودی از همگان کریم‌تر و از هر گناه و لغزش مصون، جانشینانی برگزیده، نوادگانی پسندیده، هادیانی هدایت یافته، خلفای بعد از نبی‌اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾.

فرزندان مهر و عطوفت، امانت‌داران خداوند بلند مرتبه‌ی با عظمت، وارث پیامبران، و ادامه‌ی آنان، سروران اولین و آخرین، رازداران روزگار، بهترین برگزیدگان دوران، نسلی پاک و یک‌دست، و خداوند شنوا و داناست. پروردگارا گواهی دهم که سخنت حق است و وعده‌ات راست، فرمانت در مورد برپایی قیامت صادر شده و قیامت بدون شک خواهد آمد، و خداوند، همه‌ی اموات خفته در گور را زنده خواهد کرد، و دین پسندیده نزد خداوند فقط اسلام است و خداوند متعال به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بهترین پاداش عطا فرماید و درود و سلام حق‌تعالی بر او و اهل بیتش باد.

خداوندا ترا ثنا گویم و ستایش کنم بخاطر آن که مرا حمد و مدح و شکر خود

آموختی و مرا به یاد خودت رهنمون کردی. تو را ستایش کنم که سختی عبادت و اطاعت از تو را برایم هموار نمودی، و نعمت‌های فراوان به من عنایت فرمودی. حمد و ستایش پی در پی، متعالی، مبارک و بی‌شائبه از آن تو، حمدی ابدی، سرمدی و خالص، تا تو هستی حمد ما نثار تو باد، حمدی بیش از ستایشِ ستایشگران، که با مرور زمان کهنه نگردد و در معرفت نقصان نپذیرد و در میزان کاسته نگردد، حمدی که پیوسته در فزون باشد، بالا رود و پایان نپذیرد. خدایا هر حمدی به تو تعلق دارد ای آن که خوبی‌ها و الطافت بی‌شمار است، همان‌طور که جود و کرمت و مهر و عطایت، بی‌حد و حساب است؛ و هیچ‌کس قادر به شمارش آن‌ها نباشد، هرچند پیوسته در حال شمردن باشد. نعمت‌هایی پی در پی، بخشش‌های فراوان، بزرگ و زیبا، کامل و فراگیر، سخاوتی ماندگار و ریزان، لطفش آشکار و خورشید فضلش پیوسته درخشان.

خدایا تویی پروردگار من و پروردگار همه چیز، در برابرت سر تسلیم فرود آورم و به تو ایمان دارم، بر تو توکل نمودم، و به سوی تو برگشتم، فقط تو را عبادت کنم و ذات و صفات منزّه‌ات را بری از هر عیب و نقص می‌دانم. یگانه‌ای یکتا، و نام با عظمت تو را تسبیح و تقدیس می‌گویم، به تهلیل و تمجید تو پردازم و در برابر عظمت و ذات کریمت به رکوع و سجده روم و به خاطر فضل قدیمت و لطف فراگیرت، تو را شکر و ستایش گویم و قصد و تلاشم به سوی آستان کرم و جود جوشنده‌ی تو باشد، که هر لحظه از بندگان خود پذیرایی می‌کنی.

نیست پروین در تو فکر و عقل و هوش ورنه دیگ حق نمی‌افتد زجوش

خدایا از تو می‌خواهم به عظمت یکتاییت و قدرت ربوبیّتت، و حمدهای سزاوار الوهیتت، و مدح و ستایش رحمانیتت، و انوار محمدی و اسرار علوی و عصمت فاطمی و عزّت پاک و مطهر هادی و مهدی. مقامات و آیات و علامات و تجلیّات تو همه واحد است و تفاوتی میان آن‌ها و تو نیست مگر در عبودیت که تا معبودی و خالق، آنان عابد هستند و مخلوق. به روان محمد و آل محمد درود فرست، همان کسانی که آسمان و زمین بر مدار آنان می‌گردند. در میان جهانیان آنان

را برگزیدی، و اطاعت از ایشان را بر همه‌ی آفریدگانت واجب فرمودی، مرا بر پایه‌ی ایمان به خودت، ثابت قدم کردی و به تصدیق بنده و رسولت محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و ولایت بهترین جانشین پیامبران، علی امیرمومنان توفیقم دادی، تا به خاندان پاک پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ برای هدایت تمسک جویم، عترتی که کشتی نجات و سرور جانشینان پیامبران‌اند، از دشمنان گمراه ایشان برائت جویم. ای پروردگار جهانیان به آنچه اقرارکردم راضی و خرسندم، خدایا این است راه حق تو و دین راستین تو، که آن را می‌پسندی و دوست داری مرا در پیمودن این دین ارزشمند، ثابت‌قدم فرما و آن را برای من ثابت گردان. فکر و زبانم به این آیین گویا باشد و ظاهر و باطنم نسبت به آن صادق و مومن، و به درستی آن یقین داشته باشد، اعضاء، روح و قلبم در برابر آن تسلیم باشد و به احکام آن عمل کند و درکفن و قبر، نور و اقبال من باشد.

به آستان کرم و امید چنگ زدم و باب ایمان و ولایت را با سر انگشتان تصدیق و توفیق کوبیدم. خدایا این را برای خودت خالص گردان. ای جزا دهنده‌ی بندگان! آن را زاد و توشه‌ی من برای روز قیامت که فراخوان است قرار بده، تویی منشاء جود و کرم و از همه‌ی بخشندگان تو بزرگ‌تر و بخشنده‌تری، ای مهربان‌تر از هر مهربانی.

طلوع نور یقین در فضیلت‌های امیرالمومنین

«الحمدلله المتفرد بالازل، و الابد، و الصلاه علی اول العدد، و خاتم الامد، محمد و آله الذّین لا یقاس بهم من الخلق أحد». **(*الاختصاص*: ۱۳، و *ینابیع المودّه*: ۱/۳۰۱-۲۱۴ و *بحارالانوار*: ۱۲/۲۶)**

حمد و سپاس خداوند یکتا از ازل تا ابد و سلام بر اوّلین مخلوق وآخرین پیامبر محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و خاندان او باد، کسانی که هیچ‌کس در فضیلت و منقبت با آنان مقایسه نشود.

و امّا بعد، تکیه کننده بر خداوند بی‌نیاز «رجب حافظ بُرسی» [نویسنده‌ی کتاب] که خداوند او را از حسد پناه دهد و در روزی که پدر از پسر فرار می‌کند، در امان خود قرار دهد می‌گوید:

عده‌ای از حسودان که بهره و نصیبی از دین نبرده‌اند؛ بر سبیل **(کاد الحسد ان یغلب القدر)** پیشی گرفتن حسد بر قدر، هنگامی که زیبایی‌های کتاب خدا را برای آنان نمودار ساختم اطراف آن را گرفتند و مرا از آن دور کردند. و آن‌گاه که گنجینه‌های پنهان احادیث و اخبار را به میانشان آوردم و رموز باطن هریک را آشکار کردم و پرده از اندیشه‌ها برداشتم، به حسادت برخاستند و تکذیب و سرزنشم کردند؛ و در آماج ملالت‌ها و ملامت‌های خود مرا خسته و رنجور گذاشتند. از آن پس هر وقت در برابر آنان بال تواضع گستردم و دست دوستی به سمتشان دراز کردم؛ در مقابل تحقیرم کردند و از من دوری جستند. و بعد از آن که مرا شناختند، ناشناسم جلوه دادند و به انکارم پرداختند. تنها گناهم این بود که اخبار و احادیث نغز و پر مغز را روایت کردم. جرقه‌ای از کهکشان صاحبان فضیلت روشن نمودم، شعاع آن فراگیر شد و خطوط آن منظم و شمیم عطر آن همه‌جا پخش شد؛ چنان عطری که مشام تشنگان را سیراب کرد. بیش‌تر این اخبار از گوش و چشم راویان مخفی مانده بود، رازهایی که با شنیدن دل‌های بیمار هم‌چون مارگزیده مضطرب می‌شوند و قلب‌های سالم ازگفتن آن طربناک، که سرما خورده از لذت بوی خوش محروم است:

و من یک ذافم مرّ مریض　　　یجد مرّا به الماء الزّلالا

آب شیرین وگوارا در دهان بیمار تلخ است و بدمزه.

عدّه‌ای از میمون صفتان بعضی از این اخبار و احادیث را بدون در نظرگرفتن هدف من از ذکر آن‌ها برای حسودان نقل کردند؛ کسانی که نادان بودند، گوینده شدند و آنان که نمی‌فهمیدند شنونده، و انسان دشمن چیزی است که نمی‌داند، بلکه به تکذیب چیزی پرداختند که به آن علم و آگاهی نداشتند:

یعرفها مَن کان مِن جنسها　　　و سائرُ الناس لها منکر

هرکه از آن جنس است آن را درک می‌کند و بقیه مردم به انکار آن می‌پردازند.

یا:

لوکنتَ تعلم کل ما علِم الوری　　　طُراً لَکُنتَ صدیق کُلّ عالِم

لکن جَـهِلْتَ فِـصرت تـحسب کـل مـن   یـــهوی بـــغیر هـــواک لیس بـعالم

- اگر علمت برابر همه معلومات مردم بود مقام هر دانشمندی را تصدیق می‌کردی.
- امّا چون جاهلی بنابراین هرکس با نظر و سلیقه‌ی تو موافـق نـباشد بـه نـادانـی متهمش می‌کنی.

تا این‌که با زبان بغض و کینه نزد فقها از من بدگویی کردند و در این مسیر نفاق، براساس روی و ریا راهی پیمودند تاریک و بی‌رهنما، امّا از آن‌جا که مطالب دشوار عقلی با الفاظ و کلمات به خوبی درک نمی‌شوند. پس چگونه از ماوراء عقل و خرد برایشان قابل فهم می‌شود، تخصص داشتن در یک رشته دلیل احـاطه داشـتن در سایر علوم نمی‌شود، «**و مامّنا الّاله مقام معلوم**» هریک از مـا در عـرصه‌ی عـلم و معرفت مقامی مشخص داریم، و «**کُل میّسر لما خِلق**» هرکسی در مسیری گـام بـر می‌دارد که برای آن خلق شده است، و از آنچه روزی او شده شاد است و خرسند، نعمت‌های خداوند فراوان است و ریزان، پر دوام است و فراگیر، چشمه‌ای است جوشان و رودی خروشان که بـه سـمت بـندگان خـدا در جـریان است و تکـاپو. مرکب‌هایی که فضل خداوند را به اطراف و اکناف زمین می‌برند، خسته نگردند و ابرهای لطف و رحمت از باریدن بخل نورزند. آستان فیض الهی همیشه باز است و بسته نگردد و هرچه هست و داریم از مواهب آن یگانه‌ی بخشنده و منشأ کرم است. پر واضح است که بهره‌مندی از الطاف خداوندگاری و اطلّاع از اسرار الهی از طریق وراثت و سلسله نسب امکان‌پذیر نیست. این خداوند است که به هرکس بخواهد از لطف خاص خود می‌بخشد هرچند حسودان از شدّت حسد متلاشی شوند. این منافقان وقتی با تحریف سخنانم نزد فقیهان رفتند آنان هم به دیده‌ی باطن در این مرواریدهای مکنون در صدف، نگاه نکردند. و چشمان عقل و خرد را از انحراف نهی نکردند، گوش عقل به این کریمه نسپردند:

﴿**إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا**﴾ (**حجرات: ۶**).

هرگاه تبهکاری برای شما خبری آورد در مورد درستی آن تحقیق کنید.

بنابراین نه تنها در قبول آن درنگی نکردند بلکه در این فتنه‌گری به تصدیق آنان

پرداختند و در شنیدن غیبت و گفته‌ی سخن‌چینان با آنها همدم شدند و همراه، و با دروغ زشت مرا هدف تیرهای زهرآلود خود کردند:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً﴾ (بقره: ۱۰).

بیماردلانی هستند که خداوند بر بیماری آنان می‌افزاید.

از آن‌جا که سخنانم را نفهمیدند، آن را به گفته‌های «غُلاة» نسبت دادند؛ که فلان در گفته‌ها و نوشته‌هایش در مورد امامان﴿علیهم‌السلام﴾ بیش از حد، مبالغه می‌کند و اهل غلوّ است و کلام او بیانگر رازی از اسرار هادیان دین نیست.

رابطه‌ی آنان با من مصداق فرموده‌ی حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾ است:

«لقلنا غیرمامون علی‌الدین» از آنچه گفتیم نسبت به دین و برداشت مردم بیمنا کیم.

«أعادی علی ما یوجب الحب للفتی وَ أهـــدا والا فکـــار فـیّ تـجول»

– آنچه برای دیگران مایه‌ی مهرورزی می‌شود همان برای من سبب قهر و دشمنی می‌شود، وقتی ساکت هستم، مردم در مورد من فکر می‌کنند.

حاسد یعنیه حالی و هولا یجری ببالی

قــلبه مــلان مـنی و فؤادی مـنه خـالی

– حسود از راحتی من ناراحت است، در حالی که من به او فکر نمی‌کنم؛ قلبش از حسادت نسبت به من لبریز است و دلم از یاد او خالی.

به خاطر انکار این فضیلت‌ها در خور سرزنش نیستند، زیرا سخن امامان﴿علیهم‌السلام﴾ سخت است و دیرباب که فقط پیامبر و یا فرشته‌ای مقرّب و یا مؤمنی که خداوند قلبش را برای پذیرش حقیقت ایمان پیراسته باشد آن را درک می‌کند.

کسی که این سخنان را درک نمی‌کند، چگونه بر نداشتن ایمان و قلبی صادق، علیه خود گواهی می‌دهد؟ شاید اگر سکوت می‌کرد، سالم می‌ماند یا اگر می‌دانست، هرکس از ورود نسیم راز ولیّ خداوند به قلب خود احساس کدورت و تنفّر کند و از تصدیق آن سرباز زند، از حقیقت ایمان فاصله می‌گیرد و به شیطان نزدیک می‌شود انکار نمی‌کرد: زیرا بدون تردید، عشق به علی﴿علیه‌السلام﴾ معیار سلامت

ایمان فرد است و به همین سبب گفته‌اند: هرکس بغض حضرت علی﴿علیه السلام﴾ در دل دارد از مادرش در مورد این که پدرش کیست سؤال کند! (در ارشاد القلوب (۴۳۳/۲) روایت شده است، دشمن علی، زنازاده است.)

هر جوهری که در عیارش ناخالصی باشد برای پاک شدن چاره‌ای جز تحمل آتش سوزان ندارد.

آنچه باعث انکار این افراد شده است، جهل، حسادت و دنیاپرستی است که سرچشمه‌ی همه‌ی خطاها و گناهان محسوب می‌شود و انگیزه‌ی آن هم خودخواهی و اطاعت از تمایلات نفسانی است؛ هوای نفسی که اطاعت و اجابت خواسته‌هایش باعث سقوط می‌شود و هلاکت. زیرا نفس انسان خواهان حاکمیت بر ملک وجود انسان است تا به جای عبادت خداوند، او پرستش شود. همه را برده‌ی خود می‌داند و پایگاه و جایگاه شیطان برای نفوذ در انسان همین نفس اوست تا از رهگذر این جاسوس خانگی در رگ و پی انسان نفوذ کند، به‌گونه‌ای که در روایت از آن به عنوان کینه توزترین دشمن هر فرد یاد کرده‌اند:

«أعدی عدّوک نفسک التی بینَ جنبیک» ***(بحارالانوار: ۳۶/۷۰ ج ۱ باب ۴۴).***

در خبر آمده است که خداوند متعال وقتی نفس را آفرید از او پرسید:

من کی هستم؟ نفس هم گفت: پس من که هستم؟ خداوند متعال او را به دریای رجوع باطن افکند تا به الف مبسوط (حرف الف) رسید و از رذیلت ادّعای انانیت و خودپرستی پاک شد و پس از بازگشت هنگامی که از او پرسید: من کی هستم؟ این بار جواب داد: تو یکتای قدرتمند و پیروزی. ***(مجموعه‌ی ورام: ۵۹ باب العتاب)***

از این رو فرمودند: **«اقتلوا انفسکم فانّها لا تدرک مقاماتها اِلّا بالقهر»** ***(بحارالانوار: ۲۹۴/۶۰ باب ۳۹).***

نفس خود را بکشید که به مقامات خود نمی‌رسد مگر با غلبه بر آن.

ناتوانی فهم انسان‌ها از درک فضیلت‌های امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ موجب انکار آن‌ها شد و به مجّرد شنیدن، رد کردند. و حال آن که به جانم سوگند او قلّه‌ی سترگ افتخار انوار و مروارید دریای اسرار و برگزیده‌ی معرفت خداوند جبّار است. ایمن‌ترین راه

رسیدن به خداوند است و از این برتر، اسم اعظم خداوندگار است و داروی دردهای بی‌علاج و روشنی بخش هر چراغ. امّا چه می‌شود کرد که مذاق منحرف و سینه‌ی مضطرب میان طعم تلخ و شکر تفاوتی قائل نمی‌شود.

سخنانی که فرمودند، چون دشوار بودند و دیریاب، در افهام خلایق مشکل افتاد. بنابراین غلوّ کننده در حق ایشان و انکار کننده‌ی مقام آن‌ها، هر کدام در ورطه‌ی افراط و تفریط فرو رفتند. و پیروان و محبّان آن حضرت نیز گرفتار شک و خلط مبحث شدند.

تاریکی کبر و حسادت، عدّه‌ای را از دیدن نور آن حضرات محروم کرد و گروه دیگر در فهم فضیلت‌های بی‌پایان ایشان گمراه، نه از حسادت و انکار، که به خاطر غلوّ بی‌جا! برخی، امامان را با سایر مردم مقایسه کردند و از جست و جوی فضیلت آنان خود را کنار کشیدند، امّا عارفان پی بردند که فضیلت‌های امامان، موهبت‌هایی است الهی و خودشان هم سرّ ذات واحد احدی هستند، ظاهرشان در واقع باطن خلایق‌اند، و باطن‌شان عین حقایق و غیب خالق. از کریمه‌ی: ﴿**و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها إلّا هو**﴾ ***(انعام: ۵۹)***. پی بردند که رمزگشای غیبی خداوند، امامان معصوم﴿علیهم‌السلام﴾ هستند. که فقط خداوند متعال از فضل و رازشان آگاه و دست خرد از رسیدن به نخل بلند شرافت ایشان کوتاه. حکیمان گفته‌اند: به مردم سخنی نگویید که آن را انکار کنند هرچند معذور باشید، زیرا گفتن هر مطلبی نشاید و برای هر حقیقتی گوش شنوا نیابید. ابن عباس از پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ پرسید آیا هرچه می‌شنوم برای مردم بگویم؟ پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرمودند: آری مگر سخنی که از سطح درک مردم بالاتر باشد که در این صورت برای شنونده جز گمراهی نخواهد داشت.

مردی از امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ پرسید: چرا پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ در روز غدیر علی﴿علیه‌السلام﴾ را بر شانه‌ی خود بالا برد؟ حضرت فرمود: تا مردم از مقام و منزلت والای او آگاه شوند و بدانند که او برای جانشینی رسالت از سایرین سزاوارتر است. آن شخص توضیح بیشتری خواست و امام فرمود: تا مردم بفهمند او امام بعد از پیامبر اکرم و راهنما و پرچم هدایت است و در برابر اصرار او که مطالب بیشتری از

منزلت حضرت علی﴿ علیه السلام ﴾ می‌خواست فرمود: هرگز، به خدا سوگند اگر بیش از این برایت بگویم تو خواهی گفت جعفربن محمّد یا دروغ می‌گوید یا دیوانه شده است.

فقط نیکان می‌توانند از این اسرار آگاه شوند، امام سجاد﴿ علیه السلام ﴾ می‌فرمود: من گوهرهای علم خود را پنهان می‌کنم، مبادا نادانی به خاطر عدم ظرفیّت باعث رنج و زحمت برای ما شود؛ همان‌طور که در گذشته حضرت علی و امام حسن و امام حسین﴿ علیهم السلام ﴾ در این مورد تأکید کردند. (**جامع‌الاسرار: ۳۵**).

جای تعجب نیست اگر می‌خوانیم پیامبر اکرم﴿ صلی الله علیه و آله ﴾ در ابتدای دعوت قریش به آنان فرمود: «**لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ**» بگویید و بعد فرمود به رسالت من گواهی دهید بعد از تهلیل و تشهّد فرمود به طرف کعبه نماز بخوانید، سپس به روزه‌گرفتن در هوای گرم امر فرمود، از آنان خواست تا زکات بپردازند به حج و عمره بروند و در جهاد شرکت کنند و در این مبارزات از علاقه و دل‌بستگی به زن و زندگی و فرزندان خود را رها کنند. تا این جا اکثر مسلمانان اطاعت کردند، امّا همین که فرمود: علی﴿ علیه السلام ﴾ بعد از من سرور و مولای شماست، از پذیرفتن آن خودداری کردند، این پیام را نشنیده گرفتند اگرچه به زبان توبیخ بر آن تاکید شد امّا باز هم توجه نکردند:

﴿**قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ**﴾ (*ص: ۶۸*).

به آنان بگو که این خبری باعظمت است آیا از پذیرفتن آن روی گردانید.

هرچه در آیات بر این مطلب تاکید فرمود بر انکار آنان بیشتر افزود:

﴿**يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ**﴾ (*النحل: ۸۳*).

علی‌رغم شناختن نعمت خداوند آن را انکار می‌کنند، اغلب آن‌ها کافر و حق‌نشناس‌اند.

در تایید این عدم استقبال از پذیرش ولایت، روایتی است که حسن بن محبوب از امام صادق نقل می‌کند، پیامبر اکرم﴿ صلی الله علیه و آله ﴾ به علی﴿ علیه السلام ﴾ فرمود: خداوند پیش از خلقت انسان‌ها، در آن زمان که اشباح بودند از آن‌ها پیمان گرفت؛ آیا من پروردگارتان هستم؟ همگی به ربوبیت پروردگار اعتراف کردند.

– آیا محمّد﴿ صلی الله علیه و آله ﴾ پیامبر شماست؟ همه به رسالت ایشان اقرار کردند.

- آیا علی﴿علیه السلام﴾ امام شماست؟

در پاسخ این تعهد همه از پذیرفتن ولایت تو و اقرار به فضیلتت خودداری، و مغرورانه گردن‌کشی کردند مگر عدّه‌ای اندک در برابر خیل عظیم منکران ولایت، این عهد الهی را به جان خریدند؛ و در زمره‌ی اصحاب یمین آرام گرفتند، عدّه‌ای بسیار کم. در آسمان چهارم فرشته‌ای است که در تسبیح خود این‌گونه می‌گوید: پاکا خداوندی که از میان خلق انبوه جهانیان فقط این گروه کم جمعیت را راهنمایی کرد و از پاداش و لطف بی‌کران بهره‌مند.

در کتاب «وحدت» از ابن عباس روایت شده است: دشمن علی به هنگام خارج شدن از قبر، طوقی از آتش به‌گردن دارد، و همراه او شیطانی‌هایی هستند که او را لعنت می‌کنند تا به ایستگاه حسابرسی برسد. ***(بحارالانوار: ۳۱۱/۲۶ ج ۷۷)***

و در کتاب «بصائر الدرجات» از پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ نقل شده است، که به حضرت علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: به خداوندی که مرا به حق مبعوث کرد و از میان همه‌ی مخلوقات برگزید، سوگند: اگر تو همه‌ی دنیا را به یک منافق بدهی او تو را دوست نمی‌دارد و اگر بینی مومن را با ضربه‌ی شمشیر بزنی از محبت تو دست بر نمی‌دارد بنابراین فقط مومن دوست‌دار توست و دشمن تو نیز هر که باشد کافر و منافق است.

از رسول اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت شده است: مخالف علی بعد از من، کافر، مشرک و مکّار است و دوستدارش، مؤمن و راستگو. کینه‌توزی نسبت به او نفاق آور و دشمنی با علی مساوی با خارج شدن از دین، و نپذیرفتن حقّانیت علی باعث نابودی است. و پیروی از سیره و منش علی سبب هم‌نشینی با اوست. **(همان: ۲۲۶/۲۷ ج ۲۲)**

بحُبِّ عَلیّ تَزول الشکوکُ   و یعلو الولاء و یزکُو النَّجار

- محبّت علی شک و تردیدها را از بین می‌برد؛ به دوستی‌ها ارزش و اصالت در نژاد را ترویج می‌دهد.

فَـإما تـرأیَت مُحبّاً له   فَثَم العلاء و ثّم الفخار

- هرجا و در هرکس محبت علی را مشاهده کنی؛ سرفرازی و افتخار را دیده‌ای.

و امّـــا رایتَ عدوالـــــه ففی اصله نسب مستعار

- اگر کسی را دشمن علی بیابی، بنابراین در اصل و نسب وی باید شک کنی.

فـلا تـعذلوه علی بـغضه فـحیطان دارأبــیه قــصار

- شخصی که نسبت به علی کینه‌توز است را سرزنش نکنید، که دیوار خانه‌ی پدرش کوتاه بوده است.

وظیفه‌ی خود می‌دانم که برای دفع بدگمانی کافران و پیراستن اعتقادات دینی و برطرف ساختن تردید منکران و عذرخواهی از مؤمنان؛ جرقه‌ای از انوار فضائل و شمّه‌ای از روایات مخفی از کتاب‌ها را برملا کنم. و سایه‌ی گسترده بر آن را با تابش شهاب این اخبار به روشنی تبدیل کنم تـا در پرتو آن، رهـروان عـلی در تـاریکی شب‌های سیاه راه خود را مانند روز روشن بیابند.

در این صورت دیگر هرکس بخواهد ایمان آورد و هرکس بخواهد تکفیر کند: **﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾ (کهف: ۲۹).**

علم حروف:

سرّ خداوند در گنجینه‌ی علم حروف قرار دارد، که خود دانشی غریب است و در کتابی مخفی. و فقط پاک نهادان امکان دسترسی به آن را دارند؛ پاک سیرتانی که از مقربان درگاه اویند. کتابی است شامل اسرار جلال و مجمع اسماء کمال و سرآغاز اغلب سوره‌های قرآن کریم. حروف مقطّعه در بردارنده‌ی سر قضا و قدر است. از همان زمانی که خداوند متعال اراده فرمود، وجود را از کتم عدم به عـالم هسـتی آورد، سالکان عالم بالا و پایین را با اختلاف در ظهور از نهان خانه‌ی تقدیر به قضا سرای تصویر خارج کند؛ اسرار حروف را معیار و مصدر ماندگاری و آثار آنان قرار داد. زیرا آفریدگار متعال با«کلمه» برای خلق خود متجلّی شده و با همین «کلمه» از خلق خود در حجاب شده است؛ سپس آدم را در «اختراع اوّل» بدون نمونه آفرید.

آن‌گاه در عالم «عماء» (تاریکی و غیب مطلق) نسـبتی از آن حـروف را مـرتب فرمود تا به واسطه‌ی آن‌ها عالم ایجاد روشن شد؛ و با لطافت‌های عقل این ظهور

طلوع کرد. بعد آن را به عالم (هباء) که همان «اختراع دوّم» است منتقل کرد؛ تا از روح خود نیز کسب نور کند. بار دیگر این ودیعه را منتقل کرد، تا در جهان «ذر» با سرشت فطرت آمیخته شود و با بهره‌مند شدن از لطایف قلب در «ابداع دوّم» نمودار شود. بنابراین معانی این حروف عقلانی و لطایف آن‌ها روحانی و صورت‌هایش نفسانی است؛ در قلب نقش می‌پذیرند و در زبان لباس نطق می‌پوشند و در گوش به هنگام شنیدن رمزآلود می‌شوند.

از آن‌جا که مخاطب اوّل همان مخترع اوّل یعنی عقل نورانی‌ست، خطاب خداوند با او معانی همین حروف است به گونه‌ای که مجموع این حروف در سرّ عقل فقط یک «الف؛ حرف الف» است. زیرا «الف» براساس قوّت حقیقی مجموع همه‌ی حروف است و قبل از بقیه‌ی اشیاء اسرار علوم را با حقیقت همین حروف، شنید. در این وادی، عقل صاحب رمز، اشاره، حقیقت و ادراک است در لطیفه‌ی روح؛ حروف تشکیل دهنده‌ی دو ضلع از یک مثلث متساوی‌الاضلاع است. ضلعی قائم و دیگری کشیده، که ضلع قائم، الف و ضلع کشیده، باء می‌باشد. فیض انوار بسیطه در عقل، بالفعل است و در روح بالقوّه، به همین خاطر حروف در لطیفه‌ی روح به شکل دو ضلع حضور دارند.

از این جهت در وجود اسرار با هم متحد می‌شوند، و در اختلاف اطوار از یک‌دیگر جدا می‌گردند. روح از عقل و نفس از روح و همه‌ی انوار بالا از نور عرش مدد می‌گیرند؛ و به همین سیاق بقیه‌ی حروف همگی از نور الف کمک می‌گیرند، بنابراین مبدا و مقصد در قوس نزول و صعود، «الف» است. وجود هر حرفی قائم به سرّ الف و الف خود سرکلمه است و فرشتگان که حاملان عرش الهی‌اند از صاحبان همین حروف هستند. موحّدان حضرت جلال چهار چیز است: عقل، روح، نفس و قلب. توحید قلب به خاطر راز حروف است که خداوند در آن قرار داده؛ و اوج نقوش ربّانی‌ست؛ بلکه به اعتباری، لوح محفوظ نیز خود اوست. از همین نقطه، حروف با توجه به تفاوت وضع و نسبتی که با احوال حضرت آدم داشتند از یکدیگر متمایز می‌شوند؛ حرف «دال» بیانگر روز آفرینش آدم و خط «جیم» روز پردازش آدم

و «با» روز نفخ روح در اوست و خط «الف» روز سجود بروی می‌باشد. ترکیب بنای انسانی به حکمت الهی از یک شکل مربع صورت پذیرفت؛ چهارگوشه‌ای طبیعی در دو عالم اختراع و ابداع، ذکر شد؛ که دو قوس نزول و صعود هر دو زیر مجموعه‌ی فلک «الف» که همان اختراع اوّل باشد؛ قرار دارند. و عرش عظیم، عقل نورانی، جبروت اعلی، سرّ حقیقت، حضرت قدس، سدره‌المنتهی و سایر حروف به طور مجمل و مفصّل از آن جدا شده‌اند و به پروردگار بر می‌گردند.

عالم امر با کلام «کُن فیکون» به اراده‌ی خداوند تجلّی می‌یابد و نام‌های مخزون و مستور خداوند در لباس همین حروف قرار دارند. در میان این حروف، الف از همه‌ی آن‌ها بی‌نیاز است و سایر حروف به او محتاج‌اند؛ این احتیاج به الف در بقیه‌ی اعداد نیز وجود دارد. به همین سبب هرکس ظاهر و باطن الف را بشناسد به مقام «صدّیقین» و رتبه‌ی «مقرّبان» رسیده است.

ظاهر الف بیانگر سه چیز است. عرش، لوح و قلم. و مرکب از سه نقطه: یک، یک و یک است.

باطن اوّل (۳): عقل، روح و نفس.

باطن دوم (۱۱): که شماره‌ی حروف اسم اعظم با آن مطابقت دارد.

وباگرفتن (۱۲): از آن که موضوع اسماء و اعداد می‌باشد، عدد (۹۹) باقی می‌ماند که تعداد اسماء حسنای خداوند است. و از باطن دوّم این بطن مجدد (۷۱) است که بیانگر «لام» فیض بخش است و مادّه‌ی اسم اعظم و حرفی از ظاهر اسم اعظم.

باطن سوّم (۴۲): فیض لام و میم با عدد (۴۵) که دو عدد در الف و لام است، این عدد ظاهر و باطن اسم اعظم است. چهارم اگر مفرداتش در خودش ضرب شود (۹) ظهور نسب اسمایی در ماده‌ی حروف نیز (۹) می‌شود که همان ع ر ش ل و ح ق ل م، می‌شود. و به همین منوال تعداد حروف عقل و نفس و روح مجموعاً نُه می‌شود.

ع ق ل ن ف س روح. پس الف کلمه‌ای است که خداوند متعال با اسرار خفی در آن تجلّی فرموده است.

پس هرکس ظاهر و باطنش را بفهمد به نهان‌خانه‌ی اسرار پی برده و به سرچشمه‌ی نور رسیده باشد؛ زیرا الف از قیومیت حق مدد می‌گیرد و سایر مخلوقات از او.

فصل

حرف (باء) همان الف کشیده است و اولین وحی به رسول اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و اوّلین صحیفه‌ی حضرت آدم، نوح و ابراهیم نیز حرف (باء) می‌باشد. راز قیامت از بالا آمدن آخر (ب) و از انبساط الف حاصل می‌شود. فرمایش امیرالمومنین به همین موضوع اشاره دارد:

«أنا النقطه التی تحتَ الباء المبسوطه» ***(شرح دعاء السحر: ۶۴ و الانوار النعمائیه: ۴۷/۱).***

من نقطه‌ی زیر (باء) کشیده هستم، این تعبیر حکایت از (الف) قائم و منبسط در ذات خود دارد که در آن مستور است، محی‌الدین الطایی می‌گوید: حرف (باء) حجاب ربوبیّت است که اگر «باء» برداشته شود، مردم پروردگار خود را مشاهده می‌کنند.

حرف (قاف) باطن قلم و سرّ امر الهی است که همان (قدر) باشد. قلم با داشتن سه حرف برای بیان راز قدر به وجود آمده و از آن به عنوان راز اسم اعظم تعبیر می‌شود. حرف (قاف) در قلم بر ظاهر عالم هستی و باطن علم احاطه دارد با عدد (۱۸۱). که اگر عدد اسم اعظم (۱۱۱) از آن کسر شود (۷۰) باقی می‌ماند که خود ماده‌ی اسم اعظم و یک حرف از حروف آن است؛ همان‌طور که سین یک حرف از حروف ظاهر اسم اعظم است؛ هرکس از باطن «سین» آگاه شود به اسم اعظم پی برده است. از ترکیب دو حرف دیگر (قلم) یعنی (ل، م) همه‌ی عوالم تشکیل شده است؛ بقیه‌ی موجودات همگی در تحت (۲۹۹) اسم واقع می‌شوند و همه‌ی این اسامی زیرمجموعه‌ی اسم اعظم قرار می‌گیرند: عدد اسم اعظم (۱۰۰) می‌شود همان‌گونه که حساب عددی (قاف)، (۱۰۰) می‌شود.

حرف (ط) در سراسر عالم پرواز می‌کند، سِرّ(ط) در مبادی و سرآغازها و منشاء

اختراعات و آسمانی‌ها و زمینی‌ها قرار دارد. در ظهورش رازها دارد؛ در آخر اسم لوط آمده است و بیانگر ویرانی و نابودی قوم اوست؛ همان‌طور که حرف (ها) در ابتدای نام (هود) حکایت از فرو رفتن زمین و نابودی قوم هود می‌کند و این دو حرف هر دو در نام (طه) از اسامی پیامبر اکرم در زبان قبیله‌ی (طی) ظاهر شده‌اند.

حرف جیم (ج)، حرفی است ملکوتی که از (باء) مدد می‌گیرد. همه‌ی عالم‌های ملکوتی در آن شریک‌اند؛ خداوند متعال اسماء جلال خود را با این حرف آغاز می‌کند؛ قائم بودن عرش الهی از جلال جیم است، قلم از آن استمداد می‌کند و کرسی در صفت جمال قائم به این حرف است؛ حرف (ج) مثلثی است که سرّ الف و باء در آن منبسط شده است.

و در عرصه‌ی عذاب و مرکز لطف نیز ظاهر می‌شود در دو نام مقدس جبّار و جواد که بیانگر جبروت وجود است حضور دارد.

حرف (ک)؛ در آخر اسم ملک ظاهر شده است؛ دارای عزّت است که همان باطن علم، قدر، عرش، کرسی، صورت‌های آسمانی و زمینی است.

حرف(ع): اول اسرار عرش و عقل و حامل اسرار عالم‌ست: زیرا عرش، کرسی، قلم، لوح، افلاک و زمین را حمل می‌کند و روح توسط عقل و نفس توسط روح حمل می‌شود. همانگونه که قلب به واسطه‌ی نفس و جسم توسط قلب حمل می‌شود و همگی با قدرت حمل می‌شوند.

حرف (ث)؛ در وارث و باعث آمده است؛ در وارث به فنای موجودات اشاره دارد و در باعث بیانگر قدرت خداوند در زنده کردن آن‌ها بعد از مرگ و جمع کردن آن‌ها بعد از پراکندگی است.

حرف (ز)، حرفی است شریف در (عزیز) ظهور دارد، و منبع همه‌ی عزت‌ها خداوند است. تقسیم عزت میان مخلوقات از مجرای این حرف برقرار می‌شود، پدیده‌های عالم هستی هر یک به نوعی به دنبال کسب عزّت‌اند. در این مسیر، خاک از آب و آب از هوا و هوا از آتش و آتش از آسمان مدد می‌گیرد. اگرچه بهره‌مندی هر کدام از عزّت به مشیت خداوند بستگی دارد:

﴿وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ﴾ (آل عمران: ۲۶)

هرکه را بخواهی عزّت می‌بخشی و هرکه را بخواهی ذلّت دهی.

حرف (و) از حروف عرش و در اجزای عالم جاری است، به دو سمت و سوی آفرینش و امر «کن فیکون» تعلّق دارد.

اشارات:

علم نقطه و دایره شناسی از جمله علوم بسیار ارزشمند است با اسرار پیچیده: زیراکلام به حروف ختم می‌شود و همه حروف نیز به الف بر می‌گردند و سرانجام الف نیز به نقطه؛ و نقطه نیز نزول وجود مطلق و رجوع و ظاهر به باطن از ابتداء به انتها می‌باشد؛ یعنی ظهور هویتی که مبدأ وجود است و در عبارت و بیان نگنجد.

الف، قائم به سِرّ عقل است و عقل قائم به آن، و تمام حروف در سرّ الف قرار دارند، امّا در مقام و رتبه با هم اختلاف دارند، الف عقل، قائم و الف روح مبسوط است: اگر در این علم شریف رازی که در الف و لام و میم است برای مردم برملا شود؛ اضطراب و جهل بر اغلب انسان‌ها عارض می‌شود که «الف و «لام و میم» از امر جامع خداوند حکیم است. همان‌طور که ابن سنان از امام صادق﴿علیه السلام﴾ نقل کرده است: در سوره‌ی احزاب آیه‌ای محکم است که اگر از آن سخن بگوییم، مردم کافر، منکر وگمراه می‌شوند.

و مستخبر عن سر لیلی أجبْتُه ‌‌ ‌ بعمیاء عن لیلی بغیر یقین
یقولون خَبّرنا فأنت امینها ‌ ‌ ‌ و ما أنا إن خَبّرتُهم بأمینِ

- از من درباره ی راز لیلی پرسیدند، معماگونه به آنان جوابی دادم.
- به من می‌گویند تو امانتدار راز اویی ما را از آن با خبر کن، اگر من در این مورد مطلبی را به آن‌ها بگویم که دیگر امانتدار نیستم.

راز خداوند درکتاب‌های اوست و راز و حقیقت کتاب‌های آسمانی در قرآن، زیرا کتابی است جامع و مانع، روشنگر هر مطلبی، و سرّ قرآن در حروف مقطّعه در آغاز سوره‌ها پنهان است. و علم حروف در لام الف است و این الف معطوف، در بر

دارنده‌ی سرّ ظاهر و باطن است. لام در الف پیچیده شده و الف در نقطه، و شناخت نقطه در اصل معرفت حاصل می‌شود. راز قرآن در سوره‌ی «فاتحه» و سرّ فاتحه در «بسم‌الله» آن و رمز و راز «بسم‌الله...» در حرف «با» و راز «باء» در نقطه‌ی آن قرار دارد.

«فاتحه‌الکتاب»، سوره‌ی حمد، ام‌الکتاب نزد خداوند از منزلت والایی برخوردار است به‌گونه‌ای که خداوند متعال آن را به تنهایی در قرآن کریم یاد می‌کند و قرآن را بعد از آن می‌آورد:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنْ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ (حجر: ۸۷).

ما به تو «سبع المثانی» هفت آیه‌ای که دو بار نازل شده است «سوره‌ی حمد» و قرآن عظیم عطا فرمودیم.

در این آیه‌ی شریفه سه بار از آن یاد شده است، مثانی بیانگر نزول دوباره‌ی آن است و یک بار هم در «قرآن عظیم» به صورت اجمال مانند تأکید بر نماز وسط در آیه‌ی:

﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾ (بقره: ۲۳۸).

توجّه کامل داشته باشید نمازها را و به خصوص نماز وسطیٰ(صبح).

به صورت اجمال و اِفراد به خاطر عظمت آن ذکر شده است. با توجه به فرمایش پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾، «عجّلوا بالمغرب» برای خواندن نماز مغرب شتاب کنید، «صلوه‌الوسطی» را نماز مغرب قلمداد کرده‌اند که در وقت ادای آن درهای آسمان گشوده می‌شود.

امّا در باطن، «صلوه الوسطی» رمزی از فاطمه زهرا﴿علیها السلام﴾ است زیرا نمازهای پنجگانه در حقیقت مصداقی از پنج وجود مقدّس می‌باشد؛ که اگر شناخته نشوند و ذکری از آنان نباشد، نمازی در میان نیست. بنابراین نماز ظهر، حقیقتی از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ است. از اوّلین نور آفرینش با عبارت‌های «**اوّل ما خلق الله نوری و اوّل ما خلق الله اللوح (*نظم المتناثر*: ۳۹/۱) و اوّل ما خلق الله القلم (*تاریخ ابن کثیر*: ۳۹/۱) فالعقل نور محمّد (*نبراس الضیاء*: ۱۰۲)**، یاد شده است.

اوّلین‌ها در زبان روایت عبارت است از:

۱- نور وجود پیامبر ﴿صلی الله علیه و آله﴾ ۲- لوح ۳- قلم ۴- عقل

از لوح و قلم به وجود حضرت علی ﴿علیه السلام﴾ و حضرت فاطمّه تعبیر شده است با توجه به آیه‌ی:

﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ﴾ (قلم: ۱).

نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.

نماز عصر با امیرالمومنین و نماز مغرب را با حضرت زهرا ﴿علیها السلام﴾ تطبیق داده است که خداوند متعال به رعایت مقام، منزلت و محبت عترت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ از فرزندان حضرت زهرا ﴿علیها السلام﴾ امر فرموده است. امّا بعد از رحلت نبی اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به تحقیر، تدلیس و تلبیس در شأن و عظمت او پرداختند؛ محبّت آنان که از ناحیه‌ی خداوند واجب تلقی شده بود بلکه اصول و بقا و قبولی احکام دین به آن گره خورده است را نشنیده و نادیده انگاشتند. اگرچه پیامبر اکرم به صراحت فرموده بود: **«والله یا فاطمه لا یرضی الله حتی ترضی و لاارضی حتّی ترضی»** *(الصراط المستقیم: ۹۳/۲)*

فاطمه جان! به خدا سوگند، که خداوند راضی نمی‌شود مگر آن که تو خرسند شوی و من نیز خشنود نمی‌شوم مگر تو راضی شوی.

به این عبارت حضرت فاطمه ﴿علیها السلام﴾، سرچشمه‌ی اسرار و آفتاب عصمت و قرارگاه حکمت است زیرا وجودش از جان پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و همسر ولیّ خداست. پس هرکس مورد خشم مادر خوبان عالم قرار بگیرد مورد خشم و غضب پیامبر و ولیّ او قرارگرفته است و چنین فردی در نهایت بدبختی و بیچارگی است.

و نماز عشاء را بر امام حسن ﴿علیه السلام﴾، تطبیق داده‌اند، آن‌گاه که نور پیامبر و ولیّ پیش از او در حجاب شد. و نماز صبح را مصداق امام حسین ﴿علیه السلام﴾ فرموده‌اند زیرا جان خویش را در کسب خشنودی حق فداکرد و نور حق را از تاریکی باطل خارج ساخت و اگر فداکاری او نبود تاریکی جهل و ظلم تا قیامت حکم‌فرما بود.

❊❊❊

خداوند متعال قبول ولایت امیرمومنان را در حدیث قدسی تنها راه نجات از عذاب خود خوانده است:

«ولایهُ علی حصنی، فمن دخل حصنی، أمِنَ مِنْ عذابی» (***شواهد التنزیل***: **۱۷۰/۱**).
ولایت علی قلعه‌ی من است و هرکس داخل آن شود از عذاب من در امان است.

بنابراین اقرار به ولایت مستلزم اقرار به نبوت و اقرار به نبوت همراه با اقرار به توحید است. پس محب علی و پیرو او معتقد به عدالت خداوند و امامت است که خود از اصول اعتقادی مومن می‌باشد.

پر واضح است که پیرو علی﴿علیه السلام﴾ مومن امان یافته و مخالف او، منافق و مقهور است.

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بهره‌مندی مردم از علم الهی خود را منحصر در حضرت علی و خاندان او کرد و فرمود: **«انا مدینه العلم و علی بابها»** (***شواهد التنزیل***: **۱۷۰/۱**).

منم شهر علم و علیم در است　　　　درست این سخن گفت پیغمبر است

(فردوسی)

تنها راه ورود به شهر دروازه‌ی آن است؛ و فراگیری علم پیامبر از دیگری نتیجه‌ای جز بدعت در دین وگمراهی نخواهد داشت.

در این حدیث شریف نکته‌ای است لطیف؛ هر وحی که بر پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ از ناحیه «الرب العَلی» پروردگار بلند مرتبه می‌آمد، توسط جبرئیل وگذشتن از در همراه بوده است. به همین سبب پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **«یا علی اِنّ الله اطّلَعَنی علی ماشاء مِن غیبه وحیاً و تنزیلاً و اطلعک علیه الهاماً»** (***شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید***: **۱۹۷/۱۳**).

علی جان! خداوند با وحی و نزول آیات براساس مشیت خود مرا از غیب آگاه ساخت و من با الهام تو را با خبر می‌کنم.

و در مقام دیگر فرمود: **«انّک تری ما أری و تسمع ما أسمع»** (***بحارالانوار***: **۲۷۰/۳۷ ح ۴۰**).

تو می‌بینی آنچه من می‌بینم و می‌شنوی انچه من می‌شنوم. این حدیث اشاره به نزول فرشتگان به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ با هدیه‌های الهی دارد که خداوند ولیّ خود را

به شنیدن و دیدن بعضی از آن‌ها بهره‌مند فرموده است. و به پیامبر خود امر فرموده که بقیه‌ی آن را به او برساند زیرا گنجینه‌ی اسرار نبوت، صاحب ولایت است و ولیّ با مقام والایی که دارد، شاگرد و وزیر پیامبر است و همه‌ی دریاها زیر مجموعه‌ای از اقیانوس است.

فصل:

حروف معجم و اسم اعظم:

باطن سوره‌ی حمد:

بدون شک اسم اعظم خداوند متعال در سوره‌ی حمد است، دارای هفت آیه است که عدد کاملی محسوب می‌شود و جذر دهگانه با آن مشخص می‌شود. با ضرب سال در روزهای هفته عدد (۲۵۲۰) به دست می‌آید که این عدد نصف و $\frac{۱}{۳}$، $\frac{۱}{۴}$، $\frac{۱}{۵}$، $\frac{۱}{۶}$، $\frac{۱}{۷}$، $\frac{۱}{۸}$، $\frac{۱}{۹}$، $\frac{۱}{۱۰}$ دارد.

تعداد کلمات سوره‌ی حمد با (بسم‌الله ...)، (۲۹) کلمه می‌شود، سوره‌هایی که با حروف مقطعه شروع می‌شوند نیز (۲۹) سوره است. همان‌طور که ماه‌های قمری هم ۲۹ روزه هستند، اگر الف را از الفبا کم کنیم ۲۸ حروف می‌شوند به تعداد منازل ماه و اگر ۲۸ تقسیم شود حاصل زیر بدست می‌آید:

۱- ۹ فلک   ۲- ۱۲ برج   ۳- ۴ عنصر   ۴- ۳ موالید

حروف سوره‌ی حمد ۳۳۴ حرف است و اعداد آن‌ها (۹۳۶۱).

حروف معجم:

حروف معجم ۲۸ حرف دارد که از این تعداد، حروف هجا (۱۲) حرف است برابر با حروف مقطعه در سوره‌های قرآن که ۱۲ حرف می‌باشد. در هجاء حروف کشیده نام عزیز فتّاح (۱۹) بار و در اسم اعظم (۶۶) بار و هر دو اسم با هم (۲)بار و اگر حروف تکراری را لحاظ نکنیم (۱۴) حرف باقی می‌ماند که همان حروف نورانی در سوره‌ی حمد به صورت جدا از هم آمده است:(ا ل ر ح ی م ن ک س هـ ص ق ط) اعداد این حروف بر روی هم (۶۹۹) می‌شود و از این حروف نورانی اسماء حسنای

خداوند اسم اعظم استخراج می‌شود و دایره‌ها و اسرار به صراحت و وضوح و در باطن به اجمال و افراد مشخص می‌شود؛ زیرا اسم اعظم خداوند گاهی در یک حرف و یا یک عدد و در بیانی دیگر با چند حرف و یا چند عدد به آن اشاره می‌شود و کلمات براساس اراده‌ی الهی و حکمت ربّانی تعیین می‌یابد، در حروف به این صورت آمده است:

ا ل ر ع ح ی م ن ک س هـ ص ق ط

۱ ۳ ۲ ۷ ۸ ۱۰ ۴ ۵ ۲ ۶ ۵ ۹ ۱ ۹

این (۱۱۰) رمز دیگری از سرّ نهفته است که پرده از آن برداشتم و معرفت به آن برای کسی حاصل می‌شود که از علم حروف بهره‌ای داشته باشد.

همان ترکیب حروف و اعداد برای اسماء حسنا ۹۹ می‌شود و با ترتیب دیگر (۱۱۲) می‌شود.

ا ل م ر ک هـ ی ع ص ط س ن ح ق

۱ ۳ ۴ ۲۲ ۵ ۱۰ ۷ ۹۹ ۶ ۵ ۸ ۱

و در ترکیب: ا ل ر ع ح ی م ن ک ی هـ ص ق ط (۷۲) می‌شود و اگر از این حروف، سه حرف و سه عدد از اسم اعظم برداشته شود، (۱۱) حرف باقی می‌ماند که عددی پنهان است و رازی پوشیده، (ا ر ح م ن ک س هـ ص ق ط) این یازده حرف ماده‌ی اسم اعظم خداوند است.

حروف اسم اعظم:

بزرگ‌ترین اسم اعظم با حروف تکراری (۷۲) حرف می‌شود:

ا ل م ال ن ه ال رال م ال رح م ال رح م ال ک ال م ک هـ رع اع س ق ا ی اک ال هـ ال م م ص ط س ط هـ ع ل ی ال ن م و ا ل و ص هـ [تعداد این حروف ۶۶ حرف است نه ۷۲].

اعداد این حروف (۲۶۴) می‌شود، هرگاه پیامبر و یا امام اراده فرمايد با ترکیب کردن آن‌ها دعا می‌کند.

(۱۲۴) از اعداد اسم اعظم است که به صورت مضاعف (۱۳۳۱) می‌شود، برای هر دردی نوشته شود شفا یابد؛ نوشیدن و همراه داشتن آن بهبودی از درد است. به جای این اعداد می‌توان از حروف گرم مطلق (هـ ط) و از سرد و خشک مطلق (ی) وگرم و مرطوب (ک) و خشک و مرطوب (ل) بر این مثال استفاده کند: (۱۱، ۷، ۱۱۱).

وجود مطلق و مقیّد:

وجود به خاص و عام تقسیم می‌شود، براساس امکان و وجوب آن دو از یکدیگر متمایز می‌شوند: بنابراین وجود مطلق، وجود خداوند سبحان است که وجودش همان ذاتش می‌باشد. یکتای ازلی و ابدی‌ست و هر موجودی جز خداوند، وجودش از او و قائم به او و راجع به اوست بنابراین دیگران همه وجود مقیّد دارند. ذات خداوند برای انسان معلوم نیست زیرا ممکن‌الوجود نمی‌تواند بر واجب‌الوجود، احاطه یابد و این محال است: خاک کجا و پروردگار کجا، فرش‌نشین کجا و عرش نشین کجا! پس معرفت انسان در حد وجود مقیّد منحصر می‌شود و حقیقت این معرفت هم یک نقطه بیش نیست؛ که معرفت عارفان و سیر و سلوک سالکان برای آن است: نقطه‌ای که با شناختش، عین‌الیقین و حق‌الیقین به دست می‌آید و با اصطلاحاتی مانند: فیض اوّل، عقل، نور اوّل از آن یاد شده است. علت پیدایش موجودات، حقیقت کائنات، سرچشمه‌ی حادثه‌ها به او بر می‌گردد؛ چنانچه در حدیث قدسی به آن اشاره شد:

«کنت کنزاً مَخفیاً أحببتُ أن أعرفَ فَخَلقتُ الخلَقَ لاعْرَفَ» (*بحار الانوار*: ۱۹۹/۸۷ ح ۶).

گنجی نهان بودم دوست داشتم شناخته شوم، موجودات را آفریدم تا شناخته شوم.

[ترجمه و تفسیر منظوم این حدیث قدسی از اشعار جامی ذکر می‌شود].

در آن خلوت که هستی‌بی نشان بود   به کنج نیستی عالم نهان بود

وجـــودی مـــطلق از قـــید مـــظاهر / بـه نـور خـویشتن بـر خـویش ظـاهر
نـــــه بـــا آیـــینه رویش در مـــیانه / نـــــه زلفش راکشـــیده دست شـــانه
نـوای دلبـری بـا خـویش مـی‌ساخت / قـــمار عـاشقی بـا خـویش مـی‌باخت
ولی زانـــجا کـــه حکـــم خـوبرویست / زپـــرده خـــوبرو در تـــنگ خـویست
نکـــورو تـــاب مســـتوری نـــدارد / چـــو در بـــندی ســـر از روزن بـرآرد
بـــرون زد خـــیمه ز اقـــلیم تـــقدّس / تـــجلی کـــرد بـــر آفـــاق وانـــفس
ز هـــر آیـــینه‌ای بـــنمود رویـــی / بـه هـرجـا خـاست از وی گـفت وگـویی

(*مصباح الهدایه الی الخلاقه و الولا یه*، ۴۴)

شگفتا از کسی که مخفی بود آن‌گاه که هیچ‌کس و چیزی با او نبود. در پرده‌های غیب بود و دیّاری نبود، «**كنتُ كنزاً مخفيّاً**» اشاره به وحدت ذات خداوند دارد.

و «**فَأحببتُ أن أعْرَف**» دوست داشتم شناخته شوم بیانگر ظهور صفات است و «**فَخَلَقت الخَلَقَ لاعْرَف**» موجودات را آفریدم تا شناخته شوم به ظهور افعال اشاره می‌کند که خداوند موجودات را از عدم به عرصه‌ی هستی آورد و آنان را در گیتی منتشر کرد.

«**هو الان علی ما کان**» ذات خداوند، اکنون هم همان است که در ازل بود با انبوه آفرینش موجودات، زیاد نشد. زیرا همان است که بود، در یک صفت از صفات الوهیت تجلی فرمود و به آن صفت به مدح خود پرداخت، مخلوقات و ممکنات، وجود بین دو عدم هستند؛ بنابراین هم‌چنان در ظرف عدم می‌مانند اگر وجودی داشته باشند. زیرا وجود مطلق و حقیقی یکی بیشتر نیست «که یکی هست و نیست جز او وحده لا اله الاّ هو»، حلّاج در این زمینه می‌گوید: هرکس ازل و ابد را مشاهده کند و از فاصله‌ی بین این دو، چشم بپوشد؛ به توحید نائل شده است. و هرکس از ازل و ابد چشم‌پوشی کند و میان آن دو را ببیند؛ به عبودیت، رسیده است. و آن کس که از دو طرف و ما بین آن دو روی‌گردان شود؛ به ریسمان حقیقت متصل شده است.

***

سراسر گیتی یا از اعراض است یا اجسام و هر جسمی، مرکب از خط و سطح است؛ خطی که سطح می‌شود و آن‌گاه جسم و مدار همگی بر محور نقطه می‌گردد. کلام نیز از حروف است و منشأ همه‌ی حروف، هم الف است و الف نیز از نقطه، همان‌گونه که کثرت فرزندان آدم هم به وحدت آدم بر می‌گردد به فرموده خداوند متعال:

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ (زمر: ۶).

خداوند همه‌ی انسان‌ها را فقط از یک صورت و یک ماده آفرید.

و این هشداری است برای غافلان و ایجازی برای عارفان. در بوستان وحدت، کثرت آدم به یک نقطه بر می‌گردد؛ همان‌طور که بازگشت اعداد به یک می‌شود.

معنی واحد و الف:

راز عدد در جان‌ها با صورت موجودات مطابقت دارد: این سرّ، عنصر حکمت و سرچشمه‌ی معارف، اکسیر اول، کیمیای اکبر، پیمان الهی و اولین ابتکار است؛ که پروردگار آن را اساس آفرینش و قبله‌ای برای بندگان خود قرار داد. و او را از سِرّ پوشیده و گنجینه‌ی علم خود آگاه کرد؛ علم گذشته و آینده، و این عدد یک (۱) است که از نور جلال خود با نوآفرینی محض آفرید؛ عددی که قبل از آن هیچ عددی نیست! اوّلین موجود است.

اوّلین فیض عقل بر نفس، عدد است و به همین سبب در قدرت نفس متمرکز است و اولین فیض عقل بر نفس و عدد، زبانی است که گویای توحید باشد؛ زیرا یک بر دو مقدّم است. در مقام و مرتبه‌ی دو شیء، تقدیم یکی از آن دو باعث تاخیر دیگری می‌شود و به این ترتیب توحید نمودار می‌شود. به همین سبب گفته شده است که هر کس به طبیعت عدد پی ببرد، حکمت را خوب فهمیده است.

باطل بودن دو و سه در توحید به این سبب است که واحد حقیقی جزءپذیر نیست که در غیر این صورت تقسیم می‌شد و هرچیزی که قابل تقسیم باشد خدا نمی‌شود.

امّا واحدی که از احد می‌جوشد و با عظمت به آن اشاره می‌شود و مَبدأ هر موجودی قرار می‌گیرد، به عقل اوّل، از آن تعبیر می‌شود. شناخت عددی که بیانگر معرفت یکتای تنها باشد، اساس علوم و مبدأ معارف است و بر سایر دانش‌ها تقدّم دارد مانند تقدم عقل بر بقیه‌ی موجودات و همان‌گونه که همه‌ی اشیاء، بالقوّه در عقل وجود دارند، همه علوم نیز در عدد نهفته است مطابق انواع موجودات، بالقوّه صورت موجودات بسیط و بالفعل صورت موجودات مرکب و به این ترتیب علم اعداد از اشارات عقلی است زیرا انسان را به علم توحید و اقرار به جدا شدن «مقولات» از عقل به عنوان اوّلین مخلوق، رهنمون می‌شود.

این علم درخت یقین و مبدأ شرع و دین است، نماز و عبادات با آن ثابت می‌شود و به وسیله‌ی آن گردش زمان شناخته می‌شود: هلال عارفان و مبدأ الهام سخنوران، اوّل آن با آخرش و آخر آن با اوّلش مطابقت می‌کند. اوّلش، واحدی است که ابتداء ندارد و آخرش نیز واحدی است که نهایت ندارد.

نقطه، فیض اوّل:

مرجع همه‌ی اسامی خداوند به اسم مقدّس ختم می‌شود؛ پراکندگی آن‌ها را در خود جمع می‌کند و جمع آن‌ها را در خود قرار می‌دهد و در یکی از آن‌ها تجلّی می‌فرماید. نهایت حروف، نقطه می‌شود و انتهای همه‌ی اشیاء نیز به نقطه ختم می‌شود و نقطه بیانگر ذات است و این نقطه همان فیض اوّل است که از حضرت با جلال الهی صادر شده است و در افق عظمت و جمال، عقل فعّال نامیده می‌شود؛ و از آن به حقیقت محمدّیه تعبیر شده است. پس نقطه، نورالانوار و سرّالاسرار است همان‌گونه که اهل فلسفه می‌گویند: نقطه اصل است و جسم حجاب آن و صورت، حجاب جسم و حجاب نیز چیزی جز جسد انسانی نیست. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿اللهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ (نور: ۳۵).

خداوند روشنگر آسمان‌هاست.

پس «الله» اسم ذات می‌شود و نور از صفات ذات و حقیقت محمدّیه، صفت خداوند و برگزیده‌ی او، صفت خداوند در عالم نور و برگزیده‌ی او در عالم ظهور، پس نور اوّل می‌شود و مصداق اسم بدیع و فتاح خداوند. پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به حق فرمود: **«اول ما خلق الله نوری»** *(بحارالانوار: ۲۴/۱۵ و ینابیع‌المودّه: ۱۰/۱)*.

اوّلین مخلوقی که خداوند آفرید نور من بود. و در جای دیگر فرمود: **«أنا مِن الله و الكُلّ منيِ»** من از خداوندم و بقیه از من هستند. احمد بن حنبل روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **«کنتُ و علی نورًا بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربع عشره سنه»** *(فضائل الصحابه، ۶۶۳/۲، ح ۱۱۳۰)*.

نور من و علی در محضر خداوند (چهارده هزار) سال قبل از خلقت عرش وجود داشت.

بر اساس چنین روایاتی، حضرت محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و حضرت علی ﴿علیه السلام﴾ حجاب حضرت الهی و نائب و مخزن‌اسرار ربوبی و درِ آن گنجینه‌ها می‌شوند.

آنان حجاب حضرت الهی‌اند زیرا اسم اعظم و کلمه‌ی خداوند هستند که مظهر تجلّی رب برای جهانیان قرار گرفته‌اند و تجلّی آفریدگار برای عقول از قالب کلمه تحقق یافته و به وسیله کلمه از دیدگان محجوب شده است، پاک است خداوندی که با خلقش برای مخلوقاتش تجلّی فرموده تا او را بشناسند و افعال خود را دلیلی بر صفات خویش تطبیق فرموده است تا به یکتایی او اعتراف کنند و صفات خود را گویای ذات خویش خواند تا او را عبادت کنند.

آن حضرات با داشتن مقام ولایت، زبان خداوند می‌شوند که در میان مخلوقات سخن می‌گویند، مظهر مشیّت پروردگارند و برگزیدگان خاص و خالص خدایند. [نظر به اتحاد خاتم‌الانبیاء و خاتم‌الاولیاء آن دو بزرگوار «صادر نخست» به شمار آمده‌اند.

«نبی چون آفتاب آمد ولی ماه   یکی شد در مقام لی مع‌الله»

(گلشن راز)

(مصباح‌الهدایه الی الخلافه و الولایه: ۱۱۸)]

(مترجم)

دروازه‌ی ورود به شهر الهی می‌باشند که خداوند نقش مخلوقات را در آن‌ها به امانت سپرده و اسرار حقایق را در آن گذاشته است، بنابراین کعبه‌ی جلال می‌شوند و مخلوقات به دور آنان به طواف می‌پردازند و منتهاالیه نقطه‌ی کمال موجودات می‌شوند و خانه‌ی محرّم حق که همه‌ی انسان‌ها رو به سوی او می‌کنند زیرا اولین خانه‌ای بود که برای امان عالم و آدم ساخته شد. پس ایشان؛ حجاب و خلیفه‌ی خداوند و اساس کتاب آسمانی، و معیار حق و مرجع خلائق در قیامت و حسابرس مخلوقات در آن روز هستند، حجاب الهی و نائب او در عالم عقول و آستان ملکوت و منبع فیض خداوند پاینده‌ی ابدی.

***

﴿اللهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ (نور: ۳۵).

یعنی خداوند متعال، روشن‌گر آسمان‌ها و زمین و هدایت‌گر ساکنان آن‌هاست.

این هادیان و داعیان نیز کسی جز اهل بیت﴿علیهم‌السلام﴾ نیست، زیرا انوار روشنگر در حضرت ازلی آنان‌اند، اسم فتّاح خداونداند که با نور ایشان هستی را از عدم خارج فرمود، آفرینش را با آنان شروع کرد و به آنان ختم نمود، پناه‌گاه بندگان خداوند به هنگام لغزش در معاد و چراغ‌های روشنگر در تاریکی‌های متراکم وکلیدهای نعمت.

***

اصل آفرینش موجودات به یک نقطه منتهی می‌شود که صفت ذات و علت مخلوقات است و به چند اعتبار به آن اشاره شده؛ عقل گفته شده است براساس فرموده‌ی پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾: **«اوّل ما خَلَقَ الله العقل»** اوّلین چیزی که خداوند آفرید عقل بود.

«حقیقت محمدّیه» با توجه به حدیث نبوی ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ که فرمود: **«اوّل ما خلق الله نوری»**

اوّلین مخلوق خداوند، آفرینش نور من بود. بنابراین [اولین تعیّن وارده بر فیض ساری و حقیقت محمدیه، تعیین آن حقیقت در صورت عقل اوّل است].

(همان، ص ۱۱۷).

و به اعتبار عقل بخشی به موجودات، عقل فعال نیز نامیده می‌شود و چون حقیقت اشیاء از فیض آن ادراک می‌شوند، عقل کل گفته می‌شود. بنابراین برهان حضرت محمّدیه پیدایش نور و ظهور، حقیقت موجودات، و مبدأ آن‌ها و قطب عالم امکان است. ظاهر آن صفت خداوند و باطنش غیب اوست. ظهور اسم اعظم و صورت همه‌ی عالم و مدار کافر و مسلمان است.

روح پیامبر اکرم نسخه‌ی احدیت در عالم لاهوت و پیکرش صورت معانی ملک و ملکوت است و قلبش گنجینه‌ی خداوند زنده و پاینده.

اوّلین تکلم خداوند به نور ظاهر شد وکلمه‌ی بعد به روح تبدیل شد؛ روحی که در نور محجوب شد. بنابراین حضرت محمّدیه، کلمه، نور، روح و حجاب حق گردید و همانند نقطه که در حروف و اجسام حضور دارد در عالم هستی جریان دارد. جریانی مثل یک در اعداد و الف درکلام و اسم مقدس در اسماء، پس مبدأ و کل حقیقت کلّ و نطق هر صاحب حال و مقالی است زیرا اسم مقدس اوّلین شاهد وحدانیّت حق تعالی است همان‌طورکه پیامبر اکرم وحضرت علی به اعتبار ابوّت و ملکیت صاحب این مقام‌اند.

حدیث گهربار رسول اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به این حقیقت اشاره دارد: «**أنا و علی ابوا هذه الامه**» (***کمال‌الدین***: ۲۶۱/۱، و ***البحار***: ۲۵۴/۳۶). من و علی پدران این امت هستیم.

ادعای پدران امت اسلام بودن دلالت بر پدر بودن برای سایر امت‌ها نیز دارد با توجه به دلالت خاص بر عام و بالاتر بر پایین‌تر. پس اگر آن دو وجود شریف نبودند، آفرینشی هم نبود که خداوند فرمود: «**لولاکَ لَما خَلَقْتُ اْلافلاک**» (***الفوائد المجموعه***: ۳۲۶، و ***جامع‌الاسرار***: ۳۸۱ ح ۷۵۸) اگر وجود شریف تو نبود عالم هستی را نمی‌آفریدم.

از آن‌جا که صدور فعل از صفت و صفت از ذات است و اوّلین صفت در ظهور موجودات همان حضرت محمّد است پس آن حضرت عین وجود و شرف موجود و تنها نقطه‌ی وحدتی است که صفت یکتایی و جمال بی‌بدیل الهی است که از جلال خداوند صادر شده است.

اوّلین نور روشنگر از ابرعظمت که از فیض ساحت قدس و رحمت الهی تابیده

است. پس عرش، نور، کتاب مسطور، لوح محفوظ، آغاز ظهور آفرینش و پایان روز و روزگار، آن حقیقت محمّدیه است. روایتی که از حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾ نقل شده تاییدی بر این حقیقت است، از آن حضرت سؤال شد: آیا در دنیا مردی دیده‌ای؟ فرمود: مردی را دیدم که تاکنون در جست و جوی او هستم. به اوگفتم: تو کیستی؟ گفت: من خاکم. گفتم از کجایی؟ جواب داد از خاک. گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: در خاک، پس پرسیدم: من چه کسی هستم؟ گفت: ابو تراب. گفتم: پس من تو هستم. گفت: هرگز، هرگز، این حقیقت از دین و در دین است، من، من هستم، من، منم، من ذات هر صاحب ذاتم، ذاتی که در همه‌ی ذات‌ها، همان ذات است، آن‌گاه به من گفت فهمیدی، گفتم: بله. گفت: این را حفظ کن.

شرح حدیث:

رمز این حدیث در اشاره به گفت‌وگوی عالم لاهوت با عالم ناسوت نهفته است، که همان نجوای روح با بدن است تا برای مردم تفاوت هیکل مقدس و راز روح خود را توضیح دهد. عبارت «رَأیتُ رجُلاً و أسال الان عنه» مردی را قبلاً دیدم و تاکنون به دنبال او هستم بیانگر تعلق روح به بدن است که پیوسته به آن می‌نگرد زیرا در خانه‌ی بدن غریب است و در این مسکن، ناراحت اگرچه مرکب حرکت و تخت حکومت اوست.

نکته‌ی دیگر آن که عارف می‌بایست همواره متوجه‌ی تفاوت مقام انسان خاکی و راز ربّ الارباب خود باشد؛ زیرا با معرفت نفس است که می‌تواند به معرفت پروردگار خویش برسد. «من عرف نفسه عرف ربّه» یعنی هرگاه به ضعف وجودی خود از قبیل سابقه‌ی عدم (حدوث) و فقر ذاتی و بیچارگی خویش پی ببرد آن‌گاه پروردگار خود را به عزّت، عظمت و کبریایی می‌شناسد.

جمله‌ی «أناالطین»؛ من خاکم؛ اعتراف عارف به فقر و مسکنت و ناتوانی همیشگی و آفرینش اوست. (نبوده‌ام و خداوند مرا به وجود آورد).

پرسش «مَن انا؟»، من کی‌ام؟ اقرار جسد به حدوث و امکان (داشتن سابقه‌ی

عدم) و مرگ و بازگشت به معدن خود پس از متلاشی شدن و تحلیل در خاک می‌باشد.

پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم انی الیه راجعون

(مولوی)

«أنتَ ابو تراب»: تو پدر خاک هستی: به دو نکته نظر دارد: خاص و عام. ممکن است «أب» به معنی مربّی و مرشد باشد که روح برای بدن همین مقام را دارد. و یا «ابوتراب» به معنی آب باشد که در این صورت تو پدر، مبدأ، حقیقت و معنای موجودات می‌شوی زیرا ظهور موجودات و راز وجود آن‌ها، خود، موجود برتر است.

«أنا أنت»؛ یعنی من هم مانند تو می‌میرم و دارای ترکیب هستم. و عبارت «حاشاک حاشاک، أنا أنا، و أنا أنا» یعنی زاده‌ی خاک و نور هستم.

بیان «أنا ذات الذوات، و الذات فی الذوات للذات» پرده برداشتن از راز نهفته در قبل و بعد آفرینش «کن فیکون» است. زیرا اسم اعظم خداوند، حقیقت هر موجودی است که ذات آن موجود تابعی از ذات واجب‌الوجود است؛ بنابراین سِرّ وکلمه و امر و ولایت خداوند بر همه‌ی اشیاء می‌باشد. این امری است که خداوند متعال فقط به آن حضرت اختصاص داده است؛ چرا که «هو هو» او فقط اوست و کسی مانند او نیست و آن حضرت فقط مخلوق و آیت و سرّ خالق خویش است.

با این توضیح کفر آنان که در مقام حضرت علی﴿؏﴾ غلو می‌کنند و یا با او دشمنی، آشکار شد همان‌طور که شیوه شیعیان و عارفان در اظهار معرفت و محبت نسبت به مقام آن امام همام روشن است. پس حضرت علی﴿؏﴾ سِرّ خداوند است در کل و جانشین اوست بر کلّ، زیرا خداوند متعال هرچه را به اراده‌ی خود آفریده است و به قدرت و مشیّت خویش به وجود آورده است به ولّی و کلمه‌ی خود «علی ابن ابی‌طالب» تحویل داده است. زیرا ولی در میان مخلوقات قائم مقام پروردگار بلندمرتبه را دارد و تنها فرق میان اولیاء معصومین﴿؈﴾ با خداوند فقط بنده و مخلوق بودن آن‌هاست: **«لافرقَ بینهم و بینک اِلّا انهم عبادک و خلقک»**. ***(الانسان الکامل: ۱۲۸، و الرسائل الثمانیه: ۸۸)***.

و عبارت «**جئت بِک الیک**» در دعاء: یعنی با صفات تو، به ذات تو آمدم و با عدلت به سوی عفوت.

و در آخر روایت «**فقال: عَرَفْتَ؟ فقُلتُ: نَعم، فقال: فامسک**» که می‌فرماید: از من سوال کرد که آیا فهمیدی و من هم گفتم آری و اوگفت: این را حفظ کن یعنی هرگاه انسان به این حقیقت پی برد که حضرت علی﴿علیه السلام﴾ سِر مخفی خداوند است باید این واقعیت را بپذیرد که همه‌ی صاحبان عقل و خرد به این حقیقت پی نمی‌برند.

صفات خداوند:

در میان اسامی خداوند، هفت اسم سمت سیادت دارند:

حَیّ: زنده «پیشوای این هفت صفت است»، علیم، مرید، قادر، متکلّم، جواد و مُقسط هر یک از این اسامی مصداق و مظهری دارد.

مظهر حیات: اسرافیل و مظهر علم؛ جبرئیل و مظهر اراده؛ میکائیل و مظهر قدرت. عزرائیل؛ هریک از این ارکان مظهری در ستارگان آسمان دارد که به ستارگان هفت گانه معروف‌اند. هر کوکب خادم اسمی از این اسماء است؛ خورشید، مظهر تجلی حیات و مشتری؛ مظهر تجلی علم و مریخ مظهر تجلی قدرت و زهره مظهر تجلّی اراده و ماه مظهر تجلی کلام و عطارد مظهر تجلّی اقساط (عدل) و زحل، مظهر تجلی جود؛ هر اسمی در عالم خود به تدبیر آن می‌پردازد که بنابر حکمت ازلی خداوند در ترتیب اسباب و مسببات به واسطه‌ی مظهرهای یاد شده در عالم تاثیر گذارند. آیه: ﴿**وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا**﴾ (**فصلت: ۱۲**) به این موضوع اشاره می‌کند.

فصل

[پیامبران مظهر اسماء الهی]

پیامبران هر کدام مظهری از اسماء حق تعالی هستند، هر پیامبری که مظهر اسم کلی باشد. شریعت او نیز کلی است، همه‌ی اسماء خداوند به یک اسم جامع که

«الله» است رجوع می‌کنند و بدین ترتیب همه پیامبران به این هفت اسم متصل می‌شوند: حضرات آدم و ادریس و ابراهیم و یوسف و موسی و هارون و عیسی به اسم جامع «واحد» که همان «محمّد» است رجوع می‌کنند. حضرت آدم مظهر اسم ناطق است که اثر خالق در آن تمام و کمال است محل آن؛ ماه است که به «بیت‌العزه» موسوم است و آدم گنجینه‌ی کلام طیب الهی است.

«ادریس» مظهر اسم «حی» با خورشید که منبع زندگی حیوانات و گیاهان است، تناسب دارد، به همین خاطر علم اسرار معادن و گیاهان به او عطا شد.

حضرت ابراهیم مظهر اسم جواد با تاثیر تام‌اله؛ دارای ستاره‌ی زحل است و در مهمان نوازی مشهور.

حضرت «یوسف» مظهر اسم «مرید» با تاثیر زیاد نام «جمیل» خداوند، دارای فلک زهره.

حضرت موسی مظهر اسم قادر و قوی با تاثیر اسم «شدید» و فلک مشتری.

و حضرت هارون مظهر اسم علیم و آمر و ناهی است با سیاره‌ی مشتری. و حضرت عیسی مظهر اسم مقسط با تاثیر نام «حکیم» به همین سبب معجزه‌ی آن حضرت درمان بیماری‌های صعب‌العلاج مانند نابینایی و زنده کردن مردگان بود، فلک آن حضرت عطارد است.

همه‌ی افلاک و اسماء و عددهای مذکور برای پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ محقق است. حضرت محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ مظهر اسم جامع است و مدار آن «قاب قوسین أو أدنی»، بنابراین جامع اسرار و مظهر همه‌ی انوار و مجمع کلام الهی است، همه‌ی کل است و تمام زیبایی‌ها در اوست.

خلاصه‌ی همه هستی، برگزیده‌ی خداوند رحمان است همان‌طور که گفته شده است.

فما اعجزَ الّا فکارَ عن کنه و صفه و ما اقصر التفسیر عن کل معناه

چه ناتوان‌اند، اندیشه‌ها از رسیدن به حقیقت وصفش و چه کوتاه است تفسیرها از بیان معنایش.

عدد اسم محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾؛ «۱۳۲» می‌شود که از م ح م د با میم مشدد تشکیل شده است. صفتش «امین» که از کلمه‌ی «أمن» مشتق شده است به صورت خطی نه رسمی (۹۲) می‌شود مساوی با اعداد دو اسم «ملک» و «أمان» به تفکیک حروف.

لاسم خیر الرسل فضل — عنددی الفضل متین
فهوفی الخط أمان — و هو فی اللفظ أمین

به عقیده‌ی صاحبان فضیلت نام سرآمد پیامبران، فضیلتی باشکوه دارد؛ در نوشتن امان است و درگفتن امین.

اسرار حروف نام پیامبر اکرم(ص):

عدد نام شریف آن حضرت «محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ ۱۳۲، اشاره به اسم حق‌تعالی «الملک» دارد علاوه بر این معادل دو نام باعظمت خداوند یعنی «حی» و «عدل» است عدد ۱۳۲ به ۵ قسم ونصف تقسیم می‌شود: ۲۶ و $\frac{۱}{۴}$ و ۳۳ و $\frac{۱}{۳}$ و ۴۴ و $\frac{۱}{۶}$ و ۱۱ که عدد باطنی اسم اعظم است و هر عدد بالاتر، از آن گرفته می‌شود و به آن بر می‌گردد.

جمع این اعداد، «۱۶۶» می‌شود که «۳۴» مرتبه بیش‌تر از اصل «۱۳۲» می‌باشد. این زیادی به خاطر اسماء «الاحد» (أل اح د) حاصل شده است و بر صفات او دلالت دارد.

یکتای هر دو سرا، احمد، محمّد، امان، امین، مولا، سیّد، النبی‌الکریم، الرؤوف‌الرحیم، الحبیب‌النجیب، القریب‌المجیب، البشیرالنذیر، السراج‌المنیر، العزیزالخبیر، الصادق‌الامین، طه و یاسین، الاوّل‌لاخر، الباطن‌الظاهر، الفائق الراتق، الفاتح الخاتم، العالم‌الحاکم، الشافع‌الراحم، الهیکل‌العاصم، الشاهدالقاسم، المؤیّد المنصور، ابی‌القاسم.

فَإنَّ مِن جودک الدنیا و ضرتها — و مِن علومک علم‌اللوح و القلم

دنیا و آنچه در آن است از جود وجود توست و علم لوح و قلم از علوم تو؛ پس راهنمای روشن‌گر «الدلیل‌المبین» وجود مبارک اوست.

اسرار حروف «محمّد»؛ حرف اوّل «م» یک حرف ناری، صعودی و صامت از حروف دایره است با دو عالم زیرا «میم» اوّل به ملک اشاره دارد و میم دوّم به ملکوت با عدد «۴۰» که گشاینده هر بسته‌ای است به همین سبب با نام مبارکش جود و وجود آغاز شد، و اگر حروفش از هم جدا شود، «۵۰» به دست می‌آید که با «۴۰» عدد «۹۰» می‌شود و از ضرب در اسما الهی این اسامی ظاهر می شود:

(ا ل م ل ک ا ل س ی د ا ل س ل ا م الا ه و م ح م د)

«ح» دومین حرف نام محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ یک حرف آبی، نورانی و صعودی است، محل «ح» را کرسی گفته‌اند با رتبه‌ی هشتم زیرا حقیقت آن هشت است و از حاملان عرش می‌باشد.

چهارمین حرف از نام «محمّد» ﴿صلی الله علیه و آله﴾، د، حرفی است آبی، تاریک با حقیقت ماندگار. اسم (دائم) از آن ظاهر شده است و دوام مُلک و نور از آن است.

باطن اسماء خداوند:

هر اسمی از اسماء خداوند در این عالم باطنی دارد که صورت عینیّه نامیده می‌شود و هر اسمی مدّبری دارد که به تدبیر و تربیت آن صورت عینیه می‌پردازد. حقیقت محمّدیه صورت اسم جامع الهی است که استمرار همه‌ی اشیاء به آن بستگی دارد.

[احاطه‌ی قیومی و ربوبی حقیقت محمّدی ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نسبت به اشیاء و به مظاهر اسماء از خواص مرتبه و ولایت کلیه‌ی اوست و چون مظهر اسم اعظم خداوند است بقیه‌ی موجودات نیز از مظاهر وجود مظهر اسم اعظم هستند و ظاهر و باطن عالم در تحت تربیت ولایت آن حقیقت قرار دارند و چون حقیقت وجود و تعیّن او حقیقتی سِعی و احاطی و کلی و مطلق است، ساری در جمیع حقایق است]. (برگرفته از شرح مقدمه‌ی قیصری؛ سید جلال‌الدین آشتیانی). (مترجم)

بنابراین روح عالم هستی و مایه‌ی حیات در گیتی حقیقت محمّدی است. آن حضرت در حدیثی به این حقیقت اشاره فرمود: **(الحمدالله ربّ العالمین) (خُصِصَّتَ**

بفاتحه الکتاب و خواتیم البقره و أُعطیتُ جوامع الکلم» *(الشفا بتعریف حقوق المصطفی: ۱۷۰/۱ باب ۳ فصل ۱، با اندکی تفاوت، و الفضائل، ابن شاذان: ۵)*.

خداوند با نزول «فاتحه‌الکتاب» و آیات آخر سوره‌ی بقره مرا از میان همه‌ی پیامبران برگزید و کلام جامع به من عطا فرمود.

[بنابراین، قطبی که مدار حقیقت عالم و محور احکام و مرکز وجود است، یک حقیقت وسیع اطلاقی است، که به اعتبار ذات واحد است، و به اعتبار ظهور در کثرات متعدد است. به نحو وحدت در کثرت و کثرت در وحدت، مرکز و محور دایره‌ی وجود، حقیقت محمدیه و شمس‌الشموس عالم خلقت است]. (**شرح مقدمه‌ی قیصری؛ جلال‌الدین آشتیانی: ۷۳۱**) پس محمّد ﴿ﷺ﴾ در ظاهر و باطن سرّ وجود است، پاک و منزّه است خداوندی که با تجلی به صفات خود به ذات خویش دلالت فرمود.

پیدایش حروف از الف:

کلام از حروف ساخته می‌شوند و حروف از نقطه که همان الف مفقود است و منشأ «۲۸» حرف، در این میان «الف» مظهر ذات‌الله است. حروف نیز مانند صفات جمال و جلال الهی به دو بخش تقسیم می‌شوند: حروف جلال که به حروف ناری معروف‌اند و حروف جمال که خود به سه دسته تقسیم می‌شوند. همه‌ی حروف از الف استخراج می‌شوند [و به اقتضای همین مناسبت که میان ظهور حق تعالی به صورت مظاهر، و ظهور الف به صورت حروف است، هر موجودی از موجودات را به ازای حرفی از حروف قرار داده‌اند.] (**مقدمه‌ی شرح فصوص الحکم: سید حیدر آملی: ۲۸۳) (مترجم)**.

حرف الف نیز به این اعتبار به هر چیزی احاطه دارد همان‌طور که خداوند بر هر چیز احاطه دارد.

ففی کل شیء له آیه   تدلُّ علی انّه واحد

در هر چیزی نشانه‌ای از خداوند است که بر یگانگی او دلالت دارد.

سرّ حروف در ترکیب اسماء:

ترکیب اسماء از سرّ حروف حاصل می‌شود؛ و هر کلمه دارای ظاهر و باطن است. اهل تقلید به ظاهر می‌پردازند و اهل تحقیق و تجرید به باطن زیرا ظاهر به منزله‌ی جسم و پوست روح است و باطن به مثابه‌ی روح و مغز جسم به این اعتبار مردم چهار دسته می‌شوند: دسته‌ای هم از ظاهر و هم از باطن بهره می‌برند مانند راسخان در علم (دانشمندان ژرف‌اندیش)، گروهی نه از ظاهر و نه از باطن نصیبی نمی‌برند مانند کفّار، عدّه‌ای که بهره‌ای از ظاهر ندارند امّا به باطن مشغولند و در حجاب ظلمت هستند (برای دیگران) هم افق با مقام پیامبران بدون امامت، و برخی که از باطن بی‌بهره و برخوردار از ظاهر هستند مثل عاقلان دیوانه‌نما. از ابن عباس در مورد آیه‌ی:

﴿وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً﴾ *(الاسراء: ۱۲)*.

ما هر چیزی را به طور مفصل بیان کردیم.

روایت شده است: این از علومی است که خداوند متعال در شب معراج به پیامبر خود تعلیم فرمود و حضرت علی از پیامبر اکرم آموخت و تا پایان روزگار نزد آن حضرت باقی خواهد ماند. علمی که مربوط به هشت (۸) کلمه و «۲۸» حرف است و هر حرفی در ظاهر و باطن شامل نام محمّد و علی می‌شود. آنان که در اسرار علم حروف و اعداد تخصص دارند می‌توانند آن را استخراج کنند.

معانی قرآن در چهار حرف:

قرآن با این حروف نازل شده است و بیان ذات پروردگار سبحان هستند. قرآن دارای ظاهر و باطن است، معانی آن به چهار بخش تقسیم می‌شود، چهار حرفی که بقیه‌ی کلام الهی از آن ظهور می‌یابد (ا ل ل ه)، الف و لام (ال) ادات تعریف است که به هر چیزی متصل شود متوجه می‌شوی که از اوست و به او تعلق دارد و اگر الف از این چهار حرف برداشته شود (لله) باقی می‌ماند یعنی همه چیز به خدا تعلق دارد و اگر الف و دو لام لحاظ نشود (هو) می‌ماند یعنی ذاتی که بدون شبیه و مثل است.

عارفان از الف، کسب شهود می‌کنند و با «لام» واله و شیدا می‌شوند و با حرف (ها) به وصال می‌رسند.

الف در الله به ذاتی اشاره دارد که قبل و بعد آن هیچ چیزی نیست و روح به آن تعلق دارد و لام وسط بیانگر این حقیقت است که آفرینش از اوست و با اوست و به سوی او بر می‌گردد و برای اوست.

و تعلق عقل به آن است. او هم اول است و هم آخر زیرا الف در خط و تلفظ به یک صورت است. اما عدد یا زوج است یا فرد و این سه مورد که در ضرب (۹) می‌شوند عدد رمز به دست می‌آید، (۳) ماده و موضوع بقیه‌ی اعداد می‌شود و (۹) عدد طیّار می‌شود همان‌طور که توضیحش بیان شد. در تقسیم فرد است و در جمع ترکیبی از زوج و فرد (۶+۳) می‌باشد و حرف طا مقابل (۹)، قرار می‌گیرد که حرف اکّال است و اگر به این (۹) دو (ال) برگردد اسم مخفی و سرّ ذاتی ظاهر می‌شود به این صورت (هـ و هـ و هـ و) که منشاء همه‌ی موجودات می‌گردد. بدین ترتیب (ها) که مخفی بود ظاهر می‌شود و ضمّه به واو تبدیل می‌شود و اگر عدد (۱۱) در عدد (ها) که (۵) است ضرب شود، عدد (۵۵) به دست می‌آید که مطابق با نام (م ج ی ب) خداوند متعال می‌شود. حرف واو که از اشباع ضمّه (هُ) ایجاد می‌شود به جهات شش‌گانه دلالت دارد و از ضرب (۱۱) در (۶)، عدد (۶۶) به دست می‌آید که با نام مقدس (الله) مطابقت دارد که نام ذات و سیدالصفات خداوند است. اگر (۶۶) در (۶) ضرب شود حاصل ضرب آن ۳۶۶ می‌شود و از ضرب (۶۶) در (۱۱) عدد ۷۲۶ به دست می‌آید و از ضرب (۶۶) در (۵) عدد ۳۳۰ حاصل می‌شود.

(هُ) های مضموم منبع اسرار و قیم سایر حروف و پنجمین طبیعت فعال و باطن همه‌ی موجودات و حقیقت هر مشهودی است. هرگاه جرقه‌ی (ها) در گنجینه‌ی «الف» بیفتد؛ حرف اکّاله‌ی (طا) از آن خارج می‌شود. اگر (ها) در خودش ضرب شود، (۲۵) می‌شود عددی که فقط از حاصل‌ضرب ۵ در خودش به دست می‌آید و از ضرب ۲۵ در ۲۵ عدد ۶۲۵ به دست می‌آید. ها از حروف مریخ است که هرکس زبان تکلّم آن را بداند قادر به هلاک دشمن خود می‌شود. امّا این رازی است در

سینه‌ها مستور، و نه شاهدی است در سطور. ها یا بیل (هابیل) آن را به سبیل رمز این گونه در مقام ذکر خوانده است:

«أو هو یا هو یا مذلّ یا منتقم یا فعال أنتَ هو».

شرافت «هو»:

۱- اسم یا مشتق است یا علم یا اشاره. اسم مشتق به خاطر (کلی) بودن بر افراد کثیر نیز دلالت دارد و بر افراد زیاد اطلاق می‌شود؛ و اسم علم که قائم مقام اسم اشاره است. فرعی از آن محسوب می‌شود؛ در حالی که اسم اشاره اصل است و عظمت اصل از فرع بیش‌تر است. بنابراین «هو» از همه‌ی اسم‌ها شریف‌تر است.

۲- از آن‌جا که خداوند متعال فرد مجرد است، نمی‌توان با صفت زائد آن را موصوف ساخت، زیرا با یکتایی ذات منافات دارد و از طرف دیگر خبر دادن از عین ذات خداوند محال است و همه‌ی اسامی مشتق نیز برای نامیدن آن ذات مقدّس فاقد ظرفیت‌اند. فقط کلمه‌ی (هو) حکایت از کنه حقیقت مخصوص و مبّرا از همه‌ی جهات کثرت می‌کند؛ بنابراین (هو) برای وصول (ابهام‌آمیز) به کنه صمدیت حق‌تعالی از همه‌ی اسامی شریف‌تر است.

۳- همه‌ی اسم‌های مشتق دلالت بر صفت دارند (معنای وصفی دارند) و تنها راه درک هر صفتی اضافه کردن آن به یک مخلوق است، امّا کلمه‌ی (هو) دلالت بر هوّیت مطابق مسمّی می‌کند بنابراین لفظ (هو) از خلق رسته و به حق پیوسته.

۴- اسم‌های مشتق معانی وصفی (صفتی) دارند اما (هو) دلالت بر موصوف دارد. پر واضح است که موصوف از صفت شریف‌تر است، زیرا خداوند متعال با صفات به کمال نرسیده است و این صفات حکایت از غایت کمال و فیض صفات کمال است، پس «هو» به سرچشمه‌ی عزّت رسیده است.

۵- کلمه‌ی (هو) مرّکب از دو حرف (ه و) است که (ها) اصل است برای (واو) بنابراین (هو) یک حرف است که دلالت بر یکجایی ذات سبحان دارد.

۶- در رتبه‌بندی مخارج حروف در تلفظ، ها در اول و واو در آخر قرار می‌گیرد

بدین ترتیب «هو» هم اوّل است و هم آخر (هو الاوّل و الاخر). (ها) هم در مخارج حروف باطنی است و هم در باطن اشیاء و (واو) ظاهر کننده‌ی مخارج بقیه‌ی حروف است پس هو؛ هم اوّل است و هم آخر، هم باطن است و هم ظاهر.

۷- «هو» که برای تعریف ذات حق وضع شده است در حقیقت خودش نیز یک لفظ مبهم و نامعلوم است و ذات حق هم در منزّه بودن از هر کیفیتی شایسته‌تر است، بنابراین «هو» قول خداوند است به سوی تو وگفته‌ی توست به سوی او در کلام خالق و مخلوق.

مراتب حروف جلاله (الله):

حروف نام مقدّس «الله» چهار مرتبه دارد: ذات، عقل، نفس و روح؛ و دارای چهار فرشته است: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل. که بر چهار پیامبر نازل شده‌اندابراهیم، موسی، عیسی ﴿علیهم السلام﴾ و حضرت محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾. و با چهار حقیقت کامل می‌شود: امر، نهی، وعد و وعید که در چهار کتاب نازل شده استمصحف، تورات، زبور و فرقان، در این بیان مصحف صورت قلب است که همان الف اوّل در «الله» است و تورات صورت عقل و برابر با لام اوّل در «الله» و انجیل صورت روح و مطابق با لام دوم و فرقان صورت نفس و صورت حق است در ظاهر و باطن و با حرف «ها» مطابقت دارد.

حرف «با» منشأ ظهور هستی و نقطه تمایز عابد و معبود:

اولین فیض از حضرت احدیت فقط یک نقطه بود و الف غیب از آن ظاهر شد از کشش آن خط، الف حاصل شد؛ خطی که از ترکیب سه نقطه (∴ ا) به وجود آمد. نقاطی که هر یک به علم، عقل و روح‌القدس دلالت دارد؛ حرف الف است که ابتداء و انتهای موجودات از آن است و به او بر می‌گردد. اوّلین نقطه همان روح‌الله است در کریمه‌ی «و نَفختُ فیه من روحی» و حرف (با) که حجاب حق‌تعالی و ظاهر و جسد برای اوّلین نقطه است. ظهور احکام و حقیقت نبوّت و آفرینش موجودات به خاطر

اوست و از باطن (با) به اوّلین نقطه تعبیر شده است. (رمز و راز (با) در نقطه‌ی آن است). از معصوم روایت شده است: **عن‌الباء ظهر الوجود، و بالنقطه تبین العابد عن المعبود.** (***جامع السرار: ۵۶۳ح ۱۱۶۳ و شرح دعای سحر: ۶۴***). آغاز هستی با حرف «با» بود و با نقطه، عابد از معبود متمایز شد.

از حکیمی نقل شده است: عارفان خدا را به واسطه حرف «با» شناختند؛ هیچ چیزی نیست مگر حرف «با» بر آن مکتوب است. (***جامع‌الاسرار: ۷۰۱***). وقتی نام «الله» را می‌گویی در واقع همه‌ی اسماء حق را بر زبان جاری می‌کنی و با نوشتن الف بقیه‌ی حروف را نیز نوشته‌ای و با گفتن یک «۱» به همه‌ی اعداد اشاره می‌کنی و با اظهار (نقطه)، همه‌ی علوم را بر شمرده‌ای. و با ذکر کلمه‌ی «نور» اقرار کرده‌ای که وجود از عدم متمایز است و با گفتن «نورالنور» به اسم اعظم دست یافته‌ای؛ برای کسی که بداند و بفهمد: که انسان کر از لذت درک نغمه‌های زیبا بی‌نصیب است؛ همان‌گونه که برای نابینا شب تاریک و تبسم سپیده‌دم فرقی ندارد؛ عرفا گفته‌اند:

الف الحروف هوالحروف جميعها　　　والفاء دائره عليه تطوف

الف همه‌ی حروف را در خود دارد و حرف «ف» دایره‌ای است که حول الف می‌گردد.

یا رب بالالف التی لم تعطف　　　و بنقطه هی سر کل الاحرف
و بقافها الجبل المحیط و صادها　　　البحر الّذی بظهوره لا یختفی
ثبت علیّ هدای و اتمم نوره　　　یا من به اصبحت عنی مکتفی

- پروردگارا به حرمت الفی که خم نمی‌شود و به نقطه‌ای که راز و رمز همه‌ی حروف است؛
- و به کوه قاف که همه جا را در بر گرفته و با دریای صادی که با ظهورش چیزی مخفی نمی‌ماند؛
- مرا در هدایت ثابت قدم کن و نورش را برایم کامل کن، ای کسی که با وجودت از خودم هم بی‌نیازم.

سوّمین نقطه‌ی الفْ (.ا)، روح‌الامر است و سرچشمه‌ی نور وجود در عالم مُثُل

است که خود به ظهور افعال اشاره می‌کند. زیرا خداوند یگانه و متعال که اشیاء را ایجاد می‌کند در میان آن‌ها نیست که در غیر این صورت محدود می‌شود و از آنان هم جدا نیست تا معدود شود امّا با نور دل‌ربای خود در همه‌ی آفریده‌ها تجلی دارد و با کمال جلال خود از آن‌ها خالی است و با کبریای خویش به آنان نزدیک است؛ بود اشیاء به جود اوست و بر همه‌ی آنان تسلط دارد. ذات احدّیت چون جزءپذیر نیست تعددپذیر نمی‌شود و تکثیرپذیر نیست بنابراین محدود نمی‌گردد؛ پس یکتایی همواره در شأن او بوده و خواهد بود.

أحدیت و واحدیت:

احد اسم ذات بدون لحاظ کردن تعدد صفات و واحد اسم ذات با اثبات تعدد صفات است، و وحدانیت صفت است برای واحد؛ و واحد صفت می‌شود برای احد. احد به نیایش واحد پردازد، و احد سرّ احدیت واحد می‌شود؛ واحد به توصیف احد گویا شود و نور آن را بر ملا و ظهور احد را بر عالم و آدم هویدا کند.

احد اوّلین عدد و باطن واحد است؛ از فیض احدیت واحد است که همه‌ی موجودات ایجاد می‌شود؛ احد صاحب جلال است و واحد عقل فعال.

ذات حق احد در احدیت با جلال، نامحدود و متعالی است. یکتای مطلق در وحدانیّتی نامعدود. مقدّس است صمدی که در صمدانیّت قبل و بعد نظیری ندارد؛ با عظمت است یگانه معبود در الوهیتی که غیر از او، همگی ملک و مملوک و عبد اویند.

نور محمد(ص) و علی(ع) اوّلین مخلوق:

واحد از احد ظاهر شد و بقیه‌ی اعداد از واحد جاری شدند؛ خط از نقطه شکل گرفت و سطح از خط ایجاد شد و جسم از جمع آنان پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

حروف از نقطه و از ترکیب آن‌ها کلام و معانی از کلام یکی پس از دیگری آمدند؛ همه از واحد، واجد وجود شدند؛ چون مبدإ شان واحد شد معادشان نیز واحد

شد. از تو آمده‌اند و به سوی تو بر می‌گردند. نقطه‌ی واحدیت، حقیقت همه‌ی موجودات و مبدأ و محور سیر آنان است. و احدیت عالم غیب و شهادت است. ظاهر واحدیت نبوّت و باطن آن ولایت است، نبوّت و ولایت در ظاهر و باطن یک نوراند. با این تفاوت که ولایت از نبوّت و به خاطر آن است دو اسم پربرکت که با هم جمع شده‌اند که اصلاح هریک به دیگری وابسته است و در نام با محمد و علی از یکدیگر جدا می‌شوند و در توصیف با هم تحت عنوان نبی و ولی مجتمع می‌شوند. اتمام رسالت به اتمام و اکمال ولایت به سرانجام می‌رسد و کمال ولایت به پیروی از نبوت حاصل می‌شود، همان‌گونه که ماه از نور خورشید مدد می‌گیرد؛ هنگامی که قرص ماه کامل می‌شود جانشین خورشید در آسمان شب می‌گردد. پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

[**«یا عمر بن الخطاب أتدری من أنا؟ اناالذی خلق الله اول کل شیء نوری، فسجد له فبقی فی سجوده سبعمائه عام. فاول کل شی سجدله نوری و لافخر. یا عمر أتدری من انا؟ أنا الّذی خلق‌الله العرش مِن نوری و الکرسی مِن نوری و اللوح و القلم مِن نوری، و الشمس و القمر مِن نوری، و نورالابصارمِن نوری و العقل الذّی فی رؤوس الخلائق مِن نوری، و نورالمعرفه فی قلوب المؤمنین مِن نوری و لافخر».** ***(شرح الشمائل المحمدیه: ۴۹/۱، و لوامع انوار الکوکب الدری، ۱۳/۱).***

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به عمر بن خطّاب فرمود: آیا می‌دانی من کیستم؟ من کسی هستم که خداوند متعال نور مرا قبل از خلقت هر چیزی آفرید؛ نورم پس از خلقت در برابر خداوند به سجده افتاد و هفت صدسال در سجده باقی ماند. پس اولین مخلوقی که برای خدا سجده کرد نور من بود، بیان این فضیلت برای فخرفروشی نیست. ای عمر آیا می‌دانی من کیستم؟ من کسی هستم که خداوند متعال عرش، کرسی، لوح، قلم را از نور من آفرید، همان‌طور که آفتاب و ماه را از نور من خلق کرد. نور دیدگان و عقل در سر انسان و نور معرفت در دل‌های مومنان از نور من است و هیچ یک از این فضیلت‌ها برای فخرفروشی نیست. و در حدیث نورانی دیگر فرمود: **«کنتُ اوّل الانبیاء والناس فی‌الخلق و آخرَهم فی البعث»** ***(کنزالعمال: ۴۵۲/۱۱ ح***

۳۲۱۲۶، و الجامع الصغیر: ۱۶۲/۲، و الطبقات الکبری: ۱۱۹/۱ و الفردوس بمأثور الخطاب: ۳۸۲/۳ ح ۴۸۵۰ والوفاء بأحوال المصطفی: ۳۶۱، و ینابیع الموده: ۲۲۰/۱ و ۱۸، و الخصائص الکبری: ۳/۱۰ الباب الاوّل).

در آفرینش قبل از همه‌ی پیامبران (انسان‌ها) به وجود آمدم امّا در بعثت بعد از همه‌ی پیامبران مبعوث شدم.

از حضرت علی«علیه‌السلام» روایت شده است: **«کنتُ ولیّاً و آدمُ بینَ الماء والطین»** من ولی بودم در حالی که آدم میان آب و گِل بود. ***(جامع‌الاسرار: ۳۸۲-۴۶۰ ح ۷۶۳-۹۲۷ و الانسان الکامل: ۷۷، و المراقبات: ۲۵۹).***

و در حدیثی دیگر فرمود:

هنگامی که خداوند اراده‌ی آفرینش مخلوقات و موجودات فرمود، قبل از گسترش زمین و ایجاد آسمان، تمام خلایق را در قالب یک صورت به وجود آورد سپس نوری از انوار عزّت خود را افاضه فرمود نوری که در درخشش و پرتوافکنی اخگری از نور الهی بود. این نور در جمع صور خلایق قرار گرفت، هیأت پیامبر ما«صلی‌الله‌علیه‌وآله» در آن اجتماع بود که خداوند متعال فرمود: تویی منتخب و امانت‌دار انوار من، تویی برگزیده و مقصد و مقصود در نهایت رضایت و خشنودی حق؛ به خاطر وجود شریفت زمین را گسترش می‌دهم؛ آسمان را بالا می‌برم و آب را جاری می‌کنم؛ و پاداش و مجازات و بهشت و جهنم را با معیار تو بنا می‌کنم. اهل بیت تو را پرچم هدایت قرار می‌دهم و راز آنان را از اسرار خود می‌گذارم به گونه‌ای که هیچ نکته‌ای از رموز و اسرار برای آن‌ها مشکل نباشد و هیچ غیبی از آنان مخفی نماند؛ آنان حجّت‌های من بر بندگانم خواهند بود؛ از مقدّرات من باخبر و از اسرار گنجینه‌هایم آگاه‌اند...

آن‌گاه آدم را از حقیقت آن نور و رازی که خداوند در آنان گذاشته است آگاه کرد. وقتی نوبت آدم رسید پرتویی از آن را به او سپرد؛ نوری که از آدم پیوسته از اصلاب پاک مردان به رحم‌های پاک‌دامنان منتقل می‌شد تا به حضرات عبدالمطلب و عبدالله«علیهماالسلام» رسید و در وجود پر مبارک پیامبر اکرم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» ظهور یافت. پیامبر

اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ آشکار و پنهان، سرّی و علنی مردم را به راه حق دعوت کرد و عقل و خرد انسان‌ها را برای فهم و درک سرّ لطیف و اجابت و بیعت مجدد به تعهّدی که قبل از خلقت در عالم «ذر» درباره‌ی پذیرش ولایت اهل بیت داده بودند فرا خواند. بنابراین هرکس به این دعوت پاسخ مثبت داد؛ پرتویی از انوار ولایت به دست آورد و به سرّ آن رهنمون شد و به عهد و پیمان باطنی و فطری که علم به آن دیریاب است وفا کرد و هرکس درگرداب غفلت و محنت گرفتار باشد سزاوار دوری از آستان جانان خواهد شد.

نور ولایت در میان اهل بیت یکی بعد از دیگری منتقل می‌شد، همان کسانی که انوار آسمان‌ها و زمین و کشتی‌های نجات و گنجینه‌های علوم الهی‌اند. سرانجام و فرجام امور به سوی آنان است و با راهنمایی آنان بهانه‌ی مردمان قطع می‌شود؛ تا آخرین ولی که منجی امت اسلام و منتهای نور و سرّ پیچیده‌ی ولایت است ظهور کند. بشارت و تهنیت بر کسانی بادکه متمسک به ولایت اهل بیت هستند و با عشق و محبت به آنان محشور می‌شوند. (***تذکره الخواص:* ۱۲۱-۱۲۲ *الباب السادس - المختار من کلام علی - خطبه فی مدح النبی و الائمه، و مروج الذهب:* ۱۷/۱ *ذکر المبدا و شأن الخلیفه، و نزهه المجالس:* ۹۶/۲ *مولدالنبی* ﴿صلی الله علیه و آله﴾**).

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**انَّ الله خلقنی و خلق علیّا و فاطمه و الحسن و الحسین قبل أن یخلق آدم حین لاسماء مبنیه، ولاارض مدحیه، و لاظلمه و لانور، و لاشمس و لاقمر و لاجنه و لانار**» خداوند من، علی، فاطمه، حسن، حسین را قبل از خلقت آدم و بنای آسمان و زمین و پیش از آفرینش تاریکی و نور و خورشید و ماه و بهشت و جهنم‌آفرید.

عباس بن‌عبدالمطلب عرض کرد: رسول خدا! آغاز آفرینش شما به چه صورت بود؟

فرمود: «عمو! هنگامی که اراده‌ی خداوند به آفرینش ما تعلق گرفت با گفتن کلمه‌ای از آن نوری آفرید و با کلمه‌ای دیگر روحی، آنگاه نور را با روح آمیخت و بدین‌گونه مرا و اهل بیتم را تا امام حسین آفرید. در زمانی که تسبیح و تقدیس نبود ما

مشغول تسبیح و تقدیس پروردگار خود بودیم. وقتی خداوند متعال اراده‌ی آفرینش فرمودند از نور من عرش را آفرید و چون نور من مستقیم از نور خداوند است پس نور من از عرش برتر است. پس از آن، نور برادرم علی راگسترش داد و فرشتگان را از نور علی آفرید و از آن‌جاکه نور علی نیز از انوار خداوندست پس علی از فرشتگان برتر است. سپس خداوند به نور دخترم پرداخت و آسمان‌ها و زمین را از پرتو نور دخترم آفرید، نوری که از نور خداست؛ بنابراین دخترم فاطمه از آسمان‌ها و زمین والاتر است. بعد از آن از نور فرزندم حسن آفتاب و ماه را آفرید؛ نور فرزندم حسن از نور خداست پس فرزندم حسن از آفتاب و مهتاب برتر است. آنگاه از نور فرزندم حسین بهشت و حورالعین را آفرید؛ نور حسین از نور خداست پس فرزندم حسین از بهشت و حورالعین بهتر و برتر است. ***(بحار الانوار: ۱۰/۱۵-۱۱ باب بدوخلق النبی ح ۱۱)***.

این حدیث در انوار نعمانیه: ۱۷/۱-۱۸ با تفاوت بیشتر نقل شده است تا آن‌جا که می‌فرماید: «**فتکلّم اَللهُ بکلمه فخلق منهاروحاً... ثم نوراً (فأزهرت) مشارق و المغارب فهی فاطمه**». خداوند با آفرینش روح و نور از کلمات خود مشارق و مغارب عالم را نورانی ساخت نوری که فاطمه بود.

از حضرت علی﴿علیه السلام﴾ نیز روایت شده است: من بنده‌ی خدا و برادر رسول خداوندم زمانی رسالت او را تصدیق کردم که آدم میان روح و جسد بود؛ سپس در میان شما هم اوّلین تصدیق کننده‌ی او بودم بنابراین هم در اوّل و هم در آخر ما بودیم و هستیم. ***(بحار الانوار: ۱۵/۱۵ ح ۱۹)***.

امام باقر﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«ای جابر: زمانی که فقط خدا بود و هیچ چیزی غیر از او نبود نه معلومی نه مجهول؛ اوّلین مخلوقی که آفرید محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود و همراه او ما اهل بیت را از نور عظمت خود آفرید؛ سپس ما را به صورت اشباح نورانی در محضر خود قرار داد؛ محضری که در آن هنوز خبری از آسمان و زمان و مکان و شب و روز و آفتاب و ماه نبود». ***(بحار الانوار: ۲۳/۱۵ ح ۴۱)***. [در متن حدیث منظور از «اظلّه خضراء» تحقق آن

بزرگواران به صورت قدریه در حضرت لاهوت و مرتبه‌ی واحدیت و مقام ظهور صور قدریه و اعیان ثابته می‌باشد. وجه اطلاق «اظله» به خضراء آن است که «خُضرت» سیاهی مخلوط و ممزوج به سفیدی را گویند؛ «سیاهی خود نشان از نور ذات‌ست» (گلشن راز) تعبیر از نور ذات به ظلمت و سیاهی از جهت تمامیت ظهور ذات است، زیرا نور باهر و ابهرِ ذات از جهت شدّت و تمامیت و اطلاق ذاتی معرّا از قید اطلاق در منتهای ظهور است و به لحاظ عدم توانایی و عجز صاحب شهود از مشاهده‌ی نور ذات و عدم قدرت مقید بر شهود مطلق، از این نور تعبیر به «سیاهی» کرده‌اند. امّا سیاهی ممدوح ***(مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، سید جلال الدین آشتیانی، ۷۰)***.] **(مترجم)**

از امام صادق﴿علیه السلام﴾ نقل شده است: **«اِنّ الله کانَ اِذ لا کان، فَخَلَقَ الکان و المکان و خلق نورالانوار الذی نورّت منه الانوار، و اجری فیه من نوره الذی نورت منه الانوار، و هو النور الذی خلق منه محمداً و علیا فلم یزالا نورینِ اوّلین اِذ لا شیء کونَ قبلهما»**. ***(بحار الانوار: ۲۴/۱۵ ح ۴۶)***.

[تعبیر کان اذلاکان اشاره به تقدّم خداوند بر همه‌ی مخلوقات دارد نسبت به زمان و مکان؛ در این حدیث به ترتیب ارکان وجود از نازل به صاعد اشاره شده است، و انوار تا عالم عقل یا همراه با عالم نفس به اعتبار اصل حقیقت آن که همان انوار است می‌باشد. و نورالانوار، فیض منبسط و وجود مطلق است که حقایق عقلی و عوالم صاعد و نازل از آن صادر می‌شود. بنابراین حقایق نوریه از همان فیض مقدّس «نورالانوار» متنورند و از همین «نورالانوار» است که اولین جلوه‌ی احمدی و علوی﴿علیهما السلام﴾ به تحقیق پیوسته دو نوری که هیچ مخلوقی در آفرینش از آنان سبقت نگرفته است]. **(همان)**

و از امیرالمؤمنین روایت شده است:

«کان الله و لاشیء معه، فاؤل ما خلق نور حبیبه محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ قبل خلق الماء و العرش و الکرسی و السّموات و الارض و اللوح و القلم و الجنه و النار و الملائکه و آدم و حواء». ***(بحار الانوار: ۲۷/۱۵-۲۸ ح ۴۸)***.

در آن خلوت که هستی بی‌نشان بود   به کنج نیستی عالم نهان بود
وجودی بود از نقش دویی دور   زگفت وگوی مایی و تویی دور
وجودی مطلق از قید مظاهر   به نور خویشتن بر خویش ظاهر

(جامی)

زمانی که فقط خداوند بود و هیچ مخلوق دیگری نبود، اوّلین مخلوقی که آفرید نور حبیب خود، محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود؛ پیش از آفرینش آب، عرش، کرسی، آسمان‌ها، زمین، لوح، قلم، بهشت، جهنم، فرشتگان، آدم و حوّا.

درکتاب‌های حدیث مانند «بحارالانوار» و «الانوار» از علامه‌ی مجلسی و الجزائری وکتاب‌های دیگر روایات فراوانی در تقدم خلقت نوری ائمه در صدر آفرینش نقل شده است که برای اختصار و قانع شدن مخالفان امامت و ولایت به همین چند حدیث اکتفاء کردیم. ***(بحارالانوار: ۲/۱۵ تا ۵۰ح ۲ تا ۴۸ باب بدء خلق النبی ازکتاب تاریخ نبیّنا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و ارشاد القلوب: ۴۰۵/۲-۴۰۵ و ۴۱۵-۴۱۶-۴۲۱ و الانوار النعمانیه: ۱۴-۱۵-۱۷-۱۸-۲۲).*** ***(مصحّح)***

آیه‌ی: **﴿خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ﴾ *(فصّلت: ۹)*** (خداوند زمین را در دو روز آفرید) نیز به این حقیقت اشاره می‌کند: پیامبر اکرم بارها این معنی را صریحاً فرمودند: «**اوّل ما خلق الله نوری، ثم فتق منه نور علی، فلم نزل نتردد فی النّور حتّی وصلنا حجاب العظمه فی ثمانین الف سنه، ثمّ خلق الخلائق من نورنا فنحنُ صنایع الله، و الخلق مِن بعد صنایع لنا ای مصنوعینَ لاجلنا**». ***(بحار الانوار: ۵۸/۳۳ح ۳۹۸).***

اوّلین مخلوق خداوند نور من بود و از نور من، نور علی را آفرید؛ پیوسته در نور الهی سیر می‌کردیم تا بعد از هشتادهزار سال به حجاب عظمت رسیدیم بعد از آن خداوند مخلوقات را از نور ما آفرید. بنابراین ما دست‌پرورده‌ی خداوندیم و مخلوقات به خاطر ما آفریده شدند. حدیثی دیگر از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در تفسیر آیه‌ی: **﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ *(آل عمران: ۱۱۰)*** از جابربن عبدالله روایت شده است که این خلقت نوری را تایید می‌کند:

«اوّلین چیزی که خداوند از نور خود آفرید نور من بود، نوری که از جلال عظمت

الهی مشتق شده بود این نور با قدرت به طواف پرداخت تا در ۸۰ هزار سال به شکوه عظمت رسید. آن‌گاه برای تعظیم خداوند به سجده پرداخت تا این که نور علی از آن برگرفته شد بنابراین نور من به عظمت احاطه دارد و نور علی به قدرت، سپس خداوند از نور من، عرش، لوح، خورشید، ماه، ستارگان، روشنایی روز، روشنایی دیدگان، عقل، معرفت، بینایی، شنوایی و قلوب بندگان را آفرید بنابراین اوّل و آخر، ما هستیم.

[در این ره انبیا چون ساربانند　　　دلیل و رهنمای کاروانند
وز ایشان سیّد ما گشته سالار　　　همو اوّل همو آخر در این کار]

(شیخ محمود شبستری، گلشن راز)

سبقت گرفتگان از همه، ما هستیم، شفاعت کنندگان، کلمه‌ی خداوند، خاصّان الهی، حبیبان خداوند، وجه‌الله و امانتداران الهی، و گنجینه‌ی وحی خداوند و پرده‌داران غیب پروردگار و معدن نزول پیام آفریدگار ما هستیم، معانی تأویل نزد ماست در خانه‌های ما جبرئیل نازل می‌شود پیوسته امر پروردگار به ما می‌رسد؛ منتهای غیب پروردگار نزد ماست. جلوه‌گاه قدس الهی و چراغ‌های حکمت، کلیدهای رحمت و سرچشمه‌های نعمت، شرافت امّت و سروران ائمه ما هستیم. حاکمان، هادیان، دعوت‌گران، ساقیان و حامیان ما هستیم؛ راه نجات، در محبّت ما طی می‌شود. چشمه‌سار زندگی، شاهراه و سلسبیل سعادت، شیوه‌ی ارزشمند و راه مستقیم در عشق و دوست داشتن ما جلوه‌گر می‌شود. هرکس به ما ایمان آورد به خدا ایمان دارد و هرکس ما را رد کند خداوند را نپذیرفته است. آن که در حق ما شک کند در وجود خدا تردید کرده است؛ کسی که ما را بشناسد به معرفت خداوند پی برده است. هرکس از ما روی‌گردان شود از خدا روی‌گردان می‌شود، اطاعت از ما اطاعت از خداست. وسیله‌ی رسیدن به خدا و خشنودی او ما هستیم، مقام عصمت، خلافت و هدایت برای ماست؛ همان‌گونه که نبوّت و امامت و ولایت به ما اختصاص دارد. معدن حکمت و آستان رحمت، کلمه‌ی تقوی و مثل اعلی، حجت عظمی و عروه‌الوثقی که تمسّک به آن باعث نجات می‌شود و بشارت الهی کامل می‌شود ما هستیم». *(بحار الانوار: ۲۲/۲۵ ح ۳۸)*.

محمدبن سنان از ابن عباس نقل می‌کند: ما نزد پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بودیم که علی‌بن ابی‌طالب ﴿علیه السلام﴾ وارد شد، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به او فرمود:

«مرحباً بِمَن خلقه الله قبل أبیه آدم بأربعین الف سنه» خوش آمد کسی که خداوند او را ۴۰ هزار سال قبل از پدرش آدم ﴿علیه السلام﴾ آفرید.

ابن عباس می‌گوید: ما گفتیم: ای رسول خدا آیا پسر قبل از پدر بود؟ رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: آری خداوند من و علی را از یک نور قبل از آفرینش آدم به این مدّت آفرید پس آن را دو قسمت کرد؛ آنگاه مخلوقات دیگر را از نور من و علی آفرید. بعد ما را در سمت راست عرش خود قرار داد، ما به تسبیح خدا پرداختیم و فرشتگان، تسبیح را از ما آموختند پس از آن به تهلیل و تکبیر حق مشغول شدیم و آنان تهلیل و تکبیر را از ما یاد گرفتند؛ پس هر موجودی که به تسبیح و تکبیر حق بپردازد از آن زمان تا ابد از تعلیم من و علی بوده است. ***(همان، ۳۴۵/۲۶ ح ۱۸، و الانوار النعمانیه: ۲۲/۱).***

از امام صادق ﴿علیه السلام﴾ روایت شده است که امیرالمومنین فرمود: **«إن‌الله خلق نور محمّد قبل خلق المخلوقات کلها بأر بعمائه الف سنه واربعه و عشرین الف سنه، خلق منه اثنی عشر حجاباً».** ***(بحار الانوار: ۱۵/۴ ح ۴).***

خداوند متعال نور محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ را ۴۲۴ هزار سال قبل از خلقت همه‌ی موجودات آفرید و ۱۲ حجاب از آن خلق فرمود.

منظور از حجاب در حدیث مذکور، ائمه ﴿علیهم السلام﴾ است، همان کسانی که در ردیف اوّلین کلمه‌ی خداوند قرار گرفتند و سایر کلمات الهی به واسطه‌ی آنان به وجود آمدند. جوشش نعمت الهی هستند و بقیه نعمت‌ها به یمن آن‌هاست، اولین امت خداوند، زبان گویای آفریدگار و دست فضل و کرم‌بخش خالق و حاکم و حکیم در میان مخلوقات، امامان معصوم‌اند.

ابوحمزه ثمالی از امام باقر ﴿علیه السلام﴾ پرسید:

«ای شیء کنتم فی الاظله؟ قال: کنانوراً بین یدی الله قبل خلقه الخلق فلما خلق الخلق سَبَّحنا فَسَبَّحوا، و هَلَّلْنا فَهَلَّلُوا و کَبّرنا فَکَبَّرُوا» ***(این حدیث در اصول کافی با روایت مفصّل از امام جعفر صادق ﴿علیه السلام﴾ آمده است، ص ۳۲۱).***

[توضیح این حدیث در صفحات قبل ذکر شد و در این‌جا بیان استاد جلال‌الدین آشتیانی (ره) در مقدّمه‌ی زیبایی که بر کتاب ارزشمند مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه از امام خمینی (رض) نوشته است نقل می‌شود؛ «از آن‌جا که عین ثابت کُمّل از عترت و نیز عین قدری حضرت ختمی، مقام سمت سیادت بر اعیان و صور قدریه‌ی انبیاء و اولیا و دیگر موجودات دارد، در مقام تقدیر علمی مقدّم‌اند بر کافه‌ی ذراری وجود. و این تقدّم زمانی نیست، بل‌که تقدّم مطلق بر مقدّم است»].

حُبّ علی مایه‌ی بهره‌مند شدن از آب فراوان از ساقی الهی می‌شود:

﴿وَأَلَّوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقاً لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَداً﴾ (جن: ۱۶-۱۷).

اگر جن و انس در راه ایمان، پایداری و ثبات نشان دهند، آن‌ها را با باران فراوان و چشمه‌سارها از نعمت آب بهره‌مند می‌فرماییم و با بخشیدن این نعمت‌ها حق‌شناسی آن‌ها را مورد آزمون قرار می‌دهیم ولی هرکس از یاد پروردگارش (قرآن کریم) سرپیچی کند خداوند او را به عذابی سخت دچار می‌فرماید.» ***(قرآن حکیم: ترجمه‌ی دکتر طاهره صفّارزاده).***

آنچه خداوند مردم را به آن آزمایش می‌کند «حب علی» است و هرکس از ذکر علی خودداری کند به عذاب خداگرفتار می‌شود.

سه نکته از این آیه فهمیده می‌شود:

۱- ربّ: یعنی مولی و حضرت علی مولاست بنابراین سرپیچی از ذکر مولی، روی‌گردانی از یاد علی است.

۲- ذکر علی در قرآن.

۳- ذکر مولا همان ذکر الربّ‌العلی «یاد پروردگار بلند مرتبه» است.

ابن عبّاس از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت کرده است که او برای شیعیان علی ﴿علیه السلام﴾ می‌نویسد: «همان کسانی که در خلقت نوری و از طینت پیشوایان خود آفریده شدند و در مذاهب مختلف آنان انتخاب و برگزیده شدند در اطاعت از اولوالامر با سرعت گام برداشتند و با دیده‌ی بصیرت به قیامت خود چشم دوختند، سلام و تحیّت ما بر شما امّا بعد:

آنچه باعث شد برای شما پیامی بنویسم روشن کردن دیدگان بصیرت شما در پیمودن مسیر هدایت بود؛ بنابراین در شاهراه سلامت حرکت کنید که همه‌ی ارزش‌ها در پیمودن این راه است. هرگاه بنده‌ای از بندگان خداوند را درون قبر می‌گذارند دو فرشته نزد او می‌آیند و در مورد پروردگار و پیامبر و ولیّ او سوال می‌کنند، اگر پاسخ درست دهد نجات می‌یابد و در غیر این صورت سقوط می‌کند». ***(بصائر الدرجات: ۵۱۸ ح ۹ باب ۱۶).***

در حدیث مذکور، ولیّ که در سؤال و جواب قبر مطرح می‌شود، حضرت علی است. محمّدبن سنان می‌گوید نزد امام جواد(علیه السلام) از اختلاف شیعیان سخن گفتم؛ امام فرمود: «**اِنّ اللهَ لم یزل فردا فی وحدانیته ثمْ خلق محمّداً و علیا و فاطمه فمکثوا الفَ الفَ دهر ثمّ خلقَ الاشیاء وَ اشهدهما خلقها، و اجری علیهم طاعتها و جعل فیهم منه ماشاء و فوّض امرِ الاشیا الیهم مَنّاَ منه علیهم: فهم یُحلّلونَ ما شاؤوا، و یُحَرّمون ماشاؤُوا، و لایفعلون الّا ما شاءالله، فهذه الدیانه التی مَنْ تقّدمها غرق و من تأخّرَ عنها محق، خُذها یا محمّد فأنها مِن مخزون العلم و مکنونه**». ***(بحار الانوار: ۲۵/۲۵ ح ۴۴).***

خداوند یکتای ازلی هنگامی که حضرات محمّد و علی و فاطمه(علیهم السلام) را آفرید بعد ازگذشت یک میلیون روزگار، موجودات دیگر را آفرید، آنان راگواه آفرینش مخلوقات خود قرار داد، و حکم اطاعت از ایشان را بر همگان جاری ساخت، هرچه می‌خواست در آنان قرار داد و با منت بر مخلوقات کار همه را به آنان واگذار کرد بنابراین اهل بیت هرچه بخواهند حلال می‌کنند و آنچه اراده کنند حرام، و هیچ کاری انجام ندهند مگر به مشیّت خداوند، این است دیانتی که هرکس از آن سبقت بگیرد غرق شود و آن که عقب بماند هلاک می‌گردد، ای محمّد این حقیقت را به خوبی درک کن که ازگنجینه‌های پوشیده‌ی علم است.

ابوحمزه ثمالی از امام سجاد(علیه السلام) روایت می‌کند:

«**اِنّ الله خلق محمّدًا و علیاً و الطیبین مِن نور عظمته، و اقامهم اشباحاً قبل المخلوقات؛ ثم قال، أتَظنُّ أنّ الله لم یخلق خلقا سواکم؟ بلی والله لقد خلق الله الف الف آدم و اَلْفَ اَلفَ عالم، و انت والله فی آخر تلک العوالم**». ***(همان: ۲۵/۲۵ ح ۴۵ و ۳۳۶/۵۷ ح ۲۴).***

خداوند حضرت محمّد «صلی الله علیه و آله» و علی و اهل بیت را از نور عظمت خود آفرید و آنان را به صورت اشباح نورانی قبل از مخلوقات قرار داد. سپس فرمود: آیا تو فکر می‌کنی خداوند غیر از شما هیچ مخلوقی نیافریده است؟ به خدا سوگند که قبل از شما خداوند یک ملیون آدم و یک ملیون عالم آفرید، به خدا قسم که تو در آخرین عالم هستی.

عبدالله بن جابر از امام صادق «علیه السلام» روایت کند:

«اِنّ‌لله مدینتان، احداهما بالمشرق والاخری بالمغرب علیهما سور من حدید له سبعون الف باب، من الباب الی الباب فرسخ علی کل باب سبعون مصراع مِن الذهب الاحمر، اهلها یتکلّمون بسبعین الف لغه، کلّ لغه بِخلاف الاخری، و أنا والله اعرف لغاتهم، و أناالحجه علیهم».

خداوند متعال دو شهر دارد که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب با دیواری آهنین، که هر دیوار هفتاد هزار در دارد و فاصله‌ی میان هر در تا در دیگر یک فرسخ است، هر در هفتاد تکّه از طلای سرخ دارد ساکنان آن‌جا با هفتاد هزار زبان سخن می‌گویند. زبان‌هایی که کاملاً با یکدیگر فرق دارند، به خدا سوگند من همه‌ی آن زبان‌ها را می‌دانم و من حجت خداوند بر همه‌ی آنان هستم.

جهان پنهان:

به بیماردلان که چنین احادیثی را نمی‌پذیرند، می‌گوییم: آیا منکر قدرتی یا نعمت، یا کسانی را رد می‌کنی که با عصمت الهی تأیید شده‌اند؟ اگر قدرت خدا را انکار می‌کنی که در مورد حضرت سلیمان گفته شده است مقدار نمک مصرفی برای هر سفره در روز ۴۲ خروار بود، یک روز جانوری از دریا خارج شد و به حضرت سلیمان گفت: امروز مرا مهمان کن. آن حضرت دستور داد غذای یک ماه را امروز آماده کنند، وقتی غذاهای آماده شده را کنار ساحل دریا آوردند مانند کوه بزرگی شد، نهنگ سر از دریا بیرون آورد و آن را بلعید و به آن حضرت گفت: بقیه‌ی غذای امروزم کجاست که این فقط مقداری از آن بود، حضرت سلیمان تعجب کرد و به او

گفت: آیا موجود دیگری مانند تو در دریا وجود دارد؟ پاسخ داد: هزار دسته. سلیمان در ستایش خدا عرض کرد: «**سبحان العظیم فی قدرته و یخلق مالا تعلمون**» (***همان، ۹۴/۱۴ ح ۳***).

پاک و منزه است خداوند عظیم و قدرتمند که خلق می‌کند آنچه را شما نمی‌دانید.

اگر می‌خواهی به نعمت و عطای گسترده‌ی الهی پی ببری به سخن خداوند با داود توجه کن: «ای داود! به عزت و جلالم سوگند اگر اهل آسمان‌ها و زمینم چشم امید و آرزویشان به من باشد، آرزوی هر آرزومندی را با هفتاد برابر دنیای شما برآورده می‌کنم، چنین بخششی از ملک و عطای بی‌کران من مانند فروبردن سوزنی در دریا و بیرون آوردن آن است پس چیزی که من می‌بخشم هرگز کم نمی‌شود».

پس به نابینایان کوردل بگو آیا در میزان قدرت و نعمت پروردگار تردید دارید و حال آنکه دو دست قدرت و نعمت آفریدگار گشاده است؛ پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟ نعمت‌های وجود محمد و علی از ممتازترین نعمت‌های خداوند است.

امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: «**اِنَّ الله خلق هذا النطاق مِن زبرجده خضراء، فقیل و ما النطاق؟ قال: الحجاب و لله خلف ذلک سبعون الف عالم اکثر مِن عدد الجن و الانس و الکل یدینون بِحبنا اهل البیت و یلعنون فلاناً و فلاناً**». (***همان ۳۳۰/۵۷: ح ۱۵***).

خداوند این نطاق (آستان) را از زبرجد سبز آفرید. سؤال شد نطاق چیست؟ فرمود: حجاب، در ورای این حجاب هفتاد هزار جهان است بیش از تعداد جن و انس و همگی دل و دین درگرو محبت ما اهل بیت دارند و فلانی و فلانی را لعنت می‌کنند.

جابربن عبدالله از امام باقر﴿علیه‌السلام﴾ روایت می‌کند:

«**اِنّ مِن وراء شمسکم هذه اربعین شمساً، مِن الشمس الی الشمس اربعون عاماً فیها خلق لا یعلمون أنَّ الله خَلَق آدمَ و لا ابلیسَ فقد الهموافی کل الاوقات حبّنا و بغض اعداءنا**». (***بحار الانوار: ۴۵/۲۷ ح ۶ با اندکی تفاوت و توضیح بیشتر***).

بر فراز خورشید شما چهل خورشید دیگر است که فاصله‌ی هر یک از دیگری چهل سال است؛ در این منظومه‌ها مخلوقاتی وجود دارند که از خلقت آدم و ابلیس بی‌خبراند امّا در همه‌ی اوقات محبّت ما و بغض دشمنان ما به آن‌ها الهام می‌شود.

ابن عبّاس در تفسیر کریمه‌ی (ربّ‌العالمین) می‌گوید: خداوند بیش از ۳۱۰ عالم آفرید در هر عالمی بیش از ۳۱۳ نمونه‌ی آدم و نسل او وجود دارد این است معنای (ربّ‌العالمین).

در کتاب «الواحده» از امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ آمده است که:

«اِنّ لله مدینتین، اِحداهما بالمشرق و الاخری بالمغرب، یقالُ لهما جابِلصا و جابلقا طول کل مدینه منهما اثناعشر الف فرسخ، فی کل فرسخ باب یدخل فی کل یوم مِن کل باب سبعون الفاً و یخرج منها مثل ذلک و لا یعودون الایوم القیامه لا یعلمون ان الله خلق آدم و لا ابلیس و لاشمسا و لاقمراً، هم والله اطوع لنا منکم یأتونا بالفاکهه فی غیر اوانها موکلّین بلعنه فرعون و هامان و قارون». *(همان، ۳۳۶/۵۷ ح ۲۵: جابلقا و جابرسا)*.

خداوند دو شهر به نام‌های جابلقا و جابلصا در مشرق و مغرب دارد، طول هر یک از این دو شهر ۱۲ هزار فرسخ است، در هر فرسخ دری است که هر روز از هر در هفتاد هزار نفر وارد و خارج می‌شود و آنان که خارج می‌شوند تا روز قیامت دیگر بر نمی‌گردند، ساکنان این دو شهر نمی‌دانند که خداوند آدم، ابلیس، آفتاب و ماه را آفریده است، به خدا سوگند همه‌ی آن‌ها بیش از شما مطیع ما هستند، میوه‌های خارج از فصل برای ما می‌آورند و مأمور لعنت کردن فرعون، هامان و قارون هستند!

در همان کتاب ابوحمزه ثمالی به نقل از امام باقر﴿علیه‌السلام﴾ می‌گوید:

اِنّ الله سبحانه تفرّد فی وحدانیته، ثم تکلّم بکلمه فصارت نوراً، ثم خلق مـن ذلک النور محمداً و علیاً و عترته، ثمّ تکلّم بکلمه فصارت روحاً، و اسکنها ذلک النور و اسکنه فی ابداننا، فنحن روحُ الله فی ذلک و کلمتُه احتجب بناعن خلقه فمازلنا فی ظلّه خضراء مسبّحین نسبحه و نقّدسه حیث لاشمس و لاقمر، و لا عین تطرّف، ثم خلق شیعتنا، و انما سمّوا شیعه لانهم خُلقوا مِن شعاع نورنا». *(همان: ۲۳/۲۵ ح ۳۹ و: ۲۹۱/۲۶ ح ۵۱ و الانوار النعمانیه: ۹۹/۲)*.

خداوند در یکتایی خود یگانه بود آن‌گاه کلمه‌ای فرمود که به صورت نور ظاهر شد، از آن نور، حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله)، علی و اهل بیت (علیهم السلام) را آفرید. سپس کلمه‌ی دیگری فرمود که به صورت روح در آمد و آن را در نور قرار داد و هر دو را در بدن ما گذاشت.

پس ما در آن مقام روح خداوند بودیم و به اراده الهی از مخلوقاتش در حجاب و در سایه‌سار سبز ربوبی به تسبیح و تقدیس ذات‌اله پرداختیم، جایی که هیچ مخلوقی نبود نه از آفتاب اثری بود و نه از مهتاب، هیچ چشمی در آن آستان نبود، سپس شیعیان ما را خلق فرمود، آنان را شیعه نامیدند زیرا از شعاع نور ما خلق شدند.

در کتاب «تفسیر» ذکر شده است که خداوند زمین‌های هفت‌گانه را آفرید و حکومت ابلیس را در زمین چهارم قرار داد زمانی که خزانه‌دار بهشت بود، جایگاه او و سپاهش زمین چهارم بود با حکومت آسمان چهارم، ابلیس از جن‌زادگان بود همان کسانی که برای بهشتیان زیورآلات می‌ساختند، حاکم زمین هفتم فرشته‌ای به نام «اریا کیل» بود که بین مفصل انگشت نشانه با کف دستش ۴۰ سال راه بود. این فرشته در هیأت گاوی بود با ۴۰ هزار دست و پا و هفتاد هزار شاخ در هم تنیده شده و در زیر عرش، بر روی صخره‌ای از زمرّد سبز، صخره نیز بر روی باله‌های ماهی در دریایی به نام عقیوس با عمقی به اندازه‌ی آسمان‌ها و زمین، بر فراز زمین دریا بود و زمین روی باد و باد بالای هوا و هوا بر فراز تاریکی و تاریکی سرپوش جهنم و جهنم روی آتش و آتش زیر ماهی، بعد از آن کسی جز خدا نمی‌داند. در خشکی ۱۸ هزار عالم است، گویا خداوند متعال در آسمان‌ها و زمین، به خاطر کثرت جمعیت آن‌ها چیز دیگری نیافریده است، پشت دریای هفتم قومی به نام روحانیون در سرزمینی از نقره‌ی سفید زندگی می‌کنند که در هر چهل روز فقط یک بار خورشید بر آن می‌تابد.

ابن‌بابویه در کتاب خصال در مورد خلقت عجیب فرشتگان می‌نویسد:

خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی دارد که اگر یک فرشته به زمین بیاید بخاطر

بزرگی هیأتش زمین گنجایش آن را ندارد، فرشتگانی که میان شانه‌ها و لاله‌های گوش آن‌ها ۷۰۰ سال فاصله است، و با یک بال از بال‌های خود سراسر افق را می‌پوشاند، فرشته‌ای که آسمان‌ها تا سینه و از پایین‌ترین فضا و طبقات زمین تا زانوی اوست، فرشتگانی که اگر آب همه‌ی دریاها در مفصل انگشت او ریخته شود آن را پر نمی‌کند، فرشته‌ای که اگر کشتی‌ها در اشک چشمانش افکنده شوند روزگار متمادی در آن حرکت می‌کنند.

از امام معصوم«علیه السلام» در مورد حجاب‌ها سؤال شد، فرمود: هفت حجاب است که با مسیر ۷۰۰ سال از یک‌دیگر فاصله دارند، میان هر یک از این حجاب‌ها، ۷۰ هزار فرشته است. نیرو و قدرت هر یک از این فرشتگان با توان همه‌ی جن و انس برابری می‌کند.

نور و آتش، دود و تاریکی، رعد و برق، روشنی و غبار، آب و رودها از وجود آنان است، هر کدام حجابی متفاوت دارد با مسیرهای هفتاد هزار سال. بعد از این‌ها به ترتیب سراپرده‌های عظمت، جبروت و فخر و نور سفید و وحدانیّت به امتداد ۷۰ هزار سال است سپس به بالاترین حجاب ختم می‌شود؛ البته هیچ یک از این حجاب‌ها در مقابل خداوند قرار نگرفته است بلکه در برابر مخلوقات نسبت به باشکوه‌ترین منبع عظمت جلوه می‌کنند، **«فتبارک احسن الخالقین»** ***(بحار الانوار: ۳۹/۵۸ ح ۱).***

آنچه ابن عبّاس از امیرالمومنین تعریف می‌کند بیان دیگری از جلوه‌های باشکوه آفرینش است که انسان‌ها از آن بی‌خبرند:

«اِنَّ مِن وراء قاف عالما لایصل الیه احد غیری و انا المحیط بماوراءه، و العلم بـه کعلمی بدنیاکم هذه، وانا الحفیظ الشهید علیها، ولواَرَدْتُ أَن أجوب الدنیا بأسـرها، و السموات السبع کالا رضیین فی أقل من طرفه عین لَفعلتُ: لما عندی من الاسم لاعظم، و انا آلایه العظمی، و المعجز الباهر». ***(همان: ۳۳۶/۵۸ ح ۲۶).***

ماورای قاف، جهانی وجود دارد که هیچ‌کس غیر از من به آن نمی‌رسد البته به عالم بعد از آن نیز احاطه دارم، شناخت من در مورد آن عوالم مانند آگاهی من از این

دنیای شماست، حفظ و مراقبت از آن‌ها بر عهده‌ی من است، اگر بخواهم می‌توانم کم‌تر از یک پلک زدن همه‌ی دنیا و زمین و آسمان‌های هفت‌گانه را طی کنم، این قدرت و سرعت ثمره‌ی اطلاع من از اسم اعظم حق تعالی‌ست پس من بزرگ‌ترین نشانه وروشن‌ترین معجزه‌ی آفریدگار هستم.

ولیّ و ولایت:

حضرت علی(علیه‌السلام) در کلام شیوای خود به مقام ولی و ولایت این‌گونه اشاره می‌فرماید: **«و هو یعلم أنَّ محلی منها محل القطب مِن‌الرحی» *(نهج البلاغه،* خطبه‌ی شقشقیه، خ ۳).**

ابوبکر خوب می‌دانست که من برای چرخ خلافت، محور بودم و امر خلافت می‌بایست بر محور من بگردد، براساس این گفتار، حضرت امیرالمومنین، غایت افتخار و منتهای شرف، اوج عزّت و قطب و سرچشمه‌ی وجود، صاحب روزگار و تجلّی حق، مظهر اسم (علیّ) خداوند است، گردنده و رونده، همه بر محور او می‌گردند و می‌روند؛ چراکه جریان ولی در عالم هستی مانند سریان حق در ملک وجود است. ولایت همان کلمه‌ی جاری و ساری در همه‌ی آفرینش است بنابراین مولا و معنای هر موجودی است؛ مولا اسم اعظم و عهده‌دار افعال پروردگار و مظهر قائم به اسرار الهی‌ست؛ نقطه‌ای که پرگار نبوّت حول آن می‌گردد حقیقت همه‌ی موجودات است، باطن دایره‌ی وجود و نقطه‌ی ساری در سایر مخلوقات است و حلقه‌ی ارتباط همه‌ی عوالم. ابن ابی‌الحدید در قصیده‌ی خود به این معنی نظر دارد:

تَقَبّلْتَ افعال الرّبوبیّه التی — عذرت بهامن شک أنّک مربوب
و یا علّه الدّنیا و من بدء خلقها — الیه سیتلوالبدء فی الحشر تعقیب

– تو عهده‌دار افعال پروردگار شدی و بدین وسیله آنان که در مربوب بودنت شک داشتند معذورکردی.
– ای علت و آغاز هستی، در محشر، آن آغاز هم به تو ختم می‌شود.

قطب ولایت و نقطه‌ی هدایت، تدبیر اوّل و آخر، صاحبان بصیرت به این مقام شهادت دهند و جاهلان منکر شوند و کوردلان نپذیرند! حضرت علی﴿علیه السلام﴾ به مقام رفیع خود تصریح فرمود: «**کالجبل یَنحدرُ عنّی السّیل و لا یرقی الیّ الطّیر**» من آن کوه بلندم که سیلاب از من جاری شود و پرندگان قادر به فتح آن نباشند. حضرت علی﴿علیه السلام﴾ رمز زیبایی را در سخن رسای خود قرار داده است؛ عالم هستی را به هنگام خارج شدن از عدم به سیل و بازگشت و اوج گرفتن را به پرواز مانند کرد، سیل از بالا به پایین در حرکت است و پرواز، حرکت از پایین به سمت بالا، سرازیر شدن سیل رمزی از باطن نقطه و ظهور سبب موجودات است، نرسیدن پرندگان به ارتفاع کوه وجود آن حضرت گویای این حقیقت است که مقام ایشان والاتر از همگان و پیشوای مخلوقات است، در قیامت نیز پیشرو و حسابرس بندگان است، پخش کننده‌ی نور نبوّت محمّدی، صاحب ولایت الهی و مظهر ربوبیّت است.

ابن ابی‌الحدید چه محققانه و عاشقانه سروده است:

والله لولا حیدر، ما کانت ال　　　دنیا و لاجمع البریّته مجمع

والیه فی یوم المعاد حسابنا　　　و هو الملاذ لنا غداً و المفزع

- به خدا سوگند اگر حیدر نبود، نه تنها دنیا که هیچ جایی برای مخلوقات هم نبود.
- روز قیامت او حسابرس اعمال ماست همان‌طور که فردای قیامت پناه‌گاه و فریادرس ما نیز خواهد بود.

می‌گوییم، گوینده‌ی این اشعار یک فرد معتزلی‌ست که اعتقادش مانع اقرارش به حق نشده و تو ازنپذیرفتن این فضیلت‌ها برکناری. آیا گمان می‌کنی در شمار بندگان و موالی هستی؟

پرده‌های پندارت مانع دیدن انوار عظیم اسرار می‌شود؛

چون غرض آمد هنر پوشیده شد　　　صد حجاب از دل به سوی دیده شد

فکر بکرم در عرصه‌ی عشقت حیران شد، دل به عشق تو باختم. این یا آن نظر، نظر توست، از جمله کسانی نباشی که وزش نسیم بهاری هم نتواند شکوفه‌ای بر شاخ‌سار وجودت ظاهر کند یا دست‌کم برگی برویاند و یا شاخه‌ی آن را به حرکت

در آورد که در این صورت علامت فساد مزاج و دشواری علاج است.

و لا ینفع مسموع　　　اذا لم یک مطبوع

- اگر طبع و ذوق سالم نباشد، شنوایی بی‌ثمر باشد.

مقام رفیع اهل بیت علیهم السلام:

امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: **نحنُ شجره النبوهَ و معدنُ الرساله، و نحن عهدالله و نحن ذمّه الله، لم نزل انواراً حولَ العرش نسّبح فیسبح اهل السماء لتسبیحنا، فلما نزلنا الی الارض سَبّحنا فَسَبّح اهلُ الارض فکل علم خرج الی اهل السموات و الارض فمِنا و عنّا و کان فی قضاء الله السابق ان لایدخل النّار محبّ لنا و لایدخل الجنه مبغضُ لنا لان‌الله یسأل العباد یوم القیامه عماعهد الیهم ولا یسالهم عمّا قضی [تفَضّل] علیهم»** (*بحارالانوار: ۲۴/۲۵* ح ۴۱).

ما درخت نبوّت و معدن رسالتیم، عهد و پیمان خداوندیم، در آغاز آفرینش انواری بودیم حول عرش الهی به تسبیح او مشغول بودیم، ساکنان آسمان تسبیح را از ما آموختند، چون به زمین آمدیم اهل زمین تسبیح حق را از ما یاد گرفتند، هر علمی که در میان ساکنان آسمان و زمین منتشر شده است از ما و یا در مورد ماست، در قضای الهی تثبیت شده است که شیفتگان ما به جهنم نمی‌روند و دشمنان ما وارد بهشت نمی‌شوند زیرا خداوند روز قیامت از عهد و پیمان بندگان خود سوال می‌کند نه از نعمت‌هایی که به آنان عنایت فرموده است. محمد بن سنان از امام رضا﴿علیه السلام﴾ روایت می‌کند:

«یابن سنان انّ محمداً کان امین الله فی خلقه فلما قبض کنانحن اهل بیته و خلفاءه، و عندنا علم المنایا و البلایا و أنساب العرب، و مولدالاسلام و الجفر و الجامعه، و مامن فئه تضل بآیه اوتهدی بآیه الاونحن نعرف ناعقها و قائدها و سائقها، و انّا لنعرف الرجل اذارایناه بحقیقه الایمان أوالنفاق، و اِنّ شیعتنا المکتوبین بأسمائهم اخذ الله علینا و علیهم العهد قبل خلق السموات و الارض، یردون موردنا و یدخلون مدخلنا لیس علی حمله الاسلام غیرنا و غیرهم الی یوم القیامه». (*همان: ۲۴۱/۲۶* ح ۵).

ای فرزند سنان! حضرت محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ امانتدار خداوند در میان خلق بود، هنگامی که قبض روح شد ما که اهل بیت او هستیم جانشینان پیامبر شدیم، از مرگ‌ها، بلاها، انساب عرب، و جفر،کتاب‌های مقدّس و هر قومی که با آیه‌ای گمراه و یا هدایت می‌شود باخبریم، و سرکردگان غوغاگران را می‌شناسیم. با نگاه‌کردن به افراد، حقیقت ایمان و یا نفاق آن‌ها را تشخیص می‌دهیم. خداوند متعال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین از ما و اسامی شیعیان پیمان‌گرفته است هرجا وارد شویم آن‌ها نیز می‌آیند و تا روز قیامت کسانی جز ما و پیروان ما لیاقت و افتخار عمل به احکام اسلام ندارند.

از معصومین﴿علیهم السلام﴾ روایت شده است که فرمودند:

«نحنُ اللیالی و الایّام، من لم یعرف هذه الایّام لم یعرف الله حقَّ معرفته، «فالسبتُ» رسول‌الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ [خاتم] النبوه و لانبی بعده، و «الاحد» امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ و هو اوّل من وحّدَالله، و «الاثنین» نورالحسن و الحسین﴿علیهما السلام﴾، و «الثلاثا ء» ثلاثه انوار: نور الزهراء و خدیجه و اُمّ سلمه، و «الاربعا» اَرَبَعَهُ اَنوار: السّاجد، و الباقر، و الصادق، و الکاظم، و «الخمیس» خمسه انوار، الرّضا، و الجواد، و الهادی و العسکری، و المهدی، «الجمعه» اجتماع شیعتنا علی ولایتنا، و لعنه الله علی أعدائنا». (همان: ۲۳۸/۲۴ ح ۱ با *اندکی تفاوت)*

شب و روز ما هستیم، هرکس این روزها را نشناسد، خدا را نشناخته است. شنبه: پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ خاتم پیامبران، یک‌شنبه: امیرالمؤمنین﴿علیه السلام﴾ اوّلین موّحد، دوشنبه: نور امام حسن و امام حسین﴿علیهما السلام﴾، «سه شنبه»: سه نور حضرت زهرا، حضرت خدیجه و ام سلمه، و «چهارشنبه» چهار نور امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم﴿علیهم السلام﴾ و «پنج شنبه»: پنج نور؛ امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام عسکری و امام مهدی﴿علیهم السلام﴾. و «جمعه» روز اجتماع شیعیان بر محور ولایت ماست و لعنت خدا بر دشمنان ما. [در بحار الانوار و مفاتیح الجنان بخش زیارت روزهای هفته، صاحبان هر روز را به گونه ی دیگر بیان فرموده‌اند، تقسیم روزهای هفته را از قلم عارفانه‌ی امام خمینی پیشوای عارفان خلوت و جلوت نقل می‌کنم:

«چون صبح، افتتاح اشتغال به کثرات و ورود در دنیاست و با مخاطره‌ی اشتغال به خلق و غفلت از حق، انسان مواجه است، خوب است انسان سالک بیدار در این موقع باریک برای ورود در این ظلمت‌کده‌ی تاریک به حق تعالی متوسل شود؛ و به حضرتش منقطع گردد. و چون خود را در آن محضر شریف، آبرومند نمی بیند، به اولیاء امر و خُفرای (فریادرس، نگهبان) زمان و شفعای انس و جان یعنی رسول ختمی ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و ائمه‌ی معصومین﴿علیهم السلام﴾، متوسل گردد و آن ذوات شریفه را شفیع و واسطه قرار دهد. و چون برای هر روزی خفیر و مجیری است، پس روز شنبه به وجود مبارک رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾، و روز یک شنبه به حضرت امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ و روز دوشنبه به امامان هممامان سبطان﴿علیهما السلام﴾ (امام حسن و امام حسین)، و روز سه‌شنبه به حضرت سجاد و باقر و صادق﴿علیهم السلام﴾، و روز چهارشنبه به حضرات کاظم، رضا، تقی و نقی﴿علیهم السلام﴾ و روز پنج‌شنبه به حضرت عسکری﴿علیه السلام﴾، و روز جمعه به ولی امر عجّل الله فرجه‌الشریف متعلق است، مناسب آن است که در تعقیب نماز صبح برای ورود در این بحر مهلک ظلمانی و دامگاه مهیب شیطانی، متوسل به خفرای آن روز شود؛ و با شفاعت آن‌ها، که مقربان بارگاه قدس و محرمان سراپرده‌ی انس‌اند، از حق تعالی رفع شر شیطان و نفس امّاره‌ی بالسّوء را طلب کند، و در اتمام و قبول عبادات ناقصه و مناسک غیر لایقه، آن بزرگان را واسطه قرار دهد.] ***(امام خمینی؛ آداب الصلوه، ۳۷۹).***

درکتاب «امالی» ابن عباس حدیثی در مورد منزلت شیعیان از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بازگو می‌کند: **«شیعه علی هم الفائزون یوم القیامه، (یا علی) انا منک و انتَ منّی، روحک روحی، و شیعتک شیعتی، و اولیاؤک اولیائی، مَن احَّبهم فَقَد أحبّنی و من ابغضهم فقد ابغضنی، و من عاداهم فقد عادانی، یا علی شیعتک مغفور لهم علی ماکان منهم مِن عیوب و ذنوب، و انا الشفیع لهم غداً، اذاقمت مقام المحمود فبشرهم بذلک، یا علی شیعتک شیعه الله و انصارک انصارالله. و حزبک حزب الله هم المفلحون، یا علی سعید من والاک و شقی من عاداک».**

فقط پیروان علی روز قیامت رستگار می‌شوند، علی! من از تو هستم و تو از منی،

جان تو، جان من و شیعیان تو شیعه‌ی من و دوستان تو دوستان من هستند، هرکس دوست‌دار آن‌ها باشد مرا دوست دارد و دشمنی با آن‌ها دشمنی با من است همان‌طور که تنفّر از آنان تنفر از من خواهد بود.

علی جان! عیب و گناهان شیعیانت آمرزیده می‌شود، فردای قیامت من شفیع آن‌ها می‌شوم هنگامی که در جایگاه «محمود» می‌ایستم این بشارت را به آنان اعلام کن، علی! شیعه‌ی تو، شیعه‌ی خدا و یاورانت، یاران خدا و حزب تو، حزب‌الله و رستگاری فقط به حزب‌الله تعلّق دارد، علی جان کسی که تو را دوست داشته‌باشد سعادت‌مند می‌شود و آن که با تو دشمن باشد، بدبخت.

امام صادق﴿علیه السلام﴾ از امیرالمومنین و ایشان از پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت می‌کند: **«یا علی ان‌الله وهب لک حبّ المساکین و المستضعفین فی‌الارض فرضیت بهم اخوانا و رضوابک اماما فطوبی لمن أحبّک و ویل لمن ابغضک یا علی! اهل مودتک کل حفیظ و کل ذی طمرین، لواقسم علی الله لابّر قسمه، یا علی احبّاؤک کل محتقر عندالخلق، عظیم عندالحق، یا علی محبُّوک جیران الله فی الفردوس و لایأسفون علی ما خلفُوا من الدنیا، یا علی! اناولیّ لمن والاک و عدّو لمن عادیتَ، یا علی! اخوانک ذبل الشفاه تعرف الرّبانیه فی وجوههم، یفرحون فی ثلاث مواطن، عندالموت و انا شاهدهم، و عندالمساله فی قبورهم و انت تلقاهم، و عندالعرض الاکبر اذادعی کلُّ اُناس بامامهم، یا علی بَشّراخوانک أنّ الله قدرضی عنهم، یا علی انت امیرالمومنین و قائدالغرّ المحجلین، و انتَ و شیعتک الصادقون المسبحون، و لولاانت و شیعتک ماقام لله دین، [ولولا] مَن فی الارض منکم لمانزل من السماء قطر، یا علی لک فی‌الجنه کنز و انت ذوقرنیها، و شیعتُک حزب الله هم‌الغالبون، یا علی انت و شیعتک القائمون بالقسط، یا علی انت و شیعتک القائمون علی الحوض تسقون من احبکم و تمنعون مَنْ ابغضکم و انتم الامنون یوم الفزع الاکبر، یا علی انت و شیعتک تظلون فی الموقف و تنعمون فی الجنان، یا علی ان الجنه مشتاقه الی شیعتک و انّ حمله العرش المقربین یستغفرون لهم و یفرحون بقدومهم، و انّ الملائکه یخصونهم بالدعا، یا عَلّی شیعتک الذین یتنافسون فی الدرجات و یلقون الله و لا ذنب علیهم، یا علی اعمال شیعتک تعرض عَلیّ فی کل جمعه فأفرح**

بصالح اعمالهم و استغفر لسیئاتهم، یا علی ذکرک و ذکر شیعتک فی التوراه قبل ان یَخْلُقوا بکُلِّ خیر، و کذلک الانجیل فانهم یعظمون الینا شیعتک، یا علی ذکر شیعتک فی السماء اکثرمن ذکرهم فی الارض، فبشّرهم بذلک، یا علی قُل لشیعتک و احبّائک یَتَنزَهون من الاعمال التی یعملها عدوّهم فما من یوم و لیله الا و رحمه من الله نازله الیهم، یا علی اشتد غصب الله علی من ابغضک و ابغض شیعتک و استبدل بک وبهم یا علی ویل لمن استبدلَ بک سواک و ابغض من والاک یا علی اَقِرِیء شیعتک السلام و اعلمهم انهم اخوانی، و أنّی مشتاق الیهم فلیتمسکُوا بحبل الله و لیعتصموا به و یجتهدوا فی العمل، فأن الله عزّ وَجلّ راض عنهم یباهی بهم الملائکه لانهم وفوابما عاهَدُوا و أعطوک صفو الموده من قلوبهم و اختاروک علی الاباء و الاخوّه و الاولاد، و صبروا علی المکاره فینا مع الاذی و سوء القول فیهم فکُن بهم رحیماً فأن الله سبحانه اختارهم لنا و خلقهم من طینتنا، و استودعهم سرنا و الزم قلوبهم معرفه حقنا، و جعلهم متحلین بحلتنا لایوثرون علینا من خالفنا بالناس فی غمه من الضلال، قد عمواعن الحجه و تنکبواعن المحجّه یصبحون و یمسون فی سخط الله، و شیعتک علی منهاج الحق لایستانسون الی من خالفهم، و لیست الدنیا لهم و لاهمهم منها اولئک مصابیح الدجی». (*بحار الانوار، ۴۸/۶۸ ح ۹۱ و ۳۰۹/۳۹ ح ۱۲۴ با اندکی تفاوت*).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: علی! خداوند محبّت تهی دستان و مستضعفان زمین را به تو بخشید، از برادری آن‌ها خرسندی و از امامت تو آن‌ها خشنودند، خوشا به حال محبّان تو و وای بر دشمنان تو، هر امانت‌دار و بی‌نوایی تو را دوست دارد، اگر او را عهده‌دار شود و سوگند یاد کند به سوگند خود وفا کند، هر کسی که نزد مردم حقیر و پیش خدا ارزشمند باشد تو را دوست دارد، علی جان! محبانت در بهشت همسایگان خدا هستند. به خاطر از دست دادن مال و منال دنیا غمگین نمی‌شوند، علی جان! من با دوستانت دوستم و با دشمنانت دشمن. برادرانت خشکیده لبانی هستند که آثار بندگی خداوند در چهره‌ی آن‌ها دیده می‌شود، در سه موقعیت مسرور می‌شوند، لحظه‌ی مرگ که من آن‌ها را می‌بینم، در قبر وقتی از آن‌ها سوال می‌شود و تو به ملاقاتشان می‌روی و سرانجام روز قیامت که هرکس با امام و

پیشوایش فرا خوانده شود، علی جان! به دوستان و برادرانت مژده بده که خداوند از آنان راضی شده است، علی! تو امیر همه‌ی مومنان و پیشوای روسفیدان در قیامت هستی. تو و شیعیانت راستگویان و تسبیح کنندگان خداوندید. اگر تو و پیروانت نباشند اثری از دین خدا باقی نمی ماند. اگر در زمین کسانی از شما نباشد از آسمان قطره‌ی آبی پایین نمی‌آید. ای علی! در بهشت گنجی است که تاجور آن تو هستی و شیعیان تو همان حزب الله و پیروزاند. تو و پیروانت عدالت گسترانید. شما در کنار حوض ایستاده و محبان خود را از آن سیراب می‌کنید و دشمنانتان را محروم. روزی که سراسر وحشت و نگرانی است فقط شما در امان و آسوده خاطرید. تو و شیعیانت در ایستگاه قیامت سایبان دارید و از نعمت‌های بهشت بهره‌مند می شوید. بهشت مشتاق شیعیان توست. فرشتگان مقرّبی که عرش الهی را حمل می‌کنند برای آنان طلب مغفرت می‌کنند و از ورود آنان به بهشت خوشحال می‌شوند. فرشتگان دعای ویژه‌ی خود را به آنان اختصاص می دهند. علی جان! شیعیانت همان کسانی هستند که برای رسیدن به درجات عالی با هم رقابت می‌کنند. در حالی به ملاقات خدا می‌روند که هیچ گناهی ندارد. کارهای شیعیانت هر جمعه پیش من عرضه می‌شود، از عمل نیک‌شان خرسند می‌شوم و برای لغزش‌هایشان طلب مغفرت می‌کنم. در تورات از تو و شیعیانت قبل از آن‌که خلق شوند به نیکی یاد شده است و همین‌طور در انجیل که به خاطر ما شیعیان تو را تکریم می‌کنند. اهل آسمان بیش از ساکنان زمین از شیعیان تو یاد می‌کنند. این مژده را به آنان بده؛ علی! به شیعیانت بگو اعمالی که دشمنانتان مرتکب می‌شوند، انجام ندهند که در هر شبانه روز رحمتی ویژه از خداوند بر آنان نازل می‌شود و غضب خداوند بر دشمنان تو و دشمنان شیعیانت شدت می‌یابد، خدا تو و پیروانت را انتخاب می‌کند. یا علی! وای به حال کسی که دیگری را به جای تو برگزینند و با پیروان تو دشمنی ورزد، به شیعیانت سلام مرا برسان و به آنان بگو که برادران من هستند، من مشتاق دیدارشان هستم، آن‌ها می‌بایست به ریسمان محکم الهی چنگ زنند و خود را با آن حفظ کنند و با جدیت به تلاش خود ادامه دهند، چراکه خداوند متعال از آنان خشنود است و

به وجودشان در برابر فرشتگان مباهات می‌کند زیرا به پیمان خود وفا کردند و دوستی خالصانه‌ی خود را تقدیم تو کردند و در این عشق ارادت به تو را بر پدر و فرزند مقدّم کردند، به خاطر ما در برابر ناملایمات،شکنجه‌ها و دشنام‌ها صبورند پس تو نیز با آنان مهربان باش که خداوند سبحان آن‌ها را برای ما برگزید و از طینت ما، آن‌ها را آفرید. سرّ ما را به آنان سپرد و حق شناسی نسبت به ما را در دل‌هایشان قرار داد و آن‌ها را به زیور ما مفتخر ساخت. با مردمی که مخالف ما هستند اظهار مؤدت و دوستی ندارند و آن‌ها را بر ما ترجیح نمی‌دهند زیرا مخالفان ما درگمراهی سرگردان می‌شوند، برای مخالفت با ما دلیل و برهانی ندارند و از راه روشن منحرف می‌شوند، روز و شب را با خشم خدا سپری می‌کنند امّا شیعیان تو در مسیر حق به پیش می‌روند با کسانی که هم عقیده نیستند مأنوس نمی‌شوند و به رنج و راحت دنیا بی‌اعتنا هستند. «غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد»، آری آنان چراغ‌های فروزان در تاریکی‌های روزگارند. پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به نقل از امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: **«اهل بیتی کسفینه نوح من رکبهانجا»، «فلا نیجوالّا من کان منهم و معهم لصدق الحدیث و الباقون الی النار، فشیعتنا آخذون بحجزتنا و نحن آخذون بحجزه نبینا، و نبیّنا آخذ بجحزه ربنا – و الحجزه: النور – من فارقنا هلک و من تبعنانجا، الجاحد لولایتنا کافر و الجاحد لفضلنا کافر».**

اهل بیت من مانند کشتی نوح است که هرکس سوار آن شد نجات یافت، پس کسی نجات نمی‌یابد مگر آن که همدل و هم زبان آن‌ها باشد و بقیه جهنمی هستند، شیعیان به نور ما و ما به نور پیامبران و پیامبر به نور پروردگار ما متصل و متوسل می‌شوند، هرکس از ما جدا شود به هلاکت می‌رسد و پیرو ما نجات می‌یابد، منکر ولایت و فضیلت ما کافر است.

انکار ولایت یا فضیلت و یا نبوّت و ربوبیت تفاوتی ندارد زیرا انکار هر یک از آن‌ها مستلزم انکار دیگری می‌شود همان‌طور که اقرار به هر کدام، پذیرش دیگری را به دنبال خود دارد. و در بیانی دیگر فرمودند: **«و لا یبغضنا مومن ولایجحدنا موقن، و لایحبنا کافر، و من مات علی حبنا کان حقا علی الله ان یبعثه مَعَنا. نحن نور لمن تبعنا ، و**

هدی لمن اهتدی بنا، و من لم یکن منا فلیس من الاسلام فی شیء بنا فَتَحَ الله، و بنا ختم الله و بنا اطعمکم عشب الارض، و بنایمسک السموات و الارض أن تزولا، و بناینزل غیث السما. و بنا آمنکم من الخسف فی البر، و من الغرق فی البحر، و بنا ینفعکم الله فی حیاتکم و عند موتکم و فی قبورکم و عندالصراط و عندالمیزان و عند دخول الجنه، مثلُنا فی کتاب الله مثلُ المشکاه، و المشکاهُ فی القندیل نور علی و فاطمه، یهدی الله لنوره من یشاء و من أحبّناکانَ حقا علی الله أن یبعثه، نیّرا برهانه ثابته حجته، فنحنُ النجباء و نحن النور و الضیاء، و نحنُ افراط الانبیاء و اولاد الاوصیاء و بقیه الاوصیاء و شیعتنا السعدا و الشهدا، و هذاکلام فیه الشفاء» (*بحار الانوار*: ۳۱۲/۲۳-۳۱۳ح ۲۰).

مومنان با ما دشمن نمی‌شوند و اهل یقین ولایت ما را انکار نمی‌کنند. و هیچ کافری ما را دوست نمی‌دارد. هرکس با محبت ما بمیرد سزاوار است که خداوند او را همراه ما مبعوث کند. برای پیروانمان نوریم و آن که جویای هدایت توسط ما باشد او را هدایت می‌کنیم. و هرکس در زمره‌ی ما نباشد، بهره‌ای از اسلام ندارد. خداوند با ما شروع کرد و با ما نیز ختم می‌کند و به واسطه‌ی ما گیاهان زمین روزی شما می‌شود و آسمان‌ها و زمین در مدار و جایگاه خود می‌مانند و به یُمن وجود ما باران می‌بارد. و به خاطر ما گرفتار رانش و ریزش زمین نمی‌شوید و طعمه‌ی امواج دریا نمی‌گردید. خداوند به حرمت ما، شما را در طول زندگی، لحظه‌ی مرگ، قبر، عبور از صراط، هنگام حساب‌رسی اعمال و سرانجام ورود به بهشت از الطاف خود بهره‌مند می‌کند.

در قرآن کریم منظور از «مشکوه، چراغ‌دان» ما هستیم؛ چراغی که با نور حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾ و حضرت فاطمه﴿علیهاالسلام﴾ نورافشانی می‌کند. اراده‌ی خداوند به هرکس تعلق گیرد به نور خود هدایت می‌کند. و آن که به ما عشق می‌ورزد؛ سزاوار است که خداوند او را در حالی از قبر زنده کند که برهانش روشن‌بخش و حجتش ثابت باشد. بنابراین ما شریف و شرافت‌زادگانیم و نور و روشنی هستیم. ما دنباله‌رو پیامبران و فرزند جانشینان پیامبر و باقی‌مانده‌ی آنان هستیم و شیعیان ما از سعادتمندان و شهدا هستند، شفا در این سخن است.

قال رسول الله «صلی الله علیه و آله»: **«اذا کان یوم القیامه نادی مناد، یا علی یا ولی یا سیّد یا صابر یا دیّان یا والی یا هادی یا زاهد یا طیب یا طاهر مُر انت و شیعتک الی الجنه بغیر حساب».** (*بحار الانوار* **۸۱/۱۰۲: ح ۱**).

در کتاب «الاربعین»، انس بن مالک این حدیث را از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» روایت می‌کند: وقتی قیامت بر پا می‌شود ندا داده می‌شود: ای علی! ولّی! سید! صابر! حاکم! جزا دهنده! هدایتگر! زاهد! پاک نهاد! پاک منش! تو و شیعیانت بدون حساب وارد بهشت شوید.

نویسنده کتاب «النخب» روایتی در تأیید حدیث مذکور می‌آورد:

«دو نفر در مورد خلافت و امامت حضرت علی «علیه السلام» با هم بحث می‌کنند، برای داوری نزد شریک می‌روند، شریک به آن دو می‌گوید: اعمش حدیثی از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» برای من نقل کرد: خداوند درخت [طوبا] بهشت را بخاطر علی آفریده است هرکس با علی باشد بهشتی می‌شود. یکی از آن دو که قبول حدیث برایش سخت بود نزد ابن درّاج رفت، وی نیز به او گفت: تعجب نکن که اعمش از رسول خدا «صلی الله علیه و آله» برای من تعریف کرد: فقط علی و دوستان او به سایه‌سار عرش الهی می‌رسند. آن مرد گفت: این با او هم‌فکر است، پیش وکیع بن حارث رفت، آنچه شنیده بود برای او بازگو کرد. وکیع نیز به او گفت: تعجب نکن که من هم از اوزاعی شنیدم که پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: تنها علی و شیعیان او به پایه‌های عرش خداوند می‌رسند. سرانجام به فضل و برتری علی «علیه السلام» اعتراف کرد. (*بحار الانوار:* **۲۵۹/۳۹ ح ۳۴، *حدیث طولانی است که نویسنده به اختصار آورده است*).**

در کتاب «المناقب» آمده است: **أن لله عموداً مِن نور یُضیء لاهل الجنه کالشمس لاهل الدنیا لایناله الاعلی و شیعته.** (*نعمان* **۲۶۸/۳۹: ح ۴۵ باب ۸۷**).

در بهشت عمودی از نور است که برای بهشتیان مانند آفتاب دنیاست کسی به آن نمی‌رسد مگر حضرت علی «علیه السلام» و شیعیان او.

قال الصادق «علیه السلام» لملامن الشیعه بعد ان سَلّم علیهم: انی والله اُحِب ریحکم و ارواحکم فأعینونا بورع و اجتهاد، و اعلموا ان ولایتنا لاتنال الّا بالورع فانتم شیعه الله، و

انتم انصارالله و انتم السابقون الاولون و السابقون الاخرون فی الدنیا الی و لایتنا و فی الاخره الی الجنه قد ضمنا لکم الجنه بضمان الله و ضمان رسوله فتنافسوا فی فضائل الدرجات و انتم الطّیبون و نساءکم الطّیبات کل مومنه حوراء «عینا»، و کل مومن صدّیق، و لقد قال امیرالمومنین﴿علیه‌السلام﴾ لقنبر: ابشرو استبشر، و بَشّر فلقدمات رسول الله ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ و هو ساخط علی امته الا الشیعه، الّا و انّ لِکُلّ شیء عروه و عروه الایمان الشیعه، الا و انّ لکلّ شیء دعامه و دعامه الاسلام الشیعه، الاوان لکل شیء شرفاً و شرف الاسلام الشیعه، الاوان لکل شیء سیّداً و سید المجالس مجلس الشیعه، الاوان لکل شی، اماماً و امام الارض ارض تسکنها الشیعه، و الله لولا مَن فی الارض منکم لما انعم الله علی اهل الخلاف و ما لهم فی الاخره من نصیب و إن تعبدوا و اجتهدوا الا انّ شیعتنا ینظرون بنورالله و مَن خالفنا ینقلب فی سخط الله و الله ان حاجّکم و عمارکم خاصّه الله، و انّ فقراءکم اهل الغنی و ان اغنیاءکم اهل القنوع، و انّ کلّکم اهل دعوه الله و اهل اجابته. *(قسمتی از حدیث در بحار: ۸۰/۶۸ ح ۱۴۱ و بخش دیگر: ۱۳۴/۲۶ ح ۹).*

امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ در ملاقات گروهی از شیعیان بعد از سلام کردن به آن‌ها فرمود:

به خدا سوگند! من بو و جان شما را دوست دارم پس با پرهیزکاری و تلاش ما را یاری دهید، و بدانید کسی به ولایت ما نمی‌رسد مگر با پرهیزگاری در این صورت شما شیعه‌ی خداوند و یاران او می‌شوید. شما در دنیا اوّلین پیشگامان در پیوستن به ولایت ما و در میان متأخران نیز از همگان سبقت گرفتید و در بهشت هم پیشتازان هستید، خداوند و پیامبرش بهشت را برای شما تضمین کرده‌اند پس برای کسب مقام‌های برتر با هم رقابت کنید، مردان و زنان شما پاک نهاد و پاک منش هستند، هر زن مومنی خود حوریه‌ای زیبا چشم است همان گونه که هر مرد مومنی، صدّیق است. حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾ به قنبر فرموئد: خوشحال باش! به این بشارت توجه کن و به دیگران نیز مژده بده، هنگامی که پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ رحلت فرمود از همه‌ی امت خود خشمگین بود و ناراحت مگر از شیعیان، بدانید که هرچیزی تکیه گاهی دارد و تکیه گاه ایمان، شیعه است، هرچیزی ستون و پایه‌ای دارد و پایه‌ی اسلام،

شیعه است. هر چیزی شرافتی دارد و شرافت اسلام به شیعه است. هـر چیزی سروری دارد و سرور و سید همه‌ی مجالس، مجلس شیعیان است. همان‌گونه که هرچیزی پیشوایی دارد و امام زمین نیز سرزمینی است که شیعیان در آن‌جا سکونت دارند. به خدا سوگند اگرچه هیچ یک از شما در زمین نبود خداوند نعمتی به مخالفان ولایت نمی‌داد هرچند در آخرت نیز نصیب و بهره‌ای ندارند اگرچه بسیار عبادت وکوشش کنند. بدانید که شیعیان ما با نور خدا نگاه می‌کنند و مخالفان ما در زمره‌ی خشم دیدگان خدا قرار می‌گیرند. به خدا قسم حج و عمره‌ی شما مخصوص خداوند است، فقیران شما، بی‌نیاز، و ثروتمندان شما، قانع و خرسنداند، همه‌ی شما لیاقت دعاکردن و درخواست از خداوند دارید و دعای شما به وعده‌ی اجابت می‌رسد.

و در حدیثی مکتوب از امام حسن عسکری﴿علیه السلام﴾ آمده است: «**صعدنا ذری الحقایق باقدام النبوه و الولایه و نحن اعلام الهدی و بحار الندی و مصابیح الدّجی، و لیوث الوغی و طعان العدی، و فینا نزل السیف و القلم فی العاجل، و لنا الحوض و اللوی فی الاجل، و اسباطنا خلفاء الدّین و صفوه ربّ العالمین» (همان: ۲۶/۲۶۴ ح).**

ما با گام‌های نبوّت و ولایت به اوج حقایق رسیدیم، ما پرچم‌های هدایت، دریاهای سخاوت و چراغ‌های روشنی‌بخش تاریکی‌ها، شیران میدان‌های جنگ و نیزه‌های دشمن نشان هستیم. در بامداد آفرینش شمشیر و قلم برای ما خلق شد، همان‌گونه که در قیامت صاحب حوض کوثر و پرچم هستیم و نوادگان ما پیشوایان دین و برگزیدگان پروردگار جهانیان هستند.

و از خط مبارک آن حضرت نقل شده است:

«أعوذُ بالله مِن قوم حَذفُوا محکمات الکتاب، و نسوا الله ربّ الارباب، والنبی و ساقی الکوثر فی مواطن الحساب، و لظی و الطامه الکبری و نعیم یوم المآب، فنحن السنام الاعظم، و فینا النبوه و الامامه و الکرم، و نحن منار الهدی و العروه الوثقی، و الانبیاء کانوا یغترفون من انوارنا و یقتفون آثارنا، و سیظهرالله مهدینا علی الخلق و السّیف المسلول لاظهار الحق و هذا بخط الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب﴿علیه السلام﴾». (همان: ۲۶/۲۶۴ ح ۴۹).

پناه به خدا می‌برم از قومی که آیات صریح و محکم کتاب خدا را حذف کردند و خداوند که رب‌الارباب است را به فراموشی سپردند. و پیامبر و ساقی کوثر در جایگاه حساب و آتش‌گدازان و حادثه‌ی بزرگ و نعمت‌های معاد را از یاد بردند. پس ما بزرگ‌ترین مهتران هستیم، نبوّت و امامت وکرامت در خاندان ماست. ما نوربخش هدایت و دست آویز محکم و مطمئن هستیم. پیامبران امت‌های گذشته از ما نور می‌گرفتند و از آثار ما پیروی می‌کردند. در آینده خداوند مهدی«علیه‌السلام» ما را ظاهر می‌کند تا با شمشیر از نیام کشیده شده، حق را برای خلق آشکار کند. این است دست خط حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب«علیهم‌السلام».

روایت معروف جابر انصاری از پیامبر اکرم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» حدیث مکتوب امام حسن عسکری«علیه‌السلام» را تایید می‌کند، یک روز پیامبر اکرم«صلی‌الله‌علیه‌وآله» با حسن و حسین«علیهما‌السلام» از خانه خارج شدند و در خطبه‌ای فرمودند:

«ایهّا الناس انّ هولاء عتره نبیکم و اهل بیته، و ذریته و خلفاؤه، شرّفهم الله بکرامته و استودعهم سرَّه و استحفظهم غیبه و استرعاهم عباده و اطلعهم علی مکنون علمه و لقّنهم کلمته و ولّاهم امر عباده و امرهم علی خلقه و اصطفاهم لتنزیله و اخدمهم ملائکته، و صرفهم فی مملکته، و ارتضاهم لسرّه، و اجتباهم لکلماته و اختارهم لامره و جعلهم اعلاماً لدینه و جعلهم شهداء علی عباده و امناء فی بلاده، فهم الائمه المهدیه، و العتره الزکیه و الذریّه النبویه و الساده العلویه، و الامه الوسطی، و الکلمه العلیا، و ساده اهل الدنیا، و الرّحمه الموصوله لمن لجا الیهم، و نجاه لمن تَمَسَّک بهم، سعد من والاهم و شقی من عاداهم، مَن تلاهم امن من العذابِ و من تَخَلَّف عنهم ضَلّ و خاب، الی الله یدعون، و عنه یقولون، و بأمره یعملون، و فی أبیاتهم هبط التنزیل، و الیهم بعث الامین جبرائیل. (همان: ۲۵۵/۲۶ ح ۳۰-۳۵).

ای مردم این‌ها فرزندان، خانواده، نسل و جانشینان پیامبر شما هستند خداوند آنان را به کرامت خود شرافت بخشید، سرّ خود را به آن‌ها سپرد، غیب خود را برای آنان حفظ کرد و از بندگان خود رعایت حق ایشان را طلب کرد و از گنجینه‌ی علم

خویش بهره‌مندشان ساخت وکلمه‌ی خود را به آن‌ها تلقین کرد و امر بندگان خود را به آنان سپرد و فرمانروای خلق خود کرد، برگزیده‌ی خداوند برای دریافت پیام الهی هستند و فرشتگان افتخار خدمت‌گزاری به آنان را دارند. قدرت تصرف در مملکت هستی را به آنان داد. راهنمایان دین هستند وگواهان و امانتداران الهی در میان مردم. امامان هدایت شده، خاندانی پاک طینت و پاک دامن، نسل پیامبر، سادات علوی، امتی نمونه و برترین مخلوق خداوند، سرور و سیّد اهل دنیا، و رحمت گسترده ی خداوند برای کسانی که به آن‌ها پناه ببرند و وسیله‌ی نجات برای هرکس به آن‌ها بپیوندد. خوشبخت کسی است که آن‌ها را دوست و مولای خود قرار دهد و بدبخت و بیچاره کسی است که با آن‌ها دشمن باشد. هرکس پیرو آنان باشد از عذاب نجات می‌یابد و آن که از راهشان عقب بیافتد گمراه و محروم می‌شود. پیوسته به سوی خدا دعوت می‌کنند و از خدا می‌گویند و به امر خداوند عمل می‌کنند، نزول وحی در خانه‌ی آنان بود و جبرئیل امین نزد آنان می‌آمد.

۱- اِذا رُمتَ یومَ البعث تنجومن اللظی — و یقبل منک الدّین و الفرض و السنن
۲- فوال علیّا و الائمه بعده — نجوم هدی تَنجومن الضیق و المحن
۳- فهم عتره قد فوّض الله امره — الیهم فلا ترتاب فی غیرهم فمن
۴- ائمه حق او جب الله حبهم — و طاعتهم فرض بها الخلق یمتحن
۵- فحُب علیّ عُدّه لولیه — یلا قیه الموت و القبر و الکفن
۶- کذلک یوم البعث لم ینجُ قادم — مِن النار الامن تولی أباالحسن
۷- نصحتک أن ترتاب فیهم فتثنی — الی غیرهم من غیرهم فی الانام من؟

۱- اگر می‌خواهی در قیامت از آتش جهنم در امان باشی و دین و تکالیف و عمل به سیره‌ی پیامبر از تو پذیرفته شود.

۲- پس پیرو ولایت علی و امامان«علیهم‌السلام» بعد از آنان باش، ستارگان هدایت‌بخشی که تو را از گرفتاری‌ها نجات می‌دهند.

۳- خاندانی که امارت خداوند به آنان واگذار شده، مبادا شک و تردید به خود راه دهی؟ چه کسی جز آن‌ها امانت‌دار خدا هستند؟

۴- پیشوایان حقی که خداوند دوستی و اطاعت از آن‌ها را واجب فرموده و مخلوقات به واسطه‌ی ایشان امتحان می‌شوند.
۵- محبّت علی گنجینه‌ای برای مُحب او در هنگام مرگ و تکفین و خانه‌ی قبر است.
۶-روز قیامت فقط محبّ علی﴿علیه السلام﴾ از آتش نجات می‌یابد.
۷-به تو نصحیت می‌کنم اگر در مورد آنان تردید داری به طرف دیگران برو امّا چه کسی را می‌توانی پیدا کنی؟

برکات آل محمد(ص) برای مخلوقات:

خداوند متعال هزار نوع مخلوق آفرید و از میان آن‌ها آدم را برگزید، فرشتگان را در خدمت آنان قرار داد و آسمان‌ها و زمین را برایشان مسخر ساخت، مردان را بر زنان در قدرت برتری و با اسلام به آنان کرامت داد و اسلام را بر سایر ادیان فضیلت داد. محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ را مایه‌ی شرافت خلق خود کرد و او را بر همه‌ی پیامبران برتری داد، علی﴿علیه السلام﴾ را برگزید و در میان همه‌ی جانشینان پیامبران او را ممتاز کرد. عشق به علی﴿علیه السلام﴾ را نشانه ی ایمان و تکمیل دین و سرچشمه‌ی یقین قرار داد و شیعیان او را بی‌حساب وارد بهشت کند؛ پس هر مسلمان مومنی که پیرو و محبّ علی﴿علیه السلام﴾ و خاندان او باشد همه‌ی خوبی‌ها نصیب او شده است.

سپس از ده قسم مخلوقات، نه جزء را به شیاطین گردن‌کش و یک جز را به انسان اختصاص داد. آدمیان را به یک‌صد و بیست گروه تقسیم کرد که نود و نه قسم را در گروه یأجوج و مأجوج جا داد، و بقیه‌ی مخلوقات را در ۱۲ صنف آفرید: رومیان و سقلب‌ها در یازده صنف، حبشی‌ها و زنگیان را در مغرب، ترک و بربرها و کیماک‌ها را در مشرق، همگی کافر، یک صنف برای اسلام باقی ماند و پیروان اسلام نیز به هفتاد و سه فرقه پراکنده شدند که هفتاد و دو ملّت از آن‌ها گرفتار بدعت وگمراهی شدند و فقط یک فرقه نجات می‌یابد، فرقه‌ای که بعد از پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ نسبت به اهل بیت او وفادار ماندند، پس هرکس خود را از میان این فرقه‌ها اهل نجات می‌یابد از خدا تشکر کند.

محمدبن سنان نقل می‌کند که شنیدم امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«نحن جنب الله و نحن صفوه الله و نحن خیره الله و نحن مستودع مواریث الانبیاء و نحن امناء الله، و نحن وجه الله و نحن ائمه الهدی، و نحن العروه الوثقی و بنا فتح الله و بنا ختم الله و نحن الاولون و نحن الاخرون و نحن اخیار الدهر و نوامیس العصر و نحن ساده العباد و ساسه البلاد، و نحن النهج القویم و الصراط المستقیم و نحن عین الوجـود، و حجه المعبود و لایقبل الله عمل عامل جهل حقّنا و نحن قنادیل النبوه و مصابیح الرساله و نحن نور الانوار و کلمه الجبار و نحن رایه الحق التی من تبعها نجاو من تأخر عنها هوی و نحن ائمه الدین وقاده الغر المحجلین و نحن معدن النبوه و موضع الرساله و الینا تختلف الملائکه و نحن السراج لمَنِ استضاء و السبیل لمن اهتدی و نحن القاده الی الجـنه و نحن الجسور و القناطر و نحن السنام الاعظم و بنا ینزل الغیث و بنا ینزل الرحمه و بنا یدفع العذاب و النقمه، من سمع هذا الهدی فلیتفقد قلبه فی حبّنا فان وجد فیه البغض لنا و الانکار لفضلنا، فقد ضَل عن سواء السبیل لاننا نحنَ عین الوجود، و حجه المعبود و ترجمان وحیه و غیبه علمه و میزان قسطه، و نحن فروع الزیتونه و ربائب الکرام البرره، و نحن مصباح المشکاه التی فیها نور النور و نحن صفوهُ الکلمه الباقیه، الی یوم الحشر المأخوذ لها المیثاق و الولایه من الذّر». (*بحار الانوار:* ۲۵۹/۲۶ ح ۳۶).

مائیم جنب الله، برگزیدگان خدا، صفا یافتگان او، میراث‌داران انبیاء، امانتداران خدا و تجلّی‌گاه او، پیشوایان رهجویان و دستگیره‌ی محکم ما هستیم. خداونـد آفرینش را با ما آغازکرد و با ما ختم می‌کند، پس اوّل و آخر در آفرینش ما هستیم. ما خوبان روزگار و آب روی زمان هستیم و سرور بندگان خدا، سیاست‌مداران عالم هستی شدیم. راه ارزشمند هدایت و صراط مستقیم مائیم، سرچشمه‌ی هستی و حجت خداوندیم که ناشناسی در حق ما باعث رد شدن عمل نیک می‌شود. چراغ نبوّت در میان ماپرتوافکنی می‌کند پس سرچشمه نور آفرینشیم و فرمان یگـانه‌ی قدرتمند عالم هستی. ما پرچم حقیم که نجات فقط در پیروی از ماست و هرکس از این پرچم عقب بماند هلاک می‌شود. مائیم پیشوایان دین و معدن نبوّت و پایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و نوربخش رهروان، ره جویان حقیقت از مسیر

ما به هدف می‌رسند، طالبان بهشت با پیشوایی ما بهشتی می‌شوند. پل صراط ما هستیم همان گونه که اوج شکوه و عظمت هستیم. باران و رحمت به بهانه‌ی ما می‌بارند و می‌ریزند، ما دفع کننده‌ی بلا و عذابیم، هرکس این پیام هدایت را بشنود باید به قلب خود بنگرد آیا محبت ما در آن جا دارد یا خیر؟ اگر نسبت به ما بغض و کینه داشته باشد و منکر فضیلت ما باشد از راه راست منحرف شده است؛ زیرا ما سرچشمه‌ی وجودیم و حجت معبود بر بندگان و شارحان وحی الهی و مخزن علم و میزان عدالت پروردگار. ما شاخه‌های زیتون مبارک و تربیت یافتگان کرامت و خوبی هستیم، چراغ فروزان قرآن که نوربخش عالم است ماییم. کلمه‌ی ناب و ماندگار تا روز قیامتیم که در عالم «ذر» قبل از خلقت، از همه پیمان ولایت ما گرفته شده است.

تعیین ولایت امیرالمومنین« علیه السلام » به قبل از آفرینش آدم بر می‌گردد، حدیثی که در کتاب امالی از امام باقر« علیه السلام » آمده است به این موضوع اشاره می‌کند:

«نَزَل الی رسول الله « صلی الله علیه و آله » ملک اسْمه محمود، وله اربعةُ و عشرون الف وجه فقال: بَعَثنی الیک ربُّ العزّه لتروّجُ النّور بالنور فقال: مَن بَمن؟ فقال علیا بفاطمه. قال: فلما ولی الملک اذابین کتفیه مکتوب، لا اله الّا الله محمد رسول الله علی ولیّ الله، فقال له النبی: منذکم هذا بین کتفیک؟ فقال: قبل أن یخلق الله آدم بثمان و عشرین الفَ عام. (همان: ۱۰۹/۴۳ ح ۲).

فرشته‌ای به نام محمود که ۲۴ هزار صورت داشت نزد پیامبر اکرم « صلی الله علیه و آله » آمد و گفت: پروردگار عزتمند مرا نزد شما فرستاد تا دو نور را به ازدواج هم در آوری.

پیامبر اکرم « صلی الله علیه و آله » فرمود: آن دو نور کدام‌اند؟ فرشته گفت: علی و فاطمه. پیامبر اکرم فرمود: هنگامی که فرشته می‌خواست برود دیدم بین کتفش نوشته شده است: «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله»، پیامبر به او فرمود: از چه زمانی این عبارت بین شانه‌هایت نوشته شده است؟ پاسخ داد ۲۸ هزار سال قبل از آفرینش حضرت آدم.

در کتاب امالی حدیثی دیگر از پیامبر اکرم « صلی الله علیه و آله » آمده است:

«ما بالُ قوم اذا ذُکر ابراهیمُ و آلُ ابراهیمَ استبشروا، واذا ذکر محمّد و آلُ محمد اشمأزّت قلوبهم، فوالذی نفس محمّد بیده لوجاء اَحَدکم بأعمال سبعین نبیاً و لم یَاتِ بولایه اهل بیتی لَدَخَلَ النار صاغرا و حشر فی جهنم خاسرا، ایها النـاسُ نـحنُ اصـلُ الایمان و تمامه و نحن وصیهُ الله فی الاوّلین و الاخرین، و نحنُ قسم الله الذی اقسم بنا فقال: ﴿وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ * وَطُورِ سِينِينَ * وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾». *(التین: ۱-۳)*.

«و لولانا لم یخلق الله خلقاً و لا جَنه و لاناراً» *(کنز الاعمال:* ۴۳۱/۱۱ ح ۳۲۰۲۵ و *ارشاد القلوب:* ۴۱۴/۲).

چرا عده‌ای با شنیدن نام ابراهیم و خاندان ابراهیم شادمان می‌شوند؛ امّا به محض شنیدن نام و یاد محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و اهل بیت او حالشان گرفته می‌شود؟ سوگند به خدایی که جان محمّد در قدرت اوست اگر کسی از شما اعمال نیک هفتاد پیامبر را انجام دهد امّا به ولایت اهل بیت من معتقد نباشد با خفّت و ذلت وارد جهنم می‌شود و دست تهی از عمل صالح در آن می‌ماند. ای مردم اصل وکمال ایمان ما هستیم، ما سفارش شدگان خداوند در نسل‌های اوّل و آخر و سوگند پروردگاریم آن‌جا که قسم یاد کرد و فرمود: **«والتین و الزّیتون * و طور سینین * و هذاالبَلَدِ الامین»** سوگند به انجیر وزیتون وکوه سینا و این سرزمین امن. اگر ما نبودیم خداوند مخلوقات و بهشت و جهنم را نمی‌آفرید.

ابوسعید خدری روایت می‌کند که امیرالمومنین در مورد شأن و منزلت اهل بیت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«ایهاالناس نحنُ ابوابُ و الحکمه و مفاتیح الرحمه و ساده الامه و أمَناء الکتاب و فصل الخطاب و بنایثیب الله، و بناُ یعاقِبُ، و مَن أَحَبّنا اَهل البیت عظم احسانه، و رَجَحَ میزانه و قُبِل عَملُه و غُفِرَ زلله و مَن أبْغَضَنا لایَنفعُ اسلامه، و إنّا اهل بیت خَصَّناالله بالرّحمه و الحکمه و النبوّه و العصمه، و منّاخاتَمُ الانبیاء ألا و أنا رایه الحقُّ التی مَنْ تَلاها سبق و مَن تاخر عنها هرَق، ألا و اننا خیره الله اصطفانا علی خلقه و ائتمَنَنا علی وحیه، فنحنُ الهُداه المهدیین، و لَقَد عُلّمتُ الکتابَ، و لقد عهد الی رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ ماکانَ و ما یکون، و أنا أخو رسول الله و خازنُ علمه، و أنا الصدّیق الاکبر و لا یقولها غیری الّا مُفتر کذّاب و أنا الفاروق ألاعظم». *(مناقب الخوارزمی:* ۷۲ و *المعجم الکبیر:* ۲۶۹/۶).

ای مردم، درهای حکمت، کلیدهای رحمت، سروران این امت، امانت‌داران کتاب الهی، آخرین حکم داوری ما هستیم، خداوند متعال به واسطه‌ی ما پاداش می‌دهد و مجازات می‌کند. هرکس ما اهل بیت پیامبر را دوست داشته باشد، نیکی‌های او افزون می‌شود و میزان اعمالش پسندیده، کار خوبش پذیرفته و خطاهایش آمرزیده، و هرکس با ما دشمن باشد اسلامش برای او سودی ندارد. بنابراین ما خاندانی هستیم که خداوند ما را از لطف، حکمت، نبوت و عصمت ویژه‌ی خود بهره‌مند ساخت. خاتم پیامبران از ماست، ما پرچم حقی هستیم که هرکس به دنبال آن باشد از دیگران سبقت می‌گیرد و اگر از آن عقب بماند از دین خارج می‌شود. ما انتخاب شدگان پروردگاریم که از میان خلق خود برگزید و ما را امانتداران وحی خود قرار داد، پس ما هدایت یافتگان و هدایت گرانیم، همه‌ی کتاب آسمانی‌های به من تعلیم داده شد، همان‌طور که علم اولین و آخرین و حوادث گذشته و آینده به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ تعلیم داده شد. من برادر و گنجینه‌دار علم رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و هم اولین تصدیق کننده‌ی اویم و هیچ‌کس غیر از من چنین ادعایی نمی‌کند مگر یاوه گوی دروغ‌پرداز باشد؛ و فاروق اعظم، بزرگ‌ترین جدا کننده‌ی حق از باطل من هستم.

در پایان این کلام نورانی مدح خود را تقدیم پیشگاه با کفایت آن حضرات ﴿علیهم السلام﴾ می‌کنم.

۱- هم القوم آثار النبوه منهم — تلوح و انوار الامامه تلمع
۲- مهابط وحی الله خزّان علمه — و عندهم سرّ المهیمن موسع
۳- اذا جلسوا للحکم فالکل ابکم — و ان نطَقُوا فالد هُر أذن و مَسمَع
۴- وان ذَکرُوا فالکون نِدّو مندل — له أرج مِن طیبهم یَتَضَوّع
۵- و ان بادروا فالد هر یخفق قلبه — لِسطوتهم و ألاسدفی الغاب تجزع
۶- و اِن ذکر المعروف و الجود فی الوری — فبحر نداهم زاخِر یتدفع
۷- ابو هم سماء المجد و الام شمسه — نجوم لها برجُ الجلاله مطلع
۸- فیا نسباً کالشمس ابیض مشرقا — و یا شرفاً مِن هامه النجُم ارفع

۹- فمن مثلهم أن عُدِ فی الناس مفخراً اِن عدّ نظریا صاح اِن کنت تسمع
۱۰- میامینُ قوّامونَ عَزّ نظیرُهم هداهُ ولاه للرسالهِ منبع
۱۱- فلافَضلَ الِآحینَ یُذکرُ فضلهم ولا علم الأعلمهم حین یرفع
۱۲- و لا عَمَل یُنجی غداً غیرُ حُبّهم اذاقامَ یومَ البعث للخلق مجمعُ
۱۳- ولوأنّ عبداَجاء فی الله جاهداً بغیر ولا اهل العبا لیس ینفع
۱۴- فیاعِترَهَ المختار یارایه الهدی الیکم غدا فی موقفی أتطلعُ
۱۵- خُذُوا بَیدالبرسی عبدولائکم فمن غیرکم یوم القیامه یشفع
۱۶- فَمَن حاد عنکم اَوتولّی سواکم فَلیَس له فی رحمه الله مَطمَع
علیکم سلامُ الله یارایه الهدی فویل لعبد غیرها جاء یتبع

(اعیان الشیعه: ۴۶۷/۶).

۱- خاندانی هستند که آثار نبوّت از آن‌ها طلوع می‌کند و انوار امامت نورافشانی.
۲- محل فرود وحی الهی، خزانه‌دار علم ربّانی، رازداران رازهای یگانه غالب و فاتح عالم هستی.
۳- در محکمه‌ای که چو لب بگشایند در و دیوار به زینهار آیند
۴- هستی از یاد و نام آن‌ها معطّر می‌شود.
۵- چون به میدان نبرد حاضر شوند قلب روزگار به لرزه می‌افتد و شیران بیشه‌ها از شجاعت آن‌ها نعره‌ی وحشت سر می‌دهند.
۶- در میان مردم هر جا سخن از جود و سخاوت باشد، دریای بخشش آنان است که به جوش و خروش می‌آید.
۷- از پدرانی با عظمت و آسمان‌صفت و مادرانی خورشیدکسوت به دنیا آمده‌اند، برج و باروری با شکوهی که ستارگانش به عالم نورافشانی می‌کند.
۸- شگفت از نسبی که مانند آفتاب عالم‌تاب است و شرافتی که از ستارگان فرازمند فراتراند.
۹- در میان انسان‌ها چه کسی غیر از آنان فخر عالم و آدم می‌شوند؟ آری ای دوست من هرچه جست و جو کنی برای یافتن مثل آن‌ها موفق نمی‌شوی.

۱۰- منشاء برکت، رادمردانی با استقامت، بی‌بدیل در سیادت، منبع رسالت، ارکان هدایت و پرچم‌داران ولایت.

۱۱- فضیلت مصداقی ندارد مگر در ذکر فضلشان یادی بماند، علمی در این عالم نباشد اگر از چشمه‌ی آنان نجوشد.

۱۲- در آن محشر که کس یاری ندارد به جز عشق علی سودی ندارد

۱۳- مجاهد آن زمان ساکن در بهشت است که مُهرنامه‌اش مِهر علیّ است.

۱۴- ای خاندان برگزیده و ای پرچم‌داران وارسته در فردای قیامت به هنگام حسرت چشم به لطف شما دوخته‌ام.

۱۵- دست «بُرسی» بنده و برده‌ی خود را بگیرید (که کاسنی اگر تلخ است از بوستان است، عبدالله اگر مجرم است از دوستان است.) (برگرفته از مناجات خواجه عبدالله انصاری)

۱۶- هرکس از شما جدا شود یا سروری جز شما بگیرد نباید امیدی به رحمت خدا داشته باشد! (زیرا اهل بیت رحمت گسترده‌ی پروردگارند).

سلام خداوند بر شما هدایت‌گران الهی، پس وای بر کسی که به جای شما از دیگران پیروی کند.

تأثیر دوستی و دشمنی با علی(ع) در زندگی:

ابنْ عباس از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» روایت می‌کند:

«ان الله نصب عليّا عَلَماً بينه و بينَ خلقه فَمَن عرفه كانَ مومناً و من انكره كان كافراً و مَن جَهَله كان ضالاً و من ساواه بغيره كان مشركاً و مَن جاء بولايته كان فائزا، و دخل الجنه آمناً و من جاء بعداوته دَخَل النّار صاغراً» (*بحار الانوار*: ۳۲۴/۳۲ ح ۳۰۰).

خداوند متعال حضرت علی «علیه السلام» را معیار بین خود و مخلوقاتش قرار داد، به گونه‌ای که هرکس به مقام آن حضرت معرفت داشته باشد، مومن است و اگر منکر مقام او باشد، کافر و آن که نسبت به او جاهل باشد گمراه است و اگر کسی را هم ردیف آن حضرت بداند مشرک می‌شود، اعتقاد به ولایتش باعث رستگاری و

سکونت در بهشت است و سرانجام دشمنی با علی، خفت و خواری در جهنم می‌شود.

سُدَیف از امام صادق﴿علیه السلام﴾ و ایشان از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت کند:

«یا علی انتَ صاحب حوضی و وارث علمی، و حامل لوائی و منجز وعدی، و مفرّج همّی، و مستودع مواریث الانبیاء، و أنتَ أمین الله فی ارضه، و خلیفته علی خلقه و أنتَ مصباح النجاه و طریق الهدی و امام التقی، و الحجه علی الوری، و انتَ العلم المرفوع فی الدنیا و الصراط المستقیم یوم القیامه». *(امالی الصدوق: ۳۰۶ مجلس ۵۰ و بحار الانوار:* ۱۰۰/۳۸ ح ۲).

علی تو صاحب حوض و وارث علم و حامل پرچم و وفا کننده به وعده‌ی من و برطرف کننده‌ی اندوهم هستی، میراث پیامبران به تو می‌رسد امانت‌دار خداوند در زمینی و خلیفه‌ی خداوند در میان مخلوقاتی.

تو چراغ نجات‌بخش و شاهراه هدایت و امام پرهیزگاران، حجت بر مردمان و پرچم برافراشته در دنیا و راه مستقیم در روز قیامتی.

ابوسعید خدری از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ حدیثی به این مضمون نقل می‌کند:

«ایها الناسُ مَن أبغضنا اهل البیت بعثه الله یهودیا لا ینفعه اسلامه، و ان أدرک الدجّال آمن به، و أن مات بعثه الله مِن قبره حتی یومن به». *(بحار الانوار* ۱۳۵/۲۷: ح ۱۳۲).

ای مردم هرکس با ما اهل بیت دشمن باشد، خداوند روز قیامت او را با دین یهود زنده می‌کند، به گونه‌ای که از اسلام خود سودی نمی‌برد و اگر دجال را درک کند به او ایمان می‌آورد و اگر بمیرد خداوند او را از قبرش بیرون می‌آورد تا به او ایمان آورد.

و در روایتی دیگر آمده است: مَن ابغضَنا اهل البیت لم یبعثه الله یهودیا ولا نصرانیّا ولکن خیرامنه.

یهودی و مسیحی در قیامت از دشمن ما وضع بهتری دارد. پس وای به حال دشمنانشان و خوشا به احوال دوستدارانشان.

«ایها الناس: اِن ربّی عزّ و جَل مَثل لی امتی فی الطین و علّمَنی اسماءهم کما عَلَم آدم

الاَسماء فمربی اصحاب الرایات فاستغفرت لشیعه علی، الا اِن اصحاب الجنه علیٌ و شیعته». (همان: ۱۵۳/۱۷ ح ۵۹).

پروردگار بلند مرتبه‌ام امت مرا در طینت خاکی برایم مجسم ساخت و اسامی همه‌ی آنان را به من یاد داد همان‌طور که به حضرت آدم اسم‌ها را یاد داد، در عالم طینت هر گروهی با پرچم خود از مقابل من گذشتند و من هم برای پیروان علی از خداوند طلب مغفرت کردم، بدانید که اهل بهشت فقط علی و پیروان اویند.

ابن عباس روایتی را از سخنرانی پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ بدین مضمون نقل می‌کند:

«یا معاشرَ الناس، اِن الله اوحی الیّ أنی مقبوض و اَنّ ابن عمّی هواخی و وصی و ولی الله و خلیفتی، و المبلّغ عنی و هو امام المتقین و قائد الغرالمحجلین و یعسوبُ الدین، و ان استرشدتموه أرشدکم، و ان تبعتموه نجوتم، و ان اَطَعتموه فالله اطعتم، و ان عصیتموه فالله عصیتم، و ان بایعتموه فالله بایعتم، و ان نکثتم بیعته فبیعه الله نکثتم، ان الله عزّ و جلّ نَزَلَ عَلیَّ القرآن و علی سفیره، فمن خالف القرآن ضلّ، و من ابتغی علمه مِن غیرعلیّ زلّ، معاشر الناس اَلا اِن اهل بیتی خاصتی و قرابتی، و اولادی و ذریتی و لحمی و دمی و ودیعتی و انکم مجموعون غداً و مساءلون عَن الثقلین فانظروا کیف تخلفونی فیهم، فمن آذاهم فقد آذانی، و من ظلمهم فقد ظلمنی، و من نصرهم فقد نصرنی و من اعزَّهم فقد اَعزّنی، و مَن طلب الهدی مِن غیرهم فقد کذّبنی، فاتقوا الله و انظروا ما انتم قائلون غدا فانی خصم لمَن کانَ خصمَهم و من کنتُ خصمه فالویل له». (*بحار الانوار*: ۱۵۳/۲۳ ح ۱۱۸ و: ۹۴/۳۸ ح ۱۰).

ای مردم! خداوند به من وحی فرمود که من قبض روح می‌شوم در حالی که پسرعمویم، برادر، وصی، ولّی خدا و جانشین من خواهد بود، او پیام رسان من و پیشوای متقین و فرمانده‌ی آبروداران و محور دین است، اگر از او طالب رشد و هدایت باشید شما را رهنمون است و در سایه‌ی پیروی از او نجات می‌یابید، اگر از او اطاعت کنید، خدا را اطاعت کرده‌اید و اگر از فرمان او سرپیچی کنید خدا را نافرمانی کرده‌اید، بیعت با او بیعت با خدا و پیمان‌شکنی نسبت به او شکستن پیمان خداست، خداوند بلند مرتبه قرآن را بر من نازل فرمود و حال آن که علیّ سفیر قرآن

است پس هرکس با قرآن مخالفت کند، گمراه شده است و هرکس به دنبال کسب معرفت از غیر علی باشد، دچار لغزش شده است. ای مردم! بدانید که اهل بیت من، بستگان و وابستگان ویژه من هستند، آنان، فرزندان و نسل وگوشت و خون و امانت من هستند، فردای قیامت همه‌ی شما جمع می‌شوید و از دو امانت‌گران سنگ (قرآن و عترت) بازخواست می‌شوید، پس بنگرید بعد از من با آن دو چگونه رفتار می‌کنید. پس هرکس آنان را آزرده‌خاطر کند مرا رنجانده است و ظلم به آن‌ها ستم‌کاری در حق من خواهد بود، یاور آنان بودن یاری دادن به من است و گرامی داشتن آن‌ها، احترام‌گذاشتن به من خواهد بود، کسی که با پیروی از دیگران به دنبال هدایت باشد به تکذیب من پرداخته است، پس از خدا بترسید و ببینید که فردا چه می‌گویید؟ که من دشمن کسی هستم که با آنان دشمنی ورزد و هرکس که من دشمنش باشم جایگاهش جهنم خواهد بود».

بنی الوحی و الایات یا من مدیحهم ... علوتُ به قدراً و طبتُ به ذِکرا
مهابط سرّ الله خُزّانِ غیبه ... واَعلی الوری فخراً وارفعهم قدرا
رکائب آمالی الیکم حثثتها ... فلا أرتجی فی الناس زیداً و لا عمروا
و مَن ذالذی أضحی برفع نداکم ... نزیلاً و ما ابدلتم عسره یُسرا؟

- فرزندان مکتب وحی و آیات الهی، ستایشگران خود را امان می‌دهند، من از مدح آنان قدر یافتم و از یاد ایشان، نام نیک.
- همان کسانی که رازداران و پاسداران گنج غیب خدایند، در میان مخلوقات گوی فخر و اعتبار از همگان ربوده‌اند.
- کاروان آرزوهایم به سوی شما روان کرده‌ام، دیگر به هیچ‌کس در میان مردمان امید و انتظاری برایم نمانده است.
- چه کسی می‌تواند ادعّا کند شما را صدا زده است و مهمانتان شده باشد و شما گره از مشکلات او نگشوده‌اید؟

حذیقه بن‌الیمان می‌گوید: پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ را دیدم که دست حسن بن علی﴿علیه السلام﴾ راگرفته بود و فرمود: «**ایهاالناس هذا ابن علی فاعرفوه، فوالّذی نفس**

محمّد بیده انه لفی‌الجنه و محبه فی‌الجنه، و محبُّ محبّیه فی الجنته». (*بحار الانوار*: ۱۳۶/۲۷ ح ۱۳۴).

ای مردم این فرزند علی است پس او را بشناسید، سوگند به خدایی که جان محمد در دست اوست که حسن در بهشت است و دوست حسن بهشتی و دوست‌دار دوست او نیز بهشتی خواهد بود.

ابوطیّب هروی از ابو هریره نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به علی و فاطمه و حسن و حسین ﴿علیهم السلام﴾ فرمود:

«انا حرب، لِمَن حاربکم و سلم لِمَن سالمَکُم، مبغض لِمَن ابغضکم، محِبّ لِمَن أحَبَّکم، شافِع لِمَن والاکم آخِذ بیدمَن مالَ الیکم». (*همان*: ۲۸۶/۲۲ ح ۵۵، و*کفایه الطالب*: ۳۳۰).

من دشمن دشمنانتان و دوستدار دوستانتان هستم، پیوسته از دشمنان شما بیزارم و دوستانتان را دوست می‌دارم، شفاعت خواه طرف‌دارانتان می‌شوم و هرکس به شما رو آورد از او دست‌گیری می‌کنم.

دیلمی در کتاب خود «الفردوس» حدیثی را از جابر بن عبدالله روایت می‌کند که پیامبر خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«مکتوب علی باب الجنّه، لااله الا الله محمد رسولُ الله،علیّ أخوه ولیّ الله. (*کنز العمال*: ۶۲۴/۱۱ ح ۳۳۰۴۳).

أخِذت ولایته و عهدُه علی الذر قبلَ خلقِ السماواتِ و الارضِ بالفی عام، مَن سرّه أن یلقی الله و هو عنه راض فلیتولّ علیاً و عترته فهم نجبایی و اولیایی و خلفائی و أحبایی». (*بحار الانوار*: ۱۳۱/۸ ح ۳۴).

بر سر در بهشت نوشته شده «لا اله اله الله»، «محمّد رسولُ الله» و برادرش علی، ولیّ خداست، قبول ولایت و پیمان با علی، دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین در عالم «ذر» از جن و انس گرفته شد. هرکس علی را مسرور کند در حالی به ملاقات خدا می‌رود که از او راضی‌ست پس علی و اولاد او را دوست داشته باشید که آنان برگزیدگان و اولیاء و جانشینان و محبوبان من هستند.

کعب بن عیاض در حدیثی از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نقل می‌کند که فرمود: علی

صاحب دو نور است، نوری آسمانی و نوری زمینی، هرکس به یکی از این دو نور متوسل شود، بهشتی می‌شود و بی‌اعتنایی به هرکدام از این دو نور، آتش جهنم به دنبال خواهد داشت، خداوند متعال هر ولیّ که انتخاب کرده است او را به ولایت علی﴿عليه السلام﴾ دعوت فرموده، دعوتی که با میل و رغبت و یا غیر آن پذیرفته‌اند!

پیامبر اکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ در حدیثی به نقل از ابن عباس فرمود: **«ستکون بعدی فتنه مظلمه لاینجو منها الّامن تمسک بالعروه الوثقی»**. *(البحار: ۲۰/۳۶* **ح ۱۱ و ۳۰۷/۳۷ ح ۴۰)**.

پس از من سایه‌ی تاریک فتنه فراگیر می‌شود و هیچ‌کس از آن نجات نمی‌یابد مگر با تمسک به دستگیره‌ی محکم (عروه‌الوثقی). هنگامی که از (عروه‌الوثقی) سؤال شد فرمود: علی ابن ابی طالب.

در کتاب مناقب غزالی، حدیثی با روایت ابوذر از پیامبر اکرم آمده است: **«من ناصب علیاً الخلافه بعدی فهو کافر»**. *(مناقب ابن المغارلی:* **۴۶ ح ۶۸ و مسند شمس** ***الاخبار*** **۱۰۵/۱)**.

هرکس بعد از من حق خلافت علی را غصب کند، کافر است. و این فلانی است که مانع خلافت علی شد و آن را تصاحب کرد، در این مورد چه می گویی؟

سعید بن جُبیر از پیامبر اکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ روایت می‌کند: **جحود نعمه الله کفر و جحود نبوّتی کفر، و جحود ولایه علی کفر، لانَّ التوحید لایبنی اِلّا علی الولایه.**

انکار نعمت خداوند و نبوت من و ولایت علی همگی کفر است زیرا اساس توحید، ولایت است.

اسماخ بن خزرج به نقل از پیامبر اکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ می‌گوید: **«یا علی لا یتقدّمک بعدی الاکافر، ولا یتخلف عنک الاکافر، انت نور الله فی عباده و حجه الله فی بلاده و سیف‌الله علی اعدائه، و وارث علوم انبیائه، انت کلمه الله العلیا و آیته‌الکبری و لا یقبل الله الایمان الّا بولایتک»**. *(کنز الفوائد:* **۱۸۵ و مائه منقبه: ۷۹، وکفایه** ***الطالب:*** **۲۱۵ و مناقب** ***ابن المغازلی،*** **۴۶ ح ۶۹ و** ***تاریخ بغداد:*** **۱۰۲/۱۱)**.

علی جان! بعد از من کسی از تو سبقت نمی‌گیرد مگر کافر و کسی از تو عقب

نمی‌ماند مگر کافر، تو نور خداوند و حجت خدا در میان مردم و سرزمین‌های مختلف هستی، و شمشیر خدا در برابر دشمنان حق، وارث علوم پیامبرانی، تویی مخلوق برتر خداوند وبزرگ‌ترین آیت حق که ایمان به خدا فقط با قبول ولایت تو به درگاه حق پذیرفته می‌شود.

ابن عبّاس از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نقل می‌کند که فرمود: «**اِنّ یوم القیامه یوم شدید الهول فمن ارادمنکم ان یتخلّص مِن اهوال القیامه و شدائده فلیوال ولّیی، ولیتبع وصیّی و خلیفتی و صاحب حوضی علی بن ابی طالب، فانه غداً علی الحوض یذود عنه اعداءه و یسقی منه اولیاءه فمن لم یشرب لم یزل ظمآنا لم یُروَ ابداً و من شرب منه لم یظما بعده ابداً الا و إن حبّ علی علامه بین الایمان و النفاق فمن أحبّه کان مؤمنا، و من أبغضه کان منافقاً، فمن سرّه ان یَمُرّ علی الصّراط کالبرق الخاطف و یدخل الجنه بغیر حساب، فلیوال ولّیی و خلیفتی علی اهلی و امتی علی بن ابی طالب، فانه باب الله و الصراط المستقیم، و علی یعسوب الدین، و قائد الغرّالمحجّلین و مولی من أنا مولاه، لایُحبه الا طاهر الولاده زاکی العنصر ولا یبغضه الامن خبث اصله و ولادته، و ما کَلّمَنی ربّی لیله المعراج الاقال لی: یا محمد اقرا علیا مِنی السلام و عرفه انه امام اولیائی و نور من اطاعنی فهنیئا له بهذه الکرامه منی**» *(قسمت‌هایی از آن در بحارالانوار: ۱۹/۸ ح ۶)*.

«**لا تستخفوا بالفقیر من شیعه علی فان الرجل منهم یشفع فی مثل ربیعه و مضر**». **(همان: ۵۶/۸ح ۶۸)**.

روز قیامت بسیار سهمگین و دشوار است هرکس که می‌خواهد از هراس و سختی آن در امان باشد باید اقرار به ولایت ولیّ من داشته باشد و از وصیّ و جانشین و صاحب حوض من (کوثر)، علی‌بن ابی‌طالب پیروی کند، زیرا فردای قیامت دشمنان خود را از اطراف حوض من دور و دوستان خود را از آن سیراب می‌کند، کسی که از آن آب بنوشد تا ابد تشنه نمی‌شود. و هرکس از آن ننوشد هرگز سیراب نمی‌گردد، عشق به علی شاخص ایمان از نفاق است، محب علی مومن و دشمن علی منافق است، پس هر کسی دوست دارد با سرعت برق جهنده از پل صراط بگذرد و بدون حساب وارد بهشت شود باید ولایت ولیّ و جانشین من در

میان اهل بیتم یعنی علی بن ابی طالب را بپذیرد که اوست، آستان خداوند و راه مستقیم، سلطان دین و پیشوای رستگاران و سرور هرکس که من مولای اویم، در شب معراج پروردگارم به من فرمود: محمّد! سلام مرا به علی برسان و به مردم اعلام کن که او امام اولیاء من و نور روشنگر برای کسی است که از من اطاعت کند پس این افتخار از ناحیه‌ی من بر او مبارک باد!

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: شیعه‌ی فقیر علی را تحقیر نکنید که یک نفر از آن‌ها در قیامت به اندازه‌ی جمعیت انبوه دو قبیله‌ی ربیعه و مضر قدرت شفاعت دارد.

اقرار اقوام مختلف به ولایت امیرالمومنین(ع):

ابوحمراء می‌گوید یک روز پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ مرا صدا زد و فرمود: «**انطلق وادعَ لی مائه من العرب و خمسین رجلّامِن العجم و ثلاثین رجلامِن القبط و عشرین رجلاً مِن الحبشه**».

برو و صد نفر عرب و پنجاه نفر از عجم و سی نفر از قبطیان و بیست نفر از حبشی‌ها را نزد من حاضرکن.

ابوحمراء وقتی آن‌ها را آورد، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ برخاست و آنان را در صفوفی منظَم براساس تعدادشان مرتب فرمود، عرب، عجم، قبطی، حبشی، سپس به حمد و ثنای الهی پرداخت، ستایشی که مردم نظیرش را نشنیده بودند و آنگاه فرمود: **«معاشر العرب و العجم و القبط و الحبشه شهاده لا اله الاّ الله وحده لا شریک له و ان محمّدًا اعبده و رسوله و ان علیاً امیرالمومنین ولی الله، قالوا: نعم. قال: اللهم اشهد حتی قالها ثلاثه، ثم قال: یا علی آتنی بدواه و بیاض فاتاه بهما، فقال: اُكتُب «بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اقرّت به العرب و العجم و القبط و الحبشه أقرّوا بأن لا اله الّا الله وحده لا شریک له و أنّ محمداً عبده و رسوله و أن علیاً امیرالمومنین ولی الله» ثم ختم الصحیفه و دَفعها الی علی بن ابی طالب»** (***بحار الانوار:*** **۱۰۸/۳۸ ح ۳۸** ***حدیث طولانی است***).

ای مردم عرب، عجم، قبط و حبشی آیا به وحدانیت خداوند و رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب شهادت می‌دهید؟ جملگی پاسخ مثبت دادند. پیامبر

اکرم «صلی الله علیه و آله» تا سه بار فرمود: خدایا تو شاهد باش! سپس به علی فرمود کاغذ و قلمی بیاور و بنویس به نام خداوند بخشنده‌ی رحم‌گستر، این متن اقرار مردمی از عرب، عجم، قبطی و حبشی در مورد شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت بنده و پیامبرش و ولایت علی امیرالمومنین است». بعد از مهر کردن، آن را به علی «علیه السلام» سپرد.

در کتاب أمالی از أم سلمه نقل شده است: یک روز وقتی خواستم وارد اتاق پیامبر شوم، ایشان مرا برگرداند، با نگرانی برگشتم برای بار دوم آمدم اما پیامبر از آمدن مرا منع فرمود: از شدت نگرانی سیلی به صورتم زدم، برای بار سوم به درِ اتاق آمدم و اجازه‌ی ورود گرفتم، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» اجازه فرمود. وقتی وارد شدم، علی مقابل پیامبر نشسته بود و می‌گفت: پدر و مادرم فدایت باد! اگر چنین و چنان می‌شود پس به چه کاری مرا توصیه می‌فرمایی؟ ایشان فرمودند: تو را به صبر کردن فرمان می‌دهم دفعه‌ی دوم که علی سوال خود را تکرار کرد باز هم پیامبر او را به صبوری سفارش کرد سپس برای سوّمین بار فرمود: علی جان! برادر من! اگر چنین کاری مرتکب شوند شمشیر از نیام بدرکن، آهن را بالا ببر و قدم آنان را بزن تا با شمشیر آلوده به خونشان به ملاقات من بیایی، آنگاه به من رو کرد و فرمود: أم سلمه! من تو را به خاطر آن‌چه نگران بودی برنگرداندم زیرا جبرئیل سمت راستم و علی سمت چپ من نشسته بود، جبرئیل مرا از اتفاقاتی که بعد از من رخ می‌دهد با خبر می‌کرد و به من می‌گفت تا علی را از آن‌ها آگاه و به او سفارش کنم. ای اُم سلمه گوش کن و شاهد باش که این علی بن ابی طالب است که در دنیا و آخرت برادر من است، امّ سلمه! بشنو وگواه باش که در دنیا و آخرت این علی بن ابی طالب است که صاحب پرچم من خواهد بود. ***(این حدیث به طور مفصل در بحارالانوار ذکر شده است: ۲۲۱/۲۲ ح ۱).***

انس بن مالک از رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» روایت می‌کند:

علی خلیفه و صاحب ولایت الهی و حجت خداوند برای همه‌ی مخلوقات است. اطاعت از علی همان اطاعت از خداوند و من محسوب می‌شود؛ هرکس

علی شناس باشد پیامبر خدا را شناخته است و آن که او را انکار کند مرا انکار کرده است.

سپس فرمود: من، علی، فاطمه، حسین و نُه فرزند حسین حجت‌های خداوند بر همه‌ی خلق خدا هستیم؛ دشمنان ما دشمنان خدا و دوستان ما دوستان خدایند. ***(همان: ۲۲۷/۳۶ ح ۵. حدیث طولانی است).***

علی(ع)؛ امام مُبین:

ابن عباس می‌گوید هنگامی که آیه‌ی: **۱۲ سوره‌ی یاسین** نازل شد: ﴿**وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ**﴾. دو نفر از رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ پرسیدند که آیا منظور از امام مبین همان تورات است؟ پیامبر فرمود: نه. آن دو گفتند آیا انجیل و یا قرآن است؟ فرمود: نه. تا این که حضرت علی﴿علیه السلام﴾ آمد. آن‌گاه پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: این همان کسی است که خداوند علم همه چیز را به او داده است؛ خوشبخت کسی است که در دنیا و آخرت دوستدار علی باشد و بدبخت و زیان‌کار آن کسی است که در دوران زندگی و بعد از مرگ با علی دشمن باشد. ***(بحار الانوار: ۴۲۷/۳۵ ح ۲، و ۱۴۳/۲۱ ح ۶).***

حذیقه الیمان می‌گوید: امیر مومنان﴿علیه السلام﴾ پیرمردی از شیعیان خود را دید که با داشتن سن زیاد، چابک بود، حضرت به او فرمود، عمر طولانی از خدا گرفته‌ای. پاسخ داد: در خدمت و اطاعت از شما حاضرم، فرمود: واقعاً توانمندی؟!گفت: در برابر دشمنانت آماده‌ام. حضرت فرمود: تو را صاحب فضیلت می‌بینم عرض کرد: هر خوبی داشته باشم به شما تعلق دارد یا امیرالمومنین! ***(همان، ۱۸۶/۴۲ ح ۱)***

امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ فرمود: مائیم امام مسلمانان و حجت خداوند در برابر همه‌ی آفریدگان، امان بخش ساکنان آسمان‌ها و زمینیم، اگر ما نباشیم زمین اهل خود را می بلعد. ***(اصول کافی: ۱۷۹/۱ ح ۱۲، و بصائر الدرجات: ۴۸۸).***

پیامبر خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **إنّ الله اختارنی و اصطفانی، و جَعَلَنی سید المسلمین و اختارلی وزیراًمن اهلی، و جعله سید الوصیین، الحیاه معه سعاده، و الموت معه سعاده،**

اول من آمَن بی و صدقنی، اسمه فی التوراه مقرون مع اسمی، وَزَّوجته الصّدّیقه الکبری فاطمه الزهراء ابنتی، و ابناه ریحانتای مِنَ الدنیا و سیدا شباب اهل الجنه، و الائمه مِن ولده حجج الله علی خلقه مَن تبعهم نجامِن النارومَن اقتدی بهم هدی الی الصراط المستقیم ما وَهَبَ الله محبتهم لعبد اِلّا دخل الجنه. (*بحار الانوار:* ۹۲/۳۸ ح ۶).

خداوند مرا برگزید و از میان همه انتخابم کرد، مرا سرور مسلمانان کرد و از خاندانم، وزیری برایم قرار داد و او را سید همه جانشینان پیامبران ساخت، که با او بودن خوشبختی و همراه او مردن سعادت است، در ایمان و تصدیق من گوی سبقت از همگان ربود، در تورات نامش در کنار نام من است، همسرش بزرگ‌ترین بانوی درست‌کار، فاطمه‌ی زهرا دختر من است، دو فرزندش گل‌های خوش‌بوی من در دنیا و سرور جوانان در بهشت‌اند. حجت های خدا بر خلق همه از فرزندان اویند، نجات از آتش جهنم در پیروی از آنان حاصل شود و تبیعت از ایشان رهنمونی به راه مستقیم است، خداوند محبت آن‌ها را به هر بنده‌ای لطف کند بهشتی می‌شود.

عبدالرحمن بن عروه به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ عرض کرد: مرا به راه نجات راهنمایی کن فرمود: هرگاه اراده‌ها و اندیشه‌ها دچار اختلاف و پراکندگی شدند تو به علی بن ابی طالب پناه ببر. او امام امت و جانشین من است، حق و باطل بدست او جدا می‌شود، به هر سؤالی پاسخ می‌دهد، ره‌جویان را راهنمایی می‌کند، حق‌خواهان نزد او به حق می‌رسند، هدایت‌طلبان گم‌شده‌ی خود را نزد او می‌یابند، پناه‌جویان را پناه است. و آن که به او بپیوندد نجات می‌یابد، پیروی از او هدایت، تسلیم در برابر او و قبول ولایتش مایه‌ی سلامت و انکار و دشمنی با وی باعث هلاکت. ای پسر سمره، علی از من است و من از علی، جان علی، جان من، سرشت او سرشت من، او برادر من است و من هم برادر او، همسرش سرور همه‌ی زن‌ها در دو جهان است، پسرانش حسن و حسین سروران اهل بهشت، و نُه تن از نوادگان حسین ﴿علیه السلام﴾ فرزندان پیامبران هستند، نهمین فرزند حسین ﴿علیه السلام﴾ قیام می‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از ظلم و ستم آکنده شده است. ***(بحار الانوار:* ۲۲۶/۳۶. ح ۲).**

ابن عبّاس (رض) از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نقل کرده است:

«اِن الله عَزّ و جَلّ اَمرنی اِن اقیم علیا اماما و حاکماً خلیفه و ان اتخذه وزیرا و ولیاً و هو صالح المومنین اَمره امری و حکمی، و طاعته طاعتی، فعلیکم طاعته و اجتناب معصیته فانه صدّیق هذه الآمه، و فاروقها و محدثها و هارونها و یوشعها و آصفها و شمعونها، و باب حطتها و سفینه نجاتها و طالوتها، و ذوقرنیها ألا اِنّه محنه الوری و الحجه العظمی و العروه الوثقی، و امام اهل الدنیا و انه مع الحق و الحق معه و انّه قسیم الجنه فلا یدخلها عدوّله و لا یزحزح عنها ولی له، قسیم النّار فلا یدخلها ولی له، ولا یزحزح عنها عدوّله، الّا اِنّ ولایه علیّ ولایه الله و حبّه عبادهُ الله، واتباعه فریضه الله و اولیاؤه اولیاء الله، و حربه حرب الله و سلمه سلم الله».

خداوند متعال به من فرمان داد که علی را به مقام امام، حاکم و خلیفه منصوب کنم همان‌گونه که او را برادر، وزیر و ولی خود کردم، او از مومنان صالح است که حکم و فرمانش حکم و فرمان من است، اطاعت از علی اطاعت از من محسوب می‌شود، باید از او اطاعت کنید و از نافرمانی او بپرهیزید او فاروق و «صدّیق» این امت است، و دارای مقام هارون، یوشع، آصف و شمعون؛ باب مغفرت و کشتی نجات، برخوردار از قدرت طالوت و شوکت ذوالقرنین است. مخلوقات به وسیله‌ی او آزموده می‌شوند. بزرگ‌ترین حجت و محکم‌ترین دست‌آویز، پیشوای جهانیان است. علی پیوسته با حق و حق همراه اوست. کلیددار بهشت است و دشمنش داخل بهشت نمی‌شود و دوست علی از بهشت رانده نمی‌شود، او دوزخیان را به جهنم می‌فرستد بنابراین دوستدار علی وارد جهنم نمی‌شود و دشمن علی از آن خارج نمی‌شود. بدانید که ولایت علی، ولایت خدا و عشق به او عبادت خداست، پیروی از او واجب الهی‌ست و دوستانش دوستان خداوندگار. جنگ با او جنگ با خدا و صلح با علی صلح با خداست.

قال رسول‌الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾: **«یا علی مثلک فی امتی کمثل (قل هو الله احد) مَن قرأها مره فکانما قرأ ثلث القرآن، و من قرأها مرّتین فکانّما قرأ ثلثی القرآن، و من قرأها ثلاث مرّات فکانما ختم القرآن فمن أحبّک بلسانه فقد کمل ثلث الایمان، و من أحبک بلسانه و قلبه**

فقد کَمُلَ ثلثا الایمان، و من احبک بیده و قلبه و لسانه فقد کمل الایمان، و الذی بعثنی بالحق نبیاً لواحبّک اهل الارض کمحبّة اهل السماء لما عذَّبَ الله احداً بالنار یاعلی بشرنی جبرائیل عن ربّ العالمین فقال لی: یا محمد بشّر أخاک علیا انّی لا أعذّب من تولاه و لا ارحم من عاداه».

پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به علی «علیه السلام» فرمود تو در میان امت من مانند سوره‌ی توحید «قل هو الله احد» در قرآنی که هرکس یک بار بخواند، ثُلث قرآن را خوانده است و آن که دوبار بخواند، دو سوم قرآن را تلاوت کرده و سه بار خواندن سوره‌ی توحید برابر با ختم قرآن است. پس کسی که دوستی تو را به زبان ظاهر کند یک سوم ایمان خود را کسب کرده است و آن که محبت زبانی و قلبی تو را دارد، دو سوم ایمانش کامل شده است و هرکس محبتش را درگفتار و پندار وکردار تقدیم تو کند، ایمانش کامل می‌شود، سوگند به کسی که مرا به حق مبعوث کرد اگر ساکنان زمین مانند آسمانیان تو را دوست داشته باشند هرگز خداوند کسی راگرفتار عذاب آتش نمی‌کند.! علی جان! جبرئیل از طرف «رب‌العالمین» به من مژده داد که خداوند به من فرمود: ای محمّد «صلی الله علیه و آله» به برادرت علی بشارت بده که من دوست تو را عذاب و به دشمنت رحم نکنم. (***بحار الانوار:*** **۳۱۷/۲۲ ح ۲**).

و در حدیثی دیگر به علی «علیه السلام» فرمود: «**اَنتَ مِنی بمنزله شیث من آدم و بمنزله سام من نوح، و بمنزله أسحق من ابراهیم، و بمنزله هارون من موسی، و بمنزله شمعون من عیسی، الّا انّه لانبی بعدی، یا عُلّی انت وصیّی و خلیفتی، و من نازَعک فی الاسلام بعدی فلیس من الاسلام فی شیء، و أنا خصیمه یوم القیامه، یا علی انت أفضل امتی فضلا، و اقدمهم سلماً و اکثرهم علماً و اوفرهم حلماً (*کنز العمال:* ۱۱۴/۱۳ ح، ۳۶۳۷)، و اشجعهم قلبا و اسخاهم کفًّا، و انت الامام بعدی، و انت الوزیر و انت قسیم الجنه و النار». (*ذخائر العقبی* ۹۵/۱).**

– علی جان! تو نسبت به من مانند شیث به آدم، سام به نوح، اسحاق به ابراهیم، هارون به موسی و شمعون به عیسی هستی با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری نمی‌آید. علی جان تو وصی و خلیفه‌ی بعد از منی، هرکس بعد از من به خاطر اسلام

با تو مخالفت کند او از اسلام هیچ بهره‌ای ندارد، و در روز قیامت با او دشمنم. علی جان! تو در میان امت من از همگان با فضیلت‌تری، در مسلمانی از همه پیش‌تری و در علم از همگان بیش‌تری و در حلم از آنان بردبارتری، از همه شجاع‌تر و بخشنده‌تری؛ بعد از من امامی و اکنون وزیر. جایگاه هرکس در بهشت و جهنم را تو معین می‌کنی، خوبان و تبه‌کاران را می‌شناسی و نیکان را از بدان و مومنین را از کفار جدا می‌کنی. عایشه از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌گوید: که آن حضرت ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به علی﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«انتَ سیّد العرب» *(ذخائر العقبی: ۷۰)*.

تو سرور عرب هستی. من عرض کردم ای رسول خدا آیا تو خود سید عرب نیستی؟ آن حضرت فرمود: من سیّد فرزندان آدم و علی سید عرب است. گفتم: سیّد به چه معنی؟ فرمود: سیّد یعنی کسی که اطاعت از او مانند اطاعت از من واجب است. ابن عباس گفته است: جابربن عبدالله انصاری را دیدم که به عصایش تکیه داده بود و در کوچه‌های انصار می‌گفت: **«یا معاشر الانصار ادبّوا اولادکم بحب علی، فمن ابی فانظروا فی حال امه»**. *(بحار الانوار: ۷/۳۸ ح ۱۳)*.

ای یاوران پیامبر! فرزندانتان را با محبت علی تربیت کنید؛ هر فرزندی که از دوست داشتن علی خودداری کند در مورد عفت مادرش تحقیق کنید.

پیامبر اکرم در سخنانی به نقل از ابن عباس فرمود:

«یا علی مَن أحبّک فقد أحبنّی و من سبّک فقد سَبّنی، یا علی انتَ مِنی و أنامنک، روحُک مِن روحی و طینتُک مِن طینتی، و إنّ الله سبحانه خَلَقنی و ایاک و اصطفانی و ایّاک و اختارَنی للنبوه و اختارک للامامه فمن أنکر امامتک فقد انکر نبوتی، یا علی انت وصی و خلیفتی، امرک امری و نهیک نهیی، أقسم بالذی بعثنی بالنبوه و جعلنی خیر البریه انک حجه الله علی خلقه، و امینه علی وحیه و خلیفته علی عباده و انتَ مولی کل مسلم و امام کل مؤمن، و قائد کل تقی، و بولایتک صارت امتی مرحومه، و بعداوتک صارت الفرقه المخالفه منها ملعونه، و انّ الخلفاء بعدی اثنا عشر؛ انت اوّلهم و آخرهم القائم الذی یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها کانّی انظر الیک و انت واقف علی شفیر

جهنم و قد تطایر شررها وعلا زفرها و اشتد حرّها، و انت آخذ بزمامها فتقول لک جهنم: أجرنی یا علی فقد اطفأ نورک لهبی، فتقول لها: قرّبی یا جهنم خذی هذا و اترکی هذا. *(همان: ۳۸/۲۸ ح ۱: با اندکی تفاوت از حدیث طولانی).*

علی جان آن که تو را دوست دارد، در حقیقت محب من است و هرکس به تو دشنام دهد به من دشنام داده است. تو از منی و من از وجود تو، جان تو جان من و سرشت تو سرشت من است. خداوند سبحان مرا با تو آفرید و ما هر دو را برگزید، مرا برای نبوّت و تو را برای امامت، هرکس منکر امامت تو باشد نبوت مرا انکارکرده است. علی! تو جانشین و خلیفه‌ی منی، فرمان و نهی تو فرمان و نهی من است. قسم به آن که مرا به پیامبری فرستاد و از بهترین مخلوقاتش قرارم داد، تو حجت خدا بر خلق اویی؛ امانت‌دار وحی خدا و خلیفه‌ی او بر بندگانی. تو مولای هر مسلمان و امام هر مومنی و فرمانروای پرهیزگارانی؛ امت من به حرمت ولایت تو از رحمت حق بهره‌مند و با دشمنی با تو ملعون می‌شود. جانشینان من دوازده نفراند، تو اوّلین و آخرین‌شان کسی است که با قیامش خداوند مشرق و مغرب زمین را به دست او فتح می‌کند. گویا تو را می‌بینم که در قیامت در لبه‌ی پرتگاه جهنم ایستاده‌ای در حالی که شراره‌های هولناکش با ناله‌های دل‌خراش وگرمای جانکاهش خودنمایی می‌کند تو مهار آتش جهنم را می‌گیری؛ آن‌گاه دوزخ به تو می‌گوید: ای علی به من پناه بده که نور تو آتش مرا خاموش می‌کند، و تو به او می‌گویی: نگران نباش! این را بگیر و این را رها کن.

درباره‌ی ثبت فضیلت‌های حضرت علی«علیه السلام» رسول اکرم«صلی الله علیه و آله» فرمود:

«مَن کَتَبَ فضیلَه من فضائل علی لم تزل الملائکه تغفرله، و من ذکر فضیله من فضائله غفرالله له ما تقدّم مِن ذنوبه و ما تأخر، و لایتم ایمان عبد الابحبه و ولایته، و اِنّ الملائکه تتقربُ الی الله تعالی بمحبته، و من حفظ من شیعتنا اربعین حدیثا بعثه الله یوم القیامه فقیها عالماً، و غفرله.» *(همان: ۹۲/۳۹ ح ۱ با اختصار).*

هر کس فضیلتی از فضائل علی«علیه السلام» بنویسد فرشتگان پیوسته برای او طلب مغفرت می‌کنند و آن که امتیازی از امتیازات آن حضرت را بازگو کند، خداوند

گناهان گذشته و آینده‌ی او را می‌آمرزد. ایمان هیچ بنده‌ای کامل نمی‌شود مگر با محبّت و ولایت علی﴿علیه السلام﴾؛ فرشتگان با محبت علی به خداوند متعال تقرب جویند. و هرکس از شیعیان ما چهل حدیث حفظ کند خداوند روز قیامت او را در زمره‌ی فقیهان و دانشمندان قرار دهد وگناهانش را بیامرزد.

درکتاب «أمالی» آمده است که سعید بن جبیر می‌گوید: نزد ابن عباس رفتم تا از وی درباره‌ی اختلاف مردم در مورد علی سؤال کنم. ابن عباس در پاسخم گفت: ای پسر جُبیر تو آمده‌ای تا در مورد بهترین امت بعد از پیامبر بپرسی؟ آمده‌ای تا درباره‌ی کسی سؤال کنی که سه هزار افتخار در یک شب - شب فداکاری - کسب کرد؟ او سفارش شده‌ی پیامبر اکرم و جانشین اوست، صاحب حوض کوثر و پرچم‌دار رسول‌اللهست. سوگند به خدایی که محمّد را خاتم الانبیاء قرار داد اگر همه‌ی درختان دنیا قلم و همه‌ی اهل دنیا نویسنده شوند تا فضیلت‌های آن حضرت را از روزی که خداوند متعال دنیا را آفرید تا پایان دنیا، نمی‌توانند یک دهم از فضائلی که خداوند به او داده است را ثبت کنند. *(همان: ۷/۴ ح ۱۷)*.

قال رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾: **اَنا سیّد النبیین و وصّی سید الوصیین، و اِن الله اوحی الی آدم یا آدم. *(همان: ۵۷/۲۳ ح ۱)*.**

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: من سرور پیامبران و وصّی من سرور اوصیاست. خداوند به آدم وحی فرمود: ای آدم من با نبوت به انبیا در میان خلایق کرامت دادم و برای آنان جانشینانی معرفی کردم که بهترین مخلوقات من هستند؛ پس تو فرزندت شیث را وصی خود کن و این منصب به ترتیب از شیث به سنان و محلث و محقوق و عیثما و أخنوخ (ادریس) و ناحور و نوح و سام و عابر و برعانا و یافث و ابره و خفیسه و عمران و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و شریا و شعیب و موسی و یوشع بن نون و داوود و سلیمان و آصف بن برخیا و زکریا و زکریا به عیسی بن مریم و شمعون و یحیی و منذر و سلیمه وبرده و از برده به من رسید و من تو را وصی خود کردم و تو این وصایت را به حسن و او به حسین و او نیز به اوصیاء بعد از خود می دهد تا سرانجام به بهترین وارثان بعد از تو می‌رسد، این امت

در برابر نعمت ولایت تو ناسپاسی می‌کنند و در مورد تو دچار اختلاف می‌شوند، هرکس با تو ثابت‌قدم بماند در کنار من مانده است و آن که از تو کناره‌گیری کند طعمه‌ی آتش می‌شود و جهنم قرارگاه کافران است.

خداوند برای هر پیامبری دشمنانی از میان انسان‌ها و جنیان مقرر کرده است. مخالفی اعتراض کرد و گفت: چگونه متنی که مخالف این وصیت است بعد از این سفارش صریح و روشن علیه حضرت علی پیوسته ذکر می‌شود؟

به او گفتم: آیا تو و هر مسلمانی نمی‌دانید که یهودیان و مسیحیان گفته‌ی موسی و عیسی در مورد محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ پنهان کردند و نام او را که در تورات و انجیل به گواهی قرآن موجود بود از یاد بردند؟ آیات کتاب آسمانی را پس پشت انداختند و به تکذیب و انکارش پرداختند، و پس از پنهان کردن نامش دیگر به آن توجه نکردند، قوم موسی با وجود آن که شاهد بودند که حضرت موسی، برادرش هارون را جانشین خود کرد، همین که از میان قوم خود رفت بنی‌اسرائیل به عبادت گوساله پرداختند و هارون را به قتل تهدید کردند، قرآن کریم این حکایت را به روشنی بیان فرموده است.

یهود از روی نادانی و ریاست طلبی آیات مربوط به پیامبر اکرم را از کتاب خود حذف کردند، دیگران نیز به خاطر حب ریاست و حسادت نسبت به نعمت و فضیلت آن حضرت گمراه شدند. آیا پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نفرمود که این امت به هفتاد و سه فرقه متفرق می‌شوند که فقط یک فرقه اهل نجات است و بقیه دوزخی می‌شوند؟ و این خود عذری کافی است برای حضرت علی و خاندان او که از ایفای حقوق خود کنار کشیدند زیرا یک فرقه را در مقابل هفتاد و دو فرقه قرار نمی‌دهند. هیچ‌کس جز اندکی به یاری آنان مبادرت نکردند. قرآن کریم اغلب آنان را ریاکارانی شمرده است که برخلاف حقیقت حرکت می‌کنند. وانگهی خداوند متعال شیواترین آیات را بیش از معرفی پیامبرانش در اقصا نقاط عالم به شناسایی خود اختصاص داده است. نشانه‌های بدیع آفریدگار درآفرینش هر موجودی نمایان ساخته است که هر عاقلی به وجود و قدرت حق گواهی می‌دهد، با این همه آیات

روشن‌گر، به انکار خدا می‌پردازند و جز عده‌ای اندک به یگانگی او ایمان نیاورند. این خواست خداوند است که هر پیامبری دشمنان مختلف و متعددی از میان شیطان صفتان جنی و انسان‌های مجرم داشته باشد، چنان که دشمن آدم، ابلیس و سلیمان، شیطان‌ها و شیث، فرزندان قابیل و دشمن انوش، کیامرث و ادریس، ضحاک، و نوح، عوج و جهانیان و صالح، افراسیاب و ابراهیم، نمرود بن کنعان و موسی، فرعون و قارون و هامان و عوج بن بلعام و دشمن یوشع بن نون، لهراسب و دشمن داوود، جالوت و عیسی، اشبح بن اشجان، و دشمن شمعون، بخت نصر و دشمن محمد، ابوجهل و ابولهب و دشمن تو ای علی! قبیله‌ی تیم و عدی و بنی‌امیّه است و خداوند دشمن کافران است. دشمنان کینه‌توز و حسود در برابر فضیلت‌های تو حسادت می‌ورزند. پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**ان حُب اهل بیتی ینفع مَن أحبّهم فی سبع مواطن مهوله: عندالموت، و فی القبر و عند القیام مِن الاجداث، و عند تطایر الصّحف و عند المیزان و عند الصراط، فمن أحب أن یکون آمَنا فی هذه المواطن فلیوال علیا بعدی و لیتَمَّسک بالحبل المتین علی بن أبی طالب﴿علیه السلام﴾ و عترته مِن بعده، فانهم خلفائی و اولیائی علمهم علمی و حلمهم حلمی، وادبهم ادبی و حبهم حبّی، ساده الاولیاء، و قاده الاتقیا، و بقیه الانبیاء، حربهم حربی و عدوهم عدوی**». *(بحار الانوار: ۱۶۲/۲۷ ح ۱)*.

محبت نسبت به اهل بیتم برای دوستدارانشان در هفت جایگاه هولناک، کارساز است: هنگامه‌ی مرگ، در قبر، زمان زنده شدن برای حشر، هنگام پخش کارنامه‌ی اعمال، ونزد میزان وکنار صراط، پس هرکس دوست دارد در این مواضع از هر خطر و وحشتی مصون باشد، بعد از من دل به عشق علی بسپارد و به رشته‌ی محکم ولایت او وخاندانش چنگ زند، که آنان جانشینان و اولیاء من هستند، علم و حلمشان، علم و حلم من است، ادب و محبت آنان، ادب و محبت من. سرور اولیاء و پیشوای پرهیزگاران و باقی مانده‌ی پیامبران که جنگ با آنان نبرد با من است و دشمنی با آن‌ها دشمنی با من.

قال رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾: لحذیفه بن الیمان: «یا حذیفه» انّ علیاً حجه الله، الایمان به

ایمان بالله، و الکفر به کفر بالله و الشرک به شرک بالله؛ و الشک فیه شک فی الله و الالحاد فیه الحاد فی الله و الانکار له انکار لله، و الایمان به ایمان بالله، یهلک فیه رجلان و لاذنب له: محبٌ غال، و مبغض قال». (همان ۹۷/۳۸: ح ۱۴، ینابیع الموده ۲۵۳/۱).

و قال «صلی الله علیه و آله»: «خذوا بحجزه الانزع البطین علی بن ابی طالب فهو الصدیقُ الاکبر و الفاروق الاعظم، من أحبّه أحبّه الله و من ابغضه ابغضه الله و من تخلف عنه محقه الله».

پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به حذیقه بن یمان فرمود: علی حجّت خداست که ایمان به او، ایمان به خدا و کفر به او کفر به خداوندست و شرک به علی، شرک به خدا، و شک و تردید نسبت به علی برابر با شک و تردید در مورد پروردگار و انکار و روگردانی از علی همان انکار و الحاد در برابر خداوند است. در حالی که علی، گناهی ندارد: دوگروه نسبت به او هلاک می‌شوند: محبّی که در محبت نسبت به او غلو کند و کینه‌توزی که با علی دشمنی کند.

به آغوش علی که رازدار من است پناه ببرید که علی بن ابی طالب «صدّیق اکبر» و «فاروق اعظم» است، دوست‌دار علی محب خداست و دشمن او دشمن خدا و هرکس از او عقب بماند خدا او را نابود می‌کند.

«قال رسول‌الله «صلی الله علیه و آله» یوماً و قد اَخَذَ بِیَدی الحسن و الحسین «علیهما السلام»» قال: أنا رسول‌الله و هذان الطّیبان و ریحانتای، فمن اَحَبهما و أحَبَّ اباهما و امهما کان معی یوم القیامه و فی درجتی، الا و أنَّ الله خَلَق مأئه و اربعه و عشرین الف نبی، انا اکرمهم علی الله و لافخر، و خلق مائه و اربعه و عشرین الف وصی، علی اکرمهم و افضلهم عندالله، الا و اِنّ الله یبعث اناسا وجوههم من نور علی کراسی من نور علیهم ثیاب مِن نور فی ضلّ عرش الرحمن بمنزله الانبیاء، و لیسوا انبیاء، و بمنزله الشهداء و لیسوا شهداء.

پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در حالی که دستان حسن و حسین «علیهما السلام» راگرفته بود فرمود: من پیامبر خدایم و این دو پاک منش نوه‌ها و گل‌های من هستند؛ هرکس محب این دو و پدر و مادرشان باشد روز قیامت با من است. و در مقام من بدانید که خداوند یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید، بدون فخرفروشی من از همه‌ی انبیاء ارجمندترم و برای هر کدام یک وصی قرار داد که علی از همه ۱۲۴ هزار اوصیا نزد

خداوند گرامی‌تر و برتر است. خداوند مردمانی را مبعوث می‌کند با چهره‌هایی تابان بر تخت‌هایی از نور و لباس‌هایی نورانی در سایه‌سار عرش خداوند رحمن، در مقام انبیاء و شهیدان، بدون آن که پیامبر و یا شهید باشند.

شخصی پرسید: ای رسول خدا من از آنانم؟ فرمود: نه دیگری گفت: من هستم. فرمود: نه گفته شد: آنان کیانند ای رسول خدا!

پیامبر اکرم دست مبارکش را بر شانه‌ی علی﴿ع﴾ گذاشت و فرمود:

«هذا و شیعته، الا اِن علیا و الطیبین من عترته کلمه الله العلیاء و عروته الوثقی و اسماؤه الحسنی مَثَلُهم فی امتی کسفینه نوح من رکبها نجا، و من تخلّف عنها غرق، و مثلهم فی امتی کالنجوم الزهراه کلما غابَ نجم طلع نجم الی یوم القیامه، الا و اِن الاسلام بنی علی خمس دعائم: الصلاه و الزکاه، و الصوم و الحج، و ولایه علی ابن ابی طالب﴿ع﴾، و لم یدخل الجنه حتی یحبّ الله و رسوله و علی بن ابی طالب و عترته».(*بحار الانوار* ۱۲۵/۲۳ ح ۵۳).

این و شیعیان او، آگاه باشید که علی و نوادگان پاکش، برترین مخلوقات خدایند و رشته‌ی محکم الهی و نام‌های فوق نیکوی پروردگار. آنان برای امت اسلام هم‌چون کشتی نوح‌اند که هرکس به آن‌ها بپیوندد نجات یابد و هرکس با آنان قطع رابطه کند غرق می‌شود. برای امت من مانند ستارگانی درخشان‌اند که هرگاه یکی غروب می‌کند، ستاره‌ای پرفروغ در آسمان ولایت تا روز قیامت ظاهر می‌شود. بدانید که اسلام بر پنج پایه استوار است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت علی بن ابی‌طالب و هیچ کس وارد بهشت نمی‌شود، مگر آن که از محبّان خدا، پیامبر و علی بن ابی طالب و فرزندان او باشد.

سدی در تفسیر آیه: ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ **(*اعراف*: ۱۸۱)** گفته است:

این امتی که به حق هدایت می‌کنند و عادلانه قضاوت می‌کنند؛ شیعیان علی‌اند و دین ماندگاری که به آن رهنمون می‌شود محبت علی و خاندان اوست.

و همین‌طور منظور از «صراط مستقیم» در آیه‌ی: **«یأمر بالعدل و هو علی صراط**

مستقیم» راه علی و پیروی از اوست، شیعیانی که محبت علی را در دل دارند به عدل امر می‌کنند.

روایت شده است که از صراط کسی نمی‌گذرد مگر آن که علی شناس باشد و علی نیز او را بشناسد و کسی وارد بهشت می‌شود که در نامه‌ی اعمالش محبت علی و اولاد علی باشد. ***(الفردوس: ۱۴۲/۲ ح ۲۷۲۳)***.

ابن عباس در روایتی نقل می‌کند که: روز قیامت جبرئیل در آستان بهشت ایستاده است و اجازه‌ی ورود به بهشت را فقط به کسی می‌دهد که امان‌نامه‌ای از علی﴿علیه السلام﴾ داشته باشد.

در کتاب «امالی» ابن عباس از پیامبراکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت می‌کند: **«لما عَرَجَ بی الی السماء...»** ***(بحار الانوار: ۱۲۸/۲۳ ح ۵۸)***.

در معراج وقتی به آسمان هفتم رسیدم و از آن‌جا به «سدره‌المنتهی» و از آن به حجاب های نور رفتم، پرودگار با عظمتم به من فرمود: محمّد! تو بنده‌ی منی و من هم پروردگارت بنابراین فقط برای من فروتن باش و فقط از من اطاعت و بر من توکل کن، که من خرسندم از این که تو بنده، محبوب و رسول من هستی و خشنودم که علی خلیفه و آستان رسالت باشد، من او را حجت خود بر بندگانم قرار دادم. علّی، پناه‌گاه مخلوقات من است، به واسطه‌ی علی است که دین و حدود و احکام من حفظ و اجرا می‌شود و دشمنانم از دوستانم جدا. به واسطه‌ی وجود امامان از فرزندان علی است که به بندگانم رحم می‌کنم و با «قائم آل محمّد ﴿عجل الله تعالی فرجه﴾» است که زمینم را از ذکر تسبیح، تقدیس، تهلیل، تمجیدم آباد می‌کنم. و به دست اوست که زمین را از لوث دشمنانم پاک و بندگان و زمین را احیاء می‌کنم. معادن و گنجینه‌های زمین را به واسطه‌ی او ظاهر و او را از اسرار و باطن امور آگاه می‌سازم؛ اولیاء و فرشتگانم را به یاری او می‌فرستم. او ولی به حق من و هدایت‌گر راستین بندگانم است.

در کتاب «مناقب» آمده است که ابن عمر از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در مورد جایگاه علی نسبت به پیامبر خدا سوال کرد. پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ خشمگین شد و فرمود:

چرا گروهی متوجه نمی‌شوند که سخن از مردی به میان می‌آورند که مقام و منزلتش نزد خداوند همان مقام و منزلت من است جز «نبوت». ای فرزند عمر! علی برای من به منزله جان برای تن است از این تعبیر هم نزدیک‌تر است او جان جان است. او برای من نورالنور است، نسبت علی با من مثل سر به تن و دگمه برای پیراهن است. ای فرزند عمر دوست علی، دوست‌دار من و محبّ من، مُحبّ خداست. دشمنی با علی، دشمنی با من است و آن که با من دشمنی کند مورد خشم و لعنت خدا قرار می‌گیرد. بدان که نامه‌ی اعمال محب علی به دست راستش داده می‌شود و به آسانی به حساب اعمال او رسیدگی می‌شود. بدان که دوست علی از دنیا نمی‌رود مگر آن که از آب کوثر می‌نوشد و از میوه‌ی طوبی می‌خورد و جایگاه خود را در بهشت می‌بیند.

بدان هرکس علی را دوست داشته باشد، سختی‌های جان دادن برایش آسان، و قبرش باغی از باغ‌های بهشت می‌شود. آگاه باش که هرکس مُحب علی باشد خداوند در برابر هر عضو از اعضای بدنش خدمتکاری و اجازه‌ی شفاعت هشتاد نفر از خاندانش را به او می‌دهد. هرکس به مقام علی معرفت و او را دوست داشته باشد خداوند برای قبض روحش مانند انبیاء «ملک‌الموت» را می‌فرستد، وحشت فرشتگان: «نکیر و منکر» را از او دور می‌کند و قبرش به میزان پیمودن مسیر یک سال وسعت می‌یابد؛ روز قیامت با چهره‌ای آراسته و پیراسته مانند رفتن به جشن ازدواج، او را به بهشت می‌برند. خداوند محب علی را در سایه‌سار عرش خود جا دهد و از هول و هراس روز سهمگین قیامت امان می‌دهد. نیکی‌های او پذیرفته و با خاطری آسوده وارد بهشت می‌شود، محب علی، امانت‌دار خدا در زمین است؛ بر تاج کرامت او نوشته شده است «**اصحاب الجنه هم الفائزون**» رستگاران فقط بهشتیان هستند.

این رستگاران همان شیعیان علی‌اند که به سرعت برق از صراط می‌گذرند. برای محبان علی پرونده‌ی اعمال و میزان گشوده نمی‌شود و تمام درهای هشت‌گانه‌ی بهشت روی آنان باز می‌شود. کسی که با عشق علی می‌میرد فرشتگان به استقبالش

می‌آیند و ارواح انبیاء به دیدارش، من ضامن بهشت او می‌شوم. یکی از درهای آستان پروردگار «حب علی» است که هرکس از این وارد شود از آتش در امان باشد. خداوند به هرکس که با عشق به علی بمیرد به تعداد هر رگ و مویی از بدنش، شهری در بهشت به او می‌دهد. ای پسر عمر! بدان که سرور جانشین پیامبران و امام پرهیزگاران و جانشین من در میان همه‌ی مردم و پیشوای روسفیدان است؛ اطاعت از او اطاعت از من است و شناخت او، شناسایی من.

ای پسر عمر سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث کرد اگر فردی از شما هزار سال ایستاده، بین رکن کعبه و مقام ابراهیم خدا را عبادت کند سپس هزار سال روزه بگیرد و شب‌ها را به عبادت سپری کند و مالک ثروت‌های زمین باشد و همه‌ی آن را انفاق کند و همه‌ی مردم برده باشند و او آن‌ها را آزاد کند و آن‌گاه بعد از این همه کارهای خیر، در بهترین مکان یعنی بین صفا و مروه شهید شود؛ امّا با کینه‌توزی نسبت به علی به دیدار حق نائل شود خداوند هیچ عمل واجب و مستحبی از او نپذیرد و با اعمال خیرش به جهنم افکنده شود و در زمره‌ی زیان‌دیدگان محشور شود. **(همان: ۴۵/۲۴ ح ۱۷)**.

علی کیست؟

علی، امیرالمومنین، وصیّ رسول «رب العالمین»، آفریده شده از سرشتی مطهر، حاکم عادل در قضاوت، نیرومند و توانمند، پیشوای برومند، همسر فاطمه‌ی مرضیه، پدر فرزندان پاک‌سرشت، شیر میدان‌های نبرد و از بین برنده‌ی غم و اندوه، هرگز از میدان جنگ نگریخته در برابر ضربه‌های شمشیرش سپاهیان گریخته در زیر هر علمی که جنگیده به پیروزی رسیده، هیچ قهرمان و پهلوانی از ضربه او جان بدر نبرده، هر گروهی که به جای پیامبر اکرم به میدان نبرد برده با فتح و ظفر برگشته، سپاهیان انبوه با دیدن هیبتش با خفّت و تحقیر رمیده، در جنگ خندق بیست متر به سمت عمر و بن عبدوُدّ و ده متر به سمت عقب جهیده. در نبرد أحد با یک ضربه کافر و اسبش را دو نیم کرد سپس به هفده گردان با هفتاد هزار نظامی حمله کرد

و آنان را متفرق و پیوندشان گسسته کرد؛ هر دو سپاه دوست و دشمن از قدرت او متحیر و فرشتگان از حمله‌های مکررش شگفت‌زده شدند.

این همه، فضیلت الهی و آیات ربّانی‌ست: شیر بیشه‌ی شجاعت، دلاور با صلابت، قهرمان هر میدان، هر مشکلی بدست او آسان، جولان‌گاه او هر مکان، ولایتش بر همگان واجب، پیروی از او مایه‌ی فضیلت و سرمایه‌ی انسان به درگاه خدا محبت اوست که باعث امن و امان در دنیا و آخرت می‌شود؛

امن و ایمانی به وسعت شرق تا غرب.

هی الشمسُ ام نورالضریح یلوح　　　هو المسک أم طیب الوصی یفوح

– این آفتاب است یا نور ضریح است که می‌درخشد؟ این عطر است یا بوی وصی پیامبر است که می‌پیچد؟

و بحرندی ام روضه حوت الهدی　　　و آدم أم سِرالمهیمن نوح

– دریای کرم است یا بوستان هدد هدایت، این آدم است یا راز فراگیر نوح؟

و داود هذا أم سلیمان بعده　　　و هارون أم موسی العصا و مسیح

– این داوود است یا سلیمان که بعد از او آمده است؟ یا هارون یا موسای صاحب عصا یا عیسای مسیح است؟

و أحمد هذا المصطفی ام مرضیه　　　علی سماه هاشم و ذبیح

– این احمد مصطفی یا وصی او علی است، هاشم است یا ذبیح؟

سماه محیط المجد بدر دجنه　　　و صبح جلال فی الانام یلوح

– او را اقیانوس با عظمت، ماه تابان در پهنه‌ی تاریکی، سپیده‌دم با شکوه نامیده است که برای مخلوقات نمایان شده است.

حبیبُ حبیب‌الله بل سرّ سِرّه　　　و عین الوری بل للخلایق روح

– محبوب حبیب خدا، بلکه سرالاسرار اوست، چشمه‌سار آفرینش و جان‌بخش آفریده‌هاست.

له النصّ فی یوم الغدیر و مدحه　　　مِن الله فی الذکر المبین صریح

– فرمان صریح به ولایت علی در روز غدیر واضح است و مدحش در کلام روشن‌گر خدا جلوه‌گر.

اِمام اذا ما المَرءجاء بـحبه   فمیزانه یوم المعاد رجـیح

– امامی است که محبتش در میزان اعمال، روز قیامت، ارزشمند و قیمتی است.

له شـــیعه مــثل النـجوم زواهـر   اذا جاء وَلَّت تلقی العـدوّ طـریح

– شیعیان علی مانند ستارگانی درخشانند، وقتی علی می‌آید دشـمن را زمـین خورده می‌بینی.

علیک سلام الله یارایه الهدی   سـلام سـلیم یـغتدی و یـروح

– هر صبح و شام سلام خدا که منبع سلام و سلمِ است بر تو ای پرچم هدایت.

نکته:

ابن عباس در تفسیر آیه‌ی: ﴿**فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا**﴾ ***(الروم: ۳۰)***. گفته است: فطرت خدایی که سرشت انسان‌ها را بر آن اساس آفریده عبارت است از: لا الهَ الاالله، محمّد رسول الله، علی ولی الله.

هریک از این سه حقیقت به یک دیگر مربوط می‌شود که در قبر از آن‌ها سؤال می‌شود؛ «**اِنّ السمع و البصر و الفؤاد کُلّ اولئک کان عنه مسؤولا**» انسان در مـورد شنوایی، بینایی و قلب مواخذه می‌شود.

شنوایی در برابر توحید، بینایی به خاطر نبوت و قلب پاسخ‌گوی ولایت خواهد بود.

* دین، عدالت الهی‌ست و عدل، دادگری ربّانی‌ست، و دادگری میزان دقـیق روشن‌گری است بنابراین دین‌ورزی برابر با ولایت‌پذیری است.

علی(ع)، میزان قیامت:

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿**وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ**﴾ ***(انبیاء: ۴۷)***.

روز قیامت ما ترازوهای عدالت را بر پا می‌داریم ***(ترجمه‌ی طاهره صفارزاده)***.

ابن عباس میزان‌های قیامت را، انبیاء و اولیاء به حساب آورده است. از آن‌جا که ترازو دارای دو کفه و دستگیره است بنابراین کفه‌ی اوّل اعتقاد به توحید «لا اله الا الله» و کفه‌ی دوم؛ «علی ولی‌الله» و دست‌گیره. «محمد رسول‌الله» است که تعادل را حفظ می‌کند.

آسمان، جلوه‌ای از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و میزان تجلی علی است، زیرا با محبت اوست که اعمال خوب سنجیده می‌شود: ﴿وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ *(الرحمن: ۹)*. در وزن کردن از اجناس مردم کم نکنید.

یعنی از حقّ علی نکاهید که هرکس نسبت به آن جاهل باشد بهره‌ای در میزان اعمالش نباشد:

﴿اللهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ﴾ *(الشوری: ۱۷)*. خداوند آن ذاتی است که کتاب آسمانی و میزان را به حق نازل فرمود.

روایت شده است که در این کریمه منظور از میزان، ولایت است. علی بن ابراهیم *(تفسیر قمی: ۳۰/۱)*. مصداق کتاب و میزان را علی﴿علیه السلام﴾ می‌داند زیرا بدون پذیرش ولایت آن حضرت، دین و کتابی نمی‌ماند و با ولایت است که دین کامل و یقین حاصل می‌شود، بنابراین میزان بندگی در معاد، در پرتو ولایت پذیری است. در آن زمان که آسمان‌ها و زمین وکوه‌های مرتفع و باعظمت آفریده شد در مقابل «لا الهَ الّا الله» بی‌وزن بود و فاقد تعادل بنابراین «ولایت» در برابر آن‌ها قرار گرفت و با حقیقت «علی ولی الله» سنگینی متوجه‌ی این کفه‌ی میزان شد؛ زیرا ولایت با خود توحید و نبوّت را دارد و جامع سرِّ توحید و نبوّت است؛ بنابراین کلمه‌ی توحیدی «لا اله الّا الله» روح ایمان و ظرف باطن است؛ «محمد رسول الله» رسوخ اسلام می‌شود و ظرف ظاهر و «علی ولی الله» ظرف اسلام و ایمان به اضافه‌ی روح ظاهر و باطن. براین اساس اگر در روز قیامت بنده‌ای در میزان اعمالش، کارهای نیک، هم‌وزن کوه‌های رفیع و با عظمت اما بدون ولایت علی که نشانه‌ی کمال دین است باشد به کاهی نیرزد.

چرا که نه تنها سنگینی میزان به داشتن ولایت‌پذیری است که کمال سایر ادیان نیز به ولایت آن حضرت حاصل می‌شود. پر واضح است که دین اسلام کامل کننده‌ی همه‌ی ادیان آسمانی گذشته و خاتم همه انبیاء و تصدیق کننده‌ی آن‌هاست؛ پس «حب علی» کامل کننده‌ی این کمال، و ختم رسالت و اتمام این متمم و تکمیل این کمال با ولایت علی تحقق پذیرد و هر کمالی زیباست.

خداوند متعال هر پیامبری را که برای هدایت مردم فرستاد، از او پیمان تصدیق ولایت علی را خواه ناخواه گرفته است؛ بنابراین هر دینی که فاقد حُب و ولایت علی باشد از کمال محروم و ناقص می‌شود و از قبول و وزن و عرضه بر خداوند محروم، زیرا خداوند جز طیب و پاک نپذیرد: ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ﴾ *(اعراف: ۸)*. در آن روز فقط حق است که ارزش دارد.

این حق، عدل است و عدل نیز ولایت. از آن جا که حق، علی است پس هرکس با سرمایه‌ی عشق به علی به ملاقات خدا رود رستگار است: ﴿فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ *(اعراف: ۸)*. این رستگاران، اهل ولایت‌اند که از عنایت الهی بهره‌مند شده‌اند:

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ *(فاطر: ۱۰)*.

سخنان پاک توحیدی به سمت خدا صعود می‌کند.

«الکلم الطیب»، همان شهادت به وحدانیت و رسالت است که عمل صالح به آن عقیده‌ی پاک رفعت می‌دهد؛ این «عمل صالح» به حب علی تفسیر می‌شود. پس هر عمل صالح بدون محبّت علی از رفعت باز می‌ماند و آنچه صعود نکند، شنیده نمی‌شود و آنچه شنیده نشود سودی ندهد و چیزی که از رفعت و شنیده شدن و سودبخشی بی‌نصیب باشد به ناچار محکوم به نابودی وگمراهی می‌شود هم‌چون غباری که در بیابان محو شود.

در تأیید و تحقیق این گفتار می‌توان این‌گونه نیز استدلال کرد؛ که چون جبرئیل سرور و سید فرشتگان و انبیاء «تبلیغی» نسبت به اهل زمین سمت سیادت دارند و پیامبران صاحب شریعت سرور انبیاء تبلیغی‌اند و هر کدام در زمان خود از همگان برتر بودند امّا پیامبر اکرم «صلی‌الله‌علیه‌وآله» نه تنها سرور همه پیامبران است که سید و سالار همه‌ی آفریده‌های زمینی و آسمانی پسینیان و پیشینیان است زیرا فاتح و خاتم و اوّل و آخر در این مسیر است، مقام تقدّم و تختّم فقط برای اوست.

«در این ره انبیاء چون ساربانند   دلیل و رهنمای کاروانند
وز ایشان سید ما گشته سالار   هم او اوّل هم او آخر در این کار

ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر آن یک میم غرق است»

(گلشن راز)

اگر وجود پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» نبود، هیچ مخلوق آسمانی و زمینی رنگ آفرینش نمی‌دید و به خاطر بی‌نظیر و تک بودنش در شرافت نسبت به هر موجودی، عدد یک نیز بر سایر اعداد شرافت یافت؛ پس جبرئیل خدمتکار پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» می‌شود و همه‌ی انبیا نائبان آن نازنین. تمام پیامبران که برای دعوت کردن مردم به توحید آمدند به رسالت محمّد «صلی الله علیه و آله» مژده و به فضیلت او بر همگان گواهی و به ولایت علی شهادت دادند؛ دین خود را به محبّت علی و سلطنت پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» بر همه‌ی رسولان پیوند زدند:

﴿وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً﴾ *(اسراء: ۸۰)*.

خداوند متعال این دعا را تعلیم پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» داد که از خدا بخواهد برای من در انجام امور، از محضر خود قدرتی حمایتگر عطا فرما.

این قدرت حمایتگر، حضرت علی است با مقام وزارت برای رسالت و امارت برای مومنان، بنابراین وقتی پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» سرور آسمانیان و زمینان باشد پس علی، نفس، جان، گوشت و خون آن خوبان عالم می‌شود، علی برای پیامبر اعظم، برادری فداکار، در راه او جوانمردی ایثارگر و در خلوت و جلوت همدمی مخلص بود و در دولت رسالت صاحب سلطنت. او حمایت‌گر آیین و مذهب اسلام و سوار یکّه‌تاز میدان بود؛ نه تنها حاکم زمینیان بود که عرصه‌ی حکومتش آسمان هم در بر گرفت. برای اهل آسمان‌ها و زمین منصب امارت، ولایت و مالکیّت داشت زیرا از خودشان در مورد وجودشان به اطاعت سزاوارتر بود چراکه امانت‌دار خدا و امیر او بر بندگان خدا بود، دو فرزندش سرور جوانان اهل بهشت‌اند، بنابراین امام حسن و امام حسین «علیهما السلام» سرور تمام جنیّان و انسان‌های ساکن بهشت می‌شوند و بهشتیان از همه‌ی اهل دنیا برترند و در قیامت سمت سیادت بر همگان کسی دارد که در دنیا نیز داشته است؛ و بنابر توصیه‌ی صریح که علما بر آن اتفاق نظر دارند، پدرشان از آن دو برتر است؛ پس امیرالمومنین صاحب مقام سروری بر بزرگان دنیا و آخرت

است. و همسر ایشان حضرت زهرا(علیها السلام) سرور زنان است زیرا پاره‌ی تن و قلب رسالت است؛ آفتاب شکوهمند و مدار عصمت و باقی‌مانده‌ی نبوّت و منبع رحمت، و سرچشمه‌ی شرافت و حکمت. بنابراین حضرت علی(علیه السلام) از هر نسب و نسبت برخوردار از سیادت است، صاحب ولایتی که دوست داشتنش نشانه و کامل کننده‌ی ایمان و دشمنی با او مایه‌ی خفت و خواری و معرفت به مقام عظمای او یقین است:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ﴾ (نساء: ۸۳).

اگر لطف و رحمت خداوند شامل حال شما مردم نمی‌شد...

رحمت در این آیه به حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) و «فضل به حضرت علی(علیه السلام) تفسیر می‌شود».

همان‌گونه که خداوند فرمود: **﴿قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا﴾ (یونس: ۵۸)**. بگو: مردم فقط باید به لطف و رحمت خداوند دل خوش دارند.

یعنی به دین محمّد و ولایت علی زیرا به خاطر وجود آن دو نازنین بود که موجودات آفریده شدند و به یُمن آنان از رزق و نعمت‌ها بهره‌مند، زیرا هرچه انسان می‌بیند یا حُسن (زیبایی)ست یا احسان (کمال) و محمّد و علی هر دو مصداق حسن و احسان می‌شوند. دلیل این حقیقت حدیث نبوی است که فرمود: «**اول ما خلق الله نوری**» اولین موجودی که خداوند آفرید نور من بود و همین نور بود که در تمام موجودات جاری شد و هر حسنی با نور جلوه‌گر می‌شود. حدیث «**أنا مِن الله و الکلّ منی**» به اِحسان اشاره دارد که تمام عالم و عالمیان به واسطه‌ی آن حضرت پا به عرصه‌ی وجود گذاشتند پس پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) سرچشمه‌ی حسن و احسان است.

۱- جمیع ما أنظرُه جماله / وکُلّ ما خیّل لی خیاله
۲- وکُلّ ما انشقه نسیمه / وکُلّ ما اسمعه مقاله
۳- ولی فم شَرّفه مدیحه / ولی ید کرمها نواله
۴- ما یعرف العشق سوی متیّم / لذّ لهُ قیل الهوی و قاله

۱- هرچه می‌بینیم جلوه‌ای از جمال و هر صورتی که در خیال نقش می‌بندد خیال اوست.
۲- هر بوی عطری که می‌شنوم از نسیم عطرآگین اوست و تمام سخنانی که می‌شنوم، صحبت‌های او.
۳- شرافت دهانم، کرامت دستانم از مدح و عطای اوست.
۴- فقط شوریده‌ی عشق به واقعیت آن پی می‌برد به همین سبب تمام گفت‌وگوهای عاشقانه برایش لذت‌بخش می‌شود.

***

و چون حضرت ختمی مرتبت منبع آفرینش موجودات است، معاد و بازگشت اشیاء نیز به سوی اوست، آغازش از تو و بازگشت هم به سوی توست و کسی که مبدا و مقصد باشد زمام کارها نیز به دست او می‌شود، بنابراین بستن وگشودن امور به دست او سامان پذیرد. همان کسی که حکم از او صادر و رجوع هم به سمت او می‌شود.

اوّلین محبوب:

با طلوع آفتاب اسرار، از افق عنایت الهی و تابش برق اسرار از مشرق هدایت، دانستی که خداوند آن ذات زنده‌ی پاینده با نام‌های زیبنده، اوّلین تجلی فیض خود را به حضرت محمدیّه اختصاص داد و او را سرچشمه جوشان سایر انوار قرار داد و چون گوی سبقت نوری را ربود، بر همه موجودات پیشی گرفت، سبقتی با رفعت و احاطه بر هستی بعد از احاطه‌ی آفریدگار.

۱- تَرکتُ هوی لیلی و سعدی بمعزل — و ملتُ الی محبوب اوّل منزل
۲- ونادَتنی آلاَ شواک و یحک هذه — منازل مَن تهوی فدونک فانزل
۳- غَزَلتُ لهم غزلاً دقیقاً فلم اجد — له ناسجا غیری فکسرتُ مغزلی

۱- عشق به لیلی و سُعدی به کناری افکندم و به عشق‌ورزی به محبوب در اوّلین منزل پرداختم.

۲- خارها و موانع بیابان به من هشدار دادند که وای بر تو، این‌ها همه منزلگاه معشوق توست، پس مواظب باش و پیاده.

۳- چنان رشته‌ی ظریفی برای آنان رشتم که کسی جز خود بافنده‌ای برای آن نیافتم، آن‌گاه دوک خود را نیز شکستم.

نَقّل فؤادک ما استَطَعتَ مِن الهوی ما الحُبّ اِلا للحبیب آلاوّل

- تا می‌توانی دلت را از مهر خوبان خالی کن که عشق راستین فقط به اوّلین محبوب تعلق دارد.

بدان که خداوند سبحان اگر معرفت و محبت نسبت به محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی ﴿علیه السلام﴾ را به کسی عنایت فرمود هرگز وی را عذاب نمی‌کند و او را که ازین موهبت محروم کند از رحمت خود دور گرداند.

اتحاد نوری:

از ازل محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی ﴿علیه السلام﴾ یک نور است و جدا شدن اسمی آن دو به خاطر ظهور عرصه‌ی رسالت و ولایت است همان‌گونه که واحد از احد ممتاز می‌شود؛ بنابراین هر احدی واحد است اما عکس آن صادق نیست و به همین ترتیب هر نبی، ولی می‌شود امّا هر ولّی نبی نمی‌شود. میزان اعمال در قیامت ولایت است و وزنه‌ی آن محبت علی ﴿علیه السلام﴾.

تأثیر محبّت و اطاعت از علی(ع):

هیچ چیز در مقابل توحید نمی‌تواند عرض اندام کند. کم باشد یا زیاد، و به همین ترتیب با بودن محبت علی ﴿علیه السلام﴾ در میزان اعمال هیچ گناهی نمی‌تواند از این وزن بکاهد، کوچک باشد یا بزرگ، پس با داشتن حب علی نباید گناه و لغزشی باقی بماند، و اگر در پرونده‌ی اعمال اثری از محبت او نباشد کار نیکی باقی نماند زیرا حقیقت همه‌ی نیکی‌ها عشق به علی ﴿علیه السلام﴾ است همان گونه که حقیقت همه‌ی بدی‌ها، دشمنی با علی ﴿علیه السلام﴾ است، محبّت او اکسیری است که لغزش‌ها از ارزش

آن نکاهد و با کینه‌توزی نسبت به علی، کار نیکی نماند. (**بحار الانوار: ۲۴۸/۳۹ ح ۱۰ و ۲۵۶ ح ۳۳**).

آیه: ﴿**فَأُوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**﴾ (**فرقان: ۷۰**). به این حقیقت اشاره دارد. خداوند بدی آنان را به نیکی تبدیل می‌کند.

آیه: ﴿**وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُوراً**﴾ (**فرقان: ۲۳**).

به تمام اعمال آن‌ها می‌پردازیم و همه‌ی آن را غباری پراکنده می‌کنیم.

انسان‌ها در قیامت در برابر قرآن کریم سه دسته‌اند: مومن، کافر، منافق. کافر و منافق چون فاقد کارهای نیک‌اند، میزانی برای آنان برقرار نمی‌شود.

بنابراین تبدیل اعمال بد به خوب در پرونده‌ی اعمال [که از اکسیر توبه است] مربوط به مومنان گنه‌کار می‌شود که رحمت واسعه‌ی خداوند رحمان، آنان را در بر می‌گیرد، کسی که با سرمایه‌ی ایمان به ملاقات پرودگار نائل شود امان‌نامه‌ی او در قضای الهی براساس، شهادت به وحدانیت و رسالت و ولایت ثبت است.

اما منافق که در دنیا با رها کردن اصول توحید، نبوت، و ولایت به فرع پرداخته است از تلاش و کوشش دنیایی خود بهره‌ای نمی‌برد زیرا فرع بدون اصل ماندگار نمی‌شود در این صورت از فرع و اصل اثری نمی‌ماند اگرچه سعی فراوان کند، ﴿**الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً**﴾ (**کهف: ۱۰۴**).

(زیان‌کارترین مردم) کسانی هستند که سعی و تلاش آنان در زندگانی دنیا به هدر رفته است و گمان می‌کنند کارهای نیک انجام می‌دهند.

این افراد در قیامت آنچه را گمان می‌کردند دارند، نمی‌بینند، زیرا کارهای منافق بدون برهان است و برپایه ظن و گمان و به فرموده‌ی خداوند متعال، ظن و گمان، انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند. آن که برهان ندارد بی‌اصل و اصالت می‌شود و چون اصل ندارد فاقد فرع می‌شود و چنین عملی وجود ندارد که بخواهد پذیرفته شود یا ردّ، صاحب این صفات منافقی است که چون ایمان ندارد، نجات نمی‌یابد. از صاحب «کشّاف» حدیث قدسی می‌آوریم که این موضوع را تأیید می‌کند:

قال الله تعالی: «**لَأُدخلن الجنّه مَن اطاع علیاً و أن عصانی، و لادُخلَن النار من عصاه**

و أن أطاعنی». *(اصل حدیث: مَن اطاعه فقد اطاع الله و من عصاه فقد عصی الله، البحار: ۳۵۰/۵۲ ح ۱۰۳).*

کسی که از علی اطاعت کند حتماً او را به بهشت می‌برم اگرچه معصیت من کند و به جهنم می‌برم او را که با علی دشمنی کند هرچند از من اطاعت کند.

این اکرام به این علت است که محبت علی «زبانی، قلبی، عملی» همان ایمان کامل است و لغزش‌ها نمی‌توانند ایمان کامل را محو کنند؛ پس محب علی به خاطر ایمانش بهشتی می‌شود و با محبت علی از عفو و مغفرت حق بهره‌مند.

تهدید دشمن علی﴿علیه السلام﴾ به جهنم نیز به خاطر ایمان نداشتن چنین فردی است زیرا حب علی برابر با ایمان است و اطاعت از خداوند، و هرکس مطیع خدا باشد نجات می‌یابد بنابراین محب علی نجات یافته است. از آن‌جا که حب علی﴿علیه السلام﴾، ایمان و دشمنی با او، کفر است، پس دوگروه وجود دارد؛ دوست و دشمن علی، دوست‌دار علی﴿علیه السلام﴾ لغزشی ندارد پس محاسبه‌ای ندارد و آن که بی‌حساب است بهشت آشیان است و دشمن علی چون بی‌ایمان است خداوند متعال به او نظر نکند بنابراین طاعتش عین معصیت می‌شود. او به هلاکت می‌رسد، اگرچه اعمال نیکش به اندازه‌ی اعمال خوب همه بندگان خدا باشد و دوست علی نجات می‌یابد اگرچه درگناه فرورفته باشد، امّا باید توجه داشت که محب صادق علی که صاحب ایمان کامل است مرتکب گناه نمی‌شود که ارتکاب گناه با داشتن ایمان کامل سنخیتی ندارد. آن‌جا که اکسیر محبت علی است آثاری از گناه نماند.

کیمیا داری که تبدیلش کنی گرچه جوی خون بود نیلش کنی

(مثنوی معنوی)

پس دشمنش گرفتار عذابی است که نپرس و محبش با چنان دلبری که برگزیده است از نعمت‌ها و ملک کبیری برخوردار می‌شود که نپرس. خوشا به حال این‌ها و بدا بر احوال آن‌ها.

ابن عباس می‌گوید: مردی از پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ پرسید: آیا محبت علی﴿علیه السلام﴾ فردای قیامت سودی به حال من دارد. پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: من از جبرئیل

می‌پرسم اما جبرئیل هم گفت از اسرافیل سؤال می‌کنم و اسرافیل هم از خداوند پرسید: خداوند متعال به او فرمود که به جبرئیل بگو تا به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بگوید:

«انتَ منّی حیث شئتُ، و أنا و علی منک حیث انتَ منّی، و محب علی مّنی حیث علی منک». ***(مائه منقبه: ۴۳، و الجواهر السنیه: ۳۰۲)***.

تو از منی و من و علی از تو هستیم همان‌گونه که تو از من هستی و محب علی هم از من می‌شود همان‌طور که علی از من است.

رازی در کتاب خود از ابن عباس می‌گوید: وقتی قیامت برپا می‌شود خداوند به «مالک» دوزخ می‌فرماید آتش جهنم را فروزان کند و به «رضوان» بهشت می‌فرماید که بهشت را آذین بندی کند، آن‌گاه «صراط» را خداوند می‌گسترد و در کنار عرش، میزان عدل را برقرار می‌کند، منادی با صدای بلند می‌گوید: محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ امت را برای حساب نزدیک بیاور، سپس بر روی صراط هفت پل گذاشته می‌شود که مسافت هر پل هفت هزار سال می‌شود، در اطراف هر پل فرشتگانی هستند که مردم را می‌گیرند. [از سقوط آن‌ها جلوگیری می‌کنند] فقط اهل بیت علی و محبان او می‌توانند به سلامت از این پل بگذرند، حضرت آنان را می‌شناسد و آن‌ها نیز علی را می‌شناسند هرکس علی و آل علی را نشناسد با سر درون آتش سقوط می‌کند هرچند سابقه‌ی عبادت هفتاد هزار عابد داشته باشد زیرا خوبی‌ها بدون محبت علی وزنی ندارند، و هیچ صاحب قدمی بدون محبت علی توان ایستادن و یا گذشتن از صراط ندارد:

﴿یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ ***(ابراهیم: ۲۷)***.

خداوند به مومنان در زندگی دنیا و آخرت با کلمه‌ی ثابت «توحید»، ثبات قدم عطا می‌فرماید.

یعنی در دنیا «ولیّ خدا» را بر دشمنش غلبه می‌دهد و در آخرت او را ثابت قدم می‌کند. همان‌طور که پیامبر ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«یا علی ما ثبت حبک فی قلب مومن اِلا و ثبت قدمه علی الصراط حتی یدخله الجنه». ***(بحار الانوار: ۲۷/۷۷ ح ۸ با اندکی تفاوت)***.

علی جان! محبت تو در قلب هر مومنی که ساکن شده قدم او را بر صراط ثابت می‌کند تا وارد بهشت شود.

نتوان گفت علی کیست!

ای پرنده‌ی سرگردان در فضای تقلید که نه بر کنار برکه‌ی حکیمان نشینی و نه در گلستان دانشمندان بال و پر می‌زنی و نه از دانه‌ی محبت در قلبت جوانه‌ای می‌روید، تو در حجاب کتاب‌های پر برگ و بی‌بار زندانی. تا کی خود را از منبع نور محروم می‌کنی؟ تو کز شور و سرور دور افتاده‌ای از اسرار خطوط بی‌خبر مانده‌ای. سر خم کرده به سیاهی اوراق چشم دوخته‌ای. آیا صدای رسای خداوند رحمان نمی‌شنوی؟ که می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ (محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾: ۲۴).

آیا در قرآن نمی‌اندیشند یا قلب آن‌ها قفل شده است.

تا کی هم‌چون تشنه‌ای هستی که هر چه از آب شور دریا می‌خورد تشنه‌تر می‌شود؟ آیا نمی‌دانی که خداوند سبحان، یک میلیون و نوزده هزار عالم از نور حقیقت محمّدی یا سرّ ولایت الهی و ختم خلافت مهدی و عصمت فاطمی﴿علیهاالسلام﴾ آفرید و همه‌ی این عوالم از کلمه‌ی غیب الهی پا به عرصه هستی گذاشته‌اند. این هزارگان بدون حرف عطف است. «اااا»، هزار با عطف و یا بدون عطف است در هر صورت هزار در این‌جا پایان عدد در شمارش بعد از هزارهاست. خداوند این جهان‌های متعدد را بدون آن‌که به وجودشان نیازی داشته باشد آفرید و همه را به ولیّ کامل که قائم مقام خداوند در میان مخلوقات است، سپرد، این ولی، صاحب ولایت مطلقه و تصرّف عادلانه در عالم هستی‌ست و از آنچه انجام دهد بازخواست نمی‌شود و چگونه از او سؤال و جواب شود حال آن که با حکمت و عصمت ویژه‌ی الهی تأیید شده است؟ صاحب ولایتی که عملش همان کاری است که خدا می‌خواهد زیرا قلبش تجلی‌خانه‌ی مشیّت خداوند است، آفریدگار کل قبل از کل او را آفرید و به خاطر او «کل» را به وجود آورد و او را بر همه‌ی کل برگزید و امر و امور

کل را به او واگذارکرد و بر کل حاکم ساخت بنابراین «کلمه‌ی تام» [مخلوق کامل] خداوندست و حاکم در قیامت، شیعیانش در آن روز با چهره‌هایی روشن و کارنامه‌های درخشان و لباس‌های سبزآگین، از عذاب رحمان در امان و بی‌حساب وارد بهشت می‌شوند.

نویسنده «الاربعین» از انس بن مالک نقل می‌کند: روز قیامت بانگ می‌شود «**یا علی، یا ولیّ، یا سیّد، یا صدّیق یا هادی، یا زاهد یافتی یا طیّب یا طاهر! مَر انت وشیعتک الی الجنه، بغیر حساب**».

ای علی! ای ولیّ... تو و شیعیانت رهسپار بهشت شوید بی‌حساب!

صاحب کتاب «النُّخب» می‌گوید: دو نفر در مورد خلافت و امامت علی﴿علیه السلام﴾ با هم اختلاف نظر داشتند پیش «شریک» رفتند و از او پرسیدند: وی گفت: شنیده‌ام که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**اِن الله خلق علیا قضیبا فی الجنه من تمسک به فهو مِن اهل الجنه**».

خداوند متعال علی را به هیأت درختی از بهشت آفریده است که هرکس به شاخه‌ی آن چنگ زند از اهل بهشت می‌شود.

آن دو اگرچه تعجب کردند اما راضی نشدند نزد «ابن درّاج» رفتند او نیز حدیثی از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ تعریف کرد: **اِن الله خلق قضیبا مِن نور فی بطنان العرش لاینا له الّا علی و من تولاه.**

خداوند سبحان شاخه‌ای نورانی در اعماق عرش آفریده است که فقط علی و پیروانش به آن می‌رسند.

مرد مخالف گفت این هم مانند اوست نزد «وکیع» می‌رویم. وقتی او را از ماجرا باخبر کردند گفت: از مقام و عظمت علی تعجب نکنید که شنیده‌ام پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرموده است:

«**ارکان العرش لاینالها اِلا علیّ و شیعته**»

فقط علی و شیعیان او به پایه‌های عرش خداوند رحمان می‌رسند. در آن‌جا بود که مرد مخالف به فضیلت علی﴿علیه السلام﴾ اقرار کرد.

در کتاب «مناقب» آمده است که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

«اِنَّ لله عموداً مِن نور یضیء لاِهل الجنه کالشمس لاهل الدنیا لاینا‌له الّا علی و شیعته. (*بحار الانوار*: ۲۶۸/۳۹ ح ۴۵).

خداوند متعال منبع نوری برای اهل بهشت مانند خورشید دنیا آفریده است که به این منبع فقط علی و شیعیان او متصل می‌شوند.

«و اِن حلقه باب الجنه مِن یاقوته حمراء طولها خمسون عاماً، صفائح مِن ذهب اِذ نُقَرت طَنّت و قالت فی طنینها: یا علی». (همان: ۲۳۵/۳۱ ح ۱۸). حلقه‌ی در بهشت از یاقوت سرخ با طول ۵۰ سال بر روی صفحه‌های طلایی است که وقتی به صدا در می‌آید، صدای یا علی در آن فضای نورانی طنین انداز می‌شود.

چرا چنین نباشد که علی همان اسم اعظمی است که کائنات در برابر او تعظیم می‌کنند و در همه‌ی موجودات تصرّف می‌کند؛ اول است و آخر، ظاهر است و باطن. در خلقت نوری اوّل و در دور زمان، آخر، در اسرار و رموز باطن و در آثار ظاهر. بنابراین قائم مقام پروردگار بلند مرتبه در وجوب اطاعت از ایشان است. کلام خداوند در سخن او بیان می‌شود و مشیت خداوند از او تحقق می‌یابد. بنابراین همان‌طور که اطاعت از اوامر خداوند واجب است فرمان و حکم علی نیز لازم الاجرا می‌شود. امّا هرگز به ذات مقدس خداوند متعال که از هر شبه و مثل و نظیر منزّه است نزدیک نمی‌شود امّا در(تجلّی ذات) امور عالم هیچ فرق و تفاوتی بین آن‌ها و خداوند نیست جز این که آن‌ها نیز بندگان و مخلوقات خدایند. این مقام مافوق درک همان است که در دعای قدسی به آن اشاره شده است: **«عبدی اطعنی أجعلک مثلی أنا حَی لا أموت، أجعلک حیّاً لا تموت، أنا غنی، لا افتقر أجعلک غنیّالا تفتقر، أنا مهما أشایکن اجعلک مهما تشایَکُن.** (*با اختصار در جامع الاسرار*: ۲۰۴ ح ۳۹۳).

بنده‌ی من! از من اطاعت کن تا تو را مثل خودم کنم، من زنده‌ی پاینده‌ام تو را نیز زنده‌ی نامیرا می‌کنم، من توانگر بی‌نیازم پس تو را بی‌نیاز و توانمند می‌کنم، من هرچه بخواهم همان می‌شود و تو را چنان مقامی می‌دهم که هرچه بخواهی همان شود.

خداوند بندگانی دارد که مطیع اراده‌ی پروردگار خویش‌اند پس خداوند متعال نیز از خواست آنان اطاعت می‌کند به‌گونه‌ای که به قدرت آفرینش مجهز می‌شوند، هر چه امر کنند بلافاصله تحقق می‌یابد.

وقتی خداوند از میان بندگان خود، بنده‌ای را انتخاب می‌کند جامه‌ی عزّت را به تن او می‌پوشاند و قدرت تصرّف و تشرّف او را درکرانه‌های عالم اعلام می‌فرماید، به او ولایت مطلقه می‌دهد پس بنده‌ی ویژه‌ی خداوند و ولیّ خالص حق می‌شود، او بر بندگان سِمَت سروری دارد و در مملکت وجود مقام حاکمیت و به اِذن پروردگار در امور عالم قدرت تصرف. بر این اساس است که فرمودند:

«جَنِّبُونا آلِهَةً تُعبد، و اجعلوا النار‌باً نَؤُب الیه، و قولوا فیناما استطعتم». (*بحار الانوار:* ۳۴۷/۲۵ و ۲۸۳ ح ۳۰ *بصائرالدرجات:* ۲۴۱ ح ۵).

هرگز به ما نسبت خدایی ندهید بلکه برای ما معتقد به پروردگار باشید که به او رجوع می‌کنیم بعد از نفی‌الوهیت از ما و اقرار به عبودیت ما نسبت به خداوند، در مورد مقام و منزلت ما هرچه می‌توانید بگویید.

جنبوهم قول الغلاه و قولوا — ما استطعتم فی فضلهم أن تقولوا
فاذا عدت سماء مع الارض — الی فضلهم فذاک قلیل

- آنان را از گفتار غلو کنندگان بر کنار دارید و آن‌گاه هرچه می‌توانید از فضیلت آن‌ها تعریف کنید.
- در این صورت اگر آسمان و زمین را به فضل آنان وا داری، باز هم کم است.

یک دهان خواهم به پهنای فلک — تا بگویم رشک آن ماه ملک

در حدیث است که فرمودند:

«کونوا لنا زینا، ولا تکونوا علینا شینا» (*همان:* ۲۸۶/۷۱ ح ۴۱). فانه لیس بین الله و بین احد مِن خلقه قرابه. ألا من ائتم بِامام فلیعمل بعمله، فما مَعَنا براءه مِنَ النّار، و لیس لناعلی الله مِن حجه فاحذروا المعصیه لنا و المغالاه فینا، فأن الغلاه شرُ خلقِ الله یصغّرون عظمه الله و یدعون الربوبیه لعبادالله، والله اِن الغلاه شر مِن الیهود و النصاری و المجوس و الذین أشرکوا، و الینایرجع الغالی فلا نقبله لانّ الغالی اعتاد ترک الصلاه و الزکاه و الصوم، فلایقدر علی ترک عادته و بنایلحق المقصر فنقبله لانّ المقصر اِذا عرف عمل».

ای شیعیان! باعث افتخار و زینت ما باشید و مایه‌ی عار و ننگ برای ما نباشید. که بین خدا و هیچ یک از بندگانش رابطه‌ی قوم و خویشی وجود ندارد، هرکس از امامی پیروی می‌کند در عمل باید از رفتار امام خود تبعیت کند، که ما امان‌نامه از آتش جهنم و حق و طلبی از خدا نداریم، از نافرمانی خدا به خاطر ما بپرهیزید و در مورد ما غلو و مبالغه نکنید، زیرا غلوّ کنندگان در تعریف و ستایش ما بدترین مخلوقات خدا هستند که در پی تحقیر عظمت خدایند و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می‌کنند.

به خدا سوگند غلوّ کنندگان در مورد ما از یهودیان، مسیحیان و مشرکان بدتراند، وقتی غلو کننده نزد ما آید او را نمی‌پذیریم زیرا چنین کسانی به ترک نماز، زکات و روزه عادت کرده‌اند و نمی‌توانند عادت خود را به راحتی ترک کنند امّا افراد مقصر را وقتی به ما بپیوندند قبول می‌کنیم زیرا شخص مقصر وقتی به اشتباه خود پی ببرد به وظیفه‌ی خود عمل می‌کند. و یا فرموده‌اند:

«نزّهونا عن الربوبیه و ارفعوا عنا حظوظ البشریه» (*شرح الزیاره الجامعه*: ۲۰۱/۱).

«فلا یُقاس بنا احد مِن الناس».

ما را از اتهام ربوبیت مبرّا کنید و قید و بندهای انسانی را از ما دور کنید که در مقام اتصال به خداوند هیچ کس با ما قابل مقایسه نیست؛ زیرا ما از اسرار الهی که در هیکل‌های بشری به امامت سپرده است به خوبی آگاهیم و سخن‌گوی پروردگار در میان مردمان خاکی هستیم. در فضیلت ما (به جز مقام الوهیت) با اثبات بندگی ما در برابر خداوند هرچه می‌توانید بگویید زیرا آب دریا پایان نپذیرد و عظمت خداوند به وصف نیاید.

ای کسی که در میان دیوارهای تقلید خود را محاصره کرده‌ای، از مسیری دور به حق می‌نگری. آیا شنیده‌ای که تنه‌ی نخل خشکیده در فراق رسول خدا ناله سر داده است و شتر پاهای مبارک آن حضرت ﴿صلی الله علیه و آله﴾ را بوسیده است؟ ماه منیر از عظمت آن رسول ختمی مرتبت شکافته و آب پاک در مقابل او از دل خاک بالا آمده و روان شده است. چوب خشکیده در دستان او سبز شده و میوه داده است؛ پشت سر

خــود را مــانند پیش‌روی خــود مــی‌دیده است! ***(اخبار الدول: ۸۴ و المعجم الاوسط: ۳۲۳/۳)***.

هنگامی که چشمانش می‌خوابید قلبش باز بیدار بود. ***(الشفاء: ۱۵۳/۲)***.

جای پایش در ماسه‌ها نمی‌ماند امّا در سنگ فرو می‌رفت و جای آن باقی می‌ماند. به هنگام حرکت و یا در سفر ابر سایبان او می‌شد. ***(بحار الانوار: ۱۲۹/۳۵ ح ۷۴)***. وقتی سوار بُراق شد هفت آسمان را طی کرد آن هم در یک چشم بر هم زدن، آن جوهر و ذات شریفی که سایه‌ی تاریک مانند انسان و اشیاء نداشت. ***(همان: ۱۱۶/۲۵ ح ۱)***. در همه‌ی این اوصاف برای کسی که ژرف‌اندیش و عبرت آموز باشد معجزه‌ای است.

در دل هر ملّتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است

(مولوی)

حضرت علی امیر مومنان«علیه السلام» در سفر و حضر همراه پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» بود و این امتیازی‌ست که جز سرکشان و کافران منکر آن نمی‌شوند؛ او ولّی خداست که اعمال انسان‌ها بر او عرضه می‌شود. ***(همان: ۵۵۰/۲۲ ح ۲)***. در اشاره به مقام خود فرمود:

ظاهر من امامت است و باطنم غیبی است که قابل درک نیست. ***(همان: ۱۷۱/۲۵ ح ۳۸)***. امامان در میان اجساد، شبح‌اند و در میان اشباح، ارواح‌اند و در میان ارواح نوراند و در میان انوار، اسرار، برگزیدگان ناب و خالص حق‌اند که اگر آن‌ها نبودند، خدا شناخته نمی‌شد و اگر خدا نبود آن‌ها شناخته نمی‌شدند. **«لولانا ما عُرف الله و لولا الله ما عرفنا»** ***(همان: ۱۰۷/۲۶ ح ۱۰ و ۱۴۷/۲۲ ح ۱۴۱)***.

فلولاه و ایّانا لما کان الذی کانا

فصار الامر مقسوماً بایاه و ایانا

- شناخت خدا به وجود ماست و شناخت ما به وجود خدا.
- بنابراین، کار میان او و ما تقسیم شد.

* شبح؛ هیأتی است که انسان می‌بیند امّا تشخیص نمی‌دهد.

علم غیب و اهل بیت پیامبر(ص):

در این فصل بارقه‌ای از اسرار امامان و سرور نیکان و حاکمان با میمنت و اخبار غیبی و اظهار کرامت ایشان که از نهان‌خانه‌ی غیب ابراز فرمودند بیان می‌شود. تا هشداری برای منکران صاحب این حالات و صفات باشد.

چرا از غیب بی‌خبر باشند؟

اطلاع آن‌ها از علم غیب برای آنان از چند جهت ثابت است:

بعداز آن‌که خداوند سبحان در لوح محفوظ، علم گذشته و آینده را ثبت فرمود، همه‌ی انبیاء و جانشینان آن‌ها را از لوح محفوظ تا ظهور آخرین پیامبر و شریعت با خبر کرد. پس لازم است که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ از علم گذشته و آینده آگاه باشد، زیرا با داشتن کتاب جامع و مانع، خاتم پیامبران بود. علاوه بر آن‌که در شب معراج وقتی به عالی و والاترین مقام قرب قوسی و برتر و نزدیک‌تر از آن رسید، و بر فراز لوح محفوظ مشرف شد، مخاطب اسراری شد که در لوح نبود، بنابراین علم غیب از اوّل تا آخر به او عطا شد، بلکه به خاطر سبقت در خلقت نوری بر همه‌ی مخلوقات، او خود لوح محفوظ است و واسطه‌ی هستی بخش برای هر موجودی، پس علم غیب برای پیامبر، اصالتاً ثابت است و برای امامان وکالتاً.

اما استناد مخالفان به فرموده پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾: **«لا أَعلمِ ماوراء هذاالجدار إِلا ما عَلّمنی ربّی»** من از پشت این دیوار بی‌خبرم مگر پروردگارم مرا آگاه کند. خود بیانگر نکته‌های فراوانی‌ست؛ اوّل آن‌که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ با این سخن اقرارکرده است که علمش از جانب خداوندی‌که او را انتخاب فرموده و برگزیده فراگرفته است. و ثانیاً: لا أَعلم: یعنی از علم نگویم اگر مربوط به پشت این دیوار باشد مگر وقتی به من اجازه داده شود. به همین سبب وقتی از حضرتش سؤال می‌شد منتظر جواب از ناحیه‌ی غیب می‌ماند، در آن محیطی که توسط کوردلان «مُعَلم مجنون» - تعلیم یافته‌ای دیوانه - خوانده می‌شد اگر قبل از سوال و فرمان حق پاسخ می‌داد مخالف حکمت قلمداد می‌شد چراکه نزد آنان به سحر وکهانت نیز متهم بود بنابراین بعد از سؤال صبر می‌کرد تا فرمان حق نازل شود و بدگمانی منکران دفع شود. آنان که

خلفاء خداوند در میان مخلوقات هستند و امانت‌داران حقایق الهی، چرا از علم غیب محروم باشند؟! وای بر منکران و منافقان.

علم غیب تعلیمی:

[در پاورقی متن کتاب صفحه‌ی ۱۰۷ بحثی پیرامون علم غیب ائمه از مصحح ارجمند، سید علی عاشور آمده است که در ادامه‌ی این گفتار ترجمه می‌شود].

کسی که ادّعای علم غیب برای پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و امامان معصوم ﴿علیهم السلام﴾ دارد به معنای استقلال آن حضرات در این عرصه نیست؛ بلکه معتقد است که خداوند پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و اهل بیت او را از امور غیبی که هیچ کس از آن‌ها آگاهی ندارد با خبر کرده است.

علم غیب ذاتی بدون تعلیم از دیگری فقط به ذات واجب الوجود تعلّق دارد که عین ذات اوست و ادّعای این علم برای غیر خدا، کفر است.

بنابراین علم غیب پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و امامان معصوم ﴿علیهم السلام﴾ که از ناحیه غیب‌الغیوب «خداوند متعال» فرا گرفته‌اند براساس آیات و روایات نورانی امکان‌پذیر است:

امام صادق ﴿علیه السلام﴾ فرمود: به خدا سوگند که علم اوّلین و آخرین به ما تعلیم داده شده است یکی از یاران حضرت پرسید: جانم فدایت آیا شما علم غیب دارید؟

فرمود: «وای بر تو! من از نسل انسان‌ها در پشت مردان و رحم زنان آگاهم، وای بر شما، ظرفیت خود را توسعه دهید، دیده‌گان و دل‌هایتان را بصیرت دهید تا دریابید که ما حجت خداوند متعال در میان خلق او هستیم؛ امّا فقط سینه‌ی مومنان قوی بنیان و بنیاد در ایمان، به اذن پروردگار این حقایق را می‌پذیرند. به خدا سوگند اگر بخواهم ریگ‌های زمین را بشمارم می‌توانم و شما را از آن آگاه می‌کنم. **(بحار الانوار: ۲۸/۲۶ ح ۲۸ باب جهات علومهم عن مناقب آل ابی طالب: ۳۷۴/۳).**

پیامبر خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به علی ﴿علیه السلام﴾ فرمود: خداوند متعال مرا از امور غیبی که اراده فرموده بود با وحی و نزول آیات آگاه کرد و من با الهام آن را به تو تعلیم می‌دهم: «إِنْ

الله اطّلعنی علی ماشاء مِن غیبه و حیاً و تنزیلا و اطلعک علیه الهاماً». (*مشارق انوار الیقین*: ۱۳۵-۱۳۶ و ۲۵ و *بحارالانوار*: ۴/۲۶ ح ۱: «انا صاحب‌اللوح المحفوظ أَلهمنی الله علم ما فیه»، من صاحب لوح محفوظم که خداوند علم آن را به من الهام فرموده است.

عدّه‌ای که در کنار دجله نشسته بودند به امام باقر﴿علیه‌السلام﴾ گفتند: شیعیانت ادعا می‌کنند شما وزن هرچه در دجله است را می‌دانی!

قال ابوجعفر﴿علیه‌السلام﴾: یقدر الله عزّ و جل أن یفوض علم ذلک الی بعوضه من خلقه؟

امام باقر به آنان فرمود: آیا خداوند عزّوجل می‌تواند علم آن را به مگسی از مخلوقاتش یاد دهد؟ گفتند: بلی فقال﴿علیه‌السلام﴾: **أنا اکرم علی الله مِن بعوضته.** آن حضرت فرمود: من نزد خداوند از آن مگس گرامی‌ترم، این را فرمود و رفت. **(*اثبات الوصیه*: ۱۹۱-۱۹۲)** امیرالمومنین﴿علیه‌السلام﴾ در توصیف امام فرمود: **«فهو الصدق و العدل یطلع علی الغیب و یعطی التصرف علی الاطلاق». (*بحار الانوار*: ۱۷۰/۲۵ ح ۳۸ و *مشارق انوار الیقین*: ۱۱۵).**

امام تجسم راستی، درستی و عدالت است و از غیب مطلع، و قدرت مطلق در تصرف دارد.

امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: **«یا مفضّل مَن زعم انّ الامام مِن آل محمد یعزب عنه شیء مَنَ الامر المحتوم فقد کَفرَ بما نزل علی محمد، و اِنّا لنشهد اعمالکم و لا یخفی علینا شیء مِن امرکم، و اِن اعمالکم لتعرض علینا، و اذا کانت الروح و ارتاض البدن اشرقت انوارها، و ظهرت اسرارها و ادرکت عالم الغیب». (*مشارق انوار الیقین*: ۱۳۸).**

ای مفضّل! هرکس گمان کند که مطلبی از امر محتوم (آنچه اتفاق خواهد افتاد) از امامان آل محمد﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ مخفی است او با این پندار در برابر آنچه بر محمّد﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ نازل شده است کافر می‌شود ما شاهد کارهایتان هستیم و از امور شما چیزی از ما مخفی نمی‌ماند، کارهایتان به ما عرضه می‌شود، هرگاه بدن تحت ریاضت قرار بگیرد انوار روح هویدا و اسرار آن آشکار و از عالم غیب با خبر می‌شود.

قال امیرالمؤمنین﴿علیه‌السلام﴾: **«والله لوشئت أن أخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولجه و**

جمیع شأنه لَفعلتُ، و لکن أخاف أن تکفّروا فی رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾، الا و انّی مفضیه الی الخاصه». *(نهج البلاغه: ۲۵۰ خطبه‌ی ۱۷۵)*.

حضرت علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: به خدا اگر بخواهم می‌توانم شما را از مبدا و مقصد و همه کارهایتان آگاه کنم، اما می‌ترسم به خاطر من نسبت به پیامبراکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ کافر شوید، امّا بدانید که این امور را به اهلش تعلیم می‌دهم.

وقتی امام حسن﴿علیه السلام﴾ عایشه را از کاری که در روز وفات پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ انجام داده بود و کسی از آن خبر نداشت آگاه کرد، گفت: جدت و پدرت علم غیب داشت پس چه کسی تو را از کار من با خبر کرد. *(الهدایه اکبری: ۱۹۷-۱۹۸)*. و هنگامی که آن حضرت او را از افکارش و تذکر و تهدیدی که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نسبت به جنگ با حضرت امیر به او داده بود آگاه کرد گفت: آیا جدت به تو گفت یا از علم غیب توست؟ قال﴿علیه السلام﴾: **«هذا مِن علم الله و علم رسوله و علم امیرالمومنین»** *(الهدایه الکبری: ۱۹۷-۱۹۸ ذیل الباب الرابع)*.

امام حسن﴿علیه السلام﴾ به او فرمود: این از علم خدا و علم پیامبرش و علم امیرالمومنین است. زمانی که از امام حسن عسکری﴿علیه السلام﴾ در مورد امام زمان(عج) سؤال شد فرمود: **«ألَسنا قد قلنالکم لا تسالونا عن علم الغیب فنخرج ما علمنا منه الیکم فِسمعه من لا یطیق استماعه فیکفر».** *(الهدایه الکبری، ۳۳۴ باب ۱۳)*.

آیا بارها به شما نگفتیم که از ما در مورد علم غیب نپرسید که در این صورت وقتی به شما از علم خود پاسخ می‌دهیم عده‌ای که ظرفیت شنیدنش را ندارند کافر می‌شوند.

امام سجاد﴿علیه السلام﴾ فرمود: **«الا ان للعبد اَربعُ أعین: عینان یبصر بهما امر دینه و دنیاه، و عینان یبصربهما امر آخرته، فاذا اراد الله بعبد خیراً فتح له العینین فی قلبه فابصر بهما الغیب فی امر آخرته».** *(الخصال: ۲۴۰/۱ ح ۹۰ باب الاربعه)*.

هر بنده‌ای، چهار چشم دارد، با دو چشم سر به امور دین و دنیای خود نظر می‌کند و با دو چشم فقط به امور آخرت توّجه می‌کند: هرگاه خداوند به بنده‌ای اراده‌ی خیر فرماید دو چشم دلش را باز می‌کند تا با آن دو از طریق غیب به آخرت خود بنگرد.

همین حدیث را «متقی هندی» در کتاب «کنزالعمال» با عبارت دیگر نقل کرده است: «... **فابصربهما ما وَعَده بالغیب، فآمن بالغیب علی الغیب**». (*کنز العمال:* ۴۲/۲ ج ۳۰۴۳).

... با چشم دل وعده‌ی غیبی که خداوند به او داده است را می‌بیند بنابراین با مدد غیب، به غیب ایمان می‌آورد.

در داستان ابویوسف و محمدبن الحسن از مریدان ابوحنیفه بر علم غیب امام کاظم(علیه السلام) تأکید شده است. یکی از آن دو می‌گوید: ما نزد امام کاظم(علیه السلام) رفتیم تا در مورد احکام واجب و سنت از ایشان سؤال کنیم، که او ما را از خبر غیبی آگاه کرد. آن دو پرسیدند: چگونه فهمیدی که نگهبان تو امشب می‌میرد؟ قال الامام(علیه السلام) «مِن الباب الذی اخبر بعلمه رسول الله علی بن ابی طالب(علیه السلام)». ***(الخرایج و الجرایح: ۲۷۷-۲۸۸ الباب الثامن).***

امام فرمود: از همان دری که پیامبر(صلی الله علیه و آله) از علم او خبر داد، آستان علم رسول الله - علی بن ابی طالب(علیه السلام).

منم شهر علم و علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است

(فردوسی)

در ماجرای امام رضا(علیه السلام) با ابن هذّاب، شک و تردید در علم غیب آن حضرت را از بین می‌برد.

امام(علیه السلام) به او فرمود، اگر تو را از مرگ یکی از بستگانت در همین ایام با خبر کنم مرا تایید می‌کنی؟ جواب داد: نه! زیرا فقط خداوند متعال از غیب آگاه است.

امام(علیه السلام) فرمود: آیا خداوند نفرموده است: «**عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه اَحَد الا من ارتضی مِن رسول**» خداوند دانای غیب است و هیچ کس را از غیب باخبر نمی‌کند مگر پیامبری که مورد رضایت حق باشد. بنابراین پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) از هر نظر مورد رضایت خداست و ما نیز وارثان همان پیامبر هستیم که خداوند او را از غیبی که اراده فرموده است آگاه کرد. و او نیز اتفاقات گذشته و آینده تا روز قیامت را به ما آموخت. ای پسر هذّاب خبری که به تو دادم تا پنج روز دیگر اتفاق می‌افتد، اگر

در این مدت واقع نشد من یک مدّعی دروغ‌گو هستم و اگر رخ داد و خبر من صحیح بود بدان که تو نزد خدا و پیامبرش بر می‌گردی! دلیلی دیگر از علم غیب من، ابتلای تو به چشم دردی است که منجر به نابینایی تو می‌شود به‌گونه‌ای که دشت و کوهی نخواهی دید و این خبر بعد از چند روز برایت رخ می‌دهد. شاهد دیگر، تو قسم دروغ یاد می‌کنی در نتیجه به پیسی مبتلا می‌شوی.

محمد بن فضل گفته است: به خدا سوگند که همه‌ی پیشگویی‌ها برای ابن هذاب عملی شد. ***(الخرایج و الجرایج: ۳۰۶ الباب التاسع)***

این روایت صریحاً به علم غیب ائمه﴿علیهم السلام﴾ اشاره می‌کند و فقط ناصبی‌ها منکر آن می‌شوند. امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ در تعریف «امام» می‌فرماید: «**و الامام یاطارق بشر ملکی و جسد سماوی، و امر الهی و روح قدسی، و مقام علیّ و نور جلیّ و سرّ خفیّ، فهو ملک الذات الهیّ الصفات، زائد الحسنات، عالم بالمغیبات؛ خصّا من رب العالمین و نصاًمن الصادق الامین**». ***(بحارالانوار: ۱۷۲/۲۵ ج ۳۸ باب جامع فی صفات الامام).***

ای «طارق»! امام انسانی است مملوک اما با جسدی آسمانی، برخوردار از امر الهی و روح قدسی و مقامی عالی و نوری واضح و باطنی مخفی، با ذاتی ملکوتی و صفت‌های الهی، فضیلت‌های فراوان، آگاه از امور غیبی که نشان و گواهی امامت را از رب العالمین و پیامبر صادق و امین ﴿صلی الله علیه و آله﴾ گرفته است.

امام جواد﴿علیه السلام﴾ هنگامی که «امّ الفضل» دختر مامون را از بیماری زنانگی‌اش با خبر کرد؛ او گفت: فقط خداوند از علم غیب آگاه است.

قال﴿علیه السلام﴾: «**و أنا أعلمه مِن علم الله تعالی**» ***(الارشاد الی ولایت الفقیه: ۲۵۴)***. امام جواد﴿علیه السلام﴾ فرمود: من از علم خداوند متعال آموختم.

در خطبه‌ای دیگر امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ در توصیف «امام» فرموده است: «**و یلبس الهیبه و علم الضمیر، و یطلع علی الغیب و یعطی التصرف علی الاطلاق**» ***(مشارق انوار الیقین: ۱۱۵)***.

امام کسی است که از موهبت هیبت و ذهن خوانی و علم غیب و تصرّف کامل در امور هستی بهره‌مند است.

در این مبحث به آیات مربوط به علم غیب و مصداق آن در روایات اشاره می‌شود:

- ﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ﴾ ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾ *(آل عمران: ۴۴، هود: ۴۹، یوسف: ۱۰۲)*.

ای پیامبر این‌ها از اخبار عالم غیب است که به تو وحی می‌فرماییم.

- ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾ *(نساء: ۱۱۳)*. آنچه نمی‌دانستی به تو تعلیم داد.

- ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ *(یس: ۱۲)*. و ما هر چیزی را درکتاب روشنگر بر شمردیم. در منابع متعدد از «امام مبین» در این آیه به حضرت علی﴿علیه السلام﴾ تعبیر شده است. *(ینابیع الموده: ۷۷/۱ ط. اسلامبول و ۸۷ ط. النجف، و تفسیر نور الثقلین: ۳۷۹/۴، الهدایه الکبری: ۹۸ الباب الثانی و الانوار النعمانیه: ۴۷/۱ و: ۱۸/۲)*.

- ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً﴾ *(نبأ: ۲۹)*. و ما همه چیز را در کتابی بر شمردیم. آن کتاب روشنگر؛ اهل بیت﴿علیهم السلام﴾ پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ هستند. *(ینابیع الموده: ۸۱/۱، مشارق انوار الیقین: ۱۳۶)*.

- ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ *(اعراف: ۱۵۶)*. امام باقر﴿علیه السلام﴾ در تفسیر آیه فرمودند: یکی از مصادیق رحمت خداوند، علم امام است که به هر مطلبی و موجودی احاطه دارد. *(نور الثقلین: ۷۸/۲ ح ۲۸۸ عن الکافی)*.

و حضرت علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**أنا رحمه الله ألتی وَسِعت کل شیء**» *(الهدایه الکبری: ۴۰۰)*. آن رحمت گسترده‌ی خداوند که همه چیز را فراگرفته است من هستم.

پر واضح است که سابقه‌ی علم اهل بیت به عالم انوار بر می‌گردد که در کتاب «علم آل محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾» به آن پرداخته ایم و اکنون به طور اجمال ذکر می‌شود:

قال رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾: «**نبئتُ و آدم بین الروح و الجسد**» «**وَجَبَت النبوه لی و آدم بین الروح و الجسد**» و «**کنتُ نبیا و آدم بین الروح و الجسد**» زمانی که آدم میان آب و گل «روح و جسد» بود من پیامبر بودم. *(فضائل ابن شاذان: ۳۴، کنز العمال: ۴۲۶/۱۲ ح ۳۵۵۸۴ و ۴۰۹/۱۱ ـ ح ۳۲۱۱۵ و ۳۱۹۱۷، و الشریعه، آجری: ۴۱۶-۴۲۱-الشفاء: ۱۶۶/۱، و سنن ترمذی: ۵۸۵/۵، و المعجم الکبیر: ۳۵۳/۲۰ الفردوس بماثور الخطاب: ۲۸۴/۳ ح ۴۸۵۴)*.

پیامبر بودن حضرت ختمی مرتبت در آن زمان که آدم میان روح و جسد بود، بدون بهره‌مندی از علوم الهی در آن برهه‌ی آفرینش غیر ممکن است.

- امام باقر﴿علیه السلام﴾: «**إن الله اول ما خلق خلق محمداً و عترته الهداه المهديين فكانوا اشباح نور بين يدى الله**».

قُلتُ: و ماالا شباح؟

قال: «ظل النور ابدان نورانيه بلا ارواح، و كان مؤيداً بروح واحده هى روح القدس» ***(اصول الکافی: ۴۴۲/۱ ح ۱۰ مولد النبی).***

اوّلین مخلوقی که خداوند آفرید، آفرینش محمّد و عترت هدایت‌گر و هدایت شده‌ی آن حضرت به صورت اشباح نورانی در پیشگاه خداوند متعال بود.

سوال شد: اشباح به چه معنی است؟ فرمود: سایه‌های نورانی! پیکرهای نورانی بدون روح امّا برخوردار از تأیید یک روح واحد، روح القدس.

- امام عسکری﴿علیه السلام﴾: «**هذاروح القدس الموكل بالائمه﴿علیهم السلام﴾ يوفقهم و يسدَدّهم و يَزينهم بالعلم**». ***(الانوار النعمانيه: ۱۸/۲).***

توفیق و تسدید و تزیین اهل بیت﴿علیهم السلام﴾ به علم الهی به واسطه افاضه‌ی روح‌القدس بود که این وظیفه را بر عهده داشت.

امام الصادق: «**فلما اراد أن يخلق الخلق نشرهم بين يديه فقال لهم مَن ربكم؟ فكان اول من نطق رسول الله و اميرالمومنين و الائمه صلوات الله عليهم، فقالوا: انت ربنا، فحملهم العلم و الدين، ثم قال للملائكه، هؤلاء حمله علمى و دينى و امنايى فى خلقى و هم المسؤولون**». ***(بحار الانوار: ۱۶/۱۵ باب بدء خلق النبی ح ۲۲، و ۲۷۷/۲۶ ح ۱۹ باب تفضيلهم على الانبياء، و التوحيد للصدوق: ۳۱۹ باب معنى: «وكان عرشه على الماء»، ح ۱ باب ۴۹ ط. قم).***

- آن‌گاه که اراده‌ی خداوند به آفرینش مخلوقات تعلق گرفت، آنان را در پیشگاه خود جمع کرد و فرمود: چه کسی پروردگار شماست؟اوّلین کسانی که به سؤال خداوند متعال پاسخ دادند؛ پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ و امیرالمومنین و امامان معصوم﴿علیهم السلام﴾ بودند که عرض کردند: تو پروردگار مایی، در آن جا بود که خداوند

منان آن حضرات را عهده‌دار علم و دین الهی قرار داد و به فرشتگان فرمود: اینان عهده‌دار علم و دین و امانت من در میان مخلوقاتم هستند و از آن‌ها در این مورد سؤال خواهد شد.

و عن رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾: **«ثم جَعَلْنا عن یمین العرش، ثم خَلَقَ الملائکه فهللنا فَهللت اِلملائکه، و کَبرنا فَکَبرَتِ الملائکه، و کان ذلک من تعلیمی و تعلیم علیّ، و کان ذلک فی علم الله السابق ان الملائکه تتعلم منا التسبیح و التهلیل، و کل شیء یسبح الله و یکبره و یهلّله بتعلیمی و تعلیم علیّ». (*بحار الانوار:* ۳۴۵/۲۶ *باب فضل النبی و آله* ح ۱۸، و مشارق *انوار الیقین:* ۴۰ و *الانوار النعمانیه:* ۲۲/۱).**

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: آن‌گاه ما در سمت راست عرش الهی قرار گرفتیم، سپس خداوند فرشتگان را آفرید؛ ما به تهلیل و تکبیر خداوند پرداختیم و فرشتگان از من و علی تهلیل و تکبیر آموختند و به ذکر شریف «لا اله الا الله و الله اکبر» مشغول شدند، در حضرت علم خداوند چنین رقم خورده بود که نه تنها فرشتگان تسبیح و تهلیل را از ما بیاموزند بلکه هر موجودی که به تسبیح و تکبیر و تهلیل حق بپردازد از تعلیم من و علی به آن‌ها باشد.

و قال ﴿صلی الله علیه و آله﴾: **«یا علی! نحن افضل (مِن الملائکه) خیر خلیقه الله علی بسیط الارض و خیره الله المقربین، و کیف لانکون خیراً منهم؟ و قد سَبقناهم الی معرفه الله و توحیده؟ فبنا عرفوا الله و بنا عبدوا الله و بنا اهتدوا السبیل الی معرفه الله». (*بحار الانوار:* ۳۴۹/۲۶-۳۵۰ ح ۳۳).**

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾: ما بهترین مخلوقات خداوند در میان برگزیدگان و مقربان در پهنه‌ی زمین هستیم، و چرا از همگان برتر نباشیم؟ که در عرصه‌ی معرفت و توحید حق تعالی گوی سبقت از همگان ربوده‌ایم. به واسطه‌ی ما بود که مخلوقات، خدا را شناختند و به عبادت او روی آوردند و به راه خداشناسی رهنمون شدند.

و عن الامام الصادق ﴿علیه السلام﴾: **«نحنُ شجره النبوه و معدن الرساله و نحنُ عهدالله و نحن ذمّه الله، لم نزل انواراً حول العرش نسبّح فیسبح اهل السماء لتسبیحنا، فلما نزلنا الی الارض سَبحنا فَسَبح اهل الارض، فکل علم خرج الی اهل السماوات و الارض فمِنا و عنّا». (*بحار الانوار:* ۲۴/۲۵ ح ۴۱ و مشارق *انوار الیقین:* ۴۵).**

ما درخت نبوت و معدن رسالتیم، عهد و پیمان پروردگاریم، پیوسته انوار ما پیرامون عرش خدا به تسبیح حق مشغول بودند و اهل آسمان تسبیح خداوند را از ما آموختند و چون به زمین آمدیم، ساکنان زمین به تعلیم ما به تسبیح خدا پرداختند، بنابراین هر علمی که در میان آسمانیان و زمینیان منتشر شود از ما و در مورد ماست.

و قال الامام الصادق﴿علیه السلام﴾: قال رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾: «اِنّ الله مثَّل امتی فی الطین و عُلّمت الاسماء کما علم آدم الاسماء کلها». ***(بصائر الدرجات: ۸۵ باب انه عرف مارای فی الاظله ح ۷).***

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾: خداوند امت مرا در طینت مانند من آفرید و از اسماء آگاه ساخت همان‌گونه که همه‌ی اسماء را به آدم تعلیم داد.

و فی روایه عن الامام الباقر﴿علیه السلام﴾ قال: قال رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾: «اِن ربّی مثَّل لی أمتی فی الطّین و عَلّمنی اسماء الانبیاء - الاشیاء - کما علم آدم الاسماء کلها فمربی اصحاب الرایات، فاستغفرت لعلی و شیعته». ***(بصائر الدرجات: ۸۶ باب فی الاظله ح ۷).***

پروردگارم طینت امتم را از همان طینت من قرار داد و مرا از اسماء انبیاء - اشیاء - با خبرکرد همان طور که همه‌ی اسماء را به آدم آموخت، علم‌داران از مقابل من عبور کردند و برای علی و شیعیان او طلب مغفرت کردم.

و قال الامام الجواد﴿علیه السلام﴾: «انا محمد بن علی الرضا انا الجواد، اَنا العالم بانساب الناس فی الاصلاب، أنا اعلم بسرایرکم فظواهرکم، و ما انتم صائرون الیه، علم منحنا به مِن قبل خلق الخلق اجمعین؛ فی الهدایه الکبری: علما اورثناه الله قبل الخلق اجمعین، و بعد فناء السمواتِ و الارضین و لولا تظاهر اهل الباطل و دوله اهل الضلاله، و وثوب اهل الشک، لقلت قولا تعجب منه الا ولون و الاخرون».

ثم وضع یده الشریفه علی فیه و قال: «یا محمد اصمت کما صَمَت آباؤک مِن قبل».

(مشارق انوار الیقین: ۹۸ الفصل الحادی عشر، و الهدایه الکبری، ۲۹۶ باب ۱۱).

من محمد بن علی - رضا -، جواد هستم، من از سلسله نسب مردم در صلب مردان آگاهم من از باطن و ظاهر شما با خبرم و سرانجام شما را می‌دانم، قبل از

آفرینش مخلوقات، این علم به ما موهبت شد. در کتاب «الهدایه الکبری» آمده است: علمی که خداوند به ما عطا فرموده است به قبل از آفرینش مخلوقات و بعد از دگرگونی آسمان‌ها و سرزمین‌ها بر می‌گردد، اگر پشتیبانی هواداران باطل و دولت مداران گمراه و خیزش تردید کنندگان نبود سخنانی می‌گفتم که انسان‌های گذشته و آینده در حیرت فرو روند. سپس دست مبارک خود را بر دهان گذاشت و خطاب به خویش فرمود: ای محمّد ساکت شو همان‌طور که پدرانت درگذشته سکوت اختیار کردند.

نویسنده‌ی کتاب «بستان الکرامه» روایت می‌کند: یک‌بار که جبرئیل نزد پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نشسته بود، علی﴿علیه السلام﴾ وارد شد، جبرئیل در مقابل او برای احترام برخاست.

فقال النبی ﴿صلی الله علیه و آله﴾: «أتقوم لهذا الفتی»؟ آیا در برابر این جوان می‌ایستی؟

فقال له﴿علیه السلام﴾: نعم، إن له علی حق‌التعلیم. عرض کرد: بله، او بر من حق تعلیم دارد.

فقال النبی ﴿صلی الله علیه و آله﴾: کیف ذلک التعلیم یا جبرائیل؟ پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾: چه چیزی به تو تعلیم داده است و چگونه؟

فقال: لما خلقنی الله تعالی سَألنی مَن أنت و ما اسمک و من أنا و ما اسمی؟

فَتَحیرتُ فی الجواب و بقیت ساکتاً، ثم حَضر هذا الشاب فی عالم الانوار و علّمَنی الجواب، فقال: «قل انت ربی الجلیل و اسمک الجلیل و انا العبد الذلیل و اسمی جبرائیل». و لهذا قمتُ له و عظمته. *(الانوار النعمانیه: ۱۵/۱)*.

جبرئیل عرض کرد: هنگامی که خداوند مرا آفرید از من پرسید: تو کیستی و اسمت چیست؟

و من کیستم و اسمم چیست؟ در جواب حیران شدم و ساکت ماندم، در عالم انوار این جوان آمد و پاسخ سؤال را به من یاد داد و گفت: بگو تو پروردگار با عظمت من هستی و نامت «جلیل» است و من بنده‌ی ذلیل تو و نامم جبرئیل است.به همین خاطر در برابر عظمت او برخاستم.

صفوری از امیرالمؤمنین(علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «**سلونی قبل ان تفقدونی عن علم لا یعرفه جبرائیل و میکائیل**». **(نزهه المجالس: ۱۲۹/۲ ط. التقدم العلمیه بمصر ۱۳۳۰ ه، و ۱۴۴/۲ ط. بیروت المکتبه الشعبانیه المصوره عن مصر الازهریه ۱۳۴۶ ه).**

قبل از آن که مرا از دست دهید در مورد علمی از من سوال کنید که جبرئیل و میکائیل نیز نمی‌دانند.

محی‌الدین ابن عربی در مقدّمه‌ی فتوحات مکی به حقیقت مذکور این‌گونه اشاره می‌کند: «**الحمدالله الذی جعل الانسان الکامل معلم الملک وادار بانقساره طبقات الفلک**». حمد و سپاس خداوندی که انسان کامل را معلم فرشتگان کرد و طبقات آسمان را بر مدار او به چرخش در آورد.

امام صادق(علیه السلام) در سخنانی با مفضّل در مورد رجعت اهل بیت به دنیا و شکایت آنان نزد پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از مصیبت‌هایی که بر آنان گذشت حدیثی از حضرت علی(علیه السلام) خطاب به «فضه» فرمود: «**یا فضه لقد عرفه رسول الله و عرف الحسین الیوم بهذا الفعل (ضرب فاطمه و اسقاط المحسن(علیه السلام)) و نحن فی نور الاظله انوار عن یمین العرش**». **(الهدایه الکبری: ۴۰۸ باب ۱۴۳).**

پیامبر خدا این اتفاق را می‌دانست و حسین امروز شاهد آن بود. (بی‌ادبی به ساحت مقدّس حضرت زهرا(علیها السلام) و سقط کردن جنین او -محسن-)، در آن زمان که ما اشباحی نورانی در سمت راست عرش خدا بودیم.

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «فی قاب قوسین عَلّمنی الله القرآن و عَلمنی الله علم الاولین». (لوامع انوار الکوکب الدری: ۱۱۷/۱-۱۱۸).

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): خداوند متعال قرآن و علم گذشته و آینده را در «قاب قوسین» به من آموخت.

اسرار پیامبر اعظم(ص):

ویژگی‌های ولادت آن حضرت: زیاد بن منذر نقل می‌کند که لیث بن سعید نزد معاویه از کعب‌الاحبار پرسید نظر شما در مورد خصوصیات ولادت پیامبر

اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و فضائل عترت او چیست؟ او رو به معاویه کرد تا ببیند به وی اجازه می‌دهد که خداوند او را به این سخن واداشت و گفت: ابا اسحاق بگو آنچه داری؟

کعب گفت: من هفتاد و دو کتاب آسمانی و صحیفه‌ی دانیال را خوانده‌ام، در همه‌ی کتاب‌ها ولادت او و اهل بیتش را یافتم، نامش در همه‌ی کتاب‌ها معروف است. فرشتگان فقط در زمان ولادت حضرت عیسی و احمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ از آسمان فرود آمدند.

و تنها زنانی که برایشان پرده زده شد، حضرت مریم و حضرت آمنه ﴿علیهما السلام﴾ بودند. در شبی که حضرت آمنه حامله شد، صدای منادی آسمان طنین‌انداز شد: ای آسمان‌ها بشارت باد بر شما، دوره‌ی جنینی احمد از امشب آغاز شد، این مژده به ساکنان زمین و دریا هم رسید، تمام جنبندگان و پرندگان در آن روز از ولادت او باخبر شدند، در شب ولادتش هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ و هفتاد هزار قصر از مروارید شاداب در بهشت به نام قصرهای ولادت ساخته شد و به بهشت گفته شد: خوش باش و آراسته که پیامبر موعود به دنیا آمد از آن زمان تا روز قیامت بهشت خندان است، گفته شده است رهبر نهنگ‌ها به نام طموس با هفتاد هزار دُم روی هفتاد هزار گاو حرکت می‌کند که هر کدام‌شان از دنیا بزرگ‌تر است، هر گاو هفتاد هزار شاخ از زمرد سبز دارد که با شنیدن مژده‌ی ولادت آن حضرت از شدّت شادمانی لرزان شدند، اگر خداوند آن را ساکن نمی‌کرد زمین را وارونه می‌کرد، در آن زمان تمام کوه‌ها مژده‌ی ولادت پیامبر اعظم را به یک‌دیگر دادند و «لا اله الا الله» گفتند، و برای تکریم و تعظیم آن حضرت، همه‌ی کوه‌ها در برابر کوه ابوقبیس اظهار تواضع کردند تا چهل روز درختان با شاخه و شکوفه و میوه‌های خود از خوشحالی ولادت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به تقدیس پرداختند، در میان آسمان و زمین هفتاد ستون نور نصب شد، وقتی آدم از مژده‌ی ولادت آن حضرت آگاه شد زیبائیش چندین برابر شد، حوض کوثر از شدت خوشحالی موّاج شد به‌گونه‌ای که مروارید و یاقوت نثار هزار قصر بهشت کرد. ابلیس ناله سر داد و ناامید شد و چهل روز در گودال افکنده شد، همه‌ی بت‌ها واژگون شدند و فریاد زدند، از کعبه صدایی شنیده شد که

می‌گفت: ای قریش! مژده بخش و زنهارگوی نزد شما آمد، عمر ابدی با بزرگ‌ترین روز همراه اوست. خاتم پیامبران است، در کتاب‌ها دیده‌ایم که اهل بیتش بهترین انسان‌هایند و تا وقتی که عترت پیامبر در دنیا باشند پیوسته مردم از عذاب در امان هستند، معاویه گفت: ای ابو اسحاق، عترت پیامبر چه کسانی‌اند؟ گفت: از فرزندان فاطمه﴿علیهاالسلام﴾. معاویه چهره در هم کشید، لب به دندان گزید و رفت. *(البحار: ۲۶۱/۱۵ ح ۱۲)*.

نشانه‌های ولادت آن حضرت در انجیل: ای عیسی! در اجرای امر من جدّی باش و از کسالت بپرهیز، بشنو و اطاعت کن ای فرزند بانوی مطهر و مقدّس، تو را بدون پدر آفریدم تا معجزه‌ای برای جهانیان باشی، پس فقط مرا عبادت کن و بر من توکل کن. کتاب خدا را با قوت و قدرت بگیر به اهل سوریه با زبان سریانی مژده بده، نوری در پیشاپیش تو گواهی می‌دهد که من خداوند پاینده هستم، پیامبر امّی که بعد از تو می‌آید را تصدیق کن، پیامبری که صاحب شتر، زره، عمامه و استر و چوب دستی است، با چشمانی سرمه کشیده، پیشانی بلند، گونه‌هایی روشن، بینی قلمی و کشیده، دندان‌هایی برّاق، گردنی مانند تنگ نقره‌ای، گویا روغن بر کتفش جاری است، گندم‌گونی که وقتی راه می‌رود گویا از صخره وکوه به پایین می‌آید، قطره‌های عرق بر چهره‌اش مانند دانه‌های مروارید و خرده‌های مشک خوش‌بوی است، در میان گذشتگان و آینده‌گان کسی مثل او دیده نشده است، صاحب چند همسر می‌شود، اگرچه فرزندش کم است اما ادامه‌ی نسل او از دختری مبارک است که خانه‌اش در بهشت از مروارید درخشان و یاقوت است خالی از همهمه و رنج و زحمت، در آخرالزمان دایه‌ای دارد که او را نگه می‌دارد مانند زکریّا که کارهای مادرت (مریم مقدّس) را انجام می‌داد، این بانو دو فرزند پسر دارد که به شهادت می‌رسند، سخنش قرآن است و دینش اسلام و من هم سلام هستم، خوشا به حال کسانی که زمان او را درک کنند و سخنش را بشنوند.

ابن عباس روایتی از پیشگویی‌های پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ از حوادث آینده که حاکی از علم غیب اوست این گونه تعریف می‌کند: در آخرین سفر حج - حجه‌الوداع -

پیامبر اکرم به طرف درکعبه رفت و حلقه‌ی آن راگرفت، سپس با چهره‌ای همچون آفتاب نیمروز رو به ما کرد و فرمود: آیا می‌خواهید شما را از علامت های بر پا شدن قیامت آگاه کنم؟ گفتیم: آری ای رسول خدا.

قفال: اِنّ مِن اشراط الساعه اضاعه الصلاه، و اتباع الشهوات، و تعظیم المال وَبیع الدین بالدنیا فعندها یذوب قلب المومن فی جوفه کما یذوب الملح فی الماء، ممایری من المنکر فلا یستطیع انکاره، فقال سلمان: و کل هذا کائن یارسول الله؟ فقال: ای والذی نفس محمد بیده، فعندها یلیهم مِن الامراء االجور و الوزارء الفسق، و العرفاء الظلم و الامناءا الخیانه... *(بحار الانوار ۶/۳۰۷: ح ۶).*

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: از نشانه‌های بر پا شدن قیامت؛ تباه کردن نماز، پیروی از شهوت‌ها، بزرگ‌داشت مال و ثروت، دین را به دنیا فروختن است که در آن دوره قلب مومن در سینه‌اش مثل حل شدن نمک در آب، ذوب می‌شود.از منکراتی که می‌بیند اما نمی‌تواند مانع آن شود، سلمان گفت: آیا همه‌ی این نشانه‌ها اتفاق می‌افتد؟ فرمودآری، قسم به آن که جان محّمد در دست قدرت اوست چنین می‌شود، در آن روزگار فرمانروایان با وزیرانی تبهکار و مزدورانی بیدادگر و امانت داران خیانت‌کار بر مردم حکومت می‌کنند در آن شرایط معیارها واژگونه می‌شود معروف و منکر جای خود را عوض می‌کنند. دروغ‌گو تأیید و راست‌گو تکذیب می‌شود، زنان؛ حاکم، دخترکان؛ مشاور وکودکان؛ سخن‌گو می‌شوند، فسق و فجور، زرنگی، و پرداخت زکات تاوان، و زورگیری، غنیمت محسوب می‌شود. انسان‌ها به پدر و مادر خود جفا و به دوستان خویش محبت می‌کنند. در آن زمان که ستاره‌ی دنباله‌دار طلوع می‌کند، زنان درکنار همسران به تجارت می‌پردازند، باران نمی‌بارد، در چنان اوضاعی اگر وارد بازارشان شوی هرکس را که می‌بینی از خدای خود بدگویی می‌کند: این می‌گوید امروز جنسی نفروختم و دیگری گوید: سودی نبردم؛ دراین احوال است که‌گرفتار حاکمانی می‌شوند که اگر صحبت کنند آنان را می‌کشند و اگر ساکت بمانند خونشان مباح می‌شود، چنان خونشان بریزند که دل‌هایشان از رعب و وحشت پر شود، ترسان ولرزان به سر می‌برند، کالایی از مشرق و جنسی از

مغرب آورند، وای بر ضعیفان امتم در میان آنان و وای بر آن‌ها از مجازات سخت خداوند.

با کودکان مهربانی نمی‌کنند و به پیران احترامی نمی‌گذارند،گویا در سینه‌ی آن‌ها قلب شیاطین می‌تپد، هم‌چنین بازی در میان مردان و زنان رایج می‌شود، به پسران و دختران در خانه‌های خودشان، تجاوز می‌شود. مردان خود را به زنان و زن‌ها خود را به مردان شبیه می‌کنند، زن‌ها بر مرکب‌ها سوار می‌شوند، لعنت خداوند بر آن‌گروه تبه‌کار از امت من باد، مساجد و کتاب‌های قرآن به صورت تجملات و تشریفاتی آراسته می‌شوند، بر منبرها بالا روند و صف‌های طولانی شکل می‌گیرد، کینه و نفرت در دل‌ها به جوش می‌آید و مردم به زبان نفاق آمیز با یک‌دیگر صحبت می‌کنند، پسران و مردان زیورآلات طلایی به خود می‌بندند و لباس حریر و ابریشم می‌پوشند، رباخواری ظاهر می‌شود و بین هم رشوه رد و بدل می‌کنند و به غیبت یک‌دیگر مشغول می‌شوند، آمار طلاق در جامعه بالا می‌رود، احکام و مجازات الهی اجرا نمی‌شود، ثروتمندان امت من برای تفریح به حج می‌روند و قشر متوسط برای تجارت و فقرا برای خودنمایی و خودستایی روانه‌ی مکه می‌شوند.

قرآن را برای اهداف غیر الهی یاد می‌گیرند آن را با ساز و آواز می‌خوانند و برای بحث و مجادله علم دین می‌آموزند. زنازادگان زیاد می‌شوند، به دنبال کسب سود و منفعت از قرآن می گذرند و به خاطر دنیا یک‌دیگر را محکوم می‌کنند. حرمت و حریم‌ها شکسته می‌شود. به فسق و فجور می‌پردازند، بدان بر خوبان مسلط می‌شوند. دروغ‌گویی رایج و رقابت در لباس شایع می‌شود. باران‌های غیر موسمی می‌بارد. در آن زمان از امر به معروف متنفر می‌شوند تا آن جا که مؤمن از کنیز بی‌ارزش‌تر می‌شود. قاریان در قرائت تظاهر و با یک‌دیگر دشمنی می‌کنند؛ این اشخاص در آسمان پلید و نجس خوانده می‌شوند. ثروتمند از تقاضای فقیران بیمناک است، چه بسا فقیری در محفل آن‌ها درخواست کمک کند اما هیچ‌کس چیزی به او نمی‌دهد. در آن ساعت کسی صحبت می‌کند که سخن‌گو نبود. در آن زمان به آنان مهلتی نمی‌دهند، زمین چنان نعره‌ی وحشت‌ناکی می‌زند که هر قومی

گمان می‌کند از سرزمین آن‌هاست. آنگاه به قدری که خدا اراده فرماید درنگ می‌کنند. در این مدت زمین گنجینه‌های طلا و نقره‌ی خود را نثار آنان می‌کند امّا در آن روز دیگر طلا و نقره سودی نبخشد.

نمونه‌ی دیگر از علم غیب پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾؛ روز حفر خندق بود که از کشته شدن عمّار به دست گروهی سرکش خبر داد در حالی که گرد و خاک از چهره‌ی او پاک می‌کرد. **«تقتلک الفئه الباغیه»** *(مسند البزار: ۲۱۵/۲ ح ۶۰۴، و المعجم الاوسط: ۱۹۸/۹ ح ۸۴۲۷ و مسندالشاسی: ۳۴۲/۱ و المستدرک: ۱۳۱/۳)*.

و قال لابی ذر، کیف انتَ اِذا طردت و نفیت و أَخرجت الی الرّبذه؟ *(البحار: ۱۱۱/۱۸ ح ۱۸)*.

و به ابوذر فرمود: تو چه حالی داری هنگامی که از جامعه طرد و اخراج و به «ربذه» تبعید می‌شوی؟

و قال: تبنی مدنیه بین دجله و دجیل و الفرات و قطر، بل تجبی الیها خزائن الارض و یکون الخسف بها، (همان) یعنی بغداد.

در خبر غیبی دیگر فرمود: بین دجله و دجیل و فرات و قطر، شهری بنا می‌شود که گنجینه‌های زمین به سوی آن روانه می‌شود و اجناس در آن ارزان. در زمان جنگ خندق هنگامی که کارزار برای مسلمانان سخت شد در مسجد فتح، منبر رفت و بعد از خواندن دو رکعت نماز این‌گونه دعاء کرد: ***«الهم ان تهلک هذه العصابه لن تعبد بعدها فی آلارض»***.

خدایا اگر این جماعت مسلمین از بین بروند، تو در این سرزمین عبادت نمی‌شوی. ملائکه آمدند و گفتند: ای رسول خدا، ما به فرمان خداوند در اطاعت از شما آماده‌ایم، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: لرزه بر اندام مشرکان افکنید و آنان را از این جا دور کنید، فرشتگان به امر پیامبر؛ دشمنان را به ترس و وحشت انداختند، در این حین ابوسفیان رو به سپاه خود کرد و گفت: اگر ما با اهل زمین بجنگیم بر آنان چیره می‌شویم اما اگر با اهل آسمان بجنگیم قدرت مقابله با آنان نداریم. **(همان: ۲۴۸/۲۰ ح ۱۷)**.

سیف بن ذی یزن فرمانروای معاصر عبدالمطلب به او گفت: در کتاب محفوظ و گنجینه‌ی علم خوانده‌ام وقتی که پسر بچه‌ای با خالی بر شانه (مهر نبوت) در تهامه متولد شود؛ تا روز قیامت بر مردم امامت می‌کند و شما نیزپیشوایی، مادر و پدرش می‌میرند و جد و عمویش سرپرستی او را بر عهده می‌گیرند، در عام‌الفیل به دنیا آمد، دو ماهه بود که پدرش فوت کرد، در چهار سالگی مادر را از دست داد و در هشت سالگی پدربزرگ خود، عبدالمطلب را و از آن به بعد، عمویش ابوطالب کفیل او شد. ***(همان، ۱۸۸/۱۵۰.ح ۱۱ به نقل از کافی)***.

هنگامی که ابوذر برای اوّلین بار نزد پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» آمد و در مقابل آن حضرت مسلمان شد به او فرمود: به سرزمین خود برگرد که پسر عمویت مرده است، و ثروتی از او برای تو باقی مانده است، در آن‌جا تا فلان وقت بمان و سپس نزد من برگرد.

به یمن برگشت و دید خبری که پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به او داده بود به وقوع پیوسته است صاحب آن ثروت شد و تا دعوت علنی پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» همان‌جا ماند و آن‌گاه پیش پیامبر آمد.

وهب بن منبه از ابن عباس روایتی را از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» این گونه نقل می‌کند:

قال رسول‌الله: لما عرج بی الی السماء نادانی ربّی یا محمد، اِنی اقسمت بی و انا والله الذی لا اله اِلا انا انی ادخل الجنه جمیع امتک الامن أبی، فقلت: ربّی و من یابی دخول الجنّه؟ فقال: انّی اخترتک نبیاً، و اخترتُ علیاً ولیاً، فمن ابی عن ولایته فقد ابی دخول الجنه لان الجنه لایدخلها الا محبّه، و هی مُحَرَّمَةٌ علی الانبیاء حتی تدخلها انتَ و علی و فاطمه و عترتهم و شیعتهم، فسجدت‌لله شکراَ، ثُم قال لی: یا محمّد اِنّ علیا هو الخلیفه بعدک و اِن قوماَ مِن امتک یخالفونه و اِن الجنّه محرّمه علی من خالفه و عاداه، فبشر علیا ان له هذه الکرامه منّی و انی سأخرج مِن صلبه احد عشر نقیبا منهم سیّد یصلی خلفه المسیح ابن مریم یملاالارض عدلاً و قسطاً کما مُلئت جورا و ظلما، فقلت‌ربی متی یکون ذاک: فقال: اذا رفع العلم، و کثر الجهل، و کثر القرّاء، و قلّ العلماء، و قَل الفقهاء، و کثر الشعراء، و کثر الجور و الفساد، و التقی الرجال بالرجال و النساء بالنساء و صارت الامنا

خونه، و اعوانهم ظلمه، فهناک اظهر خسفاً بالمشرق و خسفا بالمغرب، ثمّ یظهر الدّجال بالمشرق ثم اخبرنی ربّی ماکان و مایکون مِن الفتنه مِن امیه و بنی العبّاس، ثم امرنی ربّی أن أوصل ذلک کلّه الی علی فاوصلته الیه و عن امرالله. *(پاره‌ای از حدیث در بحار الانوار: ۵/۸ح ۷ و: ۳۸۱/۴۷ ح ۱۰۲)*.

هنگامی که مرا به معراج بردند، پروردگارم مرا صدا زد و فرمود: به خودم سوگند یاد می‌کنم که من خدا هستم و جز من معبودی نیست؛ من همه‌ی امت تو را به بهشت می‌برم مگر کسی که خودش نخواهد، گفتم: پروردگارا چه کسی از رفتن به بهشت خودداری می‌کند؟ فرمود: من تو را به عنوان پیامبر و علی را به منصب ولایت برگزیدم. پس هرکسی ولایت علی را نپذیرد از بهشت رفتن خودداری کرده است زیرا فقط محبان علی به بهشت می‌روند، و حتی پیامبران، بعد از تو و علی، فاطمه، خاندان او و شیعیان آن‌ها وارد بهشت می‌شوند، سجده‌ی شکر به جا آوردم و آن‌گاه به من فرمود: ای محمد، فقط علی بعد از تو خلیفه است، امّا قومی از امّت با او مخالفت می‌کنند و بهشت بر مخالفان و دشمنان علی حرام است. به علی مژده بده که این یک کرامت الهی است و من از نسل او یازده پیشوا قرار می‌دهم؛ سیّدی از آن‌ها زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان‌طور که از ستم و بی‌انصافی آکنده شده است و حضرت مسیح بن مریم به امامت او نماز می‌خواند. پرسیدم: کی این اتفاق می‌افتد؟ فرمود: هنگامی که دانایی به کنار می‌رود و نادانی به میان می‌آید، قاریان زیاد و دانشمندان اندک می‌شوند، فقیهان نایاب، شاعران فراوان و ظلم و فساد فراگیر می‌شود. هم‌جنس‌گرایی در میان مردان و زنان شایع می‌شود، امانت‌داران خیانت می‌کنند و کارگزاران حکومت ستمگر می‌شوند، رانش بزرگ زمین در شرق و غرب رخ می‌دهد، و در مشرق زمین دجّال ظاهر می‌شود. آن‌گاه خداوند متعال مرا از اتفاقات گذشته و فتنه‌های بنی امیّه و بنی عباس در آینده، باخبر کرد. و از من خواست تا همه‌ی این امور را به علی بگویم و من هم، او را از اخبار غیبی و امر پروردگار آگاه کردم.

از جمله کرامت‌های پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در ولیمه‌ی ازدواج حضرت علی «علیه السلام»

و حضرت زهرا﴿علیهاالسلام﴾ است؛ پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرمود: مقدار کمی خرما و روغن و آرد بیاورند، وقتی مواد حاضر شد آن را در کاسه‌ای ریخت و با دستان شریف خود که منبع برکت و خیر و نعمت و مایه‌ی رحمت برای ساکنان زمین و آسمان‌هاست به مالش آرد و خرما و روغن پرداخت و بعد فرمود: سینی و دیگ و کاسه‌ها را بیاورید؛ آن‌قدر در ظرف‌های متعدد بزرگ و کوچک از حلوا ریخت تا به تمام خانه‌های مهاجر و انصار رسید، امّا ظرف اصلی هم‌چنان مالامال بود و کام سایر مردم هم از آن حلوای پر برکت شیرین شد.

«آن همه خوردند و اصلاً کم نشد» (*گنجینه‌ی اسرار*: ۱۱).

آخرین سخنان پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ قبل از وفات در اجتماع مردم اطراف ایشان حکایتی دیگر از اتصال او به عالم غیب بود:

ابیّضت وجوه و اسودّت وجوه، و سعد اقوام، و شقی آخرون، سعد اصحاب الکساء الخمسه، و انا سیّدهم و لافخر، عترتی اهل بیتی، السابقون اولئک المقربون، سعد من تبعهم و شایعهم، علی دینی و دین آبایی، انجزت موعدک یا ربّ! و اسودّت وجوه اقوام یردون ظمان الی نار جهنم مرق البغل الاوّل الاعظم، و الاخروالثانی حسابهم علی الله، و ثالث و رابع، کل امریء بماکسب رهین، و علقت الرهون، واسودت الوجوه، و هلکت الاحزاب و قادت الامراء بعضها بعضاً الی النّار، کتاب دارس و باب مهجور و حکم بغیر علم، مبغض علی و آل علی فی النّار، محب علی و آل علی فی الجنه». (همان: ۴۹۴/۲۲ ح ۴۰).

عدّه‌ای روسفید و گروهی روسیاه و جمعیتی خوشبخت و مردمانی بدبخت می‌شوند، پنج تن آل عبا سعادت‌مند هستند و بدون آن‌که فخرفروشی کنم می‌گویم: من سرور آنانم؛ پیشگامانی که در قرآن کریم به مقرّب بودنشان تصریح شده است، عترت و اهل بیت من هستند، هرکس از آن‌ها پیروی کند، خوشبخت می‌شود و بر دین من و پدران من خواهد بود، پروردگارا! تو به وعده‌ی خود عمل کردی، روسیاه می‌شوند کسانی که تشنه کام وارد جهنم می‌شوند هم‌چون قاطرهایی که رم کرده‌اند، حساب اوّلی که از بقیه‌ی بزرگ‌تر است و دوّمی و دیگری با خداست و سوّم و

چهارم هر کدام گرفتار عملکرد خود می‌شوند و گروگذاری بی‌اعتبار. چنین افرادی رو سیاه‌اند و احزاب باطل نابود می‌شوند و فرمانروایان باطل یک‌دیگر را به جهنم می‌برند، کتاب فرسوده، آستان متروک و احکام، بدون علم صادر می‌شود، دشمن علی و آل علی جهنمی و محبّ آن‌ها بهشتی می‌شود.

باران غیب در زندگی امیرالمؤمنین(ع):

وقتی امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ در مسجدالحرام وکعبه‌ی پروردگار به دنیا آمد، سجده کرد و بعد از آن که سر مبارک را از سجده برداشت، اذان و اقامه گفت و به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و خلافت و ولایت خودش شهادت داد، سپس به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ اشاره کرد وگفت: ای رسول خدا آیا اجازه می‌دهید بخوانم؟ فرمود: بله. از صحف آدم شروع به خواندن کرد به طوری که اگر شیث نبی حاضر بود به اعلمیت وی نسبت به خودش اقرار می‌کرد، آن‌گاه به قرائت کتاب‌های آسمانی حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ پرداخت تا به آیه‌ی: **﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾** ***(المؤمنون: ۱)***. مؤمنان رستگار شده‌اند، رسید؛ پیامبراکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **نعم، افلحوا اذ انت امامهم**؛ آری اگر تو امام آن‌ها باشی رستگارند. بعد همان‌طور که پیامبران با خلفای خود سخن می‌گویند با علی صحبت کرد و ساکت شد، پس از آن رسول خدا به او فرمود: «**عُدالی طفولتک فأمسِک**» به کودکیت برگرد و خویشتن داری کن. ***(بحارالانوار: ۱۸/۳۵ و ۳۷ ح ۱۴ و ۳۷)***.

الاثرم، راهب یمامه بارها مژده‌ی ولادت علی را به ابوطالب داده بود، که به زودی صاحب پسری می‌شوی که سرور اهل زمان خود خواهد بود، او، «ناموس اکبر» بزرگ‌ترین رازدار دین می‌شود، وی یار و یاور و داماد و وزیر پیامبر زمان خود خواهد شد، من دوره‌ی او را درک نخواهم کرد اما سلام مرا به او برسان اگر چه شاید او را ببینم، وقتی امیرالمومنین به دنیا آمد، ابوطالب سراغ راهب رفت تا او را از ولادت علی با خبر کند که دید فوت کرده است، به خانه آمد علی را در آغوش گرفت و بوسید و علی به او سلام کرد وگفت: پدرجان شما از نزد اثرم راهب می‌آیی

که پیوسته مژده‌ی تولد مرا می‌داد. و داستان راهب را برای پدر خود تعریف کرد؛ ابوطالب هم به فرزندش گفت: راست و درست گفتی ای ولیّ خدا. (نام راهب در منابع مثرم ثبت شده است).

محمدبن سنان می‌گوید: هنگامی که امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ یاران خود را برای جنگ با معاویه آماده می‌کرد دو نفر که با هم درگیری داشتند برای شکایت نزد ایشان آمدند، یکی از آن دو سخن اهانت آمیزی گفت، حضرت به او فرمود: ای سگ ساکت شو! مرد بلافاصله مثل سگان بانگ زد و سگ شد، حاضران مات و مبهوت شدند، مرد مسخ شده در برابر آن حضرت ناله می‌کرد و با دستانش به وضعیت اسف‌بارش اشاره می‌کرد، حضرت به او نگاه کرد و لبان مبارک را جنباند و او به صورت اوّل خود برگشت؛ «مالک» در جمع سپاه آن حضرت عرض کرد: آیا مردم را برای جنگ با معاویه بسیج کنیم و حال آن که شما چنین قدرتی دارید؟ فرمود: سوگند به کسی که دانه را در دل خاک شکافت و آدم را آفرید، اگر بخواهم می‌توانم پایم را به زمین بکوبم به طوری که به سینه‌ی معاویه اصابت کند و او را از تختش به پایین پرتاب کنم، اما خداوند می‌فرماید: **﴿بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ﴾ * لا يَسبقونه بالقول و هم بامره يعملون»** ***(أنبياء: ۲۶، حديث در بحارالانوار: ۳۸۵/۳۲ ح ۳۵۷)***. آنان بندگان گرامی اویند که در سخن بر خداوند پیشی نمی‌گیرند و تنها به فرمان او عمل می‌کنند.

در جنگ جمل وقتی مروان بن حکم با آن حضرت بیعت کرد به او فرمود: **خفتُ يا ابن الحكم ان ترى رأسک فی هذه البقعه، كلا لا يكون ذلک حتى يكون مِن صلبک طواغيت يملكون هذه الامّه. *(مدينه المعاجز: ۳۹/۲)*.**

نگران بودم که سر و کلّه‌ات در این سرزمین دیده شود «در این جا کشته شوی»، امّا نه، چنین اتفاقی نمی‌افتد. تا این که از فرزندانت عدّه‌ای حاکمان ستمگر می‌شوند و بر این امت حکومت می‌کنند.

از سخنان غیب‌آمیز آن حضرت در مسیر صفین درکربلا فرمود: **«صبراً أبا عبدالله! بشاطى الفرات ثُم بكى، و قال: هذا و الله مناخ القوم و محطّ رحالهم».** ***(بحار الانوار: ۳۸۶/۲۲ ح ۲۸)***.

ابا عبدالله! حسین جان! در ساحل فرات شکیبا باش! پس گریه کرد و فرمود: به خدا سوگند که این‌جا خیمه‌گاه و بارانداز شترانشان خواهد بود.

- در جنگ صفیّن وقتی شنید که با داد و فریاد از کشته شدن معاویه می‌گویند، فرمود: **«ما قُتل و لا یقتل حتّی تجتمع علیه آلامه»**. (**همان: ۲۹۸/۴۱ ح ۲۷**).

معاویه کشته نشده است و در این معرکه هم کشته نمی‌شود تا این که مردم بر خلافت او همداستان می‌شوند.

أبّان بن تغلب از امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ روایت می‌کند: زمانی که حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾ در مسجد کوفه بالای منبر برای مردم صحبت می‌فرمود، اژدهایی هف هُف کنان به میان جمعیت آمد، مردم به وحشت افتادند و از مقابل او کنار می‌رفتند، حضرت فرمود: «و سِّعوا له» به او راه دهید، مردم دیدند که افعی اژدها پیکر جلو آمد و از منبر بالا رفت و بر پاهای امیرالمومنین﴿علیه‌السلام﴾ بوسه زد و سر بر پاهای ایشان می‌مالید، سه بار بانگ زد و سپس پایین آمد و رفت و حضرت به سخنان خود ادامه داد. از امیرالمومنین درباره‌ی افعی پرسیدند، فرمود: **«هذا رَجُل مِن الجن ذکرانٌ ولده قتله رجل مِن الانصار اسمه جابربن سبیع عند خفان مِـن غـیران یـتعرض له بسـوء و قـد استوهبتُ دَمَ وَلدِه.»**

این افعی؛ مردی از جنیّان بود وگفت: یکی از انصار به نـام جـابربن سـبیع در منطقه‌ی «خفان» نزدیک کوفه فرزند او راکه هیچ ضرری به او نرسانده کشته است، من هم از او تقاضای بخشش خون فرزندش کردم.

مردی بلندبالا برخاست وگفت: من همان کسی هستم که افعی را در آن ناحیه کشتم و از آن موقع تاکنون از شدّت ناله و فریادهایی که می‌شنوم نمی‌توانم در جایی بمانم به همین علت به مسجد جامع کوفه پناه آوردم و اکنون هفت شب از آمدنم به این‌جا می‌گذرد.

فقال امیرالمومنین﴿علیه‌السلام﴾: **«خذجملک واعقره فی مکان قتل الحیه و امض لابَأس علیک»**. (***بصائر الدرجات*: ۲۰۱ و *البحار*: ۱۷۲/۳۹ ح ۱۴**).

شترت را بردار و به همان جایی که افعی کشته شد برگرد و شترت را ذبح کن و به راهت ادامه بده که هیچ آسیبی به تو نمی‌رسد.

حضرت علی(علیه السلام) به «رُمَیله» که از یاران ویژه و پرهیزگار آن حضرت بود و مریض شده بود فرمود: **«وَ عکت یارمیله، ثم رَایت خفا فأتیت الی الصلاه، قال: نعم یاسیّدی، و ما ادراک؟ فقال: یا رمیله ما من مومن و لا مومنه یمرض الا مَرِضْنا لمرضه، و لا حزن الا حزنّا لحزنه، ولا دعا اِلّا آمَنّا علی دعائه، و لاسکت الْا دعوناله، و مامِن مُؤمِن و لا مؤمنه فی المشارق و المغارب الّا و نحن معه»**. *(البحار:* **۱۵۴/۲۶ ح ۴۳)**.

«رُمَیله»! تو بیمار بودی، سپس دیدم با نشاط برای نماز حاضر شدی! عرض کرد: آری سرورم، چه کسی شما را از حال من باخبر کرد؟

آن حضرت فرمود: هر مومنی مرد باشد یا زن وقتی مریض می‌شود ما هم به خاطر او ناخوش می‌شویم و از ناراحتی او اندوهگین؛ و هنگامی که دعا می‌کند، آمین می‌گوییم و اگر ساکت باشد ما برای او دست به دعا بر می‌داریم؛ ما در کنار هر مؤمنی مرد باشد یا زن حاضریم چه در مشرق باشد یا مغرب. امیرالمومنین در مورد الطاف الهی به ایشان فرمود: خداوند موهبت هایی به من عطا فرموده است که به احدی از مخلوقاتش نداده است؛ راه‌ها برای من باز شده‌اند و اجرای امور و نسب‌شناسی به من تعلیم داده شده است، ابرها برای من حرکت کرده‌اند، به ملکوت - باطن - آسمان نظر افکنده‌ام و هیچ امری از گذشته و آینده از من مخفی نشده است، بر پیشانی همه‌ی مخلوقات نوشته شده است کافر یا مومن، ما وقتی او را ببینیم آن را می‌خوانیم و او را می‌شناسیم. **(همان: ۳۳۶/۳۹ ح ۵)**.

اصبغ بن نباته از زید شحام روایت می‌کند که عده‌ای از منافقان پیش امیرالمومنین(علیه السلام) آمدند و گفتند: تو می‌گویی فرات از مسخ شدگان است؟

فرمود: بلی

گفتند: به چه دلیل؟

حضرت علی(علیه السلام) آن‌ها را نزدیک فرات برد و صدا زد «مناش مناش» (این کلمه در بحارالانوار به صورت هناس آمده است) رود پاسخ داد: لبیک. امیرالمومنین به او فرمود: تو کیستی؟

- از کسانی هستم که ولایت تو بر آنان عرضه شد و قبول نکردند و مسخ شدند، در میان افرادی که همراه تواند عدّه‌ای به سرنوشت ما دچار می‌شوند.

امیرالمومنین«علیه السلام» فرمود: ماجرای خود را تعریف کن تا حاضران بشنوند و به آن پی ببرند.

گفت: آری، ما ۲۴ قبیله‌ی نافرمان و عصیان‌گر از بنی‌اسرائیل بودیم و هنگامی که از ولایت شما آگاه شدیم آن را نپذیرفتیم و سرزمین خود را ترک کردیم و به فساد روی آوردیم و به وضعی گرفتار شدیم که تو نسبت به آن از ما آگاه‌تری، بانگ مهیبی همه‌ی ما را در یک‌جا جمع کرد بعد از آن که در نواحی مختلف پراکنده بودیم، آن‌گاه بانگ وحشتناک دیگری برخاست و گفت: به قدرت خداوند همگی مسخ شوید و ما هم به انواع مختلفی مسخ شدیم؛ سپس صاحب بانگ چنین گفت: ای بیابان خشک پذیرای نهرهایی باش که این مسخ شدگان را در خود جای دهند و به دریاها متصل شوند تا آن که در همه‌ی آب‌ها اثری از این مسخ شدگان باشد! **(همان: ۲۷۱/۲۷ ح ۲۴)**.

شخصی که از شنیدن این حکایت در قبول آن به شک و حیرت افتاده بود به من گفت: آیا به زبان حال رود فرات پاسخ داد یا به زبان قال «گفتار»؟ به او گفتم: آیا آیات قرآن نخوانده‌ای؟ که می‌فرماید: **﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾** ***(اُسراء: ۴۴)***.

هفت آسمان و زمین با تمام ساکنانش به تسبیح خدا مشغول‌اند. در این آیه خداوند به تسبیح صاحبان عقل و اندیشه که به تسبیح حق می‌پردازند اشاره فرمود، و در آیه **۴۴ و ۴۵ *سوره‌ی اسراء*** تسبیح همه‌ی موجودات و اشیاء را مطرح فرمود: **﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾** هر موجودی به حمد و تسبیح او مشغول است اما شما تسبیح آن‌ها را درک نمی‌کنید.

و بعد فرمود: **﴿إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً﴾** خداوند بردبار و آمرزنده است.

خداوند سبحان می‌فرماید: هر موجودی به زبان حال و مقال به تسبیح پروردگار خود می‌پردازد هرچند شما از درک تسبیح آن‌ها ناتوانید، اما اگر حجاب از مقابل دیدگان شما به کنار رود به آن پی می‌برید مانند تسبیح گفتن ریگ‌ها در کف دست پیامبر اکرم«صلی الله علیه و آله»، پس وقتی چند ریگ به گفتار می‌آید چرا رود جاری و یا هر حیوان دیگر سخن نگوید.

﴿إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً﴾ در آخر آیه به این نکته اشاره دارد، موجوداتی که مکلّف نیستند ستایشگر پروردگار خویش‌اند و در این ستایش خسته نمی‌شوند، امّا شما انسان‌ها با وظیفه‌ای که در قبال پروردگار دارید او را فراموش می‌کنید و یا اظهار خستگی می‌کنید امّا خداوند در برابر نادانی و فراموشی انسان نسبت به او بردبار و بخشاینده است.

عبید سکسکی از امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت کرده است که فرمود: **إِن علياً لما قدم مِن صفين وقف على شاطى الفرات، و اخرجَ قضيبا أخضرو ضرب به الفرات، و الناس ينظرون اليه فانفجرت اثنتى عشره عينا كل فرق كالطود العظيم ثم تكلم بكلامِ لم يفهموه، فاقبلت الحيتان رافعه اصواتها بالتهليل و التكبير، و قالت: السلام عليک يا حجه‌الله فى ارضه و عين الله الناظره فى عباده خذلک قومک كما خذل هارون بن عمران قومه، فقال لاصحابه: سمعتم؟ فقالوا: نعم، فقال هذه آيه لى و حجه عليكم.** *(بحار الانوار به نقل از الخرائج: ۴۶/۳۳ ح ۳۹۱).*

هنگامی که علی﴿علیه السلام﴾ از صفین بر می‌گشت در ساحل فرات درنگ کرد، شاخه‌ی سبزی به دست گرفت و بر آب فرات زد، در برابر دیدگان حاضران، دوازده چشمه جوشیدن گرفت که هر فواره مانند کوهی باشکوه شد، این فوّاره‌ها به زبانی که مردم متوجه نشدند صحبت کردند، بعد از آن ماهیان جمع شدند و با صدای بلند به تهلیل و تکبیر پرداختند و گفتند: سلام بر تو ای حجت خدا در زمین و چشم خداوند در میان بندگانش، قومت مانند بنی اسرائیل که هارون را رها کردند تو را تنها گذاشتند. حضرت علی﴿علیه السلام﴾ رو به یاران کرد و فرمود: آیا شنیدید؟ گفتند: آری، فرمود: این معجزه‌ای است برای من و حجتی برای شما.

از اتفاقات عجیب و شگفت‌انگیز حلّ و چاره‌جویی آن حضرت در مشکلات پیچیده بود، در جلسه‌ای که ابوبکر حاضر بود مردی آمد و ادّعا کرد که از خدا نمی‌ترسد و از بهشت مأیوس است و ترس از جهنم ندارد با آن‌که در برابر خدا رکوع و سجده نمی‌کند، خون و گوشت مردار می‌خورد و به آن‌چه ندیده است شهادت می‌دهد و فتنه را دوست دارد و حق را دشمن، یهودیان و مسیحیان را تصدیق

می‌کند، صاحب چیزی است که خدا ندارد و چیزی نزد اوست که نزد خداوند نیست، و احمد نبی و علیّ ولیّ و پروردگار شما من هستم، عمر به او گفت: بر کفر خود افزودی.

فقال له امیر المومنین﴿ علیه‌السلام ﴾: هوّن علیک یا عمر! فان هذا رجل مِن اولیاءالله لا یرجو الجنه، و لکن یرجو الله و لا یخاف النار، و لکن یخاف ربّه و لا یخاف الله مِن ظلم، و لکن یخاف عدله لانه حکم عدل و لا یرکع و لا یسجد فی صلاه الجنازه و یأکل الجراد و والسمک و یحب الاهل و الولد و یشهد بالجنه و النار و لم یرهما و یکره الموت و هو الحق، و یصدق الیهود و النصاری فی تکذیب بعضهم بعضا، و له مالیس لله لان له ولَداَ و لیس لله ولد، و عنده مالیس عندالله، فانه یظلم نفسه و لیس عندالله ظلم، و قوله؛: انا احمد النبی اَی أنا أحمَده عن تبلیغه الرساله ربه، و قوله أنا علی یعنی علی فی قولی و قوله و أنا ربکم اَی [أنا رَبُ کُمّ] لی کُمّ أرفعها و اَضعها. (*بحار الانوار به نقل از المناقب*: ۲۲۱/۴۰ ح ۴، *حدیث طولانی است*).

حضرت علی﴿ علیه‌السلام ﴾ به عمر فرمود: بر خود سخت نگیر که این مرد از اولیاء خداوند است که به حذف و ایجاز در این‌جا سخن گفت؛ او طمعی به بهشت و ترسی از دوزخ ندارد امّا به خدا امید دارد و از او می‌ترسد. و از خدا نمی‌ترسد یعنی از ظلم خداوند بیمی ندارد امّا از عدل او بیمناک است که خداوند حاکمی دادگرست و در نماز میّت رکوع و سجده نمی‌کند و منظورش از خوردن خون و مردار، خوردن ماهی و ملخ است که ذبح نمی‌شوند، دوستدار فتنه است یعنی زن و فرزند را دوست دارد. [**انما اولادکم و اموالکم فتنه**] و به بهشت و جهنمی که ندیده است شهادت می‌دهد که وجود دارد و مرگ را که حقّ است ناخوش دارد، و یهودیان و مسیحیان که یکدیگر را تکذیب می‌کنند، تأیید می‌کند، امّا چیزی که او دارد و خدا ندارد فرزند است و چیزی نزد اوست که نزد خدا نیست، ستم به خویشتن است که او به نفس خود ستم می‌کند و پروردگار نه، و این که می‌گوید: أنا احمد النبی: یعنی من ستایشگر پیامبر اکرم﴿ صلی‌الله‌علیه‌وآله ﴾ در تبلیغ رسالتش هستم و «أنا علی»؛ یعنی بلند مرتبه در ادّعای خود و سخن پیامبر هستم، و أنا ربّکم یعنی صاحب آستینی هستم که آن را بالا می‌برم و پایین می‌آورم.

عمر از توضیح علی﴿علیه السلام﴾ خوشحال شد، برخاست و سر آن حضرت را بوسید و گفت: ابالحسن! من بعد از تونباشم.

ابن الکوا در حالی که امیرالمومنین سخنرانی می‌کرد وارد شد و عرض کرد: در راه به مرغ مرده‌ای رسیدم و از درون شکمش تخمی بیرون آوردم، آیا می‌توانم آن را بخورم؟ فرمود: خیر، ابن الکوا گفت: اگر از این تخم مرغ جوجه‌ای بیرون آید آیا خوردنش حلال است؟ فرمود: بله، او گفت: این چطور ممکن است؟

فرمود: زیرا جوجه موجود زنده‌ای است که از درون مرده‌ای خارج می‌شود و تخم‌مرغ، مرداری است که از مرده‌ی دیگر بیرون آمده است. (***شرح الاخبار للقاضی:* ۳۲۴/۲، و *مناقب آل ابی طالب:* ۱۹۶/۲**).

چرا چنین نباشد! که حسن بصری می‌گوید پس از ماجراهایی که در ملاقات موسی و خضر﴿علیه السلام﴾ پیش آمد و آن دو تصمیم به جدایی گرفتند گنجشکی قطره‌ای از آب دریا را برداشت و در دست موسی گذاشت. خضر از موسی معنی آن را پرسید. حضرت موسی﴿علیه السلام﴾ فرمود: این پرنده می‌گوید: علم ما و همه‌ی موجودات از اوّل تا آخر در برابر علم جانشین آخرین پیامبر مانند قطره‌ای از این دریاست. (***بحار الانوار:* ۱۸۶/۴۰ ح ۷۱**).

ابن عباس می گوید که امیرالمؤمنین از اوّل شب تا سحرگاه و ناپدید شدن ستارگان در تفسیر «باء» بسم‌الله الرحمن الرحیم سخن گفت و به شرح «سین» نرسید و فرمود: «**لوشئتّ لَأَوقرتُ اربعینَ بعیرًا مِن شرح بسم‌الله**». (***تذکره الخواص:* ۱۵۳، و *الطرائف:* ۲۰۵/1، *البحار:* ۱۸۶/۴۰ ح ۷۱**).

اگر بخواهم می‌توانم به اندازه‌ی چهل بار شتر از کتاب تفسیر «بسم‌الله الرحمن الرحیم» پر کنم.

آری این برادر و وصی پیامبر و نائب و ولیّ و شیر خداوند است، برگزیده و مورد رضایت پروردگار است که همدرد و همدم پیامبر در هر شرایطی و در سختی‌ها جان نثار او بود، وقتی او را به اسلام دعوت کرد، پاسخ مثبت داد و لبیّک گفت و با عزم استوار خود بنای دین را محکم کرد و در خانه‌ی نبوّت تربیت شد و در معدن

رسالت رشد کرد و بالید، با آفتاب رسالت ازدواج کرد و میوه‌های درخت رسالت فرزندان او شد، همان کسی که یاور و حامی پیامبر بود، او را غسل داد و دفن کرد. دین او را ادامه داد و قرض پیامبر را ادا کرد، خودش زاده‌ی کعبه بود و تربیت یافته‌ی کرامت و نابودگر شرک.

مردی از خوارج با دو ماهی که از رودخانه گرفته و در لباسش پیچیده بود از کنار امیرالمومنین عبور کرد، حضرت به او فرمود: پدر و مادرت را از بنی اسرائیل به چه قیمتی خریده‌ای؟

آن مرد گفت: چقدر تو ادّعای علم غیب می‌کنی!

فرمود: آن دو را بیرون بیاور. آنگاه پرسید، شما چه کسانی هستید؟ یکی از آن دو گفت: من پدرش و دیگری جواب داد مادرش.

محمدبن سنان می‌گوید شنیدم که امیرالمومنین به آن مرد می‌گوید: ای فریب خورده می‌بینم که تو به دست برده‌ی «امّ معمّر» مجروح و با آن زخم کشته می‌شوی تو با ستم در مورد وی حکم می‌دهی. و او تورا می‌کشد و با این توفیق بهشتی می‌شود بر خلاف تو، رفیقت و خودت پس از خارج شدن از محضر رسول خدا «صلی الله علیه و آله» بر شاخه‌های درخت خشکیده‌ای که بعداً سبز می‌شود به دار زده می‌شوید و این آزمون و رنجی برای دوستانت خواهد شد، عمر پرسید: ابالحسن! چه کسی مرتکب این کار می‌شود؟ فرمود: عدّه‌ای که شمشیرهایشان با غلاف میانه‌ای ندارند، آنگاه همان آتشی که برای ابراهیم افروخته شد می‌آورند، در آن زمان حضرات جرجیس و دانیال و هر پیامبر و تصدیق کننده‌ی آن پیامبر می‌آید، سپس تندبادی می‌وزد و باقی مانده‌ی اجساد شما را در دریا به شدّت پراکنده می‌کند. *(مدینه المعاجز: ۴۴/۲، و البحار: ۱۳/۵۳).*

امیرالمومنین یک روز به حسن فرمود: ای ابامحمّد! تابوتی از آتش نزد پروردگارم دیده می‌شود که می‌گوید: ای علی! برای من طلب مغفرت کن، امّا خدا او را نیامرزد.

وقتی از تفسیر این آیه **﴿إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾** *(لقمان: ۱۹)*. از حضرت علی «علیه السلام» سؤال شد، فرمود: خداوند کریم‌تر از آن است که چیزی را خلق

کند و سپس اظهار تنفر کند، این که خداوند فرمود گوش خراش‌ترین صداها، صدای خران است، صدای ناله‌های هولناک «زریق» و همدستش در تابوتی از آتش در میان شعله‌های جهنم است که باعث شکنجه‌ی جهنمیان می‌شود. وقتی جاسوس های خوارج در جنگ نهروان خبر آوردند که در سپاه امیرالمومنین چهار هزار سوارکار است، تصمیم گرفتند که از تیر و شمشیر در این مبارزه استفاده نکنند و شبانگاه هر نفر نیزه‌ی خود را بردارد و یکی از سپاه علی﴿علیه السلام﴾ را بکشد، امیرالمومنین که از نقشه‌ی آنان آگاه شد به اصحاب خود فرمود: شما در این نبرد از تیر و نیزه استفاده نکنید، شمشیر به دست آماده باشد که به محض رسیدن حریف فوراً نیزه‌ی او را قطع کنید و سپس او را بکشید که از شما ده نفر هم کشته نمی‌شود و از آنان ده نفر هم باقی نمی‌ماند، «**لا ترموهم و لا تطاعنوهم، و استلّوا السیف فاذاجاء کلا منکم غریمه فلیقطع رمحه و یمشی الیه قیقتله فانّه لایقتل منکم عشره، و لایفلت منهم عشره**». ***(المعجم الاوسط: ۳۲۳/۲ و مناقب الخوارزمی: ۲۶۳)*.**

ابن عباس می‌گوید: مردی مهمان امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ شد، برای او کاسه‌ای با آب و مقداری نان خشک جو آورند، حضرت تکّه‌ای از نان جو خشکیده را درون کاسه ی آب ریخت و فرمود: نان را از درون آب بردار، وقتی که مرد تکه‌ی نان را برداشت دید، ران بریان شده‌ی مرغ است، سپس حضرت﴿علیه السلام﴾ تکه نان دیگری برای او به آب انداخت و فرمود: آن را بردار، وقتی برداشت تکه‌ای از حلوا بود. مرد با حیرت عرض کرد: سرورم برای من تکه‌های خرد شده‌ی نان خشک می‌گذاری، امّا به انواع غذاهای دیگر تبدیل می‌شود، امیرالمومنین فرمود: **نعم هذا الظاهر و ذاک الباطن و اِنّ امرنا هکذا. *(بحار الانوار: ۲۷۳/۴۱ ح ۲۹)*.**

آری این ظاهر و آن باطن است و امر ما نیز چنین است.

زمانی که فضّه دختر حاکم هند به عنوان کنیز وارد منزل حضرت زهرا﴿علیها السلام﴾ شد! چیزی جز یک شمشیر و سپر و آسیاب دستی در آن خانه‌ی رسالت و منبع رحمت و عصمت ندید. او که مقداری اکسیر از هند با خود آورده بود تصمیم گرفت تکّه مسی را طلایی کند، بنابراین پس از ذوب کردن مس و با استفاده از اکسیر آن را

به شکل ماهی طلایی رنگ در آورد و آن را مقابل حضرت علی«علیه السلام» گذاشت، حضرت فرمود: اثر زیبایی ساختی! امّا اگر برای این پیکر فلزی باله گذاشته بودی زیباتر و ارزش هنری آن بیشتر می‌شد، فضّه با تعجب پرسید: آیا شما از این فن اطلاع دارید؟

فرمود: بله، حتی این کودکم حسن«علیه السلام» نیز می داند، او را صدا زد وقتی نزد پدر آمد نظر خود را مانند پدر بزرگوارش مطرح کرد، حضرت علی«علیه السلام» به فضه فرمود: ما بیشتر و مهم‌تر از این می‌دانیم و می‌توانیم. سپس با دست مبارک اشاره‌ای کرد، انبوهی از طلا و گنج نمودار شد و بعد فرمود: آنچه ساختی را در کنار این طلا بگذار تا با بقیه از این‌جا بگذرد. **(همان)**

عمّار بن یاسر می‌گوید: با سرورم امیرالمومنین«علیه السلام» از بیابان های حیره عبور می‌کردیم که صدای ناقوس راهبی شنیدیم، به من فرمود: عمّار! آیا می دانی این ناقوس چه می‌گوید: عرض کردم: سرورم این آهنگ چه می‌گوید؟ فرمود: حال دنیا را برای مردم توصیف می‌کند:

۱- اهل الدنیا خَلّوا الدنیا — مهلاً مهلاً رفقاً رفقاً
۲- انّ المولی صمد یبقی — حقاً حقاً صدقاً صدقاً
۳- یا مولانا اِنّ الدنیا — قد أهَوتنا و استغوتنا
۴- مامِن یوم یَمضی منها — اِلا اوهَت منا رُکنا
۵- لَسنا ندری ما قَدَّمنا — فیها اِلاّ اِذقدمُتنا

۱- ای اهالی دنیا! دنیا را رها کنید آهسته آهسته با مهر و مدارا.
۲- که سرور ما بی‌نیازست و پاینده، حقّ است و ثابت، این عقیده راست است و درست.
۳- ای سرور ما! دنیا ما را به پستی و گمراهی کشانده.
۴- هر روزی که از عمر ما می‌گذرد، عضوی از ما را می‌کاهد.
۵- فقط وقتی از دنیا می‌رویم می‌فهمیم که چه کاری برای آخرت خود کرده‌ایم.

عمار می‌گوید: فردای آن روز نزد راهب رفتم و به او گفتم: ناقوست را تکان بده.

به من گفت: یک مسلمان چه کاری با نواختن ناقوس دارد؟ گفتم: می‌خواهم راز ناقوس را برایت برملا کنم.

ناقوس را به صدا در آورد و من هم برای او کلام ناقوس را خواندم، با شنیدن پیام ناقوس به سجده افتاد و مسلمان شد و گفت: من نوشته‌ای با دست خط هارون بن عمران﴿علیه السلام﴾ دارم، که خداوند در میان مردم بی‌سواد و کتاب، پیامبری مبعوث می‌فرماید که وزیرش آهنگ ناقوس را تفسیر می‌کند. **(همان: ۱۷۲/۴۰ ح ۵۴).**

از کرامات حضرت امیرالمومنین نقل شده است: وقتی که حضرت موسی و هارون برای ملاقات فرعون وارد کاخش شدند نگران برخورد او بودند، در مقابل آن دو سواری با لباس و شمشیر طلایی که مورد علاقه‌ی فرعون بود جلو آمد و به فرعون گفت: به این دو مرد پاسخ بده وگرنه تو را می‌کشم، فرعون از این تهدید ترسید و گفت: فردا به ملاقات من بیایید، وقتی موسی و هارون رفتند، نگهبانان ورودی قصر را احضار و توبیخ کرد و گفت: این سوارکار چگونه بدون اجازه‌ی من وارد کاخ شد؟ نگهبانان به عزّت فرعون سوگند خوردند که فقط موسی و هارون وارد قصر شدند، آن سوار تمثالی از علی﴿علیه السلام﴾ بود که خداوند باطناً به واسطه‌ی او پیامبران و ظاهراً حضرت محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ را یاری داد، حضرت علی﴿علیه السلام﴾ بزرگ‌ترین مصداق نصرت خداوند متعال برای اولیاء حق در صورت‌های مختلف بوده است و با همین کلمه‌ی مقدّس الهی بود که پیامبران دعا می‌کردند و خداوند دعای آنان را اجابت می‌فرمود و از مصائب نجاتشان می‌داد، ابن عباس «سلطان» در آیه‌ی **۳۵ سوره‌ی قصص** را به علی﴿علیه السلام﴾ که در کسوت سوار بر فرعون وارد شد تفسیر کرد:

﴿وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَاناً فَلَا یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا بِآیَاتِنَا﴾

ما برای شما - موسی و هارون﴿علیهما السلام﴾ قدرتی قرار دادیم که نمی‌توانند با معجزات ما به شما آسیبی برسانند. امام رضا﴿علیه السلام﴾ از پدران پاک خود روایت فرموده است که مردی یهودی در زمان خلافت ابوبکر پیش وی آمد و گفت: پدرم مُرد و گنج‌هایی به جاگذاشت امّا به محل آن‌ها اشاره‌ای نکرد، اگر تو مکان گنج‌ها را

بدانی، ⅓ گنج‌ها برای شما و ⅓ برای مسلمانان و ⅓ هم برای من خواهد بود، ابوبکر گفت؛ هیچ‌کس جز خداوند علم غیب ندارد، نزد عمر رفت و حکایت را برای او تعریف کرد، عمر او را به سوی علی﴿علیه السلام﴾ راهنمایی کرد و حضرت علی﴿علیه السلام﴾ به او فرمود: به صحرای «برهوت» در منطقه‌ی «حضر موت» یمن برو، وقتی به آن وادی رسیدی تا غروب خورشید همان‌جا بمان، دوکلاغ بانگ‌زنان پیش تو می‌آیند، تو پدرت را به نام صدا کن و به او بگو: من فرستاده‌ی جانشین رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ هستم با من صحبت کن، او با تو حرف می‌زند بنابراین آدرس گنج‌ها را از او سؤال کن که جای آن‌ها را به تو می‌گوید، یهودی به یمن رفت و در مکانی که حضرت امیر﴿علیه السلام﴾ فرموده بود نشست، حوالی مغرب دوکلاغ در آن ناحیه پایین آمدند، نام پدر خود را صدا زد و او هم جواب داد وگفت: وای بر تو چرا این جا آمده‌ای؟ این‌جا محل ارواح دوزخیان است. گفت: آمده‌ام تا مکان گنج‌ها را از تو بپرسم. پدرش جای گنج را که در دل دیواری قرار داشت به اوگفت و ادامه داد؛ به دین محمد﴿صلی الله علیه وآله﴾ ایمان بیاور که نجات در پیروی از دین اوست. کلاغ‌ها رفتند و او هم برگشت و به سراغ گنج رفت، گنجینه‌ای از طلا و نقره، آن‌ها را بار شتر کرد و خدمت امیرالمومنین آورد و همان‌جا به وحدانیت خداوند متعال و رسالت پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه وآله﴾ و ولایت امیرالمومنین شهادت داد و تأکید کرد که تو واقعاً وصی و برادر پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه وآله﴾ و امیرمومنانی، این گنج هدیه‌ای است برای شما، در هر موردی که بخواهید هزینه کنید زیرا شما ولیّ خداوند در میان آفریدگان هستید. **(*مدینه المعاجز*: ۴۷/۲ ح ۳۹۳).**

ابن عباس می‌گوید عدّه‌ای از بزرگان شیعیان کوفه، از امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ تقاضا کردند که گوشه‌ای از شگفتی های اسرار الهی را به آن‌ها نشان دهد؛ حضرت علی﴿علیه السلام﴾ به آنان فرمود: شما ظرفیت مشاهده‌ی یک راز از اسرار حق را هم ندارید وکافر می‌شوید. گفتند: بدون تردید شما از اسرار حق باخبری، حضرت هفتاد نفر از متقاضیان را انتخاب کرد و از کوفه خارج شدند، دو رکعت نماز خواند و ذکری بر زبان جاری کرد وگفت نگاه کنید: ناگهان درختان با انواع میوه‌ها در برابر آنان مانند

تصوری که از بهشت داشتند ظاهر شد. سخنگوی جمعیت گفت: این سحری آشکار است، همگی انکار کردند مگر دو نفر، به یکی از آن دو فرمود، آیا شنیدی همراهانت چه گفتند: در حالی که به خدا سوگند سحر نبود و من هم ساحر نیستم، امّا فقط خدا و پیامبرش می‌داند اگر این را از من نپذیرید از خدا نپذیرفته‌اید، حضرت علی﴿ علیه‌السلام﴾ به مسجد برگشت تا برای آنان طلب مغفرت کند، در آن‌جا هم دعا کرد و ریگ‌های مسجد به مروارید و یاقوت تبدیل شد. و یکی از دو نفر هم انکار کرد و تنها یک نفر بر اعتقاد خود باقی ماند. ***(همان)***

حضرت علی﴿ علیه‌السلام﴾ به ابن عباس می‌فرمود: ای پسر عمو وقتی سران و جاسوسان عرب به یک نفر ظلم می‌کنند تو چه حالی داری؟ ابن عباس عرض کرد: سرورم شما بارها این را فرموده‌اید و من منظور شما را درک نمی‌کنم، امیرالمومنین ﴿ علیه‌السلام﴾ فرمود: این سران عبارتند از: عتیق، عمر، عبدالرحمن، ابن عوف، عثمان، عایشه، معاویه، عمرو بن عاص، عبدالرحمن بن ملجم و عمربن سعد. ***(معانی الاخبار: ۳۸۷ باب نوادر المعانی).***

دهقان ایرانی با استناد به علم نجومی که داشت حضرت علی﴿ علیه‌السلام﴾ را از حرکت برای جنگ با خوارج نهی کرد وگفت: ستارگان شوم و نحس طلوع کرده‌اند بنابراین بدبخت‌ها در این وضعیت خوشبخت و خوش‌اقبالان، بیچاره می‌شوند که مریخ از برج ثور می‌گذرد و دو ستاره در برج تو در حرکت‌اند و در هیچ مکانی جنگ به نفع تو نخواهد بود. حضرت علی﴿ علیه‌السلام﴾ به او فرمود: «**انتَ الّذی تسیّرالجاریارت و تقضی علی بالحادثات، و تنقلها مع الدقائق و الساعات، فما السراری و ما الذراری؟ و ما قدر شعاع المدبرات؟**»

آیا این تو هستی که امور جاری و اتفاقاتی که برای من پیش می‌آید را اداره می‌کنی و در دقیقه و ساعت‌های معیّن به اجرا در می‌آوری؟ پس تکلیف همسران و نسل‌ها چه می‌شود؟ عرصه‌ی تدبیر انسان‌ها تا کجاست؟

گفت: در اسطرلاب نگاه می‌کنم و به شما می‌گویم. حضرت به او فرمود: آیا تو می‌دانی که در برج‌المیزان دیشب چه اتفاقی افتاد و چه ستاره‌ای از برج سرطان گذشت؟ و چه آفتی به ماه رسید.

مرد منجم گفت: اطلاعی ندارم، امیرالمومنین(علیه السلام) فرمود:

«أعالم انت أن الملک البارحه انتقل من بیت الی بیت فی الصین، و انقلب برج ماجین و غارت بحیره ساوه وفاضت بحیره خشرمه و قطعت باب البحر من سقلبه و نکس ملک الرّوم بالروم و ولی اخوه مکانه، و سَقَطَت شرفات الذّهب مِن قسطنطنیه الکبری و هبط سور کرندیب، و فقد ربّان الیهود، و هاج النمل بوادی النحل، و صعد سبعون الف عالم و ولد فی کل عالم سبعون الفاً و اللیله یموت مثلهم.»

آیا تو می‌دانی که دیشب در چین، حکومت از خاندانی به خاندان دیگر منتقل شد، برج ماچین واژگون شد و آب دریاچه‌ی ساوه فرو رفت و آب دریاچه‌ی خشرمه سرریز کرد، و از زمین جدا شد. در روم پادشاه سرنگون شد و برادرش به جای او بر تخت نشست. کنگره‌های بزرگ طلایی قسطنطنیه و دیوار سراندیب فرو ریخت. خاخام یهود از دنیا رفت. مورچه‌گان در صحرای مور به هیجان در آمدند. هفتاد هزار عالَم به وجود آمد و در هر جهان هفتاد هزار نفر متولّد شد و امشب به همین تعداد می‌میرد.

گفت نمی‌دانم، حضرت علی(علیه السلام) فرمود: **أعالم انت بالشّهب الحرس و الانجم و الشمس، و ذوات الذوایب الّتی تطلع مع الانوار و تغیب مع الاسحار؟ فقال: لاأعلم، فقال: أعالم انت بطلوع النجمین اللذین ما طلعاالاعن مکیده، و لاغابا الاعن مصیبه، و انهما طلعا فقتل قابیل هابیل، و لا یظهران الا بخراب الدنیا؟ فقال لا اَعلَم.**

آیا تو از شهاب‌های نگهبان، ستارگان، خورشید و ستارگان سیّالی که با نور طلوع می‌کنند و سحرگاهان غروب آگاهی داری؟ گفت: نه، حضرت فرمود: آیا از وجود دو ستاره‌ای که فقط به هنگام مکر و خدعه‌ی بزرگ طلوع و با مصیبت غروب می‌کنند خبر داری؟ همان ستاره‌گانی که به هنگام قتل هابیل به دست قابیل طلوع و غروب کردند و دیگر ظاهر نمی‌شوند مگر زمانی که تخریب دنیا آغاز شود. باز هم گفت نمی‌دانم، امیرالمومنین(علیه السلام) فرمود: اگر تو راه‌های دنیا را نمی‌شناسی من از تو در مورد همین محل نزدیک می‌پرسم، تو به من بگو در زیر سم راست و چپ اسبم چه سود و ضرری نهفته است؟

جواب داد: اطلاعات من در مورد زمین بسیار کمتر از آسمان است. حضرت علی﴿ علیه‌السلام﴾ فرمود: زیر سم راست اسب را حفر کردند و گنجی از طلا بیرون آوردند؛ سپس فرمود زیر سم چپ اسب را بکنند، ناگهان افعی از خاک بیرون آمد. مرد منجم خود را به امیرالمومنین نزدیک کرد و فریاد زد، سرورم به من امان بده. حضرت علی﴿ علیه‌السلام﴾ فرمود: امان در ایمان به خداوندست، مرد گفت: برای تو رکوع و سجده‌ی طولانی می‌کنم. حضرت علی﴿ علیه‌السلام﴾ فرمود: کلام نیکی از تو می‌شنوم امّا خیر و خوبی در سجده کردن برای خداست و به واسطه‌ی من به درگاه خدا استغاثه کن. ای که شب‌ها بر کرسی به تماشای اسمان می‌نشینی بدان که ستارگان قطب و نشانه‌های فلک ما هستیم؛ کسی در این علم آگاهی ندارد به جز ما و خانواده‌ای در هند!

حضرت علی﴿ علیه‌السلام﴾ در بصره فرمود: قبل از آن که مرا از دست دهید از من سؤال کنید، از کسی بپرسید که به مرگ و بلاها، نژاد و نسل در بدن‌ها و همه‌ی زبان‌ها آگاه است.

سلونی قبل ان تفقدونی، سلوا مَن عنده علمُ المنایا و البلایا، والانساب فی الاصلاب، و فصل الخطاب. (*بصائر الدرجات*: ۲۰۱، ح ۳-۴).

شیخ صدوق در کتاب «العیون» به نقل از اباصلت هروی روایت می‌کند، امام رضا﴿ علیه‌السلام﴾ با زبان‌های مختلفی با مردم صحبت می‌کرد. به خدا سوگند وقتی به زبان‌های گوناگون صحبت می‌کرد؛ از همه‌ی آن‌ها شیواتر و به ظرافت‌های کلامی آگاه‌تر بود. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا من از تسلط شما بر زبان‌های متعدد در حیرتم، امام رضا﴿ علیه‌السلام﴾ فرمود:

یا أباصلت أنا حجه الله، و ماکان الله لیتّخذ حجه علی قوم و هو لایَعرف لغاتهم، اما بلغک قول امیرِالمومنین﴿ علیه‌السلام﴾: «اوتینا فصل الخطاب [فهل فصل الخطاب] الّا معرفه اللغات؟ أنا دابّه الارض، أنا حیّ لایموت، و اذامِتُّ یرث الله الارض و مَن علیها، سلونی فانّی لاأسأل عمّادون العرش الّا أجَبتُ، آه لوأجد له حمله! قال: فقام الیه رجل، فی عنقه کتاب رافعاً صوته: ایها المدّعی مالاتعلم، المقلّد لایفهم، انی سائلک فأجب! قال: فوثب

الیه أصحاب علی لیقتلوه، فقال لهم امیر المؤمنین(علیه السلام): دعوه فَأنّ حجج الله لاتقوم بالبطش، ولا بالباطل تظهر براهین الله، ثم التفت الی رَجُل و قال: سل بکل لسانک فانّی مجیب ان شاء الله تعالی فقال الرجلُ کم بین المشرق و المغرب؟ فقال مسافه الهواء و قال: و ما مسافه الهواء؟

قال: دوران الفلک، قال: و مادوران الفلک؟ قال: مسیره یوم الشمس، قال الرجل صدقت. قال: فمتی القیامه؟ قال: عند حضور المنیه و بلوغ الاجل، قال: صَدقت، قال: فکم عمرالدنیا؟ قال: یقال سبعه آلاف ثم لا تحدید، قال صدقتَ، فأین مکّه مِن بکّه؟ فقال: مکه اکناف‌الحرم و بکه مکان البیت، قال: و لِمَ سمیت مکّه؟ قال: لانّ الله تعالی مَکّ الارض من تحتها أی دحاها، قال: فلم سمیّت بکّه؟ قال: لانّها أبکت عیون الجبّارین و المذنبین، قال: صَدَقتَ، قال: و أین کان الله قبل خلق عرشه؟ فقال امیر المومنین: سبحان الله مَن لایدرک کنه صفته حمله عرشه علی قرب زمراتهم من کراسی کرامته، ولا الملائکه المقرّبون مِن انوار سبحات جلاله، و یحک لا یقال لِمَ و لا کیف، و لا أین ولامتی، و لابَم و لاحیث، فقال الرّجل، صدقت قال: فکم مقدار ما لبث العرش علی الماء قبل خلق الله الارض و السّماء؟ فقال: أتحسن أن تحسب؟ فقال نعم، فقال امیرالمؤمنین(علیه السلام) أَرأیت لوصب فی الارض خردل حتی سدّ الهواء و ملا ما بین الارض و السماء، ثم أذن لک علی ضعفک أن تنقله حبّه حبه من المشرق الی المغرب، ثمّ مدّلک فی العمر حتی نقلته و أحصیته لکان ذلک أیسرمِن أحصاء ما لبث العرش علی الما قبل خلق الارض و السماء، و انّما و صفه لک جزاء من عشر عشیر جزء مِن مائه الف جزء و استغفر الله مِن القلیل فی التحدید.

ای اباصلت! من حجت خداوندم، خداوند هرگز حجتی را انتخاب نمی‌کند مگر از زبان‌های مردم آگاه باشد.آیا سخن امیرالمومنین(علیه السلام) را نشنیده‌ای که فرمود: قدرت تکلّم به همه‌ی زبان‌ها به ما داده شده است. من جنبنده‌ی زمینم، زنده‌ای پاینده، زمانی که بمیرم خداوند وارث زمین و موجودات آن است. از من بپرسید که به تمام سؤالات از هرچه باشد تا عرش خدا را پاسخ می‌دهم. مستثنا کردن عرش خداوند بیانگر چند نکته است؛ عرش همان علم است که در علم حروف، عرش با

محمّد برابر می‌شود. العرش العرش - و دیگر آن که «جز عرش» در فرمایش حضرت امیر به این معنا نیست که بالاتر از عرش خدا اطلاعی ندارد بلکه به این خاطر است که عقل بشری از درک مافوق عرش ناتوان است؛حتی دیدگان و بینش انسان‌ها از فهم پایین‌تر از آن هم عاجز می‌شوند.

حضرت علی﴿علیه السلام﴾ صحبت خود را با تأسف و حسرت از عدم کسانی که شایستگی تعلیم این علوم داشته باشند ادامه داد. در این لحظه مردی با کتابی آویخته به گردن با صدای بلند به طرف حضرت رفت وگفت: ای کسی که ادّعای علمی می‌کنی که نمی‌دانی؛مقلد چیزی نمی‌داند. من از تو می‌پرسم به من پاسخ بده یاران امیرالمومنین با دیدن بی‌ادبی آن مرد به طرفش هجوم بردند که حضرت به آن‌ها فرمود: او را رها کنید که حجّت پروردگار با خشونت راه به جایی نمی‌برد و برهان‌های خداوند با روش‌های نادرست آشکار نمی‌شود.رو به مرد کرد و فرمود: هرچه می‌خواهی بپرس که به خواست خداوند متعال پاسخ می‌دهم؛ او پرسید:

- بین مشرق تا مغرب چقدر فاصله است؟

به اندازه‌ی مسافت هوا: مسافت هوا یعنی چه؟

فرمود: دَوَران فلک.

- دور فلک چیست؟

فرمود: به اندازه ی مسیر یک روز آفتاب.

مرد پاسخ حضرت را تأیید کرد و به سوالات خود ادامه داد.

-کی قیامت می‌شود؟

هنگام رسیدن اجل و حضور مرگ.

- درست گفتی، عمر دنیا چقدر است؟

می‌گویند هفت هزار سال و بعد از آن عددی ذکر نشده است.

- درست گفتی. بکّه در کجای مکه قرار دارد؟

فرمود: مکه اطراف حرم و بکّه مکان خانه‌ی خداست.

- چرا «مکّه» نامیده شد؟

چون خداوند متعال خشکی زمین را از زیرخانه‌ی خود گسترش داد.

- چرا «بکّه» گفته شد؟

زیرا چشمان گردن‌کشان و گنه کاران را گریان کرد.

- درست است، خداوند قبل از آفرینش عرش کجا بود؟

امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ فرمود: پاک و منزّه است پروردگار از این که حاملان عرش او با قرابتی که به عرش و کرامت پروردگار دارند و فرشتگان مقربی که غرق انوار عظمت اویند به واقعیت صفات پروردگار پی ببرند؛ وای بر تو! در مورد خداوند، گفتن چرا و چگونه وکجا و کی و چه چیزی، بی‌معنا و مفهوم است آن مرد پاسخ حضرت را تأیید کرد وگفت:

- قبل از آفرینش آسمان و زمین عرش خداوند چه مدّتی برفراز آب بود؟

امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: آیا می‌توانی خوب بشماری؟

- بله.

امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ فرمود:

تصوّر کن! در مکانی آن‌قدر خردل ریخته شود تا فاصله‌ی بین زمین و آسمان را بپوشاند، سپس به تو اجازه دهند با وجود ضعفی که دارای آن همه خردل را تک تک از مشرق به مغرب ببری و عمری طولانی برای حمل دانه دانه ی خردل به تو داده شود و همه‌ی آن‌ها را بشماری این شمارش و جا به جایی برای تو آسان‌تر از شمارش سال‌هایی است که قبل از آفرینش آسمان و زمین، عرش خداوند بر فراز آب قرار داشت، این توصیف برای تو یک جزء از یک دهم از ده یک صد هزار جزء است، استغفرالله (پناه بر خدا) از مقدار اندک در شمارش، آن مرد سر تکان داد و به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه وآله﴾ شهادت داد.

رازی در «مفاتیح‌الغیب» حدیثی می‌آورد که این روایت را تأیید می‌کند.

پیامبر خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ فرمود: شبی که مرا به آسمان بردند، در آسمان هفتم میدان هایی مانند میدان‌های زمین دیدم، فوج فوج فرشتگانی مشاهده کردم که در حال پرواز بودند به گونه‌ای که هیچ دسته‌ای برای دسته‌ی دیگر توقف نمی‌کرد، به

جبرئیل گفتم: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفت: نمی دانم. گفتم: کجا می روند؟ جواب داد: نمی دانم. گفتم: از آن‌ها بپرس، گفت: من نمی‌توانم امّا شما سوال کنید ای حبیب خدا! با فرشته‌ای از آن جمع روبرو شدم و از نام او پرسیدم. گفت: کیکائیل، گفتم:

از کجا می آیی؟

- نمی دانم.

گفتم: کجا می‌روی؟

- نمی دانم.

گفتم: از کی تاکنون در حرکتی؟

- نمی دانم، ای حبیب خدا همین قدر می‌دانم که خداوند سبحان در هر شش هزار سال ستاره‌ای را خلق می‌کند و من تا الان شاهد آفرینش شش هزار ستاره بوده‌ام و هم‌چنان در حال حرکت هستم. (*بحار الانوار: ۳۳۸/۵۷ ح ۲۹*).

مورّخان نوشته‌اند: یکی از جنیان نزد پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نشسته بود و در مورد مسائل مشکل سؤال می‌کرد که حضرت علی﴿علیه السلام﴾ وارد شد، ناگهان جنّ آن قدر کوچک شد تا به اندازه‌ی گنجشکی در آمد و گفت: ای رسول خدا به من پناه بده، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: از چه کسی؟ گفت: از این جوانی که می‌آید، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: چرا؟! جنی گفت: در ایام طوفان فراگیر آمدم تا کشتی حضرت نوح را غرق کنم، همین که به کشتی دست زدم او با یک ضربه دستم را قطع کرد، آن‌گاه دست قطع شده اش را بیرون آورد و به پیامبر اکرم گفت: این همان است. (*حلیه الابرار: ۱۵/۲، و مدینه المعاجز: ۷۶/۳-۵۱۲*).

در مجلسی که جنی دیگری پیش پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود با دیدن امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ امان خواست و گفت: زمانی که برای سلیمان نبی﴿علیه السلام﴾ کار می‌کردم، عدّه‌ای از جنیان را به سوی من فرستاد، به آنان حمله کردم، همین جوان در هیأت سوارکار ظاهر شد و مرا مجروح و اسیر کرد، و این جای زخم ضربه‌ی اوست که هنوز خوب نشده، جبرئیل آمد و گفت: حضرت

حق به شما سلام فرستاد و فرمود: **«انی لم ابعث نبیاً قط الا جَعَلتُ علیاً معه سرّا، و جَعَلتُه معک جهراً»**. *(المراقبات: ۲۵۹، و جامع الاسرار: ۳۸۲ ح ۷۶۳)*.

من در کنار هر پیامبری از پیامبران گذشته،علی را به صورت سرّی و همراه تو علنی قرار دادم. کج‌فهم است هرکس بگوید این تناسخ است در حالی که از علم تناسخ اطلاعی ندارد.

چنین شخصی در راه حق ثابت‌قدم نیست و به این مهم توجه ندارد که اسم اعظم خداوند در هر ترکیبی برای انسان‌ها جلوه‌گر است و به این ترتیب مخلوق بلندمرتبه‌ی خداوند (**کلمه الله العلیا**) در هر صورتی و هیأتی ظاهر می‌شود و می‌تواند هر کار عجیبی انجام دهد، چطور در فرموده‌ی پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ شک می‌کنی که فرمود: **«أنا الفاتح أنا الخاتم»** شروع کننده منم، ختم کننده هم من هستم. با این اوصاف در مورد علی دچار تردید می‌شوی؟ آیا نمی‌دانی که علی قسمت کننده‌ی نور اوّل در بدن محبّان خویش است، او آرزوی هر ولّی و منتهای همت هر برگزیده است، سپس در عصر پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در قالب این هیأت نمودار شد، همان‌طور که در هر مقامی در کنار او بود.

تابش غیب از اندیشهٔ ی فاطمه‌ی زهرا(س):

در توصیف ولادت با شرافت آن حضرت نوشته‌اند، هنگامی که لحظه‌ی ولادت آن حضرت برای خدیجه﴿علیها السلام﴾ فرا رسید، خداوند متعال بیست حورالعین را با طشت و پارچ از آب کوثر فرستاد، حضرات مریم و ساره و آسیه دختر مَزاحم به امر پروردگار برای کمک به حضرت خدیجه آمدند، همین که حضرت زهرا﴿علیها السلام﴾ به دنیا آمد، جهان از عطر و نور آن حضرت معطر و منوّر شد، عطر عظمت آن مولود همه جا را پر کرد، خانه‌های مکه غرق نور شد، در شرق و غرب عالم مکانی نماند که از آن نور روشن نشد، در آسمان نوری درخشان ظاهر شد که قبل از آن سابقه نداشت؛ بهترین زنان جهان که در خدمت حضرت خدیجه حاضر شده بودند به او گفتند:

فرزند پاک و معصومت را بگیر، کسی که دختر پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» است و همسر جانشین پیامبر، و نوری‌ست روشن‌گر، عنصری پاک‌نهاد، مادر نیکان، محبوب پروردگار، برگزیده‌ی خوبان، خودش و فرزندانش سرچشمه‌ی تبرک و برکت‌اند.

وقتی نوزاد در آغوش مادر قرارگرفت زبان گشود وگفت: **اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن ابی سیّد الانبیاء، و أن بعلی سیّد الاوصیاء، و أن ولدی ساده آلاسباط.**

به وحدانیت خداوند و مقام و سیادت پدر و همسر و فرزندانش در میان پیامبران و خلفاء و نسل آنان در همه‌ی اعصار و قرون گذشته و آینده گواهی داد.

به زنان برگزیده‌ی عالم که درکنارش بودند سلام کرد و هر یک را به نام صدا زد، آسمانی‌ها ولادت زهرا را به یکدیگر تبریک گفتند، [سخن گفتن نوزاد برای مادر تعجبی نداشت] زهرا در طول دوره‌ی جنینی با مادر سخن گفته بود و مادر با ذکر تسبیح و تقدیس فرزند خویش مأنوس بود او نور و بهجت و جمال و محبوبیت خود را از منبع رسالت کسب کرده بود. ***(بحار الانوار: ۴۶: تاریخ فاطمه «علیها السلام»).***

از جمله کرامت‌های آن بانوی دو عالم، نقل شده است: هنگامی که او را از حقش منع کردند، دست به در خانه‌ی پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» زد و فرمود: **لیست ناقه صالح عندالله باعظم مِنِی؛** مقام شتر صالح نزد خداوند بالاتر از مقام من نیست، آن‌گاه گوشه‌ی مقنعه را به آسمان گرفت و شروع به دعا کرد هنوز دعا نکرده بود که دیوارهای مسجد پیامبراکرم «صلی الله علیه و آله» از زمین فاصله گرفتند، امیرالمومنین که نشانه‌ی نزول عذاب را مشاهده کرد نزد حضرت زهرا آمد، دست او راگرفت و فرمود: **یا بقیه النبوه و شمس الرساله، و معدن العصمه و الحکمه، اِن أباک کان رحمه للعالمین فلاتکونی علیهم نَقمه، أقسم علیک بالرؤوف الرحیم، فعادت الی مُصَلاها.** ***(وفاه الزهراء: ۶۳، والاحتجاج: ۵۶ و المسترشد: ۳۸۲).***

ای یادگار نبوت و آفتاب رسالت و منبع عصمت و حکمت! پدرت مایه‌ی رحمت برای همه‌ی موجودات عالم بود بنابراین تو برای آنان واسطه‌ی نزول عذاب نباش! تو را به خداوند مهرورز و بسیار مهربان قسم می‌دهم، آن بانو با شنیدن فرمایش امیرالمومنین آرام گرفت و به سجده‌گاه خود برگشت.

ظهور غیب در کلام امام حسن(ع):

زمانی که امام حسن(علیه السلام) ازکوفه به مدینه آمد، زنان مدینه برای عرض تسلیت به خاطر شهادت امیرالمومنین نزد او آمدند، عایشه در جمع همسران پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) حاضر شد و در اظهار تسلیت به آن حضرت گفت: ای ابامحمد هیچ مصیبتی بعد از رحلت جدّت به سختی فوت پدرت نمی‌شود.

امام حسن(علیه السلام) به او فرمود: آیا فراموش کردی که در آن شب، بدون روشنایی با استفاده از تکّه آهنی زمین اتاقت را کندی و در آن حین آهن دستت را زخم کرد و تاکنون اثر آن زخم باقی مانده است، کهنه پارچه‌ی سبزی که هزینه‌ی خیانت را در آن اندوخته بودی بیرون آوردی و بدون آن که مبلغ پول‌ها را بدانی، چهل دینار برداشتی و در بین دشمنان کینه‌توز علی(علیه السلام) از قبیله‌های «تیم» و «عدی» تقسیم کردی و بدین وسیله با شنیدن خبر کشته شدن پدرم سوز دلت را خنک کردی، عایشه فرمایش امام حسن(علیه السلام) را تأیید کرد! ***(الهدایه الکبری: ۱۹۷)***.

هنگامی که پادشاه روم از لشکرکشی معاویه و حضرت علی(علیه السلام) برای جنگ با یکدیگر باخبر شد، به او گفتند: دونفر برای ریاست می‌خواهند مبارزه کنند، پرسید: ازکجا؟ جواب دادند: مردی ازکوفه و دیگری از شام. [از خصوصیات آن دو پرسید، به آنچه معروف بودند برای او توضیح دادند، از خزانه‌دار خواست، شمایل و تصویرهای پیش‌گویی را آوردند، به آن‌ها نگاه کرد و گفت: مرد شامی گمراه است و کوفی هدایت‌گر] ***(بحارالانوار: ۲۳۴/۳۳ ح ۵۱۷)*** دو نامه به معاویه و امیرالمومنین نوشت و از هر دو تقاضا کرد؛ داناترین عضو خانواده‌ی خود را نزد من بفرستید، تا با توجه به انجیل صلاحیت یکی از شما را برای حکومت اعلام کنم، معاویه پسرش یزید را فرستاد و امیرالمؤمنین، امام حسن(علیه السلام) را، وقتی یزید وارد شد حاکم روم دست یزید راگرفت و بوسید، امّا همین که امام حسن(علیه السلام) وارد شد، در مقابل او برخاست و خم شد و به پاهای آن حضرت بوسه زد، امام حسن(علیه السلام) نشست و چشم بر زمین دوخت، حاکم روم به هر دو نگاه کرد و از آن‌ها خواست همراهش بروند، آنگاه فقط یزید را به تصویر خانه برد، جایی که ۱۱۳ تمثال آراسته از انبیاء

نگهداری می‌شد، هر تصویری که به یزید نشان داد نتوانست صاحب تصویر را شناسایی کند، در مورد رزق بندگان و جایگاه ارواح مومنان و کافران بعد از مرگ پرسید اما یزید پاسخی نداشت. سپس امام حسن﴿علیه‌السلام﴾ را صدا کرد و گفت: من ابتدا از او سؤال کردم تا متوجه شود شما معارفی می‌دانید که او هیچ اطلاعی از آن ها ندارد، و این پدر توست که می‌داند نه پدر وی و تنها پدر تو عالم الهی این امت است، وقتی به «انجیل» نگاه‌کردم دیدم حضرت محمد ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ پیامبر و علی﴿علیه‌السلام﴾ وزیر اوست به اسامی اوصیاء رجوع کردم فهمیدم که پدرت وصی محمّد﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ است.

امام حسن﴿علیه‌السلام﴾ به او فرمود: اگر در مورد هر علمی که از تورات و انجیل و قرآن آموخته‌ای از من بپرسی به تو جواب می‌دهم، پادشاه روم از اوّلین تصویر که چون ماه بود پرسید: امام حسن﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: این ماه صفت، حضرت آدم ابوالبشر است، بعد از آن تمثالی چون مهر درخشنده به حضرت نشان داد، فرمود: این حوّاء «اَمّ البشر» است، تصویرهای بعدی به ترتیب شیث پسر آدم، اوّلین پیامبری که مبعوث شد و ۱۵۴۰ سال زندگی کرد؛ حضرت نوح صاحب کشتی معروف با عمر طولانی ۲۵۰۰ سال و ۹۵۰ سال رسالت، تصویر پنجم با سینه‌ای پهن و پیشانی بلند از حضرت ابراهیم﴿علیه‌السلام﴾ بود؛ در مورد تصویر حضرت موسی فرمود: ۲۴۵ سال زندگی کرد و ۵۰۰ سال بعد از حضرت ابراهیم﴿علیه‌السلام﴾ به رسالت رسید، تصویر یعقوب محزون با بیان لقبش اسرائیل را شناسایی کرد و به تمثال‌های دیگر اشاره کرد؛ اسماعیل، یوسف بن یعقوب، داوود صاحب نیام، شعیب و زکریا و عیسی بن مریم روح الله و مخلوق امر خدا که در ۲۳ سالگی خداوند او را به آسمان برد و آینده در سرزمین شام هبوط می‌کند و دجّال را می‌کشد. آنگاه به صاحب تمثال جانشینان و وزیران انبیاء و پادشاهان اشاره فرمود، فرمانروایانی که در تورات و انجیل اسمی از آن‌ها نبود. حاکم روم پس از شنیدن پاسخ‌های امام حسن﴿علیه‌السلام﴾ گواهی داد؛ که خداوند علم اوّلین و آخرین را به آل محمد ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ عطا فرموده است، علم تورات و انجیل و صحف ابراهیم و الواح موسی. او گفت: در انجیل خوانده‌ایم که اوّلین

فتنه‌ی امت اسلام تسلط شیطان‌های گمراه بر حکومت پیامبر و جسارت به فرزندان و نسل اوست.

سپس سؤالات خود را ادامه داد؛ هفت مخلوقی که خداوند آنان را از رحمی نیافرید که بودند؟

-آدم و حواء و قوچ ابراهیم و شتر صالح و ابلیس و مار - عصای موسی - وکلاغی که برای تعلیم قابیل فرستاد.

- خداوند روزی مخلوقات را چگونه تقسیم می‌کند؟

- در آسمان چهارم در دو قالب کم و زیاد نازل می‌شود.

- ارواح مومنان پس از مرگ کجایند؟

-نزدیک صخره‌ی بیت‌المقدس در هر شب جمعه، جمع می‌شوند، همان جایی که زمین روز قیامت در آن‌جا پیچیده می‌شود و محشر از آن‌جا آغاز می شود.

- مکان ارواح کافران کجاست؟

- در شهر یمن صحرای حضر موت. روز محشر خداوند در شرق و غرب آتشی می‌افروزد و به دنبال آن باد شدیدی می وزد و مردم اطراف صخره‌ی بیت‌المقدس جمع می‌شوند، بهشتیان سمت راست و جهنمیان سمت چپ در مرز زمین هفتم، جدا شدن جهنمیان از بهشتیان از همان‌جا شروع می‌شود؛ **«فریق فی الجنّه و فریق فی السعیر»**.

حاکم روم به یزید روکرد وگفت: باقی مانده‌ی انبیاء و خلیفه‌ی اوصیا و وارث برگزیدگان و دومین پیشوا و چهارمین اصحاب کساء و دانای آسمان و زمین، امام حسن است. آیا چنین کسی با آن که بر قلبش مهر گمراهی کوبیده شده مقایسه می‌شود؟ پس از آن نامه‌ای به این مضمون برای معاویه نوشت؛ کسی شایسته‌ی خلافت بعد از رسالت است که خداوند به او علم و حکمت و معرفت تورات و انجیل و اخبار غیبی داده است، پس حق با اوست و کسی که با او مخالفت و نبرد کند ستمگر است و برای امیرالمومنین﴿علیه‌السلام﴾ نوشت:

حق با توست و خلافت به تو و فرزندانت تا قیامت تعلق دارد، هرکس با تو

مبارزه کند خداوند به دست تو او را عذاب می‌کند، لعنت خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم بر دشمنان توست. (*بحار الانوار:* **۲۳۷/۳۳ ح ۵۱۷**).

امام باقر﴿علیه السلام﴾ از کرامات امام حسن﴿علیه السلام﴾ فرمود: جمعی از کوفیان به آن حضرت عرض کردند: آیا شما هم از قدرت پدرت امیرالمؤمنین که هرچه می‌خواستیم از چیزهای عجیب و شگفت به ما نشان می‌داد برخوردارید؟ امام حسن فرمود: آیا شما امیرالمؤمنین را می‌شناسید؟ گفتند: بله، حضرت پرده‌ی در خانه را بالا زد و فرمود: نگاه کنید، ناگهان امیرالمومنین را دیدند و گفتند: بله بدون تردید این امیرالمومنین است و گواهی می‌دهیم که تو به راستی و درستی خلیفه‌ی امیرالمومنینی. (*مدینه المعاجز:* **۳/۷۶-۵۱۲**).

مقدّرات غیبی در کلام امام حسین(ع):

ام‌سلمه هنگام عزیمت امام حسین﴿علیه السلام﴾ به سمت عراق عرض کرد: فرزندم! با رفتنت مرا محزون نکن که خودم از رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ شنیدم که فرمود: **یقتل ولدی الحسین بالعراق، فقال لها الحسین﴿علیه السلام﴾ یا امّاه انی مقتول لامحاله و لیس مِن الامرالمحتوم بدّ و انّی لاعرف الیوم الّذی اقتل فیه و الحفره الّتی أدفن فیها، و من یقتل معی مِن اهل بیتی و مِن شیعتی و اِن اردتُ أریتک مضجعی و مکانی، ثم أشاربیده فانخفضت الارض حتی أراها مضجعه و مکانه.**

فرزندم حسین در عراق کشته می‌شود، امام حسین﴿علیه السلام﴾ فرمود: مادرا! بدون شک من کشته می‌شوم و در برابر امر مقدّر الهی هیچ چاره‌ای نیست من به خوبی می‌دانم؛ در چه روزی کشته وکجا دفن می‌شوم، و چه کسانی از اهل بیت و شیعیانم با من به شهادت می‌رسند و اگر بخواهم محل شهادتم را می‌توانم به تو نشان دهم، سپس با دست اشاره‌ای فرمود و قتل‌گاه خود را به ام سلمه نشان داد.

در کتاب راوندی نوشته شده است؛ مردی خدمت امام حسین﴿علیه السلام﴾ رسید و گفت: مادرم قبل از مرگ به من گفت وقتی مردم برای کفن و دفن من اقدام نکن مگر آن که به امام حسین﴿علیه السلام﴾ اطلاع دهی، و بدون وصیت در مورد اموالش از دنیا

رفت. امام حسین﴿ علیه‌السلام﴾ با جمعی از یاران خود به خانه‌ی او رفتند، امام حسین﴿ علیه‌السلام﴾ دعا فرمود و از خداوند تقاضا کرد که این زن دوباره زنده شود، به امر خداوند زن به سخن آمد: سرورم! بفرمایید داخل که منتظر فرمایش شما هستم! امام﴿ علیه‌السلام﴾ وارد شد و فرمود: رحمت حق بر تو باد وصیت کن.

-یک سوّم اموالم به اختیار شما در هر راهی که صلاح می دانید هزینه شود. و دو سوم آن به پسرم می‌رسد؛ اگر شما می‌دانید که او از پیروان شماست. در غیر این صورت مخالفان شما از اموال مومنان حق و حقوقی ندارند. و از آن امام هُمام خواهش کرد بر جسدش نماز بخواند و به امر ایشان دفن شود؛ بعد از چند لحظه مانند قبل فوت کرد. ***(الخرائج و الجرائج: ۲۴۵ باب ۴، و فرج المهموم: ۲۲۷).***

اخبار غیبی امام سجّاد(ع):

خالد بن عبدالله می‌گوید: وقتی یاران امام سجاد﴿ علیه‌السلام﴾ در مسیر حج خیمه‌ها را در مکانی بر پا کردند؛ امام﴿ علیه‌السلام﴾ به آن‌ها فرمود: **هذا مکان قوم مِن الجن المؤمنین و قد ضَیّقتمُ علیه.**

این‌جا متعلق به گروهی از جنیان مؤمن است که خیمه‌های شما جای آن‌ها را تنگ کرده است. ناگهان صدایی شنیده شد که می‌گفت: ای فرزند رسول خدا خیمه شما در این مکان برای ما، مایه‌ی لطف و رحمت است، اطاعت از شما بر ما واجب است، و این هدیه را از طرف ما بپذیرید. جابر می‌گوید: نگاه کردیم، دیدیم کنار خیمه سینی‌هایی پر از میوه، (رطب، انگور، موز، انار) است، امام زین‌العابدین﴿ علیه‌السلام﴾ حاضران را دعوت کرد و فرمود: **کلوا من هدیه اخوانکم المؤمنین.**

از هدیه‌ی برادران مومن خود میل کنید. ***(بحار الانوار از دلائل الطبری: ۴۵/۴۶ ح ۴۵ با اندکی تفاوت).***

نویسنده‌ی کتاب «الاربعین» می‌نویسد: زمانی که خشونت بنی مروان برای کاهش شیعیان امام سجاد زیاد شد؛ نزد آن حضرت شکایت کردند. ایشان، امام

باقر﴿علیه السلام﴾ را صدا کرد. از عطردانی نخی زرد رنگ بیرون آورد و فرمود که امام باقر﴿علیه السلام﴾ آهسته آن را تکان دهد، کف خانه به حرکت در آمد زمین و خانه‌های مدینه به لرزه در آمد تا آن‌جا که ششصد خانه فرو ریخت، مردم سراسیمه نزد حضرت آمدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا به ما پناه بده! ای ولّی خدا! ما را از این بلا نجات بده!

فقال: هذا دأبنا و دأبهم يَستنقصون بنا و نحنُ نفنيهم.

امام سجاد فرمود: این شیوه‌ی ما و روش آن‌هاست؛ اگر در پی کم کردن طرف‌داران ما باشند ما می توانیم آن‌ها را نابود کنیم. ***(الهدایه الکبری: ۲۲۷-۲۲۸ باب ۶ و ۳۲۲ باب ۱۲، و دلائل الامامه: ۲، و البحار: ۳۷۹/۲۵).***

مردی از امام سجّاد پرسید: ما نسبت به دشمنان مان چه برتری داریم؟ آیا در میان آن‌ها کسی هست که از ما زیباتر باشد!؟

- آیا دوست داری متوجه‌ی این فضیلت شوی؟

- آری.

امام﴿علیه السلام﴾ دست مبارک بر صورت او کشید و فرمود: حالا نگاه کن.

آن مرد وقتی به جمعیت نگاه کرد مضطرب شد و گفت: فدایت گردم مرا به حالت اوّل برگردان که من در این مسجد جز جانورانی مثل میمون و سگ و خرس نمی‌بینم؛ حضرت دست کشید و او به حال اوّل برگشت. ***(بحار الانوار: ۴۹/۴۶ ح ۴۹).***

آن امام فرموده است: **«اعداء عليّ مسوخ هذه الامه»** دشمنان امام علی﴿علیه السلام﴾ مسخ شدگان این امت اند و نقل شده است: **«اقتلوا الوزغ فانها مسوخ بنی امیه»** ***(الخرائج: ۸۲۳ و بحار الانوار: ۲۶۹/۲۷ ح ۱۹ با اندکی تفاوت).*** وزغ را بکشید که مسخ شدگان بنی‌امیه هستند!

شهاب‌های غیبی از سخنان امام باقر(ع):

محمدبن مسلم تعریف می‌کند: نزد امام باقر﴿علیه السلام﴾ نشسته بودم که دو قمری در مقابل حضرت پایین آمدند و بانگ زدند، حضرت﴿علیه السلام﴾ به آن دو پاسخ داد و رفتند. عرض کردم : فدایت شوم این‌ها چه گفتند:

امام فرمود: این پرنده نر به جفتش بدگمان شده بود. پرنده‌ی ماده قسم خورد؛ امّا پرنده‌ی نر گفت راضی نمی‌شوم مگر در حضور سرورم محمّد بن علی﴿علیه السلام﴾، جفتش آمد و به «ولایت» قسم خورد که به او خیانت نکرده است؛ آن‌گاه پرنده‌ی نر سخن او را تایید کرد. هر مخلوقی که به مقام «ولایت» سوگند یاد کند راست می‌گوید مگر انسان که بسیار سوگند می‌خورد و بی‌مقدار است. *(بحار الانوار: ۲۴/۶۵ ح ۴۰)*.

میسّر می‌گوید: به در خانه‌ی امام باقر﴿علیه السلام﴾ رفتم. کنیزی چاق از در خارج شد، بر سر او دست کشیدم از درون خانه در حالی که امام را نمی‌دیدم مرا صدا زد و فرمود: **«ادخل لا ابالک فلو کانت الجدران تحجب ابصارنا عنکم کما تحجب أبصارکم لکُنانحن و ایّاکم سواء»** *(همان: ۲۴۸/۴۶ ح ۴۰ در آن‌جا تعبیر لا أم لک» است)*.

ای بی‌پدر! اگر دیوارها مانع دیدن ما شوند؛ همان‌طور که مانع شما می‌شوند؛ در آن صورت ما و شما یکسانیم [در برابر دیدگان ما حجاب و مانعی نیست].

محمد بن مسلم در سفری همراه امام باقر﴿علیه السلام﴾ بود. در بیابان گرگی شتابان از کوه پایین آمد تا نزدیک مرکب امام رسید، روی پاهایش بلند شد، دست بر زین مرکب زد و با امام صحبت کرد، امام به او فرمود: برگرد که جفتت راحت شده است، گرگ شتابان حرکت کرد، محمد بن مسلم عرض کرد: سرورم این گرگ چه کاری داشت؟

-گفت: جفتش گرفتار درد زایمان شده است و از من خواست برای راحتی او دعا کنم و از خدا بخواهم صاحب توله‌هایی شود که به گوسفندهای شیعیان حمله نکنند، من هم به او گفتم که جفتش فارغ شده است. به راهمان ادامه دادیم به مکانی گود رسیدم که از شدت حرارت سوخته بود. گنجشک‌های زیادی در حال پرواز بودند، به دور استر امام بانگ‌زنان حلقه زدند، امام فرمود: خیر. نزدیک نشوید. سپس حرکت کردیم و به مقصد رسیدیم. فردای آن روز که به همان منطقه برگشتیم، باز گنجشک‌ها پروازکنان آمدند و نزدیک امام بال می‌زدند، شنیدم امام فرمود: بنوشید و سیراب شوید، نگاه کردم دیدم چاله‌ی آبی ست. گفتم: سرورم دیروز آن‌ها را از خوردن آب منع کردی و امروز اجازه دادی؟!

امام فرمود: امروز چکاوکان با آن‌ها بودند به همین خاطر اجازه دادم و اگر به خاطر چکاوک‌ها نبود اجازه نمی‌دادم. گفتم این دو چه فرقی با هم دارند؟

فقال: ویحک أما العصافیر فانهم موالی الرجل لاِنهم منه، و أما القنابرفانهم موالینا اهل البیت، و انهّم یقولون فی صفیرهم: بورکتم اهل البیت﴿علیهم السلام﴾، و بورک شیعتکم، و لعن الله أعدائکم، ثم قال، عادانا مِن کل شیء حتی الطیور الفاخته و مِن الایّام الاربعا.

(بحار الانوار: ۲۷۲/۲۷ ح ۲۵ با اندکی تفاوت).

امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: این گنجشک‌ها از دوستان آن مرد [که با ما دشمن است] هستند زیرا از [سرشت] اویند اما چکاوکان از دوستان ما اهل بیت‌اند و در نغمه‌ی خود می‌گویند: پربرکتید شما اهل بیت و پر برکت باد پیروانتان و خدا لعنت کند دشمنان شما را. امام فرمود: از هر مخلوقی عده‌ای با ما دشمن می‌شوند در میان پرندگان فاخته و از روزها، چهارشنبه با ما عداوت کردند.

در این حدیث به رمزی زیبا اشاره می‌کند که هر موجودی به مثل و نظیر خود تمایل دارد که از سرشت او سرچشمه می‌گیرد. پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ در این مورد فرمود: **یُعرَفُ ولد الحرام بأکله للحرام.** ناپاک زاده با خوردن مال حرام و تمایلش نسبت به آن شناخته می‌شود؛ زیرا ماده‌ی آن از حرام است، بنابراین به خوردن حرام نیز متمایل است. در میان مردم آنان که در سرشت پاک‌اند، معصومین﴿علیهم السلام﴾ را که منبع طهارت‌اند دوست دارند و آنان که در سرشت ناپاک‌اند، با امامان دشمن‌اند. عشق و دوستی نسبت به معصومین معیار حلال‌زادگی‌ست.

ابوبصیر می‌گوید: مردی از شیعیان خراسان خدمت امام باقر﴿علیه السلام﴾ رسید، امام به او فرمود: کیف ابوک؟ حال پدرت چه‌طور است؟

– خوب بود.

– فَأخوک؟ برادرت چطور؟

– وقتی می‌آمدم او هم خوب بود.

– قَدهلک ابوک بعد خروجک بیومین، و اما اخوک فقتله جاریته یوم کذا، و قد صارالی الجنه.

دو روز بعد از رفتنت از خراسان پدرت مرد و در فلان روز هم برادرت به دست کنیزش کشته، و بهشتی شد.

- فدایت شوم، وقتی آمدم فرزندم بیمار بود!

- خوشحال باش که خوب شد و عمویت دخترش را به عقد او درآورد صاحب پسری شد که او را علی نامید، اما از شیعیان ما نیست.

- چاره چیست؟

- کلا، قدأ خَذَمِن صلب آدم انْه مِن اعدائنا فلا تغرنک عبادته و خشوعه. (همان: ۲۴۳/۴۶ ح ۳۱ *با تفاوت زیاد*).

او زمانی که به صورت «ذِر» در بدن آدم﴿علیه السلام﴾ بود از دشمنان ما شد بنابراین فریفته‌ی عبادت و فروتنی او نباش.

جابر بن یزید تعریف می‌کند در مسجد با امام باقر﴿علیه السلام﴾ بودیم، عبدالعزیز که در آن زمان نوجوان بود با لباس‌هایی زعفرانی وارد مسجد شد، امام باقر فرمود:

«لا تذهب الایام حتی یملکها هذا الغلام، و یستعمل العدل جهراً و الجور سراً فاذا مات تبکیه اهل الارض و یلعنه اهل السماء» (همان: ۲۵۱/۴۶ ح ۴۴ *با اندکی تفاوت*).

چیزی نمی‌گذرد که این نوجوان به حکومت می‌رسد، او به ظاهر به عدالت حکم می‌کند اما در خفا به مردم ستم می‌نماید، وقتی می‌میرد مردم این سرزمین برای او گریه و اهل آسمان او را لعنت می‌کنند.

امام باقر﴿علیه السلام﴾ به ابوبصیر فرمود: وقتی به کوفه برگشتی صاحب دو پسر می‌شوی که تو آن‌ها را عیسی و محمد می‌نامی؛ آن‌ها از شیعیان ما هستند و نام آن دو و اسامی همه‌ی شیعیان تا قیامت در دفتر ما ثبت شده است.

- در قیامت شیعیانتان با شما هستند؟

- نعم اذا خافوا الله و اتقوه و اطاعوه. (همان: ۲۷۴/۴۶ ح ۷۹).

آری اگر خدا ترس و با تقوا باشند و مطیع پروردگار.

روزی امام باقر﴿علیه السلام﴾ وارد مسجد شد، در آن‌جا جوانی را دید که می‌خندید، امام به او فرمود:

«تضحک فی المسجد و انت بعد ثلاثه مِن اصحاب القبور؟ فمات الرجل فی اوّل الیوم الثالث و دفن فی آخره». (همان)

در مسجد می‌خندی! و حال آن که سه روز دیگر در قبرستان دفن می‌شوی؟ آن مرد در صبح روز سوم مرد و عصر همان روز به خاک سپرده شد.

در کتاب «کشف الغمه» آمده است که ابوبصیر از امام باقر پرسید: آیا شما از نسل رسول خداوند هستی؟

- آری.

- و پیامبر هم وارث پیامبران بود؟

- آری.

- و شما هم وارث رسول خدائید؟

-آری

- پس شما می‌توانید مردگان را زنده کنید و نابینا و پیس را شفا دهید و مردم را از آنچه می خورند و ذخیره می‌کنند با خبر کنی؟

- آری به امر خداوند می‌توانم. آنگاه فرمود: نزدیک من بیا، به ایشان نزدیک شدم، دست بر دیدگانم کشید، آسمان و زمین را دیدم بعد دست بر چهره‌ام کشید و به همان صورت قبل که نابینا بودم برگشتم. (*بصائر الدرجات*: **۲۸۹ ج ۶. *والهدایه الکبری*: ۲۴۳ باب ۷ و *بحار الانوار*: ۲۳۷/۴۶ ح ۱۳**).

جلوه‌های غیبی از کلام امام صادق(ع):

محمدبن سنان می‌گوید مردی از خراسان با کیسه‌های زکات، شمرده و مهر شده که اسامی صاحبانش بر روی آن‌ها نوشته شده بود خدمت امام رسید، همین‌که وارد شد امام صادق«علیه السلام» شروع به ذکر اسامی صاحبان هر کیسه کرد و فرمود: کیسه‌ی فلانی را بیرون بیاور که فلان مبلغ پول در آن است. و بعد فرمود: کجاست کیسه‌ی آن پیرزن که از پول پشم‌ریسی برای ما فرستاد؟ آن را بیاور که پذیرفتیم. سپس به مرد خراسانی فرمود: آن کیسه‌ی آبی کجاست؟ کیسه‌ای که هزار درهم در آن بود اما در

مسیر خراسان به مدینه آن را گم کرده بود) وقتی که امام از آن کیسه پرسید: مرد خجالت کشید و گفت: سرورم! در مسیر سفر گم کردم، امام﴿علیه السلام﴾ به او فرمود: اگر آن را ببینی می‌شناسی؟

- آری.

- ای غلام! کیسه‌ی آبی را بیرون بیاور. مرد تا آن را دید شناخت.

امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: ما به پول این کیسه احتیاج داشتیم به همین خاطر قبل از رسیدن تو آن را احضار کردیم.

مرد گفت: سرورم من رسید تحویل این اموال را می‌خواهم.

- وقتی تو در راه بودی رسیدها را نوشتیم. (***بحار الانوار:*** **۱۵۵/۴۷ ح ۲۱۸**).

امام صادق﴿علیه السلام﴾ به عبدالله بن کاهلی فرمود: وقتی با حیوانات درنده روبرو شدی در برابرش «آیه‌الکرسی» بخوان و بگو: **عَزَمتُ عَلیکَ بعزیمه الله و عزیمه رسولِه و عزیمه سلیمان بن داود، و عزیمه علی امیرالمومنین و الائمه مِن بعده**، تو را افسون می‌کنم با تعویذ خدا و پیامبرش و حضرت سلیمان بن داود و تعویذ علی امیرالمومنین و امامان بعد از او﴿علیهم السلام﴾.

با خواندن این تعویذ، حیوان درنده از تو دور می‌شود.

آن مرد می‌گوید: با پسر عمویم از کوفه می‌آمدیم که حیوان درنده‌ای به طرف‌مان آمد، در آن لحظه تعویذی که مولایم به من یاد داده بود خواندم، حیوان سرش را تکان داد و برگشت، وقتی خدمت امام صادق﴿علیه السلام﴾ رسیدم قبل از آن که جریان را برایشان تعریف کنم فرمود:

أترا نی لم اَشهدکم اِن لی مع کُل ولیّ اُذُن سامعه، و عین ناظره، و لسان ناطق، ثُم قال یا عبدالله أنا والله صرفته عنکما و علامه ذلک انکما کنتما علی شاطیء النهر. (*همان:* ۹۵/۴۷ ح ۱۰۸).

آیا فکر می‌کنی من همراه شما نبودم، [بدان که] از طرف من در کنار هر یک از پیروانمان، گوشی شنوا و چشمی بینا و زبانی گویا قرار دارد.

عبدالله! به خدا سوگند آن حیوان درنده را من از شما دور کردم به این نشانی که شما دو نفر کنار ساحل رودخانه بودید.

نکته‌های حدیث:

۱- اطاعت حیوانات وحشی از امامان معصوم در حضور و غیاب آن حضرات - به دیدن خودشان یا شنیدن پیامشان.

۲- غایب نبودن امامان از پیروانشان زیرا امام - در معیت عامه - همراه همه‌ی مخلوقات هستند و یک چشم به هم زدن از امام غایب نمی‌شوند امّا چشم‌ها به خاطر حجاب‌های مختلف از دیدن ایشان ناتوانند.، همه‌ی دنیا در محضر امام مانند یک سکّه در دست شخص است که هر طور بخواهد آن را زیر و رو می‌کند.

۳- امام صادق﴿علیه السلام﴾ از آن شخص انتقاد کرد که آیا فکر می‌کنی من همراه شما نبودم؟ این مرد پنداشته است که امام در کنار مأموم شاهد نیست بعد از آن‌که ثابت شده است‌آنان چشم بینای خداوند متعال و دستان باز و قدرتمند پروردگار و زبان گویای آفریدگار در میان بندگان خدا و هر سرزمینی هستند. قلب اولیاء خداوند مکان مشیّت و گنجینه‌ی اسرار و باب حکمت پروردگار است.

امام صادق﴿علیه السلام﴾ به ابوبصیر فرمود: معلی بن خُنیس به مقام هم‌نشینی با ما می‌رسد، داود بن عروه عهده‌دار حکومت مدینه می‌شود به دنبال معلی می‌فرستد و به او دستور می‌دهد تا اسامی شیعیان ما را برای او بنویسد امّا وی از این کار خودداری می‌کند و پسر عروه او را می‌کشد و جسدش را به دار می‌زند و با شهادتش به درجه‌ی ما می‌رسد.

این پیشگویی بعد از حاکم شدن داود بن عروه اتفاق افتاد، معلی در برابر تهدید داود با شجاعت و صلابت پاسخ داد اگر شیعیان در مُشتم باشند آن را باز نمی‌کنم و به شما تحویل نمی‌دهم. داود دستور داد او را بکشند و جنازه‌اش را دار بزنند، امام صادق﴿علیه السلام﴾ که وارد شد فرمود: ای داود تو پیرو و نماینده‌ی مرا می کشی و به این هم بسنده نمی‌کنی و پیکر بی‌جانش را به دار می‌زنی؟! به خدا قسم به خاطر کشتن او نفرینت می‌کنم.

داود گفت: آیا با نفرینت مرا تهدید می‌کنی؟ تو اوّل برای خودت دعا کن اگر اجابت کرد آن‌گاه مرا نفرین کن.

امام صادق با عصبانیت خارج شد، شب هنگام غسل کرد و رو به قبله چنین گفت:

«یاذا یاذی یا ذُو إرمِ داود سهماً مِن سهام قهرک تبلبل به قلبه»

خدایا با تیری از تیرهای قهرت داود را چنان بزن که قلبش تکه تکه شود. سپس به خدمت‌کار خود فرمود: بیرون برو ببین جارچی چه می‌گوید. رفت و خبر آورد که داود به هلاکت رسیده است، امام به سجده افتاد و فرمود: با سه کلمه‌ای خدا را خواندم که اگر بین ساکنان زمین تقسیم شود، زمین و اهلش به لرزه می‌افتند. **(همان: ۱۸۱/۴۷ ح ۲۷).**

روزی منصور حاکم عباسی امام صادق«علیه السلام» را دعوت کرد و از مدینه خارج شدند، منصور بر فراز تپه‌ای نشست و در کنار او امام نشست، مردی فقیر آمد تصمیم گرفت از منصور تقاضای کمک کند اما منصرف شد و از امام صادق«علیه السلام» درخواست کرد، امام«علیه السلام» سه بار دستان مبارک خود را از ماسه‌های تپه پر کرد و به او داد و فرمود: برو و این را به قیمت بالایی بفروش! در این لحظه اطرافیان حاکم به او گفتند: تو از فرمانروا می‌گذری و از فقیری تهی‌دست کمک می‌خواهی، آن مرد که عرق شرم از آن‌چه گرفته بود در چهره‌اش نقش بسته بود گفت: من از کسی خواهش کردم که به عطای او اطمینان دارم، ماسه را به خانه برد، همسرش پرسید: چه کسی این را به تو داده است؟

- امام صادق«علیه السلام».
- چه گفت؟
- آن را به قیمت بالایی بفروش!
- او راست گفته است کمی از آن را نزد کیمیاشناس ببر که از آن بوی بی‌نیازی می‌شنوم، مقداری از آن را برداشت و پیش مردی یهودی رفت و در برابر ده هزار درهم به او داد و یهودی گفت: بقیه‌ی آن را با همین قیمت از تو می‌خرم. ***(بحار الانوار* ۱۵۵/۴۷ ح ۲۱۸).**

هنگامی که منصور دوانیقی تصمیم به قتل امام صادق«علیه السلام» گرفت، گروهی از

غیر عرب‌ها به نام «بعرعر» را برای این توطئه استخدام کرد. کسانی که با فهم و تعقل بیگانه بودند، پارچه‌های ابریشمی گران بها و آسترهای بافته شده‌ی زیبا با پول فراوان برای آن‌ها فرستاد؛ صد نفر از آنان پیش منصور آمدند.

منصور به مترجم گفت به آنان بگوید: دشمن من امشب به این جا می‌آید تا وارد شد او را بکشید، همگی سلاح به دست و آماده باش ایستادند. به دنبال امام﴿علیه‌السلام﴾ فرستاد و از ایشان خواست به تنهایی وارد شود سپس به مزدوران فهماند که این است دشمن من، او را تکه تکه کنید، اما همین که امام وارد شد، مانند سگان زوزه کشیدند، شمشیر خود را افکندند و دستانشان را از پشت قلّاب کردند و در برابر امام به سجده افتادند و چهره خود را به خاک مالیدند، منصور که این صحنه را دید ترسید و گفت: چه کسی شما را این‌جا آورده است؟ امام فرمود: تو، وقتی مرا دعوت کردی قبل از آمدن، غسل و حنوط کردم، منصور گفت: پناه بر خدا اگر چنین باشد که شما فکر می‌کنید، به سلامت برگردید. مزدوران در سجده بودند که امام﴿علیه‌السلام﴾ خارج شد.

منصور به آنان گفت: چرا دشمن حاکم را نکشتید؟

– ما چگونه ولی‌امر و سرورمان را که هر روز به دیدار ما می‌آید و به کارهای ما هم‌چون پدری که به امور خانواده‌اش می‌پردازد، رسیدگی می‌کند را بکشیم، ما سرور و رهبری غیر از او نمی‌شناسیم، منصور از سخنانشان بیمناک شد و همان شب آن‌ها را آزاد کرد؛ بعد از مدتی آن امام هُمام را با زهر مسموم و شهید کرد. **(همان: ۱۸۱/۴۷ ح ۲۷).**

– فقیری از امام تقاضای کمک کرد حضرت به خدمتکار فرمود: چقدر پول به همراه داری؟

– چهارصد درهم.

– همه را به فقیر بده.

مرد مسکین پول را گرفت و تشکر کرد و رفت. امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ به خدمتکار فرمود:

او را برگردان، وقتی برگشت گفت: سرورم از شما خواهش کردم شما بخشیدید، بعد از لطفی که به من کردید چه کاری با من دارید؟

- پیامبر خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **خیرُ الصدقه ما اَبقت غنی.**

بهترین صدقه آن است که به دنبالش بی‌نیازی باشد، ما با این پول تو را بی‌نیاز نکردیم. این انگشتر را بگیر که ده هزار درهم قیمت دارد، وقتی نیاز داشتی به همین قیمت آن را بفروش. (*همان: ۶۰/۴۷ ح ۱۱۶*).

راوندی نقل می‌کند که امام صادق فرمود:

عُلمنا غابر و مزبور، ونکت فی القلوب، و نقرفی الاسماع، و عندنا الجفر الابیض و الجفر الاحمر، و مصحف فاطمه و الجامعه، فامّا الغابر علم ماکان، و أمّا المزبور فعلم مایکون، و أمّا النکت فی القلوب فهو الالهام، و أمّا النقر فی الاسماع فهو حدیث الملائکه، و اُمّا الجفر الاحمر، ففیه سلاح رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾، و أمّا الجفر الابیض فوعاء فیه التوراه و الانجیل و الزبور و الکتب الاول؟، و أمّا مصحف فاطمه ففیه مایکون من الحوادث، و اسم من یملک الی یوم القیامه، و أمّا الجامعه ففیها جمیع مایحتاج الناس الیه حتی أرش الخدش، و عندنا صحیفه فیها اسم من ولد و من یولد، و اسم أبیه و اُمه مِن الذر الی یوم القیامه، مِمن هومن أعدائنا، ذلک فضل الله علینا و علی الناس.

(شیخ مفید؛ الارشاد: ۱۸۶/۲ کلام الصادق﴿علیه السلام﴾ حول میراث الرسول ﴿صلی الله علیه و آله﴾، و اصول کافی: ۲۳۸/۱).

خداوند علم گذشته و آینده و الهامات قلبی و زمزمه‌ی فرشتگان را به ما عطا فرموده است، سلاح پیامبر خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در صندوق سرخ نزد ماست؛ همان طور که تورات و انجیل و زبور و کتاب‌های آسمانی پیامبران گذشته در کیف سفید پیش ماست. مصحف فاطمه﴿علیها السلام﴾ که اتفاقات آینده ونام همه‌ی حاکمان تا قیامت در آن ثبت است و کتاب «جامعه» که دربردارنده‌ی همه‌ی احکام مورد نیاز مردم حتی دیه‌ی زخم سطحی می‌باشد نزد ماست، ما دفتری داریم که اسم همه‌ی کسانی که متولد نشده‌اند و بعداً به دنیا می‌آیند به همراه نام پدر و مادرشان از ازل (عالم ذر) تا قیامت که دشمن ما می‌شوند، نوشته شده است. این لطف خداوند به ما و مردم است.

سدیر صیرفی می‌گوید: پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ را در خواب دیدم که نشسته‌اند و ظرفی سر پوشیده مقابل ایشان است. نزدیک رفتم و سلام کردم، آن حضرت﴿صلی الله علیه و آله﴾ سرپوش طبق را برداشت، در ظرف رطب بود، عرض کردم: رسول خدا! یک رطب به من لطف کنید، وقتی آن را خوردم رطب دیگری درخواست کردم تا هشت رطب یکی یکی به من داد و بعد از آن فرمود: کافی است.

صبح که از خواب برخاستم، همان روز خدمت امام صادق﴿علیه السلام﴾ رسیدم، ظرف سرپوشیده‌ای که در خواب دیدم، با همان رطب در سینی مقابل امام بود، با همان رطب در سینی، عرض کردم، فدایت شوم یک رطب به من لطف کنید، رطبی به من عطا کرد و درخواست خود را برای رطب دیگر تا هشت رطب ادامه دادم، چون تقاضای نهمین رطب کردم، امام﴿علیه السلام﴾ فرمود: کافی است اگر جدّم بیشتر به تو داده بود من هم می‌دادم. ***(بحار الانوار: ۶۳/۴۷ ح ۲)***.

پنجره‌های غیب از آستان امام کاظم(ع):

وقتی هارون الرشید از حج به مدینه رفت، با مردم ملاقات عمومی داشت، آخرین کسی که ملاقات کرد امام موسای کاظم﴿علیه السلام﴾ بود، آن حضرت ذکر گویان وارد مجلس رشید شد، همین که نزدیک او رفت رشید نیم‌خیز با امام دست داد و او را در آغوش گرفت و گفت: ابالحسن! حال خودت؟ خانواده‌ات خانواده‌ی پدرت چه‌طور است؟ اوضاع شما چگونه است؟

– خوب است، خوب.

زمانی که امام برخاست، رشید هم می‌خواست از جایش بلند شود که امام به او سوگند داد و او نشست، با وی معانقه کرد و خارج شد، مأمون از پدر پرسید: این مرد کی بود؟

– فرزندم این مرد وارث همه‌ی علوم از اول دنیا تا قیامت است، او موسی بن جعفر﴿علیهما السلام﴾ است، هر علم درست و حقیقی که بخواهی نزد اوست. ***(بحار الانوار: ۱۳۳/۴۸ ح ۶)***.

احمد بزّاز می‌گوید: پس از آن که رشید، امام کاظم﴿علیه‌السلام﴾ را به بغداد آورد، دو روز قبل از توطئه‌ی قتل آن حضرت، نگهبان زندان را که سندی بن شاهک بود و به دستور رشید با سه زنجیر آهنی به وزن ۳۰ رطل امام را بسته بود، تغییر داد و نگهبانی از امام در زندان را به «مسیّب» سپرد، مسیب اگرچه از نگهبانان هارون الرشید بود اما از شیعیان امام موسی ﴿علیه‌السلام﴾ بود. نیمه شب امام﴿علیه‌السلام﴾ صدای مسیب زد و فرمود: من امشب به مدینه می‌روم تا عهد امامت را به کسی که بعد از من عهده‌دار این منصب می‌شود تحویل دهم. مسیب گفت: سرورم! من چه‌طور درها را در حضور نگهبانان برای شما باز کنم؟

– این کار تو نیست، با دست اشاره‌ای فرمود: قصرهای مرتفع، درهای بزرگ و خانه‌های چند طبقه به صورت زمین مسطح جلوه‌گر شدند، بعد به من فرمود: تو به همین حالت نگهبانی خود را ادامه بده که من تا یک ساعت دیگر بر می‌گردم.

–آیا نمی خواهید غُلّ و زنجیر را از پایتان باز کنم؟

حضرت غل و زنجیرها را تکان داد و از پای حضرت به زمین افتاد، همین که یک گام برداشت از دیدگان من غایب شد، در آن لحظه ساختمان‌ها به وضعیت قبل برگشتند، همین‌طور در حال نگهبانی ایستاده بودم که دیدم دیوارها و بناها به سجده افتادند، امام آمده بود و به زندان برگشت و غل و زنجیر را به خود بست..

– سرورم کجا رفتی؟

– به دیدار همه‌ی دوستان‌مان در شرق و غرب زمین حتی جنیبان در بیابان‌ها و محل آمد و شد فرشتگان رفتم. (*مدینه المعاجز: ۳۸۴/۶*).

صفوان بن جمّال روایت می‌کند: یک روز امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ به من فرمود، شتر ایشان را به خانه ببرم، وقتی به خانه‌ی امام رسیدم، حضرت موسی﴿علیه‌السلام﴾ که شش ساله بود شتابان از خانه بیرون آمد و سوار شتر شد و به سرعت از چشم من دور شد، با خود گفتم: اناالله و انا الیه راجعون، حالا به سرورم چه بگویم اگر شترش را اکنون از من بخواهد.

ساعتی از روز گذشته بود که شتر به سرعت شهاب و عرق‌ریزان حاضر شد، امام

کاظم﴿علیه السلام﴾ پایین آمد و وارد خانه شد، خدمت‌کار امام بیرون آمد و گفت: شتر را بردار و ببر نزد مولایت (امام صادق) صفوان می‌گوید: شتر را بردم، امام صادق﴿علیه السلام﴾ به من فرمود:

من که گفتم شتر را ببر، برای مولایت ابالحسن (موسی) بود. تصرف کودک شش ساله در پیمودن مسیر را در ذهنم بازگو می‌کردم که امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود:

صفوان! آیا می دانی در آن ساعت کجا رفت؟ او به مکانی بسیار دورتر از مسافتی که ذوالقرنین پیموده بود، رفت و سلام مرا به تمام مردان و زنان مؤمن رساند. *(الهدایه الکبری: ۲۷۰ باب ۹)*.

مسیب می‌گوید: هارون‌الرشید برای کشتن امام کاظم تصمیم گرفت عدّه‌ای را استخدام کند، به اطرافیان خود گفت: بگردید و مردمی را پیدا کنید که خدانشناس باشند تا مأموریت مهمی را به آنان واگذار کنم، مأمورانش گروهی که پنجاه نفر بودند از قبیله‌ای به نام «العَبده» پیش هارون فرستادند، آن‌ها را در خانه‌ای نزدیک آشپزخانه‌ی قصر جا دادند و برایشان پول، طلا، لباس و انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها بردند.

هارون آن‌ها را احضار کرد و گفت:

خدای شما کیست؟

– ما خدایی نمی‌شناسیم و این کلمه را تاکنون نشنیده‌ایم.

هارون به آنان خلعت داد و گفت:

دشمن من درون این اتاق است بروید و او را قطعه قطعه کنید، همگی با شمشیرهای کشیده مقابل هارون‌الرشید سراغ امام﴿علیه السلام﴾ رفتند، همین که امام را دیدند، سلاح خود را افکندند و به سجده افتادند، امام کاظم﴿علیه السلام﴾ دست بر سرشان می‌کشید و آنان گریه می‌کردند، و به زبان خودشان با آن‌ها سخن گفت، هارون‌الرشید با دیدن این صحنه، بدحال شد و با فریاد از مترجمش خواست آن‌ها را بیرون کند، آنان برای احترام به امام کاظم﴿علیه السلام﴾ عقب عقب خارج شدند، پول‌هایی را که گرفته بودند برداشتند و رفتند. *(بحارالانوار: ۲۴۹/۴۸ ح ۵۷)*.

امام رضا﴿علیه السلام﴾ و نهان‌خانه‌ی غیب:

با آمدن امام رضا﴿علیه السلام﴾ به خراسان، شیعیان از اطراف و اکناف شرف‌یاب محضر آن امام همام شدند، علی بن ابی اسباط با قافله‌ای از هدایا و پیشکش‌ها برای زیارت امام رضا﴿علیه السلام﴾ روانه شد، در میان راه، قافله‌اش را توقیف کردند و پول و هدایا را گرفتند و چنان ضربه‌ای به او زدند که دندانهایش خرد شد، با بدنی کوفته به نزدیک‌ترین آبادی رفت و آن‌جا خوابید، در خواب امام رضا﴿علیه السلام﴾ را دید که می‌فرمود: ناراحت نباش که هدایای تو به دست ما رسید، برای بهبودی دندان‌هایت، از پودر گیاه مشک در دهانت بریز، با خوشحالی از خواب بیدار شد به توصیه‌ی امام﴿علیه السلام﴾ عمل کرد و دندان‌هایش ترمیم شد.

وقتی خدمت امام﴿علیه السلام﴾ رسید، به او فرمود: به مفید بودن تجویز دارویی ما پی بردی! به این انباری برو و ببین، وارد انبار که شد اموال و هدایای خود را به‌طور کامل آن‌جا دید. (*بحار الانوار:* **۷۱/۴۹ ح ۹۵**).

مردی با طوماری از سؤالات مشکل برای دیدار امام رفت و با خود فکر می‌کرد: اگر او پاسخ این سؤالات را بداند واقعاً ولیّ خداست، به خانه‌ی امام که رسید منتظر ماند تا اطراف امام خلوت شد، همان‌طور که ایستاده بود خدمت‌کار امام با صفحه‌ای که به خط امام بود آمد و به او گفت: طومارت کجاست؟

آن را بیرون آورد. خدمتکار امام﴿علیه السلام﴾ به او گفت: امام فرمود این پاسخ سؤال‌های مکتوب توست. آن را گرفت و رفت. **(همان)**

روزی امام رضا﴿علیه السلام﴾ نشسته بود که ناگهان گفت: لا الهَ الّا الله فلانی مُرد. (علی بن حمزه‌ی بطائلی، شرح حدیث در منتهی‌الامال آمده است) لحظه‌ای درنگ کرد و بعد فرمود: لا الهَ الا الله خیانت کرد و کافر شد و رهسپار گور گردید، مکثی کرد و گفت: لاالهَ الاالله او را در قبر گذاشتند، از پروردگارش پرسیدند، پاسخ داد، در مورد پیامبرش سؤال کردند، جواب داد، از امامش سؤال شد، اقرار کرد، از عترت پرسیدند، آنان را برشمرد، به من که رسید ادامه نداد، چرا توقف کرد، آن مرد واقفی بود. **(همان)**

اسماعیل برای راوندی تعریف کرده است زمانی که پیش امام رضا﴿علیه السلام﴾ بودم،

دست به زمین کشید، شمش‌هایی از نقره بیرون آمد، سپس دست کشید و شمش پنهان شد، عرض کردم یکی از آن‌ها را به من بدهید فرمود: هنوز وقت آن نرسیده. *(بحار الانوار؛ خرایج: ۵۰/۴۹ ح ۵۰).*

پر واضح است که شعبده و سحر و تردستی در واقع چشم‌بندی است به‌گونه‌ای که یک شی غیر واقعی را در وهم و خیال بیننده ایجاد می‌کنند که نه تنها حقیقت ندارند بلکه ماندگار هم نیستند، اما کرامت و معجزه، تصرف در اشیاء و تغییر و تحویل و تبدیل آن‌ها به حقیقتی دیگری است و ماندگار؛ مگر آن‌که صاحب کرامت یا معجزه به اراده‌ی خود زوال آن را بخواهد.

ابونواس شاعر معروف چند بیتی در مدح امام رضا﴿علیه السلام﴾ سرود و خدمت امام﴿علیه السلام﴾ رسید در همان لحظه امام رضا کاغذی بیرون آورد که ابیات خوانده شده در آن نوشته بود، ابونواس حیرت‌زده شد وگفت: ای حجت خدا! به خدا سوگند هیچ‌کس غیر من این شعر را نسروده و هیچ کس جز شما تاکنون آن را نشنیده است، امام فرمود: تو راست می‌گویی، امّا من به امور آینده وگذشته آگاهم و می‌دانستم که تو مرا مدح می‌کنی.

اباصلت هروی می‌گوید امام رضا﴿علیه السلام﴾ به من فرمود در این مکان برای من قبری حفر می‌شود هنگام کندن قبر به سنگی می‌رسند که همه‌ی کلنگ‌های خراسان از برداشتن آن سنگ ناتوان می‌شوند، به آنان بگو تا هفت درجه به پایین بروند، وسط قبر راگود کنند، در آن لحظه آب بالا می‌آید و قبر را پر می‌کند، ماهیان کوچکی بر سطح آب ظاهر می‌شوند، بعد ماهی بزرگی می‌آید و ماهیان ریز را جمع می‌کند و مخفی می‌شود، دستت را بر آب بگذار و این طور بگو، آب در زمین فرو می‌رود و قطره‌ای از آن نمی‌ماند، این کار را در حضور مأمون انجام بده، اباصلت! من فردا پیش این تبه‌کار می‌روم، اگر بدون عمامه خارج شدم با من صحبت کن، جوابت می‌دهم اما اگر با سر پوشیده بیرون آمدم با من صحبت نکن.

اباصلت می‌گوید: فردای آن روز، امام لباس پوشید و در محراب نشست، خدمتکار مأمون آمد وگفت: امیرالمومنین (مأمون) شما را فرا خوانده است،

حضرت رضا﴿علیه‌السلام﴾ کفش پوشید و عبا را به دوش افکند و رفت، من هم به دنبال حضرت رفتم، وارد که شد در برابر مأمون چند طبق غذا و میوه بود، خوشه‌ی انگوری دست مأمون بود که [ظاهراً] نیمی از آن خورده بود، همین که امام را دید از جا پرید و امام را در آغوش گرفت و ایشان را نشاند، بعد خوشه‌ی انگور را به حضرت رضا﴿علیه‌السلام﴾ داد و گفت: ای زاده‌ی رسول خدا آیا انگوری زیباتر از این دیده‌ای؟

امام فرمود: در بعضی باغ‌ها ممکن است زیباتر از این باشد، به امام گفت: از آن میل کنید.

- مرا معاف کن.

- غیر ممکن است حتماً باید بخورید، چرا نمی‌خوری آیا به من تهمت می‌زنی؟

خوشه را از امام گرفت و چند دانه از آن را خورد و به امام داد، حضرت رضا﴿علیه‌السلام﴾ سه دانه از آن را خورد و خوشه را انداخت و برخاست، مأمون گفت: کجا؟

- به همان‌جایی که مرا فرستادی.

حضرت با سر پوشیده بیرون شد و به خانه رفت، فرمود همه‌ی درها بسته شود، آن‌گاه در بستر خوابید.

اباصلت می‌گوید: غمگین وگریان در حیاط خانه ایستاده بودم که ناگهان جوانی خوش تیپ و زیبا که شباهت زیادی به امام رضا﴿علیه‌السلام﴾ داشت وارد شد، به طرفش رفتم وگفتم: از درهای بسته چگونه وارد شدی؟ فرمود: همان کسی که مرا در این لحظه از مدینه به این‌جا آورد، از درهای بسته مرا عبور داد، گفتم: شما کی هستید؟

فرمود: اباصلت! من حجت خدا، محمدبن علی هستم، سپس به طرف پدرش امام رضا﴿علیه‌السلام﴾ رفت، وارد شد و به من هم فرمود بیا، همین که چشم پدر به فرزند افتاد، بلند شد تا او را در آغوش بگیرد، بعد فرزندش را در کنار خود جا داد و با او نجوایی کرد که من متوجّه نشدم، لب امام رضا﴿علیه‌السلام﴾ از برف سفیدتر شده بود، امام جواد بر لب‌های امام بوسه زد، بعد از لحظه‌ای امام رضا﴿علیه‌السلام﴾ جان به جان آفرین

تسلیم کرد. امام جواد﴿علیه السلام﴾ به من فرمود: از انباری تخت و آب برای غسل پدرم بیاور.

- در انباری تخت و آب نیست.

- از فرمان من اطاعت کن.

به انباری رفتم دیدم تخت و آب آماده است، آن‌ها را برای امام بردم، آستین‌هایم را بالا زدم تا به امام کمک کنم که امام به من فرمود: کنار برو! کسی هست که به من کمک می‌کند. تو به انباری برو و سبدی که در آن کفن و حنوط پدرم هست را بیاور. وقتی رفتم متوجه‌ی سبدی شدم که قبلاً آن‌جا ندیده بودم، خدمت امام جواد﴿علیه السلام﴾ بردم، پس ازکفن کردن پدر بر آن پیکر مطهر نماز خواند و فرمود: تابوت را بیاور! گفتم نزد نجّار بروم؟

- از همان‌جا که تخت و آب وکفن و حنوط آوردی.

به صندوق‌خانه که رفتم تابوتی بود که پیش از آن ندیده بودم، تابوت را بردم، امام رضا﴿علیه السلام﴾ را در آن گذاشتیم، امام جواد با فاصله‌گرفتن از تابوت دو رکعت نماز خواند، تابوت از زمین جدا شد، سقف شکافته شد و تابوت مخفی.

- ای زاده‌ی رسول خدا﴿علیه السلام﴾ اگر الان مأمون به دنبال امام رضا﴿علیه السلام﴾ بیاید چه بگوییم؟

اباصلت! آرام باش و خاموش، تابوت بر می‌گردد، وقتی جانشین پیامبری از دنیا می‌رود خداوند روح آن دو را به یکدیگر می‌رساند اگرچه فاصله‌ی بین آن‌ها شرق تا غرب باشد. سخنان امام جواد﴿علیه السلام﴾ ادامه داشت که تابوت برگشت، بدن مقدس آن حضرت را بیرون آورد و در بستر گذاشت به هیاتی که غسل وکفن نشده بود، بعد فرمود: در را برای مأمون باز کن! در را که باز کردم مأمون و خدمتکارش کنار در ایستاده بودند، گریان، غمگین، جامه دریده و سیلی به صورت زنان وارد شد و گفت: وای آقای من! پهلوی سر مبارک آن حضرت﴿علیه السلام﴾ نشست و گفت: مقدمات کفن و تشیع و دفن را آماده کنید! پیشگویی‌های آن امام همام اتفاق افتاد.

گفتم امام رضا به من فرمود عمق قبرم را هفت برابر گود کنید، آنگاه در وسط قبر مقداری پایین ببرید.

– هرچه فرموده انجام بده.

– چون وسط قبر را کندم، آب و ماهی‌ها ظاهر شد، مأمون با دیدن این صحنه گفت: امام رضا(علیه السلام) همان طور که در ایّام زندگانی کارهای عجیب به ما نشان می‌داد، بعد از وفاتش نیز ادامه داد. وزیری که همراه مأمون بود به او گفت: آیا می‌دانی منظور امام از این منظره چه بوده؟

– نه

– او خواسته است به تو بگوید که حکومت شما بنی‌العباس با وجود تعداد زیادتان و حکومت طولانی شما مانند این ماهیان کوچک است که با پایان یافتن دولت و روزگار،مردی بر شما مسلّط می‌شود و به حکومت بنی‌عباس خاتمه می‌دهد.

مامون گفته‌ی او را تصدیق کرد وبعد از دفن امام رفت. (*بحارالانوار:* **۲۹۳/۴۹ ح ۸**).

امام جواد(ع)، روشنگر غیب:

بعد از شهادت امام رضا(علیه السلام)، امام جواد که کودکی خردسال بود در پله‌ی اوّل منبر در مسجد پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نشست و این‌گونه صحبت کرد:

أنا محمّد بن علی الرضا، أنا الجواد، أنا العالم بأنساب الناس فی الاصلاب، أنا أعلم بسرایرکم و ظواهرکم، و ما انتم صائرون الیه، علم منحنا به مِن قبل خلق الخلق أجمعین، و بعد فناء السموات و الارضین، و لولا تظاهر اهل الباطل و دوله اهل الضلال، و وثوب اهل الشک لقلت قولا یعجب منه الاولّون و الاخرون، ثم وضع یده الشریفه علی فیه و قال: یا محمد اصمت کما صمت آباؤک مِن قبل.

(الهدایه الکبری: **۲۹۶ باب ۱۱ و** ***بحار الانوار:*** **۱۰۸/۵۰ ح ۲۷).**

من محمد بن علی الرضا، جواد هستم، از نسب مردم در پشت مردان آگاهم و از باطن و ظاهر شما باخبرم، می‌دانم سرانجام شما چه می‌شود، قبل از آفرینش مخلوقات این علوم به ما تعلیم شد علمی که عرصه‌ی آن بعد از فنای آسمان‌ها و سرزمین‌ها را در بر می‌گیرد. اگر مخالفت باطل‌گرایان و حاکمان گمراه و انحراف

شکاکان نبود، مطالبی می‌گفتم که باعث تعجب و حیرت گذشتگان و آیندگان شود، بعد دست بر دهان مبارک گذاشت و خطاب به خویش فرمود: **«یا محمّد اُصمُت کما صَمت آباؤک مِن قبل»**.

محمد! تو هم مانند اجدادت در گذشته ساکت باش.

ابوجعفر هاشمی گفته است، نزد امام جواد﴿علیه السلام﴾ بودم که یاسر، خدمتکار آن حضرت آمد و عرض کرد:

سرورم! همسرتان از شما می‌خواهد که نزد وی بروید.

به خدمتکار فرمود: تو برو! من می‌آیم، امام برخاست و سوار بر استر خود شد تا به خانه رسید، مادر جعفر، خواهر مأمون به امام سلام کرد و از حضرت﴿علیه السلام﴾ اجازه خواست نزد برادر زاده‌اش «ام‌الفضل» دختر مأمون برود.

خواهر مأمون گفت: دوست دارم شما و دخترم را یک‌جا با هم ببینم تا چشمم از دیدارتان روشن شود، امام وارد شد، پرده‌ها از مقابل حضرت کنار می‌رفت، چیزی نگذشت که برگشت و این آیه را می‌خواند: **﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ﴾ (یوسف: ۳۱)**.

هنگامی که یوسف را دیدند به تکریم او پرداختند. حضرت جواد که نشست «ام جعفر» دامن‌کشان خارج شد و گفت: سرورم به من لطف کردی امّا آن را تمام نکردی.

– حکم خداوند صادر شد، شتاب نکنید، اتفاقی رخ داد که تکرار آن روا نباشد، نزد «ام الفضل» برو و در این مورد از او سؤال کن.

ام جعفر رفت و فرمایش امام را به او رساند. امّ‌الفضل گفت:

عمّه! چنین موردی از خود سراغ ندارم، چرا نفرین پدرم نکنم که مرا به عقد یک جادوگر در آورده است. عمّه! به خدا سوگند همین که چشمم به جمال دل‌ربایش افتاد، آنچه برای زنان اتفاق می‌افتد برایم رخ داد، با دست لباسم را به خود چسباندم، «ام جعفر» شگفت‌زده از گفته‌ی او بیرون آمد، با نگرانی از امام پرسید: چه پیش آمدی برای او رخ داده است؟

– این از مسائل زنانگی است.

- سرورم آیا شما علم غیب دارید.
- نه.
- پس به شما وحی می‌شود؟
- نه.
-پس چگونه متوجه‌ی موضوعی شدید که هیچ‌کس جز خداوند و او نمی‌دانست؟
- من هم از تعلیم خدا آگاه شدم.
- «اِکبار النسوه» به چه معنی است؟
- آنچه برای ام‌الفضل پیش آمد، (حیض) مسأله‌ای است که برای زنان اهمیت دارد.

جلوه‌های غیبی از امام هادی(ع):

در حضور متوکل عباسی شعبده بازی هندی با تردستی کارهایی انجام می‌داد که متوکل از آن خوشش آمده بود. متوکل به او گفت: چند لحظه‌ی دیگر آقایی می‌آید تو با کارهایت او را مسخره کن.

وقتی امام هادی« علیه السلام» وارد شد، مرد هندی بازی خود را شروع کرد اما امام به او توجهی نکرد، شعبده‌باز به امام گفت: بزرگوار! از بازی من خوشتان نمی‌آید، گویا گرسنه‌ای؟ سپس به عکس نان روی میز اشاره کرد وگفت: ای نان پیش این آقا بیا! نقش نان از روی میز بلند شد، امام هادی دست بر روی عکس شیر گذاشت و فرمود: بلند شو، این را بگیر. نقش به صورت شیر واقعی در آمد، مرد هندی را بلعید و به صورت قبل در آمد، متوکل به زمین افتاد و حاضران فرار کردند. (***بحار الانوار:*** **۲۱۱/۵۰ ح ۲۵**).

محمدبن داود قمی و محمد طلحی گفته‌اند: وقتی وجوهات شرعی؛ خمس و نذر و هدایا و جواهرات شهر قم و اطراف آن را جمع کردیم تصمیم گرفتیم آن‌ها را تحویل امام هادی« علیه السلام» دهیم، به راه افتادیم، در طول مسیر پیک آن حضرت به ما

رسید و گفت: برگردید که این ایام وقت مناسب برای ملاقات امام نیست، به قم برگشتیم، بعد از چند روز فرمان رسید که ما شتری خاکستری به طرف شما فرستاده‌ایم، امانت‌ها را بار آن کنید و رهایش کنید، امانت‌ها را بار زدیم و شتر را به امان خدا رها کردیم، مدتی بعد که خدمت امام رسیدیم فرمود: به کالاهایی که برای ما فرستادید نگاه کنید، همه‌ی آن‌ها را در کنار امام دیدیم.

کرامت های غیبی از امام حسن عسکری(ع):

علی بن عاصم کوفی می‌گوید به دیدار امام حسن عسکری﴿علیه السلام﴾ رفتم. وقتی وارد خانه شدم، فرمود: با دقت به فرشی که روی آن ایستاده‌ای نگاه کن که بسیاری از صاحبان نبوّت و رسالت و ولایت و امامت بر روی آن نشسته‌اند.

– تا زنده‌ام برای احترام به این فرش پا برهنه می‌روم.

– کفشی که پوشیده‌ای نجس و لعنتی است. [به ولایت ما اقرار نمی‌کند]

علی بن عاصم با خودش گفت: ای کاش حقیقت این فرش را می‌دیدم، حضرت به آرزوی قلبی او پی برد و فرمود: نزدیک من بیا! دست مبارکش را به صورتم کشید، چشم باطنم باز شد: جای پا و تصویرهای مختلفی مشاهده کردم، حضرت عسکری برای من انبیاء و اولیائی که زمانی روی آن فرش نشسته بودند را نام برد:

این جای پا و نشستن حضرات: آدم، هابیل، شیث، نوح، قیدار، مهلائیل، دیاد [یاره]، اخنوخ، ادریس، توشح [متوشلح]، سام، وارفخشد، هود، صالح، لقمان، ابراهیم، لوط، اسماعیل، الیاس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، یوشع بن نون، طالوت، داود، سلیمان، خضر، دانیال، یسع، ذوالقرنین اُسکندر، شاپور پسر اردشیر، لوی، کلّاب، قُصَیّ، عدنان، عبدالمطلب، عبدالله، عبدمناف، و این هم جای پای سرورمان، رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و امیرالمومنین و جانشینان وی تا مهدی است که روی آن راه رفته و نشسته‌اند.

به این آثار اولیاء نگاه کن که در واقع آثار دین خداوند است و کسی که در مورد آن‌ها تردید کند درباره‌ی خدا شک کرده است. اکنون چشمت را ببند، به محض بستن چشم به حالت اوّل برگشتم.

ابوالحسن کرخی تعریف کرده است: پدرم از پارچه فروشان کرخ بود، پارچه‌هایی را برای فروش به من داد تا به سامرا (سُرمن‌رای) ببرم، وقتی به آن‌جا رسیدم، خدمتکاری به طرفم آمد و مرا به اسم و نام پدرم صدا زد و گفت: خدمت آقایت بیا! گفتم: آقای من کیست تا خدمت ایشان برسم؟

- وظیفه‌ی من فقط رساندن پیام بود!

دنبال او رفتم، مرا به خانه‌ای بزرگ و باشکوه به عظمت بهشت برد، مردی که روی فرش سبزرنگی نشسته بود و نور هیبتش چشم‌ها را خیره می‌کرد به من فرمود: در میان پارچه‌هایی که آورده‌ای، دو برد یمانی در کیسه‌ی فلان و فلان است، قیمت هر کدام با سود فروش روی تکه کاغذی کنار لباس‌ها قرار دارد. یکی از آن دو به ارزش ۲۳ دینار بابت جنس و دو دینار بابت سود و دیگری با همان سود و با قیمت پایه ۱۳ دینار است، آن‌ها را برایم بیاور.

پارچه فروش می‌گوید: رفتم و جنس را آوردم و مقابل ایشان گذاشتم، به من فرمود: بنشین، نشستم، اما از شدت هیبت و عظمتش نمی‌توانستم به او نگاه کنم، دست به زیرگوشه‌ی فرش برد و از جایی که چیزی نبود یک مشت دینار بیرون آورد و فرمود: این قیمت جنس توست، گرفتم و بیرون آمدم، همان‌جا کنار در، پول‌ها را شمردم بدون کم و زیاد به اندازه‌ی قیمتی بود که پدرم نوشته بود. **(همان: ۳۱۴/۵۰ ح ۱۲)**.

خبرهای غیبی از امام مهدی «عج»:

حسن بن حمدان از حلیمه [حکیمه] دختر امام جواد(علیه السلام) روایت می‌کند: شب نیمه‌ی شعبان ۲۵۰ هجری قمری امام قائم به دنیا آمد، مادرش نرجس خاتون شاهزاده‌ای رومی بود، حکیمه می‌گوید: همین که به دنیا آمد، به سجده رفت، روی بازویش با خطی از نور نوشته بود: **جاءالحقُّ و زهق الباطل** (حق آمد و باطل نابود شد).

نوزاد را پیش پدر بردم، دست مبارک بر چهره‌ی فرزند کشید و فرمود: **تکلم یا**

حجه الله و بقیه الانبیاء، و خاتم الاوصیا، و صاحب الکُره البیضاء و المصباح مِن البحر العمیق الشدید الضیاء: تَکَلم یا خلیفه الاتقیاء و نور الاوصیاء.

ای حجّت خدا و باقی‌مانده‌ی انبیاء و خاتم اوصیا و صاحب گوی سفید، و چراغ دریای عمیق با روشنی شدید! سخن بگو، ای جانشین پرهیزکاران و نور وصیّ پیامبران صحبت کن.

فرزند امام: **أشهد ان لا اله الا الله، و اشهد انّ محمّداً عبده و رسوله، و اشهد ان علیّا ولی الله.** بعد اوصیاء را نام برد، امام حسن«علیه السلام» به او فرمود: از کتاب‌های آسمانی پیامبران گذشته بخوان، آن حضرت شروع به خواندن کرد: از صحف ابراهیم به زبان سریانی، کتاب نوح و ادریس، و کتاب صالح، و تورات موسی، و انجیل عیسی و فرقان محمّد «صلی الله علیه و آله» و داستان پیامبران را تا زمان خودش خواند و تعریف کرد. **(*بحار الانوار:* ۲۷/۵۱ ح ۳۷).**

آن امام، بقیه‌الله در میان مخلوقات و جلوه‌ی خدا در میان بندگان او، حفظ شده‌ی الهی و کلمه‌ی ماندگار پروردگار و باقی مانده‌ی شاخه‌های درخت طوبی است، او قاف و سدره المنتهی، و ریحان خوش بوی بهشت و جانشین خوبان و به جا مانده‌ی پاکان، گنجینه دار اسرار، پایان بخش دوران است، فرزند نام‌های درخشان، یگانه‌ی روزگاران، واسطه‌ی اتصال زمین و آسمان، تجلی‌گاه خداوند که مرجع اولیاء است، روزی آفریدگان از برکت وجود اوست و بقای دنیا به بود او و زمین و آسمان بر محور او برقرار.

این حجت ازبزرگ‌ترین حجت‌های خداست، نسخه‌ی عالم هستی و هر موجود است و فریادرس مومنان، گنجینه‌ی علوم گذشتگان و آیندگان، خاتم لقب‌داران الهی و اهل بیت محمّدی و خاندان هاشمی، نوری است تابنده و پاینده و خبر عظیم و صراط مستقیم و جانشین پیامبر کریم و زاده‌ی مهر افروزان و محبت آفرینان، امانت‌داران خداوند بلند مرتبه و عظیم است که در عظمت و خوبی یک دست هستند و یکسان و خداوند شنوای داناست.

هم خلفاء احمد و النقباء الحکماء ائمه اثنا عشر اشرف مَن تحت السماء تعمی العیون عنهم و هم جلاء للعماء.

آن‌ها جانشینان احمد «ﷺ» و پیشوایانی با حکمت‌اند. شریف‌ترین مخلوقات در زیر هفت آسمان، ۱۲ پیشواست.

چشم‌ها از فراقشان کم‌سو، دیدگان از وصالشان پر نور.

این خلیفه وارث خاندان رسالت و امامت و خلافت و ولایت و سلطنت و عصمت و حکمت، باقی‌مانده‌ی آیات روشن‌گر و ستارگان فروزان است. همان کسانی که بر موجودات حکم می‌کردند و در عالم هستی قدرت تصرف داشتند، از جهان غیب آگاه و از خاطرات قلب و باطن آفریدگان مطلّع و همه‌جا در کنار مخلوقات حاضر. قرآن کریم به مقام آنان گواهی می‌دهد که آن‌ها سرور همه‌ی مخلوقات در عالم هستی از اوّل تا آخراند، حاکم آسمان‌ها و زمین‌اند که به پیامبران گذشته قطره‌ای از دریا و درخششی از انوار و ذره‌ای از اسرار وجود ایشان رسیده است. انبیاء گذشته فقط با بهره مندی از دو حرف از اسم اعظم خدا معجزات عظیم و عجیب ارائه دادند. اما اهل بیت و عترت پیامبر اکرم «ﷺ» صاحب هفتاد حرف از اسم اعظم خداوندانداند علاوه بر توانایی پیامبران سابق.

وجود همگان از آن‌ها و به خاطر آن‌هاست، تفاوت علمی که به ایشان و پیامبران عطا شده است در آیات قرآن آمده است.

خداوند می‌فرماید: ما برای موسی از هر موضوعی مطلبی در الواح تورات نوشتیم:

﴿**وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ**﴾ **(اعراف: ۱۴۵)** «مِن» در این آیه به معنای تبعیض است، بعضی از امور برای او نوشتیم.

در مورد حضرت عیسی: ﴿**لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ**﴾ **(نحل: ۳۹)** تا آنچه برایشان باعث اختلاف شده است توضیح دهد.

اما در عظمت پیامبر اکرم «ﷺ» و قرآن کریم فرمود: ﴿**وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ**﴾ **(نحل: ۸۹)**.

ما کتابی بر تو نازل فرمودیم که روشنگر هر چیزی است.

و ﴿**مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ**﴾ **(انعام: ۳۸)** ما در این کتاب از هیچ مطلبی کوتاهی نکردیم.

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و ائمه‌ی معصومین ﴿علیهم السلام﴾ لوح فراگیر الهی و کتاب روشنگر برای هر موضوعی بوده‌اند، هرچه بر لوح خداوند نقش بسته است به آنان بر می‌گردد:

﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ (یس: ۱۲).

ما همه چیز را در محضر [کتاب] امامی روشنگر بر شمردیم.

کتاب شارح حقیقت، همان لوح محفوظ است ***(تفسیر المیزان: ۶۷/۱۷)*** که تقدّم وجودی بر همه‌ی مخلوقات دارد، به این خاطر امام نامیده شد که بر فراز همه و پیشوای همگان است، **(اوّل ما خلق الله اللوح المحفوظ)** اوّلین مخلوق خداوند لوح محفوظ بود، پر واضح است که نور محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در علم غیب خداوند، بر کلّ تقدّم دارد و بر کل حکم می‌کند و مایه‌ی نظام آن است، نقطه‌ی آغاز و بهانه‌ی آفرینش کُلّ است. پس (لوح محفوظ)همان امام است، **(و کُلّ شیء أحصیناه فی امام مبین)** و کتاب مبین هم، امام است و امام حقّ، علی است و علی﴿علیه السلام﴾ همان کتاب روشنگر است.

از امام باقر﴿علیه السلام﴾ روایت شده است؛ هنگامی که این آیه نازل شد، دو نفر از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ پرسیدند: منظور از کتاب مبین در این آیه چیست؟ آیا تورات است؟

– نه.

– آیا انجیل است یا قرآن؟

– هیچ‌کدام.

در آن لحظه امیرالمؤمنین آمد، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: این همان امام مبینی است که خداوند علم به هر موضوع و مطلبی را به او عطا فرموده است. ***(ینابیع المودّه: ۷۷/۱ ط ترکیا، و: ۸۷ نجف، و تفسیر الثقلین: ۳۷۹/۴)***.

اگر قبول این حقیقت که علی﴿علیه السلام﴾ همان کتاب روشن‌گر است برای تو دشوار است، قرآن می‌فرماید: **﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (رعد: ۴۳).**

علم همه‌ی کتاب‌های آسمانی نزد علی‌ست و در هر دو صورت بدون شک آن حضرت از علم غیب بهره‌مند بود.

در کتاب «المقامات» روایتی از ابن عباس آمده است که قبل از رحلت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ خداوند نوشته‌ای برای پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرستاد که بر روی آن چندین مُهر طلایی بود و به وی امر شد که این دفتر را به نجیب اهل بیت، علی﴿علیه السلام﴾ بدهد و از او بخواهد مهری از آن را جدا کند و به آنچه در اوست عمل کند، حضرت چنین کرد، سپس به امام حسن﴿علیه السلام﴾ رسید، آن امام نیز به توصیه‌ی پدر عمل کرد و آن را به امام حسین﴿علیه السلام﴾ تحویل داد، وقتی امام یک مُهر آن را برداشت دید نوشته شده است : با خانواده‌ات به سمت شهادت روانه شو، و جانت را با خدا معامله کن، سپس به امام سجاد رسید، پیام مکتوب بدین مضمون بود: سکوت اختیار کن، در خانه‌ات بمان و به عبادت پروردگارت تا لحظه‌ای که زنده‌ای بپرداز، بعد به امام باقر﴿علیه السلام﴾ داد؛ برای او نوشته شده بود:

با مردم صحبت کن و در احکام و امور دینی فتوا بده و از کسی جز خدا نترس که هیچ کس نمی‌تواند به شما آسیبی برساند. نوبت به فرزندش جعفر﴿علیه السلام﴾ که رسید بعد از برداشتن مهر دید چنین آمده است با مردم سخن بگو، فتوا بده، و علوم پدرانت را منتشر کن. و اهل بیت خود را تصدیق کن. و از هیچ‌کس جز خدا نترس. تا نوبت به قائم آل محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ رسید. (***بحار الانوار عن الکافی: ۱۹۲/۳۶ ح ۱***).

حدیث «لوح» به روایت جابر از حضرت زهرا درستی این مضمون را تأیید می‌کند، حدیثی که خداوند آن را به پیامبرش هدیه کرد و نام جانشینان پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ را درآن ذکر کرد: **«بسم الله الرحمن الرحیم» هذا کتاب مِن الله العزیز الحکیم الی محمد نبیه و سفیره نزل به الروح الامین مِن رب العالمین، عظم یا محمد أمری، واشکر نعمایی، اننی أنا الله لا اله الا أنا فمن رجا غیر فضلی، وخاف غیر عدلی، عذّبتُه غذاباً الیما، فأیّای فاعبد، و علیّ فتوکّل انّنی لم أبعث نبیّاقط فاکملتُ ایّامه الّا جعلُت له وصیّا و انّی فَضَّلتُک علی الانبیاء و جعلتُ لک علیا وصیاً، و کرمتک بشبلیک و سبطَیک حسن و حسین، و جعلت حسناً معدن وحیی بعدأبیه، وجعلت حسیناً خازن وحیی وأکرمته بالشهاده، و أعطیته مواریث الانبیاء فهو سیّد الشهداء و جعلت کلمتی الباقیه فی عقبه أخرج منه تسعه أبرار هداه اطهار منهم سیّد العابدین وزین أولیایی، ثم ابنه**

محمّد شبیه جدّه المحمود الباقر لعلمی، هلک المرتابون فی جعفر، الرّاد علیه کالرّاد علیّ، حقّ القول منی أن اهیج بعده فتنه عمیاء، من جحد ولیاً مِن اولیایی فقد جحد نعمتی، و مَن غیّر آیه مِن کتابی فقد افتری علیّ، ویلُ للجاحدین فضل موسی عبدی و حبیبی، و علی ابنه ولیّی و ناصری، و من أضع علیه أعباء النبوه یقتله عفریتُ مرید، حقّ القولُ مِنی لاقرّن عینه بمحمد ابنه موضع سرّی، و معدن علمی، و أختم بالسّعاده لابنهِ علی الشاهد علی خلقی، أخرج منه خازن علمی الحسن الدّاعی الی سبیلی، و أکمل دینی بابنه زکیّ العالمین علیه کمال موسی، و بهاء عیسی، و صبر ایّوب، یُذُل اولیاؤه فی غیبته و یتهادون برُؤوسهم الی الترک والدیلم، و یصبغ الارض بدمائهم و یکونون خائفین اؤلئک اولیائی حقّاَ، بکم أکشف الزلازل و البلاء ﴿اولئک علیهم صلواتُ مِن ربهم و رحمه و اولئکِ هم المتهدون﴾ (بقره: ۱۵۷). (*بحار الانوار*: ۱۹۸/۳۶ ح ۳).

به نام خداوند بخشنده‌ی رحم‌گستر، این نامه ای است از جانب خداوند شکست ناپذیر و فرزانه به محمّد «صلی الله علیه و آله» پیامبر و سفیر اوکه روح‌الامین (جبرئیل) از طرف رب‌العالمین برای رسول خدا «صلی الله علیه و آله» آورد، ای محمد به فرمان من اهمیت بده و در اجرای آن جدّی و سپاسگزار نعمت‌های من باش؛ من همان خدایی هستم که هیچ معبودی جز من وجود ندارد، پس هرکس به غیر از لطف من امیدوار باشد و غیر از عدالت من بترسد، به عذاب دردناکی او را گرفتار می‌کنم، فقط از من اطاعت کن و تنها بنده‌ی من باش و فقط بر من توکل کن، من هر پیامبری که فرستادم بعد از تکمیل رسالتش برای او جانشینی مشخص کردم و تو را از میان همه‌ی پیامبران برگزیدم و علی را جانشین توکردم و با عطای دو نوه‌ات حسن و حسین«علیه السلام» به تو کرامت بخشیدیم، حسن بعد از پدر معدن وحی است و حسین نگهبان آن و از کرامت شهادت بهره‌مند، میراث انبیاء را به او دادم بنابراین «سید الشهداء» است، امر ماندگار خود را در نسل او قرار دادم، نُه تن از خوبان عالم، هدایتگران پاک سیرت از نسل اوست؛ «سیدالعابدین» زینت‌بخش دوستان من، فرزندش محمّد، شبیه جدّش پسندیده است و شکافنده‌ی علم من، تردید کنندگان در امامت جعفر«علیه السلام» هلاک می‌شوند، انکار او برابر با انکار من است، این فرمان من در ایجاد

فتنه‌ای کور بعد از او تحقق می‌یابد، هرکس منکر یک ولیّ از اولیاء من باشد، در مقابل نعمت من ناسپاسی کرده است و آن که آیه‌ای از آیات من را تغییر دهد بر من سخن ناروا نسبت داده است. وای بر منکران فضیلت بنده و حبیبم موسی بن جعفر﴿علیه السلام﴾ و فرزندش علی که ولیّ و ناصر من است رنج نبوّت را بر دوش او می‌گذارم، به دست شیطانی سرکش به شهادت می‌رسد. چشم امام رضا را به فرزندش محمّد که رازدار اسرار من است روشن می‌کنم همان کسی که معدن علم من می‌شود؛ و زندگی فرزندش علی را که شاهد من در میان خلق من است به سعادت ختم می‌کنم. و خزانه‌دار علمم، حسن را که دعوت کننده‌ی راه من است فرزند او قرار می‌دهم و دین خود را به واسطه‌ی فرزندش «زکیّ العالمین» پاک‌ترین مخلوقات زمان، کامل می‌کنم؛ او دارای کمال موسی، زیبایی عیسی و صبر ایوب است. دوستان آن حضرت در زمان غیبتش گرفتار می‌شوند و سر آن‌ها را برای حاکمان ترک و دیلم می‌برند، زمین از خونشان رنگین می‌شود و با ترس و نگرانی زندگی می‌کنند، اولیاء واقعی من همان‌ها هستند، بلاها و زلزله را به خاطر وجود آن‌ها برطرف می‌کنم، کسانی که از درود و رحمت خداوند بهره‌منداند و هدایت شدگان واقعی فقط آن‌ها هستند.

فضیلت اهل بیت در قرآن کریم:

اهل بیت در میان مخلوقات از همگان برتر، و در تاریکی چراغ‌هایی فروزان و در اوج حشمت و امانت‌داران حاکم دانای هستی‌اند، همان کسانی که خداوند حکیم آن‌ها را برای خطاب و کتاب و حکمت خود برگزید؛ **﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ (فاطر: ۳۲).**

ما کتاب آسمانی را به بندگان برگزیده‌ی خود ارزانی کردیم.

سرور و سالار خوبان و پاکان عالم‌اند که در قرآن کریم به پاکی و عصمت ستوده‌اند:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ *(احزاب: ۳۳).*

خداوند اراده فرموده است که پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و پاکیزه گرداند. اهل بیت نسلی هستند برگزیده، مایه‌ی فخر عالم و آدم، هدایت شده و هدایت‌گر:

﴿أُوْلَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللهُ فَبِهُدَاهُمْ اقْتَدِهِ﴾ ***(انعام: ۹۰)***. اینان همان هدایت شدگان خدایند که باید از هدایت آن‌ها پیروی کنی.

در حدیث شریف نبوی از ایشان به کشتی نجات تعبیر شده است:

«اهل بیتی کسفینه نوح مَن رکبهانجا و من تأخر عنها ضَلّ و غوی» ***(بحار الانوار: ۱۲۴/۲۳، و الطرئف: ۱۹۹/۱)***.

اهل بیت من مانند کشتی نوح‌اند که هرکس به آن‌ها بپیوندد نجات یابد و هرکس دور شود گمراه و هلاک گردد.

قرارگاه نبوّت وکتاب آسمانی، از نسل حضرت نوح و ابراهیم، پیامبر اکرم ﴿صلى الله عليه وآله﴾ و اهل بیت‌اند؛ **﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾** **(حدید: ۲۶)**.

ما نوح و ابراهیم را برای رسالت فرستادیم و نبوت وکتاب را در نسل آن دو قرار دادیم. حاکمان روز جزا، اهل بیت پیامبر اکرم ﴿صلى الله عليه وآله﴾ هستند:

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ **(غاشیه: ۲۵-۲۶)**.

بازگشت و حساب خلق به سوی ما و با ماست.این مقام و واقعیت، روز قیامت برای مردمان مشخص می‌شود.

پیامبر اکرم ﴿صلى الله عليه وآله﴾ به عنوان گواه و علی﴿عليه السلام﴾ با سِمَت رهنمون در قیامت با همه‌ی انسان‌ها ملاقات می‌کنند؛ **﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ﴾** ***(ق: ۲۱)***.

در قرآن کریم به تعداد امامان اشاره شده است:

﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمْ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً﴾ ***(مائده: ۱۲)***.

از خودشان، ۱۲ پیشوا فرستادیم. به شرافت و افتخار و علم الهی مفتخراند؛

﴿وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُم﴾ ***(انعام: ۸۷)*** از پدران و نسل وبرادرانشان عدّه‌ای را برگزیدیم.

آباء: محمّد و علی و فاطمه «علیهم السلام»، و اِخوان: حسن و حسین «علیهما السلام» و ذریات: امامان از نسل امام حسین «علیه السلام» که تا قیامت منصب‌دار امامت‌اند.

خداوند متعال با تعبیر «اجتبیناهم» به شرافت و فضیلت و اطاعت خلق از آن‌ها تصریح فرمود به این معنی که هیچ‌کس به مقام و رفعت آن‌ها نمی‌رسد.

این معیار امامت را خداوند بارها مورد تأکید قرار داد که باید معصوم از هر لغزش وگناه و پاک از هر آلودگی باشد و دیگران را از حریم شرافت و حکمت الهی آنان بیرون کرد آن‌جاکه در پاسخ به حضرت نوح فرمود: **﴿رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ (هود: ۴۶).**

پروردگارا: فرزندم از اهل و خاندان من است [او را از هلاکت نجات بده]، او از اهل تو نیست زیرا کارهایش ناروا بود و نادرست.

پیشوایانی حق‌اند که به درستی و راستی دعوت می‌کنند و پیروی از دیگران موجب‌گمراهی می‌شود ولغزش. **﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (یونس: ۳۵).**

آیا کسی که به حق دعوت می‌کند سزاوار پیروی است یا آن که خودش نیاز به هدایت دارد، چرا این گونه قضاوت می‌کنید؟

آن‌گاه خداوند متعال بندگانش را از اطاعت دیگران ترساند: **﴿اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه: ۱۱۹).**

از خدا پروا داشته باشید و همراه و همگام راستگویان باشید.

منبع صداقت اهل بیت است. از مؤمنان خواسته شد که دین‌داری خود را با اطاعت از آن‌ها تداوم بخشند: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾ (بقره: ۲۰۸).**

سلامتی و سالم ماندن ایمان را در ولایت اهل بیت قرار داد.

خداوند متعال آنان را از میان همه‌ی خلایق برگزید و برای پذیرش غیب و حقایق غیبی انتخاب کرد: **﴿إِنَّ اللهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ *(آل عمران: ۳۳).***

خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و آل عمران را بر همه‌ی عالمیان برگزید.

اهل بیت به خاطر این فضیلت و نعمت الهی مورد حسادت دشمنان و کوردلان قرار گرفتند. ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً﴾ (نساء: ۵۴).

آیا نسبت به مردمی که مورد لطف ویژه‌ی ما قرار گرفتند حسادت می‌ورزند ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت عطا فرمودیم و حکومتی باشکوه به آنان دادیم.

«ملک عظیم» در این کریمه، همان وجوب اطاعت خلایق از آنان است.

این اطاعت در آیات دیگر نیز به صراحت بیان شده است؛

﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹).

از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و کسانی که از میان شما دارای ولایت هستند اطاعت کنید، بنابراین اطاعت از «اولوالامر» در ردیف اطاعت از خدا و رسول اوست. اطاعت از آنان همان راه مستقیم الهی است؛ ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ﴾ (انعام: ۱۵۳).

«صراط مستقیم» تبعیت از علی و امامان از نسل اوست، و در آیه‌ی دیگر از پیمودن راه‌های غیر از این نهی فرمود که موجب گمراهی و دوری از حق و تفرقه می‌شود:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ (انعام: ۱۵۳).

به تعبیر قرآن کریم، هرکس از اطاعت اهل بیت روی‌گردان شود، به دنبال شیطان می‌رود و با قرآن مخالفت می‌کند و با خدا نافرمانی. (ولاتتبعوا الشیطان) تبعیت از شیطان همان راه و روش دشمنان اهل بیت است.

رضوان و غفران الهی و نجات از جهنم فقط با پیروی از اهل بیت میسر می‌شود:

﴿وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ﴾ (بقره: ۵۸).

در آستانه‌ی ورود [به شهر] سجده کنید و از خدا طلب مغفرت کنید که در این صورت ما خطاهای شما را می‌بخشیم. در آستان (باب) علی و خاندان او توقف کنید و به محبت آنان بپیوندید تا از عذاب در امان بمانید، در مسیر آنان حرکت کنید

که آنان «ام الکتاب»اند و مولای شما علی است که محبت او می‌تواند موجب آمرزش خطاهایتان شود.

در آیات دیگر با نصّ صریح آنان را ممتاز فرمود: **﴿وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ (*شعرا: ۲۱۴*).**

قوم برگزیده‌ات را هشدار بده.

شرافت و فضیلت و طهارتی که خداوند متعال به آنان عطا فرموده است قابل انکار نیست.

پروردگار متعال با منکران رسالت به واسطه‌ی اهل بیت «مباهله» کرد و آنان را گواه اثبات حقانیت دین خود و نبوّت قرار داد: **﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ (*آل عمران: ۶۱*).**

خداوند به آنان مقام ویژه مرحمت فرمود، رسیدن به اخلاص و نجات و خلاص را به ایشان اختصاص داد: **﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ (*الاسراء: ۲۶*).** حق بستگان نزدیکت را اداکن.

رب کریم این امتیاز را به حضرت زهراء پاره‌ی تن آن سرور مهربان و مهرافروز بخشید. محبت آنان را بر همه‌ی بندگان واجب فرمود و از آن به عنوان ذخیره‌ی معاد یاد کرد: **﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ (شوری: ۲۳).**

من از شما به خاطر رسالتم مزد و پاداشی جز دوست داشتن اهل بیتم نمی‌خواهم.

این تأکید و سفارش به دوست داشتن اهل بیت در برابر نعمت و رنج تبلیغ رسالت فقط در مورد پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ است و در بیان پیامبران گذشته چنین درخواستی نبوده است؛ حضرت نوح می‌فرمود: **﴿مَا أَسْأَلُكُمْ مِنْ أَجْرٍ﴾ (شعراء: ۱۰۹).** من هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم.

و حضرت هود به مردم زمان خود فرمود: **﴿يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً﴾ (هود: ۵۱).**

ای قوم من: از شما در برابر رسالتم هیچ مزدی نمی‌خواهم.

امّا در برابر رنج طاقت فرسای رسالت پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ از دوست داشتن اهل بیت به عنوان پاداش پیامبر تعبیر شده است؛ این محبت فقط به خاطر بستگی و انتساب به پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ نثار آنان نمی‌شود، آن‌ها ستارگان ولایت و خورشیدهای هدایت‌اند که لحظه‌ای از دین حق منحرف نشدند و از کتاب و سنت جدا نشدند تجسم و تجسد کتاب و سنت بودند، با این ویژگی‌هاست که اطاعت و محبت‌شان بر همگان لازم شد، پس هرکس به توصیه‌ی خداوند عمل کند بر پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ واجب می‌شود که او را دوست داشته باشد زیرا در مسیر رسالت گام بر می‌دارد و هرکس به این فرموده خدا عمل نکند مورد خشم خدا و رسول قرار می‌گیرد زیرا با آن‌ها مخالفت کرده است.

این محبت اساس همه‌ی واجبات دین و سنت‌های پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ است که هیچ شرافتی از آن برتر نیست.

خداوند پاداش رسالت هر پیامبری را به او می‌دهد مگر پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ که آن را به محبّت اهل بیتش گره زد و به پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ فرمود تا فضیلت و خوبی آن‌ها را برای مسلمانان بیان کند: بهشتی می‌شود، آن که با اخلاص و ایمان دل در گرو محبت اهل بیت گذارد، در نماز یاد محمد ﴿ﷺ﴾ را با شهادت به وحدانیت مقرون کرد و بلافاصله بعد از شهادت به توحید و رسالت، صلوات بر اهل بیت پیامبر را ذکر فرمود؛ «**اللهم صل علی محمد و آل محمّد، کما صَلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم إِنک حمید مجید.**» (*فتح الباری شرح صحیح البخاری*: ح ۳۳۶۹).

سلام ویژه‌ی خداوند فقط بر خود پیامبران ذکر شده است: ﴿**سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ**﴾ (*صافات*: ۷۹)، و ﴿**سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ**﴾ (*صافات*: ۱۰۹)، و ﴿**سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ**﴾ (*صافات*: ۱۲۰)، اما در مورد پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ سلام بر خاندان او شده است؛ ﴿**سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ**﴾ (*صافات*: ۱۳۰)، یاسین در لهجه‌ی قبیله طِیّ نام محمّد ﴿ﷺ﴾ است.

خداوند متعال در جای جای قرآن کریم اهل بیت را از امت ممتاز فرموده است: ﴿**وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى**﴾ (*انفال*: ۴۱).

بدانید هر غنیمتی که به دست می‌آورید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و بستگان پیامبر است.

در این کریمه خداوند آنچه را برای خود پسندیده است به ترتیب برای پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و نسل پیامبر ذکر فرموده است. این ترتیب مقام و منزلت در اطاعت هم بیان شده است:

﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْلِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹).

و در آیه‌ی دیگر بر ولایت آنان تأکید فرمود: **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (مائده: ۵۵).**

ولایت اهل بیت همان ولایت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و پروردگار متعال است، پاک و منزه است خداوند که به آنان فضیلت و برتری داد و از همه‌ی جهانیان آن‌ها را برگزید.

وقتی آیه‌ی صدقه و موارد هزینه‌ی زکات نازل شد خداوند متعال همان‌طور که از خود نامی نبرد، از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و سادات هم یاد نفرمود؛ **﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ...﴾ (توبه: ۶۰).**

زیرا صدقه کفاره برای مردم محسوب می‌شود و پرداخت آن موجب رفع آلودگی و از آن‌جا که پیامبر و اهل بیت از هر آلودگی دوراند بنابراین صدقه به آنان تعلق نمی‌گیرد.

«اهل ذکر» در قرآن کریم که به عنوان مرجع پاسخ‌گویی مطرح شده است، اهل بیت پیامبراند؛ **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (نحل: ۴۳).**

آل پیامبر؛ اهل الله و خاصان اویند، قرارگاه نزول آیات و ذکراند، محافظان و گنجینه‌داران وحی پروردگاراند، امام رضا ﴿علیه السلام﴾ در مناظره‌ای که با مأمون کرد فرمود: **أیحَل لرسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ لوکان حیاً اَن یَتَزَوَّجَ الیک؟ فقال المأمونُ: نعم**

آیا اگر پیامبر خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ زنده بود و از دختر تو خواستگاری می‌کرد تو موافقت می‌کردی؟

مأمون جواب داد: آری

- فقال الرضا﴿علیه السلام﴾: **لكنّه لايحل له أن يَتزوّج اليّ.**
اما برای پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ حلال نیست که از دختر من خواستگاری کند.
- آری زیرا شما فرزند او هستی.
و این خود بیانگر تفاوت «آل» و «اصحاب» است، زیرا مأمون تصور می‌کرد که آل پیامبر، همان اصحاب و امت اویند، امام فرق این دو را برای او روشن فرمود.
در موارد تخصیص خداوند سبحان از اهل بیت یاد می‌کند؛ **﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾ (طه: ۱۳۲).**
اهلت را به نماز سفارش کن. کلمه‌ی «امر» در این آیه، خاص است و معنای تمام دارد زیرا امر نماز عمومی است و شامل همه‌ی امت می‌شود اما با کلمه اهل، تخصیص خورده است، بعد از نزول این آیه بود که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به درِ خانه‌ی حضرت زهرا﴿علیها السلام﴾ می‌آمد و می‌فرمود:
الصّلاه یا آل محمّد الصلاه! (مسند احمد ۲۵۹/۳: و سنن ترمذی ۳۵۲/۵: ح ۳۲۰۶).

سِرّ عدد ۱۲:

بهترین نواده‌ی پیامبران، ۱۲ معصوم از نسل پیامبر اکرم است؛ ۱۲ پیشوا، ۱۲ ستاره به تعداد برج و ماه و روزها و هر امام نامی با ۱۲ حرف دارد که خود سرّی از اسرار ولایت است و این برابر با کلمه‌ی توحید و نبوّت می‌شود:
لااله اِلا الله ۱۲، محمّد رسول الله ۱۲، النبی المصطفی ۱۲، الصادق الامین ۱۲، علّی بابُ الهدی ۱۲، امین الله حقا ۱۲، امیرالمؤمنین ۱۲، فاطمه أمه الله ۱۲، البتول الزهراء ۱۲، وارثه النبیین ۱۲، الامام الثانی ۱۲، اَلحَسن المجتبی ۱۲، وارث المرسلین ۱۲، الامام الثالث ۱۲، الحسین بن علی ۱۲، خلیفه النبیین ۱۲، ولدالوصیین ۱۲، الامام الرابع ۱۲، الامام السجاد ۱۲، علی بن الحسین ۱۲، سیّد العابدین ۱۲، الامام الخامس ۱۲، الامام الباقر ۱۲، هو محمد بن علی ۱۲، امام المومنین ۱۲، الامام السادس ۱۲، الامام الکاظم ۱۲، هو موسی بن جعفر ۱۲، قدوه الصدّیقین ۱۲، الامام السابع ۱۲، الامام الصادق ۱۲، هو جعفر بن محمد ۱۲، خلیفه

النبیین ۱۲، الامام الثامِن ۱۲، الامام الرضا ۱۲، هو علی بن موسی ۱۲، الامام التاسع ۱۲، الامام الجواد ۱۲، هو محمّد بن علی ۱۲، نجل المنتجبین ۱۲، الامام العاشر ۱۲، الامام الهادی ۱۲، هو علی بن محمد ۱۲، وارث الوصیین ۱۲، الامام الحادی عشر ۱۲، الحسن العسکری ۱۲، امام المسلمین ۱۲، الامام الخاتم ۱۲، القائم المهدی ۱۲، محمّد بن الحسن ۱۲، خلیفه النبیین ۱۲، هؤلاء العتره ۱۲، الغُرّ المیامین ۱۲، بنوعبدالمطلب ۱۲، ساده اهل الجنه ۱۲، محبهم مومِن تقی ۱۲، فی الجنه مخلّد ۱۲، عدوّهم کافر، شقی ۱۲، فی النارُ مؤبّد ۱۲، اللهم صلّ علیهم ۱۲، بأفضل صلواتک ۱۲، یاربَّ العالمین.

این نکته را استنباط کردم که همه‌ی گفت‌وگوی های مباحث اسلام به چهار کلمه بر می‌گردد؛ لا اله اِلّا الله محمّد رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و پایه‌ی اسلام و ایمان بر شهادت به وحدانیت و رسالت استوار است، هر کدام از این دو عبارت، ۱۲ حرف دارد و چون امامت برای ایمان به منزله سر نسبت به بدن است وزمام‌اسلام به دست امام قرار می‌گیرد بنابراین تعداد امامان هم۱۲ می‌شود!: ﴿وَبَعَثْنَا مِنهُمْ اثْنَیْ عَشَرَ نَـقِیباً﴾ *(مائده: ۱۲)*.

﴿وَقَطَّعْنَاهُمْ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ أَسْبَاطاً أُمَماً﴾ *(اعراف: ۱۶۰)*.

خداوند متعال اولیاء راکه به امرش قیام می‌کنند از پیشوایان قرار داد و جانشینان پیامبر را از اسباط (نوادگان پیامبر) معین فرمود که ۱۲ نفر می‌شوند، شب و روز را به ۱۲ ساعت تقسیم فرمود، ماه و خورشید که از نشانه‌های تدبیر حکیمانه‌ی مدّبر عالم هستی است در ۱۲ برج حرکت داد و یک سال را در ۱۲ ماه کامل کرد، به این فلک دوّار با دیده‌ی عبرت نگاه کن که چگونه بر مدار عدد ولایت به مشیت قادر متعال می‌گردد، (ذلک تقدیر العزیز العلیم) این است تنظیم آن ذات پیروزمند فرزانه.

فضیلت‌های امیرالمومنین(ع) قهرمان پیشتاز:

ای که در برتری توسعه‌بخش آستان هستی، و اساس کتاب آسمانی و داور روز حساب الهی و تقسیم کننده‌ی نعمت‌های بهشتی و عذاب‌های دوزخی، همان

ایمنی بخشی که محبتش نجات از مجازات است و عترتش هدایت‌گران برگزیده، دچار تردیدی! آیا او همان شخصیتی نیست که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در کلام حق آفرینِ خود در حق او فرمود: «**من اراد ان یَنظر الی اسرافیل فی رفعته، و الی میکائیل فی درجته، و الی جبرائیل فی عظمته و الی آدم فی هیبته و الی نوح فی صبره و دعوته، و الی ابراهیم فی سخاوته و الی موسی فی شجاعته و الی عیسی فی سماحته، و الی محمّد فی شرفه و منزلته، فلینظر الی علی بن ابی طالب﴿علیه السلام﴾**» ***(مناقب ابن المغازلی: ۲۱۲ ح ۲۵۶، و أمالی الشجری: ۱۳۳/۱ و غررالبهاء الضوی: ۲۹۸ و روضه الواعظین: ۱۲۸).***

هرکس بخواهد به رفعت اسرافیل و مقام میکائیل و عظمت جبرئیل و هیبت آدم و صبر و استقامت در تبلیغ نوح و سخاوت ابراهیم و شجاعت موسی و بزرگواری عیسی و شرافت و منزلت محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بنگرد پس به علی بن ابی‌طالب نگاه کند.

این حدیث نبوی به این نکته اشاره دارد که علی﴿علیه السلام﴾ اسم اعظم حق تعالی است که در همه جا جریان دارد زیرا هر موجودی که خداوند آفریده است معنا و مولای او علی‌ست، او کلام خدا و نور روشنگر آسمان هستی با تمام موجودات آن است، هر مقام رفیعی پایین‌تر از مقام او می‌شود، رتبه و منزلتش از همگان برتر است، افلاکیان رکاب‌دار اویند، ستارگان و سیارگان قدرت نور و حرکت را از خورشید وجود او می‌گیرند، فهو العلی العظیم، ولی العلی العظیم؛ او علی با عظمت و ولیّ خداوند بلند مرتبه و بزرگ است، تکیه‌گاه اولیاء و دعوت انبیاءست.

رفعت اسرافیل و عظمت جبرئیل و هیبت آدم و سخاوت ابراهیم و شجاعت موسی و سماحت عیسی و حکمت داود و ملک سلیمان ذرّه‌ای از آسمان افتخار او و قطره‌ای از دریای فضیلت اوست؛ چرا چنین نباشد که بهانه‌ی وجود و راز آفرینش آن‌هایند، اگر او نبود چرخ فلک نمی‌گشت و مَلَک تسبیح حق نمی‌گفت، نگاه کردن به چهره‌ی ملکوتیش عبادت، با او بودن اطاعت و با محبّت او مردن، شهادت با چنین سروری داشتن زهی سعادت، روز خیبر پیامبر اکرم فرمود: «**لولم أخف أَن تقول امتی فیک ماقالت النصاری فی المسیح ابن مریم لَقُلْتُ فیک حدیثا**» ***(معجم الطبرانی الکبیر ۳۲۰/۱: و مناقب الکوفی: ۶۱۵/۲).***

اگر نمی‌ترسیدم از این که امت من در مورد تو سخنانی بگویند که مسیحیان درباره‌ی حضرت عیسی می گویند، سخنی عجیب در وصف تو می‌گفتم.

آری اگر پیامبر فرموده بود، مقام خدایی به علی نسبت می دادند، هرچند پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نفرمود اما عده‌ای نسبت خدایی به او دادند، و این به خاطر ویژگی های اخلاقی و توانمندی های منحصر به فرد آن حضرت است، رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ منزلت خاص امیرالمومنین را مطرح نفرموده بود که منافقان زبان به طعنه گشودند: او مقام پسر عمویش را آن‌قدر بالا می‌برد که گویا می‌خواهد مقام خدایی به او بدهد، آن‌ها با شنیدن سخن اسرارآمیز پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نسبت به علی دچار کفر شدند، منکر فضائل ولی خداوند رحمان شدن انسان را از مرز ایمان دور و به کفر نزدیک می‌کند.

وقتی صفیّه که از زیباترین زنان بود نزد پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ آمد، از وی در مورد جای زخمی در صورتش پرسید، پاسخ داد: هنگامی که علی به قلعه‌ی خیبر نزدیک شد و درِ قلعه را به شدّت تکان داد، قلعه به لرزه در آمد و کسانی که بالای قلعه نگهبانی می‌دادند به پایین افتادند، در آن لحظه من هم از تخت به پایین افتادم و با اصابت صورتم به اطراف تخت زخمی شدم. پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: (یا صفیه **اِنَّ علیاً عظیم عندالله، و انّه لما هز الباب اهتز الحصن و اهتزت السموات السبع، و الارضون السبع، و اهتز العرش الرحمن غضبا لعلی**).

ای صفیه! علی نزد خداوند دارای عظمت است، هنگامی که در قلعه را تکان داد نه تنها قلعه به لرزه افتاد که هفت آسمان و طبقات هفتگانه‌ی زمین از قدرت علی به لرزه آمد.

در آن روز وقتی عمر از امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ پرسید: یا ابالحسن! درِ بزرگی را از جا کندی با وجود آن که سه روز گرسنه‌ای آیا با قدرت بشری این کار را کردی؟

فقال: ما قلعتها بقوه بشریّه، و لکن قلعتها بقوه الهیّه، و نفس بلقاء ربّها مطمئنه رضیه.

(امالی الصدوق: ۴۱۵ مجلس ۷۷ ح ۱۰، و الطرائف: ۵۱۹).

حضرت علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: در قلعه‌ی خیبر را با قدرت بشری از جا نکندم بلکه

با قوت الهی و قلبی که به ملاقات پروردگارش مطمئن و از مشیت او راضی است این کار را کردم.

روزی که حضرت علی﴿علیه السلام﴾ مرحب را با یک ضربه به دو نیم کرد و به زمین انداخت، جبرئیل متبسم و متعجب خدمت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ رسید، پیامبر اکرم از علّت تعجب و تبسمش پرسید. پاسخ داد: فرشتگان در معابر آسمان یک صدا می‌گویند: «**لافتی اِلا علی و لا سیف اِلّا ذوالفقار**» جوانمردی نیست مگر علی و شمشیری نیست مگر شمشیر علی، و امّا حیرت من به خاطر سنگینی ضربه علی است زیرا وقتی مأمور سرنگونی (دیار قوم لوط شدم، هفت شهر آن‌ها را با یک پرم از طبقه‌ی هفتم زمین ریشه‌کن کردم و آن قدر بالا بردم که فرشتگان حامل عرش فریاد خروس‌ها و ناله‌ی کودکانشان را شنیدند، تا صبح آن سرزمین و ساکنانش را با یک پَرم نگه داشتم بدون احساس سنگینی و جا به جا کردن پرهایم، اما امروز هنگامی که علی ضربه‌ی شدید هاشمی خود را فرود آورد به من فرمان داده شده بود زیادی نیروی آن ضربه را بگیرم تا زمین شکافته نشود و به گاو حامل زمین نرسد که آن هم دو نیم می‌شد و زمین و ساکنانش واژگون می‌شد، نگهداری ضربه‌ی علی برای من از نگه داشتن شهرهای قوم لوط سنگین تر و سخت‌تر بود، من و اسرافیل و میکائیل بازوی او را در هوا گرفته بودیم. (***مدینه المعاجز: ۴۲۶/۱، و البحار: ۴۰/۲۱***).

ممکن است قبول این واقعه برای عده‌ای سخت و دشوار باشد، امّا باید توجه داشت که جبرئیل و اسرافیل از شعاع نور محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی﴿علیه السلام﴾ آفریده شده‌اند و محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی﴿علیه السلام﴾ از شکوه خداوند باعظمت، بنابراین صفت و کلمه و امر و مخلوق خدایند. پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

لو کانت البحار مداداً و الغیاض اقلاماً، و السموات صحفا، و الجن و الانس کتاباً، لنفدالمداد و کلت الثقلان، اَن یکتبوا معشارعشر فضایل امام یوم الغدیر. (***بحار الانوار: ۷۵-۷۳/۴۰، و تذکره الخواص: ۲۳، و الطرائف: ۲۰۸/۱***).

اگر دریاها مرکب و بیشه‌ها قلم و پهنه‌ی آسمان‌ها ورق و جن و انس نویسنده شوند، مرکب‌ها تمام می‌شود و جن و انس خسته و ناتوان از نوشتن یک صدم

فضیلت‌های امام در روز غدیر می‌شوند، چگونه بنویسند و چطور نسبت به این فضیلت‌ها رهنمون شوند.

این حدیث نبوی خود شرح ***آیه* ۱۰۹ *سوره‌ی کهف*** است:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً﴾

بگو اگر دریاها برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب شوند قبل از پایان یافتن کلمات خدا، دریاها تمام می‌شوند اگرچه به اندازه‌ی همان دریاها مرکب اضافه شود.

از بزرگ‌ترین کلمات خداوند بعد از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾، علی ﴿علیه السلام﴾ است که خود فرمود: «انا کلمه الله الکبری» من بزرگ ترین کلمه (مخلوق) خداوند هستم. (شیخ صدوق در امالی، مجلس سوّم از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت می‌کند: (علی کلمه الله العلیا) علی بلندمرتبه‌ترین کلمه‌ی خداست و در روایتی دیگر «الامام کلمه الله» امام کلمه‌ی خداست، **(*البحار*: ۱۶۹/۲۵)**. و در معانی‌الاخبار آمده است: «انا کلمه الله التقوی» من مصداق تقوای خداوندم).

محّمد بن ادریس شافعی به فضیلت‌ها و خوبی‌های بی حد و حصر آن حضرت این گونه اشاره می‌کند:

ما تقول فی علی؟ و ماذا اقول فی رَجُل اخفی اولیاؤه فضائله خوفاً، و اخفی اعداؤُه فضائله حسداً، وشاع له بین ذینِ مامَلا الخافقین. (*کشف الیقین*: ۴).

در مورد علی چه بگوییم؟ درباره‌ی مردی که دوستانش به خاطر ترس، فضیلت‌های او را مخفی کردند و دشمنانش از روی حسادت، فضیلت‌های او را پنهان ساختند اما با این حال مدح او پهنه‌ی عالم هستی را فراگرفته.

مضمون سخن شافعی را به نظم سروده‌ام:

روی فضله الحساد من عظم شأنه — و اکبر فضلِ راح یرویه حاسِد

– از عظمت شأن آن حضرت، حسودان هم فضیلت‌های او را روایت کردند و بزرگ‌ترین فضیلت آن است که شخص حسود آن را تعریف کند.

محبوه أخفوا فضله خیفه العدی   واخـفاه بـعضاً حـاسد و مـعاند

– دوستانش از بیم دشمنان، خوبی‌های او را نگفتند و عده‌ای با انگیزه ی حسادت و عداوت هنر او را مخفی کردند.

و شاعت له مِن بین ذین مناقب   تجل بِأن تحصی و إِن عُدّ قاصد

– منقبت‌های آن حضرت بین انگیزه دوست و دشمن همه‌جا شایع شد، خوبی‌هایی که فراتر از شمارش است برای آن که بخواهد شماره کند.

امام له فی جبهه المجد انجم   علت فَعَلَت أن یدن هاتیک راصد

– امامی که در آسمان عظمت، پرستاره است، ستارگانی دوردست که نمی توان آن‌ها را رصد کرد.

لها فوق مرفوع السماک منابر   و فی عنق الجوزاء منها قلائد

– منبرهای نورانی او بر فراز ستاره‌ی پر فروغ سنبله و در گردنبند صورت فلکی جوزاء نمایان است.

مناقِب أن جلت جلت کل کربه   و طابت فطابت مِن شذاها المشاهد

– فضیلت هایی که اگر آشکار شود، غم و اندوه از میان می‌رود، و عطر دل انگیز آن آفاق را پر می‌کند.

فتی تاه فیه الخلق طُراً فعابد   له و مُقّر بالولاء و جاحد

– همه‌ی مردم از درک او حیران و ناتوان‌اند، بنابراین عده‌ای به عبادت او پرداختند و گروهی محبّ او شدند و برخی به دشمنی با او برخاستند.

امام مبین کلّ فضل له حوی   بمدحته التنزیل و الذکرُ شاهد

– هر فضیلت و خوبی که پنداری به آن امام روشنگر تعلق دارد وحی الهی وکلام خدایی بهترین گواه در مدح اوست.

هر مبالغه‌ای در وصف آن حضرت که غلوّ نباشد ناقص و هر کلام طولانی و طربناک در مدحش کوتاه است و مختصر، عارف خلیعی این نکته را چنین سروده است:

سارت بأنوار علمک السیر   وحدثت عن جلالک السّور

والواصـــفون المــحدثون غَــلّوا　　و بــالَغُوا فــی عــلاک و اعـتذروا

سیرت نویسان از انوار علمت به تکاپو افتادند، و سوره‌ها شکوه تو را سرودند. سخن‌گویان و مدّاحان در مدحت غلو کردند و در تعریف از مقام ولایت تو مبالغه، با این وجود معذورند.

اصبغ بن نباته روایت می‌کند؛ یک روز امیرالمومنین در میان تپه‌های اطراف کوفه با عده‌ای نشسته بود، رو به آن‌ها کرد و فرمود: من یری ماأری؟

چه کسی می‌بیند آنچه من می‌بینم؟

- ای چشم بینای خداوند در میان بندگان چه می‌بینی؟

- دو نفر را می‌بینم با شتری که جنازه‌ای را حمل می‌کند، سه روز دیگر به این‌جا می‌رسند، روز سوّم آن دو مرد با شتر حامل جنازه رسیدند، به مردم سلام کردند، امام به آن دو فرمود: شما کیانید و از کجا می‌آیید و این جنازه‌ی کیست و چرا این‌جا آمده‌اید؟

- ما یمنی هستیم، و این جسد پدرمان است، قبل از مرگ به ما وصیت کرد که بعد از غسل و کفن و نماز خواندن بر جنازه‌ام، آن را با شتر بـه عـراق بـبرید و در اطراف کوفه مرا دفن کنید.

- آیا از پدرتان درباره‌ی علت وصیت، سؤال کردید؟

- بله پرسیدیم و گفت: در آن‌جا انسانی دفن می‌شود که اگر در محشر بـرای همه‌ی مردم شفاعت کند شفاعتش پذیرفته می‌شود.

امیرالمومنین«علیه السلام» برخاست و فرمود: **صدق، أنا والله ذاک الرجل** ***(بحار الانوار: ۳۵۷/۴۱ ح ۶۵)***. راست گفته است، به خدا سوگند که آن شخص من هستم.

پیامبر(ص) علی(ع) شناس است و بس:

مردم چگونه به مقام علی پی ببرند در حالی که پیامبر اکرم«صلی الله علیه و آله» راه رسیدن به این معرفت را مسدود کرده است!

«ما عرفک الّا الله و انا، و ما عرفنی اِلا الله و انت، و ما عرف الله الّا انا و انت»

کسی جز خدا و من، تو را نشناخت و کسی جز خدا و تو هم مرا نشناخت و هیچ‌کس جز من و تو خدا را نشناخت. (***مناقب آل ابی‌طالب: ۲۶۷/۳، و ارشاد القلوب: ۲۰۹/۲ و بحار الانوار: ۸۴/۳۹ح ۱۵***).

علی‌رغم صحّت این حدیث باز عدّه‌ای ادعای شناخت خدا و پیامبر او را دارند، درست بودن حدیث دلیل دروغ بودن ادّعای آنان را دارد، و درستی ادعای مردم موجب نادرستی حدیث می‌شود، پس با توجه به درست بودن حدیث ادّعای این گونه افراد در خداشناسی و پیامبرشناسی دروغ است، **«سبحانک ما عرفناک حق معرفتک»** پاکا خدایی! آن‌گونه که سزاوار معرفت توست تو را نشناختیم زیرا حقیقت معرفت خدا و معرفت حقیقی خداوند برای انسان معلوم نیست، به همین سیاق است معرفت حقیقت محمّد و علی، و حدیث نبوی «صلی الله علیه و آله» به روایت های متعدد آن را تأیید فرموده است:

«ما عرفَ الله غیر الله، و ما وَحّدالله غیر محمّد رسول الله»، [یا علی! ما عرف الله الابی ثُم بک] (***البحار: ۱۴۸/۲۲***).

هیچ‌کس جز خداوند خودش را نشناخت و کسی جز محمّد «صلی الله علیه و آله» پیامبر خدا توحید را درک نکرد، [علی! فقط من و تو به معرفت خدا پی بردیم]

به همین سیاق حقیقت مقام محمّد «صلی الله علیه و آله» و علی «علیه السلام» فقط برای خداوند متعال و ائمه معصومین «علیهم السلام» و عدّه‌ای کمی از اولیا که به مقام دهم در ایمان رسیده اند، مکشوف است. درکتاب «بشائر» آمده است که یک روز عمر نزد رسول خدا «صلی الله علیه و آله» آمد در حالی که حضرت علی «علیه السلام» مقابل پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» نشسته بود؛ عمر با خود گفت از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در مورد علی «علیه السلام» سؤال کنم. پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: راست‌گوترین شما ابوذر است علی همان است که ابوذر برایت معرفی کرد، عمر گفت: من از ابوذر در مورد شما پرسیدم، گفت: در مسجد است. گفتم: کی پیش اوست؟

گفت: مردی است که من او را نمی‌شناسم! و این مرد علی است، پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: **صدق ابوذر یا عمر! هذا رجُل لا یعرفه اِلّا الله و رسوله.**

عمر! ابوذر راست گفت: علی مردی است که فقط خدا و پیامبرش او را می‌شناسند.

به این ترتیب یکی از راه‌های خداشناسی، شناخت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی ﴿علیه السلام﴾ است اما از آن‌جا که این شناخت برای کسی به طور کامل ممکن نمی‌شود، معرفت خداوند هم غیر ممکن می‌گردد؛ همان طور که خداوند متعال در پاسخ درخواست رویت خداوند به موسی فرمود:

﴿لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي﴾ *(اعراف: ۱۴۳)*.

تو هرگز مرا نمی‌بینی، امّا من به کوه نظر می‌کنم اگر کوه در جای خود باقی ماند تو هم مرا خواهی دید.

خداوند متعال رویت خود را به برقراری کوه مشروط کرد، اما چون کوه تاب تجلی نظر خداوند را نداشت بنابراین رویت حق تعالی برای حضرت موسی ﴿علیه السلام﴾ میسر نشد، چنین مواردی از باب تعلیق یک امر ممتنع به امر ممتنع دیگر است که دوّمی هم به خاطر اوّلی ممتنع می‌شود.

ای که در عظمت مقام ولایت دچار تردیدی! چرا هر دلیل و حدیثی که ذکر می‌شود به‌گمراهی تو اضافه می‌شود و هرچه فروغ صبح بیشتر جلوه‌گر می‌شود و عطر حقیقت هرچه در فضا گسترده‌تر می‌شود، حس بویایی تو ضعیف‌تر می‌شود، چنین وضعی انحراف از مسیر حق است و شک در چشمه‌سار یقین و امام راستین، پس اگر منافق با شنیدن آیات مربوط به علی ﴿علیه السلام﴾ با تکبر و عناد نپذیرد و موافق هم انکار کند و مطالب بیشتری را طلب کند، در این صورت چه فرقی است بین کور و بینا!

چه زیبا سروده است:

امیرَ المومنین أراک لَمّا ذکر تُک عنذی ثقه صغی لی

– امیرالمومنین وقتی پیش انسان مطمئن از شما یاد می‌کنم به من گوش می‌دهد.

و إن کررتُ ذکرک عند نغل تکدر سرّه و بغی قتالی

– اگر نزد ناپاک‌زاده‌ای نام تو را تکرار کنم حالش گرفته می‌شود و قصد کشتن من می‌کند.

فصرت اذا شککتُ بأصل امرء ذکرتُک بالجمیل مِن الخصال

– پس هرگاه در اصالت کسی دچار تردید شوم از خصلت‌های نیک تو برای او تعریف می‌کنم.

فها انا قدخبرت بک البرایا فَأنت محک اولاد الحلال

– من به واسطه‌ی تو دیگران را آزمودم زیر محبت تو معیار حلال زادگی است.

و لیس یطیقُ حمل ثناک آلّا کریم الاصل محمود الفعال

– فقط افراد با اصالت و نیک کردار خواهان شنیدن ستایش تو هستند.

پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در شب معراج پس از پشت سرگذاشتن حجاب‌های آسمانی و رسیدن به قاب قوسین وگفت‌وگوی مستقیم با پروردگار به شناختی از خداوند نائل شد که هیچ پیامبر مرسل و فرشته‌ی مقرب به آن نرسیده بود و از آن‌جاکه پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به امیرالمومنین «علیه السلام» فرمود:

«انک تری ما أری و تسمع ما اسمع» تو می‌بینی آنچه من می‌بینم و می‌شنوی آنچه من می‌شنوم بنابراین معارف پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به حضرت علی «علیه السلام» منتقل شد و با واسطه به امامان معصوم رسید. و از طرف دیگر هم فقط خداوند متعال که آنان را از نور عظمت خود آفرید می‌شناسد و آن‌ها را از راز و کرامت الهی بهره‌مند فرمود و مقامی به آنان عطا فرمود که پایین‌تر از خالق و برتر از مخلوق است، چه کسی می‌تواند برگ درختان و قطرات باران و ریگ‌های بیابان و امواج خروشان دریاها را بشمارد؟!

از این حدیث **«ما عرف الله ألّا أنا و انت»** استنباط می‌شود که بین ما و خدا هیچ واسطه‌ای نیست یعنی ما اولین مخلوق پروردگار و منبع حقایقیم، که پس از ظهور در این دنیا سرور بندگان و خود بندگان حق شدیم.

امام کیست و امامت چیست؟

مردم معاصر امیرالمومنین «علیه السلام» او را این‌گونه شناختند؛ شیری سپه‌شکن،

قهرمانی مبارزطلب در میدان‌های نبرد، سخنوری یگانه، حاکمی عادل و بارانی سیل آسا و نوری فراگیر است. آن‌ها صورت جسمانی و صاحب اسم علی را می دیدند، اما نمی‌دانستند که او تمام کننده‌ی امور و محرّک روزگار و روح و جان‌بخش هر موجودی است. های هویت هر مخلوقی و باطن هر ظاهری، حتی حاملان عرش الهی با وجود نزدیکی به محضر عظمت و شکوه الهی نتوانستند از دریای معرفت آل محمّد بهره‌ای ببرند مگر به اندازه‌ی قطره‌ای، زیرا ذات خداوند برای مخلوقات نامعلوم است بنابراین معرفت خداوند با شناخت اسم و صفات پروردگار میسور می شود، مردم در این شناخت دو دسته می شوند؛ عدّه‌ای به ذکر و مقدس شمردن حق تعالی در خلوت با تکرار ذکر و ورد مشغول می‌شوند و با مرکب ورد و ذکر به طرف مقصد و مقصود خویش روانه می‌شوند، نور جمال و جلال خداوند بر آنان تجلی می‌کند بنابراین در لباس بشری اشخاصی آسمانی می شوند به گونه‌ای که درندگان در برابرشان فروتنی کنند.

این خاصیّت خواندن اسماء است، به همین ترتیب عده‌ای از مردم نسبت به اهل بیت این قدر می‌دانند که آن‌ها اولیاء خدا و وسیله‌ای برای کسب عفو و رضایت پروردگارند بنابراین برای برآورده شدن حاجت‌ها و آرزوهایشان به اهل بیت متوسل می‌شوند و برخی به این معرفت رسیده‌اند که امامان معصوم﴿علیهم السلام﴾ کلمات با عظمت و بزرگ‌ترین آیت حق‌اند، زیرا نزدیک‌ترین صفت به حضرت «احدیت» جمال «و احدیت» است و «و احد» اولین عدد و منبع یک‌هاست و واحدی که از دو افزون باشد، نه زوج است و نه فرد!

این عدد یکتایی حق است! امّا واحدی که منبع پیدایش موجودات می‌شود همان واحد مطلق است که نه تعریف می‌پذیرد نه عدد، کسی در برابر امرش مانع نشود و سلطنتش پایان نپذیرد و مملکت او از بین نمی‌رود و این همان کلمه‌ای است که موجودات در برابر ذکر آن فروتن می‌شوند و هر پدیده‌ای به محض شنیدنش پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارد، این کلمه در میان کلمه‌ی «کُن فیکون» مخفی است. بارقه های مخفی سرّ اولیاء الهی اگر به آیینه‌ی جان کسی بتابد در پرتو

نور اسم تابناک امامان، موانع حجاب از برابر او کنار می‌رود و موجودات مسخر او می‌شوند و خودش هم در صف اولیاء خداوند قرار می‌گیرد و از عذاب و خفّت و خواری در امان می‌ماند.

امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ در تعریف «امام» به طارق بن شهاب فرمود:

«یا طارق الامام کلمه الله و حجه الله، و وجه الله و نورالله، و حجاب الله، و آیه الله، و یختاره الله، و یجعل فیه منه ما یشاء، و یوجب له بذلک الطاعه و الامرعلی جمیع خلقه، فهو ولیه فی سماواته و أرضه، أخذله بذلک العهد علی جمیع عباده، فمن تقدّم علیه کفربالله مِن فوق عرشه فهو یفعل مایشاء و اذا شاءالله شیئا یکتب علی عضده، و تمّت کلمه ربّک صدقاً و عدلا، فهو الصدق و العدل، ینصب له عمودمن نور مِن الارض الی السّماء یری فیه أعمال العباد، و یلبس الهیبه و علم الضمیر، و یطلع علی الغیب و یعطی التصرّف علی الاطلاق، و یری ما بین الشرق و الغرب فلایخفی علیه شیء، مِن عالم الملک و الملکوت، و یعطی منطق الطیر عند ولایته، فهذا الذی یختاره الله لوحیه و یرتضیه لغیبه، یؤیّده بکلمته، و یلقنه حکمته، و یجعل قلبه مکان مشیئته، و ینادی له بالسلطنه و یذعن له بالامره و یحکم له بالطاعه، و ذلک لِانّ الامامه میراث الانبیاء، و منزله الاصفیاء، و خلافه الله و خلافه رسل الله، فهی عصمه و ولایه، و سلطنه و هدایه، لِأنها تمام الدّین، و رجح الموازین، الامام دلیل للقاصدین، و منار للمهتدین، و سبیل للسالکین، و شمس مشرقه فی قلوب العارفین. ولایته سبب النجاه و طاعته معرفه للحیاه، و عده بعد الممات، و عزّ المُؤمنین و شفاعه المذنبین، و نجاهُ المحبیّن و فوز التابعین، لّانهارأس الاسلام و کمال الایمان، و معرفه الحدود و الاحکام، تبیین الحلال مِن الحرام، فهی رتبه لاینالها الّامن اختاره الله و قدّمه، و ولاه و حکمه.

فالولایه هی حفظ الثغور، و تدبیرالامور، و هی بعدد الایام و الشهور، الامام الماء العذب علی الظماء و الدال علی الهدی، المطهر مِن الذنوب، المطلع علی الغیوب، فالامام هو الشمس الطالعه علی العباد بالانوار، فلاتناله الایدی و الابصار.

ای طارق! امام کلمه‌ی خدا، حجت خدا، تجلی خدا، نور خدا، حجاب پروردگار، آیت حق است و برگزیده‌ی او، آنچه خدا خواسته است به او عطا فرمود،

به همین سبب اطاعت از او و اجرای امرش بر همگان واجب شد، بنابراین ولیّ خداوند در آسمان ها و زمین است، عهد پذیرش امامت آن‌ها از همه‌ی بندگان گرفته شده است، پس هرکس بخواهد از امامان سبقت بگیرد به خداوند صاحب عرش کافر می‌شود و خداوند هرچه بخواهد انجام می‌دهد، هرگاه خداوند چیزی را اراده کند بر بازویش می‌نویسد، و امر پروردگارت به راستی و درستی تحقق می‌یابد، صداقت و عدالت از صفات پروردگارست و مصداق آن امام است، خداوند ستونی نورانی به امتداد زمین تا آسمان برای امام نصب می‌کند و امام اعمال بندگان را در آن عمود نورانی مشاهده میکند، خداوند به او لباس هیبت می پوشاند و از باطن و افکار مردم او را آگاه می‌کند، به او علم غیب می‌دهد و قدرت تصرّف مطلق در عالم هستی را به او می‌بخشد، درکرانه‌های عالم از شرق تا غرب هر اتفاقی که در دنیای مادی و آسمانی رخ دهد می‌بیند، در زمان اعطای ولایت، قدرت گفت وگو با پرندگان به او داده می‌شود، چنین شخصیتی را خداوند برای وحی و غیب انتخاب می‌کند و با امر خود او را تأیید می‌کند و حکمت خود را به او تعلیم می‌دهد و قلب امام را محل مشیت خود قرار می‌دهد و سلطنت و فرمان‌روایی او را در عالم طنین‌انداز می‌کند و به اطاعت از او فرمان می‌دهد، به همین سبب امامت، میراث رسالت و مقام برگزیدگان و خلافت خدا و پیامبرش می‌شود. امام صاحب عصمت است و ولایت و حکومت و هدایت و امر دین با او تکمیل می‌شود و میزان اعمال با اعتقاد و پیروی از او ارزشمند و پربار می‌شود، امام راهنمای رهروان و چراغ فروزان ره‌جویان و راه سالکان و خورشید نورافشان دل‌های عارفان‌ست. پذیرفتن ولایت آن‌ها مایه‌ی نجات و اطاعت‌شان برای محبّان حیات بخش و ذخیره‌ی بعد از مرگ می‌شود. طوق ولایت اهل بیت مدال عزّت است برای مؤمنان و شفاعت است برای گنه‌کاران، محبّان خویش را نجات دهند و رهروان خود را به مقصد رسانند، امامت اساس اسلام وکمال دین است و بیان کننده‌ی حدود و احکام الهی که حلال و حرام را تبیین می‌کند، هیچ‌کس به این مقام عالی نمی‌رسد مگر به انتخاب خداوند که او را پیشوا کند و به او ولایت و مقام و داوری دهد.

بنابراین ولایت پاس داشت مرزها و مدیریت کارهاست، به تعداد روزها و ماه‌ها، امام آب گوارا به هنگام تشنگی است، هدایت به اشاره‌ی اوست، آلودگی از گناهان را دفع می‌کند، پنجره‌های غیب در مقابل او باز است، امام خورشید فروزانی است که بر آدم و عالم می‌تابد و هیچ چشم و دستی به آن نمی‌رسد.

در آیه‌ی: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (**منافقون: ۸**) منظور از مؤمنین حضرت علی« عليه السلام » و عترت اوست براساس این آیه بعد از خداوند عزّت برای پیامبر و عترت اوست و رابطه پیامبر و عترتش تا قیامت برقرار است.

فهم رأس دائره الایمان و قطب الوجود، و سماء الجود، و شرف الموجود وضوء شمس الشرف و نور قمره، واصل العزّ و المجد و مبدؤه و معناه و مبناه، فالامام هوالسراج الوهاج و السبیل و المنهاج، و الماء الثجاج، و البحرالعجاج، و البدرالمشرق و الغدیر المغدق و المنهج الواضح المسالک، و الدلیل اذا عمت المهالک، و السحاب الهاطل، و الغیث الهامل و البدر الکامل، و الدلیل الفاضل، و السماء الظلیله، و النعمه الجلیله و البحر الذی لاینزف، و الشرق الذی لا یوصف، و العین الغزیره، و الروضه المطیره، و الزهر الاریج و البدرالبهیج و النیرّ اللائح و الطیب الفائح، و العمل الصالح و المتجر الرابح و المنهج الواضح و الطیب الرفیق، و الاب الشفیق، و مفزع العباد فی الدواهی، و الحاکم و الامر و الناهی، امیرالله علی الخلائق، و امینه علی الحقائق، حجه الله علی عباده، و محجته فی ارضه و بلاده، مطهر مِن الذنوب، مُبرأ مِنَ العیوب مطلع علی العیوب ظاهره امر لایملک، و باطنه غیب لایدرک، واحد دهره، و خلیفه الله فی نهیه و امره، لا یوجد له مثیل، و لا یقوم له بدیل.

امامان بنیان ایمان و محور وجود و آسمان جود و سخاوت و شرافت موجود و روشنی آفتاب شرف و نور مهتاب آن، و اساس و آغازگر عزّت و معنای عظمت است، امام چراغی است فروزان و راه گسترده و روشن و آبی است فراوان و دریایی است عمیق و مهتابی نورانی و برکه‌ای پرآب و راهی‌ست واضح و روشن، وقتی خطرات فراگیر شود بهترین راهنماست، ابری‌ست پربار و بارانی حیات‌بخش، ماه کامل و پیشگام با فضیلت، آسمانی سایه‌سار و نعمتی ارزشمند و دریایی بی‌پایان،

شرافتش در توصیف نگنجد، چشمه‌ای جوشان، گلستانی پرآب، بوستانی خرّم و ماهی پرفروغ، نورش فروزان، عطرش فراگیر، مصداق عمل صالح و تجارت پرسود، رفیقی سودمند، پدری مهربان، پناه‌گاهی مطمئن برای مردم در بلاها، حاکم است و فرمان‌روا، امر و نهی او الهی‌ست، حکم فرمانروایی او خدایی‌ست، امانت‌دار پروردگار در بیان حقایق، حجت خداوند بر بندگان، نشانه‌های خدا در زمین و آبادی‌ها، پاک از هر نقص و گناه، آگاه از عیوب، بر ظاهر آن‌ها کسی مسلط نمی‌شود و به باطن‌شان هیچ‌کس پی نبرد، در روزگار خود بی‌نظیرند و هیچ‌کس جای آن‌ها را نمی‌گیرد.

فمن ذاینال معرفتنا، اوینال درجتنا، أویدرک منزلتنا. حارت الالباب و العقول، و تاهت الافهام فیما اقول، تصاغرت العظماء و تقاصرت العلماء، و کلت الشعراء و خرست البلغا، و لکنت الخطباء، و عجزت الشعراء، و تواضعت الارض و السماء عن وصف شأن الاولیا، و هل یعرف اویوصف اویعلم اویفهم، او یدرک او یملک، شأن من هو نقطه الکائنات، و قطب الدائرات، و سرّ الممکنات، و شعاع جلال الکبریاء و شرف الارض و السماء.

چه کسی به معرفت و مقام ما می‌رسد و یا منزلت ما را درک می‌کند. در این عرصه خردها حیرانند و فهم‌ها از درک آن‌چه می‌گویم سرگردان، بزرگان در این میدان کوچک می شوند و دانشمندان ناتوان و شاعران و سخنوران و سخنرانان به لکنت می‌افتند، زمین و آسمان از توصیف مقام اولیاء اظهار عجز می‌کنند، چه کسی می‌تواند بداند یا توصیف کند یا بشناسد یا بفهمد یا درک کند یا مالک شود در برابر کسی که مرکز موجودات و محور گردش افلاک و سِرّ مخلوقات و پرتو پرشکوه عظمت الهی و مایه‌ی شرف و افتخار زمین و آسمان است.

جلَّ مقام آل محمّد عن وصف الواصفین، و نعت الناعتین، و ان یقاس بهم احد مِن العالمین، و کیف و هم نور الاوّل، و الکلمه العلیاء، و التسمیه البیضاء، و الوحدانیه الکبری، والتی اعرض عنها من ادبروتولی، و حجاب الله الاعظم الاعلی، فاین الاخیار من هذا؟ و این العقول مِن هذا، و من ذاعرف؟ أو وصف من وصف، ظنُوا ان ذلک فی غیر

آل محمدِ، کذبوا و زلتَ اقدامهم، و اتخذوا العجل ربّاَ، و الشیطان حزباً، کل ذلک بغضه لبیت الصفوه و دارالعصمه، و حسداًلمعدن الرساله و الحکمه، و زین لهم الشیطان اعمالهم فتبا لهم و سحقاً، کیف اختاروا اماماً جاهلاً عابد الاصنام جبانایوم الزحام، و الامام یجب أن یکون عالماً لایجهل، و شجاعاً لا ینکل، لا یعلو علیه حسبٌ ولا یدانیه نسب، فهو فی الذروه مِن قریش و الشرف مِن هاشم و البقیه مِن ابراهیم و النهج مِن النبع الکریم، و النفس مِن الرسول و الرضی مِن الله، و القبول عن الله، فهو شرف الاشراف، و الفرع مِن عبد مناف، عالم بالسیاسه، قائم بالریاسه، مفترض الطاعه، الی یوم الساعه، اودع الله قلبه سرّه، و انطق به لسانه، فهو معصوم موفق لیس بجبان، ولا جاهل فترکوه یا طارق، و اتبعوا اهواءهم» ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنْ اللهِ﴾ (قصص: ۵۰).

مقام آل محمد ﴿علیهم‌السلام﴾ فراتر از آن است که مدّاحان و توصیف کنندگان بتوانند حق مطلب را ادا کنند و یا احدی از جهانیان با آن‌ها مقایسه شود، چرا چنین نباشد که آن‌ها همان نور اوّل آفرینش و کلمه‌ی والای پروردگار و نام‌های روشن و بزرگ‌ترین موحدان الهی‌اند که منکران و مستکبران از آن‌ها روی‌گردان شدند، بزرگ‌ترین و والاترین تجلی خداوندند، کجایند کسانی که از این‌ها برتر باشند که دست عقل از دامن آن‌ها کوتاه است، چه کسی می‌تواند معرفت به صاحبان معرفت پیدا کند و یا صفتی از آنان را توصیف کند، گمان کردند که این مقام در خاندان دیگری‌ست، دروغ گفتند و دچار لغزش شدند وگوساله‌ای را خدای خود کردند و از حزب شیطان شدند و همه‌ی این مخالفت‌ها به‌خاطر کینه‌توزی نسبت به خاندان رسالت و کانون عصمت بود، به معدن رسالت و حکمت حسادت ورزیدند، و شیطان کارهایشان را در نظرشان زیبا جلوه داد، نفرین خدا بر آنان باد و از رحمت حق دور باد.

چگونه پیشوایی نادان برای خود برگزیدند که در برابر بت‌ها عبادت کرده بود و در میدان نبرد ترسو بود و حال آن که می‌بایست امام نسبت به همه‌ی امور دانا و شجاع باشد و بی‌باک، در اصل و نسب از همگان برتر از سرآمدان قریش و شریف‌ترین اولاد هاشم، باقی مانده‌ی نسل ابراهیم، جاری شده از چشمه‌ی

کرامت، کسی که به منزله‌ی جان پیامبر است و از ناحیه‌ی خداوند پذیرفته شده و به رضایت پروردگار نائل آمده، افتخار اشراف است و از شاخه‌های عبد مناف، از سیاست آگاه و در ریاست توانمند، اطاعت از او واجب تا روز قیامت، قلب او قرارگاه سرّ الهی، زبانش گویا به لطف پروردگار، از هر لغزش و گناه به توفیق الهی معصوم است و شجاع و دانا، امّا او را رها کردند ای «طارق»! و از هوای نفس خود تبعیت کردند: **﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنْ اللهِ﴾ (قصص: ۵۰).**

چه کسی گمراه‌تر از آن که بدون برخورداری از هدایت الهی به پیروی از هوای نفس خود پرداخت.

والامام یاطارق بَشَر مُلکی و جسد سماوی، و امر الهی و روح قدسی، و مقام علیّ و نورٌ جلی، و سرّ خفی، فهو ملکی الذات الهی الصفات، زائد الحسنات عالم بالمغیبات، خصّامِن ربّ العالمین، و نصّامِن الصادق الامین، و هذاکلّه لِأل محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ لایشارکهم فیه مشارک، لانّهم معدن التنزیل، و معنی التأویل و خاصّه الرب الجلیل، و مهبط الامین جبرائیل صفات الله و صفوته، و سرّه و کلمته، شجره النبوّه، و معدن الفتوّه، عین المقاله و منتهی الدلاله، و محکم الرساله، و نور الجلاله، حبیب الله و ودیعته، و موضع کلمه الله و مفتاح حکمته، مصابیح رحمه الله و ینابیع نعمته، السبیل الی الله و السلسبیل، و القسطاس المستقیم، و المنهاج القویم، و الذکر الحکیم، و الوجه الکریم، و النور القویم، اهل التشریف و التقویم و التقدیم، و التفضیل و التعظیم، خلفاء النبی الکریم، و ابناء الرؤوف الرحیم و أمناء العلی العظیم، ذرّیه بعضها مِن بعض والله سمیع علیم، السناء الاعظم و الطریق الاقوم من عرفهم و اخذ عنهم، فهو منهم، و الیه الاشاره بقوله: من تبعنی فانّه مِنّی، خلقهم الله مِن نور عظمته، و ولّاهم امر مملکته، فهم سرّ الله المخزون، واولیاؤه المقربون، و امره بین الکاف و النون.

ای طارق، امام انسانی است دنیایی با قالبی آسمانی و امری الهی و روحی قدسی و مقامی والا و نوری جلوه‌گر و باطنی مخفی، دارای ذاتی فرشته‌گون با صفاتی الهی و نیکی‌های فراوان مطّلع از غیب، نشان‌دار از ناحیه‌ی پروردگار جهانیان، به اشاره‌ی صریح از راستگوی امانت‌دار، همه‌ی این صفات به آل محمّد

اختصاص دارد و هیچ‌کس در این ویژگی‌ها با آنان شریک نیست زیرا آن‌ها معدن نزول وحی آسمانی و معنا کننده‌ی تأویل آیات قرآنی و از خاصان پروردگار با عظمت، میزبان جبرئیل امین، دارای صفات الهی و مصفّای او و سرّ و کلمه‌ی پروردگار و منبع فتوّت و سرچشمه‌ی گفتار و قلّه‌ی روشن‌گری، تحکیم بخش رسالت و نور عظمت، محبوب خدا و سپرده‌ی او در زمین، گیرنده‌ی کلام خدا و گشاینده حکمت او، چراغ‌های مهرگستر پروردگار و سرچشمه ی نعمت‌ها، راه هموار به سوی خدا که پیمودنش دل‌نشین است وگوارا، ترازوی دقیق در سنجش اعمال، مسیری پایدار که متروک نمی‌شود گویای حکمت با چهره‌های ملکوتی، زاده‌ی سروری مهربان و محبوب، امانت‌داران خداوند بلند مرتبه و شکوهمند، نسلی که در پاکی مانند هم هستند و خداوند شنوای داناست، در اوج رفعت و در مسیری ماندگار. هرکس به حق آنان عارف شود و از آنان استفاده کند در زمره‌ی ایشان می‌شود که فرمود: هرکس از من پیروی کند همسان من می‌شود، خداوند متعال آن‌ها را از نور عظمت خود آفرید و امور عالم را به ایشان سپرد، بنابراین گنجینه‌ی اسرار الهی‌اند و اولیاء مقرّب او و امر پروردگار میان کاف و نون [«کُن؛ به وجود بیا»].

لابل هم الکاف و النون، الی الله یدعون و عنه یقولون، و بامره یعملون. علم الانبیاء فی علمهم و سرّ الا وصیاء فی سرّهم و عزّالاولیا، فی عزّهم، کالقطره فی البحر، و الذرهُ فی القفر، و السماوات و الارض عند الامام منهم کیده مِن راحته یعرف ظاهرها مِن باطنها، و یعلم برها مِن فاجرها، و رطبها و یابسها، لِأنّ الله عَلّم نبیّه علم ماکان و ما یکون، و ورث ذلک السرالمصون، الاوصیاء المنتجبون، و مَن انکر ذلک فهو شقی ملعون، و کیف یفرض الله علی عباده طاعه من یحجب عنه ملکوت السماء و الارض؟ و أُنّ الکلمه مِن آل محمّد تنصرف الی سبعین وجهاً».

نه، بلکه اهل بیت «کاف و نون» [فرمان] آفرینش‌اند که به سوی خدا دعوت می‌کنند و در مورد او سخن می‌گویند و به فرمان خدا عمل می‌کنند. دانش انبیاء و سرّ اوصیاء پیامبران در برابر علم و سَرِ اهل بیت﴿علیهم السلام﴾ مانند قطره‌ای از دریا و

ذره‌ای در بیابان است، وسعت آسمان‌ها و زمین در برابر امام مانند کف دست آن‌هاست و بر آن‌ها تسلّط دارند و ظاهر و باطن آسمان ها و زمین را می دانند و از نیک و بد مخلوقات آگاه‌اند و از تر و خشک عالم باخبر، زیرا خداوند علم گذشته و آینده را به پیامبرش تعلیم داده است و سرّ نهان را به جانشینان برگزیده عطا فرموده است، منکر این حقیقت بدبخت و از رحمت حق دور می‌شود، وانگهی چگونه خداوند اطاعت از کسی که ملکوت آسمان و زمین از او پوشیده است را بر بندگان خود واجب می‌کند؟ هر سخن از اهل بیت پیامبر ۷۰ معنی پیدا می‌کند.

- [به عقیده‌ی نگارنده در قرآن کریم هرجا کلمات «عین: چشم»، و «وجه: ذات، آستان، چهره» و «ید: دست، قدرت» و «جنب» آمده است، منظور ولیّ خداست زیرا آنان، جنب‌الله، و وجه‌الله یعنی حق‌الله، و علم الله، و عین الله و یدالله‌اند زیرا ظاهر اولیاء باطن صفات ظاهری پروردگاراند و باطن آن‌ها، ظاهر صفات باطنی حقّ اند پس اهل بیت پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» ظاهر باطن و باطن ظاهراند؛ در حدیث فرمود: «اِنَّ لله أعیناً و ایادی، و انا و انتَ یا علی مِنها».

خداوند چشم‌ها و دست‌های متعددی دارد که من و تو علی از آن جمله هستیم]

«فهم الجنب العلیّ و الوجه الرضی، و المنهل الروی، و الصراط الّسوی، الوسیله الی‌الله، و الوصله الی عفوه و رضاه، سرّ الواحد و الاحد، فلا یقاس بهم من الخلق احد، فهم خاصه الله و خالصته و سرّ الدیان و کلمته، و باب الایمان و کعبته، و حجه الله و محجته، و اعلام الهدی و رایته و فضل الله و رحمته، و عین الیقین و حقیقیته، و صراط الحق و عصمته، و مبدأ الوجود و غایته، و قدره الرّب و مشیئته، و أمّ الکتاب و خاتمته، و فصل الخطاب و دلالته، و خزنه الوحی و حفظته، و أمَنه الذکر و ترجمته، و معدن التنزیل و نهایته، فهم الکواکب العلویه، و الانوار العلویه المشرقه من شمس العصمه الفاطمیه، فی سماء العظمه المحمدّیه، الاغصان النبویه، النابعه فی الدرجه الاحمدیه، الاسرار الالهیه المودعه فی الهیاکل البشریه الذرّیه الزکیه، و العتره الهاشمیه، الهادیّه المهدیّه، اولئک هم خیر البرّیه، فهم الائمه الطاهرون، و العتره المعصومون، و الذریّه الاکرمین و الخلفاء الراشدین، و الکبراء الصدیقین، و الاوصیاء المنتجبین، و الاسباط المرضیین، و

الهداه المهديين و الغر الميامين، آل طه و ياسين و حجه الله على الاولين و الاخرين، اسمهم مكتوبُ على آلاحجار، و على اوراق الاشجار، و على اجنحه الاطيار، و على ابواب الجنه و النّار، و على العرش و الافلاک، و على اجنحه الاملاک، و على حجب الجلال، و سرادقات العزّ و الجمال، و باسمهم تُسبَحّ الاطيار، و تستغفرلِشيعَتهم الحيتان فى لجج البحار، و اِنّ الله لم يخلق خلقا اِلّا و أخذ عليه الاقرار بالوحدانيّه و الولايه للذريّه الزّكيه، و البراءه مِن اعدائهم، و اِنَّ العرش لم يستقر حتّى كَتَبَ عليه بالنّور، لا اله الا الله محمّد رسول الله علىُّ ولىّ الله» *(بحار الانوار: ۱۷۰/۲۵ ح ۳۸)*.

اهل بيت پيامبر اکرم ﴿صلى الله عليه و آله﴾: جنب خداوند بلند مرتبه، منبع فيض و رضايت پروردگار و سرچشمه‌ی سیراب کننده‌ی تشنگان، وسیله‌ای به سوی پروردگار و واسطه‌ی کسب عفو و رضایت خدا، سرِ واحد و احد که هیچ مخلوقی با آنان مقایسه نمی‌شود، آن‌ها بندگان خاص و خالص خدایند، سرّ و کلمه‌ی خداوند حسابگر، آستان ایمان وکعبه‌ی خداوندگار و حجّت و راه رسیدن به او، نشانه‌ها و پرچم هدایت، مظهر لطف و رحمت خداوند، عینیّت و حقیقت یقین، صراط و عصمت حق تعالی، مبدأ و مقصد آفرینش، قدرت و مشیّت پروردگار، اساس و پایان کتاب آسمانی، بیان کنندگان سخن حق و راهنمایان به سوی او، گنجینه‌داران وحی الهی و محافظان آن، امانت‌داران ذکر (قرآن) و بیان کننده‌ی مفاهیم و علوم قرآن، سرچشمه‌ی نزول آیات و مقصد آنان، امامان معصوم﴿علیهم السلام﴾ ستارگان علوی و انوار جهان افروز از شعاع آفتاب عصمت فاطمی﴿علیها السلام﴾ در آسمان با عظمت محمّدی، شاخه‌های درخت نبوّت، با رگ و ریشه‌های احمدی، رازداران الهی در پیکرهای بشری، نسل پاک از خاندان هاشمی، هدایتگران هدایت شده، همان کسانی که بهترین مخلوقات پروردگارند، بنابراین امامان پاک و خاندان عصمت هستند، نسل اَبَرنیکان و جانشینان خردمند، اکابر صدیقان، سفارش شدگان و برگزیدگان، نوادگان مورد رضایت [خدا و پیامبر] پیشوای روسفیدان محشر، خاندان طاها و یاسین [پیامبر اکرم ﴿صلى الله عليه و آله﴾] حجت خداوند بر پیشینیان و پسینیان، نامشان بر هر سنگی ثبت شده و روی برگ درختان و بال‌های پرندگان و درهای بهشت و

جهنم و عرش و افلاک و بال‌های فرشتگان و حجاب‌های شکوه و سراپرده‌های عزّت و زیبایی پروردگار نوشته شده است، پرندگان به‌نام آن‌ها تسبیح می‌گویند و نهنگ ها در اعماق دریاها برای شیعیان آن‌ها طلب مغفرت می‌کنند، و خداوند متعال هیچ مخلوقی نیافرید مگر آن که از او اقرار به وحدانیّت و ولایت نسل پاک و نفرت از دشمنانشان گرفت، از لحظه‌ای که عرش الهی قرارگرفت با خطی از نور بر روی آن نوشته شد: لا اله اِلّا الله، محمّد رسول الله، علیّ ولی الله.

روایت دیگری که خوارزمی از ابن عبّاس در کتاب «مناقب» آورده است عبارت حدیث مذکور را تأیید می‌کند، **قال رسول الله** ﴿صلی الله علیه و آله﴾: **«أتانی جبرائیل فنشر جناحیه، و اذا علی احدهما مکتوب لا الهَ الا الله، محمّد النبی، و علی الاخر لا الهَ الا الله علیّ الولّی، و علی ابواب الجنّه مکتوب، لا الهَ الا الله محمّد رسول الله** ﴿صلی الله علیه و آله﴾ **علیّ أخوه و ولیّ الله، أخذت ولایتهم علی الذّر قبل خلق السموات و الارض بألفی عام».** ***(همان: ۲/۲۷ ح ۲ با اندکی تفاوت).***

پیامبر خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: جبرئیل که پیش من آمد روی یک بالش نوشته شده بود لا اله الا الله، محمد نبی است و روی بال دیگر ثبت شده بود لا اله الا الله، علی ولیّ است، روی درهای بهشت نوشته شده است لا اله الله محمّد رسول الله، علی برادر او و ولیّ خداست، دوهزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین از مخلوقات اقرار به ولایت آن‌ها گرفته شده است.

ابوبکر بن الخطیب از ابن عباس نقل کرده است: **«علی ابواب الجنه مکتوب لا اله اِلّا الله محمد رسول الله، فاطمه خیره الله، الحسن و الحسین صفوه الله، علی محبهم رحمه الله، و علی مبغضهم لعنه الله»** ***(تاریخ بغداد: ۲۷۴/۱ رقم ۸۸و مناقب خوارزمی: ۳۰۲ ح ۲۹۷ و مقتل خوارزمی: ۱۰۸-۱۰۴/۱ و الطرائف: ۹۹/۱).***

روی درهای بهشت نوشته شده است: لا اله الا الله، محمّد رسول الله، فاطمه بهترین زن با صفات الهی‌ست، حسن و حسین ﴿علیهما السلام﴾ برگزیده خداوندند. رحمت خدا بر دوستداران آن‌ها و نفرین خدا بر دشمنانشان. امام رضا ﴿علیه السلام﴾ از پدران بزرگوار خود و ایشان از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و او از جبرئیل و او هم با واسطه‌ی

میکائیل و اسرافیل از خداوند متعال فرموده است: **أنا الله الذی لا اله اِلا انا خلقت الخلق بقدرتی، و اخترت منهم انبیاء و اصطفیتُ مِن الکل محمَّدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾، و جعلته حبیبا و رضیّا، و بعثته الی خلقی، و اصطفیتُ له علیاً و ایّدته به، و جعلته امینی و امیری، و خلیفتی علی خلقی، و ولیّ علی عبادی، یُبین لهم کتابی و یشرفهم بحکمی و جعلته علم الهادی مِن الضلاله، و بابی الّذی اوتی منه و بیتی الّذی من دخله کان آمنا مِن ناری، و حصنی الذی مَن لَجأالیه حَصَّنته مِن مکروه الدنیا و الاخره، و وجهی الذی مَن توجه الیه لم اصرف عنه وجهی، و حجتی علی اهل سمایی و ارضی، و علی جمیع مَن سَمّیتهُ مِن خلقی، فلا اقبل عمل عامل الامع الاقرار بولایته مع نبوه احمدرسولی، و یدی المبسوطه فی عبادی، فبعزتی حلفت و بجلالی اقسمتُ، انه لا یتولی علیا عبدمن عبادی الّازحزحته عن النّار، و ادخلته جنتی، و لایعدل عن ولایته اِلاّ من ابغضته، و ادخلته ناری.** (*بحار الانوار*: ۹۸/۳۸ ح ۱۷).

من خدای یکتا هستم که جز من معبودی نیست، مخلوقات را به قدرتم آفریدم، از میان آن‌ها انبیاء را برگزیدم، و از بین همه، محمّد را انتخاب کردم و او را محبوب پسندیده‌ام ساختم، و به سوی مخلوقاتم فرستادم، با انتخاب علی او را یاری دادم و علیّ را امانت‌دار و فرمانروای مومنین کردم، او خلیفه‌ی من در میان مخلوقات است و از طرف من بر بندگانم ولایت دارد، کتابم را برای آن‌ها بیان می‌کند و آن‌ها را از حکمتم بهره مند، پرچم هدایت است که از گمراهی نجات می‌دهد، او آستان من است که از طریق او به این آستان وارد می‌شوند، خانه‌ی من است که هرکس وارد آن شود از آتش من در امان می‌شود، او قلعه‌ی من است که هرکس به آن پناه آورد او را از ناملایمات دنیا و آخرت حفظ می‌کنم، او وجه من است که هرکس به او رو کند من از او رو نمی‌گردانم، او حجّت من بر اهل آسمان و زمین و همه‌ی مخلوقات است، هیچ عمل نیکی را نمی‌پذیرم مگر با اقرار به ولایت علی در کنار رسالت احمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾. او دستان قدرتمند و رحمت‌بخش من در میان بندگانم است، به عزّتم قسم و به عظمتم سوگند که هرکس به ولایت علی معتقد باشد او را از آتش جهنم دور می‌کنم و او را به بهشت می‌برم و کسی که ولایت او را نپذیرد به خشم من گرفتار و وارد جهنم می‌شود.

آتش جهنم، دشمنی با علی و بهشت، عشق به علی است. پر واضح است که نجات از آتش جهنم و رفتن به بهشت با ایمان به خدا محقق می‌شود و مقام‌های عالی با کارهای نیک به دست می‌آید و اسلام و ایمان برابر با محبّت علی﴿علیه السلام﴾ است و از طرف دیگر ایمان، کمال اسلام است و ایمان حقیقی حبّ علی‌ست، در آیه‌ی: ﴿**إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلَامُ**﴾ ***(آل عمران: ۱۹)*** دین نزد خدا فقط اسلام است، اسلام همان ایمان است و کمال و تمام ایمان با حب علی محقق می‌شود، معیار ایمان و شرط نجات با محبت علی ارتباط دارد.

آن‌جا که خدا فرموده است: ﴿**وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ**﴾ ***(آل عمران: ۸۵)*** هر کس دینی غیر از اسلام بپذیرد از او قبول نمی‌شود. منظور از اسلام در این آیه، حبّ علی است زیرا هرجا ایمان باشد اسلام حضور دارد اما عکس آن صادق نیست بنابراین هر مومنی مسلمان است امّا هر مسلمانی مومن نیست، خداوند می‌فرماید: ﴿**قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا**﴾ ***(حجرات: ۱۴)*** عرب‌های بیابان‌نشین گفتند: ما ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده‌اید پس بگویید مسلمان شده‌ایم. بنابراین اسلام بدون ایمان نجات‌بخش نمی‌شود که سلامت و موفقیت هرکار به خاتمه‌ی آن بستگی دارد، همان‌گونه که اسلام خاتم ادیان گذشته است، ایمان هم خاتم اسلام است و ختم ایمان به حب علی‌ست بنابراین همه‌ی دین به حب علی ختم می‌شود، او سرچشمه‌ی یقین است. صاحب «أمالی» حدیث قدسی جبرئیل را برای پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ این‌گونه نقل می‌کند:

«**خَلقتُ السموات السبع و ما فیهن، و الارضین السبع و ما بینهُن، و ما خَلقت موضعا أکرمَ مِن الرکن و المقام و لوأن عبدا عَبَدَنی هناک منذ خَلَقت السموات وَ الارض، ثم لقینی یوم القیامه جاحداً لِعَلی حقّا لا کبَبته فی سقر**» ***(بحار الانوار: ۱۶۷/۲۷ ح ۳)*** در میان آسمان‌های هفت‌گانه و هفت طبقه‌ی زمین مکانی ارزشمندتر از رکن و مقام کعبه نیافریدم، با عظمتی که این مکان دارد اگر فردی از زمان آفرینش آسمان‌ها و زمین همان‌جا به عبادت من مشغول باشد، اما در قیامت بدون قبول و اقرار به ولایت علی به ملاقات من آید، او را در جهنم سرنگون می‌کنم.

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در بیان عظمت مقام امیرالمومنین فرمود:

و لیله أُسِری بی الی السماء وَجدتُ اسم علی مقروناً باسمی فی اربع مواضع: الاول و جدتُ علی صخره بیت المقدس مکتوباَ لا الهَ اِلّا أنا وحدی، محمّد رسولی مِن خلقی اَیّدتُه بوزیره و نصرته به. قال: فقُلتُ: یا جبرئیل و من وزیری؟ فقال: علی بن ابی طالب. قال: لما أتیتُ الی العَرش و انتهیتُ الیه؛ وَجَدتُ مکتوباً علی قائمه لا اله اِلّا أنا وحدی محمّد صفوتی مِن خلقی ایّدته بوزیره و نصرته. فقلتُ یا جبرئیل و من وزیری؟ فقال علی بن ابی طالب. قال: و لمّا انتهیتُ الی سدره المنتهی؛ وَجدتُ علیها مکتوباً اناالله لا الهَ اِلّا وحدی، محمّد صفوتی مِن خلقی ایدته بوزیره علی و نَصَرته به، (همان: ۲/۲۷ ح ۵) الا و انه قدسبق فی علمی انه مبتلی و مبتلی به؛ مِمّا أتی قدنحلته و نحلته اربعه أشیاء لا یفصح عن عقدها. (همان: ۱۵۹/۳۶ ح ۱۴۰).

شبی که مرا به آسمان بردند در چهار جا نام علی را درکنار اسم خودم دیدم؛ اوّل روی صخره‌ی بیت‌المقدس، دوّم وقتی به عرش رسیدم، سوّم: زمانی که به سدره المنتهی رسیدم [مکان چهارم ذکر نشده است] در هر مکان نوشته شده بود: هیچ معبودی جز من نیست، محمّد برگزیده‌ی من است، او را به واسطه‌ی وزیرش تایید و یاری می‌دهم و من هم در هر موضع می‌پرسیدم جبرییل! چه کسی وزیر من است؟ و جبرئیل پاسخ می‌داد، علی بن ابی‌طالب.

خداوند فرموده است: در علم من ثابت بود که او آزموده می‌شود و معیار آزمایش دیگران می‌شود؛ وقتی نوبت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ رسید علی را به او عطا کردم و به وی چهار چیز دادم که مطرح نمی‌شود.

من با فقر و تنگ‌دستی‌ام [از اعمال صالح] می‌گویم: ای خاندان پیامبر - صلوات خدا بر شما و سلام خدا از طرف ما بر شما باد - هر زمان که برگ بر شاخسار درختان ظاهر و اشک جاری شود، خداوند فضیلت‌هایی به شما عطا فرموده که به هیچ‌کس نداده است. هر شریفی در برابر شرافت شما از حیرت سر جنبانده است و هر عزیزی در برابر عزّت شما خود را حقیر یافته است. زمین از نور شما روشن شد و عارفان با محبت شما رستگار شدند. شمایید سرچشمه‌های نعمت و چراغ‌های

فروزان و کلیدهای سخاوت که اگر نبودید هستی از نیستی پا به عرصه‌ی وجود نمی‌گذاشت.

یـــا آل طـاها انـتم أمـلی و علیکم فی البَعث مـتکلی

- ای خاندان پیامبر شما امید و نقطه‌ی اتکای من در قیامت‌اید.

بـولاکـم و بـطیب مـدحکم أرجو الرضا و العفوعن زللـی

- امید من برای کسب رضایت پروردگار و بخشش لغزش‌هایم، ولایت و عطر مدح شماست.

رجب المحدث عبد عـبدکم الحـافظ البُـرسی لم یـزل

- این رجب حافظ بُرسی همیشه بنده‌ی غلام شماست که سخن می‌گوید.

لایـخشی فـی بـعثه زللا أذ سـیّداه مـحمّد و عـلی

- وقـتی مـحمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و عـلی﴿علیه السلام﴾ سـروران اویـند فـردای قیامت نگـران لغزش‌هایش نیست!

معرفتی که ملائکه از شما کسب کردند اندکی از بسیار است چگونه مردم پی به عظمت شأن شما ببرند؟ نور شما چشمان خردها را مبهوت می‌کند و قادر به درک شکوه شما نمی‌شوند. چشم خفاشان کجا تاب دیدن چشمه‌ی خورشید دارند؟

آن‌که سرّ دشوار شما را انکار کند و امر شما را مخفی و نور هویدای شما را منکر شود، معذور است؛ زیرا کسی که به دفتر توصیف مجد شما نظر کند، نگاه کردن به ظاهر مانع درک باطن آن‌ها می‌شود. شـاهد آراسته نـمی‌گذارد آراسـتگی مـعنای مقصود را درک کنند پس مشغول قالب‌ها شدند و از معنای آن غافل. همان‌طور که گفته‌اند:

خَـلَعناهیا کـلنا فـجادوا بِـلثمها فشاقهم المغنی وفاتهم المعنی

- ما جسدهای خود را ترک کردیم و آن‌ها پیکرهای بی‌جان ما را بـوسه بـاران کردند، به خانه پرداختند و صاحب خانه را از دست دادند.

چنین افرادی مانند منجمّی هستند که احکام علم نجوم را از منجمان نقل می‌کند اما معنای آن را درک نمی‌کند، نور مانع درک او شده است، دوری مسافت چشمان

او را کم‌سو کرده است، اگر به او گفته شود، قسمت عمده‌ی زمین در آب شناور است و فقط یک چهارم آن از آب خارج است و شهر و آبادی‌ها و اقلیم‌های هفت‌گانه، صحراها و دشت‌ها، دریاها وکوه‌ها و همه‌ی مناطق مسکونی تنها جزیی از این یک چهارم می‌شود، خورشید در زیر ستاره‌ی سهیل شش ماه غروب می‌کند و شش ماه روز است در آن‌جا گیاه و حیوانی نیست! فاصله‌ی خورشید از زمین در آن منطقه صد و بیست و چهار هزار فرسخ می‌شود نقطه‌ی مقابل زیر ستاره‌ی «جدی» در مغرب، پیوسته شب است مگر زمان کوتاهی که خورشید در هنگام رفتن در برج «سرطان» دیده می‌شود، در آن ناحیه بخاطر تاریکی فراگیر موجودات زنده وجود ندارند! تعجب می‌کند و انکار.

شنیدستم که هر کوکب جهانی‌ست — جداگانه زمین و آسمانی‌ست
زمین در جنب این نه طاق مینا — چو خشخاشی بود در قعر دریا
تو خود بنگر کزین خشخاش چندی — سزد گر بر بروت خود بخندی

(عطار نیشابوری)

[چون تعبیرات نجومی نویسنده با علم نجوم جدید مطابقت ندارد، ترجمه نشد.]

انسان دشمن چیزی است که نمی‌داند و به همین ترتیب هرکس نسبت آسمان‌ها وزمین در برابر عظمت صاحب «**لولاک لما خَلَقتُ الافلاک**» را بداند متوجه می‌شود که نسبت لاشیء (هیچ چیز) به شیء است زیرا جز هرچند کثیر باشد نمی‌تواند در برابر کل مقاومت کند و مخلوق هرچند با عظمت باشد در برابر خالق حقیر است زیرا آفریدگارش با عظمت‌تر از اوست. بنابراین پیامبری که همه‌ی موجودات طفیل وجود اویند از همه‌ی آفریدگان بر روی هم با عظمت‌تر است و نسبت آفتاب و ماه و ستارگان در جنب شکوه زیبایی اولین نور مخلوق (نور پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾) نسبت شب است به سپیده‌دم. و نسبت ستاره‌ی کم‌سوی سها با ماه شب چهارده، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ صاحب نوری است که بر تاریکی‌های نیستی مسلّط شد، و به شب‌های تاریک عدم پایان داد، آنچه مردم از عظمت شأن پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ و اهل

بیت﴿علیه السلام﴾ او فهمیده‌اند مانند مخلوقات در برابر خالق‌اند، همان‌طور که پی به عظمت آفریدگار خود نمی‌برند در عرصه‌ی پیامبر و اهل بیت شناسی نیز در سطح ابتدایی می‌مانند.

عظمت ولیّ از عظمت پیامبر﴿صلی الله علیه و آله﴾ و عظمت ایشان برگرفته از عظمت آفریدگار بلند مرتبه است زیرا ولی آیت خدا و پیامبر است و کلمه‌ی خدا و رسول اوست، نایب وحی خداوند و وارث پیامبر است، تمام کننده‌ی توحید و دین است که پیمان قبول ولایتش در عالم ارواح از همگان گرفته شده است، از ازل صاحب ولایت مطلقه شده‌اند و خواهند بود.

سابقه‌ی رسالت محمد(ص) و ولایت علی(ع):

پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **«کنتُ نبیاً و آدم بین الماء و الطین و لاماء و لاطین»** ***(کنزالعمال: ۴۲۶/۱۲ ح ۳۵۵۸، و فضائل ابن شاذان: ۳۴، و الفردوس: ۲۸۴/۳ ح ۴۸۵۴)*** و **«کان علی﴿علیه السلام﴾ ولیاً قبل خلق الخلائق اجمعین»** ***(المراقبات: ۲۵۹ و جامع الاسرار: ۳۸۲ ح ۷۶۳)*** اصل حدیث: **«کنتُ ولیّاً و آدم بین الماء و الطین»** زمانی که آدم میان آب و گل بود آن‌جا که نه آبی بود و نه گِل، من پیامبر بودم و علی هم قبل از آفرینش موجودات صاحب ولایت بود، هر پیامبری که آمد به پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ ایمان داشت و مژده‌ی آمدنش می‌داد و به ولایت علی متوسل می‌شد. درگرداب حوادث خدا را به مقام علی صدا می‌زدند تا این که نوبت به حضرت محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ رسید و همان‌طور که وجود آفرینش، با او شروع شده بود، «موجود» به او ختم شد. کامل‌ترین کلام الهی را خداوند به او موهبت فرمود و «سبع المثانی، هفت آیه‌ای که دوبار نازل شد» یعنی سوره‌ی حمد را به وی عطا فرمود و در این سوره‌ی باعظمت، مقام رفیع ولیّ او را اعلام فرمود،؛ که مومنان پیوسته از خدا آن را به دعا در تلاوت تقاضا کنند: اهدنا الصراط المستقیم، صراط مستقیم همان محبت و ارادات به پیشگاه حضرت علی﴿علیه السلام﴾ است، به پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود تا برای امتش هدایت به حُب علی را درخواست کند و به او فرمان داد تا به آن تمسک جوید و مردم را به آن تشویق کند؛ **﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾** ***(الزخرف: ۴۳)***.

پس برکسی که به تو وحی فرستاد اعتماد کن که واقعاً در راه مستقیم الهی قرار داری. یعنی محبت علی و برای تأکید در امر تبلیغ ولایت علی﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾ (هود: ۱۱۲).

آن‌طور که مأموریت یافته‌ای استقامت کن؛ یعنی مردم را به محبت علی دعوت کن که او به ایمان و بعد به احکام دعوت می‌کند زیرا اصل بر فرع مقدم است، اعمال واجب فقط در سایه‌سار ایمان رشد می‌کند و ایمان هم با محبت علی تحقق می‌یابد زیرا اعتقاد توحیدی با اعتقاد به ولایت علی شکل می‌گیرد، اگر محبت علی﴿علیه‌السلام﴾ نباشد، ایمان حاصل نمی‌شود پس ایمان و فرائض برابر با حبّ علی می‌شود بنابراین اصل و فرع به حب علی و ولایت او بر می‌گردد.

سؤال از ولایت علی(ع) در قبر:

پیامبر اکرم فرمود: از مطالبی که در قبر سؤال می‌شود؛ محبت و ولایت علی﴿علیه‌السلام﴾ است؛ ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ (زخرف: ۴۴).

این تذکری برای تو و قومت است و در آینده در مورد آن بازخواست می‌شوید.

یعنی روز قیامت و در قبر، آنگاه که خداوند پیامبر خود را به عالی‌ترین مقام در شب معراج برد، مقام قربی که از قاب دوکمان هم کمتر بود با آهنگ لحن علی با او سخن گفت و به پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرمان داد تا علی را بر دوش خود بالا ببرد، و در خطبه‌ی «فخار» فرمود: «**أنا الواقف علی التطنجین**» مفسران گفته‌اند: یعنی من از امور دنیا و آخرت آگاهم و یا از آنچه بین مشرق و مغرب است باخبرم؛ اَنا المحیط بعلم ما بینهما. وگفته شد: **الجنه و النار، و انا القاسم لهما**، بهشت و جهنم است که من قسمت کننده‌ی آن دو هستم، و یا شاید اشاره به بالا رفتن از شانه‌های بلند مرتبه‌ی پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ باشد که هیچ مقامی جز مقام پروردگار متعال از آن بالاتر و والاتر نیست، خداوند متعال پیامبر خود را از عالم افلاک و املاک و مُلک و ملکوت و جبروت تا عالم لاهوت بالا برد و امیرالمومنین بر کتف چنین شخصیتی بالا رفت!

خداوند متعال پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ را به رساترین گفتار مأمور تبلیغ ولایت علی

کرد؛ «**بَلغ ما أنزل الیک مِن ربک**» آنچه از ناحیه‌ی پروردگارت به تو نازل شده است را تبلیغ کن، آنگاه با تهدید آن را تأکید فرمود؛ ﴿**وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ**﴾ ***(مائده: ۶۷).***

اگر این کار را نکنی رسالت خود را نرسانده‌ای، یعنی اگر به ولایت علی ایمان نیاورند، مسلمان شدنشان نفعی برای آن‌ها ندارد چنانچه گویا رسالت پیامبر به آنان نرسیده است، بنابراین اگر کسی به علی ایمان نداشته باشد به پیامبر ایمان ندارد و ایمان نداشتن به محمّد برابر با نداشتن ایمان به خداست، بدین ترتیب اقرار به ولایت امیرالمومنین مستلزم اقرار به نبوّت و آن هم مستلزم اقرار به توحید است بنابراین توحید و رسالت و ولایت هر سه لازم و ملزوم یک‌دیگرند.

علی(ع)، کتاب مبین:

بعد از سوره‌ی حمد، سوره‌ی بقره با سه حرف مقطعه‌ی «الم» آغاز می‌شود، سه حرفی که سرّ اوّلین و آخرین را در خود جای داده است، هریک از این سه حرف اعظم است و متضمن معنای آن، سپس فرمود: ﴿**ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ**﴾ ***(بقره: ۱)*** آن کتابی است که شک و تردیدی در آن نیست. در این آیه کریمه؛ منظور از کتاب: حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾ است زیرا قرآن کریم، کتاب صامت است و ولیّ، کتاب گویای خداوند است، بنابراین کتاب ناطق متضمن کتاب صامت می‌شود پس علی کتاب ناطق و صراط مستقیم و اساس کتاب آسمانی و فصل الخطاب و صاحب علم کتاب است، وای بر منکران و تردیدکنندگان!

بهشت و علی(ع):

خداوند متعال از همه‌ی پیامبران گذشته جز پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾، به امیرالمومنین رفعت مقام بخشید و فرمود: لولا علی ما خَلقت جنتی، اگر علی نبود بهشت را نمی‌آفریدم [***در بحار الانوار جلد ۲۶ ص ۳۴۹ ح ۲۳ به این عبارت آمده است؛*** **لولانا لم یخلق الله الجنه و لاالنار و لا الانبیاء؛ اگر ما اهل بیت نبودیم خداوند بهشت و جهنم و پیامبران را نمی‌آفرید**].

خداوند نفرمود اگر پیامبران نبودند، بهشتم را نمی‌آفریدم زیرا پیامبران برای ما شریعت آوردند و شرایع انبیاء از فروع دین است و توحید اصل و اساس است و فرع بر اصل بنا می‌شود و اصل (توحید)(براساس ولایت قرار دارد، بنابراین اصل و فرع دین بر حبّ علی بنا می‌شود و محبت علی همان دین و ایمان است و بهشت در پرتو ایمان به دست می‌آید و ایمان با محبت علی کسب می‌شود پس اگر محبت علی نباشد، ایمان تحقق نمی‌یابد و در این صورت بهشت معنایی ندارد در نتیجه اگر علی نبود بهشت هم به وجود نمی‌آمد، بنابراین ایمان به پیامبران بدون محبت علی سودی ندارد).

اعمال نیک مردم از بین می‌رود اگر همراه با محبت علی نباشد، خداوند می‌فرماید: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ **(زمر: ۶۵)** مخاطب آیه پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ و منظور آیه همه‌ی امت اسلام است، در مورد شخص رسول اکرم ﴿ﷺ﴾ که تجسم ایمان و امان است تصور مشرک شدن آن حضرت بعید است، بنابراین مراد آیه، شرک خفی و جلی برای آن حضرت نیست، بلکه می‌فرماید: اگر احدی از مسلمانان را با علی در شأن و منزلت مساوی بدانی و کسی را شبیه و مثل او قلمداد کنی عمل نیکی از تو پذیرفته نمی‌شود!

رمز ورود به بهشت محبت علی است همان‌گونه که عامل سقوط در جهنم بغض علی است. خداوند فرموده است: **لَأ دخلن الجنه مَن اطاعه و ان عصانی، ولا دُخلّن النار مَن عصاه و ان اطاعنی.** هر کس از علی اطاعت کند سرانجام او را به بهشت می‌برم اگرچه مرتکب معصیت شده باشد و کسی که با علی مخالفت کند او را به جهنم می‌افکنم اگر چه از من اطاعت کرده باشد.

علی(ع) سرچشمه‌ی کلمات الهی:

فقط معاندان و کفرپیشگان، فضیلت‌های ولیّ خداوند را انکار می‌کنند: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً﴾ **(کهف: ۱۰۹)**.

بگو اگر دریاها برای نوشتن سخنان پروردگارم مرکب شود، قبل از پایان یافتن کلمات پروردگارم تمام می‌شود هرچند به همان اندازه دریا مرکب اضافه شود.

بزرگ‌ترین کلمه‌ی پروردگار، امیرالمومنین﴿علیه‌السلام﴾ است و سایر کلمات زیر مجموعه‌ی آن محسوب می‌شوند، در آیه‌ی دیگر، فضیلت آن حضرت را مورد تأکید قرار داد: ﴿**وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللهِ**﴾ (*لقمان: ۲۷*).

اگر درختان زمین قلم شوند و هفت برابر دریاها مرکب، نمی‌توانند کلمات خدا را ثبت کنند.

همه‌ی کلمات، حروف کلمه‌ی کبری (بزرگ‌ترین کلمه) هستند و زیر مجموعه‌ی آن، سایر حروف از بزرگ‌ترین کلمه سرچشمه می‌گیرند و آن کلمه نیز از ذات حق مانند همه‌ی اعداد که از یک حاصل می‌شوند، در واقع علی حکم حرف اَلفِ غیب دارد که منبع بقیه‌ی حروف می‌شود او بزرگ‌ترین چشمه‌ی وحدانیت الهی ست.

علی(ع) و حروف مُقَطّعه:

خداوند متعال علی﴿علیه‌السلام﴾ را همچون رازی نهان در حروف مقطعه‌ی آغاز سوره‌های قرآن قرار داد، آن حضرت بزرگ‌ترین اسم اعظم حق تعالی ست که به پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ وحی شد، او سرّ مکتوب روی آفتاب و ماه و آب و سنگ است، ذات اشیاء و ذات در ذات و برای ذات است، از آن‌جا که خداوند متعال از هر اسم و صفت و اشاره منزّه است بنابراین، حضرت علیّ مرجع حروف و عبارات بندگان در دعا و ستایش و تضرّع به درگاه خداوند می‌شود، او گنجینه ی غیب بین لام و فاء و واو و ها و کاف و نون است، خداوند می‌فرماید: ﴿**حم عسق كَذَٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ**﴾ (**شوری: ۳**).

حم عسق بدین‌گونه به تو و کسانی که قبل از تو بودند وحی می‌شود.

امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: سرّ علی﴿علیه‌السلام﴾ در «عسق» است، خداوند اسم اعظم خود را به صورت رمزی در آغاز سوره‌هایی که با حروف مقطّعه شروع می‌شود قرار داده است. گوهری که بر تارک سوره‌ها می درخشد.

حدیث معروف **«لاصلاه الّا بفاتحه الکتاب» (صحیح مسلم: ۲۹۵/۱ ح ۵۹۵)**، هیچ نمازی بدون فاتحه‌الکتاب (سوره‌ی حمد) پذیرفته نیست، بیانگر این واقعیت است که بدون محبّت و معرفت نسبت به امیرالمومنین، هیچ نماز و رابطه‌ای بین بنده و پروردگار تحقق نمی‌یابد.

سوره‌ی «یس» به این علت قلب قرآن نامیده شده است که باطن آن بیانگر مقام محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی ﴿علیه السلام﴾ است؛ **﴿يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (یس: ۱)**، یاسین! سوگند به قرآن حکمت آموز که تو محققاً از پیامبران هستی، یاوسین ظاهر و باطن نام پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ است و یا و سین نام علی ﴿علیه السلام﴾ نیز هست زیرا ولایت باطن نبوّت می‌شود، در حدیث قدسی آمده است:

یا حبیبی یا محمد بحق اسمک و اسم علی الظاهر و الباطن فی الیاء و السّین، انّک رسولی بالحق الی سائر الخلق!

ای محبوب من، محمد! سوگند به عظمت نامت و نام ظاهر و باطن علی در «یا و سین»، که محققاً تو پیامبر من به سوی آفریدگانم هستی!

امام و هستی:

امام با داشتن ولایت، به همه عالم هستی و تمام موجودات احاطه دارد و خداوند بر فراز امام بر آن‌ها احاطه دارد. خداوند متعال می‌فرماید: **﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ (یس: ۱۲)**. ما همه چیز را در پیشگاه امام روشن‌گر برشمردیم، براساس این کریمه، تمام مقدّرات مکتوب توسط قلم تقدیر بر لوح محفوظ در عالم غیب در برابر امام روشنگر رقم خورده است، در واقع امام همان لوح ثابت برای همه‌ی موجودات آسمانی و زمینی است این امام مبین، حضرت علی ﴿علیه السلام﴾ است که از لوح محفوظ والاتر و با فضیلت‌تر است. به سه دلیل:

۱- لوح محل کتابت خطوط است و امام بر سطر و خط احاطه دارد.

۲- صفت محفوظ برای لوح بر وزن مفعول است و صفت مُبین برای امام به معنی فاعل است یعنی از اسرار لوح آگاه است. اسم فاعل تأثیرگذار است و اسم مفعول اثرپذیر.

۳- ولیّ مطلق چون بر عالم هستی ولایت مطلقه دارد بنابراین بر لوح که جزیی از کل عالم است، احاطه دارد، بر آن دلالت می‌کند و بر فراز آن قرار می‌گیرد، در حدیث نبوی «صلی الله علیه و آله» آمده است: علی صراط مستقیم.

علی، راه مستقیم است، او راه راست را نشان می‌دهد و به آن هدایت می‌کند و همه‌ی مخلوقات به واسطه او آزمایش می‌شوند، وآخرین هدف اساسی و نهایی محبّت علی است.

از شکستن حروف نام اعظم خداوند در آیه: **﴿سَلَامٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ﴾ (یس: ۵۸)**،این جمله به دست می‌آید: السبیل السلام أنا هو محمّد، راه سالم من و او محمّد هستیم و در آیات آخر سوره‌ی یاسین به مقام و رتبه‌ی ولیّ خود حضرت علی اشاره فرمود که مصداق کلمه‌ی جبّار و منبع اسرار است و پرتوافکن انوار آفرینش؛ **﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (یس: ۸۲)**.

براساس این کریمه، وجود آن حضرت برابر با کل وجود هستی‌ست که خداوند او را بین دو حرف فعل امر «کُن» به وجود بیا، قرار داد، و باطن کاف و نون، اسم برگزیده و نهان است، البته برای کسی که از راز حفظ شده آگاه باشد: **﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ *(اعراف: ۵۴)*.**

آفرینش و فرمایش به او تعلّق دارد؛ خلق و امر همان عین و میم است [شاید منظور از عین علی و میم، محمد «صلی الله علیه و آله» باشد] ظهور فعل از صفت است و تجلّی صفت از ذات می‌شود.

فاتح، علی(ع) است:

خداوند متعال به پیامبر خود بشارت داد که به امتش رحم می‌کند و دینشان را کامل می‌کند و نعمتش را بر او تمام می‌کند و او را نصرت می‌دهد، آنگاه همه‌ی این مقامات وکرامات و عطیّات را به واسطه علی به پیامبراکرم «صلی الله علیه و آله» رساند، و امیرالمومنین«علیه السلام» همان فتح آشکار و فراگیری‌ست که برای پیامبر و امت او میّسر فرمود: **﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً﴾ *(فتح: ۱)*.**

ما فتحی روشن برای تو گشودیم، خداوند این فتح را به دست علی ممکن ساخت، در آیه‌ی بعد فرمود: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ (فتح: ۲)، تا بدین وسیله خداوند گناهان گذشته و آینده‌ات را ببخشد. ابن عباس در تفسیر این آیه گفته است: خداوند متعال گناهان اوّلین و آخرین محبان علی﴿علیه السلام﴾ را به پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ آمرزید و فرمود: «و یُتمّ نعمته علیک» و اتمام نعمت و اکمال دین را با اشارت و بشارت به جانشینی حضرت امیر نسبت داد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ (مائده: ۳)، و مژده‌ی یاری و پیروزی قطعی را به پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ داد. آن‌گاه فرمود: ﴿وَيَنْصُرَكَ اللهُ نَصْراً عَزِيزاً﴾ (فتح: ۳). خداوند نصرتی شکست ناپذیر به تو می‌دهد، در همه‌ی میدان‌های نبرد این پیروزی را به واسطه‌ی شیر قدرتمند خدا و شمشیر توانمند برای پیامبراکرم محقق ساخت، و ﴿وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً﴾ (فتح: ۲). و تو را به راه راست هدایت می‌فرماید. همه‌ی این الطاف از وجود علی است، فتح و ظفر، نصرت و یاری رسول به دست اوست. آمرزش و رسیدن به آرزوها از پرتو وجود اوست. کمال دین و تمام نعمت برای مومنان و هدایت و مقصد و مقصود نهایی همراه اوست.

یـا مَـن بـه نَـصَر الاله نَـبیّه　　　والفتح کان بعضده و بعضبه

– ای کسی که خدا به واسطه‌ی تو پیامبرش را یاری داد و با ضربه‌ی بازوی تو فتح و ظفر حاصل شد.

و کمال دین محمّد بولائه　　　و تمام نعمته عـلیه بـحبّه

– دین محمّد با ولایت علی به کمال رسید و نعمت وجود پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ با محبت علی، تمام شد.

و ذنوب شیعته غداً مغفوره　　　یرضی آلاله لِأنّهم مِن حزبه

– فردای قیامت گناه شیعیان علی آمرزیده می‌شود. خداوند از آن‌ها راضی می‌شود زیرا از حزب او هستند.

والحافظ البرسی یا مولی الوری　　　یرجوک فـی یـوم المـعاد لذنـبه

– ای آقا و یاور مخلوقات، حافظ بُرسی (خودم) فردای قیامت برای آمرزش گناهانش دل به تو بسته است.

توصیف علی(ع) و پیامبران در قرآن کریم:

خداوند متعال توصیفاتی که برای امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ بیان می‌فرماید ظریف‌تر و والاتر از توصیف پیامبران﴿علیهم السلام﴾ است. در مورد حضرت نوح﴿علیه السلام﴾ فرمود: ﴿**إِنَّهُ كَانَ عَبْداً شَكُوراً**﴾ ***(اسراء: ۳)***. او بنده‌ی سپاسگزاری بود و برای علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: ﴿**كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً**﴾ ***(اسراء: ۱۹)***. از تلاش شما سپاسگزاری می‌شود.

سپاسگزار کجا؟ و آن که خدا قدردان تلاش اوست کجا؟!

حضرت ابراهیم در قرآن کریم به وفاداری توصیف شده است؛ ﴿**وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى**﴾ **(نجم: ۳۷)**.

ابراهیم به عهد خود وفادار بود. و در مورد علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: ﴿**يُوفُونَ بِالنَّذْرِ**﴾ ***(انسان: ۷)***، آن‌ها، (خاندان علی﴿علیه السلام﴾) به نذر خود وفا می‌کنند.

در وصف سلیمان﴿علیه السلام﴾ فرمود: ﴿**وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً**﴾ **(نساء: ۵۴)**. ما سلطنت باشکوهی به آنان دادیم. و برای حضرت علی﴿علیه السلام﴾ آمده است: ﴿**وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَمُلْكاً كَبِيراً**﴾ ***(انسان: ۲۰)***.

وقتی خیره شوی، ناز و نعمت فراوان و سلطنت بزرگی مشاهده می‌کنی.

حضرت ایوب به صبوری ستوده شد؛ ﴿**إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً**﴾ ***(ص: ۴۴)***. ایوب را بنده‌ای شکیبا یافتیم و در وصف علی﴿علیه السلام﴾ آمده است: ﴿**وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا**﴾ ***(انسان: ۱۲)***. به خاطر صبوری خداوند به آنان پاداش داد.

خداوند متعال حضرت عیسی را به نماز و زکات سفارش فرمود: ﴿**وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ**﴾ **(مریم: ۳۱)**.

مرا به نماز و زکات توصیه فرمود.

و در توصیف علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: ﴿**وَمِنْ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً**﴾ ***(انسان: ۲۶)***.

بخشی از شب را در حال سجده باش و ساعات بیشتری از شب را به ذکر و تسبیح حق سپری کن.

پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ را به عزّت ستود: ﴿**وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ**﴾ **(منافقون: ۸)**.

عزّت به خدا و پیامبرش تعلّق دارد و در حق علی﴿علیه السلام﴾ فرمود: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾ *(لیل: ۱۹)*.

او وامدار کسی نیست تا بخواهد با انفاق جبران کند بلکه قصد او از انفاق تنها جلب خوشنودی رضایت پروردگار بلند مرتبه‌ی خویش است.

و ولایت امیرالمومنین را بعد از ولایت خدا و پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ اعلام فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ *(مائده: ۵۵)*.

خداوند در توصیف فرشتگان فرمود: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ *(نحل: ۵۰)*.

آنان از پروردگار مافوق خویش می‌ترسند و هر فرمانی که به آنان محوّل می‌شود انجام می‌دهند.

قرآن کریم در حق علی و اهل بیت﴿علیهم السلام﴾ فرمود: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا﴾ *(انسان: ۱۰)*. ما از پروردگار خود می‌ترسیم.

خداوند متعال در توصیف خود فرمود: ﴿وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ *(انعام: ۱۴)*.

اوست که غذا می‌دهد امّا غذایی نمی‌خورد.

و در ستایش اهل بیت﴿علیهم السلام﴾ می‌فرماید: ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ﴾ *(انسان: ۸)*.

[این بندگان خاص خدا] غذایی که به آن نیاز دارند را به نیازمندان می‌بخشند.

خداوند متعال به پیامبر کریم و مهرورز و مهربان خویش امر فرمود تا مردم را از شرافت و عظمت مقام رفیع آن حضرت آگاه کند؛ حسب‌الامر خداوند فرمود: اگر پهنه‌ی آسمان‌ها صفحه شود و دریاها، مرکب و درختان عالم قلم، مرکّب و صفحات تمام می‌شود و انسان‌ها و جنیان از نوشتن یک دهم فضیلت‌های علی در می‌مانند. - در صفحات قبل این حدیث ذکر شد، در این جا به خاطر نیاز به آن باز آوردیم -

گفته‌ام این را ولی بار دگر　　　شد مکرر بهر تأکید خبر

(مثنوی معنوی)

وزن اعمال نیک بندگان صالح خداوند در قیامت با محبّت و ولایت علی﴿عليه السلام﴾ سنجیده می‌شود، هر آرزوی اخروی با اکسیر محبت علی﴿عليه السلام﴾ کسب می‌شود و صریحاً فرمودند : اگر فردی از شما هزار سال ما بین رکن و مقام کعبه به عبادت خداوند بایستد، و علاوه بر آن هزار سال روزها، روزه بگیرد و شب‌ها به عبادت برخیزد، و به اندازه‌ی سنگینی زمین ثروت در راه خدا انفاق کند و به تعداد بندگان خدا برده آزاد کند و پس از این همه اعمال صالح میان صفا و مروه با شهادت از دنیا کوچ کند امّا با انکار حق علی﴿عليه السلام﴾ به ملاقات خدا برود، خداوند متعال هیچ عبادت واجب و مستحبی از او نمی‌پذیرد و او را با همه‌ی کارهایش به جهنم می‌افکند!

با وجود فرمایشات مکرر حضرت رسول اکرم﴿صلى الله عليه وآله﴾ در عظمت مقام امیرالمومنین که با عبارت‌های شیوا مردم را آگاه می‌کرد باز هم فرمود: «**لَولم اخَف لَقُلتُ...**» اگر از عکس‌العمل مردم نمی‌ترسیدم بیش از این در وصف تو می‌گفتم.

بنابراین حدیث نبوی، آنچه در وصف علی گفته نشده است به مراتب بیشتر از گفته‌هاست، مانند توصیف نعمت‌های بهشت که خداوند متعال به اجمال فرمود: **﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ﴾ (سجده: ۱۷).**

هیچ‌کس نمی‌داند که برای او در بهشت چه نعمت‌هایی مخفی شده است.

هنگامی که بهشت (خانه‌ی علی) به وصف نیاید پس چگونه صاحب خانه توصیف شود.

علی(ع) و فرشتگان مقرّب:

فرشتگان عموماً و مقرّبان خصوصاً به مقام رفیع امیرالمومنین واقفند به گونه‌ای که جبرئیل امین با علوّ مقامی که دارد ملازم رکاب علی﴿عليه السلام﴾ بود، سواره و پیاده و ایستاده همراه آن حضرت بود، با تکبیر آن حضرت تکبیر می‌گفت و با حمله‌ی ایشان حمله می‌کرد، جبرئیل خدمت‌کار او بود و در اطاعت او فرشته‌ای که در آسمان عظیم‌الشأن است و مشرف به رساندن پیام حق تعالی به پیامبران، در آستان

خانه‌ی علی﴿ع﴾ در لباس فقیر و یتیم و اسیر ظاهر می‌شود و قوت خود را از امیرالمومنین تقاضا می‌کند.

(مسکیناً و یتیماً و اسیراً) این خود نکته‌ای از هزاران راز نهان در رفعت و عظمت علی﴿ع﴾ است، او که آیت با شکوه خداوند قدرتمند است، ریگ‌های بیابان و برگ درختان در برابر فضیلت‌های بی‌شمارش به پایان می‌رسند، امامت نیکان دارد و پدر سادات پاکان است، بهشت و جهنم به دست او تقسیم می‌شود، نبوّت با ولایت او به اوج می‌رسد و جوانمردی با کارهای اوگویا می‌شود و طومار رسالت با او مهر می‌شود، سخن‌های شیوا از سرچشمه‌ی بلاغت او جاری می‌شود، خلایق به واسطه‌ی وی به آستان رحمت حق تعالی وارد می‌شوند و دین و حکمت به تدبیر او نمایان می‌گردد، منبع طهارت است و عصمت، مریخ انتقام و کیوان رفعت و حشمت، راه‌های انحراف را سد می‌کند و مسیر نجات و هدایت را هویدا می‌کند و از ازل تا ابد صاحب هدایت است و خلافت. به آستان باکفایت او تقدیم می‌کنم:

یا ایها المولی الولی وَ من له   الشّرفُ آلعلی و مَن به أنا واثق

– ای سرور و صاحب من، ای منبع شرافت و شکوه، من به تو اطمینان یافتم.

لا ابتغی مولی سواک و لاأری   اِلّا وَلاک وَمَن عدالک فطالِق

– من سروری جز تو نمی‌خواهم غیر عشق تو نمی‌بینم و همه را در گرو مهر تو رها کردم.

عین العُلی بک اَشرقت انوارها   صارالصفی مِن بحر جودک دافق

– چَشم رفعت و عزت به جمال تو روشن شد و صفا از دریای سخاوت تو جاری شد.

یاکافَ الکُلّ یا هاء الهُدی   یا فلکَ نوح و اللواء الخافِق

– ای کاف کل، ای های هدایت، تو سرآغاز همه‌ی آفریدگان و هدایت‌گر آنانی، کشتی نوحی و پرچم موّاج.

مِن قبل خلق الخَلق أنتَ رضیتنی   عبداً و ما أنا عبد سوء آبِق

– پیش از آفرینش، تو مرا به غلامی خود پسندیدی و من هم برده‌ی بد و فراری نیستم. (که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی).

و نقلتُ مِن صُلب الی صُلب علی صدق الولاو أنا المحب الصادق

– در طول روزگاران از نسلی به نسل دیگر با ارادتی راستین در عشق شما منتقل شدم.

کم یعذلونی فی هواک تعنّفاً أنا عاشق انا عاشق أنا عاشق

–آن‌ها با خشونت به خاطر دلدادگی من به تو مرا سرزنش می‌کنند، اما بدانند که من گذشته و حال و آینده عاشق بوده‌ام.

ای منکر ولایت از خشم‌تان بمیرید که خداوند از نهان‌خانه‌ی سینه‌ها آگاه‌ست.

اهل بیت محمّد(ص) صاحب صفتان الهی:

آل محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ اسماء و صفات حقّ‌اند و برگزیده‌ی خداوند نعمت بخش و لطف گستر، از مقرّبان ویژه‌ی خداوند رحمان و سفیران غیب و حاملان قرآن، آفریدگان، با عظمت آنان ارتباطی و از شکوه و رفعت مقامشان، خبری ندارند. عوام این‌قدر می‌دانند که علی ﴿علیه السلام﴾ یکّه‌سوار میدان‌های نبرد حق و باطل، کشنده‌ی دشمنان شجاع و هماوردان صحنه های جنگ بود و به عقیده‌ی خواص آن حضرت از فلانی و فلانی برتر و بهتر بود؛ به همین سبب هنگامی که پرتویی از اسرار امیرالمومنین می‌شنوند، انکار می‌کنند و از قبول آن خودداری، حیران می‌شوند و در نادانی خود سرگردان، معرفت این‌گونه افراد اگرچه در خور افسوس است امّا قابل ملامت نیستند زیرا اگر می‌دانستند که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در خلقت بی‌نظیر است و امیرالمومنین در بلندمرتبگی، گوی سبقت را از دیگران ربوده متوجه می‌شدند که هر دو بر عالم هستی ولایت دارند و بهانه و سبب آفرینش همه‌ی موجودات‌اند، آن دو بهترین برگزیدگان و بندگان آستان ربوبیت‌اند، پاک و منزّه است خداوند کل و پروردگار کل و آفریدگار کل که کل موجودات را به قبول اطاعت و ولایت آن دو مأمور فرموده است. پس هرکس همین‌قدر از ابداع و اختراع آفرینش بداند به مقام آل محمّد آگاهی می‌یابد؛ که خداوند متعال فرمود: ﴿**وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ**﴾ **(نسا: ۸۳)**.

اگر آن را به پیامبر و اولوالامر عرضه می‌داشتند، اهل استنباط ایشان به مصلحت آن پی می‌بردند. آن‌ها وقتی اخبار شایع را به پیامبر و اولوالامر ارجاع دادند، پاسخ ایشان را نپذیرفتند و از درک آن ناتوان شدند و به انکار پرداختند از این رو هرکس هم در مورد پیامبر اکرم و اهل بیت ﴿صلی الله علیه و آله﴾ خبری ذکر کند او را تکذیب می‌کنند و به کفرش حکم می‌دهند. چنین کسانی درگرداب تکذیب و سراب گمراهی فرو رفته‌اند و به جای سیراب شدن از شراب معرفت به عذاب جهالت راضی شده‌اند و این خود از کید ابلیس - لعنه الله علیه - دشمن خداوند رحمان است، همو که مثل خون در رگ و پی انسان‌ها جاری می‌شود، از خاطرات و واردات قلب‌ها آگاه است و وسوسه‌های تیرگون خود را روانه سینه‌ها و هوای نفس انسان می‌کند، با چنین گرایشی نمی‌تواند هنگام مباحثه، استدلال محکمه پسندی ارائه دهد: **﴿وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾ (زخرف: ۱۸).**

منکران ولایت و منافقان در آستان امامت در برابر قدرت نفوذ ابلیس در ذهن و قلب انسان‌ها تسلیم می‌شوند و در مورد قدرت ولایت و امامت دست به انکار می‌زنند و گوینده را به غلو و توهم متهم می‌کنند، و حال آن که خودش سزاوار این نسبت‌هاست علی‌رغم این تکذیب و انکار می‌پندارد مؤمن است و مسلمان! سوگند به شب آن‌گاه که تاریک می‌شود و قسم به تنفس سحرگاهان! چنین نیست که آن‌ها گمان می‌کنند.

جاماسب حکیم که در سال ۲۲۱۱ کتابی تألیف کرده است، از اخبار غیبی در کتاب خود آورده است، و از ظهور پیامبران در آخرالزمان سخن گفته است و به سرگذشت پادشاهان و دولت‌ها از روزگار زردشت تا نابودی جهان پرداخته است، او که از ولایت بهره‌ای نداشت از آینده خبر داده است و خطا نکرده است!

علی(ع) در سخن پیشگویان:

«سطیح» از پیشگویان معروف عرب بود که از حوادث آینده خبرها می‌گفت؛ او ظهور اسلام و اتفاقات و رخدادهای روزگار تا حکومت امام مهدی(عج) را

پیش‌گویی کرد. دو کتاب که از گفته‌های او نوشته شده بود در دربار پادشاهان و حاکمان دست به دست می‌گشت، کعب بن حارث که راوی سخنان «سطیح» است می‌گوید: «ذی یزن» پادشاه برای موضوعی به دنبال «سطیح» فرستاد وقتی آمد، پادشاه به او گفت: سطیح! آیا می‌دانی چه چیزی را برایت پنهان کرده‌ام؟

– قسم به خانه و حرم خدا و سنگ محکم و شب تیرگون و خنده‌ی صبحگاهان و هر سخنگوی شیوا و لال که تو، دیناری برای من بین کف پایت و کفشت پنهان کرده‌ای!

– از کجا به این مطلب پی بردی؟

– برادر و دوست جنّی‌ام که همراه من است به من خبر داد.

– از حوادث آینده برای من تعریف کن.

وقتی اقوام و بستگان با یکدیگر قطع رابطه کنند، و غذاهای حرام اسلام، خوراک مردم شود، مردم به اختلاف گرفتار شوند، و حرمت و عهد و پیمان‌ها شکسته می‌شود، این هنجارشکنی‌ها زمانی شایع می‌شود که ستاره‌ی دنباله‌دار طلوع می کند همان کوکبی که عرب از آن وحشت دارد، در آن ایّام دیگر بارانی نمی‌بارد، «هزبرخ» با پرچم های زرد وارد مصر می‌شود، در همان حین مردی از تبار صخر قیام می‌کند و پرچم‌های سیاه را به سرخ تبدیل می‌کند، اعمال حرام را مباح می‌کند و زنان را از سینه آویزان، او کوفه را غارت می‌کند، زنان برهنه را در مسیر راه ردیف می‌کند، سواران او بسیار است، زنان بیچاره که شوهرانشان کشته شده، به فساد و فحشا وادار می‌شوند، در آن زمان فرزند پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ مهدی آخرالزمان ظهور می‌کند، زمانی که آن مظلوم در مدینه به قتل می‌رسد و پسر عمویش در حرم کشته می‌شود.

حاکمی از یمن، صنعا و عدن قیام می‌کند، به‌نام حسن یا حسین، چشمه‌های فتنه با خروج او از بین می‌رود، در چنان شرایطی، سالار پاک و مبارک پی می‌آید، همو که هدایت یافته و هدایت‌گر است، سیّدی علوی، مردم به خاطر لطف عظیم خداوند در هدایت‌شان شادمان می‌شوند، تاریکی‌های جهل و ستم با نور او از میان

می‌رود، چهره‌ی پوشیده‌ی حق به دست او رخ می‌گشاید، ثروت‌های زمین میان مردم تقسیم می‌شود، شمشیرها در نیام محبوس می‌شوند و خون‌ها در امان می‌مانند، مردم در رفاه و آسودگی به سر می‌برند، خس و خاشاک چشم روزگار با آب عدل او شست و شو و حق در میان اهل آبادی‌ها جاری و محفل‌ها و میهمانی و پذیرایی فراوان می‌شود، گمراهی وکوردلی در سایه‌سار عدالت او بی‌رنگ می‌شود، گویا غباری بود که کنار می‌رود و زمین را از عدل و مساوات لبریز می‌کند، سرود عشق و محبت را طنین‌انداز می‌کند، بدون تردید او از برپایی قیامت آگاه است. **(*بحار الانوار*: ۱۶۲/۵۱)**.

این پیشگویی «سطیح» است که درگذشته‌ای بسیار دور از روزگار ما گفته است، کسی که پیامبر و امام نبود، با این وجود عدّه‌ای سخنان حضرت علی(علیه السلام) و فرزندان او را تکذیب می‌کنند، سخنانی که از منبع غیب بر زبان آن‌ها جاری شده است. آیا شنیده‌اند سخن حق امام علی(علیه السلام) را که فرمود:

«اِنَّ بین جنبی علماً جمّا آه لوأجدله حمله»

در سینه‌ی من علم متراکمی است، ای کاش برای تعلیم آن افراد لایقی می‌یافتم.

و **«لقدا حتویتُ علی مکنون علم لو بُحتُ به لاضطربتم اضطراب الارشیه فی الطوی»** **(*نهج البلاغه*: خطبه ۵)**.

من ازگنجینه‌های مخفی علومی بهره‌مندم که اگر بازگو کنم، مثل ریسمان آویخته در چاه مضطرب می‌شوید. این علوم، علم شرع نیست زیرا تعلیم علم شرع واجب است، بلکه اسراری‌ست که فرمود: «و لکن أخاف أن تکفروابی و برسول الله (صلی الله علیه و آله)» **(*نهج البلاغه*: خطبه ۱۷۵)**.

از آن بیمناکم که من و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را تکذیب کنید.

ابو عبیده‌ی حذّاء از امام باقر(علیه السلام) نقل کرده است: **اِن اَحَبَّ اصحابی الیَّ أمهرهم و افقههم فی الحدیث، و اِنّ اَسوأهم و اَکثرهم عنتاً و مقتاً الّذی اذا سمع الحدیث یروی الینا و ینقل عنّالم یعقله عقله، و لم یقبله قلبه، و اشمأزَّ من سماعه و کفربه و جحده، و کَفرَ من رواه و دان به، فصار بذلک کافراً بنا و خارجاً عن ولایتنا.** (*بحار الانوار*: ۳۶۵/۲۵ ح ۶).

محبوب‌ترین یاران من کسانی هستند که بیش از دیگران در فهم احادیث ما مهارت دارند، و بدترین اصحابم افرادی هستند که وقتی حدیثی را در مورد ما می‌شنوند و از ما نقل می‌کنند عقلش آن را نمی‌پذیرد و قلبش قبول نمی‌کند، از شنیدن احادیث ما حالش گرفته می‌شود و آن‌ها را انکار می‌کند و راوی را به کفر متهم و محکوم می‌کند، او با این جبهه‌گیری در مقابل ما می‌ایستد و از دایره‌ی ولایت ما خارج می‌شود.

نویسنده‌ی کتاب امالی به نقل از ابن عباس می‌نویسد که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**یا علی ان الله اکرمک کرامه لم یکرم بها احدِمِن خلقه، زَوجک الزهراء مِن فوق عرشه، و اکرم محبیک بدخول الجنّه بغیر حساب، و اَعَدلشیعتک ما لَا عین رأت و لا أذُن سَمِعَت وَ وَهَب لک حُبّ المساکین فی الارض فرضیت بهم شیعه، و رضوابک اماماً؛ فطوبی لِمن أحَبک و ویل لِمَن أبغضَک یا علی اهل موّدتک کل امّ أو أب حفیظ، و کل ذی طمرین لو اقسم علی الله لابر قسمه، یا علی شیعتک تزهر لاهل السماء کما تزهر الکواکب لاهل الارض، تفرح بهم الملائکه، و تشتاق الیهم الجنان، و یفرمنهم الشیطان، یا علی محبوک جیران الله فی الفردوس الاعلی! اَنا ولی لمَن والاک، و عدوّ لِمَن عاداک. یا علی حربک حربی و سلِمُک سِلمی، یا علی بَشر اولیاءک ان الله قدرضِی عنهم و رَضوابک. یا علی شیعتک حزب الله و خیرهُ الله مِن خلقه. یا علی انا اول مَن یحیی و اوّل مَن یکسی، غداً تحیی اذ حییتُ و تکسی اذا کُسیتُ**». (*فضائل الصحابه* ۶۶۳/۲: ح ۱۱۳۱، و *کنز العمال* ۱۵۶/۱۳: ح ۳۶۴۸۲ و *الطرائف*: ۱۰۸/۱).

علی! خداوند کرامتی به تو عطا فرموده است که به هیچ‌کس نداده است، بر فراز عرش زهرا ﴿سلام الله علیها﴾ را به عقد تو بسته است، و به لطف خود دوستان تو را بی‌حساب به بهشت می‌برد، نعمت‌هایی برای شیعیان تو مهیّا کرده است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده، محبّت بینوایان زمین را نثار تو فرموده و از این که شیعه‌ی تو باشند اعلام رضایت می‌کنند و آن‌ها از این که تو امامشان هستی خشنودند؛ خوشا به سعادت محبّانت و بدا به حال دشمنانت.

علی! شیعیان تو برای ساکنان آسمان می‌درخشند همان‌طور که ستارگان برای

اهل زمین، فرشتگان از وجود آنان مسرورند و باغ‌های بهشت به آن‌ها مشتاق و شیطان از آن‌ها فراری، علی! دوستان تو در بهشت برین همسایگان خدایند. علی! من با محبّانت دوستم و با دشمنانت دشمن. علی! جنگ با تو، نبرد با من است و محبّت به تو محبت به من است. علی به محبّانت مژده بده که خداوند از آن‌ها راضی‌ست که آن‌ها هم به تو خرسندند، شیعیان تو حزب خدا و برگزیدگان او از میان مخلوقاتند. علی! من اوّلین کسی هستم که زنده می‌شود. فردای قیامت تو نیز بعد از من زنده می‌شوی.

هفتاد و سه فرقه:

تقسیم مسلمانان به هفتاد و سه فرقه از سه گروه به وجود آمد: اشعری، معتزلی،امامی. اشعری و معتزلی اعتقادی به امامت به عنوان ارکان دین ندارند و تنها شیعیان دوازده امامی اعتقاد به امامت را از اصول دین می‌دانند، زیرا خداوند متعال، محمّد ﴿ﷺ﴾ را برگزید و شیعیان هم اهل بیت محمّد ﴿ﷺ﴾ را و آل محمّد ﴿ﷺ﴾ کشتی نجات این امت‌اند.

بنابراین شیعیان هم به تبعیت سرنشیان کشتی نجات می‌یابند، همه‌ی علماء معتقدند که هرکس به خدا و فرشتگان و پیامبران وکتاب‌های آسمانی ایمان داشته و از محبان علی و فرزندان او باشد اهل نجات می‌شود. از طرف دیگر درکتاب قرآن کریم و سنت نبوی در مورد خلافت خلیفه‌ی اوّل و دوّم اشاره‌ای نشده است و فقط می‌گویند انتخاب گروهی از مسلمانان بود، و آنچه کتاب و سنت به پیروی از آن امر نفرموده باشد، جهل انسان ضرری به او نمی‌رساند، امّا اگر اوّلی را شناخت و وابسته‌ی او شد و علی را نشناخت و دشمن او شد او بدون تردید هلاک می‌شود؛ با نظر به این کریمه: ﴿**فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي**﴾ ***(ابراهیم: ۳۶)***. هرکس از من پیروی کند او از من است و حدیث نبوی که فرمود: «**أنت مِنّی و انا منک**» «**حزبک حزبی و شیعتک شیعتی**»، ***(فتح الباری بشرح صحیح البخاری: ۷.۹۰ ح ۳۷۰۷ و الطرائف: ۱۰۳/۱) و (بحار الانوار: ۵۳/۴۰ ح ۸۸و: ۴/۲۵ ح ۶).***

تو از من هستی و من از تو و حزب تو حزب من است و شیعیانت، شیعیان من.
بنابراین هرکس از پیروان علی باشد پیرو محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌شود و پیرو محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ از حزب پیروز حق خواهد بود و رستگار.

حضرت علی﴿علیه السلام﴾ در پاسخ مردی از قبیله‌ی «هَمدان» که جامه‌ی آن حضرت را گرفته بود و با اصرار درخواست حدیثی جامع می‌کرد تا از آن بهره‌ی کامل ببرد، فرمود: «**حَدّثنی رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾: انّی أردُ أنا و شیعتی الحوض، فیصدورن رواءً، و یَمّرون مبیّضهً وجوههم، و یَرو أعداؤنا ظماءً مظمئین مُسوَدّه وجوههم، خذها الیک قصیره مِن طویله یا أخاهمدان، أنت مَع مَن أحببتَ، و لک ما کَسَبتَ ألا وَ انَّ شیعتی ینادیهم الملائکه یوم القیامه: مَن اَنتم؟ فَیقُولون نحنُ العلیون، فیقال لهم: انتم آمنون اُدخُلوا الجنه مع من کنتم توالون**». (*همان*: ۳۴۶/۳۷ ح ۳).

پیامبر خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ به من فرمود که من خودم شیعیانم را نزدیک حوض کوثر می‌برم و سیراب بر می‌گردانم در حالی که چهره‌های آن‌ها سفید است و روشن و دشمنان ما تشنه و درمانده و با چهره‌های تاریک و گرفته خواهند بود، ای برادر هَمدانی همین سخن کوتاه را به جای حدیث طولانی درک کن که تو [فردای قیامت] در کنار محبوبت خواهی بود و آنچه در دنیا کسب کردی خواهی داشت، بدان که فردای قیامت فرشتگان وقتی از پیروان من می‌پرسند که شما چه کسانی هستید؟ می‌گویند: ما پیروان علی﴿علیه السلام﴾ هستیم، به آن‌ها گفته می‌شود: شما آسوده خاطر همراه سرورانتان وارد بهشت شوید.

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**اذا کان یوم القیامه نادی مُناد: یا اهلَ آلمَوقفِ هذا علی بن ابی طالب﴿علیه السلام﴾ خلیفه الله فی ارضه و حجته علی عباده، فَمن تَعَلّق بحبه فی الدنیا فَلیَتَعَلّق به الیوم، ألامَن ائتم بامام فَلیتبعه آلیوم وَلیَذهَب الی حیث یذهَب**. (*الجواهر السنیه؛ شیخ حر عاملی*: ۲۷۲).

وقتی قیامت برپا می‌شود این پیام پخش می‌شود: ای جمع حاضر! این علی بن ابی طالب است که خلیفه‌ی خدا در زمین و حجّت او بر بندگانش بود، هرکس در دنیا محبّ او بوده امروز به او ملحق شود، هرکس از هر پیشوایی پیروی کرده است امروز همراه او روانه می‌شود، هرجا برود او هم می‌رود.

حدیث دیگری از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ این مضمون را تأئید می کند: «**کما تعیشونَ تموتون و کما تموتون تُبعَثُون، و کما تبعثون تحشرون**». (*عوالی اللئالی*: ۷۲/۴).

به همان شیوه و منشی که زندگی می‌کنید می‌میرد و به همان سیره‌ای که می‌میرید از قبر بر می‌خیزید و همان طوری که از قبر مبعوث شوید به همان صورت محشور می شوید.

انسان پیوسته با محبوب خویش است، شیعیان حضرت علی﴿علیه السلام﴾ که با عشق و محبت به او زندگی کرده‌اند می‌بایست در این عشق جان دهند و با عشق به علی﴿علیه السلام﴾ محشور شوند، به این حدیث باور دارم و می‌دانم که حبّ علی همان صراط مستقیم و عامل نجات از عذاب جهنم است.

بنابراین شیعیان در راه راست قرار دارند و فرقه‌ی ناجیه [تنها گروهی که از میان هفتاد و دو فرقه نجات می‌یابند] آنان هستند. پیروان حق همگی به این عقیده‌اند که «امامت» یک حکم ضروری است که باید از ناحیه‌ی ذات اقدس اله و پیامبر او اعلام شود تا مردم را بر محور حق جمع کند و مانع انحراف آنان شود و با بهره‌مندی از سیاست شرعی و الهی به تدبیر امور آنان بپردازد. و از آن‌جا که امام معصوم فقط در میان اهل بیت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ است به این حدیث شریف استدلال می‌شود: «**مَن مات و لَم یَعرف امام زمانه ماتَ میته جاهلیه**» (*غیبه النعمانی*: ۸۰-۸۶).

هرکس در حالی که امام زمان خود را نشناخته است از دنیا برود او به مرگ جاهلیت [قبل از اسلام] مرده است. با این برهان حق با آنان است و طرف دیگر باطل است.

اختلاف در ولایت وحدت در رسالت:

امّا این‌ها که اهل حق و نجات‌اند برای امام به همین اکتفا کرده‌اند که او معصوم است و اطاعت از وی واجب و دیگر آن که از فلانی و فلانی برتر است. بنابراین در فصل و جنس توحید حق تعالی اختلافی ندارند و این اتفاق نظر در موضوع رسالت و خصوصیات پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نیز به قوّت خود باقی است، امّا در مورد فصل و

جنس عالی امامت نه تنها دچار لغزش می‌شوند که به انکار آن قیام می‌کنند و فقط به سه ویژگی «عصمت و واجب‌الطاعه و برتری نسبت به فلان و فلانی» بسنده می‌کنند و عقیده‌ی بیشتر از این در مورد امام را به غلو کنندگان (غُلاه) نسبت می‌دهند، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به همین نکته تصریح فرمودند: «**ما اختلفوا فی الله و لافِیَّ و انِّ ما اختلفوا فیک یا علی**» علّی! مسلمانان در مورد خدا و من با یکدیگر اختلاف ندارند فقط در مورد تو دچار اختلاف می‌شوند.

وقتی به آن‌ها می‌گویم: جنس و فصل در تعریف توحید کدام است و چه معرفتی در باب توحید لازم است؟ می‌گویند: حد «جنس» در تعریف توحید به این است که بدانی خداوند متعال در وجود متکی به ذات خویش است، او تنها وجودی است که پیوسته بوده و خواهد بود، فصل توحید؛ اعتقاد به سلب و ایجاب صفات است، یعنی صفاتی را که اثباتش برای حق تعالی لازم است برای معبود زنده اثبات کنی و هرچه نفی آن از حق واجب است از ساحت قدس‌اله نفی کنی، البته با اقامه‌ی دلیل و برهان، هرکس این مقدار از توحید نداند، مُوحّد محسوب نمی‌شود.

همین گروه در تعریف نبّوت می‌گویند: پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ برای هدایت همه‌ی مردم مبعوث شده است، او وحی آسمانی را از فرشته‌ی وحی دریافت می‌کرد و از ویژگی‌های آن حضرت، اعتقاد به عصمت و پاک زادگی و خاتمیت ایشان است.

امامت از منظر ما:

هر تعریفی که درباره‌ی توحید و نبوّت اعتقاد به آن لازم است، در مورد امامت هم واجب است، زیرا اعتقاد به امامت همان اعتقاد به توحید و نبوّت است، زیرا پذیرش «امامت»، مستلزم عقیده‌ی دُرست درباره‌ی توحید و نبوّت است، بنابراین انکار اصولی که در توحید لازم است باعث خارج شدن از دایره‌ی ایمان می‌شود و همین‌گونه است، انکار ضروریات در بحث امامت که موجب بیرون شدن از سپاه شیعیان می‌شود، زیرا انکار جزء از واجب، مساوی با انکار کل است، پس چرا بعضی از خصوصیات عصمت را که از معصوم با صحّت روایت نقل شده است را

می‌پذیریم و بقیه را بدون حجّت و برهان و منبع مُوثّق ردّ می‌کنیم و فقط عقل خود را معیار قرار می‌دهیم!

آن‌گاه برای توجیه ضعف ادراک ما در این عرصه می‌گوییم: همین قدر که بدانیم امام معصوم است و اطاعت از او واجب،کفایت می‌کند؛ اگر این عقیده درست باشد پس چرا درباره‌ی توحید نمی‌گوییم که اعتقاد به وجود حق تعالی کافی است و نیازی به بقیه‌ی صفات خداوند متعال نیست؟ وقتی چنین دیدگاهی درباره‌ی توحید صحیح نیست در بحث امامت هم جایز نیست، آیا به این فراز دعا توجه نمی‌کنیم که عرض می‌شود: «**اللهم انّی ادینک بدینهم و ولایتهم و الرّضی بما فَضَّلتَهم به غیر منکر و لا مستکبر**». ***(بحار الانوار: ۹/۸۶ ح ۸؛ در حدیث بحار به جای بدینهم، بطاعتهم، آمده است).***

خدایا! من به دین و ولایت آن‌ها معتقدم و به هر فضیلتی که به ایشان عطا فرموده ای راضی و خرسندم، هیچ‌یک از فضیلت‌هایشان را انکار نمی‌کنم و غیر ممکن نمی‌دانم.

فضیلتی که در این فراز مطرح شده است، قدر مشترک نبوّت پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» و ولایت اهل بیت «علیهم السلام» با پیامبران و اولیاء قبل از ایشان نیست بلکه امتیازی است که هیچ یک از انبیاء و اولیاء پیش از آن‌ها نداشتند، موهبت‌هایی الهی که دیدگان عقل و فهم از دیدن و درک آن‌ها بی‌فروغ و ناتوان می‌شوند، به همین سبب وقتی آیات مربوط به فضیلت اهل بیت «علیهم السلام» برای ما تلاوت می‌شود که نمی‌توانیم آن را هضم و درک کنیم، منکر می‌شویم و نمی‌پذیریم، در این حال با وجود اطاعت از گفتار آن‌ها، شک و تردید در عقیده‌ی ما نفوذ می‌کند بنابراین عبادت ما بدون معرفت و بصیرت می‌شود و اطاعت و عبادت بدون معرفت،گمراهی‌ست، و بدون اعتقاد موجب هلاکت، زیرا استکبار باعث انکار می شود و شخص منکر، ناراضی می‌شود و ناراضی، اطاعت نمی‌کند و آن که مطیع نمی‌شود، پیروی نمی‌کند و کسی که ولایت‌پذیر نباشد، دین ندارد و هرکس دین‌دار نباشد،کافر است، به همین خاطر انکار هر مورد از آنچه برای امام و امامت ضروری است موجب کفر می‌شود اگرچه حرفی از متن معتبر در شأن و رتبه‌ی آن‌ها باشد.

تعریف امامت:

مخالفان می‌گویند امامت به اعتقاد شما همان ریاست عمومی است. امّا این خود بر چهار پایه استوار است: تقدّم، علم، قدرت، و حکم، بنابراین عدم هر یک از این ویژگی‌ها، باعث نقض تعریف و مصداق امامت می‌شود پس ریاست فراگیر امام بیانگر سبقت او بر همه‌ی مخلوقات و قدرت فرمانروایی و تصرف بر عالم و آدم از طرف خداوند به طور مطلق است.

امامت تقدّم دارد زیرا هدف نهایی در کمال اصول و فروع و امور معقول و مشروع ولایت است، امامت، تقدّم ذاتی و تأخّر حکمی دارد [خلقت نوری امامان معصوم، اوّلین پرتو آفرینش بوده‌اند امّا به حکم خداوند در زمان مشخص ظهور کرده‌اند]، پس ولیّ مطلق همان انسان کاملی‌ست که خداوند متعال خلعت جمال و کمال خویش را بر اندام موزون او پوشانده است و ظرف و مشیت و علم خود را قلب او قرار داده است، و ردای تصرّف و فرمانروایی در عالم هستی بر دوش او افکنده است، او، امر الهی در جهان بشری است، خورشید جهان افروزی است که خداوند به واسطه‌ی او نور و زندگی را بر عالم و آدم می‌تاباند، نور و حرارتی که هم روشنگر است و هم سوزنده، عبارت «**الحق مقاماتک و آیاتک و علاماتک، لا فرق بینها و بینک**» (***البحار***: **۳۹۳/۹۵، و *الانسان الکامل*: ۱۲۸**). بیانگر همین واقعیت است، حق همان مقامات و آیات و علامات توست، همان کسانی که هیچ فرقی با تو ندارند، ضمیر «ها» در «بینها» به ذات «ذوات» امامان بر می‌گردد که تجلی‌گاه صفات حق تعالی و جمال مطلق پروردگارند و در فراز «**اِلاّ انهم عبادک**» (***اقبال الاعمال***: **۲۱۴/۳**). که عرض می‌شود: تنها تفاوت و فرق، مقام الوهیت خداوند و عبودیت آنان است؛ ضمیر «هم» به اجساد مقدس و هیکل‌های معصوم و مطّهر آنان بر می‌گردد که گیرنده‌ی فرمان الهی و پذیرای جمال نور قدسی هستند.

سبب فرق و نفی در این عبارت خود موجب اثبات تصرّفات ربوبی برای آنان می‌شود زیرا صفات ازلی و ابدی ربوبیت که بر پایه عدل و حکمت به دور از هرگونه ظلم و بیهودگی است صاحب ولایت مطلقه هم از آن بهره‌مند است.

از آن‌جا که این خصوصیات کلّی است و حکم کلی مانع شرکت غیر در این صفات نمی‌شود پس بر افراد کثیر با حقایق مختلف نیز اطلاق می‌شود.

صفات الهی از قبیل حکمت و عدل همگی ذاتی است امّا صفات ولیّ همگی اکتسابی است که به تأیید خداوند به آن اوصاف متصّف شده‌اند؛ عبارت «**الا انهم عبادک**» تأ کید بر این حقیقت است، بنابراین عدل و حکمت الهی هرگز ولیّ جاهل و ظالم را انتخاب نمی‌کند، پس ولی مطلق می‌بایست دارای تقدّم، علم، تصرف، حکم، عصمت از خطا و ظلم باشد.

«ولیّ» تقدّم دارد زیرا حجت خداست و لازم است که حجت قبل و همراه و بعد از موجودات حاضر باشد.

«ولیّ» عالِم است چون علم او باید بر عالَم هستی احاطه داشته باشد و هیچ امری از گذشته و آینده از او مخفی نباشد در غیر این صورت نادان می‌شود و با دانا بودن وی منافات دارد.

روایتی که مفضّل بن عمر از امام صادق﴿علیه السلام﴾ نقل می‌کند، از علم امام به جزئیات پرده بر می‌دارد: «**یا مفضل، اِنّ العالِمَ مِنایعلم حتی تقلب جناح الطیر فی الهواء، و من انکر مِن ذلک شیئاً فقد کفَر بالله مِن فوق عرشه، و اوجب لاولیائه الجهل، و هم حلماء علماء ابرار اتقیاء**».

ای مفضّل! دانشمند ما از بال زدن پرندگان در هوا آگاهی دارد، هرکس عرصه‌ای از علم ما را انکار کند به خداوند بر فراز عرش کافر شده است و برای اولیاء خداوند ادّعای جهل کرده است، اولیائی که دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی پرهیزکارند.

زیبنده‌ی ولیّ خداوند نیست که مسأله‌ای از او بپرسند و او نتواند پاسخ دهد و یا از موضوعی سؤال کند که نمی‌داند، قرآن کریم به وسعت علم آنان اشاره می‌فرماید: **﴿وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ (توبه: ۱۰۵).**

بگو به کار خود ادامه دهید که خداوند و پیامبرش و مومنان کارهای شما را می‌بینند.

منظور از «مُومنون» ولیّ خداست این لفظ عام برای اولیاء تخصیص خورده

است و در این عطف بعد و فاصله‌ای نیست، هر امری که خداوند متعال از عالم غیب در این جهان ظاهر فرموده است قرآن به رؤیت خداوند و پیامبر و اولیاء نسبت می‌دهد و چه کسی از خداوند راست‌گوتر است.

در حدیث نبوی «صلی الله علیه و آله» که فرمود: انّک تسمع ما اسمع، و تری ما أری (تو می‌شنوی آنچه می‌شنوم و می‌بینی آنچه می‌بینم)، عبارت «تسمع ما اسمع» برای همه‌ی اوصیاء امکان‌پذیر است و جمله‌ی «تری ما أریٰ» به حضرت علی «علیه السلام» اختصاص دارد.

در **آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی جاثیه**؛ مصداق «کتابُنا» حضرت علی «علیه السلام» است؛ **﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾** این کتاب ماست که به حق با شما سخن می‌گوید.

و در کریمه‌ی: **﴿وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالْحَقِّ﴾ (مومنون: ۶۲).**

نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید. کتاب ناطق همان ولیّ خداوندست.

و آیه‌ی: **﴿وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً﴾ (یونس: ۶۱).**

هر عملی که انجام می‌دهید ما شاهد هستیم.

بین خداوند و پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» رازی نیست، چگونه چنین چیزی امکان دارد و حال آن‌که خداوند صاحب مقام اعلی و پیامبر اکرم در مقام أدنی‌ست؟ و بین خدا و پیامبر و ولی خدا هم سِرّی نیست، زیرا بین آن‌ها و خداوند متعال هیچ واسطه‌ای نیست نه در ازل و نه در حضرت حق، آن‌ها اوّلین پرتو آفرینش و برترین عالم بودند و کُلّ مخلوقات زیر مجموعه‌ی رفعت مقام آنان‌اند، بنابراین بالاتر بر پایین‌تر احاطه دارد و به خاطر این احاطه برآنچه از قلم در لوح غیب الهی جاری شده است آگاهی دارند. پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به حضرت علی «علیه السلام» فرمود: **«اِن الله اطلَعنی علی ماشاء مِن غیبه وحیاً و تنزیلاً و اطلعک علیه الهاماً، و أنّ الله خلق مِن نور قلبک ملکا فوکله باللوح المحفوظ، فلا یخط هناک غیب اِلّا و انت تشهده»**. *(در بحار: ۴/۲۶ ح: ۱ «أنا صاحب اللوح المحفوظ الهمنی الله علم ما فیه».*

خداوند با وحی و نزول فرشته آنچه می‌خواست مرا از غیب خود مطلع کرد و با الهام نیز تو را آگاه کرد، خداوند از نور قلبت فرشته‌ای آفرید و آن را موکّل لوح

محفوظ ساخت. بنابراین هر سطری که از علم غیب بر لوح محفوظ نوشته شود تو آن‌جا حاضری.

پیامبر و ولیّ هر دو از غیب باخبرند، پیامبر فقط به امر خداوند از غیب سخن می‌گوید زیرا فرستاده و مأمور حق است؛ ﴿**وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ**﴾ **(طه: ۱۱۴)**.

قبل از تمام شدن وحی برای خواندن قرآن شتاب نکن.

امّا ولیّ در سخن گفتن از غیب، وابسته و مقیّد به قیدی نیست، حدیث نبوی مذکور علم ولیّ را به همه‌ی امور عالم تأیید می‌فرماید زیرا موکل و شاهد بر خطوط لوح محفوظ است و بر آن ولایت دارد بنابراین پر واضح است که نسبت به امور عالم هستی که زیر مجموعه‌ی عالم بالاست تسلط دارد، در حدیث فرمودند: «**مامِنّا إِمام اِلّا و هو عالم باهل زمانه**» **(*بحار الانوار:* ۱۱۰/۴۸ ح ۱۵ *با اندکی تفاوت*)**.

همه‌ی امامان به اهل زمانه‌ی خود آگاهی دارند.

چشمه‌ی علم از آنان جاری می‌شود و به فرموده‌ی آنان سیر می‌کند و از آن‌ها سخن می‌گوید، حقیقت قرآن نزد آن‌هاست و به سوی آن‌ها بر می‌گردد، دینی که خداوند متعال برای پیامبران و فرشتگان خود برگزید از آن‌ها و در مورد آن‌هاست.

قرآن کریم به این واقعیت تصریح فرموده است: ﴿**وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**﴾ **(یونس: ۶۱)**.

هیچ ذره‌ای در زمین و آسمان از پروردگارت پوشیده نیست هر امر کوچک‌تر و بزرگ‌تر از ذرّه در کتابی روشنگر ثبت است.

کتاب مُبین نزد آن‌ها و در مورد آن‌ها و از آن‌هاست.

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **اوّل ما خَلَق الله اللوح، ثم خلق القلم، ثم اشارالی نهر فی الجنه أن اَجمد فجمد و صارمداداً، ثم قال له: اکتُب. فقال: ربی و ما اکتبُ؟ فقال: ماکان و ما هو کائن الی یوم القیامه». (*بحار الانوار:* ۳۶۱/۵۷-۳۶۸ ح ۵)**.

اوّلین مخلوقی که خداوند آفرید «لوح» بود، بعد از آن قلم را آفرید، آنگاه به

نهری در بهشت امر فرمود به مرکب تبدیل شود، پس به قلم فرمود بنویس. قلم گفت: پروردگارا چه بنویسیم؟ خداوند فرمود: آنچه بود و خواهد بود تا روز قیامت بنویس.در مقدّرات لوح، مساله «بداء» یا نسخ شرط شده است: ﴿**يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**﴾ **(رعد: ۳۹)**. خداوند آنچه را اراده کند محو می‌کند و هرچه را بخواهد نگه می‌دارد، «اصل کتاب» نزد خداوندست.

علم لوح از خداوند به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و از ایشان به جانشینان پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ تا پایان روزگار منتقل شد. مکتوبات لوح اگر مورد نیاز مخلوقات نباشد چه فایده‌ای دارد؟ و اگر به آن نیاز است چرا از مخلوقات مخفی شده است؟ حکمت ایجاب می‌کند که آنچه مفید است در دسترس باشد، این حقایق اگر پوشیده نباشد یا فقط خواص می دانند و یا همه از آن با خبراند.

اگر فقط عدّه‌ای خاص از آن اطلاع دارند، این خواص بندگان ویژه‌ی خداوند، همان اهل بیت پیامبر اکرمند و اگر عوام می‌دانند پس هرچه عموم مردم بدانند خواص بهتر از آن‌ها اطلاع دارند.

ابن ابی الحدید این حقیقت را نیکو سروده است:

علاّم اسرار الغیوب و مَن له   خُلق الزّمان ودارت آلافلاک
الجوهر النبوی لا اعماله   ملق و لا توحیده اشراک

- او دانای اسرار نهفته است، روزگار به خاطر او خلق شد و افلاک بر محور او به گردش در آمدند.

-کسی که حقیقت نبوّت است، اعمالش نابود و توحیدش آلوده به شرک نمی‌شود.

[نسبت دادن عجله در قرائت قرآن قبل از تمام شدن وحی به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در ظاهر آیه با عظمت ایشان منافات دارد. توضیح آنکه مردم صدر اسلام به خاطر احاطه‌ی جهل و عصبیت در رفتار و محیط زندگی نمی‌توانستند علم پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ را بدون واسطه‌ی وحی بپذیرند، عدم درک عظمت مقام رسالت چنان فراگیر بود که عدّه‌ای پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ را با لحن بلند و به اسم از داخل کوچه صدا

می‌زدند، هرچند رسول اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ مردم را از ماجرای فرشته‌ی وحی با خبر کرده بود، امّا گاهی آیات را ساخته‌ی خود آن حضرت و یا سلمان فارسی قلمداد می‌کردند.

بارها پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ قبل و بعد از وحی به آمدن و رفتن فرشته‌ی وحی - جبرئیل امین - اشاره می‌فرمود که جبرئیل برایم از طرف خداوند متعال پیام آورد تا بدین وسیله وجود خداوند و دین و پیام آسمانی مورد تأکید قرار دهد.

فلسفه‌ی پاسخ ندادن پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ به بعضی سؤالات و منتظر جواب ماندن از طریق وحی برای تثبیت همین نکته در اذهان مردم بود هرچند آن حضرت پاسخ سؤالات را می‌دانست.

براساس آیه‌ی: ﴿**وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ**﴾ (*طه: ۱۱۴*).

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ این آمادگی را داشته است که قبل از تمام شدن وحی، قرآن را برای مردم بخواند، سابقه‌ی علم آن حضرت به قرآن کریم مربوط بـه عالم انوار است. [خلقت نوری پیش از آفرینش وجودی].

بارها جبرئیل قرآن را برای پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ تکرار می‌فرمود با این دو سبب، جایی برای نگرانی در مورد فراموش کردن آیات باقی نمی‌ماند.

اگر گفته شود پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ اول آیه را قبل از تمام شدن آن و پایان یافتن سوره می‌خوانده است باید گفت: اگر چنین باشد، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ به آیاتی که جبرئیل آن را کامل می‌کرده توجه داشته است یا خیر؟

اگر متوجه بوده است نهی از شتاب در قرائت بی‌معناست و اگر بی‌توجه باشد که به ایشان نسبت ضایع کردن وحی و عدم درک بعضی آیات داده می‌شود که چنین ادعایی از شخص نادان مطرح می‌شود.

شیخ طبرسی در تفسیر آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی قیامت می‌نویسد: ای پیامبر برای قرائت قرآن عجله نکن بلکه چندین بار تکرار کن تا در قلب مسلمانان نفوذ کند زیرا مردم با دلیل و برهان میانه ای ندارند، تمایل به شتاب باعث شد تا بیشتر مورد توجه و تکرار قرار گیرند.

پیشوای مفسران می‌گوید: ای پیامبر تو برای خواندن آیه‌ای که نازل نشده است شتاب داری زیرا به همه‌ی امور، علم کلّی داری، امّا به دانسته‌ی خود اکتفاء نکن و با صبر وگوش دادن به وحی، علم جدیدی را از خداوند دریافت کن، این آیه به این نکته نیز اشاره دارد که قرآن دو نزول تدریجی و دفعی [یک‌باره] داشته است. *(تفسیر المیزان: ۲۱۵/۱۴، طه: ۱۱۴)*.

علامه‌ی طباطبایی (قدس سره) نسبت این عجله به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ قبل از تمام شدن وحی را باطل می‌داند.

به نظر می‌رسد مراد آیه، امر به تکرار خواندن آیات همراه با تأنّی و درنگ باشد تا مردم آیه را بفهمند و به آن عمل کنند.

ابن عباس در حدیثی طولانی از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نقل می‌کند: **ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین اَوأدنی قال: وسَألنی ربی فلم استطع اَن أجیبه فوضع یده بین کتفی بلا تکییف ولا تحدید، فَوَجدتُ بردها بین ثدیی فاورثنی علم الاولین و الاخرین و عَلَمَنی علوماً شتّی فعلم أخذ علی کتمانه اذعلم، انه لایقدر علی حمله أحد غیری، و علم خیرنی فیه، و علمنی القرآن، فکان جبریل﴿علیه السلام﴾ یذکرنی به، و علم أمرنی بتبلیغه الی العام و الخاص مِن امّتی.**

و لقد عاجلت جبرئیل﴿علیه السلام﴾ فی آیه نزل بها علّی، فعاتبنی ربّی و انزل علی (و لا تعجل بالقرآن مِن قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زِدنی علماً) *(المواهب اللدنیه: ۳۸۱/۲-۳۸۲ بحث الاسراء و المعراج، و لوامع انوار الکوکب الدری ۱۱۸/۱: با اندکی تفاوت)*.

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بعد از خواندن «**ثمّ دنی فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی**» فرمود: در آن مقام پروردگارم از من سؤال کرد و من نتوانستم پاسخ دهم، خداوند متعال که مقید به حدود و کیفیتی نیست، بین شانه‌هایم دست گذاشت به طوری که خنکی اثردست پروردگارم را بین سینه‌هایم احساس کردم، در آن‌جا علم اوّلین و آخرین امور را و علوم مختلف و متعددی به من تعلیم فرمود، علمی آموختم که از من پیمان گرفت آن راکتمان کنم زیرا هیچ‌کس جز من ظرفیت آن را ندارد و علمی که تعلیم آن به دیگران را به اختیار خودم گذاشت و علمی که مرا به آموزش آن به خاص و عام امتم مأمور فرمود.

در خواندن آیه‌ای که بر من نازل شد از جبرئیل جلو افتادم، به همین سبب مورد عتاب پروردگارم قرارگرفتم و این آیه نازل شد؛ «**ولا تعجل بالقرآن من قبل اَن یقضی الیک وحیه و قل ربّ زِدنی علما**».

تأکید بر تعلیم و تبلیغ جبرئیل به همین علّت است؛ علی‌رغم نص صریح قرآن بر نطق پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در راستای وحی الهی است «وحی یوحی» باز فردی مانند عمر و همفکران او در روز وفات پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به تکذیب او پرداختند و گفتند: انّ الرجل لیهجر: این مرد هذیان می‌گوید. اگر این تأکیدها بر حقیقت وحی نبود چه می‌گفتند!؟] (توضیحات مصحح کتاب، سید علی عاشور)

گذشته و آینده در علم امام:

خداوند سبحان هنگامی که اراده فرمود این عالم را خلق کند ابتدا لوح و قلم را آفرید و به قلم فرمود تا علم حق تعالی را در مورد مخلوقات بر لوح بنویسد، بلافاصله قلم شروع به نوشتن کرد و بعد از آن خشک شد؛ «**جفّ القلم بما هو کائن**، (*بحار الانوار:* ۴۸/۲۸ ح ۱۴). **فرغ‌الله مِن حساب خلقه**». قلم پس از نوشتن مقدّرات و اتفاقات در بامداد آفرینش خشک شد و خداوند پیش از خلقت از حساب مخلوقات فارغ شد.

خداوند پیامبران را برای هدایت فرستاد و عقاید و شریعت مورد نیاز اهل هر زمانی را به آن‌ها وحی فرمود تا شناختی نسبی نسبت به خدا به دست آورند و به عبادت خداوند بپردازند تا این که مسبب آفرینش مخلوقات پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ خاتم رسولان شد، بنابراین کسی که اوّل و آخر در این عرصه‌ی هستی است می‌بایست ازگذشته و آینده باخبر باشد زیرا نقطه‌ی شروع و پایان اوست.

آنچه به انبیاء رسید و یا از آن‌ها مخفی ماند از مکتوبات لوح محفوظ است که همگی از قلم تقدیر بر لوح نقش بست و جملگی به استحضار پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ از رهگذر وحی و الهام و مشاهده رسید، در والاترین مقام و عالی‌ترین خطاب ذات اقدس اله.

این معلومات بدون واسطه به وصیّ پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله»، امیرالمومنین «علیه السلام» منتقل شد و سپس به عترت و جانشینان پاک آن حضرت، قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ **(نمل: ۷۵)**.

تمام امور غیبی آسمان و زمین در کتابی روشنگر ثبت است.

و در حدیث نبوی آمده است: «**اعطیتُ الفَ مفتاح مِن العلم یفتح کل مفتاح الف باب، یفضی کل باب الی الف عهد، و صار ذلک فی آلاوصیاء مِن بعدی الی آخر الدهر**» ***(همان: ۱۶۰/۲۷ ح ۹ اصل حدیث طولانی است)***.

هزار کلید علم به من عطا شده است که هر کلید گشاینده‌ی هزار باب علم است، و هر باب به هزار عهد می‌رسد و همه‌ی این علوم و عهدها به اوصیاء بعد از من تا پایان روزگار می‌رسد.

هرکس بعد از شنیدن شهادت حق و برهان روشن در مورد علم غیب امام، باز هم انکار کند، قرآن را تکذیب کرده است و به خدا کافر شده است و آتش جهنم برای مجازات کافی‌ست.

به علم امام از مقدّرات در سوره‌ی قدر اشاره شده است. «**انا انزلناه فی لیله القدر**» و آیه: ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ **(دخان: ۴)**.

خداوند متعال در شب قدر امور حق و باطل را برای یک سال، معین می‌فرماید، مبدأ و مشیت به خدا تعلق دارد، آنچه بخواهد با تقدیم و با تأخیر تحقق می‌بخشد از کوتاه و یا طولانی شدن عمر، کم یا زیاد شدن ثروت و امکانات، وقوع بلاها، مقدّرات به روح‌الامین وحی می‌شود او امر خداوند را به پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» و بعد از ایشان به امامان معصوم ابلاغ می‌کند. و در این روزگار در شب قدر، امر پروردگار به امام زمان(عج) ابلاغ می‌شود و به امضای ایشان می‌رسد، و امام در مقدّرات، اختیار تأخیر و تقدیم وکم و زیاد کردن دارد زیرا حکمش، حکم خدا و مقام خلافت الهی دارد هم مالک است و هم مملوک زیرا در میان آفریدگان مقام سیادت دارد و در برابر حق تعالی بنده‌ای است فروتن تا روزگار است، شب قدر پابرجاست و تا شب قدری هست حجت خداوند باقی‌ست، مشیت و حکم ماندگار خداوند در شب قدر به او

منتهی می‌شود و این ارتباط ابدی‌ست، زیرا صاحب ولایت مطلقه هم وزن قرآن و موازی ماندگاری حکم رحمان است.

امام صادق﴿علیه السلام﴾ به مفضّل فرمود: «**یا مفضّل من زعم أن الامام مِن آل محمّد یعزبُ عنه شیء من الامر المحتوم یعنی مما کَتَب آلقَلم علی اللوح، فقد کفَر بما نزل علی محمّد، و لنشهد اعمالکم و لا یخفی علینا شیء من امرکم و اِن اعمالکم لتعرض علینا**».

(أمالی المفید: ۱۹۶ مجلس ۲۳ و تفسیر قمی: ۲۷۷/۱).

ای مفضل هرکس گمان کند سطری از مکتوبات قلم تقدیر بر لوح محفوظ از امام معصوم﴿علیه السلام﴾ از اهل بیت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ پنهان می‌ماند، او به قرآنی که به حضرت محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نازل شده است، کافر می‌شود، بدون تردید ما شاهد کارهایتان هستیم و هیچ امری از شما بر ما مخفی نمی‌ماند و اعمال شما بر ما عرضه می‌شود.

با ریاضت جسم، انوار روح پرتوافشانی می‌کند، اسرار و استعداد آن شکوفا و با عالم غیب مرتبط می‌شود.، این حقیقت را فقط افراد جاهل وکودن منکر می‌شوند پس تو چگونه احاطه‌ی روح الارواح جان جانان را بر عالم غیب انکار می‌کنی؟ وقتی گفته می‌شود حضرت علی علم غیب می‌داند، و فضیلت هم به عالم بودن و سبقت داشتن در ایمان و عمل صالح است، در میان مردم چه کسی جز آل محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بیشتر و بهتر به کارهای بندگان آگاه است!؟

ارائه‌ی اعمال به اهل بیت علیهم اسلام:

عدّه‌ای از شیعیان معتقدند که اعمال مردم به محضر پیامبر و ولیّ خدا عرضه می‌شود و برخی نیز چنین اعتقادی ندارند، و برخی عقیده دارند که عرض اعمال **فقط** به محضر ولیّ است و این امتیازی است که خداوند به صاحب ولایت عطا فرموده است و حتی گروهی می‌گویند ولیّ بر کارهای بندگان خدا نظارت دارد یعنی علاوه بر با خبر بودن از رفتار آن‌ها، شاهد نیز هست.

در توضیح باید گفت: که اعمال بندگان ابتدا به پیامبر و ولی عرضه می‌شود و

آن‌گاه به محضر پروردگار متعال برده می‌شود، اگر اطلاع ولی و یا نبی از اعمال بعد از ارائه وگزارش باشد در این صورت تفاوتی میان آن‌ها و دیگران نخواهد بود؟ با این شرایط چه بسا در میان مردم کسانی باشند که از آنان آگاه‌تر به امور مردم هستند.

و اگر قبل ازگزارش اعمال باخبرند پس عرضه‌ی کارها به محضر آنان چه معنی دارد؟

همین انتقاد به عرض اعمال به محضر پروردگار نیز وارد است، زیرا اگر اطلاع خداوند از اعمال بندگانش بعد ازگزارش فرشتگان باشد در این صورت مخلوق از خالق آگاه‌تر می‌شود و این محال است. زیرا خداوند به همه‌ی امور و احوال عالم و موجودات آگاه است و به آن‌ها احاطه دارد، مراقب و مواظب آن‌هاست و هیچ چیز در آسمان‌ها و زوایای زمین از محضر ربوبی مخفی نیست با این حال عرضه‌ی اعمال چه دلیلی دارد!؟

در پاسخ گفته می‌شود که زیاد بودن مأموران و کارگزاران بر عظمت سلطان دلالت دارد، عرضه‌ی اعمال بر ولی برای اطاعت و تعظیم فرشتگان نسبت به اوست، هر امری که از آسمان نازل شود و یا از زمین به آسمان صعود کند بر ولی عرضه می‌شود تا ملائکه بدانند ولیّ، حجّت خدا در اوامر الهی‌ست و از فرمان او باید اطاعت شود؛ اطاعت از ولیّ خدا امری است که از ساکنان زمین و آسمان‌ها خواسته شده، اطاعتی همراه با محبّت و خدمت، پاک و منزه است خداوند متعال که اهل آسمان‌ها و زمین را به ولایت و اطاعت محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و خاندان او، امر فرموده است.

- امام رضا﴿علیه السلام﴾ در پاسخ مردی که از ایشان التماس دعا داشت فرمود: **«أوَلَستُ أفعل؟ والله اِنّ اعمالکم لَتُعرَض علیَّ فی کلّ یوم و لیله».** ***(اصول کافی: ۲۱۹/۱ عرض الاعمال علی النبی ﴿صلی الله علیه و آله﴾ ح ۴).***

آیا برای تو دعا نمی‌کنم؟ (حتماً برای شما دعا می‌کنم) به خدا سوگند که کارهای شما در هر شب و روز بر من عرضه می‌شود. امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: **«تعرض الاعمال علی رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ کل صباح».**

هر صبح اعمال به محضر پیامبر خدا ﴿صلی الله علیه وآله﴾ عرضه می‌شود.

«بخاری» در «الادب المفرد» حدیث پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ به نقل از ابوذر می‌نویسد: **«عرضت عَلَیَّ اعمال امتی - حسنها و سیئها - فوجهت محاسن اعمالهم...»** ***(الادب المفرد: ۸۰ ح ۲۳۱ باب اماطه آلاذی)***. کارهای امتم خوب و بد به من عرضه می‌شود. کارهای خوب آنان را چنان یافتم که...

و در حدیثی دیگر فرمود: **«حیاتی خیرُ لکم تحدثون و نحدث لکم و موتی خیرلکم تعرض علی اعمالکم» *(المطالب العالیه: ۲۲/۴ ح ۳۸۵۳)*.**

زندگی من برای شما پر خیر است، با من صحبت می‌کنید و من هم با شما صحبت می‌کنم و مرگ من هم برای شما خیر است زیرا کارهایتان به من عرضه می‌شود].

محمّد بن سنان از امام صادق ﴿علیه السلام﴾ گفته است: **«اِنّ لنا مع کل ولیّ اُذُن سامعه و عین ناظره، و لسأن، ناطق».** ***(البحار، ۹۵/۴۷ ح ۱۰۸ و: ۲۶۹/۲۶ ح ۶، اصل حدیث طولانی‌ست).***

امام صادق ﴿علیه السلام﴾ فرمود: ما در کنار هر شیعه‌ای گوشی شنوا و چشمی بینا و زبانی گویا داریم. و در حدیثی دیگر فرموده است: (**ما مِن مُؤمُن یموت اِلّا و یحضره محمّد و علیّ فاذا رَأهما استبشر**) هر مومنی در لحظه‌ی جان دادن حضرت محمد ﴿صلی الله علیه وآله﴾ و علی ﴿علیه السلام﴾ را می‌بیند و شادمان می‌شود.

در میان محققان ایمان داشتن به حضور پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ و حضرت علی ﴿علیه السلام﴾ در هنگام مرگ از اصول اعتقادی‌ست، زیرا وقتی مومن می‌میرد «حق الیقین» را می‌بیند و به خدا و «حق‌الیقین» می‌رسد، و از آن‌جاکه پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ و اهل بیت ﴿علیهم السلام﴾ به امر خداوند در لحظه‌ی جان دادن بر بالین محتضر حاضر می‌شوند، بین او و شیطان فاصله می‌اندازند تا بر آئین فطرت [اسلام] بمیرد و بدین‌گونه بهشتی شود.

در برابر این حدیث انتقاد می‌شود که اگر در یک لحظه هزاران تن در مکان‌های متعدد بمیرند حضور اولیا خدا در کنار آنان چگونه ممکن است؟

اعتقاد و اعتراف به این واقعیت ضروری‌ست زیرا وعده‌ی آن‌ها به پیروانشان حقیقی‌ست که در لحظه‌ی مرگ و سختی‌های آن به کمک شیعیان می‌آیند، غم و ناراحتی با قدم آنان به سرور تبدیل می‌شود و شیطان طرد، و به فرشتگان نسبت به قبض روح آسان توصیه می‌کنند؛ برای باور داشتن به چنین احادیثی نباید به وهم و خیال و عقل پای سست اعتناء شود که چگونه در یک آن واحد در مکان‌های مختلف برای اشخاص متعدد حاضر می‌شوند؛ چنین شک و تردیدهای شیطانی را با این آیه می‌توان رد کرد؛ ﴿**وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِراً**﴾ **(کهف: ۴۵)** خداوند بر هرکاری تواناست.

[عارفِ معروف، ابن عربی رؤیت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ با روح و جسم مطهر آن حضرت را هم اکنون نیز ممکن می‌داند. ***(الحاوی للفتاوی: ۴۵۰/۲)***.

تاج‌الدین سبکی در پاسخ کسی که از او در مورد امکان دیدن قطب زمان (مراد عارفان) در مکان‌های مختلف در یک لحظه پرسیده بود گفت: انسان کامل هستی را پر می‌کند.

کالشمس فی کبد السماء وضؤوها   یـغشی البـلاد مشـارقا و مـغاربا

(همان: ۴۵۲/۲).

- اولیاء مانند خورشیدند که در قلب آسمان قرار دارد و نورش همه‌ی سرزمین‌ها را از شرق و غرب روشن می‌کند.

سیوطی نیز به امکان دیدن پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در بیداری تصریح می‌کند ***(الرسائل العشره: ۱۸، و شرح الشمائل المحمدیه: ۲۴۶/۲)***.

در کتاب «الذخائر المحمدیه» می‌گوید همه‌ی اهل زمین در یک شب می‌توانند در خواب، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ را ببینند. ***(الذخائر المحمدیه: ۱۴۶)***.

شیخ بدرالدین زرکشی در تأیید مشاهده‌ی پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در یک لحظه و در جاهای متعدد می‌گوید: آن حضرت چراغ درخشنده و آفتاب عالم‌تاب است که هم‌چون آفتاب، همه در سرزمین‌های متعدد و دور از هم آن را می‌بینند.

کاَلبَدرِ مِن ای نواحی جئته   یهدی الی عینیک نوراً ثاقبا

- مانند قرص کامل ماه است که از هر ناحیه به او نگاه کنی پرتویی تابناک به چشمانت هدیه می‌کند. ***(المواهب اللدنیه: ۲۹۷/۲ خصائص رسول الله).***

براساس روایت‌های متعدد از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ هرکس آن حضرت را ببیند در واقع آن حضرت را دیده است؛ **«من رآنی فقد رآنی فَأن الشیطان لا یتمثل مکانی لا یستطیع أن یتمثل بی - لا یتکونُ فی صورتی - لا یتشبه بی».** ***(المواهب اللدنیه: ۲۹۳/۲ تا ۳۰۱).***

آن که مرا ببیند مطمئن باشد که خودم را دیده است زیرا شیطان نمی‌تواند به صورت و تمثال من در آید.

و در حدیث دیگر فرموده است: **(مَن رآنی فی المنام فَسَیرانیِ فی الیقظه)** ***(المعجم الکبیر: ۲۹۷/۱۹ ح ۶۶۰).***

هرکس مرا در خواب ببیند در بیداری مرا خواهد دید.

علماء در توضیح این حدیث می‌گویند: قطعاً مشاهده‌ی پیامبراکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در دنیا موردنظر است. ***(الذخائر المحمدیه: ۱۴۷).***

امام رضا﴿علیه السلام﴾ در حدیثی از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرموده‌اند: **«من رآنی فی منامه فقدرآنی فان الشیطان لا یتمثل فی صورتی ولا فی صوره احد من اوصیائی».** ***(کشف‌الغمه: ۱۲۰/۳ فضائل الرضا، والانوار النعمانیه: ۵۴/۴).***

هرکس در خواب مرا ببیند به مشاهده‌ی خود اعتماد کند زیرا شیطان نمی‌تواند خود را شبیه من و یا مانند جانشینان من (اهل بیتم) کند.

قاضی ابوبکر ابن العربی می‌گوید: مشاهده‌ی پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ با توصیفات معروف یک ادراک حقیقی است و دیدن آن حضرت با اوصاف دیگر درک تشبیهی است،زیرا زمین قادر به تغییر جسم پیامبران نیست، به همین سبب درک ذات کریم آنان حقیقی و درک اوصاف ایشان تمثیلی است. ***(المواهب اللدنیه: ۲۹۴/۲ خصائص النبی ﴿صلی الله علیه و آله﴾، و ارشاد الساری: ۵۰۲/۱۴کتاب التعبیر باب من رأی النبی ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فی المنام).***

«قسطلانی» در پاسخ کسانی که وجود یک جسم در مکان‌های متعدد در آن واحد را غیر ممکن می‌دانند می‌گوید: تعدد حضور در مکان‌های مختلف در زمان واحد

مربوط به صفات است نه ذات، ذات آن حضرت دیدنی است و صفات ایشان خیالی‌ست، در فهم و درک، دیدن به چشم و نزدیک بودن مسافت، شرط نیست، آن‌چه مهم است وجود اوست تفاوتی ندارد که در زمین دفن شده باشد یا روی زمین باشد. *(ارشاد الساری: ۵۰۳/۱۴ کتاب التعبیر باب من رَأی النبی «صلی الله علیه و آله» فی المنام)*.

امکان مشاهده‌ی پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» و اهل بیت «علیهم السلام» از شرح حال بسیاری از دانشمندان گزارش شده است. *(المواهب اللدنیه: ۲۹۷/۲-۳۰۱، و ینابیع الموده: ۵۵۱/۲-۵۵۴، و کشف الغُمَّه: ۲۳۹/۱-۳۸۳، و الزام الناصب: ۳۴۰ تا ۴۲۷، و دلائل الائمه: ۲۷۳ الی ۲۸۸ و ۲۹۴ الی ۳۲۰، معاجز المهدوی و من رآه، و اعلام الوری: ۳۹۶-۴۲۵، و ارشاد الساری: ۵۰۲/۱۴ و ۵۰۴، کتاب التعبیر، باب من رَأی النبی فی المنام)*.

شیخ مرسی ادعا می‌کند؛ اگر یک چشم به هم زدن پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» را نبینم خود را در زمره‌ی مسلمانان ندانم. *(المواهب اللدنیه: ۳۰۰/۲ خصائص النبی «صلی الله علیه و آله»)*

در هر زمان و مکانی دیدن اهل بیت «علیهم السلام» امکان پذیرست زیرا زنده‌اند و در محضر پروردگار خویش متنعّم، با حیاتی جسمانی و روحانی.

پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: «**اِنّ للشمس وجهین وجه یلی اهل السماء و وجه یلی اهل الارض، فالامام مع الخلق کلّهم لا یغیب عنهم و لا یحجبون عنه**». *(بحار الانوار: ۹/۲۷ ح ۲ و مشارق انوار الیقین: ۱۳۹)*.

خورشید، دو وجهی است با یک وجه به اهل آسمان پرتوافشانی می‌کند و با وجه دیگر به ساکنان زمین، امام نیز با همه‌ی مخلوقات معیّت عامّه دارد، همراه آنان‌ست و هیچ مخلوقی از آن‌ها مخفی نیست.

امام صادق «علیه السلام» فرمود: «**الحجه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق**» *(کمال الدین: ۲۲۱/۱ باب ۲۲ ح ۵، و الانسان الکامل: ۸۷)*.]

امام حجّت خداست قبل از مخلوقات، همراه آنان و بعد از آن‌ها.

حضور امام در کنار مخلوقات:

«کجا که با تو نبودم، کجا که بی تو نشستم» *(اوستا؛ مهرداد)*

امامی که از احوال دوست‌داران خود آگاه‌ست، بدون شک از وضع دشمنان خویش هم باخبر است، برتر بر پایین تر دلالت دارد، کسی که دارای ولایت عامّه است باید از همه چیز آگاه باشد، در غیر این صورت ساحت او مقیّد و محدود می‌شود، بنابراین برای ریاست و تدبیر هستی علم و احاطه به عالم و عالمیان لازم است تا ریاست مطلق او امکان‌پذیر باشد.

امام صادق فرمود: «**اِنّ لله اثنيِ عشر الف عالم، کلّ عالم اکبر مِن السموات و الارض، و أنا الحجه عليهم**».

خداوند دوازده هزار جهان دارد که هر کدام، از آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر است و من حجت خدا بر همه‌ی آن‌ها هستم.

امام، زمانی حجّت خدا بر مردم است که آن‌ها را بشناسد و با آن‌ها باشد، در غیر این صورت، حجّت نیست، او از احوال رعیت خود آگاه است زیرا چشم بینای خدا در میان بندگان اوست، نور حقّ است در میان خلق، شعاع وجودش بر همه‌ی بلاد و عباد پرتوافشانی می‌کند.

او حجاب خدا در عالم مخلوقات است، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» در مورد حضرت علی «علیه السلام» فرمود: «**عليّ لا يحجبه عن الله حجاب**» (***بحار الانوار: ۹۶/۴۰ ح ۱۱۶***).

هیچ حجابی بین علی و خداوند متعال نیست.

بلکه آن حضرت خود سرّ و حجاب خداست، امام نور الهی و سر ربّانی‌ست، تعلّق امام به جسم و بدن عارضی‌ست. زمین به نور امام روشن می‌شود: «**وَأَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا**» (***الزمر: ۶۹***) زمین به نور پروردگارش روشن می‌شود.

نور پروردگار امام است که تاریکی‌ها با نور او روشن می‌شود و سایر عالم از پرتوافشانی او تابناک.

همه‌ی دنیا در پیشگاه امام مانند سکّه‌ای در کف دست انسان است که هرطور بخواهد آن را می‌گرداند.

در حدیث معصوم «علیه السلام» آمده است: «**اِن الله يعطي وليّه عموداً من نور بينه و بينه يری فيه سائراعمال العباد**». (***الهدايه الکبری: ۲۴۰ باب ۷ و بصائر الدرجات: ۴۳۵ ح ۳ باب انه يری ما بين المشرق و المغرب***).

خداوند به ولیّ خود عمودی از نور می‌دهد که در آن کارهای بندگان خدا را می‌بیند. همان‌گونه که انسان خود را در آینه می‌بیند.

اسحاق بن عمّار می‌گوید: نزد امام موسای کاظم﴿علیه السلام﴾ بودم مردی از ناحیه‌ی خراسان آمد، به زبان خاصّی با امام صحبت کرد و امام به همان زبان با او گفت وگو کرد، وقتی رفت به امام عرض کردم: سرورم! تاکنون این زبان را نشنیده بودم، امام فرمود: این زبان گروهی از چینی‌هاست، سرزمینی که مردم به چندین زبان صحبت می‌کنند، آن‌گاه به من فرمود: آیا از صحبت کردن من با او تعجب می‌کنی؟ گفتم: آری! فرمود: «**سأریک ما هوأ عجب، اِن الامام یعلم منطق الطیر و منطق کل ذی روح، لا یخفی علی الامام شیء**» ***(الانوار النعمانیه: ۳۳/۱، و الهدایه الکبری: ۱۷۱ باب ۲)***.

امام زبان پرندگان و همه‌ی موجودات زنده را می‌داند، هیچ چیز از امام مخفی نیست.

امامان معصوم﴿علیهم السلام﴾ در زندگی و مرگ، همه‌ی آفریدگان را مشاهده می‌کنند، و از ناحیه‌ی حق تعالی به همه‌ی مخلوقات موجود و مفقود آگاهی دارند.

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ ازکنار قبری عبورکرد و اظهار تأسف فرمود وقتی از علّت آن پرسیدند، فرمود: «**اِنّ صاحب هذا القبر سُئل عِنّیّ فَأمسک**».

از صاحب این قبر در مورد من سؤال شد و او پاسخی نداد.

حضرت امیرالمومنین به کمیل که با آن حضرت در قبرستانی حرکت می‌کرد فرمود: «**خفّف الوط، یا کمیل فانهم یسمعون صریر نعالک**».

کمیل آهسته گام بردار که آن‌ها صدای کفش‌هایت را می‌شنوند.

علم امام به جزئیات امور براساس گمان و تقلید نیست بلکه نتیجه‌ی احاطه‌ی آنان به امور است، علم خداوند بر همه ی معلومات احاطه دارد و علم معصومین﴿علیهم السلام﴾ در همه‌ی طبقات آسمان‌ها نافذ است، از آن‌جا که آسمان‌ها و زمین ملک حق تعالی‌ست و به خاطر آنان آفریده شده‌اند، خداوند این ملک و گنجینه‌ی الهی را به اهل بیت سپرده است نه تنها کلید علم و غیب هستی نزد آنان است که ایشان خود کلیدهای غیب‌اند؛ ﴿**وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ**﴾ ***(انعام: ۵۹)***.

کسی که از ولایت مطلقه بهره‌مند است خود کلید ولایت است؛ قرآن کریم این حقیقت را بیان فرموده است: ﴿**صِرَاطِ اللهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**﴾ (*شوری: ۵۳*). راه خداوند که آنچه در آسمان‌ها و زمین است به او تعلق دارد.

امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمودند: «**صراط الله علیٌّ جعله الله امینه علی علم ما فی السموات و ما فی الارض، فهو امیره علی الخلائق و امینه علی الحقائق**». (*بحار الانوار: ۱۷۰/۲۵ ح ۳۸ با اندکی تفاوت*).

راه خداوند، حضرت علی﴿علیه السلام﴾ است که خداوند او را امانت دار علوم آسمان‌ها و زمین کرد، او فرمانروای خداوند بر آفریدگان و امین خداوند بر حقائق است.

اطلاق علم امام به احاطه‌ی مطلق آن‌ها وابسته است زیرا «وجه» خداوندند که از ناحیه‌ی آن‌ها مخلوقات متوجه‌ی آفریدگار خود می‌شوند. رابطه‌ی اتصال آسمان و زمین هستند؛ ﴿**فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ**﴾ (*بقره: ۱۱۵*).

به هر طرف که رو کنید به سوی خدا توجه کرده‌اید [به هرطرف که رو کنی ملک وی است وکوی او].

در پرتو آفتاب وجود آن حضرات چیزی پنهان نمی‌ماند، اسمای فوق نیکوی خداوندند که در همه چیز جاری هستند، نسبت به مخلوقات سمت مولایی دارند و معنایی و در برابر حق تعالی از مقام عبودیت و ولایت و خلافت بهره‌مند؛ ﴿**إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَداً**﴾ (*جن: ۲۷*).

خداوند فقط پیامبری که انتخاب فرموده و مورد رضایت ذات اقدسش است را از علم غیب آگاه می‌سازد، و برای او از مقابل و پشت سر فرشتگان محافظ می‌گمارد. (*ترجمه‌ی دکتر طاهره صفّارزاده*).

امام باقر فرمودند: «**الرصد التعلّم مِن النبی**» (*۸۹/۳۶ح ۱۶، اصل حدیث طولانی و به جای تعلّم، تعلیم است*).

رصد؛آموزشی از ناحیه‌ی پیامبر است، «من بین یدیه» یعنی الهام غیبی در قلب پیامبر تا بداند رسالت خدای خود را به جامعه‌ی هدف رسانده است و احاطه به

علم گذشته و آینده تا روز قیامت به او داده شده است. ﴿وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً﴾ (جن: ۲۸).

تعداد هر چیزی را شمرده است. به گونه ای که هر انسانی را به اسم و نسب می‌شناسد، می‌داند که هرکس به چه مرگی از دنیا می‌رود، و سرانجام او بهشت است یا جهنم.

اگر حضرت ابراهیم قادر به دیدن ملکوت آسمان‌ها و زمین شد در آینه‌ی مقام ولایت به آن رسید. یعنی ابتدا: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً﴾ (بقره: ۱۲۴) و آن‌گاه؛ ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ *(انعام: ۷۵)*.

صاحب نبوّت به سبب وحی از دیدن ملکوت محجوب است اما برای صاحب ولایت حجاب و مانعی نیست، بنابراین نبی منتظر وحی از غیب می‌ماند امّا ولی در غیب نظر می‌کند، امتیاز ولیّ نسبت به نبی فقط منحصر به این نمی‌شود بلکه در سایر مقام‌ها شاگرد ولی می‌شود، در رتبه‌ی پایین‌تر از او قرار می‌گیرد و از ولی کسب فیض می‌کند و از علم او مدد می‌گیرد تا آن‌جا که گاهی ولیّ از نبی زمان خود تبعیّت می‌کند اما امتیازاتی دارد که نبی او فاقد آن است؛ داستان ملاقات حضرت موسی و خضر بیانگر همین واقعیت است. در حدیث معصوم آمده است: «**و لقد نَظَرتُ فی ملکوت السموات و الارض فما غاب عنّی شیء مِما کانَ قبلی، و لا شیء مُمّا هو کائن بعدی**» *(بحار الانوار: ۱۴۱/۲۶ ح ۱۴ در امالی شیخ مفید با اندکی تفاوت مذکور است)*.

به باطن آسمان‌ها و زمین نگاه کردم، چیزی ندیدم که پیش از این از من مخفی مانده بود و نه امری از آینده که قبلاً نمی‌دانستم».

به عبارت دیگر نظر کردن به ملکوت آسمان‌ها و زمین به علم امام از گذشته و آینده نمی‌افزاید. زیرا ولیّ مطلق اگر مطلبی نداند نسبت به عرصه‌ی ولایت خود جاهل می‌شود و اگر مطلبی را یاد بگیرد که قبلاً نمی‌دانسته بنابراین زمانی جاهل و لحظه‌ای عالم می‌شود، و با این وضع ولایت و عصمت با جهل باقی نمی‌ماند و خداوند متعال هرگز به انسان جاهل ولایت نمی‌دهد، پس لازمه‌ی ولایت احاطه‌ی علمی به همه‌ی امور و اشیاء است.

ابن ابی الحدید در مدح امیرالمومنین می‌گوید:

و ذُو مـــعجزات آلبــاهرات أقــلها   الظهور علی مســتودعات الســرائر

- او معجزات روشن و فراوانی دارد که کمترین آن‌ها اطلاع از اسرار و رازهای عالم است. حضرت امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**أنا الهادی بالولایه**» (***بحار الانوار***: **۱۵۳/۲۶ ح ۴۱ *با اندکی تفاوت***). من با قدرت ولایت، خلق را هدایت می‌کنم.

امام؛ غیب نوشته ی الهی، وگنجینه‌دار غیب خداوند در آسمان‌ها و زمین است، اسرار نبوت به او رسیده است، هدایت خلق از جانب خداوند متعال به او واگذار شده است، حکم ولایت او در همه چیز جاری می‌شود و هر علمی که به پیامبر عطا شده است نزد او و از ناحیه‌ی او و با اوست، پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**انتَ منی و أنا معک سِرّی و علانیتی، و انت روحی التی بین جنبی، لحمک لحمی، و دَمک دمی، و ما اَفرغ جبرائیل فی صدری حرفاً اِلّا و قد افرغتُه فی جوفِک**». (***نفحات الازهار***: **۳۱۶/۴**) **و فی لفظ عن رسول الله﴿صلی الله علیه و آله﴾: «معاشر الناس ما مِن علم اِلاّ علّمنیه ربّی و انا عَلمته علیا»** (***تفسیر نور الثقلین***: **۳۷۹/۴ و *مناقب ابن المغازلی***: **۵۰ ح ۷۳**).

علی! تو از من هستی و من با تو هستم، تو باطن و ظاهر منی، تو جان و قلبِ در سینه‌ام هستی،گوشت و خون تو،گوشت و خون من است، هر حرفی که جبرئیل در قلبم گذاشت آن را در سینه‌ی تو گذاشتم.

ای مردم خداوند همه‌ی علوم را به من تعلیم داد و من همه‌ی آن‌ها را به علی آموختم.

پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ در این حدیث، تشریف و تعظیم و تفضیل و تقدیم حضرت علی را به صراحت بیان فرموده است، نور و روح و طینت حضرت علی﴿علیه السلام﴾ از پیامبر خداست در ظاهر و باطن از وجود پیامبر است، تفاوت آن فقط در «نبوت» است، امیرالمومنین آیات و مقامات و کلمات جامعه پروردگار است، نورهای روشنگر الهی است که سخن، از ذکر اسرار معرفت او ناتوان و چشم‌ها از دیدن برق انوار او کم توان، او سرّ رحمانی و رحیمی خداوند است، کسی این حقایق را تأیید می‌کند که از بخت باشکوهی برخوردار باشد.

انکار علم غیب امام برابر با انکار امامت است و منکر امامت از انکار آیات محکم الهی و نبوّت پیامبران پروایی ندارد، و این انکار گاهی به انکار خدا منجر می‌شود.

حضور اهل بیت در لحظه‌ی جان دادن انسان‌ها:

حضرت علی﴿علیه السلام﴾ به حارث همدانی فرمود: «**لوقد بَلَغَت نفسک التراقی لترانی حیث تحب**» (*بحار الانوار: ۱۷۹/۶ ح ۷، و بشاره المصطفی: ۵ ح ۴ و رسائل المرتضی: ۱۳۳/۳*).

اگر جان به لبت برسد مرا می‌بینی هرجا که باشی!

و به اصبغ بن نباته در مورد علم امام به احوال بعد از مرگ انسان‌ها فرمود: «**یا اصبغ اِنّ فی هذا الظهر ارواح کلّ مؤمِن و مؤمنه، فلو کشف لک ما کشف لی لَرَأیتهم خلقاً یتحدثون علی منابر من نور**». در وادی نجف ارواح همه مومنان حضور دارند، اگر آنچه می‌بینم برای تو قابل مشاهده شود جمعیتی را می‌بینی که بر مبنرهایی از نور با هم صحبت می‌کنند.

امامی که به احوال زندگان علم دارد لازم است که نسبت به احوال مردگان هم آگاهی داشته باشد زیرا همان علمی که در مورد زندگان به او عطا شده است او را به دنیای بعد از مرگ نیز رهنمون می‌کند؛ ﴿**قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ**﴾ (ق: ۴).

از آنچه زمین از جسد آن‌ها می‌کاهد با خبریم و کتاب ثبت و حفظ اتفاقات نزد ماست. «کتاب حفیظ» ولیّ خداست که از علم آن بهره‌مند است، لوح محفوظ، شامل علم غیب مکتوب خداوند است و «لوح حفیظ» علم غیب حق تعالی به ولی خود در زمین است، ولیّ، حافظ قرآن و به تأویل و کیفیت نزول آن داناست، بنابراین در حقیقت، لوح محفوظ، همان ولیّ خداست. محدود کردن علم امام به امور خاص باعث رخنه در اعتقاد انسان می‌شود زیرا محدودیت در علم امام سبب استناد جهل به امام می‌شود.

توضیحات:

[قال الامام الصادق(علیه السلام): «**اِذا بَلَغَت نفس احدکم هذه قیل له: أما ما کنت تخزن من هَم الدنیا و حزنها فقد أمنت منه و یقال له: أمامَک رسول الله و علی و فاطمه(علیهم السلام)**» (*بحار الانوار: ۱۸۴/۶۰ ح ۱۷، و الکافی: ۱۳۴/۳ ح ۱۰*). هنگامی که جانتان بـه ایـن‌جا (سینه) می‌رسد به شما گفته می‌شود، آیا تو نبودی که از غم و رنج دنیا نـاراحت می‌شدی، اکنون آسوده‌خاطر باش که در مقابلت پیامبر خـدا و حـضرت عـلی و حضرت فاطمه(علیهم السلام) است.

حضرت علی(علیه السلام) به نقل از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود: «**و الّذی نفسی بیده لا تفارق روح جسد صاحبها حتی یاکل من ثمرالجنه او من شجر الزّقوم، و حتی یری ملک الموت ویرانیِ و یری علیا و فاطمه و الحسن و الحسین، فأن کان یحبنا قلتُ یا مـلک الموت اِرفق به فانه کان یحبنی و اهل بیتی. و اِن کانَ یبغضنی و یبغض اهل بیتی قُلتُ، یا ملک الموت أشدد علیه فانه کان یبغضنی و یبغض اهل بیتی، لا یحبنا اِلّا مُـؤمن و لا یبغضنا الّا منافق شقی**». (*اهل البیت، توفیق ابو علم: ۶۸-۶۹ الباب الثانی، و بشاره المصطفی: ۶ ح ۷ با اندکی تفاوت*).

سوگند به خدایی که جانم در دست اوست روح از قالب جسد جدا نمی‌شود مگر آن که از میوه‌ی بهشت و یا درخت «زقّوم» می‌خورد، او در آن لحظه فرشته‌ی مرگ، من، علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) را می‌بیند، اگر از دوست داران ما باشد به فرشته‌ی مرگ می‌گوییم با مهر و عـطوفت او را قـبض روح کـن زیـرا او از دوستان من و اهل بیت من است و اگر از من و اهل بیتم نفرت داشـته بـاشد بـه فرشته‌ی مرگ می‌گوییم: به سختی او را قبض روح کن که از دشمنان من و اهل بیتم است، بدانید که فقط مؤمن دوست‌دار ماست و تـنها مـنافق بـدبخت دشـمن مـا می‌شود.

اسماء بنت عمیس از همسران حضرت علی مـی‌گوید: هـنگامی کـه حـضرت علی(علیه السلام) از ضربه‌ی ابن ملجم (ملعون) مجروح شده بود در کنار بستر آن حضرت بودیم که ناگاه حضرت امیر ناله‌ای کرد و بیهوش شد، وقتی بیدار شد گفت: «**مرحبا الحمدالله الذی صَدَّقنا وعده، واورثنا الجنّه**».

خوش آمدید، خوش آمدید ستایش و سپاس مخصوص خداوند است که به وعده خود در مورد ما تحقق بخشید و بهشت را به ما عطا فرمود. از امیرالمومنین سؤال شد چه می‌بینید؟

فرمود: «**هذا رسول الله** ﴿صلی الله علیه و آله﴾ **و أخي جعفر و عمّی حمزه و ابواب السماء مفتحه و الملائکه ینزلون یُسَلمون عَلیّ و یُبَشّرونی. و هذه فاطمه** ﴿علیها السلام﴾ **قدطاف بها و صائفها مِن الحور، و هذه منازلی فی الجنه لمثل هذا فلیَعمل العاملون**». (*ربیع الابرار: ۲۰۸/۴ باب الموت و ما یتصل به من ذکر القبر و النعش*).

این رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و برادرم جعفر و عمویم حمزه است، درهای آسمان گشوده شده و فرشتگان می‌آیند و به من سلام می‌کنند و به من بشارت می‌دهند واین فاطمه ﴿علیها السلام﴾ است که در جمع حورالعین قرار دارد و این‌ها، قصرهای من در بهشت است، مومنان برای رسیدن به چنین مقامی تلاش کنند.

فضل بن یسار از امام باقر و امام صادق ﴿علیهما السلام﴾ روایت می‌کند: **حرام علی روح أن تفارق جسدها حتی تری الخمسه: محمّدا و علیا و فاطمه و حسنا و حسینا**». (*کشف الغمه: ۴۰/۲ مناقب امیرالمومنین*).

در لحظه‌ی جدایی روح از بدن حتماً پنج تن آل عبا؛ حضرات محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین ﴿علیهم السلام﴾ را می‌بینید.

ابن اعثم می‌گوید: زمانی که معاویه از مکه به شام برگشت، بیماریش بدتر شد، در آن حالت چیزهایی می‌دید که دوست نداشت، زیاد آب می‌خورد امّا سیراب نمی‌شد، گاه یک روز یا دو روز بیهوش می‌شد، وقتی بیدار می‌شد با صدای بلند می‌گفت: ای پسر ابوطالب من با تو چه کار دارم؟ اگر مجازاتم کنی به خاطر گناهانم است و اگر مرا ببخشی تو آمرزنده و مهربانی. (*الفتوح: ابن اعثم: ۶۱/۲*).

سلیم» در کلامی طولانی از پشیمانی خلیفه‌ی اوّل و دوّم در لحظه‌ی مرگ می‌گوید:

وقتی ابوبکر در حال احتضار بود، عمر به او گفت: ای خلیفه‌ی رسول خدا چرا فریاد و ناله می‌کنی؟

ابوبکر گفت: این رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی بن ابی‌طالب است که به من وعده‌ی جهنم می‌دهند، عهدنامه‌ای که در کعبه بسته‌اند همراه اوست، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌فرماید:

من به پیمان خود با علی وفا کردم و او را یاری دادم همان علی که ولّی خداست، جایگاه تو و رفیقت در پایین‌ترین طبقات جهنم است. ***(ارشاد القلوب: ۳۹۲/۲ خبر وفاه ابی ابکر و معاذ)***

نخله دختر عبدالله می‌گوید: سه روز بعد از کشته شدن و دار زدن زید فرزند امام سجاد در حالت مکاشفه بین خواب و بیداری دیدم، گروهی از زنان با لباس‌های زیبا از آسمان در کنار پایه‌ی دار زید پایین آمدند، آنگاه در ماتم زید به نوحه‌سرایی و گریه پرداختند.

بانویی با جامه‌ای سبزرنگ و نورانی جلو آمد تا به آن زن‌ها رسید، سپس خطاب به جسد زید فرمود: ای زید تو را کشتند. ای زید! تو را دار زدند. ای زید! شفاعت جدّت ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در روز قیامت شامل آن‌ها نمی‌شود.

نخله می‌گوید: از خانمی در آن جمع پرسیدم: این بانوی باعظمت کیست؟

همگی گفتند: این فاطمه دختر رسول خداست. ***(فتوح؛ ابن الاعثم: ۲۹۵/۳).***]

قدرت تکوینی اهل بیت علیهم السلام:

قدرت ولایت مطلقه مانند علمش که به همه‌ی معلومات احاطه دارد، نامحدود است، زیرا قلب ولیّ، مکان مشیّت پروردگار بلند مرتبه است و زبانش منبع حکمت حق‌تعالی، آنچه خدا بخواهد انجام می‌دهد و فعل خدا اراده ی اوست.

حکم ولایت ازلی و ابدی است زیرا علم الیقین و حق‌القین با ولایت حاصل می‌شود، این حکم منسوخ نمی‌شود، تغییر نمی‌کند و با گذشت زمان تبدیل نمی‌شود، و با نسخ شریعت و ادیان گذشته منسوخ نمی‌گردد زیرا خاتم موجودات است، از هستی و مکان در آفرینش گوی سبقت ربوده است، عهد پذیرش ولایت در ازل از مخلوقات گرفته شده است، نگین ولایت دست به دست از یک ولیّ به ولیّ

دیگر رسیده است، در عالم اسماء پیش از آفرینش آسمان ها و زمین، خداوند متعال عهد ولایت را گرفته است، ختم و کمال دین است، و هنگام وزن اعمال صاحب ولایت حاکم است، در آن روز وای بر تکذیب کنندگان ولایت، از امامان باقر و صادق «علیهما السلام» روایت شده است:

سبحان من خلق السموات و الارضین، و ماسکن فی اللیل و النهار بمحمد و آل محمد «صلی الله علیه و آله». پاک و منزه است آفریدگار آسمان‌ها و زمین و موجودات روز آرام و شب خواب را به یُمن وجود حضرت محمّد «صلی الله علیه و آله» و آل او آفرید.

دنیا ملک آل محمّد(ص):

این کلامِ حجتِ خداست و کلام «حجّت» خود حجت است بنابراین در حدیث «الدنیا ملک لآل محمّد»، «ل»، لام تملیک و تخصیص است، زیرا کسی که دنیا به خاطر او آفریده شده است، در این سرا و آن سرا، ملک اوست، دنیا برای آن‌ها آفریده شده است و به آن‌ها سپرده‌اند، در این حدیث صریحاً فرموده‌اند، دنیا و آخرت بدون شراکت و رقابت به آن‌ها تعلّق دارد، و این محدود به حکم و حکومت دنیا و آخرت نمی‌شود. رقیب و شریک ندارند چون همه‌ی آفریدگان عبید و مطیع آنان‌اند و آن‌ها سرور و پیشگام‌اند، پاک و منزه است آن‌که اهل آسمان‌ها و زمین را به اطاعت از ولایت محمّد و آل او «صلی الله علیه و آله» فرا خواند.

همه‌ی مخلوقات فرمانبردار ایشان و خودشان بندگان و نمایندگان خدا در مملکت اویند، از خاصّان حق و خزانه‌دار غیب او و عامل بقای حیات مخلوقاتند، عقیده ای برخلاف این نظر به تکذیب معصوم و کفر می‌انجامد.

زیرا تکذیب آنچه تصدیقش در دین واجب است موجب انکار وحی الهی می‌شود؛ قرآن کریم و عترت نبی اکرم «صلی الله علیه و آله» دو رشته‌ی متصل به یکدیگرند، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: «**خَلّفتُ فیکم الثقلین؛ کتابَ الله و عترتی اهل بیتی، إن تَمَسّکتُم بهما لن تَضلّوا، أنبانی اللطیف الخبیر أنهمالَن یفترقا حتی یَردا علی الحوض**».

من دو چیز گران‌بها در میان شما می‌گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیتم، اگر پیوسته

ارتباط خود را با این دو حفظ کنید هرگزگمراه نمی‌شوید، خداوند آگاه و دانای نهان به من فرمود: که این دو «کتاب خدا و عترت نبی ﴿صلی الله علیه و آله﴾» از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر هر دو به من ملحق شوند.

بعد از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ این دو میراث گران‌مایه را از هم جدا و آواره کردند، کتاب خدا، فضیلت امامان و لزوم اطاعت از آن‌ها را برای مردم بیان می‌کند و عترت به حقانیت کتاب خدا گواهی می‌دهد، امّا حقایق کتاب خدا را پشت سر انداختند و به دستورات آن بی‌اعتنایی کردند، و به تحریف معنایی آن پرداختند و عترت و وابستگان آن‌ها را تبعید و زندانی و آواره کردند و عدّه‌ای را به شهادت رساندند، بنابراین در حق هر دو میراث جفا شد، امت به هر دو پناه نبردند و از هر دو هدایتی نجستند. در قیامت در محضر رسول اکرم هر دو از بی‌وفایی و جفای امت شکایت می‌کنند.

تصدیق هر امری در مورد کتاب خداوند برای اهل بیت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نیز ضروری است، علم همه چیز در کتاب حق تعالی است، هر چیزی در قرآن مطرح شده است، این علم و بیان جامع که در مورد قرآن آمده است برای عترت نبی اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ اثبات می‌شود زیرا کتاب گویای حقند و شارحان قرآن کریم و رازدار غیب الهی، در شرف و لزوم اطاعت از ایشان مساوی با اطاعت از قرآن کریم است. پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ هیچ‌یک از این دو را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد و از هم جدا نمی‌کند.

هرکس به همه‌ی آیات خدا در قرآن کریم ایمان داشته باشد اما حرفی از آن را انکار کند، از دایره‌ی ایمان خارج می‌شود زیرا اصل در اعتقاد یا ایمان به کل آن است یا انکار کل که در این صورت انکار کل باعث کفر می‌شود و تصدیق کل مساوی با ایمان می‌شود.

(منابع حدیث پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾: «انی تارک فیکم الثّقلین خلیفتین کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی، و انهما لن یفترقاحتی یَردا علی الحوض؛ من در میان شما دو میراث ارزشمند باقی می‌گذارم، کتاب خدا که رشته‌ی

اتصال آسمان و زمین است و اهل بیتم، این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر به من ملحق شوند. (**مسند احمد: ۱۸۱/۵-۱۸۲-۱۸۹ و ۳۶۷/۴ ط. م و ۴۹۲/۵ ح ۱۸۷۸۰ و ۲۳۲/۶-۲۴۴ ح ۲۱۰۶۸-۲۱۱۴۵ ط. ب، و بحار الانوار: ۱۰۷/۲۳، و فضائل الصحابه؛ احمد: ۵۸۵/۲-۶۰۲-۵۷۲ - ح ۹۹۰-۱۰۳۲-۹۶۸-۷۸۶، مجمع الزوائد: ۱۷۰/۱ ط. مصر و بغیه الرائد فی تحقیق مجمع الزوائد: ۴۱۳ ح ۷۸۴؛ ابن ثابت، و نزل الابرار: ۳۲ و ۵۲ باب اول به نقل از زید و حذیفه بن اسید، و المعجم الاوسط: ۲۶۲/۴-۳۲۸ ح ۳۴۶۳-۳۵۶۶ از ابی سعید، و البیان و التعریف فی اسباب ورود الحدیث: ۳۷۰/۴ ح ۴۳۷ از زید، و مشارق الانوار: ۱۰۹ فصل ششم از باب سوم، و تلخیص المتشابه: ۶۲/۱ شماره ۷۸ از ابی سعید و ۶۹۰/۲ ح ۱۱۵۰، و اخبار قزوین: ۴۶۵/۳، و السنن الکبری اثر بیهقی: ۱۴۸/۲ و: ۳۰/۷، و المطالب العالیه: ۶۵/۴ ح ۳۹۷۲، و امالی؛ شجری: ۱۴۳/۱-۱۴۹-۱۵۲-۱۵۴ و ۱۱۵ و ۴۱۵، و مسند بزّار: ۸۹/۳ ح ۸۶۴ و حلیه الاولیا ۶۴/۹، و تاریخ بغداد: ۴۴۳/۸ شرح حال زید بن الحسن قرشی، و اهل البیت فی المکتبه العربیه: ۲۸۰، و مسند شمس الاخبار: ۱۲۶/۱ ابوسعید، و المعرفه و التاریخ: ۵۳۶/۱ تا ۵۳۸، و مسند ابویعلی: ۲۹۷/۲ ح ۱۰۲۱، و المنتخب از مسند عبد بن حمید؛ ۱۰۸ ح ۲۴۰ از زید بن ثابت و ۱۱۴ ح ۲۶۵ از زید بن ارقم، و مشکاه المصابیح: ۱۷۳۵/۳-۱۷۳۲ - ح ۶۱۴۴-۶۱۳۱-۶۱۴۳ باب فضائل از زید و جابر، مصابیح السنه: ۱۸۵/۴-۱۸۹ ح ۴۸۱۵-۴۸۱۶.**

و المصنف؛ ابن ابی شیبه: ۳۱۳/۶-۳۷۱ ح ۳۱۶۷۰-۳۲۰۷۷ و ۴۱۱/۷ ح ۳۶۹۴۲، و صحیح مسلم: ۱۷۶/۱۵ ح ۶۱۷۸ ط. بیروت، و ۱۲۲/۷ ط. مصر، کتاب. الفضایل، - فضائل علی ح ۱۲، و اسد الغابه: ۱۲/۲ زندگی‌نامه‌ی امام حسن﴿علیه السلام﴾ ۷، و ج ۳: ۱۴۷ شرح حال عبدالله بن حنطب و ۹۲ زندگی نامه‌ی عامربن لیلی، و تحفه الاشراف: ۲۷۸/۲ ح ۲۶۱۵، و جلاءالافهام: ۱۲۱ الفصل الرابع - معنی الال، و تفسیر المحررالوجیز، ۳۶/۱ المقدمه و الطبقات الکبری ۲: ۱۵۰ نزدیکان رسول خدا، و مستدرک الصحیحین: ۱۰۹:۳-۵۳۳، و معرفه الصحابه، و صحیح الترمذی ۶۶۳:۵-۶۶۲، و المناقب ح ۳۷۸۶ و ۳۵۱ باب التفسیر ط. مصر- دارالحدیث، و خصائص النسایی: ۸۵ و المعجم الکبیر؛ طبرانی: ۶۵:۳-۶۶-۶۷، و العقد الفرید ۵۳:۴، و الخطب؛ خطبه الرسول فی حجه الوداع، والدر المنثور ۲: ۶۰ مربوط به آیه «واعتصموا

بحبل الله» آل عمران ۱۰۳ و ج ۶:۷-۳۰۶، و تفسیرالرازی ۱۶۲:۸، و تاریخ یعقوبی ۲:۲ ۲۱ باب خلافت علی۷، و کنزالعمال: ۱۷۲/۱ ح ۸۷۰و ۳۷۹ح ۱۶۵۰ و ۳۸۴ ح ۱۶۶۷ باب الاعتصام و السنه، و بحار الانوار: ۳۶-۳۳۱-۳۳۸-۳۷۳، وکفایه الاثر: ۸۷-۱۲۸-۹۱-۱۳۷-۱۶۳-۲۶۱).

ولایت مطلق و مقید:

ملک و تملّک و حکم و تحکّم و ولایت و تولیت یا بدون محدودیت است یا محدود، خداوند رحمان و رحیم که مالک‌یوم‌الدین است و جز او معبودی نیست و کل عالم، مِلک و مملوک اوست همو پروردگاریست که سوره‌ی فاتحه باحمد و ذکر صفات او شروع و با تضرّع به آستانش تمام می‌شود، حاکم روز جزا به امر خداوند متعال و رسول اکرم «صلی الله علیه و آله» امیرالمومنین است زیرا ولایتش همان رشته‌ی متصل بین آسمان و زمین و پیمان ازلی و ابدی آفریدگار از همه‌ی مخلوقات است، ولایت علی« علیه السلام» همان‌طور که در سر تاسر ملک ساریست در آفاق ملکوت نیز جاریست، ولایت او حبل‌المتین و عُروه‌الوثقای الهی است که گسسته نمی‌شود و آن که به او متصل شود، سقوط نمی‌کند؛ **﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ (بقره: ۲۵۶).**

علی بن ابراهیم در تفسیر آیه‌ی: **﴿أَلَيْسَ اللهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴾ (تین: ۸).**

- آیا خداوند بهترین داوران نیست؟ می‌گوید: امیرالمومنین، أحکم الحاکمین است مالک و حاکم و والی روز جزا حضرت علی« علیه السلام» است که در مورد امر خدا و پیامبر از مردم حسابرسی می‌کند، این ولایت مطلقه است بدون اذن و محدودیت و خداوند، پروردگار، معبود و آفریدگار جهانیان در دنیا و آخرت است. همان‌گونه که در مورد خداوند و انسان هر دوگفته می‌شود: «واجب‌الوجود حیّ» خدا و انسان هر دو واجب‌الوجود و زنده‌اند، امّا پر واضح است که اشتراک لفظ «واجب الوجود» به معنای مساوی بودن انسان با خدا نیست، زیرا ذات اقدس‌اله به ذات خود بوده است و انسان به واسطه خداوند وجود یافته است، بنابراین وقتی می‌گوییم، مالک و حاکم در روز قیامت علی است، مقصود اعطای مالکیت و حاکمیت از جانب خداوند متعال به امیرالمومنین است که ولی و خلیفه‌ی اوست بنابراین ذهن مومن

موحّد و عارف منحرف نمی‌شود که علی معبود است بلکه عابدی است که از جانب معبود دارای ولایت است، ولایتی که از رهگذر رضایت و خرسندی حق تعالی کسب کرده است؛ شگفت است که از آنچه خدا به عدّه‌ای لطف کرده است برخی دچار حسادت می‌شوند: **﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾** ***(نساء: ۵۴)***. کسی که ادعای شناخت و محبت علی داشته باشد امّا مقام عظیم او را انکار کند در ادعای خود صادق نیست.

وَ يدّعى وصلها من ليس يعرفها　　　الا بأسمائها فى ظاهر الكُتب

- کسی ادعای وصل او را می‌کند که شناختش در سطح اسم‌هایی است که در کتاب‌ها آمده است.

کسی که به رضایت حق تعالی در مورد علی﴿علیه السلام﴾ راضی نباشد خدا از او راضی نیست؛ دنیا و آخرت طفیل هستی عشق خداوند به آن‌هاست، عالمی که به خاطر آن‌ها آفریده شده به آن‌ها نیز سپرده شده و خداوند از همه‌ی آفریدگان بی‌نیاز است و انکار قول معصوم که تصدیق آن واجب و لازم است سبب کفر به خدا می‌شود، منکر ولایت و حاکمیت علی در دنیا و آخرت کافر است، انکار هر یک از این دو (ولایت و حاکمیت دنیا و آخرت) به کفر می‌انجامد، امیرالمومنین به کسی که می‌گفت: من تو را دوست دارم و به فلانی هم علاقمندم. فرمود: «**انتَ الان اعور فامِا أن تعمى، او تبصر؟**» ***(بحار الانوار: ۷۸/۲۷ ح ۱۶)***.

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾ ***(کهف: ۲۹)***.

تو یک چشمی! یا دو چشمت را باز کن و حقیقت را ببین یا می‌خواهی نابینا شوی. هرکه بخواهد ایمان می‌آورد و هرکس مایل باشد کافر شود!

تو ای پیامبر نمی‌توانی کسی را مومن کنی: **﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ﴾** ***(غاشیه: ۲۲)***.

ولایت در آغاز رسالت:

خداوند متعال به پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: فرزندان عبدالمطلب را به خانه‌ی خود دعوت و دین اسلام را به آنان اعلام کند، در آن دعوت که به «یوم‌الدار»

معروف شد پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به امر خداوند فرمود: هرکس قبل از دیگران رسالت مرا تصدیق کند و به دعوت اسلام پاسخ دهد و مرا یاری دهد، در برابر این به چهار وعده‌ی خدا و پیامبر می‌رسد؛ برادر و داماد و جانشین پیامبر می‌شود! کسی جز علی به دعوت او پاسخ نداد، با پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بیعت و در یاری او فداکاری کرد، در وفای به عهد خدا و رسول در امواج فتنه‌ها فرو رفت و در اطاعت از خالق و مولای خود دشمنان زیادی را هلاک کرد، غم از چهره‌ی دین برطرف و علم‌های کفر را یکی پس از دیگری سرنگون ساخت، و مردم را از تاریکی‌های جهل وکفر بیرون آورد، اما بعد از وفات پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ درندگان کفتار صفت به شیر خدا حمله کردند و بانگ اعتراض و انکار سر دادند و ولایت و اطاعت از او را پشت سر انداختند و حکومت ابوتراب که برگزیده و مرضّی خدا و رسول بود به کسی رسید که در هیچ نبردی شمشیرش رنگی نشد و از هیچ میدانی سرفراز برنگشت.

بنابراین خداوند متعال از باب: ﴿**أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ**﴾ (بقره: ۴۰).

- به عهد من وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم - به وعده‌ی خود در برابر علی﴿علیه السلام﴾ وفا می‌کند و در مقابل حق خلافتی که در دنیا از او غصب شد، حاکمیت روز قیامت را به او می‌دهد؛ ﴿**وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ**﴾ (هود: ۳).

خداوند به هرکسی که لایق باشد از فضل خود او را بهره‌مند می‌کند.

الطاف و موهبت‌های الهی یا به خاطر استحقاق است یا از روی لطف وکرم است و هر دو زمینه برای امیرالمومنین موجود است؛ استحقاق آن حضرت به خاطر اسرار الهی و قوای ربّانی و امتیازات ویژه‌ی انسانی است که در هیچ کس پیدا نمی‌شود به‌گونه‌ای که عاقلان از درک آن حیران می‌شوند، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**خُلِقتُ انا و علی مِن جنب‌الله و لم یخلق منه غیرنا**».

بحارالانوار: «**خَلَقنا الله جزء مِن جنب‌الله**» ۱۹۲/۲۴ ح ۸.

فقط من و علی از جنب خدا آفریده شده‌ایم.

«جنب‌الله» به معنای علم و قدرت خداست مانند زنده‌کردن مردگان و خبر دادن از غیب و صحبت‌کردن با حیوانات و فرو بردن آب فرات و برگرداندن آفتاب بعد از

غروب، و تفضل و لطف خداوند به آن حضرت به مشیت خداوند تعلق دارد که فرمود:

﴿وَاللهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ (بقره: ۱۰۵). خداوند هرکه را بخواهد از لطف ویژه‌ی خود بهره‌مند می‌کند، امر بندگان و حساب آنان را به او واگذار می‌کند و حاکمیت و مالکیت و ولایت در دنیا و آخرت را به او می‌بخشد.

ولایت در آغاز آخرت:

وقتی می‌گوییم «مالک یوم الدین» علی‌ست، عدّه‌ای می‌گویند پس باید بگویید: الرحمن الرحیم هم علی است!

در جواب گفته می‌شود: حقیقت آن‌طور که تو می‌پنداری نیست زیرا فهمت از درک آن ناتوان است. «مالکیت علی» در روز جزا را از این آیه استنباط نمی‌کنیم زیرا وقتی می‌گوییم «الحمدالله رب العالمین» گواهی می‌دهیم که همه‌ی تعریف و تمجید و ثنا و تشکر و سپاس در عالم هستی از هر مادح و شاکر به حق تعالی تعلق دارد که منشاء کمال و احسان است و اهل آسمان‌ها و زمین را به لطف و رحمت خود از نیستی به هستی آورد و از باران لطف و نعمتش همگان سیراب و از عفوش برخوردار، او مالک یوم‌الدین است که عالم، ملک و مملوک اوست، امّا این مالکیت را به هرکه اراده فرماید واگذار می‌کند اگرچه جگرها از این حسرت تفتیده شود. و چنین معبودی با این اوصاف معبود به حق ماست «ایاک نعبد و ایاک نستعین». و بعد از حمد و استعانت، از حق تعالی «صراط مستقیم» می‌خواهیم؛ راهی که همان محبت علی‌ست و به امارت و ولایت او باید طی شود. «اهدنا الصراط المستقیم» و راه اهل بیت و آل محمّد را تقاضا می‌کنیم که عالَم و آدم به خاطر آن‌ها آفریده شده است. «صراط الذین انعمت علیهم» و پناه به خدا می بریم از این که در زمره‌ی دشمنان اهل بیت باشیم «غیر المغضوب علیهم» همان کسانی که به هنگام مرگ سیمایشان دگرگون می‌شود. و نه گمراهانی که مسیر غضب شدگان را طی می‌کنند؛ (ولا الضالین)

صفات الهی در نبی و ولی:

خداوند متعال در قرآن کریم، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و امیرالمومنین ﴿علیه السلام﴾ را به صفات خود ستوده است؛ در توصیف پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ دو صفت رؤوف و رحیم را به او نسبت داد؛ **﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه: ۱۲۸).**

و در مورد حضرت علی ﴿علیه السلام﴾ فرمود: **﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾ (زخرف: ۴).**

پس او حاکم و حکیم است زیرا علوّ همان حکم است او سمت سیادت بر بندگان دارد و اصولاً هر حاکمی از همگان برتر است (از مقام بالاتری برخوردار است) اما عکس آن صادق نیست! براساس آیات قرآن کریم حکم کردن برابر با مالکیت است؛ **﴿أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ﴾ (نور: ۶۱).**

بنابراین چون کلیدهای بهشت و جهنم به دست اوست پس مالک و حاکم آن روز می‌شود؛ هرکس انکار کند زمانی متوجه می‌شود که اقرارش دیگر سودی ندارد، حضرت علی ﴿علیه السلام﴾ حکیم است زیرا جایگاه اهل بهشت و جهنم به دست او مشخص می‌شود، چون حبّ او ایمان و دشمنی با او کفر است.

پس محبّ و دشمن خود را می‌شناسد و هر یک را به جایگاه خود می‌فرستد.

مُهر نام محمّد(ص) و علی(ع) بر موجودات:

با دقت در آیات و دعاها و اسماء حق تعالی به نام محمّد و علی در ظاهر و باطن می‌رسیم، در مورد مفاهیم آیات قرآن کریم گفته شده است که سه جزء است؛ یک جزء در مدح علی و عترت و شیعیان و یک جزء در نکوهش دشمنان و مخالفان علی و جزء سوم ظاهر آیات در مورد احکام شریعت برای بیان حلال و حرام است اما باطن آن‌ها به اسم محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی می‌رسد. ***(الکافی: ۶۲۷/۲).***

در عالم خلقت، آب ماده‌ی اساسی موجودات زنده است که به تعبیر قرآن کریم همه‌ی جانداران از آب آفریده شده‌اند؛ **﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ *(انبیاء: ۳۰)*.**

به این ترتیب آب «ابوالاشیاء» است و «ابوتراب» - کنیه‌ی حضرت علی - سرّ همه‌ی اشیاء است، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **«لیله أسری بی الی السماء لم أجدباباً و لاحجاباً، و لا شجره و لا ورقه و لا ثمره، الّا و علیها مکتوب علیّ علیّ، و اِن اسم علی مکتوب، علی کل شیء»** *(الانوار النعمانیه: ۲۴/۱-۱۶۹)*.

«شبی که مرا به معراج بردند، به هر در و حجابی که در آسمان می‌رسیدم و بر هر میوه و برگ و درختی که دیدم نوشته شده بود، علی، علی. نام علی بر روی همه چیز ثبت شده است. [دوهزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین روی در بهشت نوشته شده بود: لا اله الّا الله، محمد رسول الله، علی أُخو رسول الله. *(مجمع الزوائد: ۱۱۱/۹، و بغیه الرائد تحقیق مجمع الزوائد ۱۴۳ ح ۱۴۶۵۶، و المعجم الاوسط: طبرانی، ۲۳۴/۶ ح ۵۴۹۴ و کتاب «الاربعین»، خزاعی: ۴۷-۵۸، و جواهر المطالب: ۷۲/۱-۹۲)*.

قرشی حدیث مذکور را این‌گونه نقل کرده است: **«علی باب الجنه: علی ولی‌الله، فاطمه أمه الله، اَلحَسنُ و الحسین صفوه الله»**، *(مسند شمس الاخبار: ۱۲۱/۱ باب ۱۳، و کشف الیقین: ۴۴۹ ح ۵۵۱)*.

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **«علی فی السماء السابعه کالشمس فی الدنیا لاهل الارض، و فی السماء الدنیا کالقمر فی اللیل لاهل الارض، اعطی الله علیا مِن الفضل جزا لوقسم علی اهل الارض لوسعهم، و اعطاه مِن العلم جزا لوقسم علی اهل الارض لو سعهم** *(بحار الانوار: ۳۷/۳۹ ح ۷)*، **اسمه مکتوب علی کل حجاب فی الجنه بشرنی به ربی، علیّ محمود عندالحق، عظیم عند الملائکه، علیّ خاصتی و خالصتی، و ظاهری و باطنی، و سری و علانیتی، و مصاحبی و رفیقی و روحی و انیسی، سَألتُ الله أن لا یَقبضه قبلی، و أن یَقبضه شهیداً، و انی دَخلتُ الجنه فرایتُ له حوراً اکثر مِن ورق الشجر، و قصوراً علی ﴿علیه السلام﴾ عدد البشر، علی منی و أنا مِن علی، مَن تولّی علیاً فقد تولانی، حبه نعمه و اتباعه فضیله، لم یمش علی وجه الارض ماش اکرم منه بعدی، أنزل الله علیه رداء الفضل و الفهم، و زیّن به المحافل، و اکرم به المومنین و نصر به العساکر و اعز به الدین، و اَخضب به البلاد و اعز به الاخیار، مثله کمثل بیت الله الحرام یزارولایزور، و مثله کمثل القمر اذاطلع أضاءت الظُلم، و مثل الشمس اذا طَلَعَت أضاءت الحنادس، وصفه الله فی**

کتابه و مدحه فی آیاته و اجری منازله فهو الکریم حیاً و الشهید میّتاً و أن الله قال لموسی لیله الخطاب، یابن عمران انی لا اقبل الصلوه اِلا ممن تواضع لعظمتی، و الزم قلبه خوفی و محبتی و قطع نهاره بذکری، و عرف حق اولیایی الذین لاجلهم خلقت سماواتی و ارضی و جنتی و ناری، محمّد و عترته فمَن عرفهم و عرف حقهم جعلته عندالجهل علماً و عندالظلمه نوراً، و اعطیته قبل السؤال و اجَبتُه قبل الدّعاء. (همان: ۲۶۷/۲۶ ح ۱).

علی در آسمان هفتم مانند آفتاب برای زمین است و در آسمان دنیا مثل مهتاب در شب تاریک برای ساکنان زمین است، خداوند فضیلت‌ها و علومی به علی داده است که اگر یک جزء آن بین مردم سراسر زمین تقسیم شود همه‌ی آن‌ها بهره‌مند می‌شوند، اسم او در بهشت بر روی در و دیوار نوشته شده است، پروردگارم به من بشارت داد که علی نزد خداوند پسندیده است و نزد فرشتگان محترم است و با شکوه، او از خاصان و مخاطبان من است، ظاهر و باطن من، نهان و آشکار و همدم و رفیق و جان و مونس من است از خدا خواسته‌ام که قبل از من قبض روح نشود و مرگ او شهادت باشد، وقتی وارد بهشت شدم، دیدم حوریان علی از برگ درختان و قصرهای او از تعداد انسان‌ها بیشتر است، او از من است و من از اویم، هرکس او را دوست داشته باشد مرا دوست دارد، دوست داشتن او نعمت و پیروی از او فضیلت است، بعد از من هیچ‌کس روی کره‌ی خاکی راه نمی‌رود که بهتر از او باشد، خداوند جامه‌ی فهم و فضیلت را بر قامت او پوشانده و محفل ها را به نام او آراسته و به حرمت او به مومنین کرامت بخشیده، سپاه اسلام به واسطه‌ی او به پیروزی رسانده و او را مایه‌ی عزت دین قرار داده، سرزمین‌ها از وجود او آباد و خوبان از پرتو او عزّتمند، او مانند مسجدالحرام است که زیارت می‌شود اما خود زیارت نمی‌کند، او ماه درخشانی است که تاریکی‌ها را روشن می‌کند و مثل خورشید فروزانی است که با طلوع خود تاریکی‌های متراکم را از بین می‌برد، خداوند متعال در آیات کتاب خود به وصف و مدح او پرداخته و مقام و منزلت او را مشخص فرموده است بنابراین زندگی او با کرامت و مرگش با شهادت قرین است. خداوند متعال در شبانگاه مناجات حضرت موسی به او فرمود: من نماز را از کسی می‌پذیرم

که در برابر عظمتم فروتن باشد و پیوسته محبّت و ترس از من در نهانخانه‌ی قلبش ساکن باشد و روزش را با یاد من سپری کند و به حق اولیا من که به خاطر آن‌ها آسمان‌ها و زمین و جهنم و بهشتم را آفریدم عارف باشد، اولیاء من محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و اهل بیت اوست که هرکس به آن‌ها و حقوقشان معرفت داشته باشد، جهل او را به علم و تاریکی را برای او به نور تبدیل می‌کنم، و قبل از درخواست، تقاضای او را اجابت می‌کنم و دعایش را قبل از اظهار برآورده می‌کنم.

وهب بن منبّه روایت می‌کند: حضرت موسی در شب شروع رسالت از هر درخت و سنگی، ذکر محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و جانشینانش را شنید، عرض کرد: پروردگارا از همه‌ی مخلوقات ذکر محمد و اهل بیتش را می‌شنوم! خداوند متعال فرمود: **یابن عمران انی خَلقتهم قبل الانوار، و جعلتهم خزانه الاسرار، یشاهدون انوار ملکوتی و جعلتهم خزانه حکمتی، و معدن رحمتی و لسان سرّی و کلمتی، خلقت الدنیا و الاخره لاجلهم، فقال موسی ربی فاجعلنی من أمه محمّد، فقال یابن عمران اذا عرفتَ محمداً و اوصیاه و عرفت فضلهم و آمنتَ بهم فأنت مِن امته. (*بحار الانوار عن مقتضب الاثر:* ۱۴۹/۵۱ ح ۲۴).**

ای پسر عمران من آن‌ها را قبل از انوار آفریدم و آنان را خزانه‌دار اسرار و حکمتم قرار دادم، انوار ملکوتم را می‌بینند، منبع رحمت و زبان گویای من هستند و با کلام من سخن می‌گویند، دنیا و آخرت را به خاطر آن‌ها آفریدم، حضرت موسی عرض کرد: پروردگارا مرا از امّت محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ قرار بده، خداوند فرمود: ای پسر عمران اگر محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و جانشینانش را بشناسی و به فضیلت آن‌ها پی ببری و ایمان داشته باشی تو نیز از امّت او محسوب می‌شوی.

صاحب «امالی» می‌نویسد: **قال رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾: یا علی ان الله اعطی شیعتک سبع خصال: الرفق عندالموت، و الانس عندالوحشه، والنور عندالظلمه، و الامن عندالفزع و القسط عندالمیزان، والجواز علی الصراط، و دخول الجنّه قبل الامم باربعین عاماً (*همان:* ۱۶۲/۲۷ ح ۱۳).**

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: ای علی! خداوند هفت ویژگی به شیعیانت داده است: جان دادن آسان، آرامش به هنگام وحشت، نورانیت در تاریکی و امنیت هنگام اضطراب و بهره‌مندی در حساب و عبور از صراط و ورود به بهشت چهل سال قبل از امت‌های دیگر.

دانشمندان حق‌پوش:

ابن عبّاس روایت کرده است: **قال رسول الله: «لا یعذّب الله هذا الخلق اِلا بذنوب العلماء الذین یکتمون الحقَّ من فضل علی و عترته، ألا و انه لم یمش فوق الارض بعد النبین و المرسلین افضل مِن شیعه علی و محبیه الذین یظهرون امره و ینشرون فضله، اولئک تغشاهم الرحمه و تستغفرلهم الملائکه، و الویل کل الویل لِمَن یکتم امره، فما أصبرهم علی النّار».** ***(الامام علی﴿علیه السلام﴾؛ همدانی: ۳۵).***

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: خداوند این امت را عذاب نمی‌کند مگر به خاطر گناه دانشمندانی که فضیلت علی و خاندان او را انکار می‌کنند، بدانید که بعد از پیامبران کسی روی زمین راه نرفته است که برتر و بهتر از شیعیان و محبّان علی باشد همان کسانی که به فرمان او عمل و فضیلتش را منتشر می‌کنند، از رحمت گسترده‌ی الهی و طلب مغفرت فرشتگان بهره‌مند می‌شوند، صد وای و صد وای بر کسانی که فضیلت و فرموده‌های او را کتمان کنند؛ شگفتا از صبوری این افراد در آتش جهنم.

این سخن حق است، زیرا کسی که از روی جهل فضیلت علی﴿علیه السلام﴾ را کتمان کند هلاک می‌شود چرا که امام خود را نشناخته است و آن که به خاطر کینه و نفرت کتمان کند، منافق می‌شود که این امر حکایت از خباثت باطن دارد، خباثتی که در نهاد و سرشت قبل از آمدن به این جهان و به هنگام اعلام قبول ولایت مولا، خود را نشان داده است و هر طینتی که ولایت امیرالمومنین را نپذیرفته باشد، مسخ شده است، در عالم مسخ شدگان به او گفته می‌شود: **﴿الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ﴾** ***(نور: ۲۶)***. افراد پلید یکدیگر را جذب می‌کنند و سزاوار یکدیگرند «ناریان مر ناریان راجاذبند»، چنین کسی دین و عبادتی برایش باقی نمی‌ماند، و از

آن طرف محبّ علی﴿ علیه السلام﴾ عابد محسوب می‌شود اگرچه در حال عبادت نباشد و نیکوکار است اگرچه در حال انجام عمل نیک نباشد و اهل نجات می‌شود هرچند گنه‌کار باشد؛ **﴿لِيُكَفِّرَ اللهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (زمر: ۳۵).**

خداوند بدترین‌کارهایشان رامی‌پوشاند وبراساس بهترین عملی که انجام داده‌اند پاداش می‌دهد. این لطف ویژه، فقط برای شیعیان علی است زیراکافر و منافق چنین استحقاقی ندارند پس فقط مومن باقی می‌ماند و مومن هم فقط شیعه‌ی علی است، این اکسیر محبت علی است که بدترین عمل را به بهترین عمل تبدیل می‌کند.

امام صادق﴿ علیه السلام﴾ به «میسّر» فرمود: **«ما تقول فیمن لم یعص الله طرفه عین فی امره و نهیه لکنه لیس مناو یجعل هذا الامر فی غیرنا؟ قال میسر: ما اقول و انا بحضرتک یا سیدی؟ فقال هو بالنار، ثم قال: و ما تقول فیمن یُدین الله بما تدین و یبرا من اعدائنا لکن به من الذنوب ما بالناس اِلا انه یجتنب الکبائر؟**

قال ما اقول یا سیدی و انا بحضرتک؟ فقال: انه فی الجنه و ان الله قد ذکر ذلک فی آیه مِن کتابه: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ﴾ (نساء: ۳۱) و هو حب فرعون و هامان، «نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مُدخلا کریما» (همان) و هو حُب علی.

«مُیسِّر»! نظرت درباره‌ی کسی که برای یک چشم بر هم زدن هم معصیت خدا را نکرده باشد امّا معتقد به ولایت ما نباشد چیست؟ «میسر» گفت: در محضر شما چه حرفی برای گفتن دارم؟

امام فرمود: او جهنمی است. سپس فرمود: چه می‌گویی؟ در مورد کسی که به امور دین توجه می‌کند و از دشمنان ما بیزاری می‌جوید و ازگناهان بزرگ خودداری می‌کند، اما مانند مردم گناهانی مرتکب می‌شود؟

«مُیسِّر» عذر خود را تکرار کرد. امام فرمود: جای او در بهشت است زیرا قرآن فرموده است اگر ازگناهان کبیره‌ای که از آن نهی شده‌اید خود را حفظ کنید، لغزش‌های شما را می‌پوشانیم و به جایگاهی ارزشمند شما را می‌بریم. و این همان محبت علی‌ست.

این اکسیر محبت علی در جای جای قرآن کریم به تقریب یا تحقیق ذکر می‌شود؛ ﴿اللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (بقره: ۲۵۷). خداوند سرپرست مومنان است و آن‌ها را از تاریکی‌ها به سمت روشنایی می‌برد. جایی که نور ایمان است تاریکی‌ها چه معنایی دارد؟ منظور از «ظلمات» تاریکی‌های خطاها وگناهان است که با نور ایمان و ولایت از بین می‌رود و عبارت «والذین کفروا» بیانگر ردکردن ولایت علی است که باکفر به خدا برابر است و پذیرفتن آن مساوی با ایمان به خداوند است. سرکرده‌ی چنین کسانی طاغوت است، طغیان‌گرانی مانند فرعون و هامان که پیروان خویش را به «ظلمات» می‌برند؛ «اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم مِنَ النور الی الظلمات»؛ زیرا با وجود کفر، جایی برای ایمان باقی نمی‌ماند.

و تکذیب «ولایت» بعد از ابتلای کفر سرنوشت او را به جهنم ختم می‌کند؛ «اولئک اصحاب النّار» و اختیار ولایت دیگران به جای علی باعث اقامت ابدی در دوزخ می‌شود؛ «هم فیها خالِدون».

پس «دشمن علی» کافر می‌شود اگرچه به عبادت بپردازد و «محبّ» علی، عابد محسوب می‌شود اگرچه در حال عبادت نباشد؛ در حدیث فرمودند: **«حب علی عباده و ذکره عباده و الموت علی حبه شهاده، و موالاته اکبر الزیاده»** (***بشاره المصطفی***: ۸۶). دوست داشتن علی، و در فضیلت او سخن گفتن عبادت است و با محبت او مردن، شهادت و پیروی از او بالاترین فضیلت.

ابن عباس در مورد آیه‌ی ﴿فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقَی﴾ (طه: ۱۲۳).

می‌گوید: اطاعت و تبعیت از علی﴿علیه السلام﴾ همان هدایت خداست که حق تعالی ضامن رهنمونی و سعادت او شده است، پیرو علی﴿علیه السلام﴾ گمراه و بدبخت نمی‌شود.

﴿بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ﴾ (مومنون: ۷۱). آن‌ها را برایشان نام برده‌ایم.

یعنی از علی برای آنان سخن گفته‌ایم. با پیروی از علی، ترسی باقی نمی‌ماند (فلاخوف علیهم) و نه با سرمایه‌ی محبت علی، در روز قیامت اندوهی؛ (ولا هم یحزنون)، خداوند خصوصیت کتاب قرآن را ذکر علی معرفی می‌کند؛ (لقد انزلنا

الیکم کتاباً فیه ذکرکم) یعنی نجات شما که محبت علی است در این کتاب آمده است.

او «خبر مهم» قرآن کریم است که عده‌ای از قبول ولایتش خودداری می‌کنند. ﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ، أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾ (ص: ۶۸).

حدیث «طینت» - سرشت -:

امام صادق﴿علیه السلام﴾ در تعریف و توضیح - مزاج - فرمود:

«اِن الله لما اراد أن یخلق الخلق و لا شیء هناک خلق ارضاً طیبه، و أجری علیها ماء عذباً سبعه ایّام، و عرضَ علیها ولایتنا فقبلت، فاخذ مِن ذلک الماء العذب طینتنا ثم خلق مِن ثفل ذلک الماء طینه شیعتنا فهم منا و لوکنّا آباؤهم مِن الماء الذی نحن منه لکنّا و آباؤهم سواء ثم خلق ارضاً سبخه و اخری علیها ماء مالح ثم عرض علیها ولایتنا فأبت فاجری علیها ذلک الماء سبعه ایام ثم خلق مِن ذلک الماء الطغاه و الائمه الکفّار؛ ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ (قصص: ۴۱).

هنگامی که خداوند اراده‌ی آفرینش مخلوقات فرمود، جایی که هیچ چیزی نبود، خاکی پاک آفرید، و هفت روز آبی شیرین روی آن قرار داد، و ولایت ما را به آن پیشنهاد داد و آن خاک پاک ولایت ما را قبول‌کرد، از آن آب شیرین طینت ما ساخته شد و از زیادی آن آب طینت شیعیان ما، پس آن‌ها از ما هستند، اگر ما و پدرانشان از یک آب و خاک بودیم، ما و پدرانشان با هم مساوی می‌شدیم، آن‌گاه زمینی شوره‌زار آفرید و آب شور روی آن رهاکرد، وقتی ولایت ما بر آن عرضه شد نپذیرفت، بعد از عجین شدن آب شور و خاک وگذشت هفت روز خداوند متعال سرشت طغیان‌گران و سرکرده‌ی کافران را از آن آب و خاک شوره‌زار آفرید آیه‌ی: **﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ (قصص: ۴۱)**. به همین نکته اشاره دارد، ما آن‌ها را سرکرده‌ی کافران قرار دادیم، پیشگامانی که به آتش جهنم دعوت می‌کنند.

و از باقی مانده‌ی آن شوره خاک، سرشت پیروان دشمنان ما آفریده شد، زیادی آن دو خاک با هم مخلوط شد، دشمنان ما به وحدانیت حق تعالی و رسالت پیامبر

اکرم «صلی الله علیه وآله» گواهی نمی‌دهند، با نماز و روزه بیگانه‌اند، هرگاه کار خیر و نیکی از آن‌ها صادر شود از آن‌ها و به سودشان نیست، بلکه از ترکیب طینت شیعیان ما با مزاج آنان است. خداوند متعال هر دو آب را با هم به شدت آمیخت و آنگاه مقداری از آن را برداشت و فرمود این بهشت است و بعد مشت دیگری از آن آب برداشت و فرمود این جهنم است.

عدّه‌ای احادیث مربوط به «طینت» را به خاطر منافات با عدل الهی و اختیار انسان نمی‌پذیرند و حال آنکه مشخص بودن «سعید» و «شقی» در ازل مربوط به علم الهی به مخلوقات خویش است که هر مخلوقی کی به وجود می‌آید، چه رفتاری خواهد داشت و سرانجامش چه می‌شود و این علم خالق با عمل مخلوق تضادی ندارد، چنین تعبیراتی در قرآن کریم فراوان است؛ ﴿**فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**﴾ (**شوری: ۷**). سرانجام، گروهی در بهشت و گروهی در جهنم است و ﴿**فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ**﴾ (**هود: ۱۰۵**). عده‌ای از آن‌ها تیره‌بخت و گروهی سعادتمند می‌شوند، و ﴿**وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ**﴾ (**سجده: ۱۳**). این فرموده‌ی من تحقق می‌یابد که جهنم را از همه‌ی جنیان و انسان‌ها پر می‌کنم.

چون محدودیت زمان و مکان برای خداوند معنا و مفهومی ندارد، بنابراین علم خداوند بر تمام جزئیات عملکرد مخلوقات قبل از آفرینش آنان، امری است بدیهی. در عالم «ذر» به پیمان حق لبیک گفته‌اند امّا در مرحله‌ی «سرشت» عدّه‌ای آن عهد را فراموش کرده‌اند و بنای مخالفت با اوامر الهی نهاده‌اند.

هشدارهای انبیاء و الهام‌های فطری و نور عقل سودی برای این فرقه ندارد. هر انسانی بالقوّه می‌تواند در برابر آفریدگار خودفرمانبردار و یا عصیانگر باشد؛ با عملکرد خود در دنیا پرده از علم حق تعالی بر می‌دارد.

قید «لا أبالی» (باکی ندارم)، در حدیث مذکور به این معناست که بعد از بهره‌مند ساختن انسان‌ها و جنیان از فطرت توحیدی و آشنا کردن آن‌ها با ایمان در عالم ارواح و یادآوری عهد الهی در جهان اشباح از این که عدّه‌ای به اختیار و انتخاب

خود به دنبال بصیرت باشند و یا راه کفر و طغیان پیشه کنند، اهمیتی برای حق تعالی ندارد که معتقدان به جبر، نسبت ظلم به حق‌تعالی دهند، که او خود می‌داند سرچشمه عدل و حکمت است: ﴿**اصحاب الیمین و اصحاب الشمال**﴾ ***(واقعه: ۲۷ و ۴۱)***.

ساخته شدن سرشت محبّان و مریدان ائمه و پیروان طاغوت از آب شور و شیرین، بیانگر این نکته است که ارتکاب گناه و خطا از جانب شیعیان به طینت و مزاج ترکیبی مخالفان امامت بر می‌گردد، بنابراین؛ خطا و جرم این‌ها به ضرر آن‌ها تمام می‌شود! و برعکس اعمال خیر و نیک پیروان طاغوت از ناحیه‌ی طینت و مزاج شیعیان صادر می‌شود و به همین سبب برای این گروه ثبت می‌شود، زیرا انجام کار خیر و نیک از شؤون منافق نیست و به همان نسبت ارتکاب ظلم و خیانت با روح ایمان سازگار نیست، به همین سبب گفته شده است در قیامت به هنگام ارزشیابی اعمال، به امر حق تعالی کارهای خیر و نیک منافق به مومن ملحق می‌شود و لغزش و خطاهای مؤمن به منافق می‌رسد؛ و هر کدام بنا به وفای عهد خویش بهره‌مند می‌شوند.

در پایان حدیث امام صادق﴿علیه‌السلام﴾ فرمود: **و اِنّ ذلک حکم اله السّماء و الانبیاء**، این حکم و فرمان خدای آسمان و پیامبران است؛ حکم خداوند آسمان است و منطبق با عقل، شرع، اصل، فرع، مزاج، طبع. اصل است زیرا اصالت طینت باعث اقرار به ولایت و استقرار به آن شده است. فرع است زیرا در دنیا که سرای عمل صالح و تکلیف است به وظیفه‌ی خود عمل کرده است، با اصلی پاک و فرعی پرثمر. براساس پاداش عادلانه، مؤمن به خاطر ایمان و عمل صالح به بهشت می‌رود، «الذین آمَنوا» در قرآن کریم اشاره به عهد الهی قبل از دار دنیا دارد و «عملوالصالحات» به عالم تکلیف در این جهان اختصاص دارد، این گروه روز فراخوان «اَلست» را به سرای تکلیف و عمل پیوند دادند و حق تعالی نیز آن‌ها را به فردوس برین خواهد برد.

طبع:

هر شکلی طالب طبع خود و مایل به جنس خویش است و از ضد خود تنفر دارد، در حکم و حکمت انبیاء این حقیقت آمده است، حضرت یوسف در پاسخ برادری که اصرارکرد او را به جای بنیامین که متهم به دزدی شده بود بگیرند، فرمود: **﴿مَعَاذَ اللهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ﴾ (یوسف: ۷۹)**.

به خدا پناه می‌بریم! ما فقط کسی را می‌گیریم که کالای خود را نزد او پیدا کنیم.

با توجه به این آیه خداوند متعال روز قیامت خباثت‌های روحی و رفتاری که به خاطر امتزاج طینت کافر با او کسب کرده است را، جدا می‌کند و این خباثت را به اصل خود که غیر شیعه باشد بر می‌گرداند، سپس با صدای رسا اعلام می‌شود که امروز هیچ ظلمی به کسی نمی‌شود و پروردگارت هرگز نسبت به بندگان ظلم نمی‌کند.

این نکته را در معجزه‌ی حضرت ابراهیم می‌توان مشاهده کرد؛ هنگامی که آن حضرت به امر خداوند چهار پرنده‌ی مختلف راگرفت و بعد ازکشتن و آمیختن گوشتشان، آن‌ها را صدا زد و هر جزئی به اصل خود رجوع کرد: **﴿فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ﴾ (بقره: ۲۶۰)**.

اگر انتقاد شود که چرا طینت آلوده ازکمال هم‌نشینی با سرشت پاک، کسب پاکی نمی‌کند و همین طور طینت پاک از مجاورت سرشت آلوده، تیره و کثیف نمی‌گردد؟

گفته می‌شود که آن‌چه در طبع نباشد، از آن نمی‌شود اگرچه روزگاران متمادی در مجاور آن باشد، در عالم طبیعت نمونه‌های این بی‌تاثیری در قابلیت اشیاء به حدِ وفور یافت می‌شود؛ گاهی در یک قطعه یاقوت سرخ و شفاف نقطه‌ای خاکی دیده می‌شود، امّا این نقطه هرگز به خاطر نزدیکی و اتصال به جنس یاقوت تغییر ماهیت نمی‌دهد و تا ابد تیرگی و جنس خود را حفظ می‌کند. همین عدم تاثیرپذیری از مجاورت در ترکیب آمیخته‌ی مزاج مومن با طینت کافر و بالعکس ثابت است؛ **﴿وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ (عنکبوت: ۱۲)**. ایشان به هیچ‌وجه بار گناهان آن‌ها را حمل نمی‌کنند. بلکه هرکس خطاهای ناشی از جوهر و سنخ خود را حمل

می‌کند که هر جزئی به اصل خود بر می‌گردد: ﴿وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَعَ أَثْقَالِهِمْ﴾ **(عنکبوت: ۱۳).**

علاوه بر بار گناهان خود گناهان دیگران را به دوش می‌کشند.

مجاورت پاک و پلید، عارضی و اختیاری است بنابراین رجوع به ذات خویش ضروری است؛ ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾ ***(اعراف: ۲۹).***

همان‌طور که شما را آفرید به همان وضع بر می‌گردید.

کسانی که اولیا خود را طاغوت قرار دادند و ولایت علی «علیه السلام» را نپذیرفتند در واقع ولایت خدا را رد کرده‌اند: ﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ ***(زخرف: ۳۷).*** با این حال می‌پندارند هدایت شده‌اند این گروه به نماز و روزه‌ی خود تکیه می‌کنند و نمی‌دانند که حسنات و کارهای خیر از پرهیزگاران پذیرفته می‌شود و پرهیزگار حتماً پیرو علی است.

رسول اکرم به نقل از ابن عباس فرمود:

«یا علی اِن الله یحبک و یحب من یحبک و ان الملائکه تستغفرلک و لشیعتک و لمحبی شیعتک، و اذا کان یوم القیامه نادی مناد: این محبوعلی؟ فیقوم قوم من الصالحین؟ فیقال لهم: خذوا بید من شئتم و ادخلوا الجنه، و ان الرجل الواحد ینجی من النار الف رجل، ثم ینادی المنادی، این البقیه من محبی علی؟ و یقوم قوم مقتصدون، فیقال لهم تمنوا علی الله ما شئتم؛ فیعطی کل واحد منهم ما طلب؛ ثم ینادی این البقیه من محبی علی؟ فیقوم قوم قدظلموا أنفسهم، فیقال: این مبغضو علی؟ فیقوم خلق کثیر، فیقال، اِجعلوا کل الف مِن هولاء لواحد من محبی علی فیجعل اعمال اعدائک لمُحبیک فینجونَ من النار، و انت الاجل الاکرم، و انت العلی العظیم، محبک محب الله و رسوله، و مبغضک مبغض الله و رسوله. ***(بحار الانوار: ۲۸/۴۲ ح ۷).***

ای علی! خداوند، تو و محبانت را دوست دارد، فرشتگان برای تو و شیعیانت و دوستان شیعیان تو از خدا طلب مغفرت می‌کنند، وقتی قیامت برپا می‌شود، با صدایی رسا اعلام می‌کنند: محبان علی کجا هستند؟ مردمی صالح پیش می‌آیند، به آنان گفته می‌شود: دست هر که می‌خواهید بگیرید و به بهشت بروید، یک تن از

محبان علی﴿علیه‌السلام﴾ می‌تواند هزار نفر را از جهنم نجات دهد، سپس اعلام می‌شود؛ بقیه‌ی دوستان امیرالمومنین کجایند؟ عدّه‌ای از خوبان شیعه جدا می‌شوند، و به آنان گفته می‌شود: دست هرکه می‌خواهید بگیرید و وارد بهشت شوید، در آن زمان یک نفر می‌تواند هزار نفر را از آتش نجات دهد، سپس اعلام می‌شود: بقیه‌ی محبان علی﴿علیه‌السلام﴾ کجایند؟ گروهی متوسط الاحوال جلو می‌آیند، به آنان گفته می‌شود: هرچه می‌خواهید از خداوند تقاضا کنید. هرچه بخواهند به آنان عطا می‌شود، باز هم اعلام می‌شود: باقیمانده‌ی دوستداران علی کجا هستند؟ مردمی گنه‌کار و به خود ستم کرده پیش می‌آیند، آنگاه گفته می‌شود: دشمنان علی کجایند؟ خلق انبوهی بلند می‌شوند، سپس گفته می‌شود، هر هزار نفر از این‌ها را در مقابل یکی از محبان گنه‌کار علی﴿علیه‌السلام﴾ قرار دهید و به این ترتیب کارهای خوب دشمنانت به محبانت منتقل می‌شود و از جهنم نجات می‌یابند، و تو بیش از این‌ها با عظمت و کریم‌تری، تو بلند مرتبه و با شکوهی، مُحب تو محب خدا و پیامبر اوست و دشمن تو، دشمن خدا و رسول اوست.

«جریر» با واسطه‌ی ابن عمر و ابو هریره، از ابن عباس نقل می‌کند؛ پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ را دیدم که پنج بار بدون رکوع به سجده رفت، از ایشان علت سجده‌های پی در پی را پرسیدم؛ فرمود: **جاء نی جبرائیل فقال لی: یا محمّد، الله یحب علیا فسجدتُ، ثم رفعت رَأسی فقال لی: اِنّ الله یحب الطاهره الزکیه فاطمه فسجدتُ، ثم رفعت رَأسی فقال لی اِنّ الله یحب الحسن فسجدتُ، ثم رفعت رَأسی فقال لی: ان الله یحب الحسین فسجدت: ثم رفعت رَأسی فقال لی: اِنّ الله یحب من أحبّهم فَسَجدتُ.** (***بحار الانوار: ۵۹/۳۷ح ۲۸ به نقل از «المناقب»***).

جبرئیل پیش من آمد و گفت: یا محمّد! خداوند علی را دوست دارد، من هم سجده کردم، سرم را که از سجده برداشتم، به من گفت خداوند بانوی مطّهر و پاک ذات و پاک سیرت، حضرت فاطمه را دوست دارد، سجده‌ی خود را تکرار کردم و بعد از اعلام محبت خداوند نسبت به فرزندانم حسن و حسین برای هر یک به سجده رفتم و بعد از آن جبرئیل گفت: خداوند محبّان آن‌ها را دوست دارد و من هم سجده کردم.

نادان‌ها و کج سلیقه‌گان و کسانی که به جهل مرکب گرفتارند از روی جهالت می‌گویند: برای ما روشن کن که آیا علی همان اسم اعظم خداست؟

در پاسخش می گویم: آیا نمی‌دانی که ولایت، آغاز و انجام صفحه‌ی آفرینش است، اوّلین فریضه‌ای که خداوند بلند مرتبه وجوب آن را اعلام فرموده، اوّلین خلعت کمالی است که بر قامت پیامبر پوشانده و بعد از آن ردای نبوّت و رسالت بر دوش او افکنده‌اند، آیا بارها در دعا نخوانده‌ای: **انی أسالک باسمک الذی خلقت به کل شی، و کَتبته علی کُل شیء.**

من بواسطه‌ی آن اسمت که هرچیزی را بدان آفریدی و بر همه چیز آن را ثبت کردی از تو تقاضا می‌کنم.

آل محمّد(ص)، اسم اعظم خدا:

اسم‌های حق تعالی سه دسته است؛ ذات، صفات و اسمی که سرّ ذات و روح صفات است، کلمه‌ای است که در همه‌ی موجودات ساری و جاری است، موجودات در برابر او مطیع‌اند و رام، «الله»، نام مقدس و عَلَم برای ذات احدیت است وکلمه‌ی «واحد» اسم صفات برای احدّیت است که برابر با «محمّد» می‌شود و اسمی که روح صفات و سرّ ذات می‌شود، ع ل ی است، نور النور و هر یک از این سه اسم، اسم اعظم است، بنابراین نام جلاله «الله» اسم مقدس و مکرّم و اسم «محمّد» ظاهر اسم اعظم می‌شود زیرا واحد صورت وجود و منبع موجود و ظاهر معدود است. و اسم «ع ل ی» ظاهر باطن وباطن ظاهر است، پس حقیقتاً اسم اعظم می‌شود، زیرا جامع اسرار ربوبیت، و نبوت، ولایت و حکومت، سلطنت و جبروت، عظمت و تصرف الهی است؛ **﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (روم: ۲۷).**

مَثل اعلی در آسمان‌ها و زمین، علی﴿ عليه السلام﴾ است؛ وقتی گفته می‌شود «ا ل م» هر یک از این سه حرف متضمن محمّد و علی است و «الله» عَلَم برای ذات معبود و واجب الوجود است و هنگامی که می‌گویی «یا الله» با «یا» صدا زده‌ای و با اسم

مناجات کرده‌ای، و معنای اسم قصد کرده‌ای، که همان اسم ذات مقدس است و با اشباع ضمّه ی هاء، ذات را آشکار کرده‌ای که نام علی می‌شود، که در معنا به ذات رب معبود اشاره می‌کند و با حروف به کلمه‌ای دلالت دارد که وجود به آن قائم است، و باگفتن «لا اله الا هو»؛ حروف تنزیه و نفی و اثبات را که ده حرف است در یک عبارت اظهار می‌کنی؛ آیه: ﴿**تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ**﴾ (***بقره: ۱۹۶***). آن ده‌گانه‌ی کامل است، یعنی در عالم هستی فقط الله، یگانه معبود زنده، واجب‌الوجود، قادر، عالم و سزاوار عبادت است، اعداد حروف «لا اله الا الله» در ظاهر و باطن متضمن نام علی‌ست به این معنا که؛ الله لا اله الا الله، و علی، سر خفی و امین اوست و نور فراگیر حق در آسمان‌ها و زمین.

[در مورد فضیلت‌های علی؛ پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**بُعث علی مع کل نبی سِراً و بعث معی جهراً**» علی، باطناً با هر پیامبری بوده است و همراه من آشکار. (***شرح دعاء الجوشن: ۱۰۴، و جامع‌الاسرار: ۳۸۲-۴۰۱ ح ۷۶۳-۸۰۴ و المراقبات: ۲۵۹***).

در گفتار نورانی دیگر فرمود: انتَ منی بمنزله هارون من موسی و لکن لا نبی بعدی؛ مقام تو نسبت به من مانند هارون است نسبت به موسی با این تفاوت که بعد از من پیامبری نمی‌آید. (***الانوار النعمانیه: ۳۰/۱***). تا مردم بدانند نبوت به پایان رسید و ولایت از راه رسید؛ اگرچه ولایت همراه رسالت به صورت سرّی بود و با پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ علنی شد.

حضرت علی ﴿علیه السلام﴾ در پاسخ کسی که از فضیلت‌های آن حضرت نسبت به پیامبران عظیم‌الشأن الهی پرسیده بود فرمود: «**والله قد کنتُ مع ابراهیم فی النار؛ و انا الذی جَعَلتها برداوسلاما، و کنتُ مع نوح فی السفینه فانجیته من الغرق، و کنت مع موسی فعلمته التوراه و انطقتُ عیسی فی المهد و علمته الانجیل، و کنت مع یوسف فی الجبُ فانجیته من کید اخوته، و کنت مع سلیمان علی البساط و سخرت له الریاح**». (***الانوار النعمانیه: ۳۱/۱***).

به خدا سوگند که من با ابراهیم در آتش بودم و من بودم که آتش را برای او سرد و ایمن کردم، و با حضرت نوح در کشتی بودم و او را از غرق شدن نجات دادم، من

تورات را به موسی یاد دادم، و عیسی را در گهواره سخن‌گو کردم و انجیل را به او آموختم، و با یوسف در چاه بودم و او را از مکر برادرانش نجات دادم، و همراه سلیمان روی فرش او بودم و بادها به امر من مسخّر او شده بودند.

ابن جوزی و قاضی عیاض قول عبّاس را در مدح پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نقل کرده‌اند:

وَرَدتَ نـارَ الخـلیل مکـتتما　　　تـجول فـیها و لَستَ تـحترق

– تو مخفیانه در آتش ابراهیم می‌گشتی و آتش نمی‌گرفتی. (***الوفا باحوال المصطفی: ۲۸ الباب الثانی*** – ح ۹، ***وینابیع الموده: ۱۳-۱۴***).

یـا بـردَ نـار الخـلیل یا سـببا　　　لعـصمه النـار و هـی تـحترق

– ای سرد کننده‌ی آتش ابراهیم﴿علیه السلام﴾ ای مانع سوزش آتش افروخته. (***الشفا بتعریف المصطفی: ۱/۱۶۷-۱۶۸***).

«قسطلانی» در «المواهب» سروده است:

سکن الفؤاد فعش هنیئا یا جسد　　　هذا النعیم هو المـقیم الی الابَـد

– ای جسد قلبت را آرام کن تا آسوده زندگی کنی این آرامش تا ابد ماندگار خواهد بود.

روح الوجود حیاه مَـن هـو واجـد　　　لولاه مـاتَمَّ الوجـود لمــن وَجـد

– روح هستی، زندگی کسی است که وجود دارد، اگر نبود، هستی برای موجودات کامل نمی‌شد.

عیسی و آدم و الصدور جـمیعهم　　　هــم أعــین هــو نــورها لمــاورد

– او نور چشم حضرت عیسی و آدم و همه اولیاء و انبیاء گذشته است.

لو أبــصر الشـیطان طـلعة نـوره　　　فی وجه آدم کانَ اوّل من سَـجد

– اگر شیطان هم فروغ نور او را در چهره‌ی آدم دیده بود، قبل از همه سجده می کرد.

او لورأی النــمرود نــورَ جــماله　　　عَبَدَ الجلیل مع الخلیل و لا عَنَدَ

– اگر نمرود هم نور جمال او را دیده بود همراه حضرت ابراهیم به عبادت حق می‌پرداخت و دست از لجاجت می‌کشید.

لکن جمال الله جَلّ فلایری   اِلّا بتخصیص مِن الله الصمد

– اما جمال حق تعالی باشکوه‌تر از آن است که با چشم بی‌فروغ دیده شود مگر از لطف خدای بی‌نیاز این بصیرت به او عطا شود. ***(المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه: ۴۴/۱)***.

و شیخ محمد حسین اصفهانی در مدح آن یگانه‌ی وجود سروده است:

طأطأ کُـل الانـبیاء لطـاها   ذلک عــزُّ عَـزّ أن یُـضاهی

– همه‌ی انبیاء در برابر عظمت «طاها»؛ پیامبر اکرم سر ارادت فرو آورده‌اند، او صاحب عزّت بی‌نظیری است.

تقبلت تربه آدم الصـفی   بیمنه أکرم به من خلف

– خاک حضرت آدم برگزیده به حرمت او مورد احترام قرارگرفت، چه با ارزش است وگرامی چنین خلف باعظمت.

و سجده الاملاک لالغـرّته   بَل نور یاسین بدافی غرّته

– سجده‌ی فرشتگان در برابر آدم به خاطر سیمای درخشان او نبود، بل که نور پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در چهره‌ی او هویدا شده بود.

بـه نـجی نـوح مِـن الطـوفان   بمرسلات اللطف و آلاحسـان

– حضرت نوح با مدد لطف و احسان پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ از طوفان نجات یافت. ***(الانوار القدسیه: ۲۰)***. صفوری گفته است: هنگامی که حضرت ابراهیم﴿علیه السلام﴾ به آتش افکنده شد نور حضرت محمّد﴿صلی الله علیه و آله﴾ در سینه‌ی او بود و به هنگام ذبح این نور به حضرت اسماعیل منتقل شد. ***(نزهه المجالس: ۲۴۵/۲)***.

– روایت شده است که امام صادق﴿علیه السلام﴾، سحر جادوگران فرعون را در مقابل موسی باطل کرد. ***(الاختصاص: ۲۴۷)***.

امام حسن عسکری﴿علیه السلام﴾ فرمود:

«قد صعدنا ذری الحقائق باقدام النبوه و الولایه، و نورنا سبع طبقات اعلام الوری بالهدایه، فنحنُ لیوث الوغی و غیوث الندی و طعنا ألعدی، فینا السیف و القـلم فـی العاجل، و لواء الحمد و العلم فی الاجل... فالکلیم لبس حلّه الاصطفاء لما شاهدنا منه

الوفاء و روح القُدس فی جنان الصاقوره ذاق مِن حدائقنا الباکوره ... و هذا الکتاب ذرّه مِن جَبَل الرحمه و قطره من بحر الحکمه». *(المراقبات:* **۲۴۵).**

ما با قدم‌های نبوّت و ولایت قله‌های حقیقت را فتح کردیم، و نور ما هفت طبقه‌ی مخلوقات را هدایت کرده است (پرتو هدایت ما همه‌ی ره‌جویان را هدایت می‌کند)، مائیم شیر میدان‌های شجاعت و دریاهای سخاوت برای گرفتاران فقر و مسکنت و اسلحه‌ی قدرتمند در برابر عداوت، در آینده قدرت سلاح و صلاح، به دست و قلم ما خواهد بود، همان‌طورکه پرچم توحید و علم در دست ماست... اگر حضرت موسای کلیم‌الله برگزیده‌ی حق تعالی شد به خاطر وفای به عهدی است که ما از او دیدیم، و روح القدس در بهشت‌های برین از باغ‌های بکر ما چشید... و این عبارت‌ها ذرّه‌ای از کوه رحمت و قطره‌ای از دریای حکمت است.

- پیامبر اکرم فرمود: «**الله المعطی و انا القاسم**»، خداوند عطا می‌فرماید و من تقسیم می‌کنم؛ همه‌ی الطاف و فیض الهی در دنیا و آخرت برای بندگان از دستان مبارک آن حضرت صادر می‌شود. *(شرح الشمائل:* **۲۴۶/۲).**

- و امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**انا آدم الاول انا نوح الاول**» *(الانسان الکامل:* **۱۶۸).**

اوّلین آدم و اولین پیامبر- حضرت نوح -من بودم!

- «شعراوی» از استاد خود نقل کرده است که حضرت نوح﴿علیه السلام﴾ روی لوحی نام علی بن ابی‌طالب را نوشته و رو به آسمان گرفته بود و به همین سبب از آسیب طوفان در امان بود. *(الفتوحات؛ سلیمان الجمل:* **۹۳).]**

روایت شده است، روزی ابلیس از کنار امیرالمؤمنین عبور کرد، حضرت به او فرمود: «**یا أبا الحارث ما ادخَّرتَ لِمَعادک**»؟ ای ابوحارث برای آخرتت چه توشه‌ای ذخیره کرده‌ای؟

- فقال حبک؟ محبت تو! *(بحار الانوار:* **۸۰/۲۷).**

در شرایط استجابت دعا خدا فرموده است: **عبادی من کانت له الیکم حاجه فَسألکم بمن تحبون أجبتم دعاءه! الافأ علموا أن أحب عبادی اِلیَّ و اکرمهم لدیّ، محمد و**

علی حبیبی و ولیی، فمن کانت له اِلیَّ حاجه فلیتوسل اِلیَّ بهما، فانی لا اردسؤال سائل سَالنی بهما، فانی لاارد دعاءه، و کیف أرد دعاء مَن سالنی بحبیبی و صفوتی، و ولیی و حجتی، و روحی و کلمتی، و نوری و آیتی، و بابی و رحمتی، و وجهی و نعمتی، الا و انی خلقتهم مِن نور عظمتی، و جعلتهم اهل کرامتی و ولایتی، فمن سألنی بهم عارفاً بحقهم و مقامهم، وجبت له منی الاجابه و کان ذلک حق علی. (*وسائل الشیعه*: ۱۱۴۲/۴.۴ و ۱۰۲/۷).

ای بندگان من همان‌طور که هرگاه فردی از شما به واسطه‌ی کسی که آن را دوست دارید درخواستی کند به تقاضای او پاسخ مثبت می‌دهید، من هم حاجت هرکس که مرا به نام محبوب‌ترین و شریف‌ترین بندگانم که محمّد و علی است بخواند و به آن دو متوسل شود دعایش را اجابت می‌کنم و هرگز چنین درخواستی محروم نمی‌شود و چگونه دعایی که به نام و واسطه‌ی حبیب و برگزیده و ولی و حجتم و روح وکلمه‌ام و نور و آیتم و باب و رحمتم و وجه و نعمتم مطرح می‌شود را رد کنم، بدانید که من آن‌ها را از نور عظمتم آفریدم و ایشان را شایسته‌ی کرامت و ولایت خویش ساختم، پس هر کس با معرفت نسبت به حق و مقام آن‌ها از من تقاضا کند، برآوردن حاجتش بر من واجب می‌شود:

اسم اعظم نامی است که دعا با آن به اجابت می‌رسد؛ **﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾** (*الاعلی*: ۱).

نام بلند مرتبه‌ی پروردگارت را تسبیح کن، و **﴿سَبِّحْ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾** (*واقعه*: ۷۴)، اعلی اسم ذات و عظیم جامع ذات و صفات است.

گفته شده است که امیرالمومنین در دعای خود برای برگرداندن آفتاب بعد از غروب عرض کرد: باسمک العزیز، باسمک العظیم. به نام عزتمندت و به اسم باشکوهت! حضرت علی فرمود: من خدا را به نام اعظمش خواندم و آفتاب را برگرداند؛ مصداق «عزیز» محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و «عظیم»، علی﴿علیه السلام﴾ است.

به این ترتیب **«سَبّح اسم ربک العظیم»** یعنی نام پروردگار شکوهمند و با عظمت خود را با نام باشکوه و رفعتش تسبیح کن، زیرا تقدیس صفات خود توحید ذات

است و عظمت محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی ﴿علیه السلام﴾ از هر موجودی باشکوه‌تر است و از همه‌ی صفات به ذات نزدیک‌تراند.

تقرب پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در شب معراج در عبارت «فکانَ قابَ قوسین او ادنی»، قرب مکانی نبود زیرا خداوند رحمن در مکانی نگنجد اگرچه هیچ مکانی هم خالی از او نباشد، بنابراین قرب صفاتی به ذات بود، تقرب واحد به احد، زیرا آن حضرت مصداق «کلمه العلیا» در آفرینش است، برترین مخلوقی که در ازل گوی رفعت و سیادت و عظمت را از همگان ربوده است، رفعتی که ابدی است، نوری که هستی پرتویی از اوست و همه‌ی موجودات از کمال او از کتم عدم پا به عرصه‌ی هستی گذاشته‌اند، در آن تقرب خاص محمّدی، وحی ویژه به او، صحبت از امیرالمومنین ﴿علیه السلام﴾ بود؛ ﴿**فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى**﴾ **(نجم: ۱۰)**.

علی(ع)؛ فاتحه الکتاب است:

سرّ غیب در «فاتحه الکتاب» - سوره‌ی حمد - است و مغز فاتحه الکتاب، «بسم الله الرحمن الرحیم» است؛ ذکر توحیدی در آیه ی ﴿**إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ**﴾ ***(الاسراء: ۴۶)***.

همان «بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» است.

تعداد حروف آن برابر با عدد اسم (و ا ح د)، ۱۹ می‌شود، جامع وحدت و توحید و وحدانیت است و این ظهور ذات در اسم اعظم است.

سِرّ «سین» میان «با» و «میم» که همان اسم مخزون و باطن اسم اعظم باشد، امیرالمومنین است؛ «**انا باطن السّین، و انا سِرّالسین**» اسم اعظم که دعا با آن به اجابت می‌رسد و همه‌ی موجودات در برابر آن سر تسلیم و اطاعت فرو می‌آورند از «بسم‌الله الرحمن الرحیم» استخراج می‌شود.

راز «بسم‌الله» در حرف «باء» نهفته است، حرف «باء» بیانگر مقام رسالت و «رمز» باء در نقطه‌ی آن است، نقطه‌ای که به مقام ولایت اشاره دارد، عدد «سین»، ۱۰ و عدد میم، ۹۲ می‌شود، سین از اسامی علی است و میم با عدد ۹۲، نام

محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌شود که خداوند متعال هر دو را در کنار یک‌دیگر قرار داده است و الف توحید میان هر دو مختفی شده است، بنابراین وجود و موجود و معدود همه از این منبع آمده‌اند.

علی(ع) چشمه‌سار آفرینش:

امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ به عمار فرمود:

«یا عمار باسمی تکوّنت الکائنات و الاشیاء، و باسمی دعا سائر آلانبیاء، و انا اللوح، و انا القلم، و انا العرش، و أنا الکرسی، و انا السموات السبع، و انا الاسماء الحسنی، و الکلمات العلیاء» *(جامع الاسرار: ۲۰۵ ح ۳۹۴)*.

ای عمّار! همه‌ی موجودات و اشیاء به نام من به وجود آمدند، انبیا با نام من از خدا تقاضا کردند، لوح منم، قلم منم، عرش خدا و کرسی و آسمان‌های هفت‌گانه و اسمای حسنای خداوند و برترین کلمات حق تعالی من هستم.

هرجا اسم علی باشد حتماً نام محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ مذکور است اما عکس آن چنین نیست زیرا ولایت زیر مجموعه‌ی نبوّت است. آن حضرت در تفسیر و تأویل آیات آغاز سوره‌ی بقره فرمود: «ا ل م»، از حروف اسم اعظم خداوند است، **«ذلک الکتاب لاریب فیه»**، کتاب؛ علی است بدون هیچ شک و تردیدی، **«هدی للمتقین»**؛ تقوی، سپری است که انسان را از آتش جهنم حفظ می‌کند و کسی از آتش جهنم در امان نمی‌ماند مگر با محبت علی، بنابراین حقیقت تقوی؛ دوست داشتن علی است، هر تقوایی که بدون محبت علی باشد، تقوای مجازی است نه حقیقی و چنین تقوایی صاحب خود را از آتش حفظ نمی‌کند.

«الذین یُؤمنون بالغیب»؛ غیب روز رجعت و روز قائم و روز قیامت است و همگی از ایّام آل محمّد است.

همان ایّامی و اولیایی که به امر خداوند، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به مردم ابلاغ فرمود؛ **﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللهِ﴾** *(ابراهیم: ۵)*.

«یقیمون الصلاه»؛ حقیقت نماز هم محبت علی است زیرا نماز ارتباط با

خداست و این ارتباط با مغفرت و رحمت و تقرب قرین نمی‌شود مگر با محبت علی﴿علیه السلام﴾ پس هر کسی در عمل به محبت علی قیام کند، نماز خود را به پا داشته است، بنابراین هر نماز واجبی که همراه با ولایت علی﴿علیه السلام﴾ نباشد تنها عبادتی است مجازی بلکه باعث تباهی می‌شود و گمراهی، زیرا آن‌گونه که خداوند امر فرموده است به عبادت او نپرداخته است، در این مسیر راه را گم کرده است و در اطاعت گرفتار معصیت شده است و به خاطر این نوع عبادت به مجازات می‌رسد.

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید   شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

(حافظ)

«**و ممارزقنا هم یُنفقون**»؛ از آنچه به آن‌ها روزی دادیم انفاق می‌کنند.

انفاق واجبی که باعث حیات جان‌ها می‌شود و جان و جسد را از عذاب دردناک نجات می‌دهد همان معرفت به مقام آل محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ است، هر انفاقی غیر از این مجاز است هرچند انفاق واجب باشد چه رسد به انفاقی که موجب نفاق می‌شود!

«**والذین یومنون بما انزل الیک**»: یعنی به آنچه در حق علی﴿علیه السلام﴾ نازل شده ایمان دارند، زیرا کسانی که به آیات مربوط به شأن و منزلت آن حضرت ایمان نداشته باشند، در واقع فاقد ایمان هستند و چنین ایمانی باعث نجات نمی‌شود، خداوند به چنین اشخاصی می‌فرماید: ﴿**یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا**﴾ ***(نساء: ۱۳۶)***.

تقاضای ایمان قلبی بعد از ایمان زبانی نه تنها تناقضی با هم ندارد بلکه نوعی رقابت جهت سبقت است یعنی ای کسانی که به پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ ایمان آورده‌اید اکنون به علی﴿علیه السلام﴾ ایمان آورید تا ایمانتان کامل شود.

و «**انزل من قبلک**»: آیاتی که مربوط به علی است.

و (و بالاخره هم یوقِنون) یعنی یقین دارند حاکم روز جزاء علی﴿علیه السلام﴾ است همان‌طور که حکم دنیا نیز به او سپرده شده است.

چنین افرادی از جانب پروردگار خود رهیافته‌اند و با این معرفت به رستگاری می‌رسند؛ ﴿**اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون**﴾ ***(بقره: ۵)***.

معرفت نورانی به امامت:

امیرالمؤمنین به سلمان و ابوذر فرمود:

«من کان ظاهره فی ولایتی اکثرمن باطنه خَفَّت موازینه؛ یا سلمان لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیه، و اذا عرفنی بذلک فهو مومن، امتحن الله قلبه للایمان، و شرح صدره للاسلام، و صار عارفاً بدینه مستبصرا، و من قصر عن ذاک فهوشاک مرتاب، و یا سلمان و یا جندب، ان معرفتی بالنورانیه معرفه الله، و معرفه الله معرفتی، و هوالدین الخالص، بقول الله سبحانه: «و ما أمروا الالیعبدوا الله مخلصین له الدین» (بینه: ۵)، و هواالاخلاص، و قوله: (حنفاء) و هوا الاقرار بنبوه محمد ﴿ﷺ﴾، و هو الدین الحنیف، و قوله: (و یقیموا الصلوه)، و هی ولایتی، فمن والانی فقدأقام الصلاه، و هو صعب مستصعب... هرکس بیش از باطن اظهار ولایت من کند میزان اعمالش در قیامت وزن و ارزشی ندارد، سلمان! ایمان مومن کامل نمی‌شود مگر معرفتش به مقام من نورانی شود، در این صورت مومن واقعی می‌شود، و خداوند قلب او را به ایمان راستین آزموده است و ظرف وجودی او را برای تسلیم در برابر امر الهی توسعه می‌دهد، در امر دین صاحب بینش و بصیرت می‌شود، آن که به این مرحله نمی‌رسد دچار شک و تردید می‌شود، ای سلمان و ای جندب! کسب معرفت نورانی به ولایت من همان معرفت توحیدی است و معرفت خدا برابر با معرفت من است و این است دین خالص، خداوند سبحان می‌فرماید: ما به آن‌ها فرمان قاطعانه دادیم تا دین خود را خالص کنند و این اخلاص در توحید است، و (حنفاء) یعنی اقرار به نبوت پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ که صاحب دین حنیف است و (یقیموا الصلاه) یعنی ولایت من که هرکس پذیرای ولایت من باشد موفق به اقامه‌ی نماز شده است و این اعتقاد بسیار دشوار است.

و (یؤتوا الزکاه) یعنی اقرار به امامت ائمه، و (ذلک دین القیمه) یعنی دینی که بر پایه‌ی استوار توحید خالصانه و اقرار به نبوّت و ولایت باشد.

ای سلمان و ای ابوذر! هر مومنی که به این مرحله از ایمان رسیده باشد با ظرفیتی که خداوند به او عطا می‌کند در شأن و منزلت والای ما شک نمی‌کند و

هرکس با تردید چون و چرا بگوید که چه طور ممکن است؟ کافر می‌شود، در برابر امر الهی تسلیم شوید، که مائیم امر خداوند، سلمان! ابوذرا! خداوند مرا امانت‌دار خود در میان بندگانش قرار داد، مقام خلافت در میان عباد و بلاد به من عطا فرمود، و فضیلت‌هایی به من عنایت فرمود که کسی نمی‌تواند آن‌ها را توصیف کند، مقامی که عارفان به آن پی نمی‌برند، اگر این گونه به مقام من اعتراف کنید در زمره‌ی مومنان واقعی محسوب می‌شوید، سلمان! خداوند متعال فرمود: **(واستیعنوا بالصبر و الصلاه)** مصداق صبر: پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و مصداق نماز، ولایت من است به همین سبب فرمود: (و انها لکبیره) و نفرمود (انهما) یعنی پذیرش ولایت من دشوار است، آن‌گاه فرمود: **﴿إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾** ***(بقره: ۴۵)***. خاشعین که استثناء شده‌اند همان معتقدان به ولایت من هستند، کسانی که با نور هدایت من به بصیرت رسیده‌اند، ای سلمان! ما سرّ خداوندیم که کسی نمی‌تواند آن را مخفی کند، نور خاموش نشدنی پروردگاریم، نعمت خداوندیم که پاداش و سپاس آن ادا نمی‌شود، اوّل ما محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و وسط ما محمّد و آخر ما هم محمّد است، هرکس به مقام ما معرفت یابد، به دین کامل و ماندگار رسیده است.

یا سلمان و یا جندب، کنت و محمّداً نوراً نسبح قبل المسبحات، و نشرق قبل المخلوقات فقسم الله ذلک النور نصفین: نبی مصطفی، و وصی مرتضی، فقال الله عزّ و جل لذلک النصف: کُن محمداً، و للاخرکن علیا، و لذلک قال النبی ﴿صلی الله علیه و آله﴾: أنا من علی، و علی منی، و لایؤدی عنی الا أنا أو علی. ***(مسند احمد: ۹۸/۱ ط م و: ۱۵۹ ح ۷۷۲ ط: ب و صحیح الترمذی: ۶۳۲/۵ ح ۳۷۱۲.***

نور من و محمّد قبل از هر تسبیح‌گویی به تسبیح حق مشغول بود، و قبل از هر مخلوقی ظهور کردیم، خداوند آن نور را به دو بخش قسمت کرد؛ پیامبری برگزیده و جانشینی پسندیده، خداوند قدرتمند و بلند مرتبه به آن نصف فرمود: محمّد باش و به نیم دیگر فرمود: علی باش! به همین سبب پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: من از علی هستم و علی از من است.

چنین تعبیرهایی در قرآن کریم نیز ذکر شده است؛ **﴿أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾** ***(آل عمران:***

۶۱). جان ما و جان شما؛ حضرت علی﴿علیه السلام﴾ در ماجرای مباهله مصداق جان ما برای پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود و این خود بیانگر اتحاد روحی و نوری آن حضرات است و یا تعبیر: ﴿**أَفَإِيْن مَاتَ أَوْ قُتِلَ**﴾ ***(آل عمران: ۱۴۴)***، اگر پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ از دنیا برود و یا وصیّ او به قتل برسد، زیرا هر دو یک چیز و یک معنا و یک نوراند که در معنا و صفت با هم متحد و در پیکر و نام از هم جدا شده‌اند؛ اتحاد در عالم ارواح «**انت روحی التی بین جنبی**» تو جان من در سینه‌ام هستی، و در عالم اجساد فرمود: «**أنت منی و انا منک ترثنی وارثک**» تو از من هستی و من از توام از من ارث می‌بری و من هم از تو، «**انت منی بمنزله الروح و الجسد**» تو برای من مانند جان برای جسمی.

این اتحاد در سلام و صلوات بر پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ جلوه‌گر است؛ ﴿**صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً**﴾ ***(احزاب: ۵۶)***. به محمد صلوات و به علی سلام دهید، صلوات بر نبی و سلام بر وصی، صلوات شما بر پیامبر بخاطر رسالت نفعی برایتان ندارد مگر زمانی که همراه با سلام بر علی صاحب ولایت باشد.

یا سلمان و یا جندب، و کان محمّد الناطق، و انا الصامت، و لا بدفی کل زمان من صامت و ناطق، فمحمد صاحب الجمع، و انا صاحب الحشر، و محمد المنذر، و انا الهادی، و محمد صاحب الجنه، و انا صاحب الرجعه، محمد صاحب الحوض، و انا صاحب اللواء، محمد صاحب المفاتیح، و انا صاحب الجنه و النار و محمد صاحب الوحی، و انا صاحب الالهام، محمد صاحب الدلالات، و انا صاحب المعجزات، محمد خاتم النبیین، و انا خاتم الوصیین، محمد صاحب الدعوه، و انا صاحب السیف و السطوه، محمد النبی الکریم، و انا الصراط المستقیم، محمد الرؤوف الرحیم، و أنا العلی العظیم.

ای سلمان و ابوذر! محمّد گویا بود و من ساکت، در هر دوره‌ای حتماً یک نفر سخن‌گو و دیگری ساکت است، محمد در این دنیا مردم را جمع کرد و من در روز حشر، محمّد بیم دهنده بود و من هدایت‌گر، محمد صاحب بهشت و من صاحب رجعت، محمد صاحب حوض و من پرچم‌دار، او کلیددار و من تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم، به محمد وحی می‌شد و به من الهام، کار او روشن‌گری بود و ارائه‌ی معجزه با من، محمّد خاتم پیامبران بود و من خاتم اوصیاء، دعوت بر عهده‌ی او بود

و حمایت با من، او پیامبری کریم بود و من راه مستقیم، او دل‌سوز بود و مهربان و من بلند مرتبه و باشکوه.

یا سلمان! قال الله سبحانه: ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ **(غافر: ۱۵)**.

خداوند به امر خود روح را به هرکس از بندگان خود که بخواهد می‌فرستد.

ولا يعطى هذا الروح الامن فوض اليه الامر و القدر، و أنا أحيى الموتى، و اعلم ما فى السموات و الارض، و انا الكتاب المبين، يا سلمان، محمد مقيم الحجه، و أنا حجه الحق على الخلق، و بذلک الروح عرج به الى السماء، انا حملت نوحاً فى السفينه، انا صاحب يونس فى بطن الحوت، و انا الذى حاورت موسى فى البحر، و اهلكت قرون الاولى، اعطيت علم الانبياء و الاوصياء و فصل الخطاب، و بى تَمّت نبوه محمد، أنـا أجـريت الانهار و البحار، و فجرت الارض عيونا، أناكاب الدنيا لوجهها، انا عذاب يوم الظله، انا الخضر معلم موسى، انا معلم داود و سليمان، أنا ذوالقرنين، انا الذى رفعت سمكها باذن الله عز و جل، انا دحوت ارضها، انا عذاب يوم الظله، انا المنادى مِن مكان بعيد، أنا دابه الارض، أنا كما يقال لى رسول الله ﴿صلى الله عليه و آله﴾: انت يا على ذوقرنيها، و كلا طرفيها، و لک الاخره و الاولى، يا سلمان اِن ميتنا اذا مات لم يمت، و مقتولنا لم يقتل، و غائبنا اذا غاب لم يغب، و لا نلدولانولد فى البطون، و لايقاس بنا أحدمن الناس، انا تكلمتُ على لسان عيسى فى المهد، أنا نوح، انا ابراهيم، أنا صاحب الناقه، انا صاحب الراجفه، انا صاحب الزلزله، انا اللوح المحفوظ، الى انتهى علم مافيه، انا أتقلب فى الصور كيف شاء الله، من رآهم فقدرآنى، و من رآنى فقد رآهم، و نحن فى الحقيقه نورالله الذى لا يزول و لا يتغير.

روح الهی فقط برای کسی می‌آید که امر و قدر الهی به او واگذار شده باشد، من مردگان را زنده می‌کنم، و هرچه در آسمان‌ها و زمین است را می‌دانم، کتاب روشن‌گر من هستم، ای سلمان! محمد ﴿صلى الله عليه و آله﴾ حجت اقامه می‌کرد و من حجت خداوند بر خلقم و با همان روح به آسمان عروج کرد، من کشتی نوح را به سلامت بردم، من مونس یونس در شکم نهنگ بودم، من با موسی در دریا صحبت کـردم، مـجرمان گذشته را هلاک کردم، علم همه‌ی انبیاء و اوصیاء آن‌ها به من داده شد، داوری نهایی

به من واگذار شد، و رسالت پیامبر با ولایت من کامل شد، رودها و دریاها به امر من جاری شدند، و چشمه‌های زمین را جاری کردم، من چهره‌ی دنیا را به زمین زدم، عذاب روز پردرد و تاریک هستم، خضری که معلم موسی بود من هستم، همان‌طور که معلم داود و سلیمان بودم، ذوالقرنین من هستم، من همان کسی هستم که توانست به اذن خداوند متعال آسمان را برافراشته کند و زمین را پهناور، کسی که از مکانی دوردست فریاد می‌زند من هستم، جنبنده‌ی زمین من هستم، من همانم که رسول خدا﴿صلی الله علیه وآله﴾ این گونه توصیف فرمود: علی! تو ذوالقرنین و هر دو طرف آن هستی، آخرت ودنیا به تو تعلق دارد، سلمان! وقتی یک نفر از ما می‌میرد او در واقع نمرده است، و کشتگان ما در حقیقت کشته نشده‌اند، و هرکس از ما غائب شده است در واقع غایب نیست، مثل ما کسی از شکم‌ها متولد نمی‌شود و هیچ کس از مردم با ما مقایسه نمی‌شود، من از زبان عیسی در گهواره سخن گفتم، من نوح نبی هستم، من ابراهیم هستم، صاحب شتر (حضرت صالح) من هستم، صاحب زمین لرزه و زلزله من هستم، من لوح محفوظم، علمی که در لوح محفوظ ثبت است به من منتهی می‌شود، هر طور خدا بخواهد من در صور می‌دمم هرکس آن‌ها را ببیند مرا دیده است، و آن که مرا می‌بیند آن‌ها را دیده است، ما در حقیقت نور ثابت و بدون تغییر الهی هستیم.

یا سلمان: بنا شرف کُلِّ مبعوث، فلاتدعوناأرباباً، و قولوا فینا ما شئتم، ففینا هلک و بنانجی یا سلمان: من آمنَ بما قلت و شرحتُ فهو مؤمن، امتحن الله قلبه للایمان، و رضی عنه و من شک و ارتاب فهو ناصب، و ان ادعی ولایتی فهو کاذب.

ما شرافت و افتخار هر پیامبری هستیم، شما به ما ادّعای خدایی نسبت ندهید و جز این هر مقامی که به ما نسبت دهید و مدح ما کنید صحیح است، آن‌ها که هلاک شدند به خاطر بی‌اعتنایی به حقوق ما بود و هر که نجات یافت به وسیله‌ی ما نجات پیدا کرد، پس هر کس به گفته‌ها و توضیحات من ایمان آورد مومن است، چنین فردی خداوند قلب او را برای ایمان آزموده است، و از او راضی شده است، و هرکس در این گفته‌های من شک و تردید کند او دشمن اهل بیت می‌شود هرچند ادعای پذیرش ولایت من هم داشته باشد، دروغ‌گوست.

یا سلمان أنا و الهداه من اهل بیتی سرّ الله المکنون، و اولیاء ه المقربون، کلنا واحد، و سرّنا واحد، فلا تفرقوا فینا فتهلکوا، فانا نظهر فی کل زمان بماشاء الرحمن، فالویل کل آلویل لمن انکرما قلت، و لاینکره الا اهل الغباوه، و من ختم علی قلبه و سمعه و جعل علی بصره غشاوه.

ای سلمان! من و هدایت‌گران اهل بیتم سرّ پوشیده‌ی خداوند و اولیاء مقرب او هستیم، همه‌ی ما یکی و سرّ ما نیز یکی‌ست، در مورد ما متفرق نشوید که به هلاکت می‌رسید، ما به خواست خداوند رحمن در هر زمان و دوره‌ای ظهور می‌کنیم.

صد وای و افسوس بر کسی که گفته‌های مرا انکار کند اگرچه کسانی که کودن باشند و خداوند بر قلب وگوش و چشم‌شان مهر زده و پرده افکنده باشد، این حقایق را منکر می‌شوند.

یا سلمان، انا ابوکل مُومن و مُومنه، یا سلمان! انا الطامه الکبری، أنا الازفه اذاأزفت، انا الحاقه، انا القارعه، أنا الغاشیه، انا الصاخه، انا المحنه النازله، و نحن الایات والدلالات و الحجب و وجه الله، انا کتب اسمی علی العرش فاستقر، و علی السموات فقامت، و علی الارض ففرشت، و علی الریح فَذَرت، و علی البرق فلمع، و علی الوادی فهمع، و علی النور فسطع، و علی السحاب فدمع، و علی الرعد فَخشع، و علی اللیل فدجی و اظلم، و علی النهار فأنار و تَبَسم. ***(به صورت مختصر در عیون الحکم و المواعظ: ۱۶۷).***

ای سلمان! من پدر هر مرد و زن مؤمن هستم. سلمان! حادثه‌ی بزرگ و رخ‌داد با عظمت آن‌گاه که فرا رسد، وقوع وعده‌ی حق، درهم کوبنده، فراگیرنده، فریاد کوبنده‌ی قیامت من هستم، آیات روشن‌گر و تجلی‌گاه حق ما هستیم، عرش الهی با نوشتن نام من بر روی آن آرام‌گرفت و آسمان‌ها با نام من افراشته شد و زمین گسترده شد و با اسم من بادها وزیدن‌گرفت و برق ابرها درخشید، و چشمه‌ها جوشید و نور پرتوافکن شد و ابر ریزان شد و رعد ترسید و شب تیره و تار شد و روز روشن و خندید.

و در خطبه‌ای دیگر در کتاب «واحده» از آن حضرت آمده است:

«الحمدلله مدهرالدهور، و مالک مواضی الامور، الذی کنابکینونیته، قبل خلق التمکین فی التکوین اولیین ازلیین لاموجودین، منه بَدأنا والیه نعود، الا انّ الدهر فینا قسمت حدوده، ولنا أخذت عهوده، والینا ترد شهوده، فاذا استدارت الوف الاطوار، و تطاول اللیل و النهار، فلا لعلامه العلامه دون العامه و السامه، الاسم الاضخم، العالم غیر المعلّم، أنا الجنب، و الجانب محمّد، العرش عرش الله علی الخلائق، أنا باب المقام، و حجه الخصام، و دابّه الارض، و صاحب العصر، و فصل القضاء و سفینه النجاه، لم تقم الدعائم بتخوم الاقطار، و لا اعمده فساطیط السجاف اِلّا علی کواهل امورنا، انا بحر العلم، و نحن حجه الحجاب، فاذا استدار الفلک، و قیل ماتَ أوهلک، الا ان طرفی حبل المتین الی قرار الماء المعین، الی بسیط التمکین، الی وراء بیضاء الصّین، الی مصارع قبور الطالقیین، الی نجوم یاسین، و اصحاب السین من العلیین العالمین، و کتم اسرار طواسین، الی البیداء الغبراء، الی حد هذا الثری، أنادیّان الدّین لارکبن السحاب، و لاضربن الرقاب، و لاهدمن ارما حجراً حجراً، و لاجلس علی حجرلی بدمشق، و لاسومن العرب سوم المنایا، فقیل متی هذا؟ فقال: اذا مِتُّ و صرتُ الی التراب، و سوّیٰ علی اللبن و ضُربت علی القباب. *البحار:* ۵/۴۱ح ۵ *با اندکی تفاوت*، و ۵۵/۴۰ح ۹۰ در حدیثی طولانی *از پیامبر اکرم* ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾.

سپاس و ستایش تقدیم خداوند که خالق روزگار است و مالک امورگذشته، آن که با وجودش ما بوده‌ایم، آنگاه که هنوز در هستی در اول و ازل آفرینش جز خدا موجودی نبود، از ما شروع شد و با ما ختم می‌شود، حدود روزگار میان ما قسمت شد، عهد و پیمان‌های او در مورد ما امضاء شد، وگواهان روزگار به محضر ما می‌آیند، زمانی که انواع مخلوقات پا به عرصه‌ی وجود می‌گذارند و شب‌ها و روزها از پی هم می‌آیند، هیچ علامت و نشانی جز عام و خاص نباشد، اسم با عظمت، دانشمند خودآموخته، جنب حق من هستم و جانب، پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ و عرش خدا در تدبیر و اداره‌ی مخلوقات، من آستان مقام و حجت در استدلال، و جنبده‌ی زمینم، صاحب عصر و زمانم، حکم قاطع در داوری هستم و کشتی نجاتم، حفظ ستون‌های نامرئی آسمان بر عهده‌ی ماست، خیمه و خرگاه هستی توسط ما اداره

می‌شود، دریای علم هستم و حجت پوشیده، وقتی چرخ و فلک هستی به حرکت در آید، وگفته شود او مرد یا به هلاکت رسید، بدانید ابتدا و انتهای ریسمان محکم الهی تا قرارگاه آب روشن وگوارا و حکومت مقتدر تا سرزمین روشن چین و قتل‌گاه طالقانی ها و ستارگان یاسین و اصحاب سین، آن ساکنان عالم بالا که آگاه از امور هستند، و نهان‌خانه‌ی اسرار خوبان، تا صحراهای غبارآلود و مرز این سرزمین، من حاکم بر امور آن‌ها هستم، بر ابرها سوار می‌شوم وگردن‌ها را می‌زنم، سد ارم را تکه تکه می‌کنم و بر سنگی در دمشق می‌نشینم، و عرب را به آن‌جا سوق می‌دهم.

از آن حضرت سؤال شد کی این اتفاق رخ می‌دهد، فرمود: وقتی از دنیا رفتم و به خاک برگشتم و لحد روی من گذاشتند و بر فراز قبرم بارگاه ساختند.

مقام علی(ع):

امیرالمومنین بعد از پایان جنگ خوارج سخن خود را با حمد خداوند و درود به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ آغاز کرد:

«انا اول المسلمین، انا اول المومنین، انا اول المصلین، انا اول الصائمین، انا اول المجاهدین، انا حبل الله المتین، انا سیف رسول رب العالمین، انا الصدیق الاکبر، انا الفاروق الاعظم، انا باب مدینه العلم، انا رأس الحلم، انا رایه الهدی، انا مفتی العدل، انا سراج الدین، انا امیرالمومنین، انا امام المتقین، انا سید الوصیین، انا یعسوب الدین، انا شهاب الله الثاقب، انا عذاب الله الواصب، انا البحر الذی لا ینزف، انا الشرف الذی لا یوصف، انا قاتل المشرکین، انا مبید الکافرین، انا غوث المؤمنین، انا قائد الغرّ المحجلین، انا اضراس جهنم القاطعه، انا رحاها الدائره، انا ساق اهلها الیها، انا ملقی حطبها علیها. انا اسمی فی الصحف عالیاً، و فی التوراه بریا، و عند العرب علیّا، و انّ لی اسماء فی القرآن عرفها من عرفها.

انا الصادق الذی امرکم الله با تباعه فقال: «وکونوا مع الصادقین» (دهر: ۱).

و انا صالح المؤمنین، انا المؤذن فی الدنیا و الاخره، انا المتصدّق راکعا، انا الفتی ابن الفتی اخو الفتی، انا الممدوح «هل أتی»، انا وجه الله، انا جنب الله، انا علم الله، انا عندی

علم ماکان و ما یکون الی یوم القیامه، لایدعی ذلک احد و لا یدفعنی عنه احد، جعل الله قلبی مضیئاً، و عملی رضیّاً، لقننی ربی الحکمه و غذانی بها، لم اشرک بالله منذ خلقتُ، و لم أجزع منذ حملت، قتلت صنادید العرب و فرسانها، و افنیت لیوثها و شجعانها، ایـها الناس، سلونی عن علم مخزون و حکمه مجموعه. *(میلانی: نفحات الازهار؛ ۲۱۳/۱۰)*.

در میان مسلمانان و مومنان و نمازگزاران و روزه‌داران و مجاهدان رتبه‌ی نخست به من تعلق دارد. گوی سبقت در این میدان‌ها از همگان ربوده‌ام، ریسمان محکم الهی من هستم، همان طور که شمشیر پیامبر خدا پروردگار جهانیان و بـزرگ‌ترین تصدیق کننده‌ی او و باشکوه‌ترین جدا کننده‌ی حق از باطل و آستان ورودی شهر علم پیامبر هستم، من اساس بردباری و پرچم‌دار هدایت و قاضی عادل و چراغ دین و امیرالمؤمنینم، پیشوای پرهیزکاران و سالار وصی پیامبران و سلطان دینم، شهاب فروزان خداوندم، عذاب پی‌گیر پروردگار و دریای بی‌پایان و صاحب شرافت غیر قابل توصیفم، کشـنده‌ی مشـرکان و نـابودگر کـافران و فـریادرس مـؤمنان و راه‌بـر روسفیدان قیامت هستم، اهل دوزخ به فرمان من روانه‌ی جهنم می‌شوند و هیزم جهنم به امر من شعله‌ور می‌شود.

در کتاب‌های آسمانی گذشته از من به نام عالیا و در تورات بریا و در میان عرب علی یاد شده است، در قرآن کریم اسم‌های متعددی برای من ذکر شده است که اهل آن می‌داند، راستگویانی که خداوند امر به همراهی با آن فرموده است من و فرزندانم هستیم؛ **«و کونوا مع الصادقین»**. (دهر: ۱).

درستکار مؤمنان و مؤمن شایسته من هستم، موذن دنیا و قیامتم، در رکوع انفاق کرده‌ام، جوانمرد و فرزند جوانمرد و برادر جوانمردم، سوره‌ی «هل اتی» در مدح من است، تجلی خداوندم، مجاور او، من علم پروردگارم، به همین سبب از حوادث گذشته و آینده تا قیامت آگاهم، هیچ‌کس جز من این ادعا ندارد و کسی آن را انکار نمی‌کند، قلبم به امر خدا روشن شده و علم پسندیده پروردگارم مرا از سرچشمه‌ی حکمت تغذیه کرد، از وقتی آفریده شده‌ام لحظه‌ای به خدا مشرک نشده‌ام وقتی به من حمله شده است نه تنها بی‌تابی نکرده‌ام بلکه شجاعان و سوارکاران مـعروف

عرب را از پا در آورده‌ام و شیرصفتان عرب را هلاک کرده‌ام، ای مردم از علوم ناشناخته و حکمت‌های فراهم آمده از من سؤال کنید.

خطبه‌ی افتخار:

اصبغ بن نباته می‌گوید؛ امیرالمومنین در بیان فضیلت‌های خود برای ما فرمود:

«انا اخو رسول الله و وارث علمه، و معدن حکمته، و صاحب سره و ما انزل الله حرفا فی کتاب من کتبه الا و قدصارالی، و زادلی علم ماکان و ما یکون الی یوم القیامه، اعطیت علم الانساب و الاسباب، و اعطیت الف مفتاح یفتح کل مفتاح الف باب، و مددتُ بعلم القدر، و اِنّ ذلک یجری فی الاوصیامن بعدی ماجری الیل و النهار حتی یرث الله الارض و من علیها، و هو خیر الوارثین.

من برادر پیامبر خدا و وارث علم اویم، و معدن حکمت و صاحب سِرّ وی هستم، هر حرفی که در کتاب خدا نازل شده است به تقریب یا تحقیق به من می‌رسد و علاوه بر این‌ها علم گذشته و آینده تا روز قیامت به من موهبت شد، از علم انساب و اسباب آگاهم، هزار کلید راه گشا به من داده شده است که با هر کدام هزار در از علوم باز می‌شود، به مدد لطف الهی از مقدرات با خبرم و همه‌ی این فضیلت‌ها به جانشینان من تا روز و روزگار است منتقل می‌شود تا سرانجام که بهترین وارثان، خداوند متعال، زمین و ساکنانش را به ارث می‌برد.

أعطیتُ الصراط و المیزان و اللواء و الکوثر انا المقدم علی بنی آدم یوم القیامه، ان المحاسب للخلق، انا منزلهم منازلهم، انا عذاب اهل النار، الا کل ذلک فضل من الله علی، و من اَنکران لی فی الارض کره بعد کره و عود بعد رجعه، حدیثا کما کنت قدیما، فقد رد علینا، و من رد علینا فقد ردّ علی الله.

راه مستقیم و میزان سنجش حق از باطل و علم هدایت و حوض کوثر- خیر فراوان - به من عطا شده است، روز قیامت پیشاپیش همه‌ی انسان‌ها هستم، حسابرسی از خلق خدا با من است که هر کدام را در قرارگاهش می‌گذارم، عذاب اهل جهنم بر عهده‌ی من است، بدانید که همه‌ی این مقام و فضیلت‌ها از ناحیه‌ی

خداوند بر من است، و هرکس منکر بازگشت دوباره‌ی من بعد از هر رجوع باشد، رجعتی جدید مانند گذشته، منکر ولایت ما شده است و منکر ما منکر خدا می‌شود.

انا صاحب الدعوات، انا صاحب الصلوات، انا صاحب النعمات، انا صاحب الدلالات، انا صاحب آلایات، انا صاحب الایات العجیبات، انا علام اسرار البریات، انا قرن من حدید، انا ابدا جدید، انا منزل الملائکه منازلها، انا آخذ العهد علی الارواح فی الازل، أنا المنادی لهم الست بربکم بأمر قیوم لم یزل.

دعاها را پاسخ گویم، درودها، سپاس‌ها و ستایش‌ها را جواب گویم، بر بلاها فرمانروایم، ره جویان را رهنمونم، معجزه‌ها دارم، معجزه‌های عجیب و شگفت، از اسرار مخلوقات آگاهم، مقام و جایگاه فرشتگان به امر من مشخص می‌شود، در ازل آن که از ارواح پیمان گرفت من بودم، ندای «الست بربکم» آیا من پروردگارتان نیستم، را به امر آن پاینده‌ی ازلی در آن عرصه طنین انداز کردم.

أنا کلمه الله الناطقه فی خلقه، أنا آخذ العهد علی جمیع الخلائق فی الصلوات، أنا غوث الارامل و الیتامی، أنا باب مدینه العلم، أنا کهف الحلم، انا دعامه الله القائمه، أنا صاحب لواءالحمد، انا صاحب الهبات بعد الهبات و لواخبرتکم، لکفرتم، انا قاتل الجبابره، انا الذخیره فی الدنیا و آخره، انا سید المؤمنین، انا علم المهتدین، انا صاحب الیمین، انا الیقین، انا امام المتقین، أنا السابق الی الدین، انا حبل الله المتین، أنا الذی أملاها عدلاً کماملئت ظلما و جوراً بسیفی هذا، انا صاحب جبرئیل أنا تابع میکائیل، انا شجره الهدی، انا علم التقی...

سخن‌گوی خداوند در میان مخلوقاتش، گیرنده‌ی پیمان از آن‌ها در نمازهایشان، فریادرس یتیمان و بیوه‌زنان، آستان ورود به شهر علم پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾، سرچشمه‌ی بردباری، عمود خیمه‌ی توحید، پرچم‌دار حمد الهی، آن که هر لحظه از جانب حق به او فیض نو می‌رسد که اگر بگویم کافر می‌شوید من هستم، سرکشان را هلاک می‌کنم، ذخیره‌ی خداوند در دنیا و آخرت هستم، سرور مؤمنان، راهنمای ره‌جویان، صاحب سوگند و سرچشمه‌ی یقینم، پیشوای متقینم، در دینداری

پیشتازم، رشته‌ی محکم خداوندم، با همین شمشیرم عدل را در دنیا برقرار می‌کنم همان‌طور که از ظلم پر شده است، همنشین جبرئیلم، همره میکائیلم، درخت هدایتم، پرچم‌دار تقوایم، روز محشر خلایق با کلام الهی از زبان من در آن مکان جمع می‌شوند، منشا آفرینشم، بر همه‌ی احکام آگاهم، شاخه‌ی نورانی و شتر قرمز دارم، راه رسیدن به یقینم، امیرمومنانم، هم‌نشین خضرم، هماوردان و شجاعان میدان نبرد را به خاک می‌افکنم، با انسان‌های اولیه بوده‌ام، بزرگ‌ترین تصدیق کننده و راستگویم، باشکوه‌ترین معیار حق از باطلم، براساس وحی سخن می‌گویم، به امر پروردگارم تنظیم گردش ستارگان را عهده‌دارم، با علمی که خداوند متعال به من عنایت فرمود، پرچم‌های زرد و قرمز از آن من است، غایب از نظری که برای امر مهمی منتظرش هستند من هستم، عطا و بذل و بخشش به دست من است، دست خود را ازگرفتن نگه داشته‌ام، خود را توصیف می‌کنم، برای دین پروردگارم نظر می‌کنم، از پسر عمویم حمایت می‌کنم، دوست و یاور خداوند رحمانم، هم صحبت خضر و هارون بودم، همراه موسی و یوشع بن نون بودم، صاحب بهشتم، قطره های باران به امر من می‌بارد، زلزله و خسوف به اشاره‌ی من رخ می‌دهد، هزاران دشمن از من مضطرب و بیمناک می‌شوند، دریای فروزان و خروشانم، بطن حرم من هستم، امت‌ها به وجود من ماندگاراند، کفار به دست من هلاک شدند، بیت معمور بر فراز کعبه من هستم، سقف برافراشته‌ی آسمانم و مهم‌ترین امر آفرینش. آیا کسی هست با من صحبت کند؟

أنا النار، و اولا أني اسمع کلام الله و قول رسول الله «صلی الله علیه و آله» لو ضعت سیفی فیکم و قتلتکم عن آخرکم، انا شهر رمضان، أنا لیله القدر، أنا ام الکتاب، انا فصل الخطاب، أنا سوره الحمد، أنا صاحب الصلاه فی الحضر و السفر، بل نحنُ الصلاه و الصیام و اللیالی و الایام و الشهور و الاعوام، أنا صاحب الحشر و النحر، أنا الواضع عن أمه محمد الوزر، أنا باب السّجود، انا العابد، انا المخلوق، انا الشاهد، انا المشهود، انا صاحب السندس الاخضر، انا المذکور فی السموات و الارض انا الماضی مع رسول الله فی السموات، انا صاحب الکتاب و القوس، انا صاحب شیث بن آدم، انا صاحب موسی و ارم، أنا بی

تضرب الامثال، انا السماء الخضر، انا صاحب الدنیا الغبراء، انا صاحب الغیث بعد القنوط.

من آتشم، اگر رعایت سخن خدا و پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نبود تا آخرین نفرتان را می‌کشتم، ماه رمضانم، شب قدرم، ام‌الکتاب پروردگارم، آخرین سخن قاطع هستم، سوره‌ی حمدم، در سفر و اقامت با نماز هستم، بلکه خود ما مصداق نماز و روزه و شب‌ها و روزها، و ماه‌ها و سال‌هاییم، آغاز و پایان زمانم، بار سنگین را از دوش امت محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ برداشتم، آستان سجده‌ام، عابدم، مخلوق خداوندم، شاهد و مشهودم، صاحب ابریشم سبز بهشتم، در آسمان‌ها و زمین از من یاد شده است، در آسمان‌ها همراه پسر عمویم رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ رفتم، صاحب کتاب و قوس تقرب به خدایم، هم صحبت موسی و هم‌زمان با اِرَمیان بودم، مثل و مثال‌ها به اسم من مطرح می‌شود، آسمان سبزم، صاحب دنیای غبارآلودم، آن که بعد از ناامیدی باران می‌باراند من هستم.

هاانا ذافمن ذا مثلی، انا صاحب الرعد الاکبر، انا صاحب البحرالاکدر، انا مکلم الشمس، انا الصاعقه علی الاعداء، انا غوث من اطاع من الوری و الله ربی لا اله غیری، الا و ان للباطل جوله و للحق دوله، و انی طاعن عن قریب فارتقبوا الفتنه الامویه و الدوله الکسرویه، ثم تقبل دوله بنی العباس بالفرج و البأس، و تبنی مدینه یقال لها الزوراء بین دجله و دجیل و الفرات، ملعون، من سکنها، منها تخرج طینه الجبارین، تعلی فیها القصور، و تسبل الستور، و یتعلون بالمکر و الفجور، فیتداولها بنوالعباس ۴۲ ملکا علی عدد سنی الملک، ثم الفتنه الغبراء، و القلاده الحمرا فی عنقها قائم الحق، ثم أسفرعن وجهی بین اجنحه الاقالیم کالقمر المضی بین الکواکب، الاوان لخروجی علامات عشره، اولها تحریف الرایات فی أزفه الکوفه، و تعطیل المساجد، و انقطاع الحاج، و خسف و قذف بخراسان، و طلوع الکواکب المذنب، و اقتران النجوم، و هرج و مرج و قتل و نهب، فتلک علامات عشره، و من العلامه الی العلامه عجب، فاذا تمت العلامات قام قائمنا قائم الحق...

این من هستم و چه کسی مانند من می‌شود؟ بزرگ‌ترین رعد و تیره‌ترین دریایم،

با خورشید صحبت می‌کنم. صاعقه‌ای هستم که بر دشمنان فرود می‌آیم. هر مخلوقی که مطیع باشد به فریادش می‌رسم، و خداوند که هیچ معبودی جز او نیست پروردگار من است. بدانید که باطل دوره‌ای و حق دولتی دارد، من به زودی از این سراکوچ می‌کنم پس مراقب فتنه‌ی اموی و دولت کسرائیان باشید؛ آنگاه دولت عباسیان با تساهل و سخت‌گیری رو می‌آورد. شهری به نام «زوراء» میان دجله و دجیل و فرات ساخته می‌شود، ساکن آن دیار ملعون است، سرشت گردنکشان از آن خاک است، قصرها در آن شهر بالا می‌رود، پرده‌ها کنار می‌رود، و مکر و فجر و فسوق رایج می‌شود، چهل و دو فرمانروا در دوره‌ی بنی عباس حاکم می‌شوند، بعد از آن فتنه‌ی غبارآلود و گردنبند سرخ است که برای حق قیام می‌کند، او در میان همه‌ی کشورها نقاب از چهره‌ام می‌گیرد هم‌چون ماه تابان در میان ستارگان می‌درخشم، قیام من ده علامت دارد، تغییر پرچم‌ها در کوفه، تعطیل شدن مساجد، نرفتن به حج، قحطی و حرج و مرج در خراسان، طلوع ستاره‌ی دنباله‌دار، نزدیک شدن ستارگان، زیاد شدن فتنه و کشتار و غارت، از هر علامت تا علامت دیگر خود امر شگفتی است، با تمام شدن آن‌ها، قائم به حق ما قیام می‌کند.

ثم قال معاشر الناس نزهوا ربکم و لا تشیروا الیه، فمن حد الخالق فقد کفر بالکتاب الناطق، طوبی لاهل ولایتی الذین یقتلون فی، و یطردون من اجلی، هم خزان الله فی ارضه، لا یفزعون یوم الفزع الاکبر، أنا نورالله الذی لا یطفی، انا السرالذی لا یخفی. ***(بحار الانوار: ۷۸/۳۸ ح ۱ و: ۲۲۷/۳۹ ح ۱).***

سپس فرمود: ای گروه مردم پروردگارتان را منزه از هر نقص بدانید و به آن اشاره نکنید که هرکس خدا را به هرگونه محدود کند به کتابِ گویا، کافر شده است. خوشا به سعادت پیروان من، همان کسانی که در راه من کشته می‌شوند و به خاطر من از جامعه طرد می‌شوند، آنان گنجینه‌های خدا در زمین‌اند، روز قیامت که فریادها بلند است آنان نگرانی ندارند، من نور خاموش نشدنی خداوندم و رازی هستم که حقیقتم نه مخفی می‌ماند و نه آشکار می‌شود.

درکتاب امالی آمده است که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **یا معشر قریش، کیف بکم و**

قد کفرتم بعدی، ثم رأیتمونی فی کتیبه من اصحابی اضرب وجوهکم بالسیف، انا و علی بن ابی طالب(علیه السلام).

فنزل جبرئیل مسرعاً و قال: قل ان شاءالله (*بحار الانوار*: ۳۰۴/۳۲ ح ۲۶۸ و: ۱۱۳/۳۷ ح ۶).

ای قریشیان! شما چه وضعی دارید هنگامی که بعد از من کافر می‌شوید، در آن زمان مرا در سپاهی از یارانم می‌بینید که با شمشیر به سر و رویتان می‌زنم و در این کارزار علی بن ابی طالب همراه من است.

جبرییل به سرعت نازل شد و گفت: بگو اِن شاء الله.

خطبه‌ی تَطَنجیه:

این خطبه ظاهری زیبا و باطنی ژرف دارد، خواننده از سوء ظن به مفاهیم آن بپرهیزد، زیرا در تنزیه و تقدیس ذات‌اله بی‌نظیر است، امیرالمومنین بین کوفه و مدینه این سخنان را فرمود:

«الحمدالله الذی فتق ألاجواء و خرق الهواء و علق الارجاء و أضاء الضیاء، وأحیی الموتی و أمات الاحیاء، أحمده حمداً سطح فأرفع، و شعشع فلمع، حمدا یتصاعد فی السماء ارساله، و یذهب فی الجواعتداله خلق السموات بلا دعائم، و أقامها بغیر قوائم، و زینها بالکواکب المضئیات، و حبس فی الجوسحائب مکفهرات، و خلق البحار و الجبال علی تلاطم تیار رفیق رئیق، فتق و لجاها فتغطمطت امواجها، أحمده و له الحمد، و أشهد أن لا اله الا هو، و اشهد ان محمداً عبده و رسوله، انتجبه من البحبوحه العلیا، وأرسله فی العرب، و ابتعثه هادیا مهدیا حُلاحِلا طلسمیا، فاقام الدلائل، و ختم الرسائل، بصربه المسلمین، و اظهر به الدین، صلی الله علیه و آله الطاهرین.

سپاس و ستایش به محضر خداوند که طبقات هوا و فضا را شکافت و اطراف آن را بازکرد و نور و روشنایی راگسترده کرد، مردگان را زنده کرد و زندگان را میراند، آن گونه خدا را می‌ستایم که این ستایش پرتوافکن شود، رفعت یابد، با درخشش و تَلالُؤ آسمان را فراگیرد و در فضا و هوا تاثیرگذارد، خداوند آسمان‌ها را بدون ستون

آفرید، و با ستارگان درخشان زینت بخشید و ابرهای تیره را در آسمان نگه داشت، و دریاها وکوه‌ها را بر روی جریان‌های متلاطم و سازگار آفرید، مسیر آن‌ها راگشود و امواج سهمگین بر روی هم غلطیدند. او را حمد می‌کنم که همه‌ی سپاس‌ها و ستایش‌ها به او تعلق دارد، وگواهی می‌دهم هیچ معبودی جز او نیست و شهادت می‌دهم که محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بنده و پیامبر اوست. خداوند او را از میان بلند مرتبگان برگزید و به سوی قوم عرب فرستاد، اوکه خود هدایت یافته‌ی خدا بود برای هدایت مبعوث شد، سید و سالاری که مانع جنگ جاهلی شد، دلیل‌ها اقامه‌کرد و به رسالت پیامبران گذشته خاتمه داد، مسلمانان از برکت رسالت او صاحب بصیرت شدند و دین به دست او آشکار شد، سلام و درود خداوند بر او و خاندان پاکش باد.

ایها الناس انیبوا الی شیعتی و التزموا بیعتی، و واظبوا علی الدین یحسن الیقین، و تمسکوا بوصی نبیکم الذی به نجاتکم، و بحبه یوم الحشر منجاتکم، فأنا الامل و آلمامول.

ای مردم به پیروان من رو آورید و بیعت مرا حفظ کنید و با یقین نیک مراقب آئین خود باشید، به وصی پیامبرتان که نجات شما به آن وابسته است بپیوندید که دوست داشتن او عامل نجات در روز قیامت است بنابراین، من آرزو و مقصد و مقصود آرزومندانم.

انا الواقف علی التطنجین، انا الناظر الی المغربین و المشرقین، رأیت رحمه الله و الفردوس رأی العین، و هو فی البحر السابع یجری فی الفلک فی زخاخیره النجوم و الحبک، و رأیت الارض ملتفه کالتفاف الثوب القصور، و هی فی خزف من التطنج الایمن ممایلی المشرق و التطنجان، خلیجان من ماء کانهما أیسار تطنجین، و أنا المتولی دائرتها، و ما الفردوس؟ و ما هم فیه الّا کخاتم فی الاصبع، و لقد رأیت الشمس عند غروبها و هی کالطایر المنصرف الی وکره.

من کنار تطنجین ایستاده‌ام، همزمان به دو مغرب و دو مشرق نظر می‌کنم، رحمت و بهشت حق تعالی را به چشم خود دیده‌ام، در دریای هفتم در مداری

متراکم از ستارگان و اجرام آسمانی در حرکت است، زمین را در پوششی پیچیده دیده‌ام مانند پرده‌ای که خانه را بپوشاند.

در سمت چپ دو خلیج قرار دارد که من آن را به‌گردش در می‌آورم. بهشت برین چیست؟ این همه در جنب آن مانند انگشتری در انگشت است، خورشید را هنگام غروب دیده‌ام که مانند پرنده‌ای به لانه‌ی خود بر می‌گردد:

ولولا اصطکاک رأس الفردوس، و اختلاط التطنجین، و صریر الفلک، یسمع من فی السموات و الارض رمیم حمیم دخولها فی آلماء آلاسود، و هی العین الحمئه، و لقد علمت من عجائب خلق الله مالا یعلمه الا الله، و عرفت ماکانَ و ما یکون و ماکان فی الذر الاول مع من تقدم من آدم الاول، و لقد کشف لی فعرفتُ، و عَلَّمَنی ربی فتعلمتُ، الافعُوا و لا تضجوا و لا ترتجوا فلولا خوفی علیکم ان تقولوا جن او ارتد لا خبرتکم بماکانوا و ما انتم فیه و ما تلقونه الی یوم القیامة، علم اوعز الی فعلمتُ، و لقد سترعلمه عن جمیع النبیین الا صاحب شریعتکم هذه صلوات الله علیه و آله، فعلمنی علمه، و علمته علمی ألا و انا نحنُ النذر آلاولی، و نحن نذر الاخره و الاولی، و نذر کل زمان و اوان.

اگر اصطکاک رأس بهشت برین و تلاطم تطنجین و صدای فلک دوّار (مدار ستارگان) نبود همه‌ی ساکنان آسمان‌ها و زمین صدای ورود جریان سوزان در آب سیاه که چشمه‌ای داغ است را می‌شنیدند، من از شگفتی‌هایی در آفریده‌ی خداوند آگاهم که هیچ‌کس جز خدا نمی‌داند، از حوادث گذشته و آینده و آنچه در نسل‌های قبل از حضرت آدم اتفاق افتاده است باخبرم، برای من عیان شده است و من آگاه شده‌ام، خدایم به من تعلیم داد و من هم آموختم، درک کنید و ناله و فریاد نکنید که اگر از شما بیمناک نبودم که بگویید او دیوانه و یا مرتد شده است، شما را ازگذشته و حالتان و آنچه تا روز قیامت می‌بینید آگاه می‌کردم، علمی است که به من الهام شده است و من هم یادگرفته‌ام، خداوند علمش را از همه‌ی پیامبران پوشیده داشت مگر پیامبر شما صاحب این شریعت «صلی الله علیه و آله»، پیامبر علم خود را به من آموحت و من هم علم خود را به او آموختم، بدانید که ماییم، بیم دهندگان گذشته و ماییم اولین و آخرین هشدار دهندگان، و بیدارگران در هر عصر و نسلی.

و بناهلک من هلک، و بنا نجامن نجا، فلاتستطیعوا ذلک فینا، فو الذی فلق الحبه، و برأالنسمه، و تفرد بالجبروت و العظمه، لقد سخرت لی الریاح و الهواء و الطیر، و عرضت علی الدنیا، فاعرضت عنها، أنا کاب الدنیا لوجهها فحنی، متی یلحق بی اللواحق، لقد علمت مافوق الفردوس الاعلی، و ما تحت السابعه السفلی، و ما فی السموات العلی، و ما بینهما و ما تحت الثری.

هلاک شدگان به خاطر ما از بین رفتند و نجات یافتگان به واسطه‌ی ما نجات پیدا کردند، پس نمی‌توانید آن حقیقت را در مورد ما درک کنید، سوگند به آن که دانه را شکافت و مخلوقات را آفرید و در عزّت و عظمت یگانه است، باد و هوا و پرندگان به تسخیر من در آمده‌اند و دنیا به من عرضه شد اما من از آن روگردان شدم، چهره‌ی دنیا را به خاک مالیدم و در برابر من تسلیم شد، مردان این راه کی به من ملحق می‌شوند؟ از فراز فردوس اعلی آگاهم و از آنچه در هفتمین طبقات فردوس و در آسمان‌های بالا و بین آن‌ها و زیرزمین است باخبرم.

کل ذلک علم احاطه لا علم أخبار، اقسم برب العرش العظیم، لوشئت أخبرتکم بآبائکم و اسلافکم أین کانوا و ممن کانوا و أین هم الان و ماصارو الیه، فکم من آکل منکم لحم أخیه، و شارب برأس أبیه، و هو یشتاقه و یرتجیه.

به همه‌ی این موارد احاطه‌ی علمی دارم نه آن که فقط از اخبار آن‌ها آگاه باشم، قسم به پروردگار عرش با عظمت، که اگر بخواهم می‌توانم شما را از پدران و نیاکانتان آگاه کنم، کجا و از چه نسلی بودند و اکنون کجا و به چه نقطه‌ای رهسپارند، در میان شما هست کسی که گوشت برادر خود را می‌خورد و در کاسه‌ی سر پدر خود آب می‌نوشد در حالی که به او امید دارد و به دیدار او مشتاق است.

هیهات هیهات، اذاکشف المستور، و حصل ما فی الصدور، و علم این الضمیر، و ایم الله لقدکوزتم کوزات، وکررتم کرات، و کم بین کره و کره من آیه و آیات، ما بین مقتول و میت، فبعض فی حواصیل الطیور، و بعض فی بطون الوحش، و الناس ما بین ماض و زاج، و رایح و غاد، و لو کشف لکم ما کان منی فی القدیم الاول، و ما یکون منی فی الاخره، لرأیتم عجائب مستعظمات، و اموراً مستعجبات، و صنایع و احاطات، انا صاحب

الخلق الاوّل قبل نوح الاول، و لو علمتم ماکان بین آدم و نوح من عجائب اصطنعتها، و أمم أهلکتها: فحق علیهم القول، فبئس ماکانوا یفعلون.

بعید است و دشوار، هنگامی که پرده فرو افتد، و آن‌چه در سینه‌هاست ظاهر و مشخص شود باطن کجاست، به خدا سوگند درهم پیچیده می‌شوید، پی در پی تغییر می‌کنید و در هر دگرگونی آیتی از آیات حق نهفته است، کسانی که می‌میرند و یا کشته می‌شوند، عده‌ای در سنگ‌دان پرندگان و برخی در شکم حیوانات وحشی قرار می‌گیرند، و مردم در میان این دگرگونی‌ها در حرکت‌اند، می‌آیند و می‌روند، اگر از سابقه‌ی من در روزگار گذشته و آینده‌ی دوردست آگاه شوید، عجایب و شگفتی‌های بسیار می‌بینید، من با انسان‌های قبل از نوح بوده‌ام، ای کاش کارهای شگفت مرا در فاصله‌ی بین آدم و نوح درک می‌کردید و از امت‌هایی که به خاطر تبهکاری، آن‌ها را هلاک کردم باخبر می‌شدید.

أنا صاحب الطوفان الاول، أنا صاحب الطوفان الثانی، انا صاحب السیل العرم، انا صاحب الاسرار المکنونات، انا صاحب عاد و الجنات، أنا صاحب ثمود و الایات، أنا مدمرها، أنا مزلزلها، أنا مرجعها، أنا مهلکها، أنا مدبرها، أنا بانیها، انا داحیها، أنا ممیتها، أنا محییها، أنا الاول، أنا الاخر، أنا الظاهر، أنا الباطن، أنا مع الکور قبل الکور، أنا مع الدور قبل الدور، أنا مع القلم قبل القلم، أنا مع اللوح قبل اللوح، أنا صاحب الازلیه الاولیه، أنا صاحب جابلقا و جابرسا، أنا صاحب الرفوف و بهرم، أنا مدبر العالم الاول حین لاسماوکم هذه و لا غبراؤکم.

من در طوفان اوّل و دوّم و سیل عرم بودم، اسرار همه‌ی مخلوقات نزد من است، من معاصر قوم عاد و باغ‌داران بوده‌ام، همان‌طور که هم‌زمان با ثمود و معجزات خدا در آن دوره بودم، زلزله‌ی ویرانگر را من ایجاد کردم، آنان را من نابود کردم، چنان‌که مدبر و بانی و توسعه‌گر نیز من بودم، مرگ و زنده کردن و تجدید حیات بر عهده‌ی من است، اوّل منم، آخر منم، ظاهر منم، باطن منم، من قبل از سرشت با آن بودم، همان‌گونه که با هر دوره‌ای و قبل از آن بودم، قبل از قلم تقدیر و با آن بودم، همان‌طورکه با لوح و قبل از آن بودم، من از اوّل ازل بودم، با ساکنان جابلقا و جابرسا

هم بودم، در آن زمان که خبری از این زمین و آسمان نبود تدبیر اوّلین جهان بر عهده‌ی من بود.

در این لحظه «ابن صویرمه» برخاست و با تعجب و تأکید پرسید آیا خود شما بودید ای امیر مومنان!؟

حضرت فرمود: **أنا أنا، لا اله الّا الله ربی و رب الخلائق أجمعین، له الخلق و الامر، الذی دبّر الامور بحکمته، و قامت السموات و الارض بقدرته، کأنی بضعیفکم یقول الاتسمعون الی مایدّعیه ابن ابی طالب فی نفسه، و بالامس تکفهر علیه عساکر اهل الشام فلا یخرج الیها؟**

خود من بودم، هیچ معبودی جز خداوند، پروردگار من نیست، همان که پروردگار همه‌ی مخلوقات است، آفریدگار و فرمانرواست، که براساس حکمت خویش امور عالم را تدبیر می‌کند، و آسمان‌ها و زمین به قدرت او برپا هستند،گویا می‌شنوم که فرد ناتوانی از جمع شما می‌گوید: آیا ادّعای علی بن ابی طالب که درباره‌ی خودش حرف می‌زند را نمی‌شنوید؟

و حال آن که تا دیروز لشکر شامیان بر او حمله می‌کردند و او به سوی آنان نمی‌رفت.

من محمد و ابراهیم را فرستادم. من مسلماً توسط شما با اهل شام می‌جنگم و کشته‌های بسیاری از آنان می‌گیرم، به حق و عظمت خویش سوگند که تعداد زیادی از شامیان را می‌کشم، و از اهل صفین در برابر هر کشته‌ای از ما، هفتاد نفر از آنان را به خاک می‌افکنم، من به هر مسلمان زندگی جدیدی می‌دهم، همدست و قاتل را به آنان تحویل می‌دهم، تا نگرانیم از این جهت برطرف شود، با عمار پسر یاسر و اویس قرنی هزار تن را می‌کشم تا آن‌جا که نگویند نه، چطور، کی، کجا، شما چه حالی دارید هنگامی که می‌بینید حاکم شام با ساطور و ارّه بدن‌ها را قطعه قطعه و سرها را از بدن جدا می‌کند، مجازات دردناکی را به او خواهم چشاند، شادمان باشید! که فردا به امر پروردگارم تکلیف این مردم به من واگذار می‌شود، در آن وقت از آن چه گفتم تعجب نمی‌کنید، زیرا علم به مرگ و حوادث و تأویل و تفسیر آیات و

سخن قاطع و بلاهایی که می‌آید و حوادثی که اتفاق می‌افتد به ما عطا شده است، در این میان چیزی از ما پنهان نمی‌ماند.

کأنّی بهذا و اشارالی الحسین(علیه‌السلام) قدثار نوره بین عینیه، فأحضره لوقته بحین طویل یزلزلها و یخسفها، و ثار معه المومنون فی کل مکان، وایم الله لوشئت سمیتهم رجلا رجلا بأسمائهم و اسماء آبائهم فهم یتناسلون من اصلاب الرجال و ارحام النساء الی یوم الوقت المعلوم.

آن‌گاه به امام حسین(علیه‌السلام) که نور وجودش در چهره‌اش می درخشید اشاره کرد و فرمود، در زمان مقرر درکنار فرزندم خواهم بود، او با قیامش چرخشی دیگر به زمین خواهد داد در هر مکانی مومنان همره او می‌رزمند، به خدا سوگند اگر بخواهم می‌توانم تک تک مردانی که در رکاب و سپاه اویند را به اسم پدرانشان نام می‌برم، افرادی که تا روز موعود از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند.

سپس فرمود:

یا جابر، انتم مع الحق و معه تکونون، و فیه تموتون، یا جابر اذا صاح الناقوس، و کبس الکابوس، و تکلم الجاموس، فعند ذلک عجائب وای عجائب، اذاأنارت النار ببصری، و ظهرت الرایه العثمانیه بوادی سوداء، و اضطربت البصره و غلب بعضهم بعضا، و صبا کل قوم الی قوم، و تحرکت عساکر خراسان، و تبع شعیب بن صالح التیمی من بطن الطالقان، و بویع لسعید السوسی بخوزستان، و عقدت الرایه لعمالیق کردان، و تغلبت العرب علی بلاد الارمن و السقلاب، و أذعن هرقل بقسطنطنیه لبطارقه سینان، فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجره علی الطور، فیظهر هذا ظاهر مکشوف، و معاین موصوف، الاوکم عجائب ترکتها، و دلائل کتمتها، لا اجدلها حمله، انا صاحب ابلیس بالسجود، انا معذبه و جنوده علی الکبر و الغرور بأمرالله، انا رافع ادریس مکانا علیا، انا منطق عیسی فی المهد صبیا، انا مدین المیادین و واضع الارض، انا قاسمها اخماساً، فجعلت خمسا براً، و خمسا بحراً، و خمسا جبالاً و خمسا عمارا، و خمسا خراباً.

ای جابر، شما همره حق‌اید و با آن خواهید بود، و در راه حق جان می‌دهید، ای جابر! هنگامی که ناقوس به صدا در آید، و بختک هجوم آورد، وگاو میش به سخن

آید، در آن زمان چه شگفتی‌هایی رخ می‌دهد، وقتی که آتش بصری شعله‌ور شود، و پرچم عثمانی در صحرای سیاه ظاهر شود، و بصره گرفتار آشوب، هر قومی به قوم دیگر گرایش پیدا می‌کند، سپاه خراسان حرکت می‌کند، و از سرزمین طالقان از شعیب بن صالح تیمی پیروی کنند، و در خوزستان با سعید سوسی بیعت می‌شود، با سرکرده‌ی کردان پیمان می‌بندد، عرب بر سرزمین ارمنستان و سقلاب مسلط می‌شود و هرقل در قسطنطنیه فرمانبردار بطارقه‌ی سینان می‌شود، منتظر ظهور سخن‌گوی موسی﴿علیه السلام﴾ از درخت در وادی طور می‌شوند، و این ماجرا به صورت واضح و روشن رخ می‌دهد، براساس مشاهده توصیف می‌شود، چه شگفتی‌های دیگری که از ذکر آن‌ها گذشتم، و برهان‌هایی که بر زبان نیاوردم، زیرا افرادی نمی‌بینم که آن‌ها را درک کند، من هنگام امر به سجده برای آدم و امتناع شیطان حاضر بودم، او و سپاهش را به خاطر تکبر و غرور در برابر فرمان الهی مجازات می‌کنم، من ادریس را به مقامی عالی رساندم، من به عیسی در گهواره سخن گفتن آموختم، مدارهای آسمان و زمین به امر من برقرار است، زمین را به پنج بخش تقسیم کردم، یک پنجم خشکی، و یک پنجم دریاها، و یک پنجم کوهستان و یک پنجم مسکونی و یک پنجم غیر قابل سکونت.

أنا خرقت القلزم من الترجیم، و خرقت العقیم من الحیم، و خرقت کلا من کل، و خرقت بعضا فی بعض، أنا طیرثا، أنا جا نبوثا، أنا البارحلون، انا علیوثوثا، انا المسترق علی البحار فی نوالیم الزخارعند البیار، حتی یخرج لی ما أعدلی فیه من الخیل و الرجل، فأخذ ما احببت، و اترک ما اردت، ثم اسلم الی عمار بن یاسر اثنی عشر الف ادهم علی ادهم، منها محب الله و لرسوله، مع کل واحد اثنی عشر کتیبه، لا یعلم عددها الا الله، الاافابشروا، فأنتم نعم الاخوان، الاوان لکم بعد حین طرفه تعلمون بها بعض البیان، و تنکشف لکم صنایع البرهان، عندطلوع بهرام و کیوان، علی دقائق الاقتران، فعندها تتواتر الهزات و الزلازل، و تقبل رایات من شاطی جیحون الی بیداء بابل.

من طیرثا و جانبوثا و بارحلون و علیوثوثا هستم، در کنار دریای عظیم و موّاج می‌مانم تا اسبان و سپاهی که برای من ذخیره شده خارج شود، آن‌چه دوست دارم

برگیرم و هرچه می‌خواهم بگذارم، آنگاه دوازده هزار سپاه با اسب‌های سیاه به عمار می‌دهم، همگی دوست‌دار خدا و پیامبر اویند و با هر یک ۱۲ لشکر است که تعداد آن‌ها را فقط خدا می‌داند، شادمان باشید، که شما بهترین برادران و یاران هستید، بعد از برهه‌ای از زمان بعضی از این اخبار را درک می‌کنید، هنگام طلوع ستاره‌ی بهرام و کیوان دلایل این حوادث برای شما ظاهر می‌شود، لحظه‌هایی که به هم نزدیک می‌شوند، زلزله‌ها و زمین لرزه‌ها رخ می‌دهد، سپاهیانی از ساحل جیحون به سوی صحرای بابل حرکت می‌کنند.

أنا مبرج الا براج و عاقد الرياح، و مفتح الافراج و باسط العجاج، انا صاحب الطور، انا ذلک النور الظاهر، انا ذلک البرهان الباهر، و انما كشف لموسى شقص من شقص الذر من المثقال، و كل ذلک بعلم من الله ذی الجلال.

برج‌های آسمان را من تنظیم می‌کنم و بادها را به حرکت در می‌آورم، در کوه‌ها شکاف ایجاد می‌کنم وگرد و غبار را پراکنده می‌کنم، آن نوری که در طور درخشید من بودم، آن برهان جلوه‌گر من بودم، آن‌چه برای موسی ظاهر شد نیمی از ذره‌ای از مثقال بود، همه‌ی این امور از رهگذر علمی از خداوند باعظمت است.

أنا صاحب جنات الخلود، انا مجرى الانهار أنهارامن ماء تيار، و انهاراً من لبن، و انهاراً من عسل مصفى، وانهاراً من خمر لذه للشاربين، أنا حجبت جهنم و جعلتها طبقات السعير، و سقير الجير، و الاخرى عمقيوس اعددتها للظالمين، و اودعت ذلک كله وادى برهوت، و هو و الفلق و رب ما خلق، يخلد فيه الجبت و الطاغوت و عبيدهما، و من كفر بذی الملک و الملكوت، أنا صانع الاقاليم بامر العليم الحكيم، أنا الكلمه التى بها تمت الامور و دهرت الدهور، أنا جعلت الاقاليم أرباعا، و الجزائر سبعاً، فاقليم الجنوب معدن البركات، و اقليم الشمال معدن السطوات، و اقليم الصبا معدن الزلازل و اقليم الدبور معدن الهلكات.

من صاحب باغ‌های جاویدان هستم، من رودها را از آن آب‌های عمیق و مواج جاری می‌کنم، رودهایی از شیر و رودهایی از عسل صاف و خالص، رودهایی از شراب لذت‌بخش برای نوشندگان، من جهنم را پوشانده‌ام، آن را به طبقات مختلفی

از آتش تقسیم کرده‌ام، جهنمی سوزان و پر حرارت، و جهنمی عمیق که برای ستمگران آماده کرده‌ام، و همه‌ی این مکان‌های مخوف را در وادی برهوت قرار داده‌ام، سوگند به او و قسم به صبح و پروردگار همه‌ی مخلوقات، که شیطان و حاکمان ستمگر و فرمان‌برداران آن‌ها در جهنم همیشه ماندگار هستند، و همین‌طور هرکس به خداوند صاحب ملک و ملکوت هستی که حاکم ظاهر و باطن است کافر شود مقیم دائمی جهنم خواهد بود. من به فرمان خداوند دانا و فرزانه زمین را به مناطق و اقلیم‌های مختلف تقسیم کردم، من آن کلمه‌ای هستم که امور عالم با آن به سرانجام می‌رسد و ایام و روزگار با آن سپری می‌شود، من کسی هستم که زمین را به چهار منطقه و هفت جزیره تقسیم کردم، اقلیم جنوب معدن برکت و اقلیم شمال معدن قدرت، و اقلیم شرق زلزله‌خیز و اقلیم غرب که محل هلاکت است.

ألاویل لمداینکم و امصارکم من طغاه یظهرون فیغیرون و یبدلون اذا تمالت الشدائد من دوله الخصیان، و ملکه الصبیان، و النسوان، فعند ذلک ترتج الاقطار بالدعاه الی کل باطل، هیهات هیهات، توقعوا حلول الفرج الاعظم، و اقباله فوجا فوجا، اذا جعل الله حصباء النجف جواهراً و جعله تحت اقدام المومنین، و تبایع به للخلاف و المنافقین، و یبطل معه الیاقوت الاحمر، و خالص الدر و الجوهر، الاو ان ذلک من أبین العلامات، حتی اذا انتهی ذلک صدق ضیاوه، و سطع بهاوه، و ظهر ما تریدون، و بلغتم ما تحبون، الاوکم الی ذلک من عجائب جمه، و امور ملمه، یا اشباه الاعثام، و بهام الانعام، کیف تکونون اذا دهمتکم رایات لبنی کنام مع عثمان بن عنبسه من عراص الشام یرید بها ابویه، و یزوج بها أمیه، هیهات أن یری الحق أموی أم عدوی.

ای وای بر شهرها و آبادی‌های شما از طغیان‌گرانی که ظاهر می‌شوند و تغییر می‌دهند و امور را مبدل می‌کنند، زمانی که گرفتاری‌ها از حکومت اخته شدگان و فرمانروایی دختر بچگان و زنان به جامعه سرازیر شود، در آن روزگار کشور از مروجان باطل به لرزه می‌افتد، بعید است و بسیار دور، چشم انتظار بزرگ‌ترین گشایش و رهایی باشید، که فوج فوج به مردم رو می‌آورد، که خداوند سنگ‌ریزه‌های نجف را گوهر می‌کند، و آن‌ها را زیر پای مؤمنان قرار می‌دهد، به

وسیله‌ی آن برای اختلاف و نفاق پیمان بسته می‌شود و همراه آن، یاقوت سرخ و دُرّ وگوهر خالص بی‌مقدار می‌شود، بدانید که این از روشن‌ترین علامت‌های آن دوره است، وقتی این وضع به انتها می‌رسد، نور و زیبایی چشم‌گیرش نمایان می‌شود، و آنچه می‌خواهید نمودار می‌شود و به آن‌چه دوست دارید می‌رسید، متوجه باشید که در جنب این امور شگفتی‌های فراوان و امور جانکاه رخ می‌دهد، ای کسانی که به بچه مار و توله‌ی چهارپایان می‌مانید، چه حالی دارید زمانی که مورد هجوم بنی‌کنام به همراهی عثمان بن عنبسه از شام قرار بگیرید، بعید است که طرف‌داران اموی و یا دشمن من حق را ببیند.

بعد از این سخنان حضرت گریه کرد و فرمود:

واها للامم، أما شاهدت رايات بنی عتبه مع بنی كنام السائرين اثلاثا، المرتكبين جبلا جبلا مع خوف شديد، و بؤس عتيد، الا و هو الوقت الذی و عدتم به، لاحملنهم علی نجائب، تحفهم مراكب الافلاک، كانی بالمنافقين يقولون نص علیّ علی نفسه بالربانيه، ألا فاشهدوا شهاده أسالكم بها عندالحاجه اليها، أن عليا نور مخلوق، و عبد مرزوق، و من قال غير هذا فعليه لعنه الله و لعنه اللاعنين.

وای بر این امت، آیا پرچم‌های بنی عتبه با بنی کنام را نمی‌بینید که در سه گروه به راه افتاده‌اند و با ترس شدید کوه به کوه در حرکت‌اند؛ بیچارگان سیه‌روز، بدانید که این همان وقتی است که به شما وعده دادم، من آن‌ها را بر مرکب‌هایی اصیل سوار می‌کنم و مرکب‌های آسمانی را به آنان هدیه می‌دهم، گویا منافقان درباره‌ی من می‌گویند: علی آشکارا ادعای خدایی می‌کند، ای مردم شما در مورد گواهی من شاهد باشید که در وقت نیاز این گواهی را از شما درخواست می‌کنم، بدانید که علی نوری است مخلوق و بنده‌ای است که از رزق خدا بهره‌مند و هر کس غیر از این بگوید، لعنت خدا و هر نفرین کننده‌ای بر او باد.

سپس پایین آمد در حالی که می‌گفت:

تحصنت بذی الملک و الملكوت، و اعتصمت بذی العزه و الجبروت، و امتنعت بذی القدره و الملكوت، من كل ما أخاف و أخذر.

خود را در پناه صاحب سلطنت ظاهر و باطن هستی قرار دادم، و به یگانه منبع عزت و نیرو پناه بردم، و به سرچشمه قدرت و حکومت، از شرّ آنچه می‌ترسم و حادثه‌ای که می‌پرهیزم، تکیه کردم.

ایها الناس ما ذکر احدکم هذه الکلمات عند نازله أوشده الا و أزاحها الله عنه. ای مردم هر یک از شما به هنگام حوادث و مصیبت‌های سخت این ذکر را بگوید خداوند آن مصیبت را برطرف می‌کند.

جابر عرض کرد: امیرالمؤمنین! آیا همین ذکر به تنهایی کافی است؟

فرمود: آری اگرچه من سیزده اسم از اسماء خداوند متعال به آن اضافه می‌کنم. مرا در آغوش گرفت وسوار مرکب شد ورفت. ***(معجم احادیث المهدی(عج): ۲۷/۳).***

علی(ع) و تدبیر هستی:

امیرالمومنین در سخنانی فرمود: **أنا عندی مفاتیح الغیب، لا یعلمها بعد رسول الله الا أنا، أنا ذوالقرنین المذکور فی الصحف آلاولی، أنا صاحب خاتم سلیمان، أنا ولی الحساب، أنا صاحب الصراط و الموقف، قاسم الجنه و النار بامر ربی، أنا آدم الاول، أنا نوح الاول، أنا آیه الجبار، انا حقیقه الاسرار، انا مورق الاشجار، انا مونع الثمار، انا مفجر العیون، أنا مجری الانهار، أنا خازن العلم، أنا طودالحلم، أنا امیرالمومنین، أنا عین الیقین، أنا حجه الله فی السموات و الارض، أنا الراجفه، أنا الصاعقه، أنا الصیحه بالحق، انا الساعه لمن کذب بها، انا ذلک الکتاب الذی لاریب فیه، انا الاسماء الحسنی التی امر أن یدعی بها، انا ذلک النور الذی اقتبس منه الهدی، انا صاحب الصور، انا مخرج من فی القبور، انا صاحب یوم النشور، انا صاحب نوح و منجیه، انا صاحب ایوب المبتلی و شافیه، انا اقمت السموات بأمر ربی، انا صاحب ابراهیم، أنا سرّ الکلیم.**

کلیدهای غیب در دست من است، امور غیبی که بعد از پیامبر خدا هیچ کس جز من از آن‌ها اطلاع ندارد، «ذوالقرنین» که درکتاب‌های آسمانی گذشته از آن یاد شده است من هستم، خاتم سلیمان در اختیار من است، مسؤول رسیدگی به حساب مخلوقات و صراط و ایستگاه قیامتم، به فرمان پروردگارم بهشت و جهنم را میان

اهل آن‌ها تقسیم می‌کنم، اولین آدم و نوح اول من هستم، من معجزه‌ی خداوند قدرتمندم، حقیقت اسرار هستم، بر قامت درختان لباس برگ می‌پوشانم، میوه بر شاخه‌های درختان به امر من می‌رسد، و چشمه‌ها به فرمان من جاری می‌شود و رودها به حرکت می‌افتد. گنجینه‌ی علم و کوه حلم (بردباری) هستم، امیرمومنان و سرچشمه‌ی یقینم، حجت خداوند در آسمان‌ها و زمینم، لرزاننده در زمین و صاعقه‌ی آسمانم، فریادگر حقم، برای تکذیب کننده‌ی آخرت، ساعت قیامتم، کتاب قرآن که هیچ شک و تردیدی در آن نیست من هستم، اسم‌های فوق نیکوی خداوند که فرمان داده است او را به آن اسم‌ها بخوانید من هستم، نوری که هدایت از پرتو آن است من هستم، من بانگ برپایی قیامت را اعلام می‌کنم، و ساکنان قبر را بیرون می‌آورم، فرمانروای رستاخیزم، هم‌نشین و نجات دهنده‌ی نوح بودم، در ایام گرفتاری ایوب کنار او بودم و او را شفا دادم، به امر پروردگارم آسمان‌ها را برافراشته کردم، با ابراهیم بودم، و راز موسای کلیم هستم.

أنا الناظر فی الملکوت، أنا امرالحی الذی لایموت، انا ولی الحق علی سائر الخلق، انا الذی لا یبدل القول لدی، و حساب الخلق الی، انا المفوض الی امر الخلائق، انا خلیفه الاله الخالق، انا سر الله فی بلاده، و حجته علی عباده، انا امر الله و الروح، کما قال سبحانه: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ *(الاسراء: ۸۵)*.

به ملکوت اعلی نظر افکنده‌ام، من امر خداوند زنده‌ی ابدی هستم، ولیّ حق بر سایر مخلوقاتم، سخن نزد من تحریف و تبدیل نمی‌شود، حساب خلق با من است، امر مخلوقات به من واگذار شده است، خلیفه‌ی خدای آفریننده‌ام، سرّ خداوند در زمین و حجت او بر بندگانم، امر خداوند و روح هستم همان که خداوند سبحان فرمود:

«از تو در مورد روح می‌پرسند، بگو روح از امر پروردگارم صادر شده است» **أنا أرسیت الجبال الشامخات، و فجرت العیون الجاریات، انا غارس الاشجار، و مخرج الالوان و الثمار، انا مقدر الاقوات، انا ناشر الاموات، انا منزل القطر، انا منور الشمس و القمر و النجوم، انا قیم القیامه، انا القیم الساعه، انا الواجب له من الله الطاعه، انا سرالله**

المخزون، انا العالم بماکان و ما یکون، انا صلوات المؤمنین و صیامهم، انا مولاهم و امامهم، انا صاحب النشرالاول و الاخر.

من کوه‌های باشکوه را بالا بردم، و چشمه‌ساران را از دل زمین شکافتم، درختان را من کاشتم، با رنگ‌ها و میوه‌های مختلف و متعدد، روزی و امکانات را میان مخلوقات تقسیم کردم، مردگان را به محشر می‌آورم، باران را به زمین می‌بارانم، آفتاب و ماه و ستارگان از نور من روشن می‌شوند، برپا کننده‌ی قیامتم، و آن لحظه به امر من برپا می‌شود، اطاعت از فرمان من به امر خداوند بر خلایق واجب است، سِرّ پنهان خداوندم، از حوادث گذشته و آینده باخبرم، نماز و روزه‌ی مؤمنانم، همان‌طور که مولا و امامشان هستم، صاحب رستاخیز اول و آخر هستم.

أنا صاحب المناقب و المفاخر، أنا صاحب الکواکب، انا عذاب الله الواصب، انا مهلک الجبابره الاول، أنا مزیل الدول، انا صاحب الزلازل و الرجف، انا صاحب الکسوف و الخسوف، أنا مدمر الفراعنه بسیفی هذا، انا الذی اقامنی الله فی الا ظله و دعاهم الی طاعتی، فلما ظهرت انکروا، فقال الله سبحانه، «فلما جاء هم ماعرفوا کفروابه». أنانورالانوار، انا حامل العرش مع الابرار، انا صاحب الکتب السالفه، أنا باب الله الذی لا یفتح لمن کذب به و لا یذوق الجنه.

افتخارات و مقام‌های معنوی من بسیار است، با ستارگان هستم و عذاب مستمر خداوند برای سرکشان. طغیان‌گران گذشته را هلاک کردم و دولت‌های تبه‌کار را از بین بردم. زلزله‌ها و زمین‌لرزه در اختیار من است وکسوف و خسوف در تصرف من با همین شمشیرم تخت و تاج فرعون‌ها را ویران کردم. زمانی که مخلوقات به صورت اشباح بودند، خداوند آن‌ها را به اطاعت از من فرا خواند، اما بعد از خلقت این دعوت را انکار کردند، خداوند متعال در وصف آن‌ها فرمود: «وقتی حقیقتی را که از قبل می‌دانستند نزد آنان آمد، آن را انکار کردند».

من بر فراز همه‌ی انوار هستم، با نیکان عرش را حمل می‌کنم، کتاب‌های آسمانی گذشته همراه من است، من آستان خداوندم که بر روی هر کس که آن را تکذیب کند گشوده نمی‌شود و نعمت‌های بهشت را نمی‌چشد.

انا الذی تزدحم الملائکه علی فراشی، و تعرفنی عباداقالیم الدنیا، أنا ردّت لی الشمس مرتین، و سلمت علی کرتین، و صلیت مع رسول الله قبلتین، و بایعت البیعتین، انا صاحب بدروحنین، أنا الطور، أنا الکتاب المسطور، أنا البحر المسجور، أنا البیت المعمور، انا الذی دعا الله الخلائق الی طاعتی، فکفرت، و أصرت، فمسخت، و أجابت امه فنجت، و أزلفت، أنا الذی بیدی مفاتیح الجنان، و مقالید النیران، کرامه من الله، انا مع رسول الله فی الارض و فی السماء، انا المسیح حیث لا روح یتحرک و لا نفس یتنفس غیری، انا صاحب القرون الاولی، أنا الصامت و محمد الناطق، أنا جاوزت بموسی فی البحر و أغرقت فرعون و جنوده.

فرشتگان زیادی در خانه‌ام رفت و آمد می‌کنند، و بندگان ساکن زمین مرا می‌شناسند، دوبار خورشید برای من از مغرب برگردانده شد و دوبار به من سلام کرد، به سوی دو قبله با پیامبر خدا نماز خواندم، و دوبار با او بیعت کردم، در جنگ بدر و حنین بودم، من طور هستم، کتاب نوشته شده‌ی الهی هستم، دریای فروزانم، و خانه‌ی خدا بر فراز کعبه در آسمانم، من کسی هستم که خداوند مخلوقات را به اطاعت از من فرا خواند، اما سرپیچی کردند، در مخالفت اصرار کردند، و مسخ شدند، اما مردمی که به دعوت حق پاسخ مثبت دادند، نجات یافتند و به خدا نزدیک شدند. کلیدهای بهشت و جهنم در دست من است و این از الطاف الهی‌ست. در زمین و آسمان با پیامبر خدا بودم، در آن زمان که هیچ روح زنده و تنفس کننده‌ای غیر از من نبود؛ با انسان‌های اولیه بودم، من ساکت بودم و پیامبر اکرم سخن‌گو. من موسی را از دریا عبور دادم و فرعون و سپاهش را غرق کردم.

و انا اعلم هماهم البهائم، و منطق الطیر، أنا الذی أجوز السموات السبع و الارضین السبع فی طرفه عین، أنا المتکلم علی لسان عیسی فی المهد، أنا الذی یصلی عیسی خلفی، أنا الذی انقلب فی الصور کیف شاء الله، أنا مصباح الهدی، أنا مفتاح التقی، أنا الاخره و الاولی، أنا الذی أری أعمال العباد، أنا خازن السموات و الارض بأمر رب العالمین، أنا القائم بالقسط، أنا دیان الدین، أنا الذی لا تقبل الاعمال الا بولایتی، و لاتنفع الحسنات الابحبی، انا العالم بمدار الفلک الدوار، أنا صاحب مکیال و قطرات الامطار، و رمل القفار بأذن الملک الجبار.

من مفهوم صدای حیوانات و زبان پرندگان را می‌دانم، در یک چشم بر هم زدن می‌توانم از آسمان‌های هفت‌گانه و سراسر زمین عبور کنم، سخن‌گفتن درگهواره را به عیسی من یاد دادم، عیسی در نماز به من اقتداء خواهد کرد، من می‌توانم به خواست خداوند در صورت‌های مختلف ظاهر شوم، چراغ هدایت و کلید پرهیزگاری هستم، من دنیا و آخرتم،کارهای بندگان را می‌بینم، و به امر پروردگار جهانیان گنجیه‌دار آسمان‌ها و زمینم، برای دادگستری قیام می‌کنم، و در روز قیامت میان مردم داوری. کارهای خوب بندگان فقط با پذیرفتن ولایت من قبول می‌شود؛ و نیکی‌ها، زمانی سودمند است که درکنار محبت من باشد. من ازگردش چرخ و فلک هستی آگاهم، پیمانه‌ی سنجش و میزان قطره‌های باران و تعداد ریگ‌های بیابان به اذن پادشاه مقتدر هستی نزد من است.

ألا أنا الذی أقتل مرتین و أحیی مرتین و اظهر کیف شئت، أنا محصی الخلائق و ان کثروا، أنا محاسبهم بأمرربی، أنا الذی عندی الف کتاب من کتب الانبیاء أنا الذی جحد ولایتی الف امّة فمسخوا، أنا المذکور فی سالف الازمان و الخارج فی آخر الزمان، أنا قاصم الجبارین فی الغابرین، و مخرجهم و معذبهم فی الاخرین، یغوث و یعوق و نسراً عذاباً شدیداً، انا المتکلم بکل لسان، أنا الشاهد لاعمال الخلائق فی المشارق و المغارب.

بدانیدکه من دوبارکشته و دوبار زنده می‌شوم و آن‌طورکه بخواهم ظهور می‌کنم. من همه‌ی مخلوقات را اگر چه بسیار باشند می‌شمارم و به امر پروردگار به حساب آنان رسیدگی می‌کنم. هزارکتاب ازکتاب‌های پیامبران نزد من است. هزار امت به خاطر انکار ولایت من مسخ شدند. در روزگاران گذشته از من یاد شده است و در آخرالزمان ظاهر می‌شوم، ستمگران تاریخ را در هم شکستم؛ و در آینده آنان را از خاک بیرون می‌آورم و مجازات می‌کنم. یغوث و یعوق و نسر را به سختی عذاب می‌کنم، به هر زبانی تکلم می‌کنم و در همه‌ی آفاق، کارهای مخلوقات را می‌بینم و گواه کارهایشان هستم.

أنا صهر محمّد، أنا المعنی الذی لا یقع علیه اسم و لاشبه، أنا باب حطّه، و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. (*بحار الانوار:* ۳۴۷/۳۹ ح ۲۰).

من داماد محمّد«صلی الله علیه و آله» هستم، من آن معنی باشکوهی هستم که هیچ اسمی بر آن اطلاق نمی‌شود و مانندی ندارم، باب آمرزش پروردگارم، تنها منبع انرژی و قدرت و تغییر فقط خداوند بلند مرتبه و باعظمت است.

سخن امام، امام سخن:

امام صادق«علیه السلام» فرمود: **الایات السبع التی ذکرها امیرالمومنین«علیه السلام» هی اسماء الائمه من ذریه الحسین«علیه السلام» و ان هذا الامر یصیر الی من تلوی الیه أعنه الخیل من الافاق، و هو المظهر علی الدین کله و مالک قافاتها و کافاتها و دالاتها، و هو المهدی«علیه السلام»**.

هفت نشانه‌ای که امیرالمومنین در خطبه‌ی خود فرمود، اسم امامان از فرزندان امام حسین«علیه السلام» است، این ولایت سرانجام به کسی ختم می‌شود که از آفاق عالم سوارکاران به سوی او می‌آیند و بر همه‌ی ادیان غالب می‌شود و بر سراسر گیتی حکومت می‌کند، و آن حاکم، حضرت مهدی(عج) است.

در توضیحی کوتاه درباره‌ی سخنان امیرالمومنین فرمود: «**أنا دحوت أرضها**»؛ من زمین راگسترش دادم، یعنی او و خاندانش مایه‌ی آرامش برای زمین است.

«**أنا أرسیت جبالها**»، من کوه‌ها را برافراشتم؛ یعنی علی و فرزندانش امان از غرق شدن هستند چرا که خود کوه‌های سر به فلک کشیده هستند.

و «**أنا فجرتُ عیونها**»؛ من چشمه‌ها را جاری کردم؛ امامان از نسل او سرچشمه های علم و حکمت‌اند. و «**أینعت ثمارها**»؛ میوه‌ی درختان به امر من می‌رسند، میوه‌ی درخت رسالت از نسل اوست. و «**أنا غرست اشجارها**»؛ درختان را من می‌کارم؛ یعنی امامان از نسل او درخت طوبی و «**سدره المنتهی**» هستند.

و «**أنا أنشاسحابها**»؛ ابرها به امر من ایجاد می‌شوند؛ به این حقیقت اشاره می‌کند که عترت او باران برکت‌خیز عالم هستند.

و «**أنا أسمعت رعدها**»، رعد گوش به فرمان من است؛ درخت علم به اشاره‌ی او روییده است. و «**أنا نورت برقها**»؛ برق آسمان به امر من روشن شده است؛ من و

عترتم روشن‌گر عالم و آدم هستیم. و «**أنا شَیدت اطوارها**»؛ کوه‌ها را محکم کردم؛ دین را استوار کردم.

و «**أنا قتلت مرده الشیاطین**»؛ شیطان‌های سرکش را کشتم؛ طغیان‌گران شام را هلاک کردم. و «**أنا أشرقت، قمرها و شمسها و أجریت فلکها**»؛ ماه و خورشید از من نور گرفتند و در مدار خود قرار. یعنی امامان برای اهل عالم هریک ماه و خورشید و کشتی نجات است.

و «**أنا جنب الله**» من جانب خدا هستم؛ یعنی حق خداوند و علم اویم.

و «**أنا دابه الارض**» من جنبنده‌ی زمینم، بین حق و باطل جدا می‌کنم.

و «**علی یدی تقوم الساعه**»، قیامت به امر من برپا می‌شود، اشاره به حکومت طولانی حضرت مهدی(عج) قبل از قیامت دارد که بعد از مرگ او قیامت برپا می‌شود.

و «**فیّ یرتاب المبطلون**»؛ یاوه‌گویان و دروغ‌پردازان در مورد من تردید می‌کنند؛ یعنی هرکس ولایت مرا انکار کند هلاک می‌شود و آن که اقرار کند نجات می‌یابد.

البته تعبیر و تفسیر امام﴿علیه‌السلام﴾ به تناسب درک و فهم سؤال کننده بوده است.
«علامه‌ی مجلسی: ۳۵۰/۳۹».

این که گفتم هم به قدر فهم توست   مردم اندر حسرت فهم درست

(مثنوی معنوی)

نویسنده‌ی «عیون‌الاخبار» نقل می‌کند: امیرالمومنین به هنگام عبور از راهی با یک یهودی از قلعه‌ی خیبر همراه شد، در مسیر خود به جریان آبی رسیدند، یهودی بر استر خود سوار شد و روی آب حرکت کرد و بعد با صدای بلند به امیرالمومنین گفت: تو هم اگر آنچه من می‌دانم می‌دانستی مثل من از آب عبور می‌کردی!

حضرت به او فرمود: بایست و تماشا کن! به آب اشاره فرمود، آب جامد شد و امیرالمومنین از روی آن عبور کرد.

مرد خیبری با دیدن آن صحنه به پای آن حضرت افتاد و گفت: ای جوانمرد چه گفتی؟ که آب زیر پایت سنگ شد.

- تو چه گفتی که توانستی روی آب حرکت کنی؟
- من خدا را به اسم اعظمش صدا زدم.
- اسم اعظم خدا چیست؟
- از خدا به اسم وصیّ محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ تقاضا کردم.
- من وصّی محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ هستم.

یهودی گفت: تو بر حقی و آن‌گاه مسلمان شد. (*مدینه المعاجز*: ۴۳۰/۱).

عمار پسر یاسر می‌گوید: یک روز خدمت امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ رسیدم، آن حضرت آثار اندوه در چهره‌ام دید و از علت ناراحتیم پرسید:

- بدهکارم و طلب‌کار برای گرفتن پولش آمده است.

حضرت به سنگ بزرگی که آن‌جا افتاده بود اشاره کرد و فرمود:

- از این سنگ‌پاره‌ای برگیر و قرضت را پس بده.
- این سنگ است!
- خدا را به اسم من صدا کن تا سنگ، طلا شود.
- وقتی خدا را به اسم امیرالمومنین خواندم، سنگ، طلا شد. حضرت به من فرمود:
- به اندازه‌ی نیازت از آن جدا کن.
- چطور با دست خالی از آن تکّه‌ای جدا کنم؟
- یقینت را قوی کن! از خدا به اسم من دعا کن تا در دست تو نرم شود که خداوند آهن را به اسم من برای حضرت داود﴿علیه السلام﴾ نرم کرد.
- وقتی خدا را به نام امیرالمومنین خواندم، تکه‌ای از آن به راحتی جدا کردم.

حضرت به من فرمود: باز هم خدا را به نام من صدا کن تا باقی‌مانده مثل قبل به سنگ تبدیل شود. (**همان: ۴۳۱**).

آنان که در اعتقاد به ولایت و امامت شک و تردید دارند این حقایق را به راحتی نمی‌پذیرند: که چگونه سنگ به نام حضرت به طلا تبدیل می‌شود؟

این افراد اگر توجه کنند می‌دانند که منشأ قدرت و تأثیر و تغییر به دست توانمند

خداوند است. همه‌ی عناصر ریشه در سنگ و خاک دارند، وکارهای مهم و سترگ از منبع قدرت و عظمت انتظار می‌رود، و از آن‌جا که مقصد و مقصود نهایی و بزرگ‌ترین اسم‌ها و نزدیک‌ترین نام‌ها به ذات اقدس خدا حضرت محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و حضرت علی ﴿علیه السلام﴾ است، ابتدا و انتهای نبوت، ولایت است و ایام دولت رسالت با ولایت تکمیل می‌شود.

حضرت ابراهیم ﴿علیه السلام﴾ هنگامی که به مقام نبوّت و رسالت رسید برای نسل خود تقاضای این مقام نکرد زیرا شریعت درگذر عصر و نسل دچار نسخ و تغییر می‌شود، اما هنگامی که به خلعت امامت نائل شد، فوراً به دعا از خدا برای نسل خود درخواست کرد:

﴿**إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي**﴾ (**بقره: ۱۲۴**).

من تو را پیشوای مردم قرار دادم، حضرت ابراهیم ﴿علیه السلام﴾ عرض کرد آیا از نسل من کسی به این مقام می‌رسد؟ در امامت و ولایت، نسخ در میان نیست که مقصود نهایی است، اوج یقین و ختم دین است، ولایت، نهان‌خانه‌ی راز و سرچشمه‌ی نور و اسم اعظم خداوند است، درخت خشکیده به نام او میوه دهد و نابینا صاحب دیده شود.

فضیلت‌های آل محمّد(ص):

اسرافیل با کلمه‌ای که خداوند به او آموخته است در صور می‌دمد و ساکنان آسمان‌ها و زمین مدهوش می‌شوند، این همان اسمی است که آسمان‌ها و زمین به واسطه‌ی آن برپا بوده‌اند. بعد از مدتی آن‌ها فرا خوانده می‌شوند، استخوان‌های پوسیده و پراکنده در قبرها و خاک‌ها جمع می‌شود و مانند روز ازل دعوت حق را لبیک می‌گویند، با کلماتی که پراکنده و جمع شدن و مرگ و حیات تحقق یافته است. رمز این تأثیر و تأثر در قرآن کریم آمده است:

خداوند متعال که زنده‌ی پاینده است از هر صورت مثالی منزه است و ایجاد و اعدام اشیاء به امر حق است نه به اعضاء و جوارح و حرکت، خلقت و تحول و تغییر

در امور عالم با رمز و کلمات کامل الهی ایجاد می‌شود. تعبیر اعضاء و جوارح برای حق تعالی در قالب مجاز است؛ «**خمرتُ طینه آدم بیدی**» *(عوالی اللئالی: ۹۸/۴)*، خاک آدم را به دست خود آماده کردم، در این حدیث قدسی، دست به معنی قدرت است و یا «**أن الله خلق آدم علی صورته**» *(الکافی: ۱۳۴/۱)*. یعنی خداوند آدم را بدون طی مراحل نطفه و جنین با صورتی خاکی آفرید، آفرینش حق تعالی براساس امر اوست که به محض اراده‌ی ایجاد موجود می‌شود؛ «کن فیکون».

خداوندی که در یک طرفه‌العین　　زکاف و نون پدید آورد کونین

(گلشن راز)

ابن عباس می‌گوید: یک روز که حضرات علی و فاطمه و حسن و حسین در محضر پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» بودند، ایشان تقاضای آب فرمود، ظرفی از آب آوردند، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» مقداری نوشید و آنگاه ظرف را به حسن «علیه السلام» داد، وقتی نوشید پیامبر اکرم فرمود: هنیأ مریئا یا أبا محمد؛ نوش جانت ای ابامحمد!

بعد ظرف آب را به حسین «علیه السلام» داد و فرمود: هنیا مریئا یا اباعبدالله! گوارای وجودت ای اباعبدالله! وقتی آب را به حضرت زهرا «علیها السلام» داد به ایشان فرمود: هنیا مریئا یا ام الابرار الطاهرین؛ گواری جانت باد ای مادر نیکان و پاکان.

اما هنگامی که آب را به حضرت علی «علیه السلام» داد و او نوشید، پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» سجده کرد، وقتی سر مبارک از سجده برداشت همسر پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» از ایشان در مورد تفاوت گفتار و رفتار آن حضرت نسبت به علی «علیه السلام» سؤال کرد، رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود:

هنگامی که آب نوشیدم، جبرئیل و فرشتگان به من گفتند: **هنیا مریئا یارسول الله** و همین دعا را برای فرزندانم حسن و حسین «علیهما السلام» و دخترم حضرت زهرا تکرار کردند، اما وقتی امیرالمومنین «علیه السلام» نوشید، **قال الله له: هنیا مریئا یا ولیّی و حجتی علی خلقی، فسجدت لله شکراً علی ما انعم علیّ فی اهل بیتی.** *(بحار الانوار:* **۳۱۱/۴۳ ح ۷۳).**

خداوند متعال به او فرمود: گوارای وجودت ای ولی من و حجت من بر خلقم، و من هم به شکرانه‌ی این نعمت و لطف خداوند به من و اهل بیتم سجده کردم.

کسی که گوش و عقلش از شنیدن و درک این حدیث ناتوان باشد با انکار و تردید می‌گوید: آیا واقعاً خداوند به علی می‌فرماید: نوش جانت.

و حال آن که اگر به آیات قرآن توجه کنی می‌بینی خداوند به صراحت فرموده است:

﴿فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً﴾ *(نسا: ۴)*.

اگر زنان با رضایت قلبی مقداری از مهریه‌ی خود را به شما ببخشند پس گوارای وجودتان باد.

پس جایی که خداوند متعال در کلام عظیم خود به عموم مسلمانان دعای گوارای وجودتان می‌فرماید بنابراین جایی برای تعجب نسبت به حضرت علی که ولیّ و رفعت یافته‌ی لطف اوست باقی نمی‌ماند. کسانی که این احادیث را رد می‌کنند مانند حکایت انکار و تعجب منافقی در شنیدن ذکر صلوات بر علی﴿علیه‌السلام﴾ از مومنی بود که گفت: ذکر صلوات فقط برای پیامبر خدا جایز است، وقتی به او گفت پس در مورد این آیه نظرت چیست؟ ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾ *(احزاب: ۴۳)*. خداوند همان کسی است که همراه فرشتگان به شما درود می‌فرستد.

پاسخ داد: این صلوات برای عموم مسلمانان است.

- وقتی صلوات بر امت محمد جایز است چگونه بر آل محمد جایز نباشد.

با این جواب، او مبهوت شد.

با این ادب پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ بر ما سنت می‌شود که به هنگام شنیدن آیاتی که در بیان مدح و عظمت حضرت علی و پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ است، سجده‌ی شکر به جا آوریم، که چنین آیاتی که متضمن نام شریف محمد﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ و علی﴿علیه‌السلام﴾ باشد، خود بزرگ‌ترین آیات قرآن است و به خاطر معرفی بزرگ‌ترین و بلندمرتبه‌ترین آیات الهی سزاوار سجده‌ی شکر است.

که در قرآن آمده است: «**فما لهم لا یومنون**» چرا ایمان نمی‌آورند یعنی به ولایت علی﴿علیه‌السلام﴾ و: ﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ﴾ *(انشقاق: ۲۱)*.

و هنگامی که آیات مدح علی﴿علیه‌السلام﴾ خوانده می‌شود سجده نمی‌کنند.

تأثیر صلوات بر محمد(ص) و آل محمد:

خداوند متعال به همه‌ی مسلمانان عموماً و به امیرالمؤمنین﴿علیه السلام﴾ خصوصاً صلوات فرستاده است؛ ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾ (بقره: ۱۵۷).

صلوات و رحمت ویژه‌ای از ناحیه پروردگارشان بر آنان باد.

ابن عباس در مورد شأن نزول این آیه می‌گوید: هنگامی که امیرالمومنین از شهید شدن عموی بزرگوار خود حضرت حمزه﴿علیه السلام﴾ در جنگ احد باخبر شد، فرمود: **انا لله و انا الیه راجعون.**

در تعظیم ادب آن حضرت این آیه نازل شد:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾ (بقره: ۱۵۷).

کسانی که وقتی به مصیبتی مبتلا می‌شوند می‌گویند: ما برای خداییم و به سوی او بر می‌گردیم، از صلوات و رحمت ویژه‌ی پروردگار خود بهرمند می‌شوند. و این مقام در ابتدا برای امیرالمؤمنین ثابت شد.

نکته: مفسران در تفسیر آیه: ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ *(انشراح: ۴).*

ما یاد تو را بلند مرتبه کردیم. مفسّران می‌گویند: یعنی هر جا خداوند یاد می‌شود با ذکر و یاد محمد قرین می‌شود، آن‌جاکه یاد پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ واجب می‌شود ذکر خداوند هم واجب می‌شود بنابراین صلوات بر آن پیامبر عظیم الشأن بدون نام حق تعالی پذیرفته نمی‌شود و از طرف دیگر درود بر محمد و آل محمد لازمه‌ی ذکر خداوند می‌شود، پس صلوات بر ایشان در هر حال روشن‌گری واجب است و یاد آن‌ها برابر با یاد خداست زیرا معرفت به خدا و ذکر او بدون معرفت و ذکر آنان نه تنها سودی ندارد بلکه موجب مجازات وگرفتاری است زیرا مشروط با وجود شرط خود کامل و قبول می‌شود، مانند نماز که بدون وضو ادا نمی‌شود؛ و نماز بی‌وضو تمسخر امر حق تعالی و مایه‌ی خفت انسان می‌شود و منفعت و رفعتی از آن حاصل نمی‌شود، پس ذاکر حق تعالی با انکار محمد و آل محمد از این ذکر بهره‌ای نمی‌برد.

روایت شده است که پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **لمّا خلق الله العرش خلق سبعین**

الف ملک، و قال لهم: طوفوا بعرش النور و سبحونی و احملوا عرشی، فطافوا و سبحوا و ارادوا أن یحملوا العرش فما قدروا، فقال الله لهم، طوفو بعرش النور و صلوا علی نور جلالی محمد حبیبی و احملوا عرشی، فطافوا بعرش الجلال و صلوا علی محمد فأطاقوا احمله، فقالوا: ربنا امرتنا بتسبیحک و تقدیسک ثم امرتنا ان نصلی علی نور جلالک محمد فتنقص من تسبیحک و تقدیسک، فقال الله لهم، یا ملائکتی اذا صلیتم علی حبیبی محمد فقد سبحتمونی و قدستمونی و هللتمونی. (*بحار الانوار:* ۲۵۸/۲۷ ح ۸).

خداوند متعال بعد از خلقت عرش هفتاد هزار فرشته آفرید و به آنان فرمود:

دور عرش نور طواف و عرش مرا حمل کنید. آنها به طواف عرش پرداختند و حق را تسبیح گفتند اما وقتی خواستند عرش خدا را بردارند نتوانستند. خداوند به آن‌ها فرمود: عرش شکوه و عظمت را طواف کنید و به محمد صلوات فرستید و عرش را حمل کنید، با این رهنمون توانستند عرش را حمل کنند، عرض کردند: پروردگارا به تسبیح و تقدیس خود فرمان دادی، آنگاه فرمودی تا به نور جلالت محمد درود فرستیم، در این صورت از تسبیح و تقدیست کاسته می‌شود، خداوند فرمود: ای فرشتگان من! هر وقت به حبیبم محمّد درود نثار می‌کنید در واقع به تسبیح، تقدیس و تهلیل من پرداخته‌اید [ارزش ذکر صلوات برابر با ذکر سبحان‌الله و الحمدالله و لا اله الا الله است].

در تأیید این حدیث ابن عباس از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت می‌کند:

من صلی عَلیّ صلاه واحده صلی الله علیه الف صلاه فی الف صف من الملائکه و لم یبق رطب ولا یابس الا و صلی علی ذلک العبد لصلاه الله علیه. (همان؛ ح ۹).

هرکس یک صلوات به من نثار کند خداوند هزار صلوات در هزار صف از فرشتگان به او صلوات نثار می‌کند و هیچ تر و خشکی باقی نمی‌ماند مگر آن که به خاطر صلوات خداوند، بر آن بنده درود می‌فرستند.

ای تردید کنندگان در فضیلت آل محمّد چرا جغدصفت بخاطر ضعف بصیرت، تاریکی شب را به جای روشنی روز می‌بینید؟ آیا نمی‌خواهید هدهدآسا، آب را در زیر صخره‌ها ببینید؟ که در این صورت هدایت می‌شوید.

نکته:

چه عجیب است که آن‌ها علی﴿علیه السلام﴾ را مهجول‌القدر می‌نامند؟ و حال آن که مقام او بعد از مرتبه‌ی پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ است، جانشین و پسر عمو و وزیر و داماد پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ است. به خاطر اختلاف درک انسان‌ها از عظمت امیرالمومنین عده‌ای به انکار مقام معنوی آن حضرت پرداختند و جمعی به عبادت او برخاستند وگروهی از او پیروی کردند و هیچ‌کدام به مقام و منزلت رفیع او پی نبردند، زیرا کسانی که او را عبادت کردند، کافر شدند که خالق هستی راکه هیچ معبودی جز او نیست فراموش کردند و آن‌هایی که شأن او را منکر شدند با انکار ولایت او کافر شدند، آن‌ها چگونه مولا و معنا و راه هدایت خویش را منکر می‌شوند؟ حتی آنان که از او پیروی کردند به مقام او پی نبردند در غیر این صورت در فضیلت او تردید نمی‌کردند در نتیجه از مقام رفیعش پایین آوردند و در تحقیر او کوشیدند.

مـاذا أقـول و قـدجلت مـناقبه   عن الصفات وأضحی دونه الشرف
هذا الذی جازعن حدّ القیاس علا   فتاهت الناس فی معناه و اختلفوا
غـال و تـال و قـال عـنده و قـفوا   وکلهم و صفوا و صفاً و مـا عـرفوا

– من چه بگویم که افتخارات او قابل توصیف نیست و شرافت در رتبه‌ی پایین‌تر از او قرار گرفت.
– مقام رفعتش فوق تصور است، آری این همان کسی است که مردم در شناخت او حیران و مختلف شدند.
– عده‌ای غلوّ کردند وگروهی پیرو و برخی کینه‌توز شدند، هر کدام بدون شناخت در وصف او سخن گفتند.

هذا هو السرّ و المعنی الخفی و من   لولاه مـا کـانت الدنـیا و لا الفـلک
ولا تکـوّن هـذا الکـون مـن عـدم   الی الوجـود و هـذا المـالک المـلک
هــذا الذی ظـهرت آیـاته عـجبا   للـناس حـتی لدیـه یسجد المـلک

– این همان سِرّ و معنای مخفی است که اگر نبود چرخ و فلک دنیا نبود.
– اگر او نبود این هستی از عدم پا به عرصه‌ی وجود نمی‌گذاشت و ملک و مالکی در میان نبود.

- ویژگی‌هایش وقتی برای مردم نمایان شد شگفت‌زده شدند و فرشتگان در مقابلش به سجده افتادند.

نکته:

عده‌ای از دشمنانش که در برابر کمالات امیرالمومنین نتوانستند سکوت کنند در توصیفش گاهی گوی سبقت از دوستانش ربودند به گونه‌ای که اگر محبان آن حضرت این طور به مدح او می‌پرداختند به کفر متهم می‌شدند و به مرگ تهدید.

ابن حجاج سروده است:

لو شئت مسخهم فی دارهم مسخوا أو شئت قلت لها یا أرض انخسفی
و ان أسماءک الحسنی اذا تلیت علی مریض شفی من سقمه وکفی

(الغدیر: ۸۹/۴و ۹۰/۱۲)

- اگر اراده کنی می‌توانی دشمنانت را درون خانه‌هایشان مسخ کنی و یا به زمین فرمان دهی آنان را به کام خود فرو ببرد.
- اسم‌های زیبا و نیکت اگر بر مریض خوانده شود، خوب می‌شود و همین دارو برای او کافی ست.

صاحب بن عباد در مدح آن حضرت گفته است:

اذا انعمت روحی فمنک نعیمها و ان شقیت یوماً فانت رحیمها
بأسمائک الحسنی اروح مهجتی اذا فاض من قدس الجلال نسیمها

- هر زمان که جانم از نعمتی سرخوش شود از لطف توست و اگر روزی گرفتار شوم به مهر تو چشم دوخته‌ام.
- آن‌گاه که نسیم فیض‌بخش از چشمه سار قدس الهی می‌وزد، جانم را با ذکر نام‌های نیک تو واله و شیدا می‌کنم.

و ابن فارض مغربی این‌گونه سروده است:

ولو رسم الراقی حروف اسمها علی جبین مصاب جن أبراه الرسم
و فوق لواء الجیش لورقم اسمها لاسکر من تحت اللواء ذلک الرقم
زان می درکش که طبع خندان گردد تمییز و خرد هزار چندان گردد

بـر جـبهه‌ی دیـوانـه زنـامش حـرفی   گـر نـقش کـنی ز هـوشمندان گـردد
وربـــر عـــلم جـیش نگـاری نـامش   در سایه‌ی آن مست شود جـمله سپاه

(جامی؛ لوامع و لوایح)

وقتی به مخالفان نگاه کنی می‌بینی که از اسرار حروف اسم و مسما چیزی نمی‌دانند و معنای شعر شاعران خود را هم درک نمی‌کنند اما به فضیلتی که خدا به عده‌ای داده است حسادت می‌کنند و به خاطر خوبی‌های فراوانش از او عصبانی می‌شوند و به کفرش متهم می‌کنند، اما همین مردم چرا شاعرانی مانند ابن حجاج و ابن عباد را به کفر و غلو منتسب نکردند، آن‌گاه که به قدرت مطلق و تصرف در عالم و تفویض امور به امیرالمومنین اقرار کردند، که کار علی به قدرت و کرامتی که خدا به او داده است، الهی است.

اگر امروز کسی همین حقایق را در توسل خطاب به حضرت علی﴿علیه السلام﴾ عرض کند.به قتل و کفر متهم می‌شود، آری کسی که فروغ معنی در جانش درخششی نداشته است جز ظلمت نمی‌بیند و ظالمانه حکم می‌راند.

چـون غـرض آمـد هـنر پـوشید شـد   صد حجاب از دل به سوی دیده شـد

علم بشری و الهی در احادیث نبوی و علوی:

پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: «**لا اعلم ماوراء هذا الجدار الا ما علمنی ربی**» من از پشت این دیوار بی‌خبرم مگر پروردگارم مرا آگاه کند.

و امیرالمومنین فرموده است: «**لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا**» ***(نهج‌البلاغه:* خ ۱۱۳)**.

اگر پرده کنار رود به یقین من چیزی اضافه نمی‌شود.

- «**سلونی عن طرق السموات، سلونی عمّا دون العرش**» ***(نزهه المجالس:* ۱۲۹/۲ و *نهج البلاغه:* خ ۱۸۹)**.

از راه‌های آسمان‌ها از من بپرسید و از آن‌چه زیر عرش خداست از من سؤال کنید.

اگر سخنان حضرت علی﴿علیه السلام﴾ را با حدیث پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ مقایسه کنیم به نظر می‌رسد که ولیّ بر نبی برتری یافته است در حالی که عکس آن است رتبه‌ی ولی اگرچه عالی باشد در مورد پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ زیر مجموعه‌ی آن قرار می‌گیرد زیرا راز اولین و آخرین به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ تعلیم شده است، آن‌گاه به امام صاحب ولایت منتقل شده است، سرچشمه‌ی علم امیرالمومنین، رسول اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ است. و علوم و معارف بشری همگی به آن دو بر می‌گردد و خود آن‌ها متصل به علم الهی‌اند، هر خبر و خطابی که از غیب به پیامبر وحی می‌شد ظاهر و باطن آن به ولی نیز از طریق پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌رسید وظیفه‌ی پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ هشدار براساس تنزیل بود و هدایت و تأویل بر عهده‌ی ولیّ، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ مصداق «انما انت منذر» تو فقط هشدار دهنده‌ای.

و امیرالمومنین مخاطب: **﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد: ۷)** هر قومی هدایت‌گری دارد.

به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ امر شده بود که براساس علم ظاهر و با اذن الهی از غیب سخن بگوید زیرا صاحب شریعت بود، آیاتی مانند: **﴿وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ﴾ (طه: ۱۱۴).**

قبل از تمام شدن وحی برای خواندن آیات جدید قرآن شتاب نکن.

بنابراین اگرچه پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ از ناحیه‌ی حق تعالی از علم ظاهر و باطن بهره‌مند بود اما مأمور شده بود تا براساس ظاهر با مردم صحبت کند که در غیر این صورت به کهانت و سحر متهم می‌شد که آخر هم به او کاهن و ساحر هم گفتند، اما امیرالمومنین که صاحب ولایت بود از طرف خداوند متعال و پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ مأمور بود تا از ظاهر و باطن امور با مردم سخن بگوید؛ حدیث ولوی به این نکته اشاره دارد:

«علمنی رسول الله الف باب من العلم ففتح الله لی من کل باب الف باب»

پیامبر خدا هزار در از علم بر من گشود و خداوند متعال از هر در هزار در دیگر به رویم باز کرد. (*بحار الانوار*: ۴۶۲/۲۲ ح ۱۳).

این حدیث به علم ظاهر و باطن ولی اشاره می‌کند که وی صاحب اختیار است و

محدودیتی ندارد، بنابراین در حدیث «**لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا**» دو معنی نهفته است؛ اول آن که ایشان برترین موجودات است زیرا قسمت کننده‌ی نور واحد از احدیت است و مافوق وی فقط ذات ربوبیت است و سایر عوالم با مخلوقات خود در مرتبه‌ی پایین‌تر از ایشان قرار می‌گیرد و پر واضح است که بر همه‌ی آفاق و مخلوقات احاطه دارد و امری از امور آن‌ها بر او مخفی نمی‌ماند.

منظور از حجاب ممکن است جسد خاکی و جسم آن حضرت باشد و یا پرده از جسم فلکی کنار رود ذره‌ای به علمی که قبل از آفرینش عرش و کرسی در عالم نورانی آموخته‌ام اضافه نمی‌شود.

معنای دوم نکته‌ی بدیعی است که در حدیث دیگر آمده است: «**من عرفنی من شیعتی بسرائر معرفتی؟**» کدام یک از شیعیانم به اعماق معرفت من رسیده است؟ من که اسم اعظم خداوند و وجه کریم اویم با این هیکل خاکی و انسانی پرده‌دار ذات خداوندم، آیت پروردگار و کلمه‌ی خداوند در میان مخلوقاتم، فردای قیامت که پیشگاه حقیقت شود پدید در معرفت من به یقین او چیزی اضافه نمی‌شود؛ زیرا او در این دنیا و با این همه حجاب در برابر شناخت در مورد من لحظه‌ای تردید نکرد پس چگونه با روشن شدن آفتاب حقیقت گرفتار شک شود؟

توضیح آن که مخاطب قرآن کریم، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و مراد آیات، امت اسلام است و همین‌طور ولی، کتاب ناطق است و مراد و منظور، ولی شناسان هستند یعنی امت به اضافه‌ی پیامبران و پیروان به علاوه‌ی شخص ولی، حکایت مؤمن آل فرعون بیانگر این نکته است؛ ﴿**وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**﴾ (**یس: ۲۲**).

چرا اطاعت نکنم از آن که مرا آفرید و شما نیز به سوی او بر می‌گردید؟!

مؤمن آل فرعون سخنگوست و مراد و منظورش قوم اوست که به او اضافه می‌شوند، بنابراین «**ما ازددت یقیناً**» حضرت علی﴿علیه السلام﴾ از زبان دوستان و علی شناسان سخن گفته است.

[بر زبان بود مرا آن‌چه تو را در دل بود]

محبان و عارفان به حق علی﴿علیه السلام﴾، طلای سکه شده وگوهرهای تراش خورده‌ای هستند که ضربه و خراش روی آنان جز بر خلوص و ارزش آنان نیفزوده است، هرکس مولای مردم و صاحب ولایت در قیامت را به این مقام بشناسد، از دیگران کناره گیرد و زبان درکام نگه دارد، و در مقابل عوام و پست سیرتان سکوت اختیار کند، زیرا چنین عارفی اگر از حقیقت آن‌چه درک کرده است و چشیده گوید، تایید نمی‌شود و اگر با او صحبت کنند نمی‌شنود، لذتش در خلوت و سلامتش در وحدت است.

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

(سعدی)

علی(ع) حاکم قیامت:

در آغاز و بامداد آفرینش درگوش فلک نواخته شد و در اذهان مخلوقات گفته شد که مالک و حاکم و ولایت مدار روز جزا امیرالمومنین علی﴿علیه السلام﴾ است، در حدیث قدسی آمده است: «**عبدی خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی، وهبتک الدنیا بالاحسان و الاخره بالایمان**» ای بنده‌ی من، همه‌ی اشیاء را به خاطر تو آفریدم و تو را هم به خاطر خودم آفریدم، از روی لطف و احسان، دنیا را به تو بخشیدم و آخرت را در برابر ایمان، به تو می‌دهم.

جایی که خلقت همه‌ی اشیاء برای یک انسان مطرح می‌شود، در مورد انسانی که بهانه‌ی خلقت همه‌ی انسان‌هاست چه فکر می‌کنی که بالاتر از این هستی برای وجود او موجود شده است؟ تمام مخلوقات الهی و خطاب خداوندی برای پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ است و همه‌ی فضیلت و منزلت و شرافت و حشمت وکرامت‌هایی که به پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ تعلق دارد، بدون استثناء به حضرت علی﴿علیه السلام﴾ استناد می‌شود. پس همه‌ی دنیا و آخرت و آنچه در آن‌هاست برای آن دو عظیم‌الشأن است، بنابراین قیامت یک‌پارچه به محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی﴿علیه السلام﴾ تعلق دارد، حکم ظاهر بر پایه‌ی کرامت خاص پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌شود، همان‌گونه که فرمود: **أنا زین القیامه و الشهاده علی الخلائق.**

من در قیامت و دنیا زینت بخش مخلوقات هستم.

آیه: ﴿وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً﴾ *(نساء: ۴۱)*. فردای قیامت تو را به عنوان گواه در برابر این‌ها می‌آوریم. مفهوم حدیث مذکور را تأیید می‌کند.

مقام شفاعت برای گنه کاران امت به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ استناد می‌شود؛ **«أعددت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی»** ***(صحیح ترمذی ح ۲۴۳۵ کتاب صفه القیامه)***.

من شفاعت خود را برای مرتکبان گناهان کبیره از امتم ذخیره کرده‌ام!

در مقابل مقام شفاعت و حکم ظاهر برای پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾، حکم باطن و فرستادن دوزخیان به جهنم را به شخص «ولیّ» اختصاص داده‌اند؛ به این عبارت که امیرالمؤمنین در کنار جهنم می‌ایستد و می‌فرماید: **«هذا لک و هذا لی، خذی هذا و ذری هذا»** این برای تو و این شخص برای من، این را بگیر و این را رها کن.

بنابراین صحنه‌گردان قیامت، شفیع و حاکم پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و شافع و قاسم - امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ - است، و معبود خدای یکتاست. فرمانروای بلند مرتبه پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و حاکم صاحب اختیار از جانب خداوند و پیامبر، امیرالمومنین است چرا که از ناحیه‌ی حق‌تعالی و پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ اجازه‌ی ولایت در امور دنیا و آخرت دارد.

بنابراین حاکم و مالک علی الاطلاق در آخرت که می‌تواند در آن روز تصرف کند خیرالوصیین، امیرالمومنین است، برخلاف میل منافقان و خشم تکذیب کنندگان. با گفتن این عقیده‌ی راستین، مخالفان به من هجوم آوردند و از دوستیم کناره گرفتند و در برابرم جبهه‌گیری کردند و کمر به دشمنی با من بستند و گفته‌هایم را انکار کردند و به کفران نعمت حق‌تعالی پرداختند، آن‌ها چیزی را می‌پذیرند که نظرشان را تایید کند و هر موضوعی که درک آن برایشان سخت باشد و مافوق علم و معرفتشان باشد را ردّ می‌کنند و می‌گویند این مطلب کذب محض است و به مسخره کردن آیات خداوند می‌پردازند اما به طریقی دیگر آن را ندانسته تصدیق می‌کنند و به آن اعتقاد دارند و به واسطه‌ی او عبادت می‌کنند، در آینده می‌فهمند، آری چنین نیست که می‌پندارند در قیامت به حقیقت پی می‌برند.

من برای این گروه آرزو می‌کنم خداوند آن‌ها را از اشتباه و خلط مبحث حفظ کند:

اذا لم تکــن للـمرء عـین سـلیمه فلا غرو أن یرتاب و الصبح مسفر

- اگر انسان از چشمی سالم بهره‌مند نباشد، دیگر عجیب نیست که در طلوع صبح روشن شک و تردید کند.

به این برادران ایمانی و معتقد به ولایت و خوبان امت عرض می‌کنم؛ در تکذیب و انکار سخنان من شتاب نکنید، در مفهوم عمیق اخبار و احادیث دقت کنید، چه بسا موضوع غریبی که از یک مفهوم قریب به ذهن انسان نزدیک‌تر باشد، ادعـای نویسنده را به کتاب خدا و احادیث پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ عرضه کنید، اگر موافق بود و مورد تأیید آیات و روایات قرارگرفت بپذیرد و در غیر این صورت آن را رد کنید.

آنچه در این باب گفته‌ام آیا با این آیه تطبیق نمی‌کند؛ **﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ (غاشیه: ۲۵-۲۶)**.

بازگشت آن‌ها به سوی ماست * آنگاه حسابشان هم با ماست.

مفضل از امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت می‌کند که من در توضیح این آیه سؤال کردم که آن‌ها چه کسانی هستند؟ امام فرمود:

«یا مفضل من تری هم؟ نحن والله هم الینا یرجعون، و علینا یعرضون و عندنا یقفون، و عن حبنا یسالون».

ای مفضل! به نظر تو چه کسانی هستند؟ به خدا قسم بازگشت آن‌ها به سوی ماست، آن‌ها را نزد ما می‌آورند و در مقابل ما می‌ایستند و در مورد محبت ما از آن‌ها سؤال می‌شود.

مقام ولی(ع) در کلام نبی(ص):

درکتاب «الآیات»، برقی به نقل از امام صادق﴿علیه السلام﴾ از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت می‌کند که به امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ فرمود: **یا علی انت دیـان هـذه الامـه و المـتولی حسابها، و انت رکن الله الاعظم یوم القیامه، ألاو ان المآب الیک و الحساب علیک و الصراط صراطک،و المیزان میزانک و الموقف موقفک.** *(بحار الانوار: ۲۷۲/۲۴ ح ۵۴)*.

علی جان! حاکم این امت و حسابرس آن‌ها تو هستی، روز قیامت تو بزرگ‌ترین ارکان خداوندی، بازگشت به سوی تو و حسابرسی نیز با توست و «صراط» هم راه توست، همانطور که میزان و معیار تو هستی، و ایستگاه و موقف نیز، محضر تو خواهد بود.

«شریح» با واسطه‌ی نافع از عمر بن خطاب نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

یا علی أنت نذیر امتی و انت هادیها، و انت صاحب حوضی و انت ساقیها، و أنت یا علی ذوقرنیها وکلا طرفیها، و لک الاخره و الاولی، فأنت یوم القیامه الساقی، و الحسن الذائد و الحسین الامر و علی بن الحسین الفارض و محمد بن علی الناشر، و جعفربن محمد السائق و موسی بن جعفر المحصی للمحب و المنافق، و علی بن موسی، مرتب المومنین، و محمد بن علی منزل اهل الجنه منازلهم، و علی بن محمد خطیب اهل الجنه، و الحسن بن علی جامعهم یأذن الله لمن یشاء و یرضی. ***(مقتل الحسین، خوارزمی: ۹۴/۱ فصل ششم، و مائه منقبه: ۴۸ منقبه‌ی پنجم، بحارالانوار: ۲۷۰/۳۸).***

علی! هشدار دهنده و هدایت‌گر این امت تو هستی، صاحب حوض (کوثر) و ساقی آنی، ذوالقرنین امتی که در هر دو طرف حاضری و دنیا و آخرت به تو تعلق دارد، ساقی روز قیامتی، و حسن، حامی و حسین فرمانروا، و علی بن الحسین تعیین کننده‌ی سهم، و جمع کننده‌ی مردم محمدبن علی است و جعفر بن محمد مردم را به پیش می‌برد و موسی بن جعفر، محب و منافق را جدا می‌کند و علی بن موسی، مومنان را رتبه‌بندی می‌کند و محمد بن علی، جایگاه بهشتیان را مشخص می‌کند و علی بن محمد، هم سخنران بهشت است، و حسن بن علی، آن‌ها را جمع می‌کند آن‌جا که خداوند به هر که خواهد و بپسندد اجازه می‌فرماید.

حدیث امام صادق﴿علیه السلام﴾ بنا به گفته‌ی ابوحمزه‌ی ثمالی در کتاب أمالی به نقل از پیامبراکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت پیشین را تأیید می‌کند:

«اذا کان یوم القیامه یؤتی بک علی عجله من نور، علی رأسک تاج من النور له اربعه ارکان، علی رکن ثلاثه أسطر لااله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله، ثم یوضع

لک کرسی الکرامه و تعطی مفاتیح الجنه و النار، ثم یجمع لک الاولون و الاخرون فی صعید واحد، فیأمر بشیعتک الی الجنه و بأعدائک الی النار، فأنت قسیم الجنه و النار، و انت فی ذلک الیوم امین الله. (*بحار الانوار*: ۳۳۹/۷ ح ۳۰).

هنگامی که روز قیامت فرا رسد، تو را بر روی مرکبی از نور می‌آورند با تاجی نورانی بر سر، که چهار پایه دارد. روی یکی از آن‌ها نوشته شده است، «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله»، سپس تخت کرامت برای تو گذاشته می‌شود و کلیدهای بهشت و جهنم را به تو می‌دهند، آنگاه همه‌ی مخلوقات از اول تا آخر در محضر تو جمع می‌شوند، پیروانت به بهشت راهنمایی می‌شوند و دشمنانت به جهنم فرستاده می‌شوند، تویی قسمت کننده‌ی بهشت و دوزخ، در آن روز تو امانت‌دار خداوندی.

در حدیثی دیگر از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» به همین مضمون آمده است:

یا علی اذا کان یوم القیامه جیء بک علی نجیب من نور، و علی رأسک تاج، یکاد نوره یخطف الابصار، فیقال لک: اَدخِل من أحبک الجنه، و من ابغضک النار. (*بحار الانوار*: ۲۳۲/۷ ح ۳، و *لسان المیزان*: ۴۸۵/۲).

علی! روز قیامت تو را که بر اسبی از نور سواری می‌آورند، نور تاجی که بر سر داری، مانع خیره شدن چشم‌ها می‌شود، پس به تو گفته می‌شود، دوست‌دارانت را به بهشت ببر و دشمنانت را روانه‌ی جهنم کن.

خواسته‌ی ما، مشیت خدا:

امام باقر «علیه السلام» به جابر بن عبدالله فرمود:

یا جابر علیک بالبیان و المعانی، قال فقلت: و ما البیان و المعانی؟

فقال «علیه السلام»: اما البیان فهوأن تعرف ان الله سبحانه لیس کمثله شیء، فتعبده و لا تشرک به شیئا، و اما المعانی فنحن معانیه و نحن جنبه و امره و حکمه، و کلمته و علمه و حقه، و اذا شئنا شاءالله، و یرید الله ما نریده، و نحن المثانی التی اعطی الله نبینا، و نحن وجه الله الذی ینقلب فی الارض بین اظهرکم، فمن عرفنا فأمامه الیقین، و من جهلنا

فأمامه سجین، و لو شئنا خرقنا الارض و صعدنا السماء، و ان الینا ایاب هذا الخلق، ثم ان علینا حسابهم. (*بحار الانوار:* **۲۰۲/۷ ح ۸۸و: ۱۱۴/۲۴ ح ۱ و ۳**).

ای جابر متوجه‌ی بیان و معانی باش!

- بیان و معانی چیست؟

امام فرمود: بیان یعنی بدانی که خداوند سبحان هیچ مثل و نظیری ندارد بنابراین بنده‌ی او باشی و به او شرک نورزی، و اما معانی، ما هستیم زیرا جنب و امر و حکمت خداوندیم و کلمه و علم و حق او هستیم، هرگاه چیزی بخواهیم همان خواسته‌ی خداوند است و اراده‌ی خداوند نیز همان اراده‌ی ماست، ما آن «مثانی» دوگانه‌هایی هستیم که خداوند به پیامبرمان عطا فرمود، ما وجه - تجلی‌گاه - خداوندیم که در زمین میان شما می‌گردد، بنابراین هرکس ما را بشناسد، بهشت پیش روی اوست، و آن که نسبت به ما جاهل باشد جهنم در مقابل اوست، اگر بخواهیم زمین را می‌شکافیم و به آسمان بالا می‌رویم، بازگشت این مخلوقات به سوی ماست و رسیدگی به حساب آن‌ها بر عهده‌ی ما.

[در روایات متعدد آمده است: «**لا یشاؤون الّا ما یشاء الله**» اراده‌ی چیزی نمی‌کنند مگر به آنچه خدا بخواهد. و «**نحن اذا شئنا شاءالله و اذا کرهنا کره الله**» ما کسانی هستیم که هرگاه بخواهیم خداوند همان را می‌خواهد و آن‌گاه که از امری ناخرسند شویم خداوند هم ناراضی می‌شود. و «**فاذا شاء شئنا**» پس هر زمان که خدا بخواهد ما همان را می‌خواهیم. (*بحار الانوار:* **۳۰۵/۲۴، و: ۷/۲۶** ***باب نادر فی معرفتهم، والهدایه الکبری:*** **۳۵۹**).

و پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در حدیثی قدسی فرمود: «**یا بن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء لنفسک ما تشاء، و بارادتی کنت انت الذی ترید لنفسک ما ترید**». (*بحار الانوار:* **۴۹/۵-۶۵-۷۵ ح ۹۷-۹۹-۱۰۴** ***من کتاب العدل و المعاد***).

خداوند متعال می‌فرماید: ای فرزند آدم به مشیت من است که تو هرچه بخواهی برای خودت می‌خواهی و به اراده‌ی من است آنچه برای خودت اراده می‌کنی.

امام خمینی (قدس سره) در تفسیر این آیه می‌فرماید: «**و مارمیت اذ رمیت و لکن**

الله رمی» هنگامی که تیر انداختی، تیرانداز تو نبودی بلکه خداوند تیر انداخت؛ نیرو و توان بنده، ظهور نیروی خداوند است، بنابراین همه‌ی ذات موجودات و صفات و مشیت‌ها و اراده‌ها و آثار و حرکت‌ها از شؤون ذات حق تعالی است و سایه‌ای از صفت مشیت و اراده‌ی او، آشکار شدن نور و تجلی اوست، همگی سپاه اویند و درجه‌ای از قدرت خداوند، در این میان حق، حق است و خلق هم خلق، و خداوند متعالی در همه جا ظاهر که هر کدام مرتبه‌ای از ظهور اوست:

ظهور تو به من است و وجود من از تو ‏ و لست تظهر لولای لم أکن لولاک

و اگر من نبودم تو ظهوری، از ناحیه‌ی من نداشتی و اگر تو نبودی من وجود نداشتم. (**شرح دعای سحر: ۱۱۴**).

امام خمینی می‌فرماید: تمام سلسله‌ی وجود و منازل غیب و مراحل شهود از تجلیات قدرت و درجات گستره‌ی سلطنت و مالکیت حق تعالی‌ست، هیچ قدرتی ظاهر نمی‌شود مگر همان قدرت خدا و هیچ اراده و وجودی نیست مگر اراده و وجود خداوند، پس همان‌طور که عالم سایه‌ی وجود و قطره‌ای از دریای جود اوست، سایه‌ی کمال وجود خداوند نیز هست. (**شرح دعای سحر: ۱۲۳-۱۲۲**).

- در حدیثی طولانی از امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ آمده است:

«یا سلمان و یا جندب! أنا أحیی و أمیت باذن ربی، و أنا عالم، بضمائر قلوبکم و الائمه من أولادی یعلمون و یفعلون هذا اذا أحبوا و أرادوا، لِأنا کلّنا واحد، أوّلنا محمد، آخرنا محمد و أوسطنا محمد و کلّنا محمد، فلاتفرقوا بیننا، و نحن اذا شئناشاءالله، و اذا کرهنا کره الله، الویل کل الویل لمن انکر فضلنا و خصوصیتنا و ما أعطانا الله ربنا لان من أنکر شیئا مما أعطانا الله فقد أنکر قدره الله عز و جل و مشیته فینا». (*بحار الانوار: ۲۶/۶-۷ باب نادر فی معرفتهم بالنورانیه من کتاب الامامه ح ۱*).

ای سلمان و ابوذر! به اذن پروردگارم من توانایی زنده کردن و جان گرفتن - میراندن - دارم. من از نهان خانه‌ی دل‌هایتان آگاهم و امامان از نسل من همگی مانند من، هم می‌دانند و هم می‌توانند آنگاه که دوست داشته باشند و بخواهند، زیرا همه‌ی ما یکی هستیم، اول ما محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ و آخرین ما محمد و میان ما محمد و

همه‌ی ما محمد هستیم، بین ما فرق نگذارید، آنچه بخواهیم همان خواست خداوند است و از آنچه ناخشنود شویم خدا از آن ناخرسند است، وای و صد وای بر آن کس که فضیلت و امتیازات و آنچه خدا به ما عطا کرده است را انکار کند، زیرا هرکس منکر عطای خداوند، پروردگارمان به ما شود، قدرت و مشیت خداوند را نسبت به ما انکار کرده است].

علی(ع) صاحب بهشت و میزان:

ابن عباس روایت می‌کند که پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: **یا علی أنت صاحب الجنان و قسیم المیزان، ألاو أن مالکا و رضوان یأیتان غدا عن أمرالرحمن فیقولان لی: یا محمد هذه هبه الله الیک فسلمها الی علی بن ابی طالب«علیه السلام» فادفعها الیک.**

علی جان! صاحب بهشت و قسمت کننده‌ی جهنم تو هستی. فردای قیامت مالک دوزخ و رضوان - بهشت‌بان - به امر پروردگار نزد من می‌آیند و می‌گویند: ای محمد «صلی الله علیه و آله» این لطف و هدیه‌ی خدا به شماست، آن را به علی بن ابی طالب تحویل بده، من هم آن را به تو می‌دهم.

کلیدها به کسی می‌دهند که حق تصرف داشته باشد. آیه‌ی: **﴿أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ﴾ (نور: ۶۱).**

خانه‌هایی که کلید آن‌ها در دست شماست. به این نکته اشاره دارد.

در حدیث قدسی به روایت ابن عباس آمده است که خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

لولا علی ما خلقتُ جنتی، اگر علی نبود بهشتم را نمی‌آفریدم.

بنابراین بهشت پر ناز و نعمت به علی«علیه السلام» تعلق دارد و او مالک و قیم آن است، زیرا هر شیءای که به خاطر کسی خلق شود به او تعلق دارد و مالک آن می‌شود.

مفضل بن عمر می‌گوید به امام صادق«علیه السلام» عرض کردم؛ اگر حضرت علی«علیه السلام» دوستان و دوست‌داران خود را به بهشت می‌برد و دشمنانش را روانه‌ی جهنم می‌کند پس «مالک» نگهبان جهنم و «رضوان» بهشت چه کاره‌اند؟

آن حضرت فرمود: **یا مفضل أليس الخلائق كلهم يوم القيامه بأمر محمّد؟ فقلت: بلى، قال: فعلى يوم القيامه قسيم الجنه و النار بأمر محمد، و مالك و رضوان امرهما اليه، خذها يا مفضل، فانها من مكنون العلم و مخزونه. (*بحار الانوار*: ۳۱۳/۲۷ ح ۹).**

ای مفضل! آیا همه‌ی مخلوقات فردای قیامت تحت امر حضرت محمّد ﴿صلی الله علیه وآله﴾ نیستند؟

- بله.

- بنابراین روز قیامت به امر ایشان حضرت علی﴿علیه السلام﴾ تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم است و دو فرشته‌ی «مالک» و «رضوان» مأموران آن حضرت می‌شوند، مفضل! این حقیقت را درک کن که از گنجیه‌های علم محفوظ است.

و در حدیث دیگر فرمود: **اذا كان يوم القيامه امر شيعتنا فما كان عليهم لله فهو لنا، و ما كان لنا فهو لهم، و ما كان للناس فهو علينا. (*همان*: ح ۱۰).**

روز قیامت به وضع شیعیانمان رسیدگی می‌کنیم، حقوق الهی که بر عهده‌ی آنان است را بر عهده می‌گیریم، حقوق خود را بر آنان می‌بخشیم، و مسؤولیت حقوق مردم که برگردن آنان است را می‌پذیریم و در روایت ابن جمیل آمده است:

«ما كان عليهم لله فهو لنا، و ما كان للناس استوهبناه، و ما كان لنا فنحن أحق من عفا عن محبيه». (*همان*: ۳۱۴/۲۷ ح ۱۱).

حقوق الهی که بر عهده شیعیان است را ما بر عهده می‌گیریم، حق مردمی که بر گردن دارند، از آن‌ها برایشان تقاضای بخشش می‌کنیم، و از حق و حقوق خود نیز صرف‌نظر می‌کنیم زیرا چشم‌پوشی از کاستی های محبوب از ما سزاوارتر است.

روایت شده است که مردی منافق به امام موسی کاظم﴿علیه السلام﴾ گفت: عده ای از شیعیان شما در راه شراب می‌خورند!

امام فرمود: **الحمدلله الذى جعلهم على الطريق فلا يزوغون عنه.**

خدا را سپاس می‌گویم که آن‌ها را در مسیر قرار داد و آن‌ها منحرف نخواهند شد.

مرد دیگری گفت: گروهی از پیروانت شراب خرما می‌نوشند.

امام فرمود: **كان اصحاب رسول الله يشربون.**

یاران رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ هم می‌نوشیدند.

- منظورم شیره‌ی خرما نیست، بلکه آن‌ها شراب خرما می‌نوشند.

از شدت شرم بر چهره‌ی مبارک آن حضرت قطره‌های عرق نمایان شد و فرمود:

الله اکرم ان یجمع فی قلب المؤمن بین رسیس الخمر و حبنا اهل البیت.

خداوند کریم‌تر از آن است که در قلب مؤمن لذت شراب با محبت ما اهل بیت جمع کند. سپس اندکی صبر کرد و فرمود:

فان فعلها المنکوب منهم فانه یجد رباً رؤوفاً و نبیاً عطوفاً و اماماً له علی الحوض عروفا و ساده له بالشفاعه و قوفاً، و تجدانت روحک فی برهوت ملهوفاً. (همان: ح ۱۲).

یعنی اگر بخت برگشته‌ای از آن‌ها مرتکب شود، او پروردگاری مهربان و پیامبری دلسوز دارد و امامی که در کنار حوض کوثر منتظر اوست و سرورانی که برای شفاعت او ایستاده‌اند، اما تو با جانی گداخته در برهوت گرفتاری! بنابراین حسابرسی از اعمال شیعیان با آن‌هاست، امام صادق﴿علیه السلام﴾ در تفسیر این آیه فرمود:

﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ (صافات: ۸۳).

حضرت ابراهیم﴿علیه السلام﴾ از شیعیان علی﴿علیه السلام﴾ بود. پس اگر انبیاء شیعیان او بودند و حساب پیروانش هم با او باشد بنابراین حساب انبیاء و رسیدگی به گواهان و تبلیغ بر عهده‌ی اوست، کلیدهای بهشت و فرستادن به جهنم در اختیار اوست، در آن روز فرشتگان از امر و نهی او اطاعت می‌کنند. این مقام به امر خالق و پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به او واگذار می‌شود.

ابن عباس می‌گوید: خداوند روز قیامت حسابرسی از پیامبران را به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و رسیدگی به حساب همه‌ی مخلوقات را به حضرت علی﴿علیه السلام﴾ می‌سپارد.

***

ابی بصیر از امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت می‌کند: **ان الله أباح لمحمد الشفاعه فی أمته و انّ الشفاعه فی شیعتنا و انّ لشیعتنا الشفاعه فی اهالیهم.**

خداوند متعال به پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» اجازه‌ی شفاعت برای امتش عطا کرده است، یعنی مسأله‌ی شفاعت برای شیعیان ماست و شیعیان ما می‌توانند برای بستگان خود شفاعت کنند. امام «علیه السلام» فرمود: «**والله لتشفعن شیعینا فی أهالیهم حتی یقول شیعه أعدائنا» ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ، وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾ (شعراء: ۱۰۰-۱۰۱)**.

بخدا سوگند شیعیان ما برای بستگان خود شفاعت می‌کنند و در آن زمان پیروان دشمنان ما با حسرت می‌گویند: هیچ‌کس شفیع ما نمی‌شود و هیچ دوست صمیمی نیست که از ما حمایت کند.

نیاز مردم به اهل بیت علیهم السلام:

کسانی که منکر روز جزا می‌شوند، فضیلت علی «علیه السلام» را انکار می‌کنند، بنابراین حکمیت ایشان را در آن روز منکر می‌شوند، اما ذهنیات خود را تأیید می‌کنند، و هرچه، درک آن سخت باشد را نمی‌پذیرند، وای بر آن‌ها هنگامی که نزد صاحب حوض حاضر می‌شوند، در آن لحظه با انکارهای خود چه امیدی به آن حضرت دارند؟ این انکار و اعراض و تکذیب، انسان را به جهنم سوق می‌دهد.

آیا به این آیه‌ی روشن‌گر توجه نمی‌کنند؟ **﴿الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾ (مطففین: ۱۱)**.

یعنی کسانی که روز قیامت را انکار می‌کنند هرچند آن را تأیید کرده‌اند، در واقع ولایت و حاکمیت علی را در آن روز منکر می‌شوند، در آیه‌ی بعد علت انکار و شخصیت منکران را بیان می‌فرماید: **﴿وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ﴾ (مطففین: ۱۲)**.

هر تجاوزگر از حدود الهی وگنه‌کار حاکمیت علی «علیه السلام» را در روز جزا تکذیب می‌کند، دشمنی باگفتار وگنه‌کار در اعتقاد. وای بر او با چنین توشه‌ای زهرآگین که ذخیره‌ی قیامت خود کرده است. آیا نمی‌داند که خلایق از هر جهت فردای قیامت به اهل بیت پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» محتاج‌اند:

۱- همه‌ی مخلوقات طفیل عشق خداوند به آنان است، یعنی اگر اهل بیت نبودند، پا به عرصه‌ی وجود نمی‌گذاشتند.

۲- چون اهل بیت علت آفرینش مردم هستند بر آنان حق پدری دارند، بر این اساس پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ فرمود: **أنا و علی أبواهذه الامه**، من و علی پدران این امت هستیم. تا پدر نباشد فرزندی نیست.

۳- آن‌ها از ازل تا ابد وسیله‌ی بین مردم و خدا بوده‌اند، بر آنان ولایت دارند و با آن‌ها به استقبال دعا می‌روند و هر علمی که در عالم منتشر شده است از آن‌ها جوشیده و یا اقتباس شده است. (***الاحتجاج: ۸۸/۱***).

۴- روز قیامت پیامبران منتظر اهل بیت‌اند که اگر با تکذیب رسالت خود توسط امت‌هایشان روبرو شوند، گواهی به تبلیغ آنان دهند.

۵- همه‌ی خلایق محتاج نزدیک شدن به حوض کوثر هستند و این حوض به اهل بیت تعلق دارد. (***ینابیع الموده: ۲۵/۱، و جواهر العقدین: ۳۴۳، و تاریخ المدینه: ۳۸/۱***).

۶- از هول و هراس روز قیامت که مهیب‌ترین حادثه است، مردم عقل خود را از دست می‌دهند، مگر محبان اهل بیت که از اندوه و وحشت آن در امان هستند: ﴿**لا یحزنهم الفزع الاکبر**﴾ (***انبیاء: ۱۰۳***).

هول‌ناک‌ترین واقعه آنان را اندوهگین نمی‌کند، این آرامش در قیامت برای شیعیان است.

۷- کلیدهای بهشت و اختیار جهنم در دست اهل بیت﴿علیهم السلام﴾ است. (***ابن عدی؛ الکامل: ۱۴۱/۷.۷ ش ۲۰۵۳***).

۸- بلند مرتبگان اعراف در قیامت اهل بیت‌اند، بنابراین فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که اهل بیت را شناخته باشند و معرّف ایشان باشند؛ ﴿**وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ**﴾ (***أعراف: ۴۶***).

بر کنگره‌ی اعراف مردانی هستند که هرکس را از چهره‌اش می‌شناسند، این اعراف‌نشینان، اهل بیت پیامبر اکرمند. (***ینابیع الموده: ۱۱۸/۱***).

۹- پرچم حمد در دست آن‌هاست و انبیاء در سایه‌ی آن قرار می‌گیرند. (***فضائل الصحابه: ۶۶۱/۲، ابی یعلی؛ مسند: ۴۸۱/۳ ح ۷۴۹۳***).

۱۰- هیچ‌کس وارد بهشت نمی‌شود مگر با مجوز محبت اهل بیت﴿علیهم السلام﴾.

۱۱- فرشتگان تندخو و سخت‌گیر جهنم که دوزخیان را از صراط می‌گیرند، فقط به کسانی اجازه‌ی عبور از صراط می‌دهند که چهارده معصوم را می‌شناسند؛ این فرشتگان نوزده نفر هستند، حروف اسماء اهل بیت نیز نوزده می‌شود.

۱۲- اولین کسانی که وارد بهشت می‌شوند، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و اهل بیت و شیعیان آن‌ها هستند، بعد از آن‌ها پیامبران می‌آیند.

بنابراین سید و سرور اوّلین و آخرین می‌شوند، کل هستی و مخلوقات برای آنان خلق شده‌اند، که به سوی آن‌ها بر می‌گردند و به واسطه‌ی آن‌ها به مقصد و مقصود می‌رسند، با این تفصیل تمام فرشتگان مقرب و انبیاء مرسل روز قیامت محتاج آنانند. فقط شیعیان متصل به آن‌ها می‌شوند. پر واضح است که سرای دنیا و آخرت ملک آنان است و نعمت‌های ظاهر و باطن اهل بیت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ هستند که همه را بر سر سفره‌ی گسترده‌ی الهی نشانده‌اند؛ ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ *(لقمان: ۲۰)*. خداوند متعال نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را به شما عطا فرمود.

با توجه به این توضیحات در آیات و روایات در برابر هر نعمتی که به انسان می‌رسد می‌بایست درکنار حمد و شکر الهی از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و اهل بیت ایشان هم تشکر کند، عدم سپاسگزاری از آنان، کفر و ناسپاسی نسبت به حق محسوب می‌شود. جایی که خداوند متعال به تشکر از خودش در کنار سپاس از زحمات و الطاف پدر و مادر طبیعی که منشاء ولادت آن هم از طریق شهوت می‌شوند امر فرموده است، تشکر از پدرانی که علت آفرینش و هدایت و بهره‌مندی از عقل و شرع هستند سزاوارتر است، وای بر کسانی که فضیلت و نعمت اهل بیت را انکار می‌کنند و مقام و منزلت رفیع آن‌ها را تکذیب.

سید بن طاوس در بیان شکرگزاری از این نعمت بزرگ عرض می‌کند:

از کسانی تشکر می‌کنم که اگر نبودند من هم نبودم، امامانی که چراغ‌های نورانی خداوندند و پرده‌دار اسرار ربوبیت و زبان سخن‌گوی حق در میان خلق، امر خداوند هستند و مظهر مشیت او که صفات ذات از مکان و کیفیت منزه است، پس هر کسی به آن‌ها درود فرستد به تسبیح و تقدیس حق پرداخته است، زیرا ذکر صفات برابر با

تنزیه ذات است، آن‌ها منظر صفات زیبای حق تعالی هستند و از هر عیب و نقصی بری و تجلی‌گاه صفات جلال ذات اقدس اویند، در روایات فرمودند:

بالکلمه تجلی الصانع للعقول، و بها احتجب عن العیون.

آفریدگار با کلمه برای عقل‌ها تجلی فرموده است و با همان از دیدگان مخفی شده است.

سلام علی جیران لیلی فانها — اعز علی العشاق من أن تسلما

فان ضیاء الشمس نور جبینها — نعم وجهها الوضاح یشرق حیثما

- سلام بر همسایگان لیلا! زیرا برای عاشقان سخت است که به او سلام کنند.

- نور خورشید پرتویی از چهره‌ی درخشان اوست که هرجا طلوع کند همه‌جا را روشن می‌کند.

***

این حقیقت که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و اهل بیت او منشأ فضل و عطای پروردگار به هر انسانی هستند در آیات متعدد ذکر شده است؛ **﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللهُ سَيُؤْتِينَا اللهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (توبه: ۵۹).**

ای کاش به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده است راضی می‌شدند و می‌گفتند: خدا برای ما کافی است و خداوند در آینده از فضل خویش ما را بهره‌مند می‌فرماید.

عده‌ای در برابر آیات روشن‌گر الهی به مخالفت پرداخته‌اند و تصریح قرآن به واسطه بودن پیامبراکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و اهل بیت در رسیدن فیض الهی به خلایق را انکار می‌کنند و براساس نظر خود به تأویل و تفسیرهای نامربوط می‌پردازند و کسانی که این نکات را آشکار می‌کنند به غلو و شرک متهم می‌کنند.

گروهی از این مخالفان ادعای معرفت و محبت به حضرت علی﴿علیه السلام﴾ نیز دارند؛ **﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ (مطففین: ۱۵).** این‌گونه که گمان می‌کنند نیست، در آن روز قادر به مشاهده‌ی پروردگار خود نیستند. حجاب قیامت که مانع لقای پروردگار است در دنیا با شک و تردید در حقایق ایجاد شده است. هرکس به ولایت امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ معتقد است هیچ حرفی از فضیلت های آن

حضرت را انکار نمی‌کند، اگرچه با عقل پای سست و ذهن بیمار قابل درک نباشد و آن را به فرموده‌ی خودشان منتسب کند؛ (**أمرنا صعب مستصعب؛ امر ما سخت و دشوار است**). (*الاصول الاصیله: ۱۶۹*).

و به این آیات اعتماد کند؛ ﴿**لا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ**﴾ (*آل عمران: ۷*). تأویل آن را فقط خدا می‌داند و خود را در زمره‌ی مخاطبان این آیه قرار دهد؛ ﴿**وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا**﴾ (*آل عمران: ۷*). متعمقان در دانش با ژرف‌اندیشی می‌گویند، ما به آن ایمان آوردیم، همه‌ی این آیات از ناحیه پروردگار ماست.

با شنیدن حقایق آیات در پرتو روایات به ایمان معتقدان به ولایت افزوده می‌شود؛ ﴿**وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً**﴾ (*انفال: ۲*).

این همه از عطای پروردگار است که حسودان تاب دیدن و شنیدنش را ندارند؛ ﴿**هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ**﴾ (*ص: ۳۹*).

این است عطای ما، به هر که می‌خواهی ببخش و یا دریغ کن که از تو محاسبه نمی‌شود. اما از منظر عقلی چون ذات حق‌تعالی منزه از رؤیت با چشم سر است و نمی‌توان تصور کرد بدون حجاب و واسطه روز قیامت به حساب خلایق رسیدگی کند بنابراین پر واضح است که خلیفه‌های خود در زمین را در آن روز حکم ولایت و حاکمیت و مالکیت دهد. و از آن‌جا که آل محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ «صفوه‌الله» برگزیدگان خدا و مظهر صفات حق تعالی هستند و مرجع افعال او، آفرینش با آن‌ها شروع شده است و به آن‌ها بر می‌گردد؛ «**بدؤها منک و عودها الیک**».

﴿**أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ**﴾ (ق: ۲۴).

هرکافر ستیزه‌جو را به جهنم بیفکنید، براساس این آیه که با فعل مثنی آمده است، مخاطب آیه پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و امیرالمؤمنین است، ابوحنیفه در مسند خود این حدیث را آورده است؛ اذا کان یوم القیامه قال الله: یا محمد یا علی قفابین الجنه و النار، و القیافی جهنم کل کفار کذب بالنبوه، و عنید عاند فی الامامه.

روز قیامت خداوند خطاب به محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی ﴿علیه السلام﴾ می‌فرماید: بین

بهشت و جهنم بایستید و کسانی که رسالت تو را تکذیب کردند و در برابر امامت علی به مخالفت و ستیزه‌جویی پرداختند را به جهنم اندازید.

﴿**وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللهِ**﴾ ***(ابراهیم: ۵)***. روزهای خدا را به آنان یادآوری کن.

در روایات علاوه بر تعبیر «نحن ایام الله» روزهای خدا ما اهل بیت هستیم؛ سه روز را به عنوان ایام الله مشخص کرده‌اند؛ **یوم الرجعه و یوم القائم و یوم القیامه**.

در هر سه روز، حکم و حکومت و ولایت به آل محمّد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ اختصاص دارد.

این سه روز از مصادیق ایمان به غیب محسوب می‌شود که از ویژگی‌های مؤمنان است و برابر با ایمان به خداوند و عدم تصدیق ایام الله بیانگر عدم ایمان به حق تعالی. ﴿**الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**﴾ ***(بقره: ۳)***. همان کسانی که به غیب ایمان دارند.

منزلت حضرت علی(ع) در کلام نبوی(ص):

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ از حضرت علی ﴿علیه السلام﴾ به عنوان جان خود تعبیر می‌فرمود: «**أنت روحی التی بین جنبی**» تو جان من در میان پهلویم هستی، تمام علومی که رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ از طریق وحی و الهام دریافت می‌کرد به امیرالمومنین ﴿علیه السلام﴾ تعلیم می‌داد؛ «**ما افرغ جبرائیل فی صدری حرفاً الا و قدأمرت أن افرغه فی صدر علی**» هر حرفی که جبرئیل در گنجینه‌ی سینه‌ام می‌ریخت، مأمور بودم تا آن را به سینه‌ی علی منتقل کنم. بازوی توانا و شمشیر بران و شیر میدان نبرد برای پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود، در مواقع خطر و هجوم اندوه، رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌فرمود: تک سوار حجاز را برایم صدا کنید؛ «**أین کاشف عن وجهی الکربات**» ***(بحار الانوار: ۳۹/۳۵ ح ۳۸ برگرفته از حدیثی طولانی)*** کجاست، آن که غم و اندوه مرا از بین می‌برد؟

اگر تردید داری، امیرالمومنین هم‌تراز و برادر رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود؛ «**أنت منی بمنزله هارون من موسی**» ***(مسند احمد: ۱ / پ ۱۷۰ ط. م و: ۲۷۷ ح ۱۴۶۶ ط. ب. والطرائف: ۱/۷۰ ح ۴۵)***.

تو برای من مانند هارون برای موسی هستی، آن حضرت صاحب میراث و نسب پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود؛ «**أنت أنا و أنا أنت**» ***(مزار الشهید الاول: ۲۳۶)*** تو منی و من تو هستم.

صاحب دعوت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود که گوشت و خون پیامبر را در تن و رگ داشت: **«أنت منی و أنا منک لحمک لحمی و دمک دمی و مقامک مقامی»** (*بحار الانوار*: ۲۴۸/۳۸ ح ۴۲) تو از منی و من از تو وگوشت و خونت ازگوشت و خون من است و مقام تو همان مقام من است. **«انت الخلیفه بعدی و امام امتی من والاک فقد والانی، و من عاداک فقد عادانی»** (*بحار الانوار*: ۱۲۵/۲۳ ح ۵۳و: ۳۴۹/۲۶ ح ۲۳).

تو خلیفه‌ی بعد از من و امام امتی، دوست‌دار تو، دوست من است و دشمنی با تو دشمنی با من است. **«أنت کذلک منی فی کل مقام الاالنبوه و انی لا أستغنی عنک فی الدنیا و لا فی الاخره، و انک فی یوم القیامه تحیی اذا حییتُ، و تکسی اذا کسیتُ، و ترضی اذا رضیت، و ان حساب الخلق علیک و عودهم الیک، و لک الکوثر و السلسبیل غداً و انت الصراط السوی لمن اهتدی، و لک الشفاعه و الشهاده، و لک الاعراف و انت المعرف، و لک الجواز علی الصراط و دخول الجنه و نزول المساکن و القصور، و انت تدخل اهل الجنه الیها و انت تجیز اهل النار الیها و انت تلقی حطبها علیها و لواء الحمد فی یدیک، و هوسبعون شقه کل شقه وسع ما بین الشمس الی القمر، و آدم و من دونه تحت لوائک و الانبیاء من شیعتک یوم القیامه، و لایدخل الجنه الامن عرفته و عرفک، و لایدخل النار الامن انکرته و انکرک.** (*بحار الانوار*: ۱۳۹/۳۸ ح ۱۰۱ و: ۲۱۴/۳۹ ح ۵).

تنها تفاوت مقام تو با من در نبوت است و من در دنیا و آخرت به معاونت و مساعدت تو نیازمندم، در قیامت همراه من زنده می‌شوی، و با رضایت من خرسند می‌شوی، بازگشت و حساب مردم با تو و به سوی توست، صاحب کوثر و چشمه‌سار سلسبیلی، راه راستی برای کسی که به دنبال هدایت باشد، مقام شفاعت و گواهی داری، اعراف در قیامت، توصیف شناسایی تو در آن عرصه است، جواز ورود به قصر و منزل‌های بهشت وگذر از صراط در دست توست، اهل بهشت و جهنم به اشاره‌ی تو روانه‌ی جایگاه خود می‌شوند و آتش جهنم به امر تو شعله‌ور می‌شود، پرچم حمد الهی به دست توست، پرچم هفتاد تکه‌ای که هر قسمت به وسعت فاصله‌ی بین آفتاب و ماه است، آدم و تمام فرزندانش در سایه‌سار پرچم تو

قرار دارند، روز قیامت پیامبران، شیعیان تو هستند، کسانی وارد بهشت می‌شوند که آن‌ها را می‌شناسی و آن‌ها نیز تو را می‌شناسند.

خودشناسی و خداشناسی:

خداوند متعال در انجیل می‌فرماید: **اعرف نفسک ایها الانسان تعرف ربک، ظاهرک الفناء و باطنک أنا.**

ای انسان اگر خودت را شناختی پروردگارت را می‌شناسی، جسمت فانی و باطنت من هستم که به بقای من باقی هستی.

پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: **«أعرفکم بربه أعرفکم بنفسه»** *(روضه الواعظین: ۲۰)*.

کسی که خود را بهتر شناسد پروردگارش را بهتر شناخته است.

حضرت علی «علیه السلام» فرمود: **من عرف نفسه فقد عرف ربه.** *(بحارالانوار: ۶۰/۳۲۴)*.

خودشناسی مساوی با خداشناسی است، هرکسی خود را شناخت خدای خویش را شناخته است.

معرفت نفس یعنی انسان به مبدإ و مقصد خود در جهان آفرینش پی ببرد، لازمه‌ی کسب این معرفت، شناخت حقیقت وجود مقید است، یعنی اولین فیض صادر شده از حضرت حق تعالی، که منبع وجود و موجود را به امر خداوند بشناسد. از اولین فیض به نقطه‌ی وحدت به عنوان مبدأ موجودات و نهایت پدیده‌ها و روح الارواح و نورالاشباح تعبیر شده است. از آن‌جا که ذات خداوند برای هیچ‌کس معلوم نیست بنابراین به واسطه‌ی صفات و اولین نقطه که صفت خداوند است انسان به معرفتی می‌رسد، زیرا هر صفتی بیانگر شناختی تقریبی نسبت به موصوف است که با ظهور آن‌ها خداوند شناخته می‌شود، این نقطه‌ی آغاز آفرینش همان درخشش و تجلی جلال أحدیت در سیمای حقیقت محمدیه است؛ **«یعرفک بها من عرفک»** *(البحار: ۹۵/۳۹۳)*. هرکس تو را شناخته است از رهگذر معرفت تو به آن رسیده است.

«لولانا ما عرف الله، و لولا الله ما عرفنا» *(نورالبراهین جزایری: ۲/۱۲۱)*.

اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد و اگر خدا نبود کسی ما را نمی‌شناخت.

بنابراین اهل بیت(علیهم السلام) نورالانوار هستند که وجود و بقای اجساد و اسرار وابسته به آن‌هاست. سرچشمه‌ی عقل و جان در کالبد انسان‌هایند، لوح اسرار غیب و کرسی مدیریت آسمان‌ها و زمینند و عرش عظیم الهی که به همه چیز احاطه‌ی علمی و تصرفی دارند.

منتهای همت عارفان، رسیدن به حقیقت معرفت محمد(صلی الله علیه و آله) و علی(علیه السلام) و یا معرفت حقیقت آن حضرات است، اما این معرفت دیریاب است و پوشیده از حجاب‌های متعدد: ﴿**وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً**﴾ *(اسراء: ۸۵)*. علم اندکی به شما انسان‌ها عطا شده است.

نه تنها فهم بشر از این درک ناتوان است که فرشتگان مقرب عرش‌نشین هم در این وادی هم ردیف انسانند؛ «**ان الذی خرج الی الملائکه المقربین من معرفه آل محمد قلیل من کثیر**» آن‌چه از معرفت اهل بیت به فرشتگان مقرب عطا شده است قطره‌ای از دریاست به همین‌خاطر فرمودند: «**امرنا صعب مستصعب لا یحتمله نبی مرسل و لاملک مقرب**» درک مقام ما سخت و پیچیده است به‌گونه‌ای که پیامبران و فرشتگان مقرب توانایی آن را ندارند. بنابراین خودشناسی نیز مستلزم متصل شدن به شعاع نور اهل بیت است که همان معرفت به حقیقت وجود مقید می‌شود یعنی اولین نقطه‌ی آفرینش که ظاهر و باطن آن نبوت محمدی و ولایت علویست، پس خداشناسی از رهگذر شناخت این دو حقیقت حاصل می‌شود.

عارف هنگامی که به «کل» و روح الهی در آدمی صاحب بصیرت شود به شناخت خود و کلّ و حقیقت وجود که اهل بیت هستند می‌رسد.

و اگر مرجع ضمیر «نفسه» در حدیث مذکور به خداوند برگردد «**و یحذرکم الله نفسه**» خداوند شما را از خویش بر حذر می‌دارد، باز هم اهل بیت(علیهم السلام) مبدأ و مرجع می‌شوند زیرا آن‌ها روح و کلمه‌ی خدا هستند و نفس و حقیقت وجود که شناخت آن‌ها برابر با شناخت پروردگار است و چشم یقین به هنگام مرگ آن دو وجود مقدس را می‌بینند؛ حضرت علی(علیه السلام) فرمود: **أنا عین الیقین أنا الموت الممیت**. چشم و چشمه‌ی یقین و مرگ میرانده من هستم.

در کتاب «بصائر الدرجات» از امام صادق﴿علیه السلام﴾ روایت شده است: **«ما من میت یموت فی شرق الارض و غربها محب لنا او مبغض الا و یحضره امیرالمونمنین﴿علیه السلام﴾ و رسول الله ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فیبشره اویلعنه»** *(الکافی: ۱۲۸/۳* **ح ۱-۱۳ و** *البحار: ۱۷۳/۶* **ح ۱-۵۶)**.

هرکسی که در شرق و غرب این کره‌ی خاکی بمیرد از محبان ما باشد یا دشمن، لحظه‌ی جان دادن، امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ و پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ برای اعلام بشارت و یا لعنت کنار او حاضر می‌شوند.

حتی مشاهده‌ی حق‌تعالی که با چشم بصیرت عقل به واسطه‌ی حقیقت ایمان در قیامت حاصل می‌شود همان دیدن آن دو بزرگوار است که ذات خداوند ظاهری است نامریی و باطنی است نامخفی؛ **«لاتراه العیون بمشاهده العیان، و لکن تراه العقول بحقائق الایمان»** *(بحار الانوار: ۴۰۶/۳۶* **ح ۱۶)**. چشم های سر قادر به دیدن حق نمی‌شوند اما چشم عقل با حقیقت ایمان او را می‌بینند.

معانی «رب» در قرآن:

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ (قیامه: ۲۲). در آن روز چهره‌هایی شادبند و به پروردگار - مولای - خویش نگاه می‌کنند.

در این آیه «ربها» آمده است نه «الهها» زیرا الوهیت مقام خاصی است که به هیچ‌کس در آن با ذات اقدس اله شریک نمی‌شود. اما ربوبیت مقام عام است بنابراین «رب» به غیر خداوند نیز اطلاق می‌شود.

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ (فجر: ۲۲). پروردگارت می‌آید. در این آیه هم، نفرموده است؛ جاءالهک **﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ﴾** *(بقره: ۴۶)*. کسانی که به ملاقات پروردگار خود گمانی دارند. **﴿ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ﴾ (فجر: ۲۸)**. به سوی پروردگار خود برگرد.

در آیات مذکور، نظرکردن و دیدن و تجلی و ملاقات به پروردگار اختصاص یافته نه «اله» زیرا رؤیت و تجلی مربوط به وجودی است که هیأت داشته باشد و آمدن در مورد اجسام صدق می‌کند و انتقال از حالی به حال دیگر در مورد خداوند محال است، بنابراین منظور از نگاه‌کردن و تجلی برای «رب» در این آیات به معنی مالک و

سید و مولا است. و محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی ﴿علیه السلام﴾ سید و سرور و مولا و مالک دنیا و آخرت همه‌ی مخلوقات هستند.

و خداوند، الله، ربّ به معنای معبود آنهاست و این مقام خاص پروردگار آسمان‌ها وزمین و همه‌ی مخلوقات و محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی ﴿علیه السلام﴾ است، که آنان را آفرید و برگزید و انتخاب کرد و به آن‌ها ولایت داد، پس خداوند ربّ است و مولا واله و سید و معبود و حمید و محمود و اهل بیت، موالی هستند و سادات و عابد آفریدگار نه معبود، اما خداوند سبحان، اهل آسمان‌ها و زمین را به بندگی خود خوانده است، هرکس از اهل بیت اطاعت کند بنده‌ی آزادی است که دوبار آزاد شده است و هرکس از آن‌ها نافرمانی کند، بنده‌ای است فراری.

آیه‌ی: «**انهم ملاقو ربهم**» به ملاقات آل محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فردای قیامت و رجوع خلق به آن‌ها تصریح دارد.

اطلاق «رب» به معنی مولا در آیات دیگر نیز به کار رفته است، از زبان یوسف ﴿علیه السلام﴾ آمده است: ﴿**إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ**﴾ (**یوسف: ۲۳**). او - عزیز مصر - مولا و صاحب نعمت من است و مقام مراگرامی داشته است.

﴿**اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ**﴾ (**یوسف: ۴۲**). نزد سرورت - سلطان مصر - مرا یادکن.

﴿**ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ**﴾ (**یوسف: ۵۰**). نزد مولایت برگرد.

پس کلمه‌ی «رب» در قرآن کریم برای غیر معصوم هم ذکر شده است.

با توجه به این آیات، کلمه‌ی ربّ در آیه: ﴿**وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى**﴾ (**نجم: ۴۲**). مقصد و مقصود به پروردگارت ختم می‌شود؛ به معنای ولیّست و موالی (جمع مولا) اهل بیتند و اگر گفته شود در چنین آیاتی کلمه‌ی مضاف به «رب» در تقدیر است، ترکیباتی مانند «عدل ربک» و «حکم ربک» و «عفو ربک» و «رحمه ربک» باز هم مصداق همه‌ی آن‌ها اهل بیت می‌شوند.

البته در مواردی که «رب» به معنای معبود باشد، لفظ خاص می‌شود بدون اشتراک هیچ مخلوقی مانند: «رب السموات» و «رب الارض» و «رب العالمین»، اما اسم «الله» اگر در چنین مواردی استعمال شود حتماً مضاف آن حذف شده است؛ ﴿**هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ**﴾ (**بقره: ۲۱۰**).

به معنی «امرالله» [در این آیه نیازی به تقدیر مضاف برای الله نیست زیرا بیان انتظار کافران و مشرکان است که خداوند و یا فرشتگان در پوشش از ابر نزد آن‌ها بیاید] (مترجم؛ به نقل از تفسیر نمونه) و آیه: **﴿فَأَتَاهُمُ اللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾ (حشر: ۲)**. امر خداوند از آن‌جا که گمان نمی‌کردند به سراغشان آمد.

﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكّاً﴾ *(اعراف: ۱۴۳)*. هنگامی که پروردگارش برای کوه تجلی کرد، آن را متلاشی کرد.

در آیه منظور، تجلی نور پروردگار است و نور پروردگار همان نور محمد ﴿صلى الله عليه وآله﴾ و علی﴿ علیه‌السلام﴾ است که از همه‌ی جهات متجلی شده است و خداوند با نور صفاتش در اشیاء تجلی می‌کند. حدیث **«أنا مکلم موسی من الشجره أن یا موسی أنا ذلک النور»** با این توضیح روشن می‌شود. من از درخت با موسی صحبت کردم، که ای موسی من همان نورم. (وجاء ربک) آمدن و حرکت و توقف از صفات اجسام است بنابراین مضاف رب یعنی «امر» در تقدیر است و امر پروردگارت در روز قیامت محمد ﴿صلى الله عليه وآله﴾ و علی﴿ علیه‌السلام﴾ است، آن‌ها، هم امر پروردگارند و هم مرجع امر او.

واحد در اعداد قرار می‌گیرد اما «رب» عددپذیر نیست اگر صفت خداوند یکتا باشد که آن ذات حدّ و عدد ناپذیر است. هرکس همین قدر از حکمت بداند به مبدأ و معاد خود پی برده است، زیرا مبدأ ظهور از حق به خلق است و معاد برگشت از خلق به حق است، شناخت مبدأ و معاد و حقیقت وعده و تهدید انسان را به نجات و سرچشمه‌ی حیات رهنمون می‌کند و او را از مرگ می‌رهاند، زیرا مؤمن در دو جهان زنده است.

امام حسن عسکری﴿ علیه‌السلام﴾ در عهد و دعای خود عرض می‌کند:

«یا من اتحفنی بالاقرار بالوحدانیة، و حبانی بمعرفه الربوبیه، و خلصنی من الشک و العمی، جئت بک الیک».

ای کسی که اقرار به وحدانیت و معرفت به ربوبیت را به من هدیه دادی و از شک و کوردلی مرا نجات دادی، به واسطه‌ی خودت پیش تو آمدم.

***

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً﴾ (شوری: ۵۱).

شایسته‌ی هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب یا فرستادن پیک - رسول - *(ترجمه از تفسیر نمونه).*

روز قیامت صحبتی از وحی و رسول، دیگر نیست، سخن گفتن از پشت حجاب می‌ماند، و نزدیک‌ترین انسان‌ها به حضرت ربوبیت دو اسم بلند مرتبه‌ی، حبیب و ولیّ است همان اسم‌هایی که در ازل مورد خطاب قرار گرفتند و به آفرینش نوری ظاهر شدند، بزرگ‌ترین کلمه‌ای که با آن تکلم شد، روح بود و آن را در نور محمد و علی قرار داد و آن دو، حجاب رب الارباب شدند و اذن و حکم خداوند و امر حق به آنان واگذار شد؛ **﴿وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ (انفطار: ۱۹).** امر در آن روز به خداوند تعلق دارد. لله یعنی لولی‌الله، زیرا آن دو از کارهای بندگان خدا بدون سؤال آگاه‌اند، در میان مخلوقات جز آن حضرات هیچ‌کس چنین مقامی ندارد، امّا مردم سست ایمان از درک این مقام ناتوانند. **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللهَ عَلَى حَرْفٍ﴾ (حج: ۱۱).** عده‌ای از مردم بر پایه‌ای سست خدا را می‌پرستند. ایمان بی‌پایه در قلب نیز لرزان است و به اندک نسیمی زایل می‌شود زیرا از برهان و یقین بی‌بهره است. اگر به خیری رسد یعنی آنچه با عقل و درکش تناسب داشته باشد به آن اطمینان می کند، اما اگر برای آزمایش خبری را بشنود که از فهم و درکش با عقل ضعیف ناتوان باشد، ایمان خود را از دست می‌دهد و صاحب خبر را به کفر و شرک متهم می‌کند؛ همان‌طور که در حدیث آمده است: **لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله (لکفره)**؛ اگر ابوذر می‌دانست در قلب سلمان چه می‌گذرد او را می‌کشت و یا به کفر متهمش می‌کرد؛ زیرا سینه‌ی ابوذر گنجایش قلب پروسعت و ظرفیت سلمان در معارف و اسرار ایمان و حقایق ولی رحمان را نداشت، به همین سبب پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: أعرفكم بالله سلمان: خداشناسی سلمان از همه‌ی شما عمیق‌تر است. ایمان دارای ده مرتبه است که صاحب هر مرتبه از مرتبه‌ی مافوق خود بی‌خبر است و صاحب مرتبه‌ی پایین‌تر از خود را نیز تحقیر نمی‌کند *[در این وادی، اطاعت از مافوق و رعایت*

مادون است] بالاترین درجه‌ی ایمان و معرفت حق به امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ تعلق دارد.

ابوذر به ظاهر حدیث و آیات استناد می‌کرد و سلمان به باطن آن‌ها نظر می‌کرد، ظرفی که برای ظاهر است نمی‌تواند باطن را تحمل کند، ﴿**قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ**﴾ **(بقره: ۶۰)**. مشرب هر کس به اندازه‌ی علم اوست.

انکار فضیلت اهل بیت علیهم السلام:

راه و راز نجات در ایمان است و ایمان بدون برهان به جایی نمی‌رسد؛ ﴿**هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ**﴾ **(بقره: ۱۱۱)**.

دلیل خود را بیاورید و ایمان با برهان، دلیلی روشن از ناحیه‌ی پروردگار است و رسیدن به حق‌الیقینی است که بعد از آن شک و تردیدی نیست، غیر از هدایت هرچه هست گمراهیست، مؤمن با یقین از آسیب هر خطری که ایمان را تهدید کند در امان است؛ اما ایمان مقلد به خاطر عدم شناخت، از حق پیروی نمی‌کند و چون بصیرت ندارد به دنبال باطل می‌رود، هم‌چون تشنه‌ای که هرچه از آب شور دریا می‌خورد، تشنه‌تر می‌شود. کسی که در فضیلت امیرالمومنین تردید دارد در برابر خوبی‌ها و جمال آن حضرت شیدا نمی‌شود و از شنیدن عجایب او به وجد نمی‌آید، بنابراین به محض شنیدن آیات و روایات در فضیلت ایشان با خشم و تکبر روگردان می‌شود، چنین افرادی در ازل هم به آن حضرت ایمان نداشتند به همین خاطر امروز هم ایمان نمی‌آورند، کسانی که در عالم ارواح او را انکار کردند در جهان اجسام و اشباح او را تأیید نمی‌کنند. زیرا جسد تابع روح است، این انکار معاند را تا مرز مسخ شدن پیش می‌برد و بعد از تیره شدن روح به رسوخ و رسوب در جهنم ختم می‌شود؛ ﴿**وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ**﴾ ***(انعام: ۱۱۰)***.

ما دل‌ها و چشم‌های آن‌ها را واژگونه می‌سازیم؛ (آن‌ها ایمان نمی‌آورند)، همان‌گونه که در آغاز به آن ایمان نیاوردند (به نقل از تفسیر نمونه). اساس ایمان به آن روز بر می‌گردد.

﴿**الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ**﴾ **(رعد: ۲۰)**. کسانی که به عهد خدا وفادارند، اشاره به عهد قبول ولایت علی﴿علیه السلام﴾ در ازل است.

﴿**وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ**﴾ **(رعد: ۲۱)**. کسانی که به آنچه خداوند امر به پیوند آن داده است می‌پیوندند. یعنی محبت خدا را به حب پیامبر و عشق به پیامبر﴿صلی الله علیه و آله﴾ را به دوست داشتن امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ و آن را به محبت حضرت فاطمه﴿علیها السلام﴾ و محبت فرزندان او پیوند می‌زنند.

«**و یخشون ربهم**» نسبت به ترک ولایت از پروردگار خود می‌ترسند که در این صورت حساب سختی در پیش‌رو دارند.

شخصی به حضرت علی﴿علیه السلام﴾ عرض کرد تو را دوست دارم!

آن حضرت فرمود: **کذبت انّ الله خلق الارواح قبل الاجساد بألفی عام ثم عرض علی المطیع منها و العصاه فما رأیتُک یوم العرض فی المحبین، فأین کنت؟** *(نهج السعاده: ۷/۴۹، و مناقب آل أبی‌طالب: ۲/۹۶)*.

– دروغ می‌گویی! خداوند دو هزار سال قبل از خلقت اجساد، ارواح را آفرید، سپس ارواح نیکان و بدان را به حضور من آوردند، در آن روز در میان محبانمان تو را ندیدم، کجا بودی!؟

امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: **أعداؤنا مسوخ هذه الامه.**

– دشمنان ما مسخ شدگان این امت می‌شوند.

هرکس منکر فضیلت اهل بیت باشد در زمره‌ی دشمنان آن‌ها قرار می‌گیرد هرچند روزه و نمازش بسیار باشد چرا که از عبادت ابلیس بیشتر نمی‌شود، همه‌ی عبادت‌هایش با یک عصیان و مخالفت از بین رفت، و تفاوتی میان مخالفت با خدا و امام نیست.

عشق به اهل بیت﴿علیهم السلام﴾ دلیلی بر پاکی سرشت باطن و ولادت دارد و ره‌توشه‌ی قبر و قیامت می‌شود.

امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: «**لا تدعوا الناس الی ما أنتم علیه، فوالله لو کتب هذا الامرعلی رجل لرأیته أسرع الیه من الطیر الی و کره، و أسبق من السیل الی جوف**

الوادی». اصراری برای دعوت مردم به عقیده‌ی خود نداشته باشید که به خدا سوگند اگر توفیق قبول ولایت برای کسی مقرر شده باشد می‌بینی که شتابان به سوی آن پرواز می‌کند مانند شتاب پرنده برای رسیدن به لانه و سریع‌تر از سیل که سر به سینه‌ی صحرا می‌گذارد به سوی ما جذب می‌شود. امیرالمومنین در این مورد فرمود:

«لو ضربت خیشوم المؤمن علی أن یبغضنی ما فعل و لوصببت الدنیا علی المنافق علی أن یحبنی ما فعل، و بذلک أخذالله لی العهد فی الازل و لم یـزل» *(بحار الانوار* **۲۹۶/۳۹: ح ۹۹)**.

اگر بینی مومن را خرد کنم تا دشمن من شود از محبتش نسبت به من کم نمی‌شود و اگر دنیا را به کام منافق بریزم تا دوستدار من شود چنین نمی‌کند، به همین سبب خداوند در روز ازل پیمان محبت مراگرفت.

صفات حق تعالی:

خداوند متعال با صفات جلال و جمال بی‌انتهایش در شکوه و عظمت و هر کمالی، بی‌نظیر و مانند است، نداشتن مثل و مانند از شؤون ربوبیّت است، حضرت محمد «صلی الله علیه و آله» نیز در کمال رفعت و تقدم که گوی سبقت از عالم و آدم ربوده مانند پروردگارش، **«لیس کمثله شیء»** هیچ نظیر و شبیهی ندارد، عظمتی که در خَلق و خُلق و جایگاهی که در هدایت خوبان عالم داشت همه، بی‌مانند است.

پاک و منزه است خداوند نورکه در همه‌ی مخلوقات تجلی کرد و در همان حال از همه‌ی آن‌ها فاصله گرفت و مستور شد، در بعد زمان و مکان نگنجد و از اتفاقات و حوادث بری باشد، حلول و انتقال و صورت و مثال در مورد او بی‌معناست، از هر کرانه وگوشه‌ای فروغ زیبایش جلوه‌گر شده است و در همان حال باکمال خود از هر جهت مخفی است، بنابراین غیبی است ظاهر و ظهوری است غایب.

در صورت هرچه گشت موجود　　　بنمود جمال خویش ظاهر
در عین ظهور گشت مخفی　　　در عین خفا نمود اظهار

(نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص)

نه تنها نظیری ندارد که ضدی هم در میان نیست. اسناد اعضاء به خداوند از باب مجاز است و استعاره: ﴿**بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ**﴾ (**مائده: ۶۴**). دو دست خداوند گشاده است؛ برای اعمال قدرت و اعطای رزق، خداوند برای خود تعبیر دست فرموده است که برای انسان‌ها بیانی روشن باشد، اگرچه رزق و قدرت حق تعالی در مخلوقات قبل از انسان ظهور داشته است اما در این آیه می‌تواند اشاره به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ باشد؛ نعمت نبوت و قدرت ولایت.

نفی و اثبات در موضوعات قرآنی به وفور آمده است و درک ارتباط آن‌ها نیاز به تفسیر و گاهی تأویل دارد.

خداوند متعال خطاب به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ می‌فرماید: ﴿**لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ**﴾ (**فتح: ۲**).

در این آیه از گناه گذشته و آینده‌ی پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و آمرزش آن صحبت شده و در آیه‌ی دیگر به پاکی او و اهل بیت ایشان از آلودگی تصریح فرموده است: ﴿**وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**﴾ (**احزاب: ۳۳**).

و حال آن‌که طهارت معنوی با گناه جمع نمی‌شود.

این سبک بیان در دعاهای معصومین نیز دیده می‌شود؛ امام سجاد که زینت‌بخش عابدان و سجده کنندگان است و از فرزندان نبوت و سرچشمه‌ی ولایت و عصمت، در مناجات خود عرض می‌کند:

«**ربی ظلمت و عصیت و توانیت**»، اگر این تعبیر حقیقی باشد استناد ظلم که همراه با جهل است و عصیان و سستی، با مقام رفیع خلافت و عصمت تناسب ندارد.

توضیح آن‌که در چنین دعاهایی امام به خاطر مسئولیتی که در قبال مأموم دارد عرض می‌کند؛ پروردگارا چون شیعیان از باقی‌مانده‌ی سرشت ما آفریده شده‌اند و خاک آن‌ها با آب ولایت اهل بیت آمیخته شده است، ما را امام خود خوانده‌اند و از مصیبت و رنج ما محزون می‌شوند، ما نیز از غم و رنج آن‌ها اندوهگین می‌شویم، ما از احوال آن‌ها باخبریم، آن‌ها با ما هستند و از ما جدا نمی‌شوند زیرا هر بنده‌ای به

سوی مولای خود بر می‌گردد و هزینه‌ی او بر عهده‌ی آقاست. از دشمنان ما دوری و به دوستان ما افتخار می‌کنند.

ابن طاوس درکتاب «محج الدعوات» این دعا را از امام زمان «عج» در سامرا نقل می‌کند؛ **«اللهم أحی شیعتنافی دولتنا، و ابقهم فی ملکنا و مملکتنا»**. خداوندا شیعیان ما را در دولت ما زندگی واقعی عطا کن و آن ها را در ملک و مملکت ما حفظ کن.

آری شیعیان از آن‌ها هستند و به سوی ایشان بر می‌گردند و پیوسته از عنایت سروران خود بهره‌مندند، گویا امام در دعای خود عرض می‌کند؛ خدایا شیعیان به ما مضاف و ملحق می‌شوند، اگرچه مرتکب گناه و خطا و سستی در اطاعت تو شوند به امامت ما راضی و خرسندند. بنابراین ما نیز گناهانشان را عذر خواهیم و خطاهایشان را تقبل می‌کنیم که تکیه‌گاه آنان هستیم.

و به خاطر این اتصال و اتکال به ما، گویا ما مرتکب گناه شده‌ایم.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار

(بوستان سعدی)

خداوندا به خاطر محبت ما که در دل آن‌هاست، گناهانشان را ببخش که به ولایت و محبت و شفاعت ما به عنوان سرمایه، امید بسته‌اند، به‌خاطر گناهانشان در حضور دشمنان ما رسوایشان نکن و همان‌طور که کار و امرشان را در دنیا به ما سپردی، امر آن‌ها را در آخرت نیز به ما واگذار کن، در این میان اگر گناهان از خوبی آن ها کم کند میزان اعمالشان را با ولایت و محبت ما سنگین کن و مقام آن‌ها را افزون. *(بحار الانوار: ۳۰۲/۵۳)*.

در این کتاب اگر هیچ مطلبی جز این واقعیت نبود برای گهربار کردن اعتقادات کافی بود وگرنه بدان که شیطان هر روز ۳۲۰ بار وسوسه‌ی گمراهی به قلب انسان ارسال می‌کند. خداوند متعال با شهاب‌هایی از نور ولایت، وسوسه‌های شیطان را دفع می‌کند تا زنگار نگاه‌های شیطان قلب را مکدر نکند، یکی از تاریکی‌های شیطانی که فضای قلب را مکدر می‌کند ایجاد شک و تردید است که قلب را لگدمال سُمّ شیاطین می‌کند، آنچه از فضیلت‌ها و تصرفات امیرالمومنین در عالم هستی گفته

می‌شود همه از موهبت‌های الهی به ایشان است، همان‌طور که در یک مملکت ممکن است فرمانروای آن اختیار همه‌ی امور کشور را به دست یک برده دهد، بنابراین خداوند بهتر می‌داند که رسالت را به چه کسانی عطا فرماید، این برگزیدگان همان کاری انجام می‌دهند که خداوند می‌خواهد و اراده‌ی پروردگار نیز به خواست آن‌ها تعلق می‌گیرد زیرا قرارگاه امر خداوند و دستان گشوده‌ی او و چشم بینای خداوند در میان بندگان و سرزمین‌ها هستند. آن‌ها عبد مولایند و مولای عبید.

العقل نور و انت معناه   والکون سر و انت مبداه

– عقل نور است و تو معنای آنی و هستی رازی است که تو آغازگر آنی.

والخلق فی جمعهم اذا جمعوا   الکل عبد و انت مولاه

– همه‌ی خلایق آن‌گاه که با هم جمع شوند، بنده‌اند و تو سرور آن‌ها.

أنت الولی الذی مناقبه   مالعلاها فی الخلق أشباه

– تو آن آقایی هستی که فضیلت‌های باعظمتش در میان مخلوقات بی‌نظیر است.

یا آیه الله فی العباد ویا   سر الذی لا اله الا هو

– ای آیت خدا در میان بندگان و ای سرّ خدای بی‌همتا.

کفاک فخراً و عزّه و علا   أن الوری فی علاک قدتا هوا

– حیرانی مردم در عظمت تو برای افتخار و عزت و رفعت تو کافی است.

فقال قوم بأنه بشر   وقال قوم بأنه‌الله

– عده‌ای گفتند او انسانی معمولی است وگروهی به خدایی او معتقد شدند.

یا صاحب الحشر و الحساب و من   مولاه حکم امر العباد ولاه

–ای حاکم روز محشر که حسابرسی به امر خلایق به فرمان پروردگار به او واگذار شده است.

یا قاسم النار و الجنان غداً   أنت ملاذ الراجی و ملجاه

– ای تقسیم کننده بهشت و دوزخ در فردای قیامت، تو پناه‌گاه و فریادرس امیدوارانی.

کیف یخاف الولی حرلظی و لیس فی النار من تولاه

- دوستدار تو ترسی از آتش دوزخ ندارد، زیرا پیرو تو در جهنم جایی ندارد.

یا منبع الانوار یا سر المهیمن فی الممالک

یا قطب دائره الوجود و عین منبعه کذلک

- ای منبع انوار الهی، ای سرّ مسلط بر سرزمین‌ها، ای قطب دایره‌ی هستی و سرچشمه‌ی آفرینش.

والعین و السرّ الذی منه تلقنت الملائکه مالاح صبح للهدی الا وأسفرعن جمالک

- ملائکه از چشمه‌سار معرفت تو درس آموختند. هر نوری از هدایت، پرتویی از جمال دل آرای توست.

یا ابن الاطایب و الطواهر و الفواطم و العواتک

أنت الامان من الردی أنت النجاه من المهالک

- ای فرزند پاکان و پاک سیرتان به دور از هر بدی، ای فرزند جوانمردان، تو مایه‌ی امان از هر خطری و نجات از هر مهلکه‌ای.

انت الصراط المستقیم قسیم جنات الارائک

والنار مفزعها الیک و أنت مالک امر مالک

- تو راه مستقیمی، قسمت کننده‌ی بهشت تخت‌نشینان و معیّن کننده‌ی جایگاه دوزخیان، و مالک و فرشتگان جهنم تحت امر تو هستند.

یا من تجلی بالجمال فشق برده کل حالک صلی علیک الله من هاد الی خیر المسالک

- ای کسی که با تجلّی زیبای خود پرده‌ی هر تاریکی را درید، خداوند به بهترین شیوه از جانب هر هدایت‌گری به تو درود فرستاد.

و الحافظ البرسی لایخشی و أنت له هنالک.

- حافظ برسی از هراس قیامت نگرانی ندارد در حالی که تو آن‌جا حاضری. ***(الغدیر: ۴۵/۷)***.

کسانی که مقام و منزلت آن حضرت را تکذیب می‌کنند، خود را در معرض لعن و نفرین خدا و رسولش قرار می‌دهند؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ﴾

(احزاب: ۵۷). کسانی که خدا و پیامبرش را خشمگین می‌کنند به لعنت خدا گرفتار می‌شوند.

مقام دیریاب اهل بیت از افهام و اذهان:

درک منزلت آل محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ برای دیگران بسیار سخت و دشوار است، فرشتگان و پیامبران از رهگذر وحی به این معرفت رسیده‌اند. آن‌ها دارای فضیلت‌های بسیاری هستند که بر زبان هیچ مخلوقی جاری نشده است و آثار ربوبیت در آن‌ها ظهور کرده است.

حتی فهم آیات و روایات در توضیح شأن اهل بیت برای اهل ایمان به خاطر بحث تأویل دشوار است برای مثال خداوند می‌فرماید: ﴿**وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**﴾ ***(صافات: ۲۴)***.

آن‌ها را برای پاسخ‌گویی متوقف کنید.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿**لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنسٌ وَلَا جَانٌّ**﴾ ***(الرحمن: ۳۹)***.

در آن روز از گناه هیچ جن و انسانی سؤال نمی‌شود.

این دو آیه درکنار یکدیگر با هم تناقض دارند مگر با تأویل و توضیح این تناقض رفع شود، آنچه از بندگان بازخواست می‌شود وفاداری آن‌ها به عهد و پیمان و محبت ولایت امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ است اما از شیعیان آن حضرت﴿علیه السلام﴾ در مورد گناهانشان سؤال نمی‌شود زیرا به عهد خود وفا کرده‌اند زیرا در این صورت پاداش بهشت به خاطر وفای به عهد لازم می‌شود که حُبّ علی﴿علیه السلام﴾ بهترین مصداق حسنات - نیکی ها - است که با وجود آن، همه‌ی لغزش‌ها و بدی‌ها از بین می‌رود؛ ﴿**إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ**﴾ **(هود: ۱۱۴)**. خوبی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برند.

محبت علی در میزان اعمال شیعیان برگناهانشان فزونی می‌یابد و با درخشش نور پروردگار در ولایت و محبت امیرالمومنین، تاریکی گناهان رنگ می‌بازد و با طلوع ماه منیر آن حضرت از لغزش‌ها اثری باقی نمی‌ماند.

در حدیثی نورانی فرمودند: «**ما لقی الله عبداً محباً لهم موحداً لربه لا یشرک به**

شیئاً الا دخل الجنه، و لوکان علیه من الذنوب عدد الحصی و الرمل و زبدالبحر، ایها الناس عظموا أهل بیتی و حبوهم، و التزموا بهم بعدی فهم الصراط المستقیم». (*بحار الانوار*: ۲۹۴/۳۶ ح ۱۲۴).

هر بنده‌ای که دوستدار اهل بیت باشد و با توحید پروردگار در حالی که شریکی برای خدا قائل نبوده به ملاقات پروردگار خود نائل شود به بهشت می‌رود هر چند گناهانشان به اندازه‌ی ریگ و ماسه‌های بیابان وکف دریاها باشد، ای مردم به اهل بیت من احترام بگذارید و آنان را دوست داشته باشید، بعد از من همراه آن‌ها باشید که راه مستقیم هستند.

تکریم و تعظیم اهل بیت به ویژه امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ توسط پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ به صورت عملی به خاص و عام نشان داده می‌شد. در کتاب «المقامات» حدیثی از عایشه آمده است که می‌گوید: یک روز که رسول خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ در خانه‌ی من بود، صدای در آمد، پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ به من فرمود: بلند شو در را برای پدرت بازکن، رفتم، در را باز کردم، پدرم بود، وارد شد، سلام کرد و نشست، پیامبر خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ جوابش داد اما مقابل او از جای خود تکان نخورد، اندکی بعد باز صدای در آمد، پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: برخیز و در را برای عمر بازکن، در را برای او باز کردم گمان کردم شاید او از پدرم بهتر باشد، او هم آمد سلام کرد و نشست، پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ جواب سلامش را داد و در برابر او از جای خود حرکت نکرد، چیزی از آمدن عمر نگذشته بود که صدای در آمد.

فرمود: برو در را برای عثمان بازکن، او هم وارد شد و مانند پدرم و عمر سلام کرد و نشست، دفعه‌ی چهارم که صدای در بلند شد پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ با عجله از جای خود برخاست و در را گشود، این بار علی﴿علیه السلام﴾ بود، وارد شد، پیامبر خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ دستش راگرفت و او را نشاند و مدتی طولانی با او آهسته صحبت کرد، وقتی علی﴿علیه السلام﴾ خواست برود پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ تا در منزل او را بدرقه کرد، وقتی علی﴿علیه السلام﴾ رفت از پیامبر خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ پرسیدم: چرا به پدرم و عمر و عثمان احترامی نگذاشتی و در مقابل آن‌ها از جای خود حرکت نکردی اما همین که علی﴿علیه السلام﴾ آمد از جا جهیدی و با عجله در را باز کردی؟

پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: **یا عائشه لما جاء ابوک کان جبرائیل بالباب فهممت أن أقوم فمنعنی فلما جاء علی وثبتَ الملائکه تختصم علی فتح الباب الیه، فقمت و أصلحت بینهم، و فتحت الباب له، و أجلسته و قربته عن امرالله، فحدثی بهذا الحدیث عنی، و اعلمی أن من أحیاه الله متبعا للنبی، عاملا بکتاب الله، موالیا لعلی، حتی یتوفاه الله، لقی الله و لاحساب علیه، و کان فی الفردوس الاعلی مع النبیین و الصدیقین. (*بحار الانوار*: ۳۱۳/۳۸ ح ۱۷).**

عایشه! هنگامی که پدرت آمد، جبرئیل کنار در بود خواستم بلند شوم که مرا منع کرد، اما وقتی علی «علیه السلام» آمد فرشتگان برای گشودن در هجوم آوردند و با هم به رقابت پرداختند، من هم برخاستم و آن‌ها را آشتی دادم و در را به روی علی باز کردم و به امر خداوند او را نشاندم و به نزدیک خود آوردم، تو این حدیث مرا برای دیگران روایت کن و بدان که هرکس خداوند به او توفیق پیروی از پیامبر و عمل به کتاب خدا و مهرورزی به علی تا لحظه‌ای مرگ دهد، بدون حساب به ملاقات خدا می‌رود و در بهشت برین هم‌نشین پیامبران و تصدیق کننده‌ی پیامبران خواهد بود.

اختلاف امت‌ها بعد از پیامبران(ع):

در آیات و روایات به تفرقه‌ی مردم بعد از پیامبران «علیهم السلام» اشاره شده است؛ خداوند درباره‌ی قوم موسی می‌فرماید: **﴿وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ (*اعراف*: ۱۵۹).**

و از قوم موسی گروهی هستند که به سوی حق هدایت می‌کنند و به حق و عدالت حکم می‌نمایند **(*تفسیر نمونه*).**

و درباره‌ی مسیحیان می‌فرماید: **﴿وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً﴾ (*حدید*: ۲۷).**

مهر و مهرورزی در قلب‌های کسانی قرار دادیم که از او پیروی کردند.

و در مورد مسلمانان فرمود: **﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِيْن مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾ (*آل عمران*: ۱۴۴).**

حضرت محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فقط پیامبر است که قبل از او نیز پیامبرانی بوده‌اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما به گذشته‌ی خود بر می‌گردید؟

و پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **«افترقت أمه أخی موسی علی سبعین فرقه کلها فی النار الا واحده، و افترقت امه اخی عیسی علی احدی و سبعین فرقه کلها فی النار الاواحده، و سنفترق هذه الامه علی ثلاث و سبعین فرقه کلها فی النار الاواحده، و هی التی تبعت ما أنا علیه و اهل بیتی»** ***(سنن أبی داود: ح ۴۵۹۷ کتاب السنه، و سنن الدرامی ح ۲۴۰۶ کتاب السیر).***

امت برادرم موسی، هفتاد فرقه شدند، همگی در آتشند به جز یکی، و امت برادرم عیسی هفتاد و یک فرقه شدند همه جهنمی هستند مگر یک فرقه، و این امت در آینده هفتاد و سه فرقه می‌شوند که همگی در آتش‌اند مگر یک گروه، و آن هم گروهی است که از من و اهل بیتم پیروی کند و در روایتی از من و اصحابم.

آنچه در این بیان تأکید شده است، راه نجات به پیروی از اهل بیت است که همان اصحاب واقعی هستند، در حالی که اصحاب، اهل بیت محسوب نمی‌شوند، به همین سبب به خاندان پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ «اهل الله» گفته می‌شود نه «اصحاب الله». در حدیث آمده است: **«اهل القرآن اهل الله و خاصته»** اهل قرآن، اهل خدا و خاصان اویند، زیرا حاملان اسرار حقّند، پس هرجا اهل باشد نجات همان‌جاست، بنابراین اصحاب زمانی اهل نجات می‌شوند که از اهل بیت پیروی کنند که آن‌ها اصلند و بقیه فرع که در پناه چراغ روشنگر ولایت ره‌بین می‌شوند و با لطف آنان رهرو و با ملازمت آن‌ها به مقصد می‌رسند. اما دود حسادت چشم بعضی را کورکرد و به انکار امامت پرداختند: **«بینا أنا علی الحوض اذ بملامن أصحابی یؤخذبهم ذات الیمین و ذات الشمال مسوده وجوههم، فأنادیهم: أصحابی أصحابی، فیاتی النداء من خلفهم، یا محمد، انهم لیسوا أصحابک، انک لاتدری ما أحدثوا بعدک؛ فاقول: ألاسحقاالا سحقا»** ***(فتح الباری: ح ۶۵۸۵، سنن ابن ماجه: ح ۴۳۰۶، و مسند احمد: ح ۷۹۳۳).***

هنگامی که کنار حوض کوثر هستم عده‌ای از اصحابم را می‌بینم که از سمت راست و چپ آن‌ها را گرفته‌اند با چهره‌هایی سیاه، آن‌ها را صدا می‌زنم: اصحاب من!

اصحاب من! از پشت سر آن‌ها جواب می‌آیدای محمد! آن‌ها اصحاب تو نیستند، تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند؛ من هم می‌گویم: دور باد! دورباد!

اهل بیت﴿علیهم‌السلام﴾ مقصد و مقصودند؛ «**اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجا**» اهل بیت من مانند کشتی نوح است که هرکس به آن بپیوندد نجات می‌یابد، این رهایی و نجات از امواج خطر و گرداب‌های هلاک فقط با ولایت‌پذیری به دست می‌آید.

حدیث ضعیف «**اصحابی کالنجوم بأتهم اقتدیتم اهتدیتم**» اگر درست هم باشد، منظور از اصحاب اهل بیت است که به ستارگان تشبیه شده‌اند و پیروی از هر کدام برابر با هدایت است، زیرا اگر کسانی دیگر باشند با حدیث قبل تناقض دارد، هم در قیامت روسیاهند هم در دنیا مانند ستاره راهنما!

اصل حدیث به این تعبیر است؛ «**مثل اهل بیتی فی هذه الامه مثل نجوم السماء کلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیامه**» (***بحار الانوار:*** **۴۴/۲۳ ح ۹۰**).

وجود اهل بیتم در میان این امت مانند ستارگان آسمان هستند که هرگاه ستاره‌ای غروب کند، ستاره‌ی دیگری طلوع می‌کند و نورافشانی این ستارگان تا قیامت ادامه دارد.

بنابر حدیث ضعیف اگر اصحاب پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ ستارگان امت باشند، اهل بیت﴿علیهم‌السلام﴾ آفتاب‌های درخشان و ماه‌های تابناک می‌شوند و با وجود آفتاب درخشنده و ماه تابنده نیازی به ستاره نیست، بنابراین ستارگان نیز اهل بیت هستند نه اصحاب.

این واقعیت از آیه‌ی تطهیر نیز قابل اثبات است؛ ﴿**إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**﴾ (***احزاب:*** **۳۳**).

خداوند فقط اراده فرموده است پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. هرجا اهل بیت باشد آن‌جا منبع پاکی است و فرار آلودگی و آن‌جا که پلیدی گناه نباشد عصمت است و بی‌گناهی و قرارگاه عصمت همان خلافت و حکمت است و منبع حکمت، سرچشمه‌ی نور است و رحمت و ثمره‌ی آن دو، نور و رحمت به هدایت است و نعمت.

و در مقابل، آن‌جا که پلیدی گناه است، تاریکی است و تاریکی با خود گمراهی می‌آورد و فتنه، حدیث نورانی پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به آن اشاره فرموده است: «**انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی حبلان متصلان، ان تمسکتم بهما لن تضلوا**».

من در میان شما دو چیز گران‌سنگ می‌گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیتم دو ریسمان متصل، که اگر به آن دو مرتبط باشید هرگز گمراه نمی‌شوید.

با توجه به این حدیث هر تشریف و تکریم و تعظیمی که برای کتاب خدا واجب است در قبال اهل بیت لازم می‌شود و به صراحت فرمود هدایت در پرتو التزام و پیروی از کتاب خدا و اهل بیتم حاصل می‌شود و نفرمود کتاب خدا و اصحابم؛ و مقام اهل بیت را مساوی مقام کتاب قرار داده و فرمود: «**ان الله خلق الخلق من اشجار شتی؛ و خلقنی و علیا من شجره واحده، أنا اصلها، و علی فرعها، و فاطمه لقاحها، و العتره المیامین الهداه أغصانها، و الشیعه المخلصون اوراقها**» ***(مناقب ابن المغازلی: ۷۵ ح ۱۳۳ والفردوس: ۹۵/۱ ح ۱۳۵، و الطرائف، ۱۵۸/۱ ح ۱۶۵)***.

خداوند مردم را از درختان متعدد و من و علی را از یک درخت آفرید، درختی که من ریشه و علی، ساقه، فاطمه، گل و عترت پر برکت و هدایت‌گر، شاخه‌های آن است و شیعیان مخلص برگ‌های آن.

[امام سخاوی در مورد حدیث «**اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم**» می‌گوید: بسیاری از بزرگان بر این عقیده‌اند که این حدیث اصالت ندارد. ***(المقاصد الحسنه: ۴۹-۵۰ ح ۳۹)***. و حافظ عراقی در بررسی احادیث «مختصر المنهاج» شماره‌ی ۵۵ می‌گوید: الدار قطنی در «الفضائل» و ابن عبدالبر در «العلم» این حدیث را از جابر روایت کرده است و می‌نویسد: این اسناد بدون حجت و برهان است و بیهقی در «المدخل» حدیث مذکور را از ابن عمر و ابن عباس به صورت «مُرسل» آورده است و می‌گوید: متن حدیث مشهور اما سند آن ضعیف است و سند آن اثبات نشده است و البزار می‌گوید: سخنی نامتعارف و نادرست است و ابن حزم به ابطال و ساختگی بودن آن حکم داده است. ***(حاشیه‌ی المنتخب من مسند عبد بن حمید: ۲۵۱ ح ۷۸۳)***.

و محقق «کنوز الحقائق» به ساختگی بودن حدیث اشاره می‌کند؛ (**کنوز الحقائق: ۶۷/۱ ح ۷۵۱) و (میزان آلاعتدال: ۴۱۲/۱ رقم ۱۵۱۱ و لسان‌المیزان: ۴۸۸/۲).**

محقق کتاب شرح مسند ابی حنیفه:۴۹۸ می‌نویسد: این حدیث صحیح نیست و در مقاله‌ای آن را نقد می کند. (**بنودالانوار**).

و حافظ ابن حجر در «**المطالب العالیه: ۱۴۶/۴ ح ۴۱۹۳-۴۱۹۴**» به ضعیف بودن حدیث تصریح می‌کند.

خفاجی و ملاعلی قاری و احمد و مزنی در «**نسیم الریاض: ۴۲۴/۳» و «تقریر و تحبیر» اثر ابن امیر الحاج: ۹۹/۳ و جامع بیان العلم از ابن عبدالبر: ۸۹/۲**» به تضعیف حدیث پرداخته‌اند.

در حدیث «**اهل بیتی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیم» (لسان المیزان: ۱۴۱/۱)**. که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ اهل بیت خود را به ستارگان راهنما تشبیه فرموده است با حدیث ثقلین تناسب دارد و این احادیث با یکدیگر تناقضی ندارند زیرا خداوند همه‌ی آن‌ها را با آیه‌ی تطهیر به زیور عصمت آراسته و آن‌ها با یکدیگر اختلافی ندارند.]

امت اسلام بعد از پیامبر اکرم(ص):

مسلمانان پس از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ دوگروه شدند: علوی، و بکری، زیاد شدن مذهب‌ها بیانگر زیادی شبهات است زیرا حق دچار تکثیر و تغییر نمی‌شود و منبع آن صاف است و مکدّر نمی‌شود.

این دو جریان یا هر دو حق است یا هر دو باطل یا یکی حق و دیگری گمراه! اگر گفته شود هر دو بر حق است؛ امکان ندارد زیرا دچار اختلاف و افتراق نمی‌شدند که هر کدام ادعا کند او خلیفه‌ی پیامبر خداست و اگر هر دو راست بگویند به پیامبر اکرم نسبت دروغ و جهل داده‌اند و این هم امکان ندارد بنابراین یک فرقه راست می‌گوید و دیگری دروغ. باید با دقت تحقیق کرد تا راست‌گو از دروغ‌گو شناخته شود؛ در مورد حضرت علی﴿علیه السلام﴾ گفته می‌شود: کرّم‌الله وجهه یعنی خداوند چهره‌ی او را از سجده در مقابل بت‌ها حفظ کرد.

و در سابقه‌ی مسلمان شدن؛ **أنت اوّل القوم اسلاماً**؛ تو اولین مسلمانی.

در یقین فرمود: **لو کشف الغطاء**؛ اگر پرده‌ها کنار رود بر یقینم چیزی افزوده نمی‌شود.

در شجاعت، خدا فرمود: **لافتی الاّعلی**؛ در مقابل علی هیچ حریفی نیست.

در زهد فرمود: **أنا کابی الدنیا لوجهها**؛ چهره‌ی دنیا را به خاک مالیدم.

در تقرب به پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **أنت منی و أنا منک**؛ تو از من هستی و من از تو و، **من کنت مولاه فعلی مولاه** ***(بحارالانوار: ۱۸۰/۳۷)***. هر که را من هستم مولا و دوست پس علی مولای اوست.

در تعیین و تبیین منزلت الهی آن حضرت، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه** ***(الطرائف: ۱۷۴/۱ ح ۱۸۴)***.

خدایا با دوست او دوست و با بدخواه او دشمن باش.

با هزاران اوصاف و خصال منحصر به فرد و توصیه‌ی صریح پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فقط او می‌تواند جانشین راستین رسالت باشد.

اما در مقابل؛ اولی گفت: **أقیلونی فلست بخیرکم**؛ مرا رها کنید که من از شما بهتر نیستم، به خدا سوگند که امام شما وقتی صحبت می‌کند نمی‌داند آیا درست گفته است یا خطا و در شجاعت شمشیر کشیدن او را کسی ندیده است.

پس نمی‌شود حق با کسی باشد که به جهل خود اعتراف می‌کند و دیگران را به پیروی خود دعوت کند. حق با عالم و حاکم است که آن هم علی‌ست و نجات در گرو پیروی از او و مدارا با دوستانش و مفارقت با دشمنانش: ابوعبدالله بخاری در «صحیح» و ابوداود در «سنن» و ترمذی در «جامع» و ابو حامد قزوینی و ابن بطه در «مجالس» به این حقیقت تصریح می‌کنند. [آنچه علما اتفاق نظر دارند، پیروی از امیرالمؤمنین علی﴿علیه السلام﴾ است، جمال‌الدین نیشابوری در «الاربعین» می‌گوید: حدیث غدیر به طریق متواتر در مورد امیرالمومنین از پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ روایت شده است. ***(حاشیه احقاق الحق: ۴۲۳/۲)***.

در کتاب «الازهار» باب مناقب امام الابرار آمده است: این حدیث به تواتر نقل شده است. ***(حاشیه‌ی مناقب ابن المغازلی ۱۶ ح ۲۳ ط تهران)***.

حافظ جزری بعد از ذکر متن حدیث غدیر می‌گوید: این حدیث از یک وجه «حسن» است و از وجوه متعدد دیگر «صحیح»، به تواتر از امیرالمومنین علی﴿علیه السلام﴾ و از پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ توسط راویان متعدد نقل شده است، اعتنایی نمی‌شود به کسی که اهل حدیث نیست اما برای ضعیف نشان دادن حدیث غدیر تلاش می‌کند. ***(اسمی المناقب: ۲۲-۲۳ ح ۲).***

سیوطی به تواتر حدیث غدیر اذعان می‌کند، ***(البیان و التعریف فی اسباب ورود الحدیث: ۲۳۴/۳ ح ۱۵۷۶، و الغدیر ۳۰۰/۱: عن الازهار المتناثره) و (نظم المتناثر من الحدیث المتواتر ۲۰۶: ح ۲۳۲).]***

از شعبه بن الحجاج نقل شده است؛ هارون بهترین قوم موسی﴿علیه السلام﴾ بود و جایگاه حضرت علی﴿علیه السلام﴾ در میان امت اسلام مانند مقام هارون نسبت به موسی است بنابراین لازم است که از همه‌ی امت بهتر باشد. ***(کفایه الطالب: ۲۸۳ باب السبعون)***

آیه‌ی: **﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾** ***(اعراف: ۱۴۲).***

موسی به برادر خود هارون گفت تو جانشین من در میان قوم من باش.

به خلافت لازم الاتباع امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ تصریح دارد بنابراین مخالفت با آن، رد کردن امر قرآن کریم است و جدال با مقام آن حضرت به کفر می‌انجامد.

فرقه‌های اسلامی:

اهل سنت به دو فرقه‌ی اصلی تقسیم می‌شوند:

الف) اصحاب حدیث؛ داودی، شافعی، مالکی، حنبلی، اشعری.

ب) صاحب نظر؛ حنفی.

معتزله: حنفی، هذیلیه، نظامیه، عمریه، جاحظیه، کعبیه، بشریه.

رهبران مذاهب اهل سنت؛ ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی و مالک بن أنس بن مالک پیشوای عراقی‌ها است که یمنی‌ها و اهل مغرب به مذهب مالکی تمایل دارند، احمد بن حنبل در رکاب امام شافعی حرکت می‌کرد و افسار مرکب او را به دست می‌گرفت و می‌گفت به این جوان اقتدا کنید.

معتزلی‌ها، آفرینش بهشت و جهنم را انکار می‌کنند و به برتری حضرت علی﴿ علیه‌السلام﴾ نسبت به سایر خلفا اعتراف می‌کنند اما می‌گویند: بنا به مصلحت زمان خوب بر خوب‌تر می‌تواند مقدم شود. (تقدم مفضول بر فاضل جایز است)، فرقه‌های حسنی، طرف‌داران حسن بصری و هذیلی، طرف‌داران هذیل و پیروان ابراهیم بن نظام (نظامیه) و هواداران عمر بن غیاث سلمی (عمریه) و اصحاب ابو عثمان عمر و بن بحرجاحظ (جاحظیه) و طرف‌داران ابوالقاسم کعبی و یاران بشر بن المعتمر (بشری) همه معتزلی محسوب می شوند.

مُجبری‌ها: کلابیه، کرامیه، هشامیه، موالفیه، معتریه، داریه، مقابله، نهالیه، مبیضه.

صوفیه: نوریه، خلویه.

مرجئه: دارمی، علانیه، نسبی، صالحیه، مثمریه، حجدریه.

جبری‌ها: جهمیه پیروان جهم بن صفوان، و بطحیه پیروان اسماعیل البطحی، و بخاریه؛ طرف‌داران حسن بن محمد بخاری، ضراریه یاران ضرار بن عمر و صیاحیه اصحاب صیاح بن معمر.

ناصبی‌ها؛ کسانی که با زید بن علی - فرزند امام سجاد - جنگیدند، آن‌ها معتقدند که شرط سنی بودن، نفرت و دشمنی با علی است.

خوارجی‌ها:

نام فرقه	سرکرده
۱- ازارقه	نافع بن ازرق
۲- نجدات	نجده بن عامر الحنفی
۳- عجارده	عبدالکریم بن عجرده
۴- یحیائیه	یحیی بن أحزم
۵- حازمیه	عبدالله بن حازمه
۶- ثعالبه	ثعلب بن عدی
۷- جروریه	عبدالله بن جرور
۸- صفریه	أصفر
۹- أباضیه	عبدالله بن أباض
۱۰- حفصیه	حفص بن أنییه
۱۱- ضاحکیه	ضحاک بن قیس

خوارجی‌ها به لعن معاویه و عمرو بن عاص و عثمان و بیزاری از آن‌ها اعتقاد دارند و بنی‌امیه را به خاطر اجبار در دین‌شان سزاوار لعنت می‌دانند و حجاج به خاطر کشتن یاران سرشناس حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾ و تخریب کعبه به لعنت خدا گرفتار است.

حجاج جنایت خود را به خداوند متعال نسبت می‌داد. اعتقاد به جبر از دین و سنت جاهلیت بود که قرآن کریم آن را باطل کرد اما حکومت بنی‌امیه در احیاء و ترویج این عقیده جاهلی در میان مسلمانان تلاش کرد همان‌طور که بعضی از اصحاب پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ رگه‌هایی از عقیده‌ی یهودیان را با عقاید اسلام آمیختند، خداوند به پیامبر اکرم﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرمان داد تا قبل از رحلت آن‌ها را از عمل کردن به عقاید یهود منع کند.

جماعتی نیز به جای تمسک به فرموده‌ی پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ که پیوسته با قرآن و اهل بیت باشید، احکام دین خود را از گفته‌های اوزاعی و ابونعیم و مغیره بن شعبه و سفیان ثوری جست و جو می‌کردند. این انحراف به آن‌جا رسید که پیروان اهل بیت﴿علیهم السلام﴾ را یهودی خواندند و گفتند: جعفر صادق﴿علیه السلام﴾ احکامی که می‌گوید از کتابی یهودی نقل می‌کند اما گفته‌های ابوهریره را قول پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ قلمداد کردند و در تکذیب سخنان اهل بیت همصدا شدند وگوش جان به سخنان مغیره بن شعبه در لعن و دشنام به امیرالمؤمنین سپردند. ***(حلیه الاولیا: ۹۵/۱، و مسند ابن المبارک: ۱۵۶ ح ۲۵۳)***. این تکذیب و انکار اهل بیت به توهین و تحقیر شیعیان رسید و آن‌ها را خران یهود نامیدند. همان کسانی که در قرآن کریم به «حزب الله» معروف بودند اگرچه بارها شنیده بودند که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: یا علی حزبک حزبی و حزبی حزب‌الله» ***(بحارالانوار: ۹۳/۳۹ ح ۳)***. علی جان! حزب تو حزب من و حزب من حزب خداست.

اگر به آن‌ها گفته شود چرا به شیعه توهین می‌کنید؟ و حال آن که می‌دانید؛ پروردگارشان خداست و پیامبرشان، محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و قبله‌ی آن‌ها کعبه، به حج می‌روند و ماه رمضان روزه می‌گیرند، زکات می‌دهند، با قوم و خویش رفت و آمد می‌کنند و به ولایت علی و اولاد او اعتقاد دارند. شاید بگویند؛ هیچ گناهی جز محبت علی و اولاد علی ندارند!

محبتی که اکسیر تبدیل ظلمت به نور است و اگر نباشد عبادت‌های طولانی هم بی‌ارزش می‌شود زیرا اعمال صالح با قبول ولایت کامل و دین با آن تمام می‌شود.

مُهر قبولی کارهای نیک مِهر علی است، در پرونده‌ی عملی که این مِهر باشد اثری از گناه نمی‌ماند زیرا جایی که درخشش ماه کامل باشد اثری از تاریکی گناه نمی‌ماند. آیا اعتراف نمی‌کنند که هر مسلمانی با علی و طرف‌داران او دشمن باشد جهنمی می‌شود؛ با توجه به حدیث نبوی ﴿صلی الله علیه و آله﴾: **من عاداک فقد عادانی، اللهم و ال من والاه و عادمن عاداه.** ***(الطرائف: ۱۷۴/۱ ح ۱۸۴)***.

علی! هرکس با تو دشمن شود با من دشمن است، خدایا! با دوستان علی، دوست و با دشمنان او، دشمن باش.

و هنگامی که گفته شود؛ اگر کسی با اخلاص، اعتقاد به توحید و رسالت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ داشته باشد اما خلیفه‌ی اول و دوم و سوم را نشناسد آیا مومن است یا کافر، بهشتی است یا جهنمی؟ در پاسخ حیران می‌شوند که اگر بگویند بلی؟ دلیلی ندارند، زیرا اعتقاد به آن‌ها جزء اصول و فروع دین نیست و اگر هم بگویند: نـه، محکوم می‌شوند به خاطر تکذیب و توهین به طرف‌داران کسی که محبت و پیروی از او معیار کمال دین معرفی شده است.

عده‌ای از آن‌ها می‌گویند تحقیر شیعه به خاطر توهین و لعن آن‌ها به خلفاست زیرا پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه وآله﴾ فرمود: **من سب أصحابی فقد سبنی** ***(الغدیر:*** **۲۷۰/۱۰)**.

هرکس به اصحاب من دشنام دهد مرا دشنام داده است.

بنابر عقیده‌ی جبری‌ها حتی با این دلیل باز محکوم می‌شوند زیرا به اعتقاد آن‌ها اعمال خوب و بد بندگان به قضا و قدر الهی است تا آن‌جاکه ارتکاب زنا و کفر را به اراده‌ی خدا نسبت می‌دهند با این توجیه دشنام به آن‌ها نیز تحت اراده‌ی حق صادر می‌شود.

در حدیثی که این جماعت روایت می‌کنند؛ شخصی که با تلاش و کوشش به فتوی و حکمی می‌رسد اگر درست باشد دو پاداش دارد و اگر خطا کند یک پاداش، پس شیعیان در این شیوه به اعتقاد شما در هر صورت حق و باطل نزد خدا مأجورند! ***(فتح الباری: ح ۷۳۵۲)***.

البته ممکن است، کسانی به غیر استحقاق آماج توهین و دشنام شوند چنانچه در قرآن به آن گروه اشاره شده است: **﴿مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالاً كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ * أَاتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيّاً أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ﴾**(ص: ۶۳).

می‌گویند: چرا مردانی را که ما از اشرار می‌شمردیم (در آتش جهنم) نمی‌بینیم * آیا ما آنان را به مسخره گرفتیم یا (به اندازه‌ای حقیرند که) چشم‌ها آن‌ها را نمی‌بینند. **(تفسیر نمونه)**

این گفت و گوی جهنمیان است، پر واضح است که جهنم فقط جایگاه کافران و منافقان است همان‌طور که بهشت اختصاص به نیکوکاران مومن دارد، این آیه خود

به حقانیت شیعه گواهی می‌دهد که آن‌ها کافر و منافق نیستند بلکه مومنان واقعی هستند که در غیر این صورت دوزخی می‌شوند، اما به لطف پروردگار بهشتی می‌شوند و این دشنام آسیبی به ایمان آن‌ها نمی‌زند. زیرا می‌پنداشتند که از اشرار هستند و سزاوار دشنام اما از اخیار و نیکان بودند و با این توجیه، حدیث مذکور جعلی می‌شود که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرموده باشد: دشنام به اصحاب من مانند دشنام به من است! و اگر هم به فرض درست باشد منظور از اصحاب، اهل بیت هستند.

رنج شیعه از دشمنی مسلمان نماها فقط به خاطر محبت به اهل بیت﴿علیهم السلام﴾ است، به همین سبب امام صادق﴿علیه السلام﴾ فرمود: **رحم الله شیعتنا أنهم أوذوا فینا و اننا نوذی فیهم.**

رحمت خدا بر شیعیان ما: همان کسانی که به خاطر ما متحمل رنج و شکنجه شدند، ما نیز رنج آن‌ها را تحمل می‌کنیم.

آنان اشتباه خود را در انتخاب مولای دروغین این‌گونه توجیه می‌کنند که پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در زمینه‌ی خلافت بعد از خود سکوت کرد و به هیچ‌کس توصیه و وصیت نکرد تا از دنیا رفت و اختیار در انتخاب خلیفه و حاکم را به جماعت مسلمین واگذار کرد، حال آن که آیات قرآن کریم ادعای آن‌ها را تکذیب می‌فرماید: **﴿وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ﴾ (بقره: ۱۳۲).**

و ابراهیم و یعقوب (در واپسین لحظات عمر)، فرزندان خود را به این آیین وصیت کردند. (تفسیر نمونه) و در آیه‌ی دیگر انتخاب در برابر توصیه‌ی پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ را از مؤمنان نفی صریح می‌فرماید و اجتهاد در برابر نص را معیار خروج از دایره‌ی ایمان اعلام می‌کند؛ **﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ *(احزاب: ۳۶)*.**

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشند. ***(تفسیر نمونه)***

بنابراین آیه‌ی نورانی؛ هرکس اختیار و انتخابی غیر از آنچه خداوند و پیامبر،

برگزیده و انتخاب کرده‌اند، داشته باشد، مؤمن نیست، پس آن‌ها که به سلیقه و تشخیص جماعت انتخاب مولا کردند از دایره‌ی ایمان خارج شدند.

پیامبران از دیدگاه عوام:

اگر مردم اجازه‌ی انتخاب امام داشته باشند چرا نتوانند پیامبر انتخاب کنند؛ اشعری‌ها عدل خدا را منکر شدند و صدور ظلم از ناحیه‌ی حق تعالی را مجاز دانستند، مخالفت با آیات صریح قرآن کریم: **﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً﴾ (کهف: ۴۹).**

پروردگار تو به هیچ‌کس ظلم نمی‌کند.

از دیدگاه آن‌ها خداوند اراده‌ی خیر و شر و فعل قبیح می‌کند، اگر چنین باشد فرستادن پیامبران چه فلسفه‌ای دارد؟

گفتند: صفات خدا، زائد بر ذات اوست، بین صفات حق تعالی و ذات او تفکیک کردند و با این عقیده گرفتار چند خدایی می‌شوند.

گفتند: عمل به وعده برای خدا لازم نیست که حتماً صالح را به بهشت و بدفرجام را به جهنم ببرد و حال آن که خداوند می‌فرماید: **﴿وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (یس: ۵۴).**

شما فقط براساس عمل‌کردتان پاداش و مجازات می‌بینید.

و **﴿إِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ (نساء: ۴۰).**

خداوند به اندازه‌ی ذره‌ای ظلم نمی‌کند.

و **﴿مَا يَفْعَلُ اللهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ﴾ (نسا: ۱۴۷).**

اگر سپاسگزار باشید خداوند شما راگرفتار عذاب نمی‌کند.

معتزله اگرچه به عدل خدا اعتقاد دارند، اما خطا و اشتباه برای پیامبران را جایز می‌دانند، در پاسخ باید گفت خدایی که حکیم است و عادل چگونه پیامبری جاهل را می‌فرستد و اگر ولی نیز جاهل باشد چه تناسبی با عدالت خدا دارد؟

معتزله با ادعای این که حسن و قبح افعال، شرعی است نه عقلی، منکر امامت شدند.

به عقیده‌ی آن‌ها وقتی خداوند شیطان را مامور سجده به آدم کرد، اراده فرمود تا سجده نکند. و هنگامی که آدم را از درخت نهی کرد، اراده فرمود تا آدم از آن بخورد، چگونه خداوند به آنچه نمی‌خواهد امر می‌کند و از آنچه می‌خواهد نهی می‌فرماید؟

طرف‌داران عقیده‌ی «مشبهه» و «مجسمه» گفتند: وقتی خداوند می‌فرماید: **«الرحمن علی العرش استوی»** خداوند رحمان بر عرش استیلاء یافت.

پس خداوند مانند اشیاء جسم است و به اندازه‌ی عرشی است که روی آن قرار گرفته، بی‌نهایت انگشت دارد و قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشت‌های نامعدود الرحمن قرار دارد.

- وقتی قوم نوح را هلاک کرد، آن‌قدر گریه کرد که چشم‌هایش کم‌سو شد.

- روز قیامت صدای تق تق قدم‌های خدا در آتش شنیده می‌شود. ***(صحیح مسلم: ۲۱۸۷/۴ ح ۵۰۸۴ کتاب الجنه، و اساس التقدیس: ۱۴۱ فصل ۲۶).***

- هرشنبه خداوند به آسمان دنیا می‌آید وسوار الاغی می‌شود، روز قیامت مانند ماه تمام در شب چهارده دیده می‌شود. ***(تنزیه الشریعه: ۱۳۸/۱، والموضوعات: ۷۹/۱).***

گروهی بعد از این اعتقاد به ساحت پیامبران پرداختند و ارتکاب گناه و خطا و غفلت را برای آن‌ها جایز شمردند و در این انتساب به آیات قرآن استناد کردند؛ **﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ *(طاها: ۱۲۱)*.**

آدم از پروردگارش نافرمانی کرد و از مقصود باز ماند.

آن‌ها با توجه به چنین آیاتی ارتکاب گناه کبیره و صغیره را برای پیامبران با عظمت، قبل از رسالت وگناه صغیره را بعد از رسالت جایز دانستند، و برای پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ خطا در عمل را، با اشاره به این آیه استناد می‌کنند. **﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ *(شرح: ۲)*.**

و ما بار سنگینت را از دوشت برداشتیم، و حال آن که بار سنگین، ادای رسالت در آن محیط سخت بود که به کمک پروردگار موفق شد.

کج‌فهمان گفتند: جبرئیل سینه‌ی پیامبر اکرم ﴿ﷺ﴾ را شکافت و تکه خون

بسته‌ای را از آن خارج کرد و گفتند: این خط و اثر شیطان است، حتی وقتی سینه‌ی پیامبر را بخیه کرد اثر آن باقی ماند. ***(صحیح مسلم: ح ۲۳۶، کتاب الایمان)***.

به عقیده‌ی آنان پدر پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ با کفر از دنیا رفت. (رسائل سیوطی، رساله نجاه آباء الرسول) و حال آن که از نوادگان حضرت ابراهیم سید پیامبران بود!

همه‌ی این تعبیرات سخیف به ساحت پیامبران ﴿علیهم السلام﴾ مقدمه‌ای برای توجیه خلافت بعد از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ بود، تا آن جاکه دوست داشتن آواز ورقص را به او نسبت دادند و گفتند: آن حضرت در شنیدن سماع آن قدر تحت تأثیر قرار گرفت که عبایش از دوشش افتاد، یک‌بار مردی - عمر - با زنی آوازخوان نزد پیامبر آمد که با دف می‌زد و می خواند، پیامبر آن زن را نهی فرمود، او هم ساکت شد، به محض رفتن عمر پیامبر امر به ادامه‌ی ضرب و آواز داد تا این که عمر برگشت، باز پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ او را نهی کرد تا او رفت؛ آن زن گفت: ای رسول خدا این کیست که با آمدنش مرا نهی می‌کنی و به هنگام رفتن امر!؟ او مردی است که باطل را دوست ندارد!

برای اثبات فضیلتی جهت خلیفه حاضر شدند پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ را دوست‌دار باطل جلوه دهند. ***(احیاء علوم الدین: ۲۷۸/۲ کتاب آداب السماع)***.

و یا از پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ نقل کردند که فرمود: **ما ینفعنی شی کانتفاعی بمال فلان.**

هیچ چیز به اندازه‌ی ثروت فلانی برای من سودمند نبود! فراموش کردند که چنین حدیثی با آیه‌ی صریح قرآن تعارض دارد؛ **﴿وَوَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنَى﴾** ***(الضحی: ۷)***.

تو را عیالمند یافت و بی‌نیازت کرد.

یا گفتند: پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: دو سوم یا نصف دین‌تان را از فلانی بگیرید، ***(وسائل الشیعه: ۴۷/۱)*** و یا یک بار نماز عصر را به جای چهار رکعت، دو رکعتی خواند که یاران به او تذکر دادند که آیا فراموش کردی یا از آن کم کردی؟

فرمود: هیچ کدام! ضرورت، یکی از آن دو را ایجاب می‌کند، سپس برخاست و نماز را دوباره خواند و فرمود: من هم بشری مثل شما هستم. ***(فتح الباری: ح ۴۸۲)***.

و یا پشت سر فلانی و مردی نابینا - ابن مکتوم - نماز خواند و فرمود: هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود مگر آن که به یکی از امت خود در نماز اقتدا می‌کند.

چطور ممکن است در حالی که پیوسته می‌فرمود به من اقتدا کنید.

پیامبری که خداوند متعال در مدحش فرمود: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنْ الْهَوَى﴾ *(نجم: ۳)*.

او از روی هوی و هوس صحبت نمی‌کند، کلام لغو و هذیان‌گویی به او نسبت دادند. خداوند را فاعل و اراده کننده‌ی همه‌ی کارهای خیر و شر در عالم معرفی کردند و اختیار و اراده‌ای برای انسان لحاظ نکردند، مخالف قرآن که می‌فرماید: **﴿وَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾ *(کهف: ۲۹)***. هر که می‌خواهد ایمان آورد و هر که می‌خواهد کافر شود.

خداند متعال انسان را در انتخاب ایمان وکفر آزاد گذاشته است.

و پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **ان هی الا اعمالکم و انتم تجزون فیها ان خیراً فخیرو ان شرا فشر *(الغدیر: ۴۵۲/۵، با اندکی تفاوت)*.**

قیامت ظهور اعمال شماست، پاداش نیک در برابر خوبی‌ها و مجازات در برابر بدی‌ها. خداوند به صراحت انتساب جرم وگناه را به خواست و فرمان خود نفی می‌کند:

﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ *(اعراف: ۲۸)*.

وقتی کار ناشایستی مرتکب می‌شوند می‌گویند: پدرانمان هم این‌کارها را می‌کردند و خداوند به انجام این کارهای خلاف به ما دستور داده است، بگو خداوند به کارهای زشت وگناه‌آلود فرمان نمی‌دهد، آیا چیزی که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟

اما در مورد نسبت کفر به پدر و اجداد پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ آن حضرت فرمود: **«نقلت من الاصلاب الطاهره الی الارحام الزکیه» *(الشفا: ۸۳/۱ شرف نسبه)*.**

قبل از تولد، من پیوسته از صلب مردان وارسته به رحم زنان پاکدامن منتقل می‌شدم.

و آیه‌ی: ﴿تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ (شعراء: ۲۱۹). یعنی انتقال تو در صلب یکتاپرستان. این خود دلیل تکذیب قول آنان است. *(الطبقات الکبری: ۲۲/۱، و الشفا: ۱۵/۱، و تاریخ الخمیس: ۲۳۴/۱)*.

و در نفی نسیان از ساحت آن حضرت ﴿صلی الله علیه و آله﴾، خداوند فرمود: ﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى﴾ *(اعلی: ۶)*.

ما برایت می‌خوانیم و تو فراموش نمی‌کنی.

در این آیه خداوند نفرمود: لا تنس؛ فراموش نکن بلکه فرمود: لاتنسی یعنی فراموش نمی‌کنی.

فرقه‌های شیعیان:

الف) زیدیه: به امامت حضرات علی و حسن و حسین﴿علیهم السلام﴾ و زید بن علی (فرزند امام سجاد) معتقدند، زیدیه به پانزده فرقه تقسیم شدند: البتریه، الجارودیه، الصالحیه، الحریزیه، الصاحبیه.، الیعقوبیه، الابرقیه، العقبیه، الیمانیه، المحمدیه، الطالقانیه، العمریه، الرکبیه، الخشبیه، والحلسفیه؛ همه‌ی این فرقه‌ها، معصوم بودن را از شرایط امامت نمی‌دانند. بنابراین عقیده، غیر معصوم می‌تواند خلیفه و امام باشد.

اما امام حتماً باید از فرزندان حضرت زهرا﴿علیها السلام﴾ باشد، هریک از نوادگان آن حضرت برای دعوت به کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ قیام کند، یاری او بر همگان واجب است، برخی از آن‌ها به «متعه» ازدواج موقت و «رجعت» اعتقاد دارند.

به عقیده‌ی «محمدیه»؛ نوه‌ی امام حسن مجتبی﴿علیه السلام﴾؛ محمدبن عبدالله هنوز زنده است، سرانجام از مخفی‌گاه خود بیرون می‌آید و پیروز می‌شود.

جارودیه و عمریه می‌گویند: یحیی بن عمر که پدرش در کوفه کشته شد، زنده است، وقتی ظهور کند پیروز می‌شود.

صالحیه؛ پیروان حسن بن صالح معروف به سریه عقیده دارند که بعد از پیامبر

اکرم ﴿ﷺ﴾، حضرت علی﴿علیه السلام﴾ از همه‌ی امت اسلام بهتر بود، و به شیخین (خلیفه‌ی اول و دوم) توهین نمی‌کنند، زیرا حضرت علی﴿علیه السلام﴾ بنا به مصلحت با آن دو بیعت کرد و اگر آن حضرت با آن‌ها جنگیده بود ریختن خونشان حلال بود، اما حضرت چنین نکرد، این فرقه منکر «صیغه» و «رجعت» هستند.

ابراقیه؛ پیروان عباد بن أبرق کوفی، در عقیده مخالف جارودی هستند و معتقد به شیخین و منکر «صیغه» و «رجعت».

حریزیه، یاران حریز حنفی کوفی؛ می‌گویند اگر حضرت علی با شیخین بیعت نکرده بود ریختن خون آن دو حلال بود، اما از عثمان اظهار برائت می‌کنند و به تکفیر یاران امام علی﴿علیه السلام﴾ اعتقاد دارند، و به هرکس از نسل امیرالمومنین که دعوت به قیام مسلحانه کند ارادت خود را در عمل نشان می‌دهند. دومین گروه شیعیان، کیسانی با چهار فرقه است؛ مختاریه، مکریه، اسحاقیه، حزنیه، سومین گروه غُلات با نُه فرقه؛ واصله، سبأیه،مفوضه،مجسمه، منصوریه، عراقیه، براقیه،یعقوبیه، عمامیه، اسماعیلیه، داودیه، همه‌ی آن‌ها به باطل بودن ادیان اعتقاد دارند.

به اعتقاد فرقه‌ای از آنان، خداوند با صورتی از مخلوقش ظهور می‌کند و از آن به صورت‌های دیگر در می‌آید و در هر صورتی خود باب و حجابی دارد، هرگاه انسان به آن معرفت یابد، تکلیف از او ساقط می‌شود، آن‌ها با عقل و نقل مخالفند، زیرا عقل انسان را به اطاعت از خدا دعوت می‌کند به این علت که خداوند مالک و نعمت بخش است و به انسان لطف کرده است و یا او راگرفتار.

و با حدیث و سنت نیز مخالف‌اند زیرا در حدیث نبوی ﴿ﷺ﴾ آمده است؛ که فاصله‌ی ایمان و کفر ترک نماز است، و حال آنکه به اعتقاد فرقه‌ای از «غُلات» پیامبران و امامان، آفریدگار و روزی‌رسان هستند و موت و حیات به دست آنان است، و امری واجب مانند نماز و حرامی مانند شراب در واقع شخصیت‌هایی مانند مردان و زنان می‌شوند که هرگاه انسان به ظاهر و باطن این امور پی ببرد، محرمات بر او حلال و واجبات از او ساقط می‌شود.

«سبأیه»؛ ۲۳ فرقه می‌شود؛ خصبیه، خدلجیه، نضریه، اسحاقیه، قمیه، قتبیه، جعدیه، ناووسیه، فضلیه، سریه، طیفیه، فارسیه، یعقوبیه، عمریه، مبارکیه و میمونیه.

سبأیه، طرفداران علی بن سبأ بودند؛ اولین کسی که در مقام ولایت غلو کرد و گفت: خداوند فقط در امیرالمومنین ظهور می‌کند و همه‌ی پیامبران مردم را به این عقیده دعوت می‌کردند و امامان باب‌های امیرالمومنین بودند و هرکس یقین کند که علی﴿علیه السلام﴾ خالق و رازق اوست، تکلیف از او ساقط می‌شود.

«خصبیه» پیروان یزید بن خصیب؛ به ظهور خداوند در امامان معتقدند و می‌گویند: همه‌ی پیامبران را خداوند فرستاده است تا مردم را به اطاعت از امیرالمومنین دعوت کنند.

نصیریه؛ طرف‌داران محمدبن نصیر نمری.

«اسحاقیه»؛ پیروان اسحاق بن أبان الاحمر.

«قمیه» طرف‌داران اسماعیل قمی، به اعتقاد آن‌ها؛ خداوند هرگونه بخواهد در هرکسی ظهور می‌کند و حضرت علی و امامان همه یک نورند.

«قتبیه»؛ به عقیده‌ی آن‌ها امام باقر﴿علیه السلام﴾ زنده است و هر زمان بخواهد ظهور می‌کند.

«فطحیه» پیروان عبدالله بن جعفر الافطح، معتقد به الوهیت امام صادق﴿علیه السلام﴾ شدند.

«واقفه» تا امامت هفتم «موسی بن جعفر﴿علیهما السلام﴾» اعتقاد دارند و می‌گویند؛ وی زنده است وکشته نشده و ظهور می‌کند.

«فارسیه»؛ به عقیده‌ی آن‌ها، بین خدا و امام واسطه است و اطاعت از واسطه بر امام لازم است همان‌طور که مردم باید از امام اطاعت کنند.

«یعقوبیه» مانند «واقفه» به تناسخ معتقد شدند.

«مبارکه» تا امام صادق﴿علیه السلام﴾ را پذیرفتند وگفتند؛ «اسماعیل» فرزند آن حضرت زنده است که در آینده عدالت گستر زمین خواهد بود.

«میمونیه» پیروان عبدالله بن میمون فرزند مسلم بن عقیل هستند.

«مفوضه» با ده فرقه از جمله «فواتیه» طرف‌داران فوات بن احنف، اعتقاد دارند که خداوند، آفرینش، حکم، مرگ، زندگی و تقسیم رزق را به حضرت علی و امامان واگذارکرده است و فرشتگان مأموران آن‌ها هستند. برخی از این گروه نیز به تناسخ و ظهور خداوند در اشخاص عقیده دارند.

«عمریه» دنباله‌رو عمر بن فرات، شیخ طرفداران عقیده‌ی تناسخ، هستند.

«دانقیه» یاران حسن بن دانق، به عقیده‌ی آن‌ها، اتصال امام به خداوند مانند اتصال نور آفتاب به آفتاب است، نه خداست و نه جدا از خدا.

«خصیبیه» می‌گویند؛ «امام» مؤید به «روح‌القدس» است.

«خماریه» طرف‌داران محمد بن عمر خماری بغدادی؛ به امامت همه‌ی امامان عقیده دارند و می‌گویند: امام در میان مردم چشمی است بینا، زبانی گویا و خورشیدی است فروزان، که به هرچیزی احاطه دارد.

این فرقه‌ی اخیر با چنین عقیده‌ای جزء «غلات» محسوب نمی‌شود.

«ایوبیه» پیروان جالوت قمی؛ به عقیده‌ی آن‌ها، امام انسان کاملی است که وقتی به کمال نهایی می‌رسد، خداوند در او تجلی و از زبان او صحبت می‌کند.

«کنانیه» با سیزده فرقه از «غلات» به حساب می‌آیند؛ «مختاریه»، «کیسانیه»، «کرامیه»، و «مطلبیه»؛ همگی به امامت محمد بن حنفیه بعد از امیرالمومنین عقیده دارند.

«کیسان» همان مختار بن ابو عبیده‌ی ثقفی است که گویا امیرالمومنین به این «صفت» از او نام برده است، همه‌ی این فرقه‌ها به «تناسخ» عقیده دارند. «مسلمیه» پیروان ابومسلم خراسانی هستند.

«کنانیه»، پیروان عامر بن وائل کنانی، معتقد به امامت محمد بن حنیفه که وی زنده است و درکوه «رضوی» ساکن، در آینده با جماعتی از فرشتگان ظهور می‌کند و عدالت‌گستر جهان خواهد بود.

«عرفیه» طرف‌داران عرف بن احمر هستند.

«سماعیه» پیروان سماعه‌ی اسدی. کارهای عجیب و غریب و سحر و تردستی از او نقل شده است، واجبات دین را دگرگون کرد.

«غمامیه»؛ به عقیده‌ی این گروه؛ حضرت علی﴿علیه السلام﴾ تابستان هر سال در پوششی از ابر به زمین می‌آید، و «رعد» صدای حضرت علی﴿علیه السلام﴾ است.

«ازوریه»؛ به عقیده‌ی آن‌ها حضرت علی﴿علیه السلام﴾ آفریدگار جهان است.

ازگروه چهارم؛ «محصیه» که معتقدند: خداوند فقط در «شیث» فرزند آدم ظهور کرد و حضرت محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ آفریدگار است و پیامبران به امر او آمده‌اند و امامانی که از نسل اویند «باب» پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ به شمار می‌آیند که برای دعوت مردم به دین جد خود به این مقام رسیده‌اند. «بهمنیه»: می‌گویند: خداوند پیوسته ظهور می‌کند و مردم را به عبادت و اطاعت از خود دعوت می‌فرماید، به عقیده این گروه هرکس با قدرت خود کاری انجام دهد که دیگران نتوانند، او خداست زیرا قدرت منحصر به فرد از «قادر» ظاهر می‌شود و «قدرت» صفت ذات است. به عقیده بهمنیه خداوند فقط در امیرالمومنین و امامان بعد از او تجلی کرده است. خداوند همه‌ی پیامبران را برای اطاعت از آنان فرستاده است.

آن‌ها عقیده‌ی خود را به کلامی از امیرالمومنین﴿علیه السلام﴾ نسبت می‌دهند که فرمود: «الحمدلله الذی هو فی الاولین باطن، و فی الاخرین ظاهر، و أثبت للرسل *المعجزات وللاولیاء الکرامات*».

حمد و سپاس برای خداوند که درگذشتگان غیب بود و برای آیندگان ظاهر، به پیامبران معجزه داد و به اولیاء کرامات.

«نجاریه»: سرکرده‌ی این فرقه حسن نجار بود که سال ۲۹۲ در یمن ادعای «باب» کرد، همین که عده‌ای به او پیوستند، ادعای «ربوبیت» کرد، مردی به نام حسن بن فضل خیاط که تصور می‌کرد باب «نجار» است مردم را دعوت به اطاعت از او می‌کرد. وی می‌گفت حج شما، زیارت خانه‌ی «نجار» است، طرفدارانش نیز هفت بار خانه‌ی او را طواف و موهای خود را کوتاه کردند، نجار و خیاط مردم را به ارتباط جنسی نامشروع بین مرد و زن نامحرم تشویق می‌کردند و اگر زنی از پدر و یا برادرش صاحب فرزند می‌شد به آن بچه «صفوه» می‌گفتند.

«حلاجیه»: پیروان حسین بن منصور حلاج که در سال ۳۱۸ در بغداد ادعای «باب» کرد، علی بن عیسی وزیر آن دوره، او را دستگیر کرد و هزار ضربه‌ی چوب به او زد، بر اثر ضربه اعضایش از هم جدا شد اما از درد، آه نگفت با جدا شدن هر عضو می‌گفت:

و حرمه الود الذی لم یکن　　یطمع فی افساده الدهر
ما قدلی عضو ولا مفصل　　الاوفیه لکم ذکر

– به حرمت آن دوستی که روزگار هرگز در تباهی آن طمع نکرده بود، هر عضو و مفصلی که از من قطع شد به یاد شما از من جدا شد.

«جبابره» و «حمیریه»: از شاگردان امام صادق﴿علیه السلام﴾ بودند که از آن حضرت علم کمیا – شیمی – آموختند.

«خوارج» نُه فرقه‌اند.

«ازارقه»: پیروان نافع ازرق همان کسی که تقیه را حرام کرد.

«أباضیون»: طرف‌داران عبدالله بن أباض که در «حضرموت» و «مغرب» و «بواریخ» و«تل اعفر» پرا کنده‌اند به شیخین ارادت می‌ورزند و به حضرت علی﴿علیه السلام﴾ و عثمان دشنام می‌دهند. جماعت اولیه در نبرد صفین اردوگاه امیرالمومنین را ترک کردند و از اطاعت امام خودداری کردند، این گروه به خاطر خروج علیه امام عادل، کافر شدند و از عبادت خود سودی نبردند؛ ناکثون؛ طرف‌داران طلحه و زبیر بودند و «قاسطین»؛ معاویه و عمر و بن عاص و سپاه طغیانگر آن‌ها بودند. اما شیعیان دوازده امامی به وحدانیت خداوند معتقد و هرگونه مثل و تشبیه را از ساحت حق تعالی نفی می‌کنند در برابر اعتقاد اشعری‌ها می‌گویند: پروردگاری که ما عبادت می‌کنیم و به او ایمان داریم نه آن خدایی است که شما به آن اشاره می‌کنید زیرا پروردگار از هر مثل و مانندی منزه است و از این گفتار و پندارها متعالی، خطا و ظلم از ساحت اقدسش منتفی، حکمش همه عدل است و در دایره‌ی وهم نگنجد و به نقص متهم نشود، فعل زشت از او صادر نشود و عمل کسی را بی‌پاداش نگذارد. به وعده‌ی خود وفا می‌کند اما عمل به وعید و

تهدید بر او لازم نیست، حسن و قبح اعمال، عقلی است نه شرعی، خداوند به اطاعت از خود امر فرموده است و ازگناه و منکرات اظهار نفرت، صفاتش عین ذات مقدس اوست، ذاتی واحد، أحدی، ابدی، سرمدی، رحمانی، پاینده، باشکوه و بخشنده، انسان درکارهایش نه مجبور است و نه به حال خود رها شده است بلکه حالت و مرتبه‌ای ما بین این دو است.

پیامبران به خاطر عصمت و صداقت از هر خطای عمدی و سهوی در امان بودند، خداوند آن‌ها را برای هدایت و نشر دین حق براساس بشارت برای نیکان و هشدار به بدان فرستاد.

و خطاب به اشعریان باید گفت، وقتی پیامبران از خطا وگناه معصوم بودند، پر واضح است که سید و سالار ایشان، خاتم پیامبران در این میدان گوی سبقت از همگان ربوده است که او محبوب پروردگار جهانیان است، زمانی که آدم میان آب و گل بود، تاج نبوت زینت‌بخش او بود، در پاکی اصالت و شرافت و افتخار سرآمد عالم و آدم شد، نه خطا نه گناه که گرد غفلت بر عقل و قلب او لحظه‌ای ننشست.

شیعیان برای چهارمین اصل اصیل دین یعنی امامت، اقامه‌ی برهان کردند که تعیین و نصب امام بر ساحت لطف خداوند برای هدایت مردم لازم است.

تعیین امام از ناحیه‌ی خداوند و تبیین آن از جناب پیامبر، تا مرزها حفظ شود و امور سامان پذیرد و به سیاست باکفایت امام، عباد و بلاد به رشد و شکوفایی رسند، شناخت امام حقیقی بر همگان مانند شناخت پیامبر واجب است و هرکس بدون شناخت امام زمان خود بمیرد به مرگ جاهلیت قبل از اسلام مرده است، امامت، کمال دین و عین‌الیقین است که اعتقاد به آن باعث سنگین شدن اعمال نیک می‌شود، منشور امامت، الهی و نسخ نشدنی است، به‌گستره‌ی ازل تا ابد، کشتی نجات و سرچشمه‌ی حیات، برخوردار از عصمت ره‌پویان صراط مستقیم و رهنمون به آن شاهراه ماندگار.

اصول اعتقادی هفتاد و سه فرقه به سه اصل بر می‌گردد:

اشعری‌ها معتقد به توحید و نبوت و معاد و منکر عدل و امامت هستند.

و معتزلی‌ها علاوه بر توحید و نبوت و معاد به عدل الهی اعتراف دارند اما مانند اشعری‌ها منکر امامت شدند.

اما شیعیان به اصول دین مذکور با مُهر امامت اعتقاد دارند.

و از میان هفتاد و سه فرقه، این گروه در سبیل نجات حرکت می‌کنند، شیعیان به بعث و نشر و برپایی قیامتی که تردیدی در آن نیست ایمان دارند، و معتقداند؛ کار نیک منافقان ارزشی ندارد زیرا بر پایه ی حق استوار نشده است و هر عبادتی که مطابق با فرموده‌ی حق‌تعالی نباشد بی‌اعتبار است. چنین عبادت‌هایی به جای بنا شدن بر طهارت، آلوده به فساد می‌شوند و به خاطر عدم صداقت در نیت، انفاق و صدقه‌ی آن‌ها نیز بی‌ارزش می‌شود.

مؤمن عارف به وعده‌ی قرآن کریم در مورد تبدیل لغزش های مؤمن به کارهای نیک ایمان دارد و می‌داند که پروردگار واجب‌الوجود است و از دیده شدن با چشم سر منزه است اما به چشم بصیرت و معرفت رؤیت می‌شود و این مخالف عقیده‌ی اشعری است که می‌گویند:

فردای قیامت می‌توان خداوند را دید. خدایی که بی‌شبه و مثل است دیده نمی‌شود بنابراین پروردگار، معبودی نادیدنی است.

اشعری‌ها با طرح ادعای رؤیت حق تعالی با چشم سر در قیامت، ولایت او را در دنیا منکر شدند و به خاطر دشمنی و انکار ولایت به مرز کفر رسیدند زیرا ولی و حاکم مطلق خداوند است که حکم از ناحیه‌ی او صادر می‌شود و بازگشت به سوی اوست.

شیعه به امامت امیرالمومنین و فرزندان او به نص صریح پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» اقرار دارند و امامت را منصبی الهی می‌دانند که توسط پیامبر به امت تبلیغ شده است.

امامتی که با حضرت علی «علیه السلام» شروع شده و به امام مهدی «عج» منتقل شده است. امامانی که در هر عصر از همگان برتر بودند و در علم و معرفت به سرچشمه وصل بودند و محتاج کسی نشدند، امر و نور همگی واحد بود و سبقت گرفتن از آن‌ها مساوی با کفر به خدا و پیامبر اوست، شناخت و اطاعت از آن‌ها بر همگان

لازم، و بیزاری از دشمن آنان واجب، برتری آنان در میان زندگان و مردگان روشن‌تر از خورشید است و مرقد مطهرشان پناه‌گاه پناهندگان و دعا کنندگان است، همان کسانی که وسیله و ذخیره‌ی روز حسرتند و پیروی از آن‌ها مایه‌ی نجات و برخورداری از حسنات می‌شود.

جای بسی شگفتی است، افرادی اطلاع امیرالمومنین از غیب را انکار می‌کنند که خود برای پیشگویی نزد کاهن می‌روند و با عزم و اعتقاد جدی از او می‌خواهند از حال و طالع آنان در آینده خبر دهد و گفته‌های دروغ و بی‌اصل و اساس فال‌گیر و رمّال را تصدیق می‌کنند و سخنان امام معصومی که خداوند صداقت او را تأیید فرموده است را تکذیب می‌کنند. در قول خدا و پیامبر تردید کنند و به گفته‌ی دروغ‌زن و افترابند اعتماد، این است نشان ایمان!

بهترین در توصیف امیرالمؤمنین(ع):

[فضیلت حضرت علی﴿علیه‌السلام﴾ و ائمه‌ی معصومین در کلام رسول خدا با «افعل تفضیل» نسبت به همه‌ی جهانیان بارها مورد تأیید و تأکید قرارگرفت.

حضرت علی برترین و بهترین صحابی رسول خداست؛ علی افضل الصحابه.

پیامبر اکرم ﴿صلی‌الله‌علیه‌وآله﴾ فرمود: **«الصدیقون ثلاثه: حبیب بن موسی النجار و هو مومن آل یس، و حزقیل مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب و هو افضلهم».** ***(فضائل الصحابه اثر احمد: ۶۲۷/۲-۶۵۶ح ۱۰۷۲ و ۱۱۱۷ و الجامع الصغیر: ۸۱/۲ و تاریخ الخمیس: ۲۷۵/۲، و امالی الشجری: ۱۳۹/۱، و الفیض القدیر: ۲۳۸/۴ و الفردوس: ۴۲۱/۳ ح ۳۸۶۶ و مناقب ابن المغازلی: ۱۶۱ ط. بیروت و ۲۴۶ ح ۲۹۳ ط. تهران).***

راست‌گویان و بهترین تصدیق کننده‌ی پیامبران سه نفر هستند:

۱- حبیب نجار پسر موسی معروف به مؤمن آل یاسین.

۲- حزقیل مؤمن آل فرعون.

۳- علی بن ابی طالب که از آن‌ها با فضیلت‌تر است و برتر.

و در حدیثی دیگر به ابوعقال فرمود: **«فضل علی علی سائر الناس کفضل جبرئیل**

علی سائر الملائکه» ***(کفایه الطالب: ۳۱۶ باب ۸۷)***. فضیلت علی بر بقیه‌ی مردم مانند برتری جبرئیل نسبت به همه‌ی فرشتگان است. آن حضرت در میان اصحاب خود فرمود: «... **وافضلهم علی»** ***(الکامل، اثر ابن عدی: ۷۷/۶ شرح حال کوثر بن حکیم ۱۶۱۰)***.

«خیرها و اتقاها و افضلها و اقربها الی الجنه اقربها منی و لااقرب و لا اتقی الیّ من علی ابن ابی طالب». ***(ینابیع الموده: ۲۹۴/۱ به نقل از کتاب همدانی؛ موده القربی - مودت سوم)***.

برترین و با تقواترین و بهترین و نزدیک‌ترین یاران من به بهشت نزدیک‌ترین آن‌ها به من است و هیچ کس نزدیک‌تر به من و پرهیزکارتر از علی نیست.

و **«افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی و افضل نساء الاولین و الاخرین فاطمه»**. ***(ینابیع الموده: ۳۰۲/۱ به نقل از موده القربی، مودت هفتم)***.

بهترین مردان روزگار در ایام من علی است وبرترین زنان جهان ازگذشته تا آینده حضرت زهرا است.

«ان الله عزوجل یقول: یا عبادی... ألاأفعلموا أن اکرم الخلق علی و أحبهم الی محمد، وافضلهم لدی محمد و أخوه علی من بعده، و الائمه الذین هم الوسائل». ***(ارشاد القلوب: ۴۲۴/۲)***.

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: خداوند می‌فرماید: ای بندگان من... بدانید که گرامی‌ترین و محبوب‌ترین وبرترین مخلوقات نزد من محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ است و بعد از او برادرش علی و امامانی که وسیله و واسطه‌ی بین من و مردم هستند.

و در سخن صریح فرمود: **«یا علی! لوأن أحداً عبدالله حق عبادته ثم یشک فیک و اهل بیتک أنکم افضل الناس کان فی النار»**. ***(ینابیع الموده: ۳۰۲/۱، مودت هفتم)***.

ای علی! اگر کسی آن‌طور که سزاوار عبادت خداست او را عبادت کند و آن‌گاه در فضیلت وبرتری تو و اهل بیتت نسبت به مردم تردید کند، جهنمی است.

علی داناترین یاران پیامبر اکرم(ص):

پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود: **«اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب»** ***(جامع***

الاحادیث، سیوطی: ۴۹۱/۱ ح ۳۴۱۴، و کنزالعمال: ۶۱۴/۱۱ ح ۳۲۹۷۷ ط. بیروت و ۶.۱۵۶ ط. دکن ۱۳۱۲، و کنوز الحقائق: ۳۹۰ ط. مصر و ۱۸ ط، اسلامبول ۱۲۸۵).

دانشمندترین امتم بعد از من علی بن ابی‌طالب است.

و ابن عباس از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» نقل می‌کند: «**علی بن ابی طالب أعلم أمتی و اقضاهم فیما اختلفوا فیه من بعدی**» **(قصص الانبیاء: ۴۱۹، وکمال‌الدین: ۲۶۳/۱).**

بعد از من علی بن ابی طالب داناترین امت من و برترین داور برای اختلاف آنان است.

و امام حسن در روایتی از پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» فرمود: «**علی أعلم النــاس بــالله و الناس**» **(کنزالعمال: ۶۱۴/۱۱ ح ۳۲۹۸۰).**

علی، خدا و مردم را بهتر از همه می‌شناسد.

و مقداد می‌گوید: «**انی لاعجب من قریش أنهم ترکوا رجلا ما أقول أن أحدا أعلم و لا أقضی منه بالعدل**» **(تاریخ البطری: ۲۹۷/۳ حوادث سال بیست و سوم جریان شورا، و تاریخ یعقوبی: ۱۶۳/۲ دوره‌ی عثمان، و شرح‌النهج: ۱۹۴/۱ خ ۳، و الکــامل فــی التــاریخ: ۲۲۳/۳ حوادث سال بیست و سوم، ماجرای شورا، و العقد الفرید: ۲۶۴/۴).**

من از انتخاب قریش تعجب می‌کنم از این‌که مردی را رها کردند که هیچ‌کس از او آگاه‌تر و عادل‌تر در قضاوت نیست.

و یزید ثقفی به این حقیقت اعتراف کرد؛ «**لاجرم کان علی أقضاهم و أعــلمهم و افضلهم**» **(تاریخ دمشق: ۸۰/۶۳ شرح حال یزید ثقفی کاتب حجاج).**

بی‌تردید باید اعتراف کرد که علی نسبت به آنان بهترین داور و آگاه‌تر و با فضیلت‌تر بود.

علی(ع) زاهدترین صحابی:

پیامبر خدا «صلی الله علیه و آله» به حضرت فاطمه «علیها السلام» فرمود: «**أما تعلمین یا بــنیه أن مــن کرامه الله ایاک أن زوجک خیر امتی، و أزهدهم فی الدنیا**». **(کتاب سلیم، ۷۰ و ۹۳).**

دخترم! آیا نمی‌دانی یکی از الطافی که خداوند به تو عطا فرموده است، ازدواج تو با بهترین امت من و زاهدترین آن‌ها نسبت به دنیاست.

و سعد بن ابی وقاص در رد و نهی کسانی که به حضرت علی﴿علیه السلام﴾ دشنام می‌دادند گفت: «**ألم یکن ازهد الناس**» (***مستدرک الصحیحین: ۴۹۹/۳ باب فضیلت ابواسحاق سعد بن ابی وقاص***). آیا علی زاهدترین مردم نبود؟

علی(ع) شجاع‌ترین صحابی:

پیامبر خدا به فاطمه فرمود: «**فزوجک إیاه و أتخذه وصیا، فهوأشجع الناس قلباً**» (***ینابیع الموده: ۳۹۵/۲ باب ۶۰ و مناقب الکوفی: ۵۹۵/۲ ح ۱۱۰۰***). دخترم: خداوند تو را همسر علی قرار داد و او را وصی خود کردم که دلیرترین مردم است. حارث بن شداد از پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ نقل می‌کند: «**علیّ البّ امتی و اشجعها**» (***المطالب العالیه: ۸۵/۴ ح ۴۰۳۰، وکنزالعمال: ۷۵۳/۱ ح ۳۳۶۷۰***).

علی خردمندترین و شجاع‌ترین مردم است.]

چه مصیبت بزرگی! که عده‌ای به کاهن و رمال و فال‌گیر ایمان و اعتقادی راسخ دارند اما درگفته و مقام امام خود تردید دارند و حال آنکه معرفت و اطاعت از امام در قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ مورد تأکید قرارگرفته و از رجوع به پیشگویان و رمّالان نهی شده است.

وقتی حکایت روبرو شدن سلمان با شیر در بیابان وکمک خواستن او با فریاد «**یا فارس الحجاز ادرکنی**» از حضرت امیرالمومنین، تعریف کردم که آن حضرت بلافاصله حاضر می‌شود و به شیر می‌فرماید: تو مرکب سلمان می‌شوی! و سلمان هیزم خود را بر پشت شیر می‌گذارد و به امر حضرت علی﴿علیه السلام﴾ تا مدینه می‌آید؛ مخالفان آن را تناسخ خواندند و گفتند: در آن زمان علی﴿علیه السلام﴾ کجا بود؟ چطور ممکن است قبل از تولد علی آن‌جا حاضر شود؟

چنین داستان‌هایی درکتاب‌های متعدد نقل شده است: ابن طاووس در کتاب «مقتل» می‌نویسد: روز عاشورا، هنگامی که امام حسین﴿علیه السلام﴾ از اسب به زمین افتاد، فرشتگان گفتند: پروردگارا با حسین تو این‌گونه رفتار می‌کنند و تو درکمین ستمگرانی!؟ خداوند فرمود: به سمت راست عرش نگاه کنید: در جانب عرش

حضرت مهدی(عج) را دیدند که به نماز ایستاده است. خداوند فرمود: من با این شخص انتقام حسین را می‌گیرم. ***(الکافی: ۴۶۵/۱، و معجم الامام المهدی: ۳۸۲/۳).***

در این مورد هم می‌توان گفت: در آن موقع حضرت قائم(عج) کجا بود؟ قبل از تولد چگونه کنار عرش نماز می‌خوانده؟ و یا وقتی ظهور می‌کند آن‌ها کجا هستند تا او انتقام بگیرد؟

آیا حکایتی نقل می‌شود که در آینده تصدیق و در گذشته تکذیب می‌شود؟ گذشته و آینده نسبت به حق چه تفاوتی با هم دارند؟

سرگردانی و تحیر که باعث تضعیف و تردید در ایمان شود، امان و امنیت را تهدید می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا﴾** ***(النساء: ۱۳۶).***

ای کسانی که به زبان ایمان آورده‌اید، ایمان قلبی آورید!

در حالی که مؤمن بودند خداوند امر به تجدید ایمان فرمود. معنای دقیق‌تر این آیه، ایمان آوردن به مقام آل محمد و منزلت معنوی ایشان بعد از ایمان به خداوند و پیامبر اوست.

این مرحله در واقع، حقیقت و کمال ایمان می‌شود زیرا نور علی قبل از خلقت زمان و مکان در محضر کبریایی آفریده شده بود، در مقامی که بی‌لفظ و کلام به تسبیح حق مشغول بود، در عالم نور قبل از زمان و روزگار و در عالم ارواح پیش از اجسام و اشباح، آن حضرت حاضر بود. آیا حکایت جنی را نشنیده‌ای که در محضر پیامبر اکرم﴿صلی الله علیه و آله﴾ با دیدن امیرالمومنین به شدت تعظیم و فروتنی کرد و آثار ترس در پیکر او نمودار شد و به پیامبر خدا﴿صلی الله علیه و آله﴾ گفت: پانصد سال قبل از خلقت آدم من با جنیان عصیان‌گر، به آسمان نفوذ می‌کردیم، من در آن‌جا علی﴿علیه السلام﴾ را دیدم او مرا از آن‌جا اخراج کرد و به زمین پرتاب کرد به طوری که به اعماق زمین فرو رفتم در آن جا هم او را به همان هیأتی که در آسمان بود دیدم!

با شنیدن این روایات و حکایت ها فوراً حکم به تکذیب و انکار آن‌ها صادر نکن زیرا خورشیدی که ساکنان آسمان مانند زمین آن را می‌بینند، به همه‌جا پرتو انوارش نفوذ می‌کند در حالی که در مدار خود در آسمان می‌گردد، این آفتاب با این‌گونه

نورافشانی هرگز با عظمت‌تر از کسی نیست که همه‌ی انوار هستی از نور او آفریده شده است که فرمودند:

«اوّل ما خلق الله نوری، ثم عصره فخلق منه ارواح الانبیاء، ثم عصره عصره أخری فخلق منه الشمس و القمر و سائر النجوم». ***(البحار: ۲۴/۱۵ و: ۲۲/۲۵).***

اولین چیزی که خداوند آفرید نور من بود، آن‌گاه از پرتو انوار من ارواح پیامبران آفرید و سپس آفتاب و ماه و ستارگان را از نور من آفرید.

انکار این مقام‌ها از عدم درک منزلت آن‌هاست، ظهور آن حضرات در جلوه های متفاوت و متعدد، در عالم طبیعت مانند آب بی‌رنگ است که در ظروف و جام‌های لطیف و رنگارنگ به رنگ و اشکال‌های گوناگون دیده می‌شود، یا دیدن غروب ماه در افق آسمان و کرانه‌ی دریا به نظر می‌رسد که در آب فرو می‌رود اما ماه در مدار خود حرکت می‌کند، محمد﴿صلی الله علیه و آله﴾ و علی﴿علیه السلام﴾ دریای عمیق و پهناور و آب حیات‌بخشند که منشأء هر موجود زنده‌اند وگردش روزگار تا حشر و نشر بر مدار و نور آن‌ها می‌گردد.

درک مقام آن‌ها خارج از طاقت فرشتگان مقرب و پیامبران و اولیای الهی است؛ ابونواس عذر این ناتوانی را زیبا سروده است:

لا تحسبنی هویت الطهر حیدره   لعلمه و علاه فی ذوی النسب

-گمان نکن که من حضرت علی را به خاطر علمش و یا اصالت و شرافت در نسبش دوست دارم.

ولا شجاعه فی کل معرکه   ولا التلذذ فی الجنات من أربی

- عشق من به حیدر نه به خاطر شجاعت او در میدان‌های نبرد است و نه به خاطر لذت بردن در بهشت است که سخت به آن محتاجم.

ولا التبرأ من نار الجحیم ولا   رجوته من عذاب الحشر یشفع بی

- و نه برای دور شدن از آتش جهنم و نه برای طمع شفاعت او از عذاب.

لکن عرفت هو السرّ الخفی فان   أذعته حللوا قتلی

- علت عشق من به حیدر به خاطر این است که فهمیدم او سرّ مخفی الهی است که اگر آن را فاش کنم به مرگ من حکم می‌دهند.

هر کرامت و معجزه‌ای که به پیامبران گذشته داده شد حضرت علی(علیه السلام) به اذن خداوند قادر به انجام آن بود.

رفتن به ملاء اعلی و آسمان‌های هفتگانه مانند صعود حضرات ادریس و عیسی(علیهما السلام) و پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به معراج، طی مسافت‌های هزارساله‌ی آسمانی در یک چشم به هم زدن. همان بُراقی که پیامبر خدا را به آسمان ها برد ولیّ خدا را نیز می‌برد، ولیّ خدا کسی است که به خاطر او و برای او هر مرکبی آفریده شده است.

در حدیثی از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نقل شده است که وقتی جبرئیل در شب معراج با براق آمد، آن حضرت پرسید این چیست؟

- مرکبی است که برای شما آفریده شده و هزار سال است که در بهشت عدن ساکن است.

- سرعت او چه‌قدر است؟

- اگر بخواهی با آن آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه را با فاصله‌ی هفتاد هزار سال را هزار بار طی کنی در یک پلک زدن می‌توانی!

پر واضح است آن‌چه به نبی عطا می‌شود از ولیّ دریغ نمی‌شود.

در کتاب بصائر الدرجات از محمدبن حسن صفار آمده است که مردی از دانشمندان یمن به محضر امام صادق(علیه السلام) آمد، آن حضرت از او پرسید: آیا در یمن دانشمند دارید؟

- آری

- دانشمند شما به چه مقامی رسیده است؟

- در یک شب مسافت دو ماه را زودتر از پرنده طی می‌کند.

- دانشمند مدینه قدرتی فراتر از آن دارد.

- به چه کاری قادر است؟

فرمود: **یسیر فی ساعه من النهار مسیره الف سنه حتی یقطع الف عالم مثل عالمکم هذا.** ***(دلائل الامامه: ۱۳۵ معاجز الصادق).***

او در یک ساعت از روز مسافت هزار سال را سیر می‌کند به گونه‌ای که هزار عالم مانند جهان شما را طی می‌کند.

شکافتن دریا و بر روی آب و هوا رفتن که به حضرات موسی و خضر و سلیمان نسبت داده شد برای ولی خدا همواره امکان‌پذیر است که زمان و زمین و موجودات به اذن خداوند متعال مطیع ولی هستند.

علم کتاب و آل محمد(ص):

آصف وزیر حضرت سلیمان با دانستن یک حرف از هشتاد و دو حرف اسم اعظم توانست در یک چشم به هم زدن تخت ملکه‌ی سبا را حاضر کند، خداوند در مورد او فرمود:

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنْ الْكِتَابِ﴾ (نمل: ۴۰). آنکه اطلاعی از کتاب الهی داشت گفت.

اما درباره‌ی امیرالمؤمنین فرمود: **﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (رعد: ۴۳)**.

کسی که علم کتاب الهی نزد اوست.

بلکه واضح‌تر، او خود مصداق بزرگ‌ترین کلمه و کتاب حق‌تعالی است؛ **﴿وَلَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ (نجم: ۱۸)**. او بزرگ‌ترین آیات پروردگار خود را دید.

همان کسی که فرمود من از زبان درخت با موسی صحبت کردم، من همان نورم.

شبانگاه معراج، پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ علی را در آسمان دید و یا فرمود شبه علی و تمثال آن حضرت را دید و یا آسمان جمع شد و علی را دید که به او نگاه می‌کند، هر سه تعبیر گویای همراهی و همگام بودن حضرت علی﴿علیه السلام﴾ با رسول خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ دارد زیرا برای پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به منزله‌ی جان و برادر بود، هر دو نور الهی از یک منشأ بودند.

حتی در نهانخانه‌ی غیب و مقام قرب کمانی وکمتر از آن، خداوند با پیامبر اعظم خود به آهنگ صوت دل‌نشین علی ﴿علیه السلام﴾ صحبت کرد همان بزرگ‌ترین آیت حق که موسی در تجلی نور و صوت درخت دیده بود. رسول گرامی اسلام ﴿صلی الله علیه و آله﴾ در

خطاب پروردگار شنید و حضرت علی«علیه السلام» در توضیح این مقام فرمود: **«لیس لله آیه اکبر منی، ولانبأ اعظم منی»** (*بحار الانوار*: **۱/۳۶ ح ۲**).

بزرگ‌ترین آیت خداوندم و با عظمت‌ترین خبر آسمانیم.

حکایت نبرد آن حضرت با جنیان هوانشین و شیطان‌های متمرد اعماق زمین برای کسانی که اطلاعی از آیات و روایات ندارند مشکل و گاهی غیرممکن است.

این گروه آیا نخوانده‌اند که خداوند از نزاع ساکنان آسمان خبر داده است؛ **﴿مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ﴾** (*ص*: **۶۹**).

من از ملا اعلی (فرشتگان عالم بالا) به هنگامی که (درباره‌ی آدم) مخاصمه می‌کردند خبر ندارم. (*تفسیر نمونه*: **۱۹/۳۴۸**).

وقتی بین فرشتگان بحث می‌شود، خصومت میان جنیان طبیعی است، آن حضرت به امر حق تعالی به آسمان رفت و جنیان سرکش را به هلاکت رساند و با شمشیر خون‌چکان برگشت. عده‌ای بلافاصله تردید می‌کنند که جن رگ و خون ندارد، طرح چنین ادّعایی مانند بعید دانستن تأثیر آتش جهنم بر شیطان و جنیان است که می‌گویند آتش، آتش را نمی سوزاند. در حالی که خداوند صریحاً فرموده است: **﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾** (**هود: ۱۱۹**).

من جهنم را از همه‌ی جنیانِ و آدم‌های گنه‌کار پر می‌کنم.

[پر واضح است، وقتی گفته می‌شود جن از آتش و دود آفریده شده به این معنی نیست که هر جنی شعله‌ای از آتش و یا دودی فشرده است همان‌گونه که انسان با جنسی از خاک، توده‌ای از سنگ و خاک نیست] مترجم.

نویسنده‌ی کتاب «المقامات» از ابن عباس نقل می‌کند که یک روز حضرت علی«علیه السلام» را در یکی از راه‌های بن‌بست مدینه در حال حرکت دیدم، نزد پیامبر خدا«صلی الله علیه وآله» رفتم و به او گفتم که علی در مسیری بن‌بست می‌رفت، پیامبر اکرم فرمود: **«ان علیاً علم الهدی و الهدی طریقه»**

علی پرچم هدایت است و هدایت، راه او.

سه روز از ماجرا گذشت، روز چهارم پیامبر اکرم«صلی الله علیه وآله» فرمود: به دنبال

علی﴿علیه السلام﴾ بروید. ابن عباس می‌گوید: به همان راهی که آن حضرت را دیده بودم رفتم که ناگهان درخشش زره او را در زیر نور خورشید دیدم.

با عجله نزد رسول خدا برگشتم و از آمدن علی او را با خبر کردم، پیامبر خدا ﴿صلی الله علیه و آله﴾ به استقبالش آمد و او را در آغوش گرفت و با دست مبارک خود زره او را بیرون آورد و بدن وی را معاینه کرد، عمر عرض کرد: ای رسول خدا گویا تصور می‌کنی علی از جنگ بر می‌گردد پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ فرمود:

یابن الخطاب: والله لقد ولی علی اربعین الف ملک، و قتل أربعین الف عفریت، و أسلمت علی یده أربعون قبیله من الجن، و ان الشجاعه عشره أجزاء تسعه منها فی علی، و واحده فی سائر الناس، و الفضل و الشرف عشره أجزاء، تسعه منها فی علی، و واحده فی سائر الناس، و ان علیا منی بمنزله الذراع من الید، و هو ذراعی من قمیصی، و یدی التی اصول بها، و سیفی الذی أجالد به الاعدا، و ان المحب له مومن، و المخالف له کافر، و المقتفی لاثره لاحق. (*بحار الانوار:* ۲۷/۲۲۶ ح ۲۲).

ای پسر خطاب به خدا سوگند چهل هزار فرشته تحت امر علی بودند و او چهل هزار از جنیان - مجرم - را به هلاکت رساند و چهل قبیله از آن ها توسط علی مسلمان شدند. شجاعت ده جزء است که نه بخش آن در علی است و یک جزء در میان بقیه‌ی مردم و از ده جزء فضیلت و شرافت، نه جزء به علی و یک جزء به مردم داده شد.

علی برای من حکم بازوی راستم را دارد و او دست توانمند من است که با آن می‌جنگم و شمشیر من است که با آن دشمنان را درهم می‌کوبم. محب او مؤمن است و مخالف او کافر و پیرو او به حق می‌رسد.

***

خاتمه:

آنچه در این کتاب آوردم نکته‌یابی از آیات و روایات بود تا گوشه‌ای از مقام و منزلت امامت و ولایت برای محبان و مخالفان بیش از پیش روشن شود اگرچه بهتر

بود این اسرار در نهان‌خانه‌ی سینه‌ی صاحب‌دلان مخفی می‌ماند و زمزمه‌های خواص به هیاهوی عوام گرفتار نمی‌شد، امّا سخن از شناخت و شناساندن امامانی است که معرفت به آن‌ها امان‌نامه‌ی عذاب و رهایی از حساب است. یادآوری «عهداَلَست» که همه بر پذیرش ولایت آنان، بله گفتیم امّا با گذشت روزگاران عده‌ای منافق صفت به انکار آن پرداختند و موافقان جاهل نیز به کتمان حقایق تن دادند، عطر دل‌انگیز ولایت که کل فضای هستی را معطر ساخته برای بیماردلان قابل استشمام نیست، چشم‌هایی که جز باطل ندیده‌اند کشتی نجات درگرداب هلاک را نمی‌بینند که با مهر و عطوفت آنان را دعوت می‌کند.

مردمی که باید برای شنیدن و درک پیام ولایت از سرجان برخیزند با ادعای دروغ بودن و بهتان زدن از شنیدنش هم خودداری می‌کنند؛

و من العجائب أنه لایشتری   وقع الکساد یخان فیه و یسرق

– چه شگفت است که درکساد بازار، این کالا خریداری ندارد، به همین سبب در معرض خیانت و سرقت قرار گرفته است.

من که در جمع مؤمنان به عیب و گناهی متهم نبودم از نگاه و زبان حسودان و کینه‌توزان به حب علی و انتشار فضیلت‌های او متهم شدم، اگر این گناه من است، چه گناه پرسود و افتخارآمیزی! محبت اهل بیت با ارزش‌ترین سرمایه و مسیر آنان روشن‌ترین راه نجات است من از این گناه توبه نکنم و از این مسیر منحرف نشوم.

حرف من همان گفته‌ی قیس عامری است:

أتوب الیک یا رحمان ممّا   جنیت فقد تکاثرت الذنوب
و أما عن هوی لیلی و ترکی   زیارتها فأنی لا أتوب

– خدایا از جنایت‌ها و گناهان زیادم توبه می‌کنم و به سوی تو رو می‌آورم.

– اما از عشق لیلی و دیدار او توبه نمی‌کنم.

نعمت امام شناسی، روزی کسانی می‌شود که خیر الهی برای آنان ثبت شده است. کسانی به ارزش این نعمت پی می‌برند که به خداوند متعال و پیامبر عظیم‌الشأن او اقتدا می‌کنند زیرا اولین ولیّ و علی‌شناس، خدا و پیامبر اوست که

بیش از همه علی را دوست دارند، این همان شیوه‌ای است که پیامبر اکرم ﴿صلى الله عليه وآله﴾ مأمور شد مردم با بصیرت را به آن دعوت کند؛ ﴿**هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ**﴾ (**یوسف: ۱۰۸**).

در این دعوت دلیلی روشن‌گر از پروردگارم دارم؛ ﴿**إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي**﴾ (***انعام: ۵۷***).

کسانی که دلداده‌ی اهل بیت شده‌اند نرد عشق با محبوب دیگری نمی‌بازند.

أبـــى الله أن أنـــقاد الالحــــبها　　　و أعشقها اذا الفيت مع غيرها أبدا

فـوالله مــاحبی لهــا جــاز حــده　　　و لكنها فی حسنها جازت الحـدا

- خدا نکند که من گرفتار عشق محبوبی غیر از معشوق شوم.
- به خدا سوگند عشق من به او از حد نگذشته است اما حسن دل‌آرای او از حد گذشته است.

من در این عشق‌ورزی به خدا و پیامبر و قرآن کریم اقتدا کرده‌ام؛

لبيتُ لمـا دعـانی ربـه الحـجب　　　وغبت عنی لها من شده الطرب

آن پرده‌نشین وقتی مرا صدا زد، در پاسخش لبیک گفتم. و از شدت شوق از خود بی‌خود شدم.

تُركيه فی بلاد الهند قـدظهرت　　　و وجهها فی بلاد الهند لم يغب

- معشوقه‌ای ترک‌نژاد که در سرزمین هند ظاهر شده، جایی که چهره‌اش غروب نکرده است.

ألوتُ تـطل عـلى أبـيات فـارسها　　　الى لوى فصار الحسن فی العـرب

- خبر از خانه‌ای می‌دهم که در زیر باران است و صاحب آن در ریگستان، و حسن او زبانزد عرب شد.

ولستُ ممن غدا فی الحب متهما　　　و فی انتسابی اليه ينتهی نسـبی

من از کسانی نیستم که در عشق خود تردید کنم، عشق نسب‌نامه‌ی من است.

فكــــل صب بـــهاؤه و جـــاء بـــبر　　　هان على حبّ ليلى فهو ابن أبـى

- هرکس که دل‌داده‌ی زیبایی اوست و برای عشق لیلی دلیلی آورد او برادر من است. در این عشق‌ورزی از سرزنش ملامت‌گران اندوهگین نمی‌شوم؛

یلومونني في حبه من حسد ولستُ أخشی من عدوکمد

- عده‌ای از شدت حسادت، مرا به خاطر عشق به او سرزنش می‌کنند، اما من از دشمن افسرده‌دل نمی‌ترسم.

و أشرب فی الارواح راح الولا من قبل أن یخلق کرم الجسد

- در عالم ارواح قبل از خلقت رز و انگور از جام مهر ولایت نوشیده‌ام.

فها أنا بشنان من حبها فی السّکر العشاق حتی الابد

- من تا ابد از عشق او در جرگه‌ی عشاق سرخوش و سرمستم.

در میان مردمی که مرا تحمل نمی‌کردند، عزلت و تنهایی برگزیدم و صفای خلوت را به جان و دل خریدم که از رسول حق شنیدم که فرموده بود: **الخیر کله فی العزله.**

خیر و سلامت در تنهایی است به ویژه زمانی که اطرافیان، عیب‌جو باشند و جاسوس، حسود باشند و لجوج، بر خوبی‌ها چشم می‌بندند و سکوت می‌کنند و لغزش‌ها را برملا، در این اوضاع بر گفته‌های آن صبر پیشه می‌کنم و به نیکی از آنان کناره گیری:

﴿وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً﴾ (مزمل: ۱۰).

و به حدیث نبوی دل قوی کردم که فرمود: «**ان الله اخذ میثاق المومن أن لا یصدق فی قوله، و لا ینصف من عدوه، و لا یشفی من غلبه، و من آذی مومنا لم یدخل حضرت القدس**». خداوند برای مؤمن مقرر فرموده است که گفتارش مورد تأیید قرار نگیرد و از دشمنش انصاف نبیند و هرکس مؤمنی را اذیت کند به محضر مقدس خدا وارد نمی‌شود.

در اغلب احادیث منظور از مؤمن، عارف است و عارف هم‌کسی است که به مقام و منزلت امیرالمؤمنین معرفت داشته باشد، در حدیث آمده است: **أعرفکم بالله سلمان.** خداشناس‌ترین شما سلمان است.

پر واضح است که سلمان این مقام را از رهگذر معرفت به امیرالمومنین به دست آورده بود زیرا بهتر و بیشتر از همه علی شناس بود و به او ارادت داشت. در این

عرصه به هر میزان که به ولی خدا معرفت بیشتر باشد؛ درجه‌ی خداشناسی افزون‌تر و به خدا نزدیک‌تر است. بنابراین ایمان مساوی است با معرفت و محبت به امیرالمومنین همان‌طور که شهادت به ولایت آن حضرت متضمن شهادت به وحدانیت خدا و حقانیت رسالت است و اذیت مؤمن ناشی از حسادت بر لطف و فضل خداوند است؛

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (نساء: ۵۴).

آیا به خاطر بهره‌مندی آن‌ها از لطف خداوند مورد حسادت قرار می‌گیرند؟

از برکت دعای معصومین در زمره‌ی رحمت شدگان قرار گرفتم و از شیعیان موحد آن‌ها شدم که خود فرمودند: **رحم‌الله شیعتنا انهم أوذوافینا ولم نوذفیهم**

رحمت خداوند بر شیعیان ماکه به خاطر ما شکنجه شدند و به زحمت افتادند و ما به خاطر آن‌ها رنجی ندیدیم.

من به سبب عشق‌ورزی به ولایت و لطف خدادادی آن‌ها از حسادت حسودان رنج‌ها بردم و به خاطر این نعمت به وجد و طرب آمدم.

أما و الذی لدمی حلا　　　وخص أهیل آلولا بالبلا

– سوگند به آن که برایم چون جان شیرین است، ارادتمندان ولایت پیوسته در بلا هستند.

لئن ذقت فیه کووس الحمام　　　لما قال قلبی لساقیه: لا

– اگر در راه او جام مرگ را بنوشم هرگز قلبم به ساقی جام مرگ، نه نمی‌گوید.

فموتی حیاتی وفی حبه　　　یلذ افتضاحی بین الملا

– مرگم به خاطر او حیات من است و در عشق‌ورزیم با او از رسواییم در میان مردم لذت می‌برم.

مضت سنّه الله فی خلقه　　　بأن المحب هو المبتلی

–این قانون الهی در میان مخلوقاتش است که عاشق همیشه گرفتار باشد.

به همه اعلام می‌کنم که محبت اهل بیت برای من واجب، مستحب، دین، قبله و ذخیره‌ی آخرت است و مِهر آنان مُهر دفتر اعمال وگفتار من است.

جایم به روز واقعه پهلوی او کنید　　　او قبله‌ی من است رخم سوی او کنید

(حافظ)

فرضی و نفلی و حدیثی انتم　　　و کل کلی منکم و عنکم

- واجب و مستحب و سخنم پیوسته شما هستید همه‌ی وجودم از شما و به خاطر شماست.

و انتم عند الصلاه قبلتی　　　اذا وقفت نحوکم ایمم

- به هنگام نماز قبله‌گاه من هستید، وقتی به طرف شما می‌ایستم مقصد و مقصود من می‌شوید.

خیالکم نصب لعینی أحداً　　　و حبکم فی خاطری مخیم

- یاد و خیال شما همیشه در مقابل دیدگانم هست و خاطر من خیمه‌گاه محبت شما.

یا ساداتی و سادتی أعتابکم　　　بجفن عینی لثراها ألثم

- ای سروران و آقایان من! با پلکم خاک آستان شما را پاک می‌کنم.

و قفا علی حدیثکم و مدحکم　　　جعلت عمری فاقبلونی و ارحموا

- عمرم را وقف انتشار حدیث و مدح شما کردم، این وقفم را بپذیرید و به من رحم کنید.

منوا علی الحافظ عند فضلکم　　　و استنقذوه فی غد وانعموا

- از لطف خود بر «حافظ» منت گذارید و فردای قیامت او را نجات دهید و از کرم خود بهره‌مند کنید.

و در پایان کتاب و آخرین کلام می‌گویم.

ایها اللائم دعنی عنک و اسمع وصف حالی

أنا عبدلعلی المرتضی مولی الموالی

- ای ملامت‌گر، مرا رها کن و وصف حالم گوش کن، من بنده‌ی علی مرتضی سرور آقایان هستم.

کلما ازددت مدیحافیه قالوا لا تغالی　　　آیه الله التی وصفها القول حلالی

– هرگاه بیشتر در مدح او سرودم به من گفتند: غلو نکن!سخن گفتن در توصیف آیت خداوند برای من حلال است.

کم الی کم ایها العاذل اکثرت جدالی   واذا أبصرتُ فی الحق یقیناً لا أبالی

– ای ملامت‌گر تا کی با من بحث می‌کنی که من هرگاه با یقین و بصیرت حق را تشخیص دهم ازگفتن آن خوفی ندارم.

یا عذولی فی غرامی خَلِّنی عنک و حالی

رُح الی ما کنت ناحی و اطرحنی فی ضلالی

– ای که در عشقم مرا سرزنش می‌کنی مرا به حال خودم رها کن، تو مرا در گمراهیم بگذار و بگذر.

ان حبی لعلی المرتضی عین الکمال   و هو زادی فی معَادی و معاذی و مآلی

– عشق من به امیرالمومنین عین کمال است، او ذخیره‌ی من برای قیامت و پناه‌گاه و مایه‌ی امید من است.

و به أکملت دینی و به ختمُ مقالی

–کمال دینم و پایان گفتارم با مُهر علی﴿علیه السلام﴾ است.

منتخبی از اشعار شیخ رجب بُرسی:

نگارنده با وجود دیوان اشعار شیخ رجب درکتاب‌خانه‌های معتبر نتوانست به نسخه‌ای از آن دست یابد، اما برای آشنایی با ادب و افکار و احساس وی که در شعر ظهور بیشتری دارد، مجموعه‌ای از اشعارش با مراجعه به کتاب‌های «شعراءالحله» و «الغدیر» و «اعیان الشیعه» ذکر می‌شود تا خواننده به عمق نفوذ عشق و محبت به ولایت در قلب و عقل شاعر پی ببرد:

در مدح امیرالمومنین(ع):

(*شعراء الحلّه*: ۳۷۱/۲، و *الغدیر*: ۴۱/۷-۴۲)

ابدیت یا رجب العجیب   فقیل: یا رجب المرجب

- ای ماه رجب! پدیده‌ای عجیب و باشکوه ظاهر کردی به همین خاطر به تو گفته شد ماه باشکوه و پر هیبت.

أبـدیت للسـر المـصون المضمر الخافی المغیب

- راز محفوظ و پنهان از نهان‌خانه‌ی غیب آشکار کردی.

وکشـفت أسـتا را وأسـرا راعـن الاشـرار تـحجب

- پرده از اسراری برداشتی که هنوز برای اشرار در حجاب است.

حـل الوری فـاذا الظـوا هر فضه و آلبطن أسرب

- همین که خبر به مردم رسید، عده‌ای ظاهر فریب و باطن سیاه شدند.

الا قـلیلا مـن رجـال أصـلهم ذاک مـهذب

- مگر جوان‌مردانی معدود که در اصل و نسب پاک بودند و وارسته.

کـتبت مـا بـالنور مـنه علی خدود الحور یکتب

- با نور او بر صورت حوریان نوشته شد.

فـلذلک أضـحی النـاس قـل بـامن قـوی الجـهل المـرکب

- به همین سبب قلب مردم گرفتار جهل مرکب شد.

رجـل یـحب و مـبغض قـال و حـزب الله أغـلب

- مردی محبّ او شد و دیگری دشمن کینه‌توز و پیروزی با حزب خداست.

وطـویل أنـف ان رآنـی مـقبلا ولی و قـطب

- متکبر و مغرور به هنگام دیدن من، اخم می‌کند و بر می‌گردد.

فـی أمـه شک بـلا شک و لو صدقت لانـجب

- بی‌تردَید در پاکدامنی مادر او تردید است اگرچه به نجابت او اعتماد داری!

یـزور أن سـمع الحـدیث الی أمـیر النـحل یـنسب

- به محض شنیدن سخنی که منسوب به امیرالمومنین است، آن را تکذیب می‌کند.

و تـراه أن کـررت ذکـر الفضائل الغرار یـغضب

- اگر فضیلت‌های سید شریف حضرت علی(علیه السلام) را تکرار کنی، عصبانی می‌شود.

در مدح پیامبراکرم(ص) و رثای امام حسین(ع):

(شعراء الحله: ۲/۳۸۲-۷۳۶ و الغدیر: ۷/۵۷-۶۲)

دمـع یــبدوه مـقیم نـازح و دم یـبدده مـقیم نـازح

- برای آن غریب دور از وطن خون باید گریست.

والعـین ان أمست بـدمع فـجرت فــجرت یـنابیع هـناک مـوانـح

- اگر از این چشم اشکی جاری شود، چشمه‌های دیگر به یاری او می‌آید.

أظـهرت مکـنون الشجون فکـلما شبح الامون سجا الحـرون الجـامع

- غم‌های نهان هویدا کردی. اسب سرکش و چموش با دیدن جفت خود آرام می‌شود.

و علی قد جعل الاسی تـجدیده وقفاً یضاف الی الرهیب الفـادح

- غم و اندوهم هر لحظه تازه می‌شود و بر بلاهای وحشت‌نـاک وکـمرشکن مصیبتی نو اضافه می‌شود.

و شهود ذلّی مع غریم صـبابتی کتبوا غرامـی و السـقام الشـارح

- برای بیچارگیم همین کافی است که با آن که خراب عشقم و بیماریم از حد گذشته از من تقاضای تاوان می‌کنند.

أوهی اصطباری مطلق و مـقید غَــرب و قــلب بـالکآبه بـائح

- آزاده و دربند از شکیبایی من کاست، اوکه رفت و با رنج و اندوه برگشت.

فـالجفن مـنسجم غـریق سـابح والقــلب مـضطرم حـریق قـادح

- پلک‌های بسته‌ام غرق اشک است و قلبم در آتش اندوه سوزان و شعله‌ور.

والخـدّ خـدّده طـلیق فـاتر والوجـد جـدّده مجد مـازح

- صورتم تکیده‌ی مهر لاله رخ چشم خمار است، وجد و سرور من از یار جدی و بذله‌گویم در فزون است.

أصبحتُ تحفظنی الهـموم بـنصبها والجســم مــعتقل مــثال لائـح

- در پناه هجوم تیرهای اندوه پیکر دربندم شاهدی گویا در این ادعا است.

حُـلت له حـلل النـحول فـبرده بـرد الذبـول تـحل فـیه صـفائح

– جامه‌های رنجوری برای او آماده شد، عبا و قبای فرسوده‌اش زرهی در برابر ضربه‌های شمشیر شد.

و خطیب و جدی فوق منبر وحشتی　　　لفــراقــهم لهـــو البــليغ الفــاصح

– از دهان جدّ سخنور من بر فراز منبر چشمه‌های بلاغت و فصاحت جاری می‌شد اکنون از فراق آنان در حیرتم.

و محرم حزنی و شوال العنا　　　والعید عندی لاعج و نـوائـح

– محرم ماه اندوه و شوال در رنج و بی‌شکیبی، عیدم همه نوحه شد و عزا و ماتم.

و مدید صبری فی بسیط تفکری　　　هــزج و دمــعی وافــر و مســارح

– صبر و فکرم در هیجان است و اشک فراوانم بر پهنای صورتم جاری.

ســاروا فــمعناهم و مـغناهم عـفا　　　و اليــوم فــيه نـوائـح و صـوائـح

– آن‌ها رفتند و ره و رسم و منزلگاهشان از میان رفت، امروز فریاد نوحه از آن بلند است.

درس الجدید جدیدها فتنکرت　　　ورنا بـها للـخطب طـرف طـامح

–گردش ایّام آن را چنان تغییر داد که دیگر شناخته نمی‌شود، حادثه با نگاهی معنادار به آن خیره شد.

نسج البلی منه محقق حسنه　　　ففناؤه ما حی الرسوم الماسح

– حوادث سخت، زیبایی آن بنا را فرسوده کرد، و آثار به جا مانده در عرصه‌ی آن نیز محو شد.

فطفقت أندبه رهین صـبابه　　　عدم الرفیق و غـاب النـاصح

– من که دل‌داده‌ی عشق اویم ناله سر دادم زمانی که نه رفیق است و نه خیرخواهی.

و اقول و الزفرات تذکی جذوه　　　بین الضلوع لهـا لهـیب لافـح

– در حالی سخن می‌گویم که آتش سینه‌ام در نفس‌هایم شعله می‌کشد.

لاغــروان غــدر الزمــان بـاهله　　　و جفا وحان و خان طرف لامح

- عجیب نیست اگر روزگار به مردم خیره شود، به آنان جفا کند و مکر ورزد و خیانت کند.

فلقدغوی فی ظلم آل محمد　　و عوی علیهم منه کلب نابح

- او در، ستم کردن به آل محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ سرگردان شد، به جای او سگی عوعوکنان حمله کرد.

وسطا علی البازی غراب أسحم　　وشنا علی الاشبال زنج ضایح

-کلاغ سیاه به باز شکاری حمله کرد و سیاه پوستی رنجور به بچه شیران هجوم برد.

و تطاول الکلب العقور فصاول　　اللیث الهصور و ذاک امر فادح

- چقدر سخت است که روزگار شاهد حمله‌ی سگ‌ها به شیر بیشه باشد.

و تواثبت عرج الضباع و روعت　　والسید أضحی للاسود یکافح

-گله‌ی کفتارها زوزه‌کشان حمله کردند وگرگ هم خود را برای حمله به شیران آماده می‌کرد.

آل النبی بنوالوصی و منبع‌ال　　شرف العلی و للعلوم مفاتح

- اهل بیت پیامبر اکرم ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و فرزندان جانشین او همان کسانی که سرچشمه‌ی شرافت هستندو رفعت و خزانه‌دار گنجینه‌های دانش.

خزّان علم الله مهبط وحیه　　و بحار علم و الانام ضحاضح

- گنجینه‌های علم الهی نزد آن‌هاست. خانه‌هایشان محل وحی الهی، دریای علم هستند و مردم سراب‌ند.

التائبون العابدون الحامدون　　الذاکرون و جُنح لیل جانح

- توبه کنندگان، عبادت پیشه‌گان، سپاسگزاران، یاد کنندگان خدا هنگامی که شب فرا می‌رسد.

الصائمون القائمون المطعمون　　الموثرون لهم یدو منائح

- روزه‌داران، شب‌زنده‌داران، سیر کننده‌ی گرسنگان، سخاوتمندانی که شیوه‌ی آن‌ها ایثار بود.

عند الجدا سحب و فی و قد الهدی سمت و فی یوم النزال جحاجح

– آن‌ها ابر سخاوت، راه هدایت و به هنگام نبرد، پیشگامان شجاعت هستند.

هم قبله للحاجین و کعبه للطائفین و مشعر، و بطائح

– قبله‌ی حاجیان و کعبه‌ی طواف کنندگان و مشعر و منی هستند.

طرق‌الهدی سفن النجاه محبهم میزانه یوم القیامه راجح

– راه‌های هدایت، کشتی‌های نجات، ترازوی محب آنها روز قیامت سنگین است.

ما تبلغ الشعراء منهم فی الثنا والله فی السبع المثانی مادح

– شعراء نتوانستند چنان که سزاوار است مدحشان کنند، اما خداوند در سوره‌ی حمد آن‌ها را مدح کرد.

نسب کمتبلج الصباح و منتمی زاک له یعنو السماک الرامح

– نسبی به روشنی صبح و اصالتی پاک با رفعت آسمانی ستارگان دور از چشم.

الجد خیر المرسلین محمد ال هادی الامین الفاتح

– جدش بهترین پیامبران، حضرت محمد «صلی الله علیه و آله»، هدایتگر و امانت‌دار و پیروز.

هو خاتم بل فاتح بل حاکم بل شاهد، بل شافع، بل صافح

– خاتم است و کشورگشا، داور است و گواه، شفیع است و بخشنده.

هو اول الانوار بل هو صفوه ال جبار و النشر الاریج الفائح

– اولین نور آفرینش، برگزیده‌ی خداوند قدرتمند و منتشر کننده‌ی عطر معنویت.

هو سید الکونین بل هو اشرف ال ثقلین حقاً و النذیر الناصح

– او سرور موجودات دو عالم بلکه شریف‌ترین جن و انس، بیم دهنده و خیرخواه است.

لولاک ما خلق الزمان و لا بدت للعالمین مساجد و مصابح

– اگر نبودی روزگار خلق نمی‌شد و هیچ موجودی قادر به عبادت و ره‌یابی نبود.

والام فاطمه البتول و بضعه ال هادی الرسول لها المهیمن مانح

- مادرش فاطمه‌ی پارسا و پاکدامن و پاره‌ی تن پیامبر هادی، و هدیه‌ی خداوند باشکوه است.

حـــوریه انســـیه، لجـــلالها و جمالها الوحی المنزل شارح

- فاطمه﴿علیها السلام﴾ حوریه‌ای انسانی است که وحی الهی شکوه و جمالش را شرح می‌دهد.

و الوالد الطهر الوصی المـرتضی عـلم الهـدایـه المـنار الواضـح

- پدرش، جانشین پاک سیرت پیامبر، مورد رضایت خداوند، پرچم هدایت و چراغ روشن‌گر بندگان است.

مـــولی له بـــغدیر خـــم بـــیعه خضعت له الاعناق و هی طوامـح

- در غدیر خم بـرای قـبول ولایـتش، بـیعت گـرفته شـد و گـردن‌ها در مـقابل شکوهش خم شدند.

القسور البتاک و الفـتاک وال سفاک فی یوم العراک الذابح

- در میدان نبرد، شیر شجاع و پهلوان خط شکن و درهم کوبنده‌ی دشمنان و به خاک افکننده‌ی حریفان است.

اســـد الاله و ســـیفه و ولیـــه و شفیق أحمد و الوصی الناصح

- شیر و شمشیر و ولی خدا، برادر و وصی أحمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ و خیرخواه امت.

و بـــعضده و بـــعضبه و بـعزمه حــقاً عـلی الکـفار نـاح النـائح

- با بازوی قوی و شمشیر بران و اراده‌ی محکمش، فریاد نوحه‌گران برای کافران بلند شد.

یا ناصر الاسلام یا باب الهدی یا کاسر الاصنام فهی طـوائـح

- ای یاور اسلام، ای باب هدایت ای بت‌شکن!

یـــا لیت عـینک و الحسـین بکـربلا بـین الطـغاه عـن الحـریم یکـافح

- ای کاش می‌دیدی که حسینت درکربلا چگونه از حرم و حریم خود در برابر طغیانگران دفاع می‌کرد.

والعــادیات صـواهـل و جـوائـل بالشوس فی بحر النجیع سوابح

- اسب‌ها شیحه کشان، شجاعانه چنان تاخت می‌زدند که گویی در دریای خون شنا می‌کردند.

والبیض والسمر اللدان بوارق　　و طوارق و لوامع و لوائح

- برق شمشیرهای بران و درخشش نیزه‌ها در میدان نبرد نمایان بود.

یلقی الردی بحرالندی بین العدی　　حتی غدا ملقی و لیس منافح

- مرگ دریای سخاوت را میان دشمنان افکنده بود تا این که به زمین افتاد و کسی هم واسطه نشد.

أفدیه محزوز الورید مرملا　　ملقی علیه الترب ساف سافح

- جانم فدای آن رگ بریده و آغشته در خون که باد هم‌گرد و خاک روی او افکند.

و الماء طام و هو ظام بالعرا　　فرد غریب مستظام نازح

- آب فراوان بود و او تشنه، غریب، تنها و دور از وطن در بیابان بود.

و الطاهرات حواسر و ثواکل　　بین العدا و نوادب و نوائح

- زنان پاکدامن حرم موی‌کنان، مویه کنان میان دشمن گرفتار شدند.

فی الطف یسحبن الذیول بذله　　والدهر سهم الدهر رام رامح

- در کربلا، روزگار تیرهای خود را با قصد و غرض روانه‌ی میدان کرد، زن‌ها به زنجیر کشیده شدند.

یسترن بالاردان نور محاسن　　صوتاً و للاعدا طرف طامح

- برای رفع نگاه ناپاک دشمن چهره‌های خود را با آستین می‌پوشاندند.

لهفی لزینب و هی تندب ندبها　　فی ندبها و الدمع سار سارح

- آه و افسوس برای ناله‌ها و گریه‌ها و اشک‌ریزان حضرت زینب(علیها السلام).

تدعوأخی یا واحدی و موملی　　من لی اذا ما ناب دهر کالح

- برادر خود را صدا می‌کرد: ای یگانه امید من، در برابر حوادث جانکاه روزگار، چه کسی حامی من است؟

من للیتامی راحم؟ من للایامی　　کافل؟ من للجفاه مفاضح؟

- بعد از تو چه کسی برای یتیمان مهربانی کند و به امور بیوه‌زنان رسیدگی و ستمگران را در هم بکوبد؟

حزنی لفاطم تلطم الخدین من　　　عظم المصاب لهاجوی و تبارح

- افسوسم برای فاطمه که از شدت اندوه و سنگینی مصیبت بر صورت خود می‌زد.

أجـفانها مـقروحه و دمـوعها　　　مسفوحه و الصبر منها جامح

- چشم‌ها از شدت اشک مجروح و صبر از آن‌ها گریزان شد.

تـهوی لتـقبیل القـتیل تـضمه　　　بفتیل مـعجرها الدمـاء نـواضـح

- برای بوسیدن پیکر برادر، او را در بغل گرفت و با مقنعه‌ی خود خونش را پاک کرد.

تحنو علی النحر الخضیب و تـلثم ال　　　ثـغر التـریب لهـا فـؤاد فـارح

- با قلبی مجروح و دهانی خاک‌آلود، بر سینه‌ی آغشته به خون خم شد.

أسفی عـلی حـرم النـبوه جـئن مـطر　　　وحأهـنالک بـالعتاب تـطارح

- دریغ و افسوس بر حرم رسالت که در غربت گرفتار زخم زبان دشمن شده بودند.

یندبن بدراً غاب فی فـلک الثـری　　　وهـزبرغاب غـیبته ضـرائـح

- ناله و فریاد آن‌ها به خاطر غیبت ماه کامل از صفحه‌ی آسمان و هجوم کفتارصفتان به شیر بیشه بود.

هذا أخی تدعو و هذا یا ابی　　　تشکو و لیس لها ولی ناصح

- می‌گفت: این برادرم و این یکی پدرم است، شکوه می‌کرد اما حامی و پشتیبانی نداشت.

و الطهر مشغول بکرب الموت من　　　رد الجـواب و للـمنیه شـابح

- مرگ حمله می‌کرد و پاک‌سیرتان به اندوه مرگ پاسخ می‌دادند.

ولفـاطم الصـغری نـحیب، مـقرح　　　یـذکی الجـوانـح للـجوارح جـارح

- گریه‌های شدید فاطمه‌ی صغری از این مصیبت عظمی آتش به دل و جان می‌زند.

عـلج یـعالجها لسـلب حـلیها　　　فتطل فی جهد العفاف تطارح

- دشمن سنگ‌دل می‌کند تعقیب او، تا رباید زینت و گوشوار او و او برای حفظ عفت خود مبارزه می‌کند.

بالردن تستروجهها و تمانع ال　　　ملعون عن نهب الردی و تکافح

- صورت خود را در برابر دشمن ملعون که جامه‌اش را ربوده با آستین می‌پوشاند.

تستصرخ المولی الامام وجدها　　　و فؤادها بعد المسره نازح

- با دلی دردمند آقا و امام و جدّ خویش را با فریاد صدا می‌زند.

یاجد قدبلغ العدی ما أملوا　　　فینا و سهم الجور سار سارح

یا جدّا! دشمن به آرزوی خود در مصیبت ما رسید و تیر ستم بر ما رها شد.

یا فاطم الزهرا قومی وانظری　　　وجه الحسین له الصعید مصافح

- یا فاطمه‌ی زهرا! برخیز و ببین که صورت حسین در آغوش خاک است.

اکفانه نسج الغبار و غسله　　　بدم الورید و لم تنحه نوائح

-گرد و غبار، کفنش و با خون گلو غسلش، نوحه‌گران هنوز نخوانده‌اند در ماتمش.

و شبوله نهب السیوف تزورها　　　بین الطفوف فواعل و جوارح

- فرزندانش در مصاف شمشیرها مجروح بودند.

و علی السنان سنان رافع رأسه　　　ولجسمه خیل العداه روامح

- سر امام را بر فراز نیزه کردند و جسم پاکش را در زیر سم ستوران.

والوحش یندب وحشه لفراقه　　　والجن ان جن الظلام نوائح

- حیوانات از فراق او ندبه کردند و جنیان ناله.

والارض ترجف و السماء لاجله　　　تبکی معاً والطیر غاد رائح

- زمین و آسمان در ماتم او می‌لرزند و پرندگان هر صبح و شام می‌گریند.

والدهر من عظم الشجی شق الردی　　　أسفاعلیه وفاض جفن دالح

- روزگار از این مصیبت بزرگ جامه بر تن درید و دریای اشکش جاری شد.

یا للرجال لظلم آل محمد　　　ولاجل ثارهم و این الکادح

- کجایند جوانمردان برای انتقام‌گرفتن از ظلم و جنایتی که به آل محمد ﴿صلی الله علیه و آله﴾ کردند؟

یضحی الحسین بکربلا مرملاً   عریان تکسوه التراب صحاصح

- پیکر عریان حسین درکربلا بر خاک و خون افتاده است.

و عیاله فیها حیاری حسر   للذل فی أشخاصحن ملامح

- در آن بیابان زنان و فرزندانش سرگردان و سربرهنه، با چشمانی حیرت زده.

یسری بهم أسری الی شرّ الوری   من فوق أقتاب الجمال مضایح

- آن‌ها را به عنوان اسیر سوار بر شتران برهنه در زیر آفتاب سوزان پیش بدترین مخلوق می‌بردند.

و یقاد زین العابدین مغللاً   بالقیدلم یشفق علیه مسامح

- امام سجاد﴿علیه السلام﴾ را در غل و زنجیر با سنگ‌دلی و خشونت می‌بردند.

ما یکشف الغمام الا نفحه   یحیی بها الموتی نسیم نافح

- از این ابر فقط نسیمی خنک وزیدن می‌گیرد، نسیمی که مردگان را حیات می‌بخشد.

نبویه علویه مهدیه   یشفی بریاها العلیل البارح

- از سلاله‌ی پیامبر و امیرالمومنین، هدایت‌گری که بیمار زمین‌گیر از عطر آن شفا می‌یابد.

یضحی مُنادیها ینادی یالثا   رات الحسین و ذاک یوم فارح

- در آن زمان با صدای رسا اعلام می‌شود ای انتقام گیرندگان خون حسین﴿علیه السلام﴾ آن وقت روز سرور است و شادی.

والجن و الاملاکُ حولَ لوائه   و الرعب یقدم و الحتوف تناوح

- جن و فرشتگان در زیر پرچم او و ترس و مرگ در مقابل او برای دشمنان نمودار می‌شود.

یابن النبی صبابتی لا تنقضی   کمداً و حزنی فی الجوانح جانح

- ای زاده‌ی پیامبر، شوقم، غم و اندوه جانگداز را از بین نمی‌برد.

أبکـــیکم بـمدامـع تـتری اذا   بخل السحاب لها انصباب سافح

- اگر باران سنگین نبارد با اشک، پیوسته بر شما می‌گریم.

(بـرسیه) کـملت عـقود نـظامها   (حـلیه) ولهـا البـدیع و شـائح

- شعر برسی با به نظم کشیدن مروارید، حمایلی جواهرنشان خلق کرد.

مـدت الیک یـد و أنت مـنیلها   یابن النبی و عن خطاها صافح

- ای فرزند پیامبر! دستی که به سویت دراز شده است را خالی برنگردان و از خطاهایش درگذر.

یرجوبها (رجب) القبول اذا أتـی   و هو الذی بک واثق لک مـادح

-(رجب؛ شاعر) که مدّاح شما است امید دارد از او قبول فرمایید.

انت المـــعاد لدی المـعاد و انت لی   ان ضـاق بـی رحب البـلاد الفـاسح

- بازگشتم در قیامت به سوی توست، آنگاه که جایی در زمین بـرایـم نـباشد، آستان گسترده‌ی تو مأوای من می‌شود.

صلی علیک الله ماسکب الحیا   دمعا و مـاهب النسـیم الفـائح

- سلام و درود خداوند دربارش باران و نسیم معطر بر تو باد.

در زیارت قبر مطهر امیرالمومنین(ع) سرود:

(شعراء الحله: ۲/۳۷۶).

هـو الشـمس أم نـور الضـریح یـلوح؟   هو المسک أم طیب [الوصـی] تـفوح

- این آفتاب است یا نور این ضریح می‌درخشد، این بوی مشک است یا عطر دل‌انگیز وصی پیامبر است که می‌پیچد.

و بحرندی أم روضه حوت الهـدی؟   و آدم أم ســر المـــهیمن نـــوح؟

- دریای سخاوت است یاگلستان هدایت، صاحب این آستان آدم است یا نوح سرّ خداوند.

و داود هـذا أم سـلیمان بـعده؟   و هارون أم موسی العصا و مسیح!

- این داود است و یا سلیمان بعد از او و یا هارون و موسای صاحب عصا یا مسیح است.

و أحمد هذا المصطفی أم وصیه　　　علی؟ نـماه هـاشم و ذبـیح

– آیا این احمد مصطفی ﴿صلی الله علیه و آله﴾ است یا جانشین او علی، پرورده‌ی خاندان هاشم و عبدالله ذبیح.

محیط سماء المجد بدردجنه　　　و فـلک جـمال للانـام یـلوح

– آسمان شکوه، آستان او، ماه کامل، مرقد مطهر او، فلک زیبایی که برای مردم می درخشد.

حبیب حبیب‌الله بل سرسره　　　و عین الوری أم للخلائق روح

– محبوب حبیب خداوند بلکه راز سرّ او، چشم بینای مردم یا روح هستی.

له النص فی (یوم الغدیر) و مدحه　　　مـن الله فـی الذکـر المـبین صـریح

– پیمان ولایتش در روز غدیر و مدح او از جانب خداوند در قرآن کریم روشن است وگویا.

امـام اذا المـرء جـاء بـحبه　　　فمیزانه یوم المعاد رجـیح

– روز قیامت هرکس با محبت این امام به محشر آید، تـرازوی اعـمال نـیکش سنگین می‌شود.

له شیعه مثل النجوم زواهر　　　لها بین کل العالمین وضوح

– شیعیان او مانند ستارگانی نورانی هستند که برای جهانیان می‌درخشند.

اذا قـاولته، فـالحق فـیما تـقوله　　　بـه النـور بـاد و اللسـان فـصیح

– به هنگام بحث وگفت وگو حق درکلام آنان است.زبان‌گویا و شیوا، نور حق از آن‌ها جلوه‌گر است.

و إن جاولت أوجادلت عـن مـرامـها　　　تری خصمها فی الارض و هو طریح

– در بحث و دفاع از مرام و مکتب خود، دشمن او را شکست خورده روی زمین می‌بینی.

علیک سلام الله یارایه الهدی　　　سـلام سـلیم یـغتدی و یـروح

– هر صبح و شام سلامی سلامت بخش از ناحیه‌ی خداوند بر تـو ای پـرچـم هدایت.

قصیده‌ای در مدح امیرالمومنین(ع):

(شعراء الحله: ۲۷۶/۲-۳۷۷، و الغدیر: ۴۱۷، و اعیان الشیعه: ۴۶۸/۶).

تعالی علی فی الجلال فرائد　　　یعود و فی کفیه منه فرائد

- در آسمان شکوه و عظمت او بی‌نظیر است و در دستانش جواهرهای بی‌مانند.

و وارد فضل منه یصدر عزلها　　　تضیق بها منه اللُّها و الاوارد

- امیدوار لطفش چنان نواخته می‌شود که گذرگاه بازگشت برایش تنگ می‌شود.

تبارک موصولاً و بورک واصلاً　　　له صله فی کل نفس و عائد

- آن‌کس که نزد او می‌آید به منشأ برکت وصل می‌شود، با هر انسانی رشته‌ی ارتباطی دارد.

روی فضله الحساد من عظم شأنه　　　و اعظم فضل جاء یرویه حاسد

- حسودان هم، راوی فضیلت‌های او شدند و با شکوه‌ترین فضیلت آن است که حسود هم از آن تعریف کند.

محبوه أخفوا فضله خیفه العدی　　　و أخفاه بغضاً حاسد و معاند

- دوست‌دارانش از ترس دشمنان، فضیلت‌های او را مخفی کردند و مخالفانش از کینه و نفرت، از خوبی‌هایش دم نزدند.

فشاع له ما بین ذین مناقب　　　تجل بان تحصی اذا عد قاصد

- در چنین وضعیتی که محبان و مغرضان سکوت کردند، فضیلت‌های بی‌شمار او همه‌جا منتشر شد.

امام له فی جبهه المجد أنجم　　　علت فعلت أن یدن منهم راصد

- ستارگان امام در آستان مجد و عظمت چنان اوج گرفت و بالا رفت که دیگر قابل رصد کردن نیست.

مناقب اذ جلت جلت کل کربه　　　و طابت فطابت من شذاها المشاهد

- خوبی‌ها و فضیلت‌هایش چون تجلی کند هر بلایی برطرف می‌شود و عطرجان افزایش همه‌جا را معطر می‌کند.

امام یحار الفکر فیه معاند   له و مقر بالولاء و جاحد

–او امامی است که علاوه بر دشمن ستیزه‌جو و منکرش، معتقدان به ولایتش نیز در عظمت او دچار حیرت می‌شوند.

برگرفته از قصیده‌ای طولانی با ۱۵۶ بیت که به مدح اهل بیت و رثای امام حسین(ع) پرداخته است؛

(شعراء الحله: ۲/۳۷۷-۳۸۴، و الغدیر: ۷/۴۹-۵۷).

هم الاهل الا انهم لی أهله   سوی انهم قصدی و انی لهم عبد

– آن‌ها اهل بیت پیامبر اکرم ﴿صلى الله عليه وآله﴾ اند و برای من ماه آسمان، مقصد و مقصود من هستند و من بنده‌ی آن‌ها.

طوت حادث الدهر منشور حسنها   کما رسمت فی رسمها شمال تغدو

– حوادث روزگار، منشور زیبایی آن‌جا را در هم پیچید همان‌طور که باد شمال خطوط آن را کشیده بود.

فقد غدرت قدماً بال محمد   و طاف علیهم بالطفوف لهاجند

– روزگار در دوران گذشته به آل محمد ﴿صلى الله عليه وآله﴾ خیانت کرد و با لشکر غدار خود آن‌ها را در کربلا محاصره کرد.

و عمت بأشرار عن الرشد عموا   و هل یسمع الصم الدعا اذا صدوا

– با سپاهی شرور و کوردل و کر از شنیدن دعوت حق به آنان حمله‌ور شد.

فیا امه قد أدبرت حین اقبلت   فرافقها نحس و فارقها سعد

–ای وای از امت و سالی که به هنگام آمدن می‌رود، نحس با او همراه می‌شود و خوش‌بختی از او جدا.

أثاروا و ثاروا ثار بدر و بدروا   لحرب بدور من سناها لهم رشد

–گرد و غبار میدان جنگ را برای گرفتن انتقام کشته‌هایشان در جنگ به هوا فرستادند و با ماه صفتانی مبارزه کردند که می‌توانستند در پرتو نورشان هدایت شوند.

و ساروا یسنون العناد و قدنسوا   المعاد فهم من قوم عاد اذا عدوا

– آن‌ها که معاد را فراموش کرده بودند با نیزه‌های عناد به جنگ اهل بیت﴿علیهم‌السلام﴾ آمدند گویا قوم عاد به صحنه آمده بودند.

فیا قلب الذین فی یوم أقبلوا   الی قتل ماмول هو العلم الفرد

– ای وای از آن سنگین‌دلان که برای کشتن کعبه‌ی آمال و یگانه پرچم اسلام هجوم آوردند.

فرکن الهدی هدوا و قد العلی قدوا   و أزر الهدی شدوا و نهج التقی سدوا

– پایه‌ی هدایت را ویران کردند و جامه‌ی رفعت را دریدند و پایه‌های هواپرستی را محکم و راه تقوی را مسدود کردند.

کانی بمولای الحسین ورهطه   حیاری ولاعون هناک و لاعقد

– گویا خود را در کنار مولایم امام حسین﴿علیه‌السلام﴾ و سپاهش احساس می‌کنم، آن‌جا که بی‌یار و یاور بودند و دشمن به عهد پیامبر جفا کرد.

یسائلهم: هل تعرفونی؟ مسائلا   وسائل دمع العین سال به الخد

– از آن‌ها پرسید: آیا مرا می‌شناسید؟ در حال پرسش اشکش بر پهنای صورتش جاری بود.

فقالوا: نعم انت الحسین ابن فاطم   و جدک خیر المرسلین اذا عدوا

– گفتند: آری تو حسین فرزند زهرایی﴿علیهاالسلام﴾ و جد تو بهترین پیامبران خدا.

و انت سلیل المجد کهلاً و یافعا   الیک، اذا عد العلی ینتهی المجد

– اجداد و انساب تو در میان پیران و جوانان بهترین بودند، منتهای عزت و شکوه به تو می‌رسد.

فقال لهم: اذ تعلمون، فما الذی   دعاکم الی قتلی، فماعن دمی بد

– به آنان فرمود: شما که از خوبی من آگاهید چرا چنین به قتل من مایلید؟

فقالوا: اذا رمت النجاه من الردی   فبایع یزیداً ان ذاک هو القصد

– گفتند: اگر نجات از مرگ می‌خواهی، چاره‌ای جز بیعت با یزید نداری!

والا فهذا الموت عب عبابه   فخض ظامیا فیه تروح و لا تغدوا

- در غیر این صورت جام مرگ را یک‌دفعه نوش کن و تشنه، جان تسلیم کن!

فقال: الا بعداً بما جئتم به　　　و من دونه بیض و خطیه ملد

- فرمود: نفرین بر این خواسته‌ی شما که من ترسی از شمشیرهای بران و نیزه‌های بلند ندارم.

اذا سام منا الدهر یوماً مذله　　　فهیهات یاتی ربنا وله الحمد

- اگر روزی، روزگار قصد به ذلت کشاندن ما داشته باشد، محال است که به حمد پروردگار به او فرصت دهیم.

و تأبی نفوس طاهرات و ساده　　　مواضیهم هام الکماه لهاغمد

- جان‌های پاک و با عظمت تسلیم ذلت نمی‌شوند و در جنگ شمشیر خود را در مغز سر پهلوانان غلاف می‌کنند.

لیوث و غی ظل الرماح مقیلها　　　مغاویر طعم الموت عندهم شهد

- شیرها در میدان نبرد زیر سایه‌ی نیزه‌ها استراحت می‌کنند، و طعم مرگ در جنگ مانند عسل برایشان شیرین است.

حماه عن الاشبال یوم کریهه　　　بدورُ دجی سادوا الکهول و هم مرد

- در روزهای سخت و دشوار شیران هم در پناه آن‌هایند، در تاریکی‌ها مانند ماه می‌درخشند و در نوجوانی سرور آقای پیران هستند.

اذا افتخروا فی الناس عز نظیرهم　　　ملوک علی أعتابهم یسجدا المجد

- فرمانروایانی که در افتخارآفرینی بی‌مثل و مانند هستند، و شکوه و عظمت در آستانشان به سجده می‌افتد.

مفاتیح للداعی مصابیح الهدی　　　معالیم للساری بها یهتدی النجد

- کلیدهای گشایش، چراغ‌های هدایت، راهنمایان طریقت، دعوت کنندگان سعادت هستند.

بأسمائهم یستجلب البر و الرضی　　　بذکرهم یستدفع الضر و الجهد

- به واسطه‌ی نامشان خیر و رضایت پروردگار به دست می‌آید و با یاد آن‌ها ضرر و سختی دفع می‌شود.

اذا مـــا دعــوا یــوماً لدفــع مــلمه غدا الموت طوعاً و القضاء هو العبد

- هر وقت برای دفع بلا از آن‌ها کمک خواسته شود، مرگ تسلیم امرشان می‌شود و قضا به فرمانشان.

فهرست آیات:

﴿آل عمران﴾

﴿كهف﴾

﴿مريم﴾

﴿طه﴾